

صاحب ومالك مطبعهٔ عنایت

شهزادهٔ جوانبخت معظم معین السلطنه سردار

عنایت الله خان

بسم الله الرحمن الرحیم

یکدو سخن درباب طبع کتاب

حضرت خداوند یگانهٔ بی شریك و مانند جل سبحانه را هزاران حمد و ثنا ست که ما را توفیق رفیق نمود تا (مطبعهٔ عنایت) را تأسیس نمودیم، و به روشن ساختن فکرها و ذهنهای هموطنان عزیز خود به آثار مطبوعهٔ فنی وادبی واخلاقی تا یکدرجه کوشش ورزیدیم. واین نیست مگر بسایهٔ معارفپروری ذات شوکتسمات (اعلحضرت سراج الملة والدین) قبلهٔ اقدس امجد اعظم روحی له فداه که درباب توسیع معارف وطن عزیز ما افغانستان سعی وکوشش شاهانه را مصروف داشته اند، وموجب شوق و آرزوی ما به تأسیس این مطبعه شده است.

دربنیار طبع واشاعت «جزیرهٔ پنهان» نام ناول فننی بسیار شیرین وعجیبی را در مطبعهٔ عنایت امر نمودیم که این ناول نیز از آثار قلمیهٔ (ژول ورن) فرانسویست و عزیزی بنیان (محمود طرزی) آنرا از نسخهٔ که بزبان ترکی عثمانی ترجمه شده بوده است بزبان شیرین بیان فارسی ترجمه کرده است.

این ناول باناول (بیستهزار فرسخ سیاحت در زیر بحر) که قبل ازین طبع ونشر نمودیم لازم و ملزوم همدیگر شمرده میشود. زیرا احوال کشتئی نوتیلوس کپتان نمو را این ناول جزیرهٔ پنهان تمیم وتکمیل مینماید. وچنانچه سیاحت زیر بحر مصور طبع شده بود این ناول نیز مصور طبع گردید که اینهم یك دلیل ترقی مطبعهٔ عنایت

شمرده میشود

بفضل وکرم خداوند متعال جل جلاله وتوجهات ذات اعلیحضرت بادشاه محبوب القلوب مراحم خصال خود امید میکنیم که مطبعهٔ عنایت ترقی روز افزونی کرده هنوز بسی آثار نافعه وپسندیدهٔ بروی کار آرد . ومن الله التوفیق

امضا



افادهٔ مرام مترجم

ذات اقدس حضرت صانع قدیم حکیم جلت کلمته نوع بنی آدم را در ابتدای خلقت از همه وسایط مدنیه، و از همه لوازمات احتیاجیه محروم خلق فرموده عقل وذکا احسانش نمود تا بواسطهٔ آن جوهر گرانبها شیئاً فشیئاً بدفع مضرت وجلب منفعت خود کوشش ورزیده کمال مدنی بالطبعی خود شانرا بروی کار آوردند وبه اینهمه ترقیات محیر العقول امروزه روز خود واصل گردیدند.

این رومان -- یعنی ناول -- که به ترجمهٔ آن ابتداورزیده ام عیناً حال ابتدائی بشریت را تصور میکنند. پنج نفر آدم بی همه چیز در یك جزیرهٔ غیر مسکون هجرا وتنها یی بواسطهٔ قضای ناگهانئی یك بالون سواری می افتند. بجز عقل وذکا، وعلم وفن متقنا، وسعی وکوشش یگانگی همراه هیچ چیزی ندارند. درظرف سه سالی که دران جزیره میمانند، غیر ازانکه محافظهٔ وجود خود شانرا ازگرم وسرد حوادث روزگار میکنند، جزیره رانیز تا یکدرجه بقوت علم وفن، و سعی وجهد خود ها به آثار مدنیت آباد میسازند.

(جزیرهٔ پنهان) ازمهمترین، ومصنع ترین آثار تصوریه وقلمیهٔ (ژول ورن) فرانسوی نژاد است که درین اثر خود کمال مهارت ادبیه وفنیهٔ خود رانشان داده است، و ازطرف انجمن معارف فرانس مظهر تحسین وتقدیر گردیده است. ذاتاً هیچ یك

اثراو نیست که مظهر تحسینها و تقدیرهای عموم اوروپائیان شده باشد ، و هر اثر او بارها بار چاپ و بفروش نرسیده باشد . ژول ورن ، غیرازانکه شرف و شان و نامداری عظیمی برای خود حاصل کرده است [زیرا که در فن ناول نویسی فنی از هیچ ملت در هیچ مملکت مانند او دیگر یك محرری بسر نرسیده است] یك توانگری و ثروت بسیاری نیز بواسطهٔ این اثرهای بدیعهٔ خود بدست آورده توانسته است .

در زبانهای غربی اوروپا نمیدانم ، امادر زبانهای شرق ناول های فنی ژول ورن ، تنها بزبان ترکی عثمانی ترجمه و نشر شده است که در مخصوص غیرت و همت جناب (احمد احسان) بیگ افندی ، صاحب جریدهٔ مصورهٔ (ثروت فنون) شایان تقدیر و تحسین است . اگر بحقیقت نظر کرده شود احمد احسان بیگ به این همت پسندیدهٔ خود یك خدمت عظیمهٔ برای قوم و ملت خود بجا آورده است . زیرا اینگونه اثرها چون در زبان یك قوم و ملتی تألیف ویا ترجمه شود غیرازانکه موجب توانگری علم و فن آن زبان گردد یك شان وشرفی نیز برای آنزبان حاصل میکند .

احمد احسان بیگ ، در وقت حاضر به سرمایهٔ پانزده بیستهزار پوند یك ثروت جسیمهٔ تأسیس مطبعه و اداره خانهٔ خود را نموده است که اگر دراساس نخستین این سرمایه و ثروت تحقیق و تفتیش بعمل آید مبداء اساسی آنرا از سایهٔ ترجمهٔ همین آثارهای فنی ژول ورن می یابیم . زیرا در سوانح عمری جریدهٔ خود مینویسد که اول خود او در یکی از دوایر حکومتی به تنخواه فیماه دو پوند یك کاتبی بود ، و دیگر ثروت وسامانی نداشت . اول کتاب (سیاحت بر دور ادور زمین بهشتاد روز) نام ناول فنی ژول ورن را ترجمه کرده ، واز تنخواه جزوی که داشت کم کم پس انداز کرده در یکی از مطبعه های استانبول آنرا بطبع رسانید . در اندك مدت بقدر دو سه هزار نسخهٔ آن بفروش رسید ، و آنقدر سرمایهٔ برای او حاصل شد که یکپایه ماشین مطبعهٔ کوچك باچند سیر حروفات آن تدارك کرده توانست ، و به ترجمهٔ دیگر ناولهای فنی مانند (سیاحت زیر بحر) و (جو هوا) وغیره پرداخته واخبار رانیز بروی کار انداخته رفته رفته به این ثروت وسامان امروز

زه روز خود واصل گردیده است .

این بندهٔ عاجز ناتوان (محمود طرزی افغان) از ترجمهٔ این آثار بدیعهٔ ادبیه هیچگاه امید و آرزوی ثروت وتوانگری را نکرده ام ، بلکه مشوق یگانهٔ این عبد احقر همانا قدرشناسئی معارفپرورانهٔ ذات شوکتسمات بادشاه حقایق آگاه محبوب القلوب مقدس ما اعلحضرت (سراج الملة و الدین امیر حبیب الله خان) بادشاه دولت قویشوکت خداداد افغانستان شده است . بعد از مسافرت مدیدهٔ که در ممالك دولت علیهٔ عثمانیه بسر آورده ، بوطن عزیزم افغانستان رجعت کردم نخستین بار به ترجمهٔ همین ناول (جزیرهٔ پنهان) از ترجمهٔ ترکی آن پرداختم . و بخط نستعلیق بقلم خود م نوشته تقدیم پیشگاه معارف اکتناه اعلحضرت بادشاهی نمودم . ذات اعلحضرت همایونی آنرا بیك مراق وذوق علم پسندانهٔ شاهانه مطالعه فرموده بسیار پسند فرمودند ، وازین خدمت قلمیهٔ که همچنین یك اثر برگزیدهٔ رابزبان فارسی ترجمه کرده ام عبد احقر باخاك برابر خود را مظهر تحسین و آفرین فرمودند . پس برای یك محرر احقر؛ برتر ، وعالیتر ، و شوق آورتر ازین چه چیز تصور خواهد شد که یك بادشاه بزرگ یکدولت سترگ اورا آفرین بخواند ، وسزاوار تحسینش بفرماید !

دیگر چیزیکه موجب شوق وهوس عاجزانه در خصوص ترجمه های آثار ادبیه وفنیهٔ جدیده گردیده است این است که در خارج وطن مدت سی سال از عمر گرانمایه را بسر آوردم ، به آموختن زبانهای غیر موفق شدم ، عاجزانه تحصیل علوم وفنون جدیده رانمودم . لهذا نخواستم که محصولات فکریه وتحصیلیهٔ خودرا در مخزن دماغ در زیر انحصار واحتکار آورده افراد ملت نجیبم را ، و اولادوطن عزیزم را ازان محروم گذارم . ارمغان سیاحت سی ساله ام را بنظر ارباب مطالعهٔ وطن عزیزم تقدیم نمودن خواستم . وبه ترجمه های ناولهای فنئی (ژول ورن) از ترجمه های ترکئی جناب احمد احسان بیگ یگان یگان پرداختم . ودیگر بعضی آثارادبیه وفنیه واخلاقیه نیز بوجود آوردم . ولی هزار افسوس که مقصد یگانهٔ عاجزانه که عبارت از استفادهٔ اولادوطن

بودبسر نمیرسید . زیراترجمه و یا تألیفی که میشد تنها عبارت از یك مسودهٔ میماند که خودم آنرامینوشتم . وبعضی را بواسطهٔ میرزا های خوشخط پاکنویس وتبییض نموده تنها یك نسخه کتاب ازان بوجود می آمد ؛ وچون یك سرمایهٔ نداشتم که تدارك یك مطبعهٔ خصوصی کرده بتوانم ، وهم برای آن مسئله مشکلات زیادی موجود بود ، ازانرو بسبب عدم انتشار یافتن آثار عاجزانه همیشه جگرخون میبودم . چونکه یك شرر . یا یك ناوه باران برای محوساختن ابدی آنها کافی بود .

حالآنکه ارادهٔ ازلی ومشیت لم یزلی حضرت خداوندلایزال جل اسمه میخواست که افغانستان را بنور علم وعرفان منور سازد ، لهذا بمانند وجود مسعود اعلحضرت سراج الملة و الدین یك بادشاه معظم معارف گستر عرفان پروری را مشعله افروز ملك و ملت گردانیده برای احضار مطابع تیپو گرافی امر وارادهٔ شاهانه شرفصدور یافت ، واستمزاجاً دانسته شد که برای انتشار یافتن یك جریدهٔ و طنی چیزی مانعی نیست . ازین آرزوی شاهانه استفاده را اندیشیده امتیاز جریدهٔ (سراج الاخبار افغانیه) را استحصال ، وبه اجرای خدمات قلمیهٔ خودم که اخص آمال بندگانه ام بودکامیاب آمدم .

ازدیگر طرف شهزادهٔ جوانبخت معظم حضرت عالئی (سردار عنایت الله خان معین السلطنه) صاحب افخم که فرزند اکبر وارشد ذات اعلحضرت شان میباشند ، ویك مجسمهٔ ذکاوحماست وعرفان وفطانت شمرده میشوند ازکمال ذوق وشوقی که به احیای علم وفن ، وتنویر اذهان اولاد وطن درضمیر منیر عالی شان مرکوز است یك چاپخانهٔ خصوصی بنام (مطبعهٔ عنایت) تأسیس و بنیاد نهاده انتشار آثار عاجزانه ام رابرعهدهٔ آن مطبعهٔ مبارکه محول فرمودند .

چه سعادت ، چه بختیاری ! این است که این عرفان پروریهای حامیان علم و معرفت کمیت خامهٔ عاجزانه ام رادرمیدان خدمات قلمیهٔ وطن چارنعله بتاخت آورد وشوق وهوسم رادوبالاساخت . حتی یك دلیل افزونی شوقم را ازین قیاس بایدنمود

که این کتاب ناول جسیم «جزیرهٔ پنهان» را درسنهٔ ۱۳۲۵ ترجمه نموده بودم و چون تنها یك نسخه بقلم خود نوشته بودم و دیگر نسخهٔ ازان موجود نبود قضاءً آن نسخه ضایع وتلف گردید . این است که دوم بار به ترجمهٔ آن پرداخته ام . ارباب ترجمه وتحریرا انکار نخواهند فرمود که عیناً یك اثررا دوبار ترجمه کردن تاچه درجه بر طبیعت وذهن شاق ودشوار می آید ! . . .

ازجناب حق وفیاض مطلق جل وعلی نیازمیکنم که مرا توفیق کرامت فرماید تادرراه خدمات قاصرهٔ عاجزانه تا جان در بدن دارم بر موافق رضای ذات اعلحضرت پادشاه محبوب القلوب مقدس خود جد وجهد بعمل آرم ، ومطبعهٔ مبارکهٔ عنایت به نشر بسی آثار نافعهٔ جیدهٔ جدیده رونق افزای عالم مطبوعات گردیده رضای شهزادهٔ معظم افخم خودم را استحصال نمایم وزبان شیرین بیان فارسی که کم بضاعه ترین آثار این عصر ترقی وتمدنست بواسطهٔ نشریات این مطبعهٔ مبارکه توانگر گردد .

ومن الله التوفیق .

امضا

محمود طرزی



جزیرهٔ پنهان

کتاب اول

قضا زدگان بالون

باب اول

فهرست

یك صدا میگوید : — آیا بلند میشویم ؟

دیگری . . . . : — نی نی ! یکرنگ فرومی آئیم .

دیگری . . . . : — ازا نهم بدترکه بپایان می افتیم .

باز همان صدا : — کارما بمرحمت خداوندی ماند . (صفره) (۱) بیندازید .

دیگری . . . . : — این استکه همین یك توبرهٔ آخری ماندهٔ آنرانیز انداختم .

باز همان صدا : — آیابالون بالا برامد ؟

دیگری . . . . : — نی !

(۱) (صفره توربه های ریك رامیگویندکه بالونجیان آنرادربالون باخود دربالون میبردارند، وهروقتیکه بخواهند بالونرا برهوابالا ترکنندیکی ازان توبره هارامی اندازند .)

دیگری • • • • : — من مانند صداهای موج یکچیزی میشنوم •

دیگری • • • • : — بلی ، دیدم ! بحر ذخار در زیر پای ماست !

دیگری • • • • : — بخدا راست میگوید ! از بحر اله که بخصد قدم بالا باشیم !

بعد ازین گفتگو ، این صدای پر تأثیر شنیده شد :

— هر چیزیکه سنگینی داشته باشد همه را بیندازید ، همه را بیندازید ! عنایت و مرحمت از جناب خداوند است •

این است صداهائیکه در روز (٢٣) م ماه مارت در سنهٔ ١٨٦٥ در روی بحر [محیط کبیر] از روی هوا شنیده شده است •

حالا ضرور شد که کیفیت این سخنهائیکه در روی هوا مابین یك چند نفری گفتگو شده بر خوانندگان کرام خود اشکار سازیم که چه بود و چه شد :

این یك هنوز از خاطرها فراموش نشده خواهد بود که در سنهٔ (١٨٦٥) میلادی یك طوفان باد دهشت انگیز بسیار شدتناکی از جهت شمال شرقی بوزیدن آمده دنیا را بلرزه در اورده بود • در اثنای طوفان مدهش مذکور (بارومترو) ها ، یعنی (میزان الهوا) ها بقدر هفتصد وده (ملیمتره) فرو آمده بود • این طوفان آنچنان یك گردباد دهشتناکی بود که از (١٨) م ماه مارت فرنگی تا به (٢٦) م ماه مذکور دوام نموده است • ضررهاو زیانهائیکه این باد ، در آسیا ، و امریکا ، و اوروپا بهم رسانیده بود خیلی بسیار بود • خط وزش این باد در مابین (٣٥) درجه عرض شمالی ، و (٤٠) درجه عرض جنوبی بصورت مائلانه در وزیدن بود • هرگاه در باب درجهٔ دهشت و هیبت این باد همینقدر بگوئیم که بسی قصبه ها را محو نمود . بسی جنگلها را از بیخ و بن برافگند ، بسی ساحلها را در زیر آب بحر غرق ساخت ، بسی کشتیها را از بحر بخشکه انداخت . بسی کشتزارها را زیر و زبر نمود ، هزارها انسانها را در خشکه و دریا غرق و هلاك کرد از ین سخنها یکقدری درجهٔ دهشت و هیبت این باد بلا بنیاد را دانسته خواهیم توانست • این باد دهشت نهاد قبل ازین نیز بارها بوزیدن آمده در سنهٔ [١٨١٠]

شهر (هاوانه) را ، ودرسنهٔ (۱۸۲۵) شهر ﴿ غوآدلوب ﴾ را خراب کرده است، ولی در بنابراین آفت سماوی ازان آفتهاهم صد هشتر، وخرابیهایش بیشتر بود .

دراثنائی که دربحروبراین خرابیهاوزیانهابوقوع می آمد ، درروی هوا نیزیك حادثهٔ بسیار عجیبی پیش شده بود، چونکه یك بالون بدم این باد آفت نهاد افتاده مانند یك گله ثیکه ازدهن طوپ براید درساعتی (۹۰) میل مسافه را قطع کرده ، ودر طبقات هوابه پروازافتاده روان بود .

درمیان سبد این بالون که مانندگوئی بچوکان این باد بلابنیاد افتاده بود پنج نفرسیاح موجود بودکه بسبب بخارماء و قطرات بارانی که گاه گاه میبارید خوب دیده نمیشدند .

آیااین بالونکه بازیچهٔ طوفان خرابی رسان شده از کجامی آید ؟ آیاازکدام نقطهٔ روی زمین بهواشده ؟ بهرصورت دراثنای طوفان باد بهوا نشده خواهد بود ، زیرا دروقت اینچنین باد دربالون نشستن و بهوابالابرامدن بجزخودکشی دگرهیچ چیزی نیست . البته که قبل ازوقوع این طوفان بهواشده باشد . وچون ازوقوع طوفان باد پنج روزمیشود ازروی حساب چنان معلوم میشود که درهر روزدوهزارمیل قطع کرده باشد . و به اینحساب ازهر جائیکه حرکت کرده باشد خیلی ازخیلی دور افتاده خواهد بود .

با وجود اینهم پیمایش کردن مسافه ئیکه قطع کرده اند ازطرف سیاحین بالون سوارممکن نیست . بلکه بسببی که بالون باباد یکجارفتارکرده ازینهم خبرندارند که اینقدرمسافهٔ بسیاریرا قطع کرده باشند . بالون حرکت میکند ، برمحورخود دورها اجرا میکند ، اما بالون نشینان ازین خبردارنمیشود . بسببیکه بالاوپایان وهمه اطراف شان بادمهٔ بسیارکثیفی پوشیده شده نمیدانندکه دراطراف شان چیست ؟ وچون زیر وبالای شانراپارههای ابرهای بسیارکثیفی احاطه کرده به اینهم نمیدانندکه آیاشب است یاروز ؟ ازوقتی که درطبقات بلند هوابدم باد افتاده رفتاردارند ازروی زمین ، وازرو

شعلۀ آفتاب و از بحر هیچ اثری ندیده اند . تا آنکه بسبب قضای مدهش پاره شدن بالون و برامدن (غاز) ازان ، و پایان آمدن بالون درزیر خود سطح بحر را دیده دانسته اند که بسوی چگونه یك گرداب مرگ مجسم پویان هستند !

این است که آن سخنها وصداهائیکه ماشنیدیم از همین پنجنفر سیاح بالون سوار است که درچنین وقت هولناك باهم ردوبدل کرده اند .

بعد ازانکه مانند خوردنی ، وپوشیدنی ، واسلحه وهمه چیزهای سنگین بار خود شانرا بدریا انداختند باز بقدر هزار و پنجصد قدم بالا برامدند . سیاحان بیچاره چون درزیر پای خود در پای پرامواج بی پایانرا مشاهده کردند طبقات بلند هوا را برای خود شان ملجاء امن وامان دانسته همه اشیایی که برای خود شان بسیار ضروری والزم بود نیز به پایان انداختند . و برای ضایع نشدن (غاز) خفیفی که بالون را در طبقات هوا بالا گرفته بود برای جستجو کردن چاره آغاز کردند .

شب را بچنان اندیشه های خوفناکی بسر آوردند که اگر از سیاحین مانازکتر دیگر آدمانی میبودند بهمه حال زهرۀ شان آب میشد . در وقت صبح طوفان یك قدری سکونت پیدا کرد . ابرها هم بلند شدند . گرد باد دهشتناك طوفانی ، بیك بادتند شدتناکی تحویل یافت . وتایکدرجه دیدن اطراف ممکن گردید .

درین اثنا باز فرو آمدن بالون بطبقات پایانی هوا آغاز نهاد ، شکل محفظۀ جسیم بالون نیز برهم خورده ازمدوری به بیضوی تحویل یافته بود که اینهم برای برامدن غاز درون آن یك دلیل واضح وروشنی بود ، تام دروقت زوال؛ بالون از سطح بحر بقدر هزار قدم بلند بود . ولی لحظه بلحظه فرو می آمد . سیاحها همه چیزهائیکه درجیبها و پیش شان بود یگان یگان می انداختند . بسبب حساس بودن بالو نها به هرانداختن یك چیزی بالون یکقدری بالا میبرامد وباز به نزول آغاز میکرد . پس معلوم شد که هلاك برای شان مقرراست !

درهرطرف که نظر میکنند هیچ یك خشکۀ بنظر شان بر نمیخورد . درزیر شان

بجز از بحر محیط که امواج دهشت آماج آن بشدت تلاطم میکنند دگر هیچ چیزی دیده نمیشود . باوجود یکه بسبب بلندی موقع شان بقدر چهل میل مسافه در مد نظر شان است باز هم در هیچ طرف بحر محیط هیچ یك نقطهٔ سلامت بنظر خوف منظر شان بر نمیخورد! دریا بشدت باد آنقدر متموج و پر طلاطم بود که بالون نشینان همه سطح دریا را با یك طبقهٔ سفید کفها مستور میدیدند .

سیاحین بیچاره برای آنکه با بالون خود یکجا در گرداب نایاب دریا محو و نابود نشوند هرانقدر سعی و کوششی که در وسع بشری شانست درباب تأخیر کردن افتادن بالون خود صرف میکنند . ولی چه فائده که سعی و کوشش شان هیچ ثمرهٔ نبخشیده بالون لحظه بلحظه نزول میکنند . وهم از شرق شمالی بسوی جنوب غربی یکسر بسرعت تمام قطع مسافه میکنند !

آیاحال این سیاحان بیچاره مدهش نیست؟ البته که بسیار مدهشست زیرا محقق میدانند که مانع نزول بالون خود شده نمیتوانند! درون خیمهٔ بزرگ بالون آهسته آهسته از غاز خالی شده میرود ، نزول هم دوام میکنند ، بند کردن پاره گی خیمهٔ بالون برای سبد نشینان بیچاره محال مینماید ، و تاآن پاره گی بند نشود ضبط کردن غاز در درون خیمه ممکن نمیشود . پس ازین مدهشتر حال چه تصور شود ؟

از پیشین یکساعت بعد از سطح بحر بقدر پنجصد قدم بالا بودند . اگرچه به انداختن اسبابهای سنگین ازیکی یکبار افتادن بالون در قعر بحر خودرا تایکدرجه محافظه کرده توانسته اند ولی اگر تا بشام یك خشکهٔ پدیدار نشود غاز باقیماندهٔ بالون تمام شده بالون بابالون نشینان خود درمیان امواج پرشور وشر بحر محو و نابود شدنش محققست . درچنین زمان هرانچه چارهٔ نجاتی که بخیال شان میرسید همه رااجرا میکردند . زیرااین آدمهااز مردمان بسیار تجربه کار وباغیرتی بودند . ازانرو میخواستند که تابه آخر دقیقه بامرگ پنجه داده بعدازان مغلوب شوند .

از پیشین دوساعت بعد بالون ، بقدر چارصد قدم از سطح بحر بالا بود . درین

اثناصدای یك آدمی که معلوم میشد که ترس وبیم عادت اونیست اینسخن را گفت:

— آیاهیچ چیزانداختنی باقی نمانده ؟

چند صدای دیگرچنین جواب داد :

— یك کیسهٔ ده هزارروپیه گی طلاباقیمانده .

بعدازاین سخن یك کیسهٔ سنگینی بدریاافتاد .

یکی پرسید : — آیابالون بالاشد ؟

دیگری گفت : — یك کمی بالاشد ، اما باز بفرو آمدن آغاز میکند !

دیگری پرسید : — آیادیگرچیزانداختنی داریم ؟

دیگری جوابداد: — نی ، هیچ چیزی .

بازهمان صدای پر تأثیر حاکمانهٔ اولی گفت :

— مگرسبدی را که دران نشسته ایم فراموش کردید ؟ خود را بریسمانهای بالون به بندیم ، سبدرابدریابیندازیم !

براستیکه برای بالابراوردن بالون چارهٔ آخرین همین بود ، لهذاهماندم سیاحان درمانده گان خود شانرابریسمانهای بالون بسته کردند . اینراهم بگوئیم که یك سگ نیزبایشان موجوداست که آنرانیزفراموش نکرده بیك ریسمانی در آویختند ، وسبدرا بدریاانداختند . بالون همان دم بقدر دوهزار قدم بالابرامد .

معلوم استکه بالونهابسیارحساس یك جسمی میباشند . بمجرد یکه یك جسم بسیارخفیفی ازان بیرون انداخته شود بسوی بالابسیار بلند میشود ، ولی چون موا زنه ومقاومت غازنباشد بازرو بسقوط مینهد . این استکه بالون سیاحان بیچاره نیز بسبب انداختن سبد دفعتهً دوهزار قدم بالا برامده باز آهسته آهسته رو به تنزل نهاد زیراغاز ازشکافیکه درخیمهٔ بالون پیداشده بود بسیار بیرون میبرامد .

سیاحان برای به هواداشتن بالون هرانقدرسعی وکوششی که درقوت شان بود صرف کردند . ولی هیچ فایدهٔ نکرد . لهذابعد ازین بغیرازمرحمت ومعاونت خدا

وندی دیگر تکیه گاه و پناهی برای شان باقی نماند .

بشام یکساعت باقی مانده بود که بالون بقدر سه صد قدم بر سطح بحر فرو آمده بود . درین اثناسگ دفعتاً یك عوعوهٔ نمود . یکی از سیاحان گفت :

— گمان میبرم که (توپ) یکچیزی دید . [توپ نام سگ شان است] .

در عقب این سخن فریادها و فغانهای سیاحان بفلك برشد ه همه بیك زبان گفتند :

— خشکه ! خشکه !

بحقیقت که در جهت جنوب غربی یك زمین بسیار بلندی بنظر سیاحان دست شسته از جان برخورد . اما چون این خشکه نیز بقدر سی میل دور ترمینمود رسیدن بالون تابه آنجا کم ازکم بیکساعت قطع مسافه کردن ، و آنهم بشرطیکه باد بالونرا برابر بهمانطرف براند ، وخط حرکت آنرا تبدیل ندهد وابسته بود که آیاتابه آنوقت غاز بالون خواهد ماند یانی ؟ وباد بالونرا برابر بران خشکه خواهد راند یانی ؟

این است مسئلهٔ دهشت انگیز مرگ ، وزندگی ! سیاحان بیچاره نقطهٔ سلامت را بچشم می بینند ، ولی امید رسیدن آن برای شان مجهول ! اینراهم نمیدانندکه آیا این خشکه جزیره است یاقطعه ؛ زیراسیاحان مابدم باد افتاده از ینهم خبر ندارند که بکدام سمت وکدام طرف میروند ؟ بهرحال اگر جزیره باشد ، یاقطعه باشد ، مسکون باشد ، غیر مسکون باشد یگانه نقطهٔ سلامت همانست . بهمه حال به آن رسیدن لازم است .

در ساعت چار بالون بدرجهٔ رسیده بود که خود را بر هوا گرفته نمیتوانست و بر سطح بحر مالش یافته میرفت . یکچند بار موجهای بحر بر سیاحان بیچاره آب پاشی نیز نمود . این آب افشانی سنگینی بالونرا زیاده ترمیکرد . بالون مانند مرغیکه بال آن سربسته شده باشد بکمال زحمت خود را بر میداشت !

بعد از نیمساعت بخشکه بقدر نیم میل مسافه باقی مانده بود . لکن بالون هم سراسر از غاز خالی شده بحال غرق شدن رسیده بود . سیاحان بیچاره یکچند بار در آب غوطه خورده باز برامدند . درین اثناخیمهٔ بالون بسوی سطح بحر میل نموده غلطیدن

گرفت که به این سبب باد از شکاف پاره شده گی خیمه داخل بالون شده مانند باد بان کشتی سیاحان را بسوی خشکه راندن گرفت . بلکه به اینصورت سیاحان بیچاره که پاهای شان درمیان آب ، ودستهای شان بطناب مربوط بود بمنزل مقصود برسند !

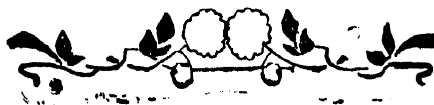
بالون بخشکه یکچند صد گز نزدیك شده بود که دفعتهً صداهای بسیار پردهشتی از سیاحان برامد . مگر یکی از سیاحان بیچاره را یك موج مدهشی در ربود ، یا آنکه خودرا خود در ربود اند ! درعقب آن سگ نیز بیك عوعوۀ بسیار حزینی خودرادر آب پرتاب نموده بالون چون به اینقدر جه خفیف وسبك شد یکی یکبار برهوا گردیده بعد از کمی ماٰئلاً بر ریگزاری که درخشکه بود فرو آمد .

بیچاره گان در انجا بمعاونت یکدیگر خودرا از ریسما نها باز کرده بر خاك قدم نهادند . بالون نیز مانند یك مرغ بال بسته ئیکه دفعتهً بالهایش باز شود پرواز نموده از نظر غائب گردید .

در حالتیکه در بالون پنج نفر آدم و یك سگ بود ، درخشکه تنها چهار نفر برامدند . مگر یکی از پنجنفر، برای رهائی دادن چار نفر رفیق دیگر، خود را فدا نموده طعمهٔ امواج پردهشت دریا نموده است !

چار نفر سیاح بمجردیکه برخشکه قدم نهاد، رفیق خودشانرا اندیشیده همه بیك زبان فریاد براورده گفتند :

— بلکه آب بازی کرده بساحل رسیدن میخواهد ، زود شویم ، برهانیدن او کوشش ورزیم .



باوجود اینهم [ژه ده ئون] بعضی حالهای عجیب هم دارد . مثلا یك روزی میخواست که یك خبری را به اخبار خود روانه کند، از بهر آنکه آن خبر را مخبرهای دیگر اخبارها پیشتر از اخبار « نیورك هرالد » نشر نتوانند بعد ازانکه در تلگراف خانه خبر مذکور را به اخبار خود درسانید از پیش میز تلگراف بر نخواست، و دو ساعت کامل فصلهای اول تورات شریف را به اداره خانهٔ اخبار خود به تلگراف نوشته کرد . اگرچه این کار برای ادارهٔ اخبار (نیورك هرالد) موجب دو هزار دولار مصرف شده است، ولی این هم شد که خبر مذکور را پیشتر از و کسی نشر نتوانست !

(ژه ده ئون) بلند بالا ، قوی و توانا یك آدمیست . عمرش از چهل افزونتر نظرش مستقیم ، اطوارش جدی و مستریح است . هر چیزرا زود می بیند، و زود درك میکند .

(ژه ده ئون) از ده سال است که مخبر اخبار (نیورك هرالد) میباشد و در راه خبرها ، و تصویرهائیکه فرستاده ؛ به اخبار مذکور خدمتهای بزرگی کرده است . چون که به سیاه قلم خیلی رسام ماهری هم هست . حتی در وقتیکه اسیر می افتاد به تصویر کشتی جنگ مشغول بود . و در کتابچهٔ حوادث خود درهما نوقت بعد ازانکه این عباره را : « یك عسکر جنوبی تفنگ خود را بسوی من دور داد ، این است که نشان میگیرد . . . . . . » نوشت ازجای خود برجهیده گله برزمینی که او ازان جهیده بود برخورده است . اما اگرچه گله خالی رفت ولی خود او نیز اسیر افتاد .

سیروس سمیت ، وژه ده ئو ن سپیله غائبانه یکدیگر خود را میشناختند اول بار ملاقات شان در شهر (ریشموند) که اسیر افتاده اند دست داده است . زخم مهندس درکم وقت جورشد . دراثنای اسارت خودباهم خیلی محبت میکردند ، وقدر وقیمت همدیگر خود را بخوبی میشناختند . فکر یگانهٔ شان نیز بجز فرار ، و به اردوی خود رسیدن دیگر چیزی نبود .

اگرچه درمیان شهر آزاد و بند وزندانی نداشتند ، ولی چون شهر بکمال دقت

باب دوم

محاربهٔ ریشموند — مهندس سیروس سمیت — ژه ده ئون سپیله
ناب‌زنگی — پانقروف کشتیبان — هاربرنوجوان —
یك تکلیف ناگهانی — ملاقات — حرکت‌درطوفان

سیاحانی که با بالون بخشکه افتاده اند نه ازبالونچیانی هستند که برای سیاحت طبقات هوادربالون نشسته اند ، و نه ازارباب فن (ژه ئولوژی) میباشند که برای کشفیات فنیه برطبقات هوائیه بالا برامده اند . نی نی بلکه اینها مردمانی هستند که درجنگ بدست دشمن اسیرشده اند . وبه دلاوری فوق العادهٔ خود به رهایی‌دادن گریبان خود از چنگ‌دشمن‌کامیاب آمده‌اند . اینهادرمحاربهٔ امریکای جنوبی‌وشمالی بدست جنوبیها گرفتار آمده درشهر (ریشموند) نظربند بودند ، وازانجافرار کرده بعد ازانکه صدهابار تهلکهٔ مرگ را بچشم دیدند با بالون پاره شدهٔ خود به این سرزمین قدم نهاده اند .

کیفیت فراراین اسیران حرب به اینصورت است :

درماه‌شباط سنهٔ ۱۸٦۵میلادی جنرال (غرانت) شهر [ریشموند] را محاصره کرده بود ، و برای بدست آوردن آن اگرچه چند بارهجوم ویورش برده بود و لی هیچیك فائدهٔ حاصل نشده بود . درین گیرودارهاازاردوی جنرال (غرانت) بعضی افسران بدست لشکریان محصورین قلعه اسیرافتاده در درون شهرنظربند بودند که مشهورترین این اسیرافتادگان (سیروس سمیت) نام یك شخصی بود که ازارکانهای حرب جنرال (غرانت) بود .

(سیروس سمیت) یك آدم بسیارعالم و پرفنون است که درمهندسی یگانهٔ دهر شمرده میشود . دراثنای این محاربه حکومت [جماهیرمتفقه] ساختن راه های آهن رابه اومحول نموده بود . این مرد امریکای شمالی لاغراندام ولی کلفت استخوان ، میانه بالا ، تقریباًچهل وپنج ساله یك آدمیست که بروتهای ازریش درازترش روبه

سفیدی نهاده است . کسانیکه بسیمای سیروس سمیت نظر کنند ، بیك دیدن میدانند
که جدیت ، وصمیمیت ، وذکا ، ومعرفتش بدرجهٔ فوق العاده است .

چنانچه ذکاوت مفرطه را مالك است دستهایش نیز قابلیت هرگونه کارها را دارد .
یعنی هم به ذهن ، و هم به فعل کار میکنند . بسیار عالم است چرا که متفنن است .
بر کاریکه اقدام کند ، اگر آن هرقدر مهلك و دشوار باشد اصلا تمکین و وقار را از
دست نداده آن کار را بسر میرساند .

(سیروس سمیت) یك جسارت و دلاوری مجسمیست ؛ در زمان محاربه همیشه
درمیان آتشها در امده که در بسی محاربه ها کامیاب هم آمده ولی درین محاربهٔ (ریشموند)
اول زخمی بعد از ان اسیر شده است .

در روزیکه (سیروس سمیت) اسیر می شد ، یك شخصی دیگری نیز که بدرجهٔ
او صاحب شهرت و معرفت بود بدست جنوبیها اسیر افتاده بود که آنهم مخبر حرب
اخبار مشهور (نیویورك هرالد) [ژه ده ئون سپیله] نام یك آدمیست .

(ژه ده ئون سپیله) برای اینکه خبرهای راست و صحیح را از هرکس پیشتر بدست
آورده ، و از همه کس پیشتر به اخبار خود برساند از هیچ چیزی روگردان نیست .

اخبار (نیویورك هرالد) از اداره ها و دفترهای دولتی شمرده میشود . آدمی که به
این اداره منسوب باشد در هرجا خیلی معروف و معتبر است . از ازو (ژه ده ئون سپیله)
درمیان اردو از مردمان بسیار نامدار و با اهمیتی شمرده میشد .

(ژه ده ئون سپیله) عالم فضال ، دلاور ، جسور ، برای هرکار حاضر و مهیا با فکر
یك آدمیست . بسیاحت . وعسکری دنیا را گردش کرده است . برای آموختن یك
چیزی . و آن را به اخبار خود رسانیدن ماندگی ، عذاب اضطراب ، تهلکه در نظر او
هیچ است . ژه ده ئون در وقتیکه گلوله مانند باران میبارید ، و گلوله های طوپ هرطرف
را تار و مار میکرد بیك دستش طپانچه . و بیك دستش کتابچه در صف پیشترین لشکر رفته
است . گلوله های طوپ و تفنگ هیچگاه قلم پنسل او را بلرزه نیاورده است .



ژه ده ئون سپیله ، مخبر جریدهٔ نیویورك هرالد

باوجود اینهم [ژه ده ئون] بعضی حالهای عجیب هم دارد . مثلا یك روزی میخواست که یك خبری را به اخبار خود روانه کند، از بهر آنکه آن خبر را مخبرهای دیگر اخبارها پیشتر از اخبار « نیورك هرالد » نشر نتوانند بعد ازانکه در تلگراف خانه خبر مذکور را به اخبار خود رسانید از پیش میز تلگراف بر نخواست، و دو ساعت کامل فصلهای اول تورات شریف را به اداره خانهٔ اخبار خود به تلگراف نوشته کرد . اگرچه این کار برای ادارهٔ اخبار (نیورك هرالد) موجب دو هزار دولار مصرف شده است، ولی این هم شد که خبر مذکور را پیشتر از وکسی نشر نتوانست !

(ژه ده ئون) بلند بالا ، قوی و توانا یك آدمیست . عمرش از چهل افزونتر نظرش مستقیم ، اطوارش جدی و مستریح است . هر چیزیرا زود می بیند، و زود درك میکند .

(ژه ده ئون) از ده سال است که مخبر اخبار (نیورك هرالد) میباشد و در راه خبرها، و تصویرهائیکه فرستاده ؛ به اخبار مذکور خدمتهای بزرگی کرده است . چون که به سیاه قلم خیلی رسام ماهری هم هست . حتی در وقتیکه اسیر می افتاد به تصویر کشتی جنگ مشغول بود . و در کتابچهٔ حوادث خود درها نوقت بعد ازانکه این عباره را : « یك عسکر جنوبی تفنگ خود را بسوی من دور داد ، این است که نشان میگیرد . . . . . . » نوشت از جای خود برجهیده گله برزمینی که او ازان جهیده بود برخورده است . اما اگرچه گله خالی رفت ولی خود او نیز اسیر افتاد .

سیروس سمیت ، وژه ده ئون سپیله غائبانه یکدیگر خود را میشناختند اول بار ملاقات شان در شهر (ریشموند) که اسیر افتاده اند دست داده است . زخم مهندس درکم وقت جور شد . در اثنای اسارت خود باهم خیلی محبت میکردند ، وقدر وقیمت همدیگر خود را بخوبی میشناختند . فکر یگانهٔ شان نیز بجز فرار ، و به اردوی خود رسیدن دیگر چیزی نبود .

اگرچه درمیان شهر آزاد وبند وزندانی نداشتند ، ولی چون شهر بکمال دقت

در زیر محافظه ونگهبانی گرفته شده بود دائماً منتظر یك فرصت میبودند .

سیروس سمیت ، یك خدمتگاری هم داشت . این خدمتگار در اصل زنگی بود ، وغلام بود ، ولی سیروس سمیت چون فکراً و قلباً همیشه طرفدار لغو کردن اسارت غلامان بود او را آزاد کرده بود . اما غلام ازبادار خود جدا شدنرا قبول نکرده عهد کرده بود که تا بوقت مرگ از و دوری نکند . نام این زنگی (نابخت نصر) است ، ولی برای آسانی تخفیف کرده (ناب) میخوانندش .

وقتیکه ناب از اسیر شدن بادار خود خبر شد بطرف ریشموند روانه شد . بعد از انکه بسی حیله ها و دسیسه ها بکار برد ، وبقدر بیست بار زندگی خود را دوچار تهلکه نمود بشهر (ریشموند) بدر امدن کامیاب آمد . شادمانئی که برای سیروس سمیت از آمدن ناب ، وفرحت وسروری که ازدیدن مهندس برای ناب حاصل شد خارج تعریف و بیانست .

ناب اگرچه بشهر داخل شده توانست اما برامدن ازانجا خارج دایرهٔ امکانست . زیرا اسیرها به بسیار دقت درزیر نظر ونگهبانی گرفته شده است . بنا برین چارهٔ فرار در وقت حاضر مفقود است . مگر که یك وسیلهٔ خارق العادهٔ ظهور نماید .

جنرال (غرانت) اگرچه حمله ها وهجومهای شدید بر شهر می آرد ، ولی کامیاب نمیشود . (ژه ده نون سپیله) بسببیکه از داخل شهر به اخبار خود خبرها و حوادثها نوشته نمیتواند بیك قهر وغضب پرجوش وخروش درامده بود . اگرچه چند بار بر فرار قرار داده بود ولی بموانع ومشکلات عظیمی برخورد .

محاصره لاینقطع بشدت دوام میورزد . عساکر محصورهٔ شهر نیز مانند اسیرها به تنگ آمده برای برامدن از شهر ، وبااردوهای دیگر خود شان یکجا شدنرا آرزو میکنند ، واگر هیچ نباشد درباب احوال خود رابه اردوهای خود رسانیدن واز اردوهای خود شان احوال گرفتن چاره هامی اندیشند . علی الخصوص (ژونستان فورستر) نام یك برگادی درینخصوص بسیار اندیشه هامید واند . اماچنانچه بیرون



ناب

برامدن اسیرها ممکن نبود اسیر کنندگان را نیز این امر محال افتاده بود . اسیران را عسکر داخل شهر ، وشهریانرا عسکر خارج شهر منع میکنند .

محافظ شهر بسیار آرزو داشت که باجنرال (لی) که سرقوماندان جنوبیها بود مخابره کرده مددطلب کند ولی بسبب نبودن واسطه و وسیله خیلی دوچار اندیشه و مراق بود . این است که درین اثنا برگد (ژونستان فورستر) به این فکر افتاد که یك بالونی ساخته وبواسطهٔ آن بالون برهوا شده ازسر اردوی محاصر بگذرد ، وبا اردوی جنرال (لی) التحاق کند .

محافظ شهر این تصور ژونستان فوروسترا خیلی پسندید . هماندم برای ساختن یك بالون بسیار بزرگ امر داده شد . درمیان سبد این بالون اسلحه ، خوردنی ، نوشیدنی ، ودیگر کار آمدنیها گذاشته شد .

ازین تدارکات (ژونستان فوروستر) ورفقایش چنان امید میکردند که درشب (۱۸) م مارت بایك شمال غربی حرکت کرده درظرف یکچندساعت به اردوی جنرال (لی) رسیده بتوانند . اما آن باد شمال غربی رفته رفته آنچنان یك شدتی نشانداد که ازبادگذشته به طوفان رونهاد . البته که به اینچنین باد بلا بنیاد حرکت برروی هوا قابل نیست .

درمیدان واسع شهر بالون باهمه ضروریاتی که دران گذاشته شده حاضر ومهیا باریسمانها بزمین مربوط ایستاده بود درنوزدهم وبیستم ماه بادزیاده تر شدت نمود . حرکت بالون سراسر غیر ممکن شد .

اینستکه درینروزها یك روزی سیروس سمیت درکوچه بایك شخصی که هیچ او را نمیشناخت برخورد . این آدم سی سی وپنجساله یك آدم تنومند پر قوتی بودکه نامش (پانقروف) وصنعتش کشتیبانی بود . پانقروف ازحال صباوت خود در دریا های امریکای شمالی گشت وگذار کرده درینوقتها برای یك کاری همراه (هاربر) نام پسر کپتان خود که آنرا ازاولاد خود زیاده تردوست دارد بشهر (ریشموند) آمده

است ، ولی چون شهر قلعه بند شده بمجبوریت در انجا محبوس مانده اند . فکر یگانهٔ این آدم نیز بجز اندیشهٔ فرار دگر چیزی نیست .

پانقروف ، سیروس سمیت را بخوبی میشناسد ، ومیدانَد که آرزوی یگانهٔ او نیز بجز فرار کردن دگر چیزی نیست . چون امروز در کوچه بااو برابر آمد بلا تردد به او گفت:

— موسیو سیروس ! آیا از (ریشموند) دل تان تنگ نشده ؟

مهندس ، حیران حیران بکمال دقت بسوی پانقروف دیدن گرفت کشتیبان باز پرسید که :

— موسیو سیروس ! آیا میخواهید که فرار بکنید ؟

مهندس گفت — آیا چه وقت ؟

این سوال بی اختیارانه از زبان مهندس بر امده باز بدقت بیشتر بروی مخاطب خود نظر کرد ، وعلامات سیمای او را از صافئی دلش دلیل یافته بیك صدای تیزی گفت :

— آیا شما کیستید ؟

پانقروف خود را شناختاند . مهندس پرسید که :

— خوب امابا کدام واسطه فرار خواهیم کرد ؟

پانقروف — واسطه را من یافته ام . بسیار ساده و آسان یك واسطه ! این بالون را ساختند ، بیهوده آنرا ترك کرده گذاشتند . این است واسطه ! . . .

مهندس فکر پانقروف را دانست . از دست او گرفته بخانهٔ خود برد . پانقروف در انجا فکر خود را بتمامها بیان نموده این فکر حقیقتاً بسیار ساده و آسان یك فکری بوده چونکه بشدت طوفان التفات نکرده ، ویك دلاوری فوق العادهٔ بکار برده ، و در بالون نشسته فرار کنند .

سیروس سمیت بی آنکه سخن پانقروف را قطع کند سرا پا شنید . وچشمانش میدرخشید . البته ، چارهٔ خلاصی که از بسیار وقت آنرا می پالیدند حاضر است . در تاریکئی شب بشدت طوفان باد نظر نکرده ، وخود را بکسی نشان نداده ، ودر بالون نشسته . و ریسمانهای آنرا بریده . وفرار کردن هیچ کار دشواری نیست . اگرچه

باوجود اینهم [ژه ده ئون] بعضی حالهای عجیب هم دارد . مثلا یك روزی میخواست که یك خبری را به اخبارخود روانه کند، از بهر آنکه آن خبررا مخبرهای دیگر اخبارها پیشتر از اخبار « نیورك هرالد » نشر نتوانند بعد ازانکه در تلگراف خانه خبر مذکور را به اخبار خود رسانید از پیش میز تلگراف بر نخواست، و دو ساعت کامل فصلهای اول تورات شریف را به اداره خانهٔ اخبارخود به تلگراف نوشته کرد . اگرچه این کار برای ادارهٔ اخبار (نیورك هرالد) موجب دو هزار دولار مصرف شده است، ولی این هم شد که خبر مذکور را پیشتر از وکسی نشر نتوانست !

(ژه ده ئون) بلند بالا . قوی و توانا یك آدمیست . عمرش از چهل افزونتر نظرش مستقیم ، اطوارش جدی و مستریح است . هر چیزیرا زود می بیند ، و زود درك میکند .

(ژه ده ئون) از ده سال است که مخبر اخبار (نیورك هرالد) میباشد و در راه خبرها ، و تصویرهائیکه فرستاده ؛ به اخبار مذکور خدمتهای بزرگی کرده است . چون که به سیاه قلم خیلی رسام ماهری هم هست . حتی در وقتیکه اسیر می افتاد به تصویر کشتی جنگ مشغول بود . و در کتابچهٔ حوادث خود درهمانوقت بعد ازانکه این عباره را : « یك عسکر جنوبی تفنگ خود را بسوی من دور داد ، این است که نشان میگیرد . . . . . . » نوشت ازجای خود برجهیده گله برزمینی که او ازان جهیده بود برخورده است . اما اگرچه گله خالی رفت ولی خود او نیز اسیر افتاد .

سیروس سمیت ، وژه ده ئون سپیله غائبانه یکدیگرخود را میشناختند اول بار ملاقات شان در شهر (ریشموند) که اسیر افتاده اند دست داده است . زخم مهندس درکم وقت جورشد . در اثنای اسارت خودباهم خیلی محبت میکردند ، وقدروقیمت همدیگرخود را بخوبی میشناختند . فکریگانهٔ شان نیز بجز فرار ، و به اردوی خود رسیدن دیگرچیزی نبود .

اگرچه درمیان شهر آزاد وبند وزندانی نداشتند ، ولی چون شهر بکمال دقت

اگر بدست بیفتند مرگ برای شان محققست ، امافرار هم ممکن است نی ؟

مهندس سمیت گفت که :

— امامن تنها نیستم .

پانقروف پرسیدکه :

— چند نفرهستید ؟

مهندس — سه نفر، یکی خودم ، یکی دوست من (ژه ده ئون) دیگری خدمتگار من ناب .

پانقروف — این سه ، دونفرهم من وهاربرشد پنج نفر . حالا نکه بالون برای شش نفرساخته شده .

مهندس — بسیارخوب فرار میکنیم .

وقتی که مهندس اینمسئله رابه ژده ئون گفت، ژده ئون هیچ علامت انکار نشان نداده تنها به این حیران شدکه آیا اینقدر یك فکر ساده و آسان چرا پیش از پانقروف برای خود او وارد نشد . آمدیم بر ناب : ناب مانند سایهٔ افندی خود است . افندیش هرجا که برود او برفتن با او حاضر است .

پانقروف گفت :

— چون چنین است امشب درمیدان بالون باهم یکجاشویم .

مهندس — بلی بلی ، امشب ، یعنی بساعت ده . اماخدا کندکه بادازشدت نیفتد .

پانقروف، ازمهندس وداع نموده برفت ، ودراقامتگاه خوددرپیش هاربربیامد . هاربرنوجوان نیزحقیقتاً جسورودلاوریك بچه ایست . به بسیاربیصبری پانقروف را انتظار میکشید . چون اززبان پانقروف خبرراضی شدن رفقا را شنید خیلی ممنون شد . پس دیده میشودکه هرپنج نفراینها آدمان بسیارجسورودلاوری هستند وعزم شان هم قویست .

طوفان باد دمبدم شدت مینمودکه اینهم برای فرار یها موجب مسرت میشد زیرا



هاربر

درچنین باد تندطبعاً (ژونستان فورستر) ورفقایش دربالون نمی نشینند . و بالون بدست پنج نفر رفیق میدرایده . تنهاخوفیکه برای مهندس هست همین است که بالون بشدت بادپاره نشود . مهندس تابوقت شام درمیدانی که بالون دراانجامن بوط بود گردش نمود ، پانقروف نیزدستهای خود را بجیب پتلون خود انداخته ، وخمیازه ها کشیده مانند آدمان بیکار ازبالابپایان وازپایان ببالا رفت و آمدکرد . وبی آنکه با هم آشنایی وسخن بگویند بالون راپاسبانی نمودند .

شام شد ، شب بسیار تاریك بود . ابرهای سیاه تیره بسطح زمین مالیده میگذشتند ! یك باران بابرف آمیخته همی بارید ! هواخیلی سرد بود . همه روی شهر رایك دمهٔ تیرهٔ فرا گرفته بود ! گویابرای مانع شدن محاربه ازطرف حق امشب این طوفان دهشتناك برخواسته بود ! بجای صداهای طوپ صداهای مدهش طوفان قایم شده بود .

کوچه های شهرسراسرازانسان خالی بود . محافظ شهردرچنین طوفان شدید ، برای بالون پهره گذاشتن رالازم ندیده بود . اگرچه اینهاهمه برای آسانی فرارفراریها فایده میرساند اما آیاباطوفان شدید چه باید کرد ؟

درساعت نه ونیم ازراههای مختلف هر پنج نفررفیق درجای ملاقات باهم یکجا شدند . تاریکی آنقدرتیره بودکه بالون باآن بزرگی نیزدیده نمیشد . هرپنجنفردرپیش سبد نشیمن که به بالون مربوط بود جمع شدند . هیچ کسی آنهاراندیده بود . بعد ازینهم نخواهد دید . زیراآنهاازدیدن همدیگرخود نیزعاجزاند .

بی آنکه یك کلمه سخن بگویند سیروس سمیت ، ژه ده ئون سپیله ، ناب هاربر درمیان سبد درامدند . پانقروف بکشیدن توبره های ریگ که برای سنگینی بالون گذاشته بودند مشغول شد . این کارهم تمام شد . پانقروف کلاه خود رابرسرخود بحچق کرده گفت :

— اگرچه باد بسیارتند است امامددگارماخداست .

اینرا گفته درسبد درامد . بالون چون باریسمانها بزمین مربوط بود تنها بریدن ریسمانها . و برامدن برطبقات هوادیگرکاری نمانده بود . درین اثنادرمیان سبدبالون یك سگی برجهیده درامد . این (توپ) نام سگ مهندس است که مهندس ازبیم سنگینئی بالون سگ صادق خودرا درشهرگذاشته بود . ولی (توپ) ریسمان خودرا بریده ازعقب افندی خود آمده است .

یانقروف گفت :

— اینهم باشد ! از بودن یك سگ چه خواهد شد ؟

اینرا گفته و یك دوتوبره ریگ دیگر نیز بیرون براورد . ور یسمانهارا بریده ، بالون بتأثیر باد مائلاً ببالا شدن آغاز نهاد . در اول امر بیك چند دودکشهای خانه ها خورده وخراب کرده از نظر نهان گردید .

درین اثنا طوفان بصورت مدهش شدت خودرا زیاده نموده بود . مهندس در شب بالونرا بروی زمین نزدیك کردن نخواست . وقتیکه صبح شد در زیر پای خودشان اززمین هیچ اثر نیافتند . هرچار طرف شان بادمه های بسیار کثیف وغلیظی محاط بود . اینستکه بعدازان به پنجروز هوا یك قدری صاف شده پنجنفر رفیق بکمال دهشت درزیر خود بحر محیط رادیدند .

حالا خواننده گان گرام ماميدانندكه ازین پنجنفر سیاح چار نفرشان بچه صورت رهایی یافته درروز بیست و چارم ماه مارت به خشکه افتاده اند و آدمیکه ازمیان شان غائب شده ، رئیس شان مهندس سیروس سمیت بود .

باب سوم

پنجساعت بعدازوقت ظهر — آدم غائب شده — ناامیدی ناب — یکسر بسوی شمال برجستجو — جزرومد — یکشب بسیار غم انگیز — دیده شدن یك زمین — ناب شناوری میکنند — گذشتن ازآبنا .

بیچاره مهندس ! طعمهٔ لطمه های امواج بحرها گردید . سگ وفادار آن

نیز درعقب آن خود را بینداخت !

ژه ده ئون ، بمجردیکه برخشکه قدم نهادصدا کردکه :

— بیالیم ، بیالیم ! بلکه بشناوری خود را بخشکه رسانیدن میخواهد ؟

هرچار نفر رفیق بیک زبان :

— بلی بلی ، بیالیم !

اینرا گفته حرکت کردند . ناب بیچاره ازغائب شدن افندی خودکه ازجان خود ووزیاده ترمیخواست زار زار میگریست . ازافتادن سیروس سمیت تابه اینوقت دو دقیقه گذشته است . لهذا ازرهایی یافتن مهندس ناامید نیستند .

از ینجا تا بجائیکه مهندس دردریا افتاده بقدر نیم میل مسافه دارد . درین اثنا ساعت (٦) بود ومه اگرچه برطرف شده بود ولی ، شب خیلی تاریک بود . چار نفر رفیق کنار ساحل را گرفته یکسر بجهت شمال پالیده پالیده روانه شدند . زمینی که بران میگذرند ریگزار وسنگستانست . ازسبزه ونبات هیچ اثری دران دیده نمیشود . دربعضی جاها آنقدر سخت وبی گذر است که چار نفر رفیق ازهم جداشده درپی یکدیگر رفتن مجبور میشوند . گاه گاهی بعضی مرغان بال بزرگ بسیارکلان نیزازپیش روی شان بکمال خوف میپرند .

درهرچند قدم قضازده گان بالون می ایستند ، وبطرف دریا گوش مینهند که آیایك صدای انسانی ازانطرف می آید یانمی آید ؟ هرگاه مهندس بخشکه افتاده باشد ، وبفریادکردن مقتدر هم نباشد ، توپ البته بصدای خود رفقارا رهنمایی خواهد کرد ! امابجز صداهای مهیب موجهای بحرکه باساحل مصادمه میکرد دیگر هیچ صدایی شنیده نمیشد .

پانقروف پرسید که :

— آیا شناوری میداند ؟

ناب — بلی میداند ، وهم توپ نیزبا اوست .

ژه ده ئون — انشاء الله می یابیمش !

ناب صدای هول انگیز بحر پر طلاطم را شنیده بکمال حسرت و نا امیدی سر خود را بجنبانید .

قضازده گان بیچاره به مانده گی و بیتابی خود اهمیت نداده متصل پیش میرفتند . وهر چیزیکه در کنار ساحل بچشم شان بر میخورد بزودی وتلاش بران هجوم میکردند ، وچون مطلوب خود را نمی یافتند بازمأیوس میشدند .

بعدازانکه بقدر بیست دقیقه درمیان همین امیدهاو ناامیدی هار فتار کردند خشکه تمام شده موجهای بحرراه رابرانها برید . پانقروف گفت :

— اینجا یك دماغهٔ تنگیست . پیش ازین راه نیست ، باید که باز برهمان سمتی که آمده ایم برگردیم .

ناب گفت :

— وای ! افندی من چه خواهد شد ؟ اگرهنوز دردریاباشد ؟

پانقروف — چون چنین است آواز کنیم !

پس هرچار نفر بیك آواز تا که میتوانستند بصوت بسیار بلند « سیروس سمیت » گفته فریادکردند . ویکقدری خاموش شده هیچ جواب نیامد . بازهمه بیك صدا فریاد کردند . بازهمان سکوت !

چار رفیق ساحل دیگر دماغه را گرفته پس بسوی جنوب برگشتند . پانقروف درینطرف از جهت مقابل از بعضی سایه هاو علامتها چنان تخمین وگمان نمود که درانطرف دریا بعضی تپه های بلند موجود باشد . مرغهای بزرگ بال نیز درینطرف کم تر . و آب بحر نیز آرام وکم . وجتر بودکه ازینمسئله هم گمان وتخمین پانقروف افزونی میگرفت .

ازین رفتار خود سیاحان چنان میپنداشتندکه ازین دماغهٔ تنگ بعدازانکه یکچند قدم بسوی جنوب بروند بازراه شان بسوی شمال برگردد . حالآنکه چنین نشد ، راه شان یکسر بسوی جنوب درازشده میرفت که سمت جنوب نیز بعکس سمتی ست

که مهندس ازبالون به آنطرف افتاده •

باوجودیکه بقدر یکنیم میل راه زدند ساحل بسوی شمال برنگشت ، و متصل بسوی جنوب میرفت • بعد از کمی بازیك دماغه پیش روی شان برامده موجهای بحرراه شانرا برید که درجهٔ یأس وافسوس شان خیلی زیاده گردید • پانقروف گفت:

— مابیك جزیره گك کوچکی افتاده ایم که چار طرف آنرانیزدورادور گردش کردیم •

این سخن کشتیبان راست بود • قضازده گان بیچاره دانستند که نه دریك قطعه، ونه دریك جزیرهٔ بزرگ افتاده اند • بلکه دریك جزیرهٔ کوچکی افتاده اندکه آنرا هم کاملاً دور کرده اند • درازی این جزیره رانیز بقدر چار کیلومتر تخمین کردند ، و بر آنرانیز خیلی تنگ دانستند زمین این جزیره گك سنگستان وریگستان بوده ازگیاه دران اثری دیده نمیشود • این جزیرگك خشك وخالی که ملجأ ومأوای بعضی مرغان بزرگ دریایی میباشد آیا ازیك جزیرهٔ بزرگ دیگری جدا شده خواهد بود • یا آنکه همینقدر محصور ومحدود یك جزیره گکیست ؟ اگرچه اول بارکه ازبالون دیده بودندیك خشکهٔ بنظر شان درامده بود، ولی بزرگی وکوچکی آنرا بخوبی ندانسته بودند •

امایانقروف کشتیبان میگویدکه درجهت غربی اینموقع که هستندیعنی در آنطرف دریایی که کم موجتراست یك خشکهٔ میبینیم • اما دیگر رفقا هنوز برین قول پانقروف سراسر ازشبهه خالی نمیمانند • زیرا آن خشکهٔ که اومیگویددیده نمیشود • بهرصورت اگر اینچنین یك خشکهٔ باشد هم، درچنین شب تار و تاریك به آنجارسیدن وازدریا گذشتن محال است • حتی بسبب تاریکی فوق العاده جستجو کردن مهندس بیچاره رانیز بفردا گذاشتن لازم است • ژه ده ئون گفت :

— ازپیدا نشدن هیچ اثر سیروس بسیار مأیوس نبـاید شویم • البته فردا چون بروشنئی روز بخوبی جستجو کنیم بیك نتیجهٔ خوبی کامیاب خواهیم شد •

بعد ازین گفتهٔ ژه ده ئون رفقا چنان مناسب دیدندکه یك آتشی درداده به مهندس یك اشارت رهنمایی بدهند • اما هزار افسوس که این فکر خود شانرا اجرا کرده

نتوانستند . زیرا در جزیره بغیر از سنگ وریك دیگر هیچ چیزی پیدا نمیشود .

درجهٔ غم و نا امیدی چار رفیقی که درباب پیدا نشدن سیروس سمیت برای شان حاصل شده خوانندهگان گرام آنرا تصویر کنند . محبت و اعتمادی که بر رئیس خود دارند دلهای شانرا در گرداب یأس والم انداخته . درهرحال تا بصبح معلوم میشود که چیست ، یا این است که مهندس به شناوری خود را بساحل سلامت رسانیده در یك گوشهٔ خزیده است ، یا آنکه ابداً محو شده رفته است .

هوا بسیار سرد بود . تا بصبح بمشکلات تمام و هزار گونه غم و آلام بسر آوردند . قضازدههای فلاکت دیده ها گرسنهگی ، ماندهگی ، تشنهگی ، خود را هیچ نمی اندیشند . هرچار نفر شان خود شانرا فراموش کرده ، و بشدت سردی هوا ندیده بر این جزیرهٔ کك خشك و خالی ببالا و پایان گردش میکردند ، و باز در همان نقطهئیکه از بالون درانجا افتاده بودند جمع میشدند . فریاد ها میکنند ، آوازها میکشند ! اما هزار افسوس که هیچ جواب دهندهٔ پیدا نمیشود . گاه گاه صدا های شان بطرف مقابل برخورده یك آزانگهٔ عکس صدا حاصل میکند که اینهم نظر دقت قضا زده ها را بخود میکشد . هاربر ، این مسئله را بنظر دقت پانقروف نشان داده گفت :

— چنان معلوم میشود که در طرف غرب به این نزدیکیها یك ساحلی موجود باشد .

کشتیبان بجای باور کردن کله جنبانی کرده تبسم نمود .

آهسته آهسته هوا از دمه ها خلاص شده کشادهگی میگیرد در نیم شب در آسمان بعضی سیارات دیده شد . اگر مهندس حالا درینجا حاضر میبود میدید که این سیاره هاازان سیاره ها یی نیست که از آسیا و اوروپا دیده شوند ، چونکه کوکب قطب شمالی در جای مخصوص آن پیدا نیست . بعوض آن نجم درخشان جنوبی پدیدار است .

شب گذشت ، روز دیگر یعنی روز (۲۵) م مارت بوقت صبح بساعت پنج قبهٔ سما بروشنی آغاز نهاد . ولی باز دمه بدرجهٔ کثافت وغلاظت پیدا کرد که بیست قدم به آنطرف دیده نمیشد . درینوقت درجهٔ یأس و افسوس قضازدگان بیچاره افزونتر

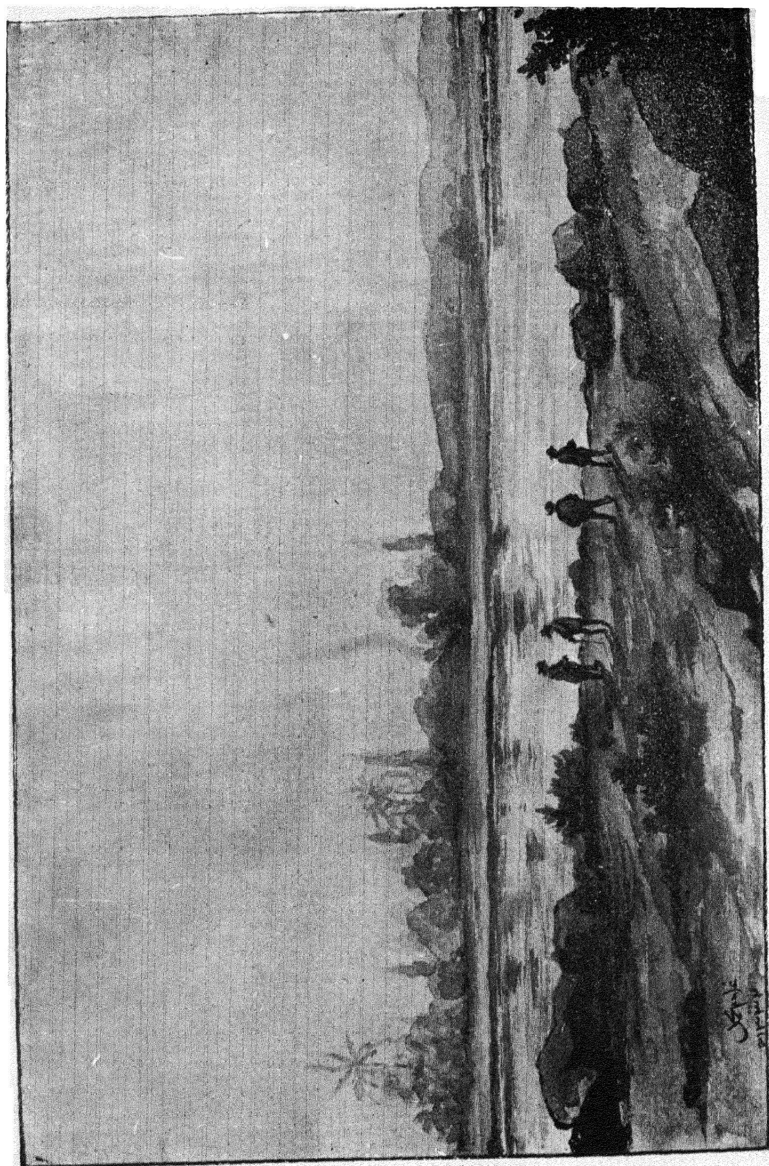
باوجود اینهم [ژه ده ئون] بعضی حالهای عجیب هم دارد . مثلا یك روزی میخواست که یك خبری را به اخبار خود روانه کند، از بهر آنکه آن خبر را مخبرهای دیگر اخبارها پیشتر از اخبار « نیورك هرالد » نشر نتوانند بعد از آنکه در تلگراف خانه خبر مذکور را به اخبار خود رسانید از پیش میز تلگراف برنخواست، و دو ساعت کامل فصلهای اول تورات شریف را به اداره خانهٔ اخبار خود به تلگراف نوشته کرد . اگرچه این کار برای ادارهٔ اخبار (نیورك هرالد) موجب دو هزار دولار مصرف شده است ، ولی این هم شد که خبر مذکور را پیشتر از وکسی نشر نتوانست !

(ژه ده ئون) بلند بالا ، قوی و توانا یك آدمیست . عمرش از چهل افزونتر نظرش مستقیم ، اطوارش جدی و مستریح است . هر چیزیرا زود می بیند ، و زود درك میکند .

(ژه ده ئون) از ده سال است که مخبر اخبار (نیورك هرالد) میباشد و در راه خبر ها ، و تصویرهائیکه فرستاده ؛ به اخبار مذکور خدمتهای بزرگی کرده است . چون که به سیاه قلم خیلی رسام ماهری هم هست . حتی در وقتیکه اسیر می افتاد به تصویر کشتی جنگ مشغول بود . و در کتابچهٔ حوادث خود درهما نوقت بعد از انکه این عباره را : « یك عسکر جنوبی تفنگ خود را بسوی من دور داد ، این است که نشان میگیرد ...... » نوشت از جای خود برجهیده گله برزمینی که او از ان جهیده بود برخورده است . اما اگرچه گله خالی رفت ولی خود او نیز اسیر افتاد .

سیروس سمیت ، وژه ده ئو ن سیابه غائبانه یکدیگر خود را میشنا ختند اول بار ملاقات شان در شهر (ریشموند) که اسیر افتاده اند دست داده است . زخم مهندس درکم وقت جورشد . در اثنای اسارت خود باهم خیلی محبت میکردند ، وقدر و قیمت همدیگر خود را بخوبی میشناختند . فکر یگانهٔ شان نیز بجز فرار ، و به اردوی خود رسیدن دیگر چیزی نبود .

اگرچه درمیان شهر آزاد و بند و زندانی نداشتند ، ولی چون شهر بکمال دقت



درینوقت کافیست . اگرماوشما نیزخود رابه آب بیندازیم جریان ما را گرفته میبرد چنان گمان میبرم که این جریان آبنا ازمد و جزری که در بحرهای محیط مخصوص است پیش آمده است . هرگاه یکقدری صبر کنیم بحراز جریان می افتد ، وجزرحاصل شده آب آبنا کم میشود . که درانوقت به بسیار آسانی آبنارا گذشته میتوانیم .

ژه ده ئون — راست است . صبر کنیم .

درین اثنا ناب بکمال دلاوری با جریان آبنا پنجه میداد . ناب جریان را ما ئلاً به شناوری قطع مینمود . اگرچه دائما ازنقطۂ حرکت خود پایان تر می افتادامابساحل مقابل نیزنزدیکشده میرفت . تا آنکه بعد ازنیمساعت شناوری ازجهت نقطۂ حرکت خود یکچند میل پایانتر بساحل پیشرو بیرون برامد .

ناب در پیش یك سنگ بزرگی خود راازآبها تکان داده بطرف شمال بدویدن آغاز نهاد ، ودرمیان خرسنگهای کنارساحل از نظرنهان گردید .

سه نفررفیق دیگرکه درجزیره مانده بودند صداقت وفداکاری رفیق خود را بکمال اندیشه وبیم تماشامیکردند . وچون رسیدنش رابساحل سلامت دیدند خاطر جمع شده نظرخود شانرا بطرف زمینیکه برای شان ملجاء ومأواخواهد شدعطف نمودند . بعدازان (استریدیه) هائیکه درمیان ریگهای ساحل پیدا کردند خوردند .
[استریدیه ازحیوانات نوع صدفی بحریست که ازمیان غلاف گوش ماهی مانند آن یك مادۂ خوردنی میبراید] اگرچه این طعام مغذی کامل نیست ولی برای دفع گرسنه گی کافی است .

درپیش روی این سه رفیق ساحلیکه دیده میشود یك کانۂ بسیار واسعی تشکیل داده که درطرف جنوبی آن یك دماغۂ بسیاردراز وبی درخت وبی علفی نهایت یافته است . این دماغه بااصل اراضی بیك صورت غریب وعجیبی یکجامیشود که درنقطۂ بهم یکجا شدن شان سنگستانهای جسیم سنگهای غرانیت موجود است . وچون بطرف شمال آن نظرکرده شود ازساحل جهت غربی تابه شمالشرقی یك دماغۂ دوشاخۂ امتداد

میکنند . درمابین این دودماغه مسافهٔ ساحل بقدر (۸) میل تخمین میشود . اراضی در اول امر با ریگستان ، وسنگستان سیاهی آغاز میکند . از ساحل تا بدامنهٔ سنگستان یك ریگ بسیار نرمی فرش شده است . درعقب این ریگزار از سنگهای غرانیت یك سنگستان بسیار جسیمی وجود دست که این سنگستان مانند یك دیوار طبیعی بسیار بلندی بالا برامده ، و بلندی آن از سه صد قدم کمتر تخمین نمیشود . این دیوار طبیعی سنگهای غرانیت کم از کم بقدر یك و نیم میل بطرف راست درازشده رفته است ، ودرانجا یکی یکبار بریده شده است . درانتهای افق چون مدنظر کرده شود یك جنگل بسیار غلوکه ازدرختهای جسیم بزرگ وانبوهی متشکل است دیده میشود . غیرازین در جهت شمال غربی [۲۰] میل دورتر یك کوه بسیار بلندی دیده میشودکه زروهٔ آن بابرف سفید مستور است .

امااین زمینی که درپیش گاه نظر فلاکتزدگان بالون افتاده ، واوصاف آن تایکدرجه بیان گردید معلوم نیست که آیایك جزیره است یا آنکه یك زمینی ست که بیکی از قطعات معلومهٔ روی زمین مربوط است ؟ با وجود اینهم هرگاه یك شخصیکه بفن (طبقات الارض) آشناباشد بصورت انتظام سنگهائیکه درساحل امتداد دارد نظرکندها ندم حل میکند که این زمین (وولقانیك) یعنی « آتش فشانی » میباشد .

ژه ده ئون ، پانقروف ، هاربراین قطعه زمینی را که درپیشگاه نظر حیرت شان افتاده بکمال دقت تماشا کردند . که میداند ! دردلهای بیچاره گان چه نا امیدیها ، و چه حسرتهامیگذرد . هرگاه درین نزدیکیها یك کشتی ازنجا نگذرد دبااین بی اسبابی و بی اوضاعی که دارند بلکه این سرزمین قبرستان ابدی شان خواهد شد ؟

هاربر ، به پانقروف گفت :

— خوب ! چه میگویی به بینم ؟

پانقروف — چه بگویم ، هنوزیك حکمی کرده نمیشود . این است که جزر آغاز نهاده ، یك ساعت بعد به آنطرف گذشته موسیوسمیت رامی یابیم ، به حال خود یك

چارهٔ می اندیشیم .

براستی که پانقروف خطا نکرده بود . بعد ازیکساعت بموجب قاعدهٔ طبیعی مد وجزر آب آبنایی که مابین جزیره کك، وقطعهٔ مد نظر شان واقع است فرونشست ، واز جریان وجوش وخروش بازایستاد . وازهرطرف ریگهابمیدان برامد .

پیش ازپیشین بد وساعت هرسه نفررفیق کالای خود را کشیده و مانند عمامه برسرخود بسته ودرمیان آبنا که ازپنج قدم عمق آن تجاوز نمیکرد درامدند . درجا هائیکه چقوری آن بیشترمیبود هاربرمانند ماهی شناوری میکرد . درکم وقت بدون مشکلات بساحل پیش روی خود گذشتند ، و بعد ازانکه در آفتاب خود را خشك کردندکالای خود شانرا پوشیده بکار آغاز کردند .

باب چارم

منصب یعنی جای آبریزش یك نهر — شمینه ها — دوام برجستجو — جنگل در ختان سبز — آتش در دادن — انتظار جزر — قطار چوب — برگشتن بسوی ساحل .

ژده‌ئون ، برپانقروف درهمانجا ماندن شانرا تنبیه کرده خودش یکسر بسوی طرفیکه ناب رفته بودروانه شد و بعد ازکمی از نظر غائب گردید . هاربرنیز اگرچه بازه‌ده‌ئون رفتن میخواست ، ولی پانقروف مانع آمده گفت :

—. توباش فرزند ! هرکس یك وظیفهٔ دارد ، ناب وموسیوژه ده‌ئون برای معاونت وجستجوی موسیوسمیت کفایت میکنند . برما وتوهم دیگروظیفه هاست ، اولایك جای سرپناه ، ویك لقمه خوردنی تدارك کنیم . رفقای ما که مانده و هلاك بیایند به این چیزهااحتیاج کلی دارند . پیش ازانکه آنهابیایندماوتوانخد متهارابکنیم .

هاربر — بسیارخوب ! من حاظرم پانقروف .

پانقروف — بسیار خوب، حالا بقاعده باید حرکت کنیم ، اول یکقدری خوردنی ویك آتش برای ما لازم است . درجنگل چوب بسیاراست ، در آشیانهای مرغاز تخم هم پیدا میشود ، میماندیك سرپناه نشیمن .

هاربر — آنهم چندان مشکل یك کاری نیست . درمیان این سنگلاخ البته یك غاری یك سوراخی یافته دران خواهیم درامد .

پانقروف — چون چنینست ، یاالله ، مارش !

هردو رفیق از دامنهٔ سنگلاخ بر ریگها ئیکه بسبب جزر بر کنار ساحل پدیدار شده بود برفتار آغاز کردند . وروی رفتن خود رابسوی جنوب گردانیدند . زیرا پانقروف از بعضی علامتها دانسته بودکه یك کمی پایانتریك جویی موجود خواهد بود . لهذا بطرف جنوب رفتند . واینرا هم امید میکردند که بلکه جریان آب موسیوسمیت رابه آنطرف انداخته باشد .

درسنگلاخ سه صد قدمی کنار بحر هیچ یك غار وسوراخی که قابل یك سرپناهی باشد بنظرشان برنخورد . این سنگلاخ مانند یك دیواریست که از سنگهای بسیار سخت غرانیت بالاشده . حتی بسبب بسیار سختی صدمات امواج بحر نیز آنرا نخورده است . برسرسنگهای بزرگ بسی مرغهای نول کج بزرگ حبشه موجود بودند که ایمرغها از دیدن ونزدیکشدن پانقروف وهاربر هیچ ترس وبیم نشان نداده نگریختند که ازین معلوم شدکه ایمرغها گاهی انسانرا ندیده اند ، واینهم معلوم شدکه درین جهتها هیچگاه پای انسان نرسیده . درطرف زیر سنگلاخ دیوار مانند مذکور دریکجایی که درزمانها درزیر آب بوده بر بعضی سنگها هاربر از نوع (میدیه) که آنهم از نوع حیوانات صدفیهٔ بحریه میباشد بسیار چیزها دیده پانقروف را آواز داده گفت :

— بفرمائید ، دم نقد شمارا یك طعام حاضر !

پانقروف — وای ! (میدیه) است ؟ چقدر اعلا ، این از تخم مرغ هم بهتر است !

هاربر — نی . این میدیه نیست (لیتودوم) است .

یانقروف — آیاخورده میشوند ؟
هاربر — البته ، البته !
یانقروف — چون چنینست (لیتودوم) بخوریم .

هاربر نوجوان که هنوز عمرش به بیست نرسیده ، درعلم تاریخ طبیعی صاحب معلومات زیادی میباشد . زیرا پدرش داءادرباب تحصیل او به علوم طبیعیه سعی وکوشش ورزیده است ، واوهم دراسباب سعی وغیرت فوق العاده بکار برده درعلم مذکور صاحب ید طولا شده است ، لهذاهرسخن اودرخصوص علم حیوانات ، ونباتات ، وغیره سند درست است .

(لیتودوم) هانیزمانندمیدیه هادراز ترك صدفی شکل است وبرسرسنگهای زیر بحرکوت کوت می چسپند ، وسختترین سنگهارا نیزکاویده دران جاهی کاویده گی خود میچسپند . وهرقدرکه بزرگ شوند دوطرف آنهایك کاوله گی پیدامیکنند . وفرقی که درمابین میدیه ، ولیتودوم موجود است همین است .

هاربر ، ویانقروف لیتودومهارامانندمیدیه هاباز کرده خوردن گرفتند . لیتودومها درطعم ولذت هم ازمیدیه هافرق دارند چونکه لیتودومها یکقدری تندی فلفلی راهم دارندکه ازینسبب ازتدارك کردن نمك وفلفل هم آزاده است .

اگرچه بعدازخوردن [لیتودومها] هاربرویانقروف گرسنه گی خودرا برطرف کردندلیکن حرارت تشنه گی شان زیاده شده بجستجوی آب نوشیدنی مجبورشدند . وبرراهیکه داشتند به پیش رفتن آغاز نهادند .

دوصد قدم رفته بودند که صدای شرشر یك آبشاری بگوش شان برخورد . یکچند قدم بعدبه پیش یك نهری رسیدندکه درینجاگویا تیشهٔ صنعتکار طبیعت سنگلاخ رابیك قوهٔ شدیدهٔ ازهم شکافته ویك نهریراکه درینجابقدر (۱۰۰) قدم وسعت دارد جاری کرده به بحرمی آمیزانند .

یانقروف بمجردیکه نهررادیدفریادبراورده گفت :

— این است آب ! اینهم جنگل ! حالا کار ما برای پیدا کردن یك مأوا ماند .

آب نهر بسیار صاف و سرد بود . بحر هم چون بحالت جزر بود آب نهر با بحر نمی آمیخت که از اینسبب بکمال خوشگواری خودرا ازان سیر آب نمودند . بعد ازان برای یك مأوای سر پناهی بجستجو افتادند . ولی زحمت شان بیهوده شد . زیرا درمیان سنگلاخها هیچ یك مغاره مانند یك سوراخی پیدا نتوانستند . اما نومید نشده از پالیدن فارغ نشدند تا آنکه دفعتهً در بالای جای آبریزش نهر به بحر طاق نما مانند یك چیزی بنظر شان برخورد که این رواق یا طاق طبیعی از بهم ریختن خرسنگها بر روی همدیگر حاصل شده بود . در سنگستانهای غرانیت اکثر اینگونه رواقهای طبیعی دیده میشود که اینگونه رواقها را (شمینه) مینامند .

(شمینه) ها از غلطیدن و تکیه کردن سنگپارههای بزرگ بر یکدیگر بوجود میآید که گاهی آنقدر بیك موازنت و برابری عجیبی بر یکدیگر ایستاده میشوند و چنان رواقهایی بوجود می آورند که انسانرا حیرت دست میدهد . دردرون این شمینه ها که اگر سمچهای طبیعی نیز گفته شود جادارد تایکدرجه گذران یك انسانهای بیخانه ولانه میشود ولی چون از شکافها و سوراخهای گوشه وکنار آن ضیا و هوا و باد نفوذ میکنند دردرون آن دایما یك خنك شدیدی موجود میباشد . اما اگر یکقدری دستکاری شده و شکافها و منفذهای آن بسته شود ، وانسانها هم یکقدری ازمردمان بی تکلف باشند قابل سکونت میشود .

پانقروف گفت :

— این است برای ما خانه . تا بوقتیکه خدا مهندس ما را پیدا کرده بیارد البته بهتر ازان را تدارك خواهد کرد .

هاربر — بلی پانقروف ، موسیو سمیت میآید . هم چون بیاید باید که مارا در یك جای قابل سکنا بیابد . این شمینه را یکقدری اصلاح و درست میکنیم شکافها و سوراخهای آنرا با چوب و سنگ و گل بند میکنیم . و یك سوراخ آنرا برای دودکش میسازیم

و در زیر آن یك اوجاغ بخاری مانند برای آتش در دادن ساخته خانهٔ بسیار مکملی بو جود می آوریم .

هاربر و پانقروف بعد از انکه از شمینه ها برامدند ساحل چپ نهر را گرفته به پیش رفتن آغاز نهادند . آبهای نهر بسبب مد وجزر بحر هم به پیش وهم به پس حرکت میتواند که انمسئله را پانقروف بنظر دقت گرفته برای سهولت حمل ونقل اشیای سنگین را بواسطهٔ آن بخوبی تخمین نمود . کشتیبان ، و هاربر بقدر یك ربع ساعت رفتار کرده تابه گوشهٔ که نهر در انجا بطرف چپ یك خمی پیدا کرده بود رسیدند . این است که سر از ین نقطه مجرای نهر در درون یك جنگلی که با اشجار لطیفهٔ سبز وخرمی مزین است میرود . درختان این جنگل از جنسیست که دایما سبز وخرم میباشد . با وجو دیکه موسم زمستانست بازهم درختان جامهٔ سبز وطراوتناك خودرا از بر نکشیده اند . طبیعت شناس نوجوان در میان درختان بعضی درختهای خوشبو وفائده مند را بنظر کشتیبان عرض میکرد . زیرهای درختان با بوته های خاردار و غیر خاردار ، وگونه گونه سبزه زارها مستور بود پانقروف چون شاخهای خشکیدهٔ بسیار یرا در زیر پای خود میدید که میشکنند به هاربر گفت :

— فرزند من ! اگرچه من به این نمیدانم که این درختان در علم نباتات چه نام دارند ، اما اینقدر میدانم که این چوبهای خشك در عالم زندگانی برای سوختاندن ، وگرم شدن ، وچیزی پختن به آن خیلی کار آمد یك نباتیستکه درینوقت برای ماهم لازم همین است .

هاربر — چون چنینست جمع کنیم .

کار چوب جمع کردن بسیار آسان بود . زیرا شاخهارا از درخت بواسطهٔ تبر و تیشه وارهٔ مفقوده به بریدن وکندن حاجت نبود چونکه چوبهای خشك روی هم بحال طبیعی افتاده بود . چوبهاهم بسیار خشك بود وچابك میسوخت لهذا بشمینه هازیاده تر باید برد . اما آیا بچه واسطه باید برد ؟

پانقروف گفت :

— حالا اگر یك عرابه ، و یایك قایق میداشتیم بارمارا بخوبی برداشته میبرد .

هاربر — اگر آنها نیست نهر خود هست !

پانقروف — درست . اشیای خود را در ینوقت با نهر میبریم در آینده به بینیم که چه میشود ؟

هاربر — بلی همچنین است ولی در ینوقت چون نهر بسبب مد بحر به اینطرف معکوس در جریا نست چوبهای مارا بطرف اقامتگاه ما برده نمیتواند .

پانقروف — یکقدری صبر میکنیم . هیچ ضرر ندارد . ماحالا بدیگر کارهای خود آغاز کنیم .

کشتیبان و نوجوان تابدرجه ئیکه وسع شان میکشید دسته های چوب خشك را جمع کرده ، و باعلفهای منجی خشك شده بسته بکنار نهر نقل دادند ، ودرانجا یك خرمنی تشکیل دادند . دو نفر رفیق از علامتهای این زمینها اینراهم میدانستند که درینجاها هیچگاه پای انسان نرسیده . بعدازان دو چوب بسیار درازی آورده و آنرا بشکل یك جالهٔ بامنجها بسته ، ودسته های چوب جمع کردهٔ خودرا بران بار کردند . این کارها تا بیك ساعت دوام نمود . جاله هم حاضر شد . حالا انتظار کشیدن جزر لازم است .

چون برای زمان جزر هنوز دو ساعت دیگر باقی بود ، برای وقت خود را به بیهوده نگذرانیدن بگردش آغاز نهادند . درمیان جنگل درطرف چپ نهر از میان سنگلاخها یك بلندی دیده میشود . هر دو نفر پاچه ها را برزده برین بلندی بالا برامدن گرفتند . و برسر تپه واصل شدند . درانجا اول نظر خود را بطرف دریا عطف نمودند . و بکمال دقت جهت شمال ساحل را از نظر گذرانیدند . نقطه ئیکه موسیو سیروس سمیت بدریا افتاده بود در پیش نظر شان بود . هر طرف را بکمال تحقیق و تدقیق از نظر گذرانیدند . ولی نه از انهندس ، ونه از یاون هیچ اثری ندیدند . ژده ئون وناب را نیز درانجهتها

ندیدند . هاربر گفت :

— چه میگویی پانقروف ؟ من گمان میکنم که موسیوسیروس از چنان آدمهایی نیست که اینچنین زود زود هلاك شود . البته بیکساحل سلامت رسیده خواهد بود . آیا همچنین نیست پانقروف ؟

پانقروف که دیدن موسیوسیروس را امیدنداشت ، واز حیات اوسراسر ناامید شده بود بکمال تأسف سر خود را جنبانیده ، وهاربر را برای آنکه دوچار نومیدی نسازد گفت :

— البته ، البته ! مهندس ما آدمی نیست که به اینگونه تهلکه هامیده شود .

کشتیبان ساحل بحر را بکمال دقت از نظر گذرانید . چشمهایش بریگستان ساحل معطوف ماندکه طرف چپ این ریگزار بایك سنگلاخ بزرگ دیوار آسایی نهایت یافته بود . طرف جنوب ساحل با یك دماغهٔ پنجه آسایی نهایت می یافت که ازانسو به آنطرف چیزی دیده نمیشدکه اینهم کشتیبانرا بشبهه می‌انداخت‌که این زمین جزیره است یاقطعه ؟ در طرف شمال ساحل بایك ریگستان خالصی دراز شده رفته وبازیك کجی پیدا کرده معلوم نمیشدکه به آنسو چه خواهدبود؟ بعد ازان بسوی غرب نظر کردند، چشمهای شان بکوه بلندی که باىرف مستوراست برخوردکه ازینجاتابه آن کوه شش هفت میل مسافه است . درمابین اینجاوکوه جنگل واقعشده که درمیان این جنگل سبز آب نهر دیده میشد . کشتیبان گفت :

— آیا این یك جزیره خواهد بود ؟

هاربر — اگرجزیره هم باشد خوب بزرگ یك جزیره ایست .

پانقروف — هرقدر بزرگ باشد جزیره باز جزیره است .

امابا وجود اینهم ایمسئله هنوز حل نشده است . حل این بازبیکوقت دیگرموقوف است . اما هرچه که باشد اراضی زیاده منبت وبرکت دار دیده میشود اطراف وجوانب آن نیز بسیار لطیف است . آب نهران نیز بسیار خوشگوار .

کشتیبان گفت :

— هیچ نباشد ازین جهت محروم نماندیم .

هاربر — هزار بار بخدا شکر باید کرد .

از جائیکه بودند آهسته آهسته فرو آمدن گرفتند . درمیان سنگستان غریب الاشکال اطراف، درشکافهای سنگها ، ولای‌های بوته هابه هزارها مرغهاموجود بود هاربر آنهارا تورداده گریختاندو گفت :

— اینها کبوتران صحرائیست .

پانقروف — آیا خود شان ، وتخمهای شان خوردنی هست ؟

هاربر — هم خوردنی،هم بسیار لذیذ !

پانقروف — چون چنینست ، آشیانهای شانرا بپالیم .

لهذا پانقروف وهاربر درمیان سنگهاپالیده‌پالیده یکچند درجن تخم کبوتر جمع کردند ، ودر دسمال های خود شان بسته کردند .

پانقروف گفت :

— اوخ ! چقدر اعلا ! مکمل یك تخم مرغ میپزیم .

هاربر — واه ، واه ! آیابا کدام قاب ؟

پانقروف — او !توهم بسیار مشکل‌پسندی میکنی . اگر قاب نباشد درزیر خروج آتش کرده میپزیم .

هردو رفیق باز به پیش نهر آمدندکه نهر درانوقت ازمدبحر رهائی یافته پس بجزر آغاز نهاده بود . وبسوی ساحل جریان گرفته بود . پانقروف یك ریسمان درازی از منجهاساخته به جالهٔ خود بست ، وهاربر نیزیك چوب بسیار درازی یافته جالهٔ پر از چوب خود رادرنهرویل کردند . پانقروف ریسمانرابدست گرفته ، وهاربر باعصا چوب خود آنراراند بسوی مأوای خود شان روان شدند .

باینصورت برکنارنهربرساحل نهرروان شده‌بعد از نیمساعت درپیشگاه شمینه ها



جالهٔ پر از چوب خود شا نرا رانده بسوی ماوای خودشان روان شدند

اتخاذ کرده اند جالهٔ خود را رسانیدند .

باب پنجم

اصلاح و تعمیر شمینه ها — مسئلهٔ مهمهٔ آتش — قوطی کبریت — در ساحل جستجو — برگشتن ژه ده ئون وناب — یکدانه گو گرد نازدانه — اوجاغ شعله افشان — طعام شب اول

— شب اول —

بعد از انکه جالهٔ چوب خود را خالی کردند کار اول پا نقروف همین بود که شمینه های خودشا نرا تعمیر و اصلاح کنند تا آنکه برای سکونت شان تا یکدرجه قابلیت پیدا کند . زیرا یك اندیشهٔ بزرگ شان همین است که اگر موسیو سمیت را ژه ده ئون و ناب یافته بیارند یك جای گرم و یك طعام مغذی برای آنها حاضر باشد .

لهذا گل ، و سنگ وچوب و خا شاك جمع آورده شکافها ، وچا کهای شمینه ها را سد کردند . وتنها یك سوراخی برای دودکش ودر زیر آن یك اوجاغ بخاری مانندی بنا کردند . و باینصورت شمینه ها را بر چار پنج قسم تقسیم کردند . ولی اینرا هم بگوئیم که درین شمینه ها که پا نقروف آنرا او تاقها نام نهاده است بسبب پستئی سقف آن بر پا ایستاده شدن ممکن نیست . درین او تاقها یعنی شمینه ها یك ریگ نرم بسیار لطیفی طبیعت فرش کرده بود .

پا نقروف و هاربرهم به تعمیرات شمینه ها میکوشیدند و هم حرف میزدند .

هاربر میگفت :

— بلکه رفقای ما از ما بهتر یکجایی پیدا کرده باشند .

پا نقروف — اگر یافته باشند هم این کوشش بد نیست . زیرا اینهم محتملست که نیافته باشند .

هاربر — آه ! اگر موسیو سمیت را یافته بیارند ، چه قدر ممنون میشدیم ، وچه قدر به استراحت وقت میگذرانیدیم .

پانقروف — بلی ! موسیو سمیت یك آدم نایابی بود .

هاربر — بود چرا میگوئید ، مگر از بودن آن امیدوار نیستید ؟

پانقروف — نی !

هاربر به یك اندیشه وهراس بزرگی فرورفت . تعمیرات خانه هم به انجام رسیده بود . که ازین رهگذر پانقروف بسیار ممنون شده گفت :

اگر رفقای ما بیایند ، البته یك ملجأ بسیار بااستراحتی خواهند یافت .

حالا کار بیك اوجاغ ساختن ، و تخمهار اپختن مانده بود . اینهم بسیار کار آسانی بود . درزیر سوراخی که برای دودکش باز گذاشته بودند یك دو سنگی گذاشته آنرا بیك اوجاغی تحویل دادند . وچوبها وهیزمهای خشك رادران انداختند ، ودیگر هیزمهای خود رادریکی ازشمینه ها گدام کردند .

دراثنائیکه کشتیبان به اینکارها مشغول بودهاربر ازو پرسیدکه :

— آیا کبریت داری پانقروف ؟

پانقروف — البته دارم ! اما اگر کبریت نمیداشتیم کار مابسیار خراب میشد .

هاربر — چه خراب میشد ؟ یکدو چوب خشك رابریکدیگر مالیده مالیده آتش بوجود می آوردیم !

پانقروف — ازچنین خیالهادر گذر فرزند، اینچیزیکه تومیگویی هیچوقت نمیشود، وشدنی نیست !

هاربر — چراشدنی نیست ؟ درنزد وحشیان جزایراوقیانوس این اصول بسیار جاری بوده است .

پانقروف — آجان من ! یااین است که وحشیان دریننباب یك قاعده واصول مخصوصی دارند ، ویااینکه درچوبهای آنها یك کرامتی موجود است ! زیرا من چند بار به این اصول آتش دردادن آرزو کردم ، اما هیچ کامیاب نشدم .

پانقروف این راگفته قطی کبریت خود راپالیدن گرفت . چونکه پانقروف

بسیار عملی توتون‌کشیست • ازاز وکبریت هیچ وقت از وجدا نمیشود • اما باوجودیکه هر جیب خود را پانزده بیست بار پالید ولی هزار افسوس که پالیدنی خود را نیافت • رفته رفته رنگ پانقروف میپرید ، دستهایش میلرزید ، دلش میطپید !

بصدای لرزان لرزان گفت :

— هاربر ! • • • هاربر ! • • •

— خیرباشد پانقروف ! چیست ؟

پانقروف — قطی خود را گم کرده ام ! فلاکت بزرگست، آیادرپیش‌توکبریت، یاقاف، یادیگرچیزآتش دردانی نیست ؟

هاربر — نی !

پانقروف بیرون برامد • ازقهروتلاش بسیارجبین خود را مالیدن‌گرفت • هر دو رفیق درجاهائیکه بران گردش‌کرده بودند بجستجو آغاز کردند • و لی ازقطی کبریت اثری نیافتند •

هاربر گفت :

— پانقروف ! دروقتیکه دربالون بودیم مباداقطیت راانداخته باشی ؟

پانقروف — نی نی ، درانوقت نینداخته ام • گم‌کرده ام • چونکه پیپ توتون کشئی‌من هم نیست • هردویکجا ازجیبم افتاده •

و الحاصل هر طرف رابدقت تمام پالیدند ، نه جنگل‌کنارنهر ، ونه سرتپه ، ونه ساحل بحررا گذاشتند • همه را جستجوکردند هیچ فائده حاصل نشد • این مسئله یك مصیبت بزرگی برای فلاکتزدگان بیچاره شد • آتش که مدارزندگا نیست آیا از کجابدست خواهند آورند ؟

هاربر — پانقروف‌اینقدر افسوس مکن ، صبرکن‌که رفقای مابیایندبلکه درپیش آنهاکبریت میبریت پیداشود ؟

پانقروف -- گمان نمیبرم • زیرااوسیوسمیت • وناب توتون‌کش نیستند • موسیو

سپیله بهمه حال کتابچهٔ حوادث نویسی خود رانگهداشته قطی کبریت خود را ازبالون انداخته است .

هاربر جواب نداد . پانقروف بیچاره چنانچه از آتش محروم ماند ازتوتون کشی خود نیزقطع امید نمود . ازهمه بدتر که ازیکطرف سردی هوا ، ازدیگرطرف خام ماندن تخمها ، واندیشهٔ مانده وگرسنه آمدن رفقا ، وموجودنبودن هیچ اشیا پانقروف بیچاره را سراسر پریشان داشت .

هر دو رفیق باز (لیتودوم) بسیاری جمع کردند ، ونزدیك بوقت شام بشمینه ها برگشتند . بازدرون شمینه رابدقت پالیدند ولی بجزناامیدی دگرچیزی حاصل نکردند .

هاربر برای دیدن وانتظارکشیدن رفقا بریك سنك بلندی برامده ساحل را دیده بانی میکرد . وقتیکه شمس تابان غروب میکرد ازدور آمدن ژه ده ئون وناب را دید . وبه پانقروف خبرداد .

هر دوی شان تنها می آمدند ! ... هاربرچون سیروس سمیت را با آنها ندید دوچار یأس والم شدیدی گردید . بواقعیکه کشتیبان خطا نکرده بود ! یافتن مهندس درروی دنیا محال افتاد ! ...

مخبر ، بی آنکه یك کلمه سخن بگوید آمده بریك سنگی بنشست مانده گی گرسنه گی تاب وتوانش را محو کرده بود ناب بیچاره ، از شناخت برامده بود . چشمانش مانند کاسه های خون سرخ ، واطراف آنرا یك کبودیٔ احاطه کرده بود .

ژده ئون کیفیت جستجو وپالیدن خودشانرا نقل نمود . هردوی شان تابقدرهشت میل برکنار ساحل گردش کرده اند . بدیدن هیچ چیزی کامیاب نشده اند ، وهیچ نشانه وعلامتی نیافته اند . حتی در جاهائیکه گردیده اند از موجود بودن انسان درین سرزمین نیز هیچیك اثری ندیده اند . پس معلوم شد که مهندس بیچاره درمیان امواج بحر غرق وناپدید گردیده ! ...

بنا برین سخن ناب برپاخواسته گفت :

— نی نی ، افندی من نمرده است ! او از کسانی نیست که بمیرد ، بهمه حال رهایی یافته است .

اینرا گفته به واویلا و فغانها بیتابانه برزمین افتاده گفت :

— آه مجال سخن گفتن ندارم !

هاربر در پیش ناب دویده گفت :

— ناب ، موسیو سمیت را می یابیم توغم مخور ، اورا خدا بما عنایت میکند . حالا گرسنه ومانده شدهٔ . بگیرید یکقدری ازین (لیتو دوم) بخورید .

اینرا گفته ودر پیش ناب یکچند دانه لیتو دوم گذاشت . باوجودیکه ناب از بسیار ساعتها قوت بدهنش نرسیده بود . بازهم ازخوردن و آشامیدن روگردان شد . بیچاره خدمتکار ! بجز افندی خود دگر هیچ چیزی نمیخواهد ! . . .

ژه ده ئون ، لیتو دوم هارا بکمال اشتها خورده درهمانجا برسر ریگها بخوابید هاربر به ژه ده ئون نزدیکشده گفت :

— موسیو سپیله ! ما یك اقامتگاه پیدا کرده ایم . درانجا خوبتر استراحت میکنید . فردا باز به اتفاق بجستجو آغاز میکنیم .

ژه ده ئون ، برپا خواست ، ودرعقب هاربر به شمینه ها آمد . درین اثنا پانقروف به ژه ده ئون نزدیکشده از بودن ونبودن کبریت ازو پرسید . ژه ده ئون بعد از انکه جیبهای خودرا پالید گفت :

— داشتم لکن انداخته ام .

پانقروف از ناب هم پرسید . ازوهم همین جواب را گرفت . پانقروف « لعنت » گفته فریاد کشید که بنا برین فریاد او ژه ده ئون به او نزدیکشده پرسید که :

آیا یکدانه هم نیست ؟

پانقروف — نی ، یکدانه نی بلکه نیم دانه هم نیست . بناءً علیه آتش هم نیست . چار نفر رفیق بکمال حیرت یکی بروی دیگر نظر کردند . هاربر به ژه ده ئون نزدیك

شده گفت :

— موسیو ژدده ئون ! شما توتو نکش هستید . البته یك دانه نیم دانه کبریتی در کدام جیب تان پیدا خواهد شد . یکبار خوب بپالید .

ژه ده ئون همه جیبهای خود رایکان یکان به بسیار دقت پالیدن گرفت . دریکی ازجیبهای و ازکت خود مانند کبریت یك چو بکی حس کرد . حالا کبریت یکدانهٔ نازدانه رابی آنکه خراب شود براوردن لازم است . همه رفقاد ستهای شان میلرزید . دلهای شان میطپید ! هاربر گفت :

— باشید ، برای من بگذازید .

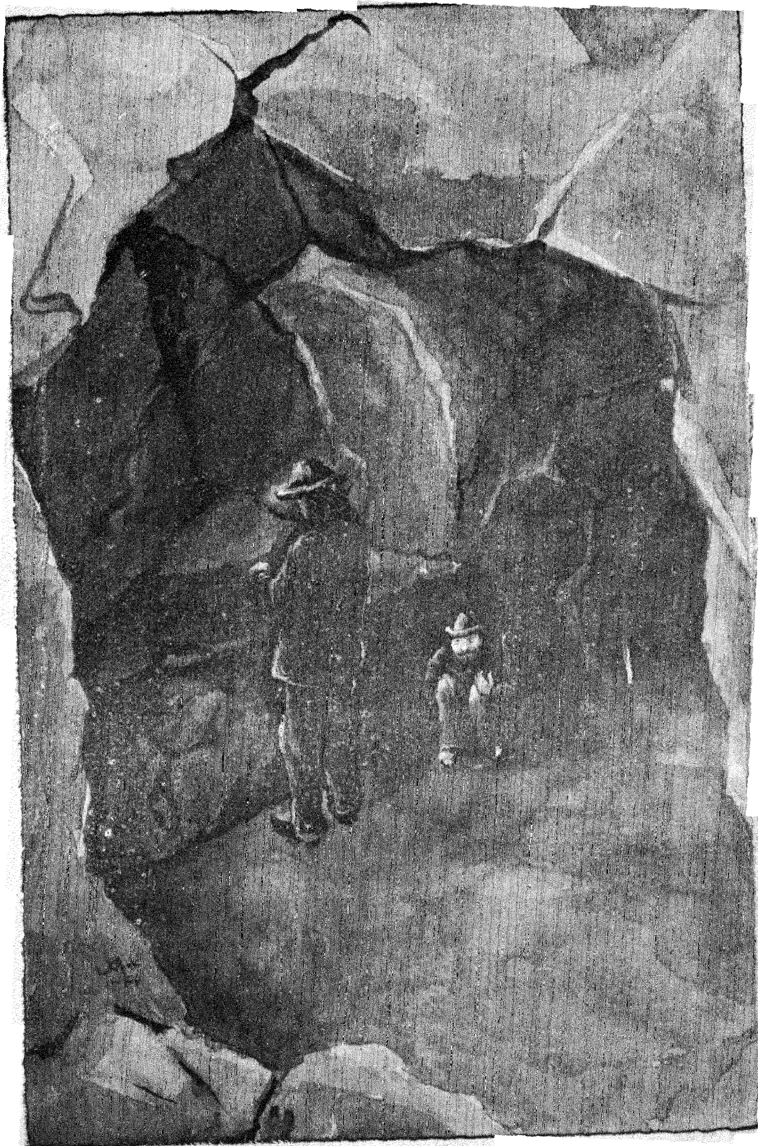
بکمال دقت واحتیاط انگشت شهادت ، وابهام خود را درجیب ژه ده ئون فرو برده به نوك دوناخن خود آن جوهر گرانبهای مدار یگانهٔ زندهگی بشررابراورده . کبریت یکدانهٔ نازدانه درست وسالم بود . پانقروف چون آنرابدید (هوررا) گفته فریاد براورده وگفت :

— یك دانه کبریت ها ! این برای مایك گنجیست گنج ! یك داش آتش است ، یکداش ! . . .

پانقروف کبریت را گرفت . وبارفقای خود درپیش اوجاغ نزدیکشد . کبریتکه درهرجابکمال بیقیدی وبی احتیاطی صرف میشود درینجایکدانهٔ آن را به بسیار دقت واحتیاط استعمال کردن لازم است . کشتیبان بعدازانکه خشك بودن آنرافهمید گفت :

— حالایکقدری کاغذ لازم است .

ژه ده ئون بعدازیکقدری تردد ازکتابچهٔ دفترحوادث خود یك کاغذپاره کرده به پانقروف داد . پانقروف پارچهٔ کاغذراگرفت . بدوزانوی ادب درپیش اوجاغ نشست درپیش خود هیزم ، وخاشاك خشکی کوت کرد . درمیان او جاغ خاشـاك . کهاو هیزمهارابیك ترتیب بسیار آسان درگرفتن برچید . بعد ازان کاغذ راما نند پوش قند پیچانیده درمیان خاشاکهای خشك دراورد . وبدست خودیکپاره سنگ



پا تقروف : زاول امر تخمهار اأنديشيد

درشت وخشکی را گرفته . ونفس خود رابندکرده آهسته کبریت رابرسنگ مالید . در اول بار کبریت آتش نگرفت .

پانقروف گفت :

— نی نی ، من نمیتوانم ، چرادستهایم میلرزد .

اینرا گفته ، وبرپا خواست وکبریت رابدست هاربربداد . هاربربه بسیارترس ولرز کبریت راگرفته بسرعت برسنگ مالید . کبریت یك چرچرك کوچکی پرانده ویك دود سفیدی براورده شعله کشید . به بسیار آهسته گی کبریت رابه کاغذنزدیك کرده آتش داد . بعدازیك ثانیه شاخهای خشك چوبهاراآتش گرفته بالك ولوله و غلغلهٔ مسرت انگیزی بسوختن آغازنهاد . درداخل شمینه یك گرمی بسیارلطیفی انتشار یافت . حالا اصل کارهمین است که آتش راهیچ خاموش نکنند . چونکه اگریکبار خاموش شودباز درد ادن آن محال اندرمحال است اینهم آسان است ، زیرا چوب بسیار است . دمبدم چوب انداختن و آتش رابخاموش شدن نگذاشتن لازم است .

پانقروف دراول امرتخمهارا اندیشیده پختن آنرا آرزو نمود . لهذا به آشپزی آغاز نهاد . ژه‌دهئون بیك گوشهٔ خزیده به افکارفرو رفته بود آیا سمیت زنده خواهد بود ؟ اگرزنده باشد آیا چرایك اثری ازومعلوم نشد ؛ آه میم برناب ! آن خدمتکار صادق بیچاره بکمال یأس وحسرت درساحل گردش میکند .

پانقروف طعام‌را حاضرکرد . ناب رابزور برای طعام آوردند . به اینصورت چارنفررفیق فلاکتزده اول بار درینسرزمین مجهول طعام شب را تناول کردند . تخم مرغ چون همه مواد غذائیه را مالك است قضازدگان ازخوردن آن خوب استراحت کردند . اما اگردرینوقت هرپنج رفیقی که از (ریشموند) فرار کرده اند یکجادر پیش این آتش میبودند مسعودیت واستراحت شان کامل میگردید . اما چه چاره که اصل رئیس شان مهندس سیروس سمیت ازمیان ضایع شده است که ازاثر و مسعودیت همهٔ شان مبدل فلاکت گردیده .

این است که روز (۲۵) مهارت به اینصورت گذشته شب شد . در خارج شمینه ها باد بشدت میوزد صدا های امواج بحر که بساحل بر میخورد حال هلاك شدن مهندس را درمیان آنها بخاطر رفقا داده . موجب حسرت وزارنالئی شان میشود . ژه‌ده‌ئون ، حوادث دیشبه‌را که‌در جزیره گك کوچك گذرانیده بود ، حوادث امروزه را جملةً ازافتادن موسیو سمیت گرفته تابواقعهٔ کبریت وغیره را درکتابچهٔ خود قید وثبت نمود . وبعد ازان بسبب مانده گی وکوفته گی که‌داشت بخواب راحت فرورفت .

هاربر هم بخواب رفت . پانقروف برای خاموش نشدن آتش شب‌را درمیان خواب وبیداری بسر آورد . یکی ازقضازده ها بودکه درشمینه ها استراحت نکرده است ، که آنهم خدمتکار صادق ناب وفاماب است که شب‌را تا بصبح بگردش کنار ساحل وآواز دادن افندی خود بسر آورده است .

باب ششم

دفتر اشیای موجودهٔ قضا زده گان — جمع آن هیچ — گشت وگذار
در جنگل — درختان سبزه زار — جاقامار گریخت —
اثر نقش پای جانور — مرغان — یك شکار عجیب

اشیایی‌که قضا زده‌گان بران مالك‌اند حساب آن بسیار آسان یك‌دفتری تشکیل میکنند . چونکه این بیچاره‌گان فلاکت زده‌گان‌در وقتیکه ازبالون به این‌سرزمین غیر مسکون می‌افتادند بجز البسهٔ که درسر وبرشان‌است ازاسباب واشیا نام هیچ چیزی در پیش شان نیست .

تنها درپیش (ژه‌ده‌ئون سپیله) یك کتابچهٔ جیبئی حوادث ، ویك‌ساعت باقی‌ مانده باقی دیگر همهٔ اشیای خود شانرا مانند سلاح ، آلات فنی ، حتی یك کارد یایك چاقو هرانچه‌که داشتند برای‌رهایی‌دادن جان‌خود شان‌وسبك‌ساختن بالون پرتاب‌کرده اند . این بیچاره‌گان ازچیزهـائیکه روز مره به آن احتیاج دارند و برای دفع هرگونه

لوازمات خودده‌بدم به آن محتاج هستند هیچ چیزی را مالك نیستند. بساختن و یافتن هرچیزی سر از نو مجبور میشوند . یعنی حال‌شان به احوال ابتدائی خلقت نوع انسانی مشابهت میرسانند . جمع حساب اشیای موجودهٔ شان (هیچ) میبراید .

اگر سیروس سمیت موجود میبود بسایهٔ معلومات فنیهٔ خود برای بسیار نواقصات خود شان چاره ها کشف و پیدا کرده میتوانست . ولی چون مهندس بیچاره ابداً محو و ضایع گردیده برای این چار رفیق فلاکتزده بجز الطاف خداوند ، و معاونت خود شان دیگر هیچ ملجأ و پناگاهی نیست .

در اول مر مسئلهٔ مهمهٔ مشکل همین است که آیا این سر زمینی که قضاو قدر ایشانرا در ان انداخته جزیرهٔ ایست که از هر طرف بابحر محاط است ؟ یا آنکه بیك قطعهٔ از قطعات خمسهٔ روی زمین مربوط است ؟ این است اول مسئلهٔ که حل و فصل آن از ضروریات لازمه شمرده میشود . بعد ازانکه این مسئله معلوم شود خط حرکت خود را تعیین کرده میتوانند که آیا چه کنند ؟ حل اینمسئله نیز به این میشود که بسیاحت برامده اطراف و جوانب را گشت و گذار نمایند . امارأی با نقروف این است که پیش ازانکه برای گشت و گذار برامده شود یکچند روز صبر باید کرد . زیرادر اول امر برای خود شان یك نشیمنگاه ، یك خرچ خورا که تدارك باید کرد زیرا تایك زاد و توشهٔ نباشد به اینقدر سیاحت دور و دراز چسان برامده میتوانند ؟ اگر چه شمینه هایك نشیمنگاه دفع الوقتی شمرده میشود امابدرجهٔ احتیاج دفع گرماوسرما کافی نیست . درینوقت از همه بد تر اینکه مسئلهٔ بی آتشی هم بمیدان آمده که ازپیش اوجاغ دور شدن همان ، وخاموش شدن آتش همان ! آمدیم برمسئلهٔ تدارك کردن خوراکه : در وقت حاضر لیتودوم ، وتخم مرغ بسیار است . اینهم ممکنست که کبوتر مبوتری هم گرفته ویازده بتوانند . بلکه درمیان جنگل بعضی درختان میوه دار هم بیابند . لهذا یکچند روز درینجا اقامت کرده وازینگونه چیزهایك زاد وتوشهٔ بدست آورده ، وبعد ازان برای معلوم کردن قطعه ویا جزیره بودن این سرزمین بیرون برامدن معقولتر وموافقتر شمرده میشود . پس

برهمین قرار همه رفقا اتفاق کردند .

ازین رأی و اتفاق ازهمه بیشتر ناب خوشنود شد . زیرا بهیچصورت ازهمین جاها ئیکه ضایع شدن افندی او دران محتملست جدا شدن نمیخواهد، و باز اورا یالیدن میخواهد .
در وقت صبح (٢٦) م مارت باز ناب از طرف ساحل شمالی برای جستجوی بادار خود حرکت نمود .

طعام صبحینهٔ امروز باز از تخم مرغ ، ولیتودوم مرکب بود . هاربر از کنار بحر برسر بعضی سنگها نمك ترسب شدهٔ بحر را نیز یافته بودکه باین سبب طعام امروزهٔ قضا زدهگان بیچاره خیلی لذت ناك شده بود . بعد از طعام پانقروف وهاربر برای تدارك کردن غذا وخوراکه بطرف جنگل روانه شدند . ناب هم همان بودکه برای جستجوی یك خبر و اثر افندی خود در روانه شده بود . ژه ده ئون نیز وظیفهٔ خاموش نشدن آتش را بعهده گرفت پانقروف گفت :

— هاه هاربر! به بینیم که بقسمت ما چه میبراید ؟

وقت صبح ساعت (٩) بود . هوا تند شده میرفت . باد ازطرف جنوب شرقی میوزید . هاربر و پانقروف از شمینه ها براآمده . ازمیان خرسنگها فرو آمدند . و بسوی دودهای آتش شمینه یك نظر ممنونیت ومسرتی انداخته ازکنار نهر راه جنگل را گرفتند .

پانقروف دوخادهٔ بسیار دراز وراستی از درختها کنده . وهاربر نوکهای آنرا بر سنگهای سرتیز درشت سوهان مانندی مالیده تیز نمود . وهردوی شان برای پیدا کردن رزق در جنگل درامدند لکن برای آنکه راه خود را در جنگل گم نکنند از کنار نهر جدا نشدن شان لازم بود .

پانقروف بکمال دقت بسوی تشکلات ارضیه نظر کرده میرفت زمین طرف چپ نهر را میدیدکه نسبت بطرف دیگر پست تراست وهرچه بالا تر رفته شود بلندتر شده میرود . در بعضی جاها زمین تر ورطوبتناك دیده میشود . اززیر زمین بعضی رگهای

آب زاه زدهٔ پدیدار است که از انرکهاما نند زاه چشمه سارها به نهر همیریخت ، ساحل راست نهرسخت تروخشك تردیده میشد که درا نطرف جنکل زیاده ترغلو وانبوه بوده ازانطرف هیچ چیزی دیده نمیشد .

این جنکلها نیزما نند کنار دریا از اثرپای و نقش قدم انسان سراسرخالی دیده میشد . اما درراههائیکه بران میکذشتند بعضی نقشهای قدم حیوانات چارپا را میدیدند که پانقروف نوع وجنس آنرا تعیین کرده نتوانست . اما بنابرقول هاربر این نقش قدم ازپاهای بعضی جانورهای درنده کذاشته‌شده است . امادرینقدرراههائیکه رفت و آمدکرده‌اند درهیچ جایك اثراز اثرهای انسان ندیدند . مثلا درهیچ یکدرختی یك علامت تبر وتیشه ، ویادریکجایی یك علامت آتش دردادن مشاهده نکردند که از ینهم معلوم میشود که این سرزمینها هیچوقت باانسان مسکون نبوده ، وقدم انسانها درینجاها نرسیده است . اینهم غنیمت است . زیرادرچنین قطعات جنوبیه‌بودن انسان ازچیزهایی نیست که آرزوشود . چونکه اکرانسان درینجاها باشد بعوض آنکه به همجنسهای خود معاونت ومدد برسانند ضرروزیان میرسانند . زیرادرچنین جاها اکرباشند هم مردمان وحشی وخونخوارخواهند بود .

پانقروف وهاربرباهمدیکر بسیارکم سخن میکویند . زیرادرراه بکمال زحمت‌پیش رفته میتوانند . باوجودیکه ازیکساعت زیاده راه رفته اند بازهم بهیچ شکاری موفق نشده اند . درین اثناهاربردریك جای آبکیرمانندی ازنوع مرغان نول‌وپای‌درازی دیده به پانقروف نشانداد وهم خواست که بمرغان مذکورنزدیك شود . پانقروف پرسید که :

ـــ اینچه مرغست ؟

هاربر ـــ اینرا (جاقامار) میکویند .

پانقروف ـــ بسیارخوب اما آیا کوشتش خوردنیست، آیا کباب آن‌چسان خواهد شد ؟ وازهمه راست‌تراینکه آیابدام ماخواهدافتاد ؟

هاربر جواب نداده و به بسیار درستی نشان گرفته یك سنگی برا نهاپرتاب نمود . سنگ بربال مرغ خورده بزمین افتاد . ولی باز گریخته درمیان بوته ها وخاشاك ها غایب گردید .

پانقروف وهاربر از پیدا کردن وبدست آوردن مرغ جاقامار مأیوس شده بررا هیکه داشتند دوام نمودند . هرچه که پیش میرفتند درختان لطیف و خوشنما ترشده میرفت . امابرین درختها از جنس میوه هیچ یك اثری دیده نمیشد . پانقروف دایما درخت خرمارا میپالید . حالا نکه آندرخت درین منطقه ها وجود نیست اکثر درختها از جنس (ارچه) و (دوغلاس) نام درختهای بسیار بلنداست .

درین اثنایك سیل مرغکان کوچك خوش پرلطیف منظری ازمیان شاخهای درختان در پرواز آمدند . هاربر گفت :

— اینها (قوز وقو) نام مرغانست .

پانقروف — هرچه که باشندباشند، چون گرفته نمیشوند بماچه ؟ اگر بجای همهٔ اینها حالایك خروس خانگی میبود بسیار خوبترمیشد . امااینمرغکان آیاخورده میشوند؟

هاربر — خورده میشوند هم سخن است : آنقدر لذیذیك گوشتی دارندکه حدندارد . وبسیار زم خورنده هم نیستندکه اگر آهسته آهسته به آنهانزدیك شویم بلکه یکچند دانهٔ آنرازده بتوانیم .

هاربر وپانقروف درزیر درختیکه مرغکان مذکور بران نشسته بودندبه نرمی و آهسته گی درامدند . مرغکان بردرخت نشسته ، وبرای گرفتن بعضی حشرات هوا ئیه که غذای شانست آماده شده بودند .

پانقروف وهاربر خوب بسخوکرده بریك شاخی که بصدهااز نمرغکان صف بسته نشسته بودند خاده های خود شانرابیك مهارت تمام حواله کردند . بقدر صد دانه ازانهاما نندباران برزمین ریخته باقیماندهٔ شان پرواز نمود . پانقروف مرغکانراجمع کرده بیك چوب باریکی درکشید . وبرراهیکه داشتند دوام ورزیدند .

یگانه مقصد پانقروف ازین گشت وگذاری امروزی همین است که شکار بسیاری بشمینه ها ببرد. اگرچه صدد دانه مرغکان کوچك زدند، ولی پانقروف به این قناعت نکرده میخواهد که یك چیز بزرگتری بدست آرد. اما درینجا برنبودن یك تفنك، وسگ، مهندس خیلی تأسف نمود. بعد از نیمروز بسه ساعت برکنار نهر بازبیك خیل مرغان برخوردند. درین اثنا مانند صدای طنبور با چه خانه هایکصدای بگوش شان برخورد که این صدا در امریکا از (تتراس) نام یك مرغی برمی آید. بعد از صدا ده پانزده دانه (تتراس) ها پدیدار شدند. پانقروف چون انمرغهای بزرگ چرب را دید اشتهای شکار آنها اورا بیتاب نموده هاربر را گفت:

— شکار اینرا میگویند! هرگاه ازینها یکدو سه دانهٔ بدست آوردیم مارا هم شکاری میگویند.

هاربر — اما اینهاازان مرغانی نیست که بخاده چوبهای ما زده شوند، یامارا بخود نزدیك کنند.

پانقروف — چون چنینست، ماهم آنرا بخاده چوب خود نمیزنیم. بلکه خاده چوب خود را شست ماهیگیری ساخته آنهارا میگیریم. بس همینقدر شودکه آشیانه های شانرا بیابیم.

هاربر — آیا اینهارامانند ماهی گمان کرده اید؟

پانقروف — نی ماهی گمان نکرده ام، اما مانند ماهی آنرا شکار میکنم.

والحاصل هردو رفیق عقب تتراس هارا گرفته آشیانهای شانرا پیدا کردند. بعد ازان ازانجا دور شده به ساختن قلاب ماهیگیری خود مشغول شدند. اولا از علفهای تارمانند دراز درازی یك ریسمانی تاب دادند درین ریسمان بفاصلهٔ یك یك قولاج خارهای بسیار بزرگ محکم وسر کجی که در جنگل بسیار بود با یکیك تار دیگری بسته وبران خارها کرمهای سرخ لب جورا خلا نیدند.

پانقروف دام خودرا برداشته به آهسته گی واصول تمام درنزد اشیانهای تتراسها

نزدیکشد ، و آنرا باصول تمام در پیش آشیانها بگسترانید نوك دیگر ریسمانرا بدست گرفته با هاربر در پشت یکدرختی پنهان شدند . هاربر چون درعمر خود اینچنین یك شکاریرا ندیده بود کامیاب شدن این کاررا امید نمیکرد .

بقدر نیمساعت انتظار کشیدند . درین اثنا یکچند عدد تتراسها در پیش آشیانهای خود بگردش آغاز کردند . شکاریان به بسیار دقت حرکات مرغانرا هوش میکردند . چون دیدند که مرغان بسوی کرمها هوش شان نیست آهسته ریسمانرا حرکت دادند .

به این سبب هوش مرغان بسوی کرمها شده سه عدد تتراس بیك یك حمله کرمهارا فرو بردند . پانقروف از صدای بال زدن آنها دانست که تتراسها گرفتار آمد . هماندم دویده هرسه آنهارا گرفتند .

هاربر چون چنین شکار را گاهی ندیده بود از شادیٔ بسیار کف زدن گرفت . پانقروف گفت :

— این گونه شکار را من نو ایجاد نکرده ام . بلکه در ملك خود ما تتراسهارا همه کس بهمین اصول شکار میکنند ، حتی خود من نیز پنج شش بار بهمین اصول تتراس گرفته ام .

هاربر — بهر حال بسیار یك اصول اعلاست .

پانقروف شکارهای خود شانرا بصورت منتظم بر چوب درکشیده بسوی نشیمنگاه خود روان شدند . وقت شام که تاریکی شده بود بحال بسیار مانده گی بشمینه ها داخل شدند .

باب هفتم

ناب بر نگشت — ملاحظات ژه ده ئون — طعام شب

— شب پر طوفان — صدای یك سك — مجادله

بمقابل بادوباران — ازمسکن هشت میل دورتر

درین اثنا ژه ده ئون سپیله درساحل برسر یك سنگی نشسته نظر خود را بریك نقطهٔ بحر محیط که بایك لکه ابر سیاهی اجتماع کرده بود عطف نموده بودکه این ابر آهسته



باهار بردر پشت یکدرختی پنهان شدند

آهسته بسوی جوسماها بالا شده میرفت . باد که از صبح به اینطرف تند میوزید با غروب آفتاب زیاده تر شدت نمود .

هاربر به شمینه در امد ، پانقروف به نزد ژه ده ئون رفته گفت :

— موسیوژه ده ئون ! این علامتها ئیکه در هوا دیده میشود چنان نشان میدهد که امشب یك باران شدتناکی ببارد .

ژه ده ئون روی خود را گشتانده این سخن را گفت :

— موسیو پانقروف ! وقتیکه ما با بالون می آمدیم آیا از جا ئیکه موسیوسمیت بدریا می افتاد تا بساحل چقدر مسافه بود ؟

کشتیبان چون به اینچنین سوال هیچ منتظر نبود ، بعد از یکقدری ملاحظه جواب داده گفت :

— بقدر دوصد و چهل قولاچ .

ژه ده ئون — قولاچ چند قدم است ؟

پانقروف — پنج قدم .

ژه ده ئون — پس معلوم میشود که موسیوسمیث از هزار و دوصد قدم دورتر از ساحل بدریا افتاده بود .

پانقروف — تخمیناً همینقدر .

ژه ده ئون — سگ هم .

پانقروف — بلی .

ژه ده ئون — چیز یکه مرا بحیرت انداخته همین است که موسیوسمیت و سگش در ینقدر مسافه بدریا غرق شده باشد ، و موجها آنرا بخشکه نینداخته باشد . البته که نعش آنها بخشکه می افتاد .

پانقروف — درینجا شایان حیرت هیچ یك چیزی نیست درچنان طوفا نیکه دریا بچنان موجهای بلاانگیزی متموج بود البته که جریانهای بحر آنهار ازساحل به بسیار

١١٠٣٤٣

دورها انداخته است .

ژه ده ئون — پس معلوم میشود که شماهم بهمین قناعت حاصل کرده اید که رفیق ما در بحر غرقشده مرده است ؟

پانقروف — بلی ، فکر من همچنین است .

ژه ده ئون — اما بفکر من چنین نمیرسد که موسیو سمیت و سگش به اینگونه تلف بشوند ، و نعش شان بساحل نه براید یك معمائیست که معنی آن هیچ دانسته نمیشود !

پانقروف — منهم اگرچه همچنین تصور کردن میخواهم ، ولی هزار افسوس که فکر من بعقل و منطق نزدیکتر است .

اینرا گفته و ژه ده ئون را باخود گرفته بشمینه ها آمدند . هاربر در اوجاغ یك آتش اعلایی افروخته بود . شعله های چوبهای کم دود خشك هر طرف را گرم و روشن نموده بود . طعام امشب خیلی خوب و لطیف بود که آنهم از کباب مرغان تتراس که گوشت بسیار چرب و لذیذی داشت تشکیل یافته بود . شب شد ناب هنوز بر نگشته بود . پانقروف بسیار به اندیشه افتاده بود . میترسید که مبادا بیچاره ناب بیك قضایی افتاده باشد ، یا از نومیدی و غم بسیار بیك کار ناگوار اقدام ورزیده باشد . هاربر نیامدن ناب را بر دیگر چیز ها احتمال میداد . بنابر قول هاربر نیامدن ناب بریافتن موسیو سمیت دلالت میکنند . البته ! اگر ناب مظهر امید نمیشد آیا بر نمیگشت ؟ این است که هاربر چنین می اندیشد . این فکر خود را برفقای خود نیز بیان کرد . ژه ده ئون ملاحظات هاربر را موافق حقیقت یافت . پانقروف بدل باور نکرده در ظاهر با آنها دمساز شد .

هاربر با این ملاحظات خود بجوش آمده یکچندبار خواست که از عقب ناب روانه شود . اما پانقروف او را منع کرده گفت :

— درچنین شب تاریك طوفانی رفتن کار معقولی نیست . اگر تا فردا صبح نابه نیاید همهٔ ما یکجا میرویم .

هاربر سخن پانقروف را قبول کرد ، ولی این پسر عالیجناب از ریختن قطرات

سرشك خود نیزخود داری نتوانست . ژه ده ئون نیزهاربرادر آغوش کشیده بر رقت قلب ، وصفوت وجدان آن عالیجناب پسر تحسین نمود .

هوا رفته رفته بسیار بد شده میرفت . باد ازجهت جنوب شرقی بکمال شدت میوزید . آبهای بحربیك جوش وخروش عجیبی آمده بیك صداهای گوش خراشی باساحل مصادمه مینمود . باد طوفان نهاد رفته رفته حال وخیمی میگرفت . باران باریك آلودهٔ نیزباریدن گرفت ، آبهای نهرنیزشکل سیلاب را گرفت . درخارج شمینه هایك واویلای عظیمی برپاشده است . موجهای شدید بحربشدت بسنگهای ساحل بحرخورده آوازهای مدهشی برمیخیزانند ، باد چون درمیان سوراخهای سنگلاخ هامیدراید صفیرهاو ایشپلاقهای عجیب وغریبی میبرارد . بادبردودهای دودکش شمینهٔ فلاکتزده گان خورده شمینه ازدود برمیشود .

بناءً علیه پانقروف بعد ازطعام آتش راخاموش کرده ، ویك چند آتشهای قوغ بزرگ رادرمیان خاکسترها خوب پنهان ساخته هریك بیك گوشهٔ خزیدند . هاربر درپیش پای پانقروف بخوابرفت ژه ده ئون نیزدریك گوشهٔ خزیده ولی درمیان خواب وبیداری به اندیشهٔ مهندس ونیامدن تاب بسرمیآورد .

هرانقدرکه شب بیشترمیگذشت طوفان نیزافزونی میگرفت . طوفان امشبی مشابه بطوفانی نیست که قضازده گانرا از (ریشموند) به اینجاانداخته بود شدت بادشمینه هارا بلرزه میدراورد . اما صد شکرکه سنگهای شمینه هابه یك وضعیت بسیارمتینی بر همدیگرتکیه کرده است . ولی بعضی سنگهای سنگلاخ که موازنهٔ شان درست نیست بشدت تمام باد مقاومت نتوانسته میغلطید وبیك ولولهٔ عجیبی تابساحل میرسید . پانقروف این ولولهٔ غلطیدنهاراحس کرده دوچارخوف واندیشه میگردید . حتی یکباریك سنگ بزرگی غلطیده تابه پیش مدخل شمینه های شان افتاد . پانقروف ازشمینه بیرون برامده اطراف وجوانب را ازنظرتفتیش گذرانید ، وبرمحکم بودن شمینهٔ خود خاطرجمع شده بازپس درپیش اوجاغ خود برگشت .

هار بر بسبب جوانی و ماندهگی روز بخواب راحت فرو رفته بود، و ازین غلغله و ولولهٔ طوفان بیخبر بود. یا نقروف هم که به اینگونه طوفانها عادت دارد نیز بخواب رفت. تنها ژه ده ئون از اندیشهٔ بسیار خواب نرفته است. بسیار پشیمانست که چرا ایاناب یکجا نرفته است. زیرا ژه ده ئون با هار بر هم فکر است. میکوید آیا ناب چرا نیامد؟ بلکه مهندس را یافته حالا در پیش او باشد؟ بلکه بیك معاونتی محتاج باشد؟ والحاصل به این گونه اندیشه ها بر ریگها از یك پهلو بدیگر پهلو غلطیده هیچ راحت نمیکند. حتی فکرش آنقدر مشغولست که بطوفان نیز حوالهٔ سمع اعتبار ندارد. یکقدری که چشمهایش بسبب ماندهگی پوشیده میشود باز کشاده میشود.

شب در گذشتن بود. بعد از انکه دوساعت از نیمشب گذشته بود یا نقروف را بشدت از خواب برخیزاند. یا نقروف ترسناك از خواب برخواسته پرسید که:

— خیرباشد، چیست؟

ژه ده ئون به تلاش تمام گفت:

— بشنو یا نقروف، بشنو.

کشتیبان گوش نهاد. دید که با صدای طوفان یك صدای دیگری نیز آمیخته است. گفت:

— بگذار بابا، باد خواهد بود!

ژه ده ئون — نی، من چنان گمان میبرم که . . . .

یا نقروف — چه؟

ژه ده ئون – صدای یك (سگ است).

یا نقروف به تلاش از جای خود برجهیده گفت:

— آیا صدای سگ؟

ژه ده ئون — بلی عوعوهٔ سگ است.

یا نقروف — نی بابا! این ممکن نخواهد بود.

ژه ده ئون — این است بشنو .

یا نقروف بکمال دقت گوش نهاد . بواقعیکه از دور یك صدای سگ بگوشش برخورد .

ژه ده ئون پرسیدکه :

-- آیا شنیدی ؟

یا نقروف — بلی ! ... بلی ! ...

هار بر بشدت از خواب برخواسته فریاد براورد که :

— بخدا صدای (توپ) است .

هرسه رفیق به تلاش تمام از شمینه برجهیدند . باد بسیار بهتندی میوزید ایستادن قابل نبود . سنگهارا محکم گرفته ایستادند . بر سخن گفتن مقتدر نبودند . در اطراف یك ظلمت تیره وکثیفی حکمفرماست . بحر و سما و زمین در میان تاریکی باهم آمیخته شده است .

یکچند دقیقه هرسه رفیق درزیر باران و باد متأثر شده ایستادند در نجاباز صدای سگ بگوش شان برخورد . صدا از بسیاردور می آمد . این صدا مطلق صدای سگ مهندس است . توپ تنها خواهد بود . زیرا اگر ناب باو میبود برا بر بشمینه هامی آمد . ازانرو تنها و نابلد است .

یا نقروف دست ژه ده ئون را فشار داده بشمینه درامد . ویکدسته شاخله چوب را مانند مشعل درداده بیرون برامد . شاخله هارا در تاریکی هوا دور داده تیزتیز فریاد بر کشید .

بنابرین صداها ؛ آواز سگ نزدیکشد . بعد ازکمی در پیش پایهای یا نقروف یك سگ خود را بینداخت . هرسه نفر درشمینه درامدند . هماندم دراوجاغ یکدسته چوب خشك انداختند . شمینه هاروشن شد هاربر بمجردیکه سگ رادید (توپ) گفته فریادکشید .

بحقیقت که این سگ (توپ) نام سگ صادق و ماهر مهندس است اما توپ تنهاست،

مهندس ، وناب با او نیست . آیا توپ را کدام حس به اینجا رسانیده توانست . علی الخصوصی در چنین شب تاریك و پر طوفان! . . . این است یك معمائیکه دانسته نمیشود . ازهمه عجیبتر که توپ نه ترشده است ونه مانده !!! . . . آیا درچنین باران ترنشدن ممکن هست ؟

هابر سگ رادرمیان پاهای خودگرفته بنازدادن ودست بروکشیدن آغاز نهاد ژه ده ئون گفت :

— چون سگش پیداشد ، افندیش را نیزمی‌یابیم .

پانقروف — انشاء الله ! برخیزیدکه برویم . توپ مارارهنمایی میکنند

پانقروف یکدوکنده چوب را دراوجاغ انداخته وآتشها راخوب باخاکستر پوشانیده ، وطعام باقیماندە رابرداشته (مارش) گفته براه افتادند .

درین اثنا طوفان باد وباران بسیارشدت کرده بود . قرص قمرکه بحال بدرتام‌بود درزیر ابرهای کثیف پنهان بود . هرسه رفیق درپس توپ افتادند . درا ثنای راه چنانچه سخن زدن ممکن نمیشد رفتار نیزخیلی مشکل بود . اما باوجود آنهم بادچون ازپشت قضازدگان میوزید رفتارشانراسهولت میبخشید . دلهای قضازدگان باامید های بزرگی مالامالست . مشکلات راه راهیچ پروا نکرده بکمال سرعت پیش میروند . به این یك قناعت حاصل کرده اند که ناب افندی وخود راپیدا کرده سگ را برای خبردادن اینهافرستاده است . زیراسگ متصل برهمان‌راهی‌که ناب رفته است میرود . اماشایان ملاحظه یك چیزیستکه رفقارابه اندیشه می اندازد ! که آنهم این‌است که آیا ناب افندی خودرازنده یافته وسگ رابسوی ایشان فرستاده است ؟ یاآنکه دربنوقت درپیش جسد بیروح سیروس سمیت به آه وفغان مشغولست ؟

بعد ازانکه ازسنگلاخ دیوار آسا گذشتند برای دم راست‌کردن یکقدری توقف کردند . درجائیکه ایستادند سنگلاخ مانع بادشده استکه درینجا بقدریك ربع ساعت استراحت‌کردن خواستند .

مکالمه آغاز کردند . در اثنای مکالمه چون نام سیروس سمیت ذکر میشد توپ بعضی صداهایی میبراورد که گویا رهایی یافتن افندی خود را امیفهمانید هاربر به توپ میگفت:

— آیا سیروس سمیت رهایی یافته است توپ ؟

سگ باز همچنان صداها برمی آورد . سه رفیق باز براه افتادند . از نیمشب دو ساعت گذشته بود . قضازده کان وقتیکه از سنگلاخ گذشتند باز باد شدت نمود . رفقا بشدت باد که از پشت شان میوزید چابکی و تیز رفتاری پیدا میکردند . توپ نیز در پیش روی شان بلاتردد درد ویدنست . دایما بجهت شمالی میروند . بعد ازانکه بقدر دو ساعت رفتند قطع کردن پنج میل مسافه را تخمین کرده توانستند .

قضازده گان اگرچه از باران بسیار ترشده اند ولی هیچ آثار شکایت نشان نداده به امید یافتن رئیس خود در پئ توپ گام میزنند بعداز نیمشب به پنجساعت هوا یکقدری صاف ، وباد رو به آرامی نهاد ، سپیدهٔ صبح دم نیز بدمیدن آغاز کرد . در عقب آن در طرف افق یك خط ضیاداری پدیدار گردید . رفته رفته آفتاب جهانتاب برگوشهٔ افق ظهور نمود . ازان رو راه واطراف را بخوبی میدیدند .

بقدر یك ساعت دیگر راه پیمودند . ابرها بسرعت تمام پراگنده شده بسوی شمال میرفتند . از شمینه ها تا به اینجا بقدر شش میل دوری کردن خود را دانستند . درین وقت درمیان یك ریگزاری رفتار دارند . طرف دریا سنگستان ، وطرف چپ ریگ زار است . یکان یکان درخت هم دراطراف موجود است .

درین اثنا توپ بنای هیجان و اضطراب را نهاد . یکبار بسیار پیش میدود ، باز پس در پیش پا نقروف می آید . گویا میگوید که زود برویم . توپ کنار ساحل را گذاشته بطرف تپه های ریگ برگشت سه قضازده نیز در پئ سگ روان شدند . اطراف همه خالی وتنهاست . هیچیك مخلوق جانداری پدیدار نیست .

درین جاها از ریك بسی تپه ها حاصل شده است که ازمیان آنها راه راپیدا کردن بجز حس سگ دیگر کسی را میسر نمیشود بعداز پنج دقیقه قضازده گان در زیر یك تپه

به نزدیك کاواکی مغاره مانندی آمدند . توپ درینجابشدت عوعوه آغاز کرده ژه ده ئون ، پا نقروف ، هاربر به این مغاره درامدند . ناب رادیدندکه درپیش یك جسدیکه برروی سبزه هادردرون مغاره برزمین افتاده بود بردوزانونشسته و دستهای خود رابرروی خودگرفته آهسته آهسته میگرید !

این جسد (سیروس سمیت) است .

باب هشتم

آیاسیروس سمیت زنده است ؟ — حکایت کردن ناب — نقش پا — اول سخن سیروس سمیت — معاینهٔ نقش های پا — برگشتن بسوی شمینه ها — حیرت پا نقروف .

ناب ازجای خود حرکت نکرد .

کشتیبان پرسیدکه :

— آیازنده است ؟

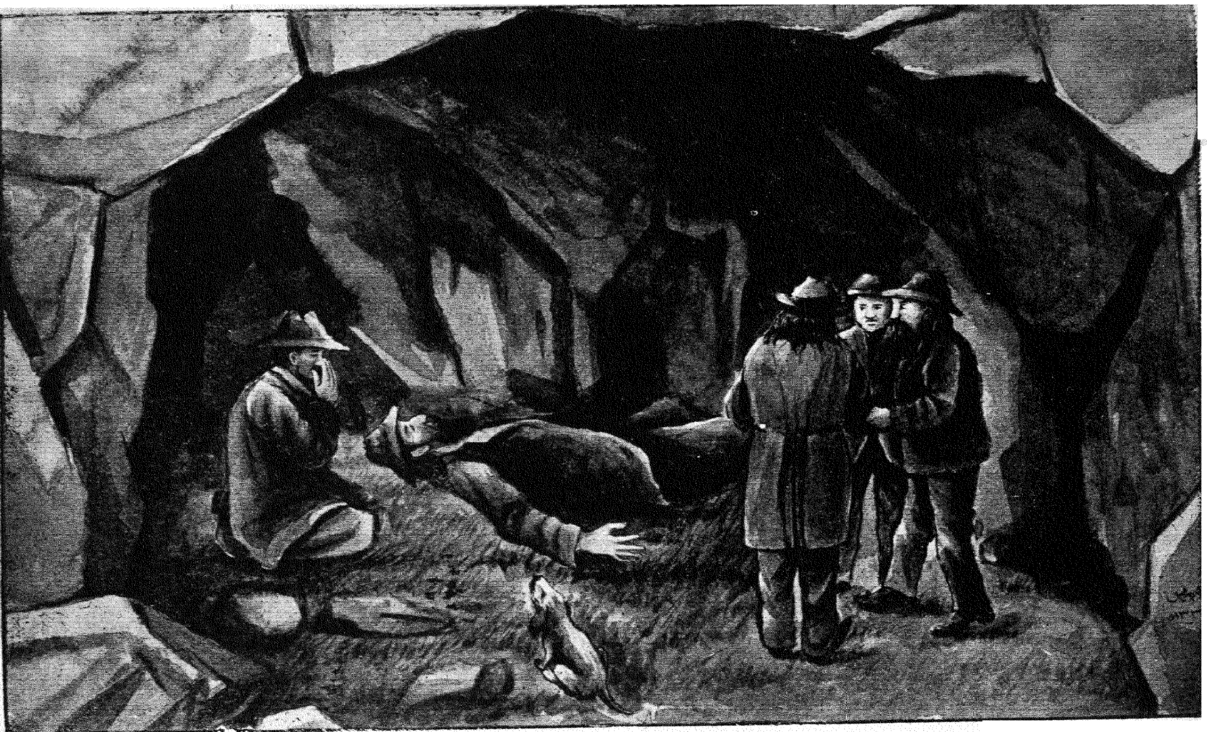
ناب جواب نداد . ژه ده ئون سپیله وپا نقروف به اندیشه افتادند . هاربردستهای خود رابرسینه بست . وبیحرکت بماند . امااینهم اشکاراست که زنگئی بیچاره ازغم و المی که دارد آمدن رفیقان خودراندید . ونه حس کرده است .

ژه ده ئون ، درپیش جسد سمیت زانوزد ، سینه اش راباز کرده گوش بران نهاد . معاینه بقدریکدقیقه امتدادنمود . اما پنداشتی که یکعصراست !

ژه ده ئون بعدازمعاینه برپا خواسته گفت :

— زنده است .

ناب ازشنیدن اینسخن بهوش آمده متحیرانه بسوی رفقانظرکرده زنگئی بیچاره ازشناخت برامده . مانده گی ، غم والم ، گرسنگی سراسرسیمای آن بیچاره راتبدیل داده . بگمان این خدمتکارصادق رسیده که افندیش مرده است .



این جسدِ سیروس سمیت است

بعد ازان یا نقروف معاینه نموده او نیزدر مهندس علایم حیات را مشاهده کرده

بنابراشارت ژه ده ئون هار بر بیرون برامد ۰ دراطراف بجستجوی آب افتاد ۰ بقدر صد قدم به آنطرف اگرچه یك ناله آبی یافت ولی ظرفی که دران آب بردارد نیافت ۰ لهذا دسمال خودرادر آب فرو برده وهردو کف خودرا کاسه ساخته دسمالرا دران نهاد ۰ وبدویدن خود رادر پیش رفقارسانید ۰

همین آب دسمال کفایت کرد ۰ لبهای مهندس راتر کردند ۰ از دهن مهندس یك نفس درازی برامد ۰ ژه ده ئون گفت :

— بشارت ! زنده شد ۰

ناب ازینسخنها امید پیدا کرد ۰ مهندس را برهنه کردند ۰ چونکه میترسیدند که مبادادر وجودش از اثر خوردن بسنگهای ساحل زخم دار نشده باشد ۰ امادر هیچ طرف وجود مهندس از زخم ویاخراشیدگی هیچ اثری نبود ۰ حالآنکه موجها مهندس را بساحل انداخته ، ساحل هم همه گی سنگلاخ ۰ پس لازم بودکه دریکجای آن اثر زخم میبود ۰ قضا زده ها به این حیران ماندند که بی هیچگونه زخم چسان ازمیان سنگستان ساحل تابه اینجا آمده باشد ؟ البته که این رابجز خود سیروس دیگر کسی واضح بیان نمیتواند ۰ حالا اصل کار این است که مهندس رابه صحت وعافیت رجوع دهند ۰

یا نقروف از ناب پرسیدکه :

— آیاتوافندی خودرا مرده پنداشته بودی ؟

ناب — بلی ، اگرتوپ شمارا پیدا کرده دراینجانمی آوردمن افندی خودرادفن کرده خود رانیز برقبرش میکشتم ۰

بعد ازان ناب به اینصورت حکایت خود رابیان نمود : ناب بعد ازانکه ازشمینه ها برامده ازهمان راهها ئیکه هرروزمیگذشت بجهت شمال روانه شده است ۰ اگرچه امیدش برزنده گی افندیش نبود ، ولی میخواست که جسد افندی خودرا یافته بدست خود دفن نماید ۰ بقدر سی کیلومتر پیش رفته است ولی هیچ یك اثر ونقش قدمی نیافته ،

بر زمینهائیکه گذشته همه را از اثر انسان خالی یافته ، ناب یکسر بسوی بالا رفتن میخواسته است . زیرا به این واقف بودکه موجهایك جسم مغروقرا بهمه حال بساحل می اندازد . ناب بعد از انکه تا به اینجا حکایت نمود گفت :

— اینهمه زمینهارا بارها گردش کردم ، ساحلی را که دراثنای مدو جزر از زیر آب میبرامد هم بدقت میدیدم هیچ یك اثری نیافته بودم . تا آنکه دیروز بوقت شام برسر ریگهای ساحل نقش پای انسان را دیدم .

پانقروف — نقش پای ؟

ژه ده ئون — این نقش قدم از سنگستان کنارساحل آغاز کرده بود نی ؟

ناب — نی نی ، اصل از ریگهای زیر آب بحر که دروقت جزر بود از طرف خود دریا آغاز میکرد . من چون این نقشهای قدم را دیدم دیوانه شدم . نقشهای قدم راپیروی کردم . یکچند دقیقه بعد صدای یك سگ بگوشم آمد . دیدم که توپ است . توپ هم مرا به اینجا آورد . در اینجاهرا نقدر کوشش کردم که افندی خودرا بهوش آرم کامیاب نشدم . پس دانستم که وفات کرده . بازباخود اندیشیدم که پیش از انکه دفن کنم شمارا نیز خبر بدهم . ازان و توپ را براه سمت جنوبی برابر کرده و چند بارنامهای شمارا گرفته و بسمت جنوب اشارت کرده روانه نمودم .

ناب حکایهٔ خودرا تا به اینجارسانیده سخن خود را ختم نمود . رفقا بحیرت افتادند . چه انکه یافتن توپ شمینه هارا بیك قوهٔ خارق العادهٔ موقوفست . زیرا باوجودیکه شمینه هارا هیچ ندیده به یافتن آن کامیاب شده است هم بی آنکه درچنان باران شدید تر هم نشود ؟

رفقای ناب حکایه رابکمال دقت شنیدند . ازین حکایت از حیرت بحیرت می افتادند . آیا موسیو سمیت چسان از دریا بی آنکه موجها او را به سنگهای ساحل زده یك جایش را افگار کنند برامده توانسته است ؟ شایان حیرت یك نقطهٔ دیگر اینست که موسیو سمیت بعداز انکه از دریا برامده به این مغاره که گویا از بسیار وقتها آنرا میشناخته و بقدر نیم میل از ساحل دور افتاده سر راست آمده است .

ژده ئون از ناب پرسید که :

— معلوم است که افندی خود را تو به این مغاره آوردهٔ ؟

ناب — نی من نیاورده ام .

پانقروف — مطلق که موسیو سمیت تنها خودش درین مغاره آمده است .

ژده ئون — البته همچنین باید باشد اما باور کردن این یکقدری مشکل مینماید ؛ این مسئله حل شدنی نیست . مگر که موسیو سمیت بسخن گفتن مقتدر شود .

رفقا دستها و پاها و وجود مهندس خود شانرا مالیده مالیده دوران دم آنرا آسانی دادند . مهندس بیچاره آهسته آهسته جان پیدا میکرد . اولا دستهای خود را، بعد از ان سر خود را حرکت داد . از دهنش بعضی سخنانی که دانسته نمیشد بر امدن گرفت . ناب به افندی خود نزدیکشده متصل سخن میگفت . مهندس نمیشنید . چونکه زنده گانی هنوز تماماً عودت نکرده بود .

پانقروف از موجود نبودن آتش بسیار متأسف بود . جیبهای مهندس را پالید که بلکه یك کبریتی پیدا کند، ولی وا اسفا که بجز یکساعت دیگر هیچ چیزی در جیبهای او موجود نبود . بنا برین قرار دادند که مهندس را ابشمینه ها ببرند .

مهندس آهسته آهسته بجان گرفتن رو نهاد . یکقدری آب در حلقش نزچکانیدند . بعد از کمی مهندس چشمهای خود را باز کرد . رفقا را یك مسروریت عظیمی استیلا نمود . ناب فریاد بر اورده گفت :

— هزار بار شکر ! افندی من . آه افندی من !

مهندس رفقایی که در اطراف او بودند یگان یگان از نظر گذرانید . و بسوی هر یك جدا جدا یك تبسمی نموده باز همان سخنی را که قبل ازین گفته بود و دانسته نشده بود بر زبان راند اما این بار دانسته شد که میگفت :

— آیا جزیره است ، یا قطعه ؟

بنابرین سوال پانقروف تحمل نکرده گفت :

— اوموسیوسمیت ! حالاحیات شما برای ما لازم است جزیره باشد ، یاقطعه آن بما لازم نیست .

مهندس درمقام تصدیق سرخود را جنبانید ، وبخواب رفت . رفیقها اورا براحت گذاشته کناره کشیدند . وبه چارهٔ این افتادند که مهندس را بیك صورت راحتی به شمینه ها نقل بدهند .

ناب ، پانقروف وهاربر بیرون برامدند ، وبسوی تپهٔ ریگزاری که بران یکچند درختی معلوم میشد روانه شدند . درراه پانقروف دمبدم باخود میگفت :

— دروقتیکه انسان بزور وجبر نفس برارد آیا کسی این بخیالش میرسد که بگوید : « جزیره است ، یاقطعه » ؟ عجب آدمیست ! عجب مخلوقیست !

والحاصل پانقروف اینرا گفته ، وکله جنبانئی تعجبانه نموده به تپه رسیدند . درانجا شاخهای مناسب درختان تراشیده ، ودو شاخ راست محکم ودرازرا به قدر یك گام ازهمدیگر دورتر موازی یکدیگر نهاده ، ودیگر شاخها را بعرض درمابین آن چیده ، و آنهارا باخمچه ها وشاخه ها خوب بهم ربط داده ، وبرسر آنها برگها وشاخه ها گسترانیده یك سدیه یعنی زنبیلی که بیمارا نرا بران برمیدارند بوجود آوردند . ساختن سدیه به چهلدقیقه تمام شد . وقتی که هرسه رفیق باسدیه درپیش ژه ده ئون آمدند بوقت ظهر دوساعت مانده بود .

درین اثنا مهندس ازخواب بیهوشی که یکقدری پیشتر دران رفته بود بیدار شد . بررویش که تابحال سراسر زرد وبیرنگ بود یکقدری رنگ پیدا شده بود . یك عطسهٔ زده دست لرزان لرزان خود را بسوی رفقای خود پیش کرده با یگان یگان دست فشاری کرده گفت :

— یکقدری مرا راست کنید . ناب به آهسته گی تمام ازپشت سر درزیر بغلهای مهندس درامده ، وپانقروف ازدستهایش گرفته یکقدری تکیه دادندش . ژه ده ئون گفت :

— موسیوسیروس ! بی آنکه برشما زحمت شود آیا سخن مرا شنیده وجواب داده میتوانید ؟

مهندس — بلی .

پانقروف — موسیو ژه ده ئون ! من میگویم که اگر مهندس ما ازین گوشت تتراس یك کمتری بخورد ، سخن شمارا بهترشنیده میتواند .

اینرا گفته از سینهٔ مرغ یك پارچه بدهن مهندس کرد .

مهندس گوشت مذکور را یکقدری جوید . دیگربا قیما ندهٔ گوشت تتراس را بر ناب و دیگر رفقاکه از گرسنه گی بحال فلاکت رسیده بودند تقسیم شد . توپ را نیز فراموش نکردند کشتیبان گفت :

— هرچه که باشد ، درینوقت همینقدر ! هاموسیو سمیت : اینرا هم بشما بگوئیم که ما در جهت جنوبی یك خانهٔ بسیار مکمل داریم که اوتاقها ، وحولی وتحویلخانه، وصندوقخانه وهمه چیزرا مالکست . یکچند درجن مرغهای شکارشده که هاربرآنرا (قو روقو) میگوید نیزداریم . برای شمایك سدیه نیزحاضرکرده ایم . درهروقتیکه بخواهید شمارابه اقامتگاه خود برده میتوانیم .

سیروس — تشکرمیکنم دوست من ، خوب بگو به بینم ژه ده ئون چه میگوئید ؟

ژه ده ئون همه واقعه هائیکه برسرشان آمده بود ازوقت افتادن مهندس به بحر تا به ایندم همه رایکان یکان نقل وبیان نمود .

سیروس سمیت بایکصدای لرزانی پرسیدکه :

مهندس — لکن آیاشمامرابرسرسنگهای ساحل نیافته اید ؟

ژه ده ئون — نی ، ماشمارادرهمین مغاره یافته ایم .

مهندس — آیادرین مغاره شمامرانیاورده اید ؟

ژه ده ئون — نی .

مهندس — آیااین مغاره ازدریاچقدرمسافه دارد ؟

ژه ده ئون — بقدرنیم میل که ماهم این مسافه رادیده از آمدن شماتابه اینجا متحیر مانده بودیم .

مهندس — اینمسئله بسیار عجیب است .

کشتیبان درینجا پرسید که :

— موسیو سمیت ! آیا لطفاً بما حکایه میتوانید که بعد از افتادن تان بدریا چه حالها بر شما آمده است ؟

سیروس سمیت یاد آوریهای خود را جمع کرد که آنهم بسیار مختصر یك چیزی بوده بعد از انکه بدریا افتاده بقدر یکچند قولاج در زیر دریا فرو رفته است وقتیکه بر سطح بحر بالا بر آمده در پیش خود یك چیز دیگری را در حرکت یافته است که آنهم (توپ) وفا دار بوده ، وچون سر خود را بالا کرده از بالون اثری نیافته است ، ساحل را بقدر بیست میل مسافه تخمین کرده بشناوری آغاز نهاده است ، اما بعد از کمی بیك جریان شدتنا کی گرفتار آمده موجها او را یکسر بسوی شمال برده است ، درانجا باتوپ یکجا غرق شده از خود درگذشته است . بعد از ان نمیداند که چه شده وچه نشده .

پانقروف گفت :

— بعد از ان را من میگویم که چه شده ؟ شما را موجهای آب بخشکه انداخته شما هم تا به اینجا بپای خود روان شده آمده اید . چونکه ناب شما را به اثر قدم شما یافته است .

مهندس به اندیشه فرو رفت . بعد از ان گفت :

— بلی . همچنین باید باشد . چونکه دیگر چیزی صورت نمیگیرد اما آیا شما در ینجاها هیچ اثر انسان ندیده اید ؟

ژه ده ئون — نی ، هیچ اثر انسان را ندیدیم . هم اگر انسان شما را رهایی میداد ، بعد از انکه درینجا آورده بود چرا ترك داده میرفت ؟

مهندس — راست میگویی دوست من ، ببین ناب ! مبادا که تو مرا در کنار دریا یافته درینجا آورده نباشی وباز فراموش کرده باشی ؟

ناب تا میخواست که در مقام انکار چیزی بگوید ، مهندس سخن او را بریده گفت :

— منهم عجب سخنهایی میگویم . ناب ، مانند من غرق نشده بود که عقل خود را

ضایع کرده اینچنین سخن بزرگیرا فراموش کرده باشد ! خوب آیا اثر قدم من تابحال موجود است ؟

ناب — بلی ، دیگر نقشهارا اگرچه باد وباران خراب کرده اما در دهن مغاره هنوز یکدو نقش با قیست .

مهندس — ترا بخدا یانقروف ، همین بوت مرا گرفته ببین که بران نقش برابر هست یا نی ؟

یانقروف برای اجرا کردن امر مهندس بیرون برامد . بعد از کمی یانقروف وهاربر درامده از برابر بودن بوت با نقش قدم خبر دادند . دیگر هیچ شبههٔ باقی نماند . چونکه معلوم شد که نقش پا از بوت های خود مهندس بوجود آمده . بناءً علیه حکم شد که سیروس سمیت بپای خود به این مغاره آمده است و السلام !

مهندس بگرداب تفکر فرو رفت . بعد از لحظهٔ برای قطع نمودن شبهه ها و وسواس های رفقا سر برا ورده گفت :

— معلوم شد که در وقت آمدن خود در ینجا بصورت وقتی قوهٔ مفکره ام را غائب کرده ام . ومانند یك آدمی که بنوم مقنا طیسی یعنی (خواب صنعی) گرفتار آمده باشد بی آنکه ازحرکات خود خبردار باشد به اینجا آمده‌ام . ره بلد من هم توپ شده است . بیا ای سگ وفادار من بیا ! . . . . .

حیوان وفا نشان به این گفتهٔ افندیٔ خود هماندم برزانو های افندیٔ خود بر جهید ، و بمسرور یت تمام یکصدایی بر کشید .

بوا قعیکه درباب رهایی یافتن مهندس بجز همین تأویل دیگر یك جهت معقولی پیدا نمیشود . نز دیك بوقت پیشین بود که یانقروف از رفتن مهندس بسوی شمینه ها سوال کرد . مهندس خواست که برپا بخیزد . اما از بیقوتی بر شانهٔ هاربر به تکیه کر دن مجبور شد . یانقروف گفت :

— زحمت مکشید موسیو سمیت . شمارا دردولی میبریم .

بعدازان سدیهٔرا که ساخته بودند آوردند . مهندس را بران خوابانیدند ناب ویانقروف

ازدوطرف آن گرفته براه افتادند . از نجا تا بشمینه ها ۸ میل مسافه دارد که بسبب سدیه به شش ساعت قطع کردن آن لازم میآیدبادا گرچه بشدت میوزید اماهواصاف وباران ایستاده شده بود . مهندس بردست خود تکیه زده اطراف را از نظر تفتیش میگذرانید . بقدر دوساعت رفته بودندکه خواب بروغلبه کرده ازخوددرگذشت .

نزدیك شام بودکه بشمینه هاداخل شدند . مهندس هنوزازبیهوشی ئیکه داشت بهوش نیامده بود . پانقروف بکمال حسرت ونومیدی خرابیهاوزیانها ئیکه طوفان درشمینه ها بهم رسانیده بود مشاهده کرد . چونکه موجهای بحردرداخل شمینه‌ها درامده آتش ومرغکان شکارشده ، وهیزم وهمه موجودات شمینه را پاك شسته و رفته بود . پس ازین یك حسرت والم پانقروف را حساب بایدکرد !!! . . .

باب نهم

مهندس درنجاست — تجربه های پانقروف — آیا جزیره است یاقطعه ؟ — فکرهای مهندس — آیا کدام نقطهٔ بحرمحیط است ؟ — شکار — یک دود پرسود .

پانقروف بیك چندکلمه خبردهشت اثرمحوشدن آتش رابرفقافهمانید این واقعه برهریك ازقضا زده گان جداجداتأثیرها اجرانمود . ناب ازفرحت وسروریکه بیافت شدن افندی خود داشت پروا نکرد . هاربرتا یکدرجه به تأسفات پانقروف اشتراك ورزید . آمدیم برژه ده ئون : اوبجواب پانقروف گفت :

— اگرراست میپرسی این مسئله چندان کاری نیست که موجب اینقدر اندیشه و افسوس باشد !

پانقروف — توچه میگویی بابا ! آتش نیست آتش ، بعد ازینهم بی آتش ماندیم .

ژه ده ئون — بگذار بابا ! اینچه سخن استکه تومیگویی ! . . .

پانقروف — میگویم که هیچ چارهٔ آتش دردادن هم نیست .

ژه ده ئون — عجب فکرها ...

پانقروف — اماموسیوسیپله ! خود تان هم میدانیدکه ....

ژه ده ئون سخن اورا بریده گفت :

— جان من پانقروف ! آیامهندس درینجاست ؟ البته برای ماچارهٔ آتش دردادن رامی یابداندیشه مکن .

پانقروف — آیابا چه‌چیز ؟

ژه ده ئون — باهیچ .

پانقروف به اینسخن یك جوابی نیافت . زیراپانقروف را هم همین اعتقاد بود که مهندس چارهٔ آتش رامیکنند . زیرا مهندس یك آدمیست که برهمه معلومات و فنون بشریه آگاهست . درپیش این چارنفر بامهندس دریك جزیرهٔ خالی یکجابودن . و بی مهندس دریکی ازشهرهای متمدن امریکابودن یکسانست . چون سیروس سمیت موجود باشد همه کارهای خود را تمام میدانند . چون اوباشد بهیچ نومیدی نمی افتند . اگریك کسی بیاید و به ایشان بگویدکه شمابریك جایی ایستاده ایدکه آنرا حالا یك زلزلهٔ مدهشی زیروزبرکرده درمیان امواج بحرمحوونابدیدش میسازد . اینها بجوابش میگویند باش تاازمهندس بپرسیم .

اما درینوقت مهندس بخوابست ازوهیچ استفاده نمیشود . دراول امر مهندس را دراوتاق نخستین شمینه هابردند ، و ازعلفهای خشك برای اویك بستری ساخته بی آنکه ازخواب برخیزانندش آهسته بران خوابانیدندکه این خواب برای مهندس درینوقت ازغدا نافعتر بود .

طعام شبینهٔ قضازدگان خیلی خفیف بود . یعنی تنهااز (لیتودوم) عبارت بود . اما هاربرنوجوان یك نبات بحری ئیکه خیلی مغذیست نیزباآن علاوه کردکه قضازدگان آنرا برسرلیتودومهاچویده خیلی لذت ازان گرفتند . شب هوا خیلی سرد شد ، چون طوفان

دیشبه شمینه هارا خراب کرده بود ، وشکافهای آنرا که هاربر وپانقروف بسته بودند به آب شسته بود جریان هوا شمینه‌هارا خیلی سرد ساخته بود که اگر قضازده گان مهندس خود را بالباسهای خود شان نمیپوشانیدند بیچاره بسیار خراب میشد .

رفته رفته سردی هوا بیشتر شده میرفت . از همه بدتر اینکه چارهٔ دفع آن که عبارت از آتش است نیز موجود نیست . پانقروف ازین حال بسیار مضطرب شده بچارهٔ پیدا کردن آتش آغاز نهاد . اولایك دو سنگ خشك پیدا کرده آنهارا بیکدیگر زدن گرفت . ناب نیز بمعاونت برخواست هرا نقدر که کوشش کردند هیچ یك شرریکه چیزی را در داده بتواند حاصل نشد .

پانقروف سنگهارا بقهر بیکسو افگنده یك دو پاره چوب خشك را گرفت و بشدت هرچه تمامتر بریکدیگر بمالیدن آغاز نهاد . بقدر یك ساعت کامل ناب و او به این عملیات مشغول شدند که از چوبها کرده خود شان زیاده ترگرم شدند . بیچاره ها در میان عرق غرق شدند ولی هیچ فایدهٔ حاصل نشد پانقروف بغضب تمام چوبها را بیکسو افگنده گفت :

— هرکس بگوید که وحشیان به اینصورت آتش در میدهند گلوی او را فشار خواهم داد . هرکس که بمالیدن چوبها را بریکدیگر آتش در داده بتواند من خود را در میدهم .

پارچه های چوبیکه پانقروف بیکسو افگنده بود هاربر آنرا گرفته بشدت زیاده تر از ان مالیدن گرفت . کشتیبان اینرا دیده از خنده خود داری نتوانسته گفت :

— هله ، هله شیربچه ، به بینمت !

هاربر — نی مقصد من آتش در دادن نیست بلکه خودم را گرم کردنست .

والحاصل از آتش در دادن ناامید شده هرکس بیکطرفی افتاده بخواب رفتند . روز دیگر یعنی در (۲۸) م مارت وقتیکه مهندس از خواب برخواست رفقای خود را دید که بدورش جمع آمده اند . امروز باز اول سخن مهندس همین بود که گفت :

— آیاجزیره است ، یاقطعه ؟

پس دیده میشود که فکر یگانهٔ مهندس بر همین نقطه معطوفست. پانقروف گفت:

— موسیو سمیت! این را از ما مپرسید. چرا که ما نمیدانیم.

مهندس — آیا شما تا بحال نمیدانید؟

پانقروف — نی تا بحال نمیدانیم اما چون بگردیم البته خواهیم دانست.

مهندس — چون چنین است گردش کنیم.

اینرا گفته مهندس برپا خواست.

پانقروف — ماشاء الله! این از همه خوبتر! چقدر زود!...

مهندس — بسیار گرسنه ام. اگر یکقدری خوردنی بمن بدهید ضعف و ناتوانیم سراسر رفع خواهد شد.

پانقروف بعد از یکقدری سکوت گفت:

— واحیفا که خوردنی نداریم. زیرا آتش موجود نیست. و هم امید پیدا شدن آنرا نیز نداریم.

اینرا گفته و مسئلهٔ آتش را از اول تا آخر بیان نمود. مهندس گفت:

— به بینیم، اگر یك جسمی مانند قف و سنگ چقماق نیابیم!

پانقروف — خوب، اگر نیابیم؟

مهندس — کبریت میسازیم.

پانقروف — آیا کبریت مساله دار؟

مهندس — بلی.

ژه ده ئون — دیدی پانقروف! نگفتمت که اینقدر جای تأسف نیست؟

اگرچه پانقروف این کار را چندان آسان ندید اما اعتراض هم نکرد. آسمان صاف بود. آفتاب طلوع کرده باشعاعات زرین خود اطراف را تزئین نموده بود.

مهندس بعد از انکه بهر طرف یك نظری انداخت بریك سنگی بنشست. هاربر پیش آمده یکچند دانه (مدیه) و یکقدری سبزهٔ بحری بمهندس تقدیم نموده گفت:

— این است موسیو سمیت ، خوراك ما عبارت از همین است .

— مهندس تشکر میکنم فرزنده برای امروز صبح کفایت میکند .

اینرا گفته و (مدیه) هاراکه نیز از جنس حیوانات صدفیهٔ بحریست تناول نموده برسر آنهم آبی که هاربرد رمیان پوست یك مدیهٔ بزرگ آورده بود نوشیده بعدازان برفیقان خود گفت :

— پس معلوم شدکه شما نمیدانیدکه انجاجزیره است یاقطعه ؟

هاربر — نی موسیوسیروس نمیدانیم .

مهندس — اینرافردا بخود معلوم میکنیم که چیست ، و تافردادیگر هیچ کاری نداریم .

پانقروف — نی نی ، کار بسیار مهمی داریم .

مهندس — چه کار ؟

پانقروف — آتش دردادن !

مهندس — اندیشه مکن پانقروف آتش می‌یابیم . دیروزکه مرابه اینطرف می آورد دیددرجهت شمالی یك کوهی بنظرم برخورده بود آیاشماهم آن کوه رادیده‌اید ؟

رفقا — بلی یك کوه بلندی راازدور دیده ایم .

مهندس — این است که فردابران کوه برامده می بینیم که آیااین یك جزیره است یاقطعه ؟

پانقروف — آیاآتش چسان خواهد شد ؟

مهندس بمسئلهٔ آتش جواب نداد . وچنان معلوم میشد که به انمسئله گویاهیچ پروا ندارد . بعد ازانکه یکچند مدت ساکت بماندسربراورده گفت :

— دوستان من ! اگرچه حال ما چنان یك حال پسندیدهٔ گوارایی نیست ، ولی خیلی ساده وآسان یك حالیست . زیرا ازدوحال خالی نیست : یااینست که در یك جزیرهٔ افتاده‌ایم یادر یك قطعه . اگردرقطعه افتاده باشیم راه زده زده آخر بیك شهر یایك قصبهٔ میرسیم ، واگرجزیره باشدبازهم ازدوحال بدرنیست یااین جزیره باانسان مسکونست ، ویاازانسان خالی وغیرمسکونست . اگرمسکون باشدباساکنان آن راست

آمده یك چارهٔ برای خود جستجو میکنیم . واگر خالی و بی انسان باشد خود ما یك چارهٔ می اندیشیم .

پانقروف — الحق که بسیار ساده ، وبسیار آسان . اما آتش چسان خواهد ؟

باز درینباب به پانقروف کسی جواب نداد . بیچاره پانقروف یك آه سردی کشیده خاموش ماند .

ژه ده ئون — موسیو سمیت ، قطعه، ویا جزیره بودن اینجا را فردا خواهیم دانست، اما آیا اینرا چسان خواهیم دانست که درکدام نقطهٔ کرهٔ زمین خواهیم بود ؟

مهندس — بصورت محقق نمیدانم . اما از روی تخمین چنان گمان میبرم که درکنار بحر محیط کبیر هستیم . تاوقتیکه از ریشموند بهوا شده ایم باد از جهت شمال غربی بسوی جنوب شرقی دروزیدن بود . شدت وزش آن نیزاثبات میکند که از همین جهت وزش خود بدیگر جهت تبدیل وزش نکرده باشد . لهذا به این سبب حکم میشود که باد مارا درجزایر (پوموتو) یا (زه لاند جدید) انداخته باشد . پس اگر چنین باشد برگشتن مابسوی وطن آسان میشود البته درینسرزمینها یك معاونی برای خود پیدا خواهیم کرد . اما اگر دریکی از جزیره های خالی وغیر مسکون بحر محیط افتاده باشیم درانصورت میبایدکه چارهٔ معیشت وزندگانی خود رابصورتی که هیچ برامدنی نیستیم بیندیشیم که اینراهم فرداخواهیم دانست .

ژه ده ئون — چه ! ! هیچ برامدنی نیستیم گفتید ؟

مهندس — البته ؛ اگر دریك جزیرهٔ خالی و غیر مسکونی باشیم بیهوده امید خلاصی راچسان بکنیم .

پانقروف — بسیار خوب ! اگراین یك جزیرهٔ خالی هم باشد ماچنان امید کنیم که ازراه واپورهابیرون نیست . روزی از روزها خواهد شد که یك واپوری درینجا بیاید ومارا رهایی دهد .

مهندس — اینرا نیز فردا که برکوه برائیم خواهیم دانست .

پانقروف — آیاوجود شما تحمل و توانایی فردابرامدن کوه راخواهدداشت ؟

مهندس — امید دارم . امابشرطیکه امروز شکارهای خوبی برای مابیارید .

پانقروف — موسیوسیروس ! هرگاه شما برین یك اعتماددارید که شکارهائیکه آورده شود باآتش کباب کرده خواهد شد منهم بشما خاطرجمعی تمام میدهم که شکارهای خوب واعلابرای شما بیارم .

مهندس — چون چنین است بیغم باشید که کباب حاضر است .

بنابرین ژه ده ئون و مهندس درشمینه هامانده ، پانقروف ، هاربر ، ناب توپ را باخود گرفته برای شکار وهیزم بسوی جنگل روانه شدند . هرسه رفیق بعد از طلوع بدوساعت براه افتادند . هاربر مستریح ، ناب مسرور بود . پانقروف باخود میگفت :

— هرگاه بشمینه ها برگردیم و مهندس آتش افروخته باشد الحق که کرامت کرده خواهد بود !

وقتیکه به کج گردی نهر رسیدند پانقروف پرسیدکه :

— آیااول شکاری شویم ، یاهیزم کش ؟

ناب — اول شکاری ، ببینیدکه توپ ازحالا بجستجو افتاده !

هاربر ، پانقروف ، ناب هریك از یکدرخت بزرگ ارچه یکیك عصاچوب راست وصفایی کنده وسر آنهارابا سنگها تیزکرده ازعقب توپ درجنگل درامدند . درختهای جنگل همه ازنوع ارچه ، ونشتر وصنوبر میباشد . حتی در بعضی جاها درختهای ارچه آنقدر بزرگی وجسامت پیدا کرده که اگر آنرا مهندس میدید میدانست که این سرزمین یکدا مقعه منسوبست . شاخهای خشکیدهٔ ازهم ریخته در بعضی جاها خرمنها تشکیل کرده بود . هرانقدرکه پیشتر میرفتند جنگل غلوشده میرفت ، وراهرابرهروان دشوار میساخت . ازراه هیچ اثری در جنگل دیده نمشود . و چنان معلوم میشودکه ازوقتیکه این جنگل خلق شده هیچ انسانی دران قدم ننهاده . لهذا پانقروف برای آنکه دروقت برگشتن راه راگم نکنند برتنه های درختها بعضی اشارتها

ونشانه ها میگذاشت .

بقدر یکساعت بهمینصورت در جنگل راه پیمودند . ولی هزار افسوس که بهیچ شکاری برنخوردند . کشتیبان خطای خود را دانست . زیرا کنار نهر را گذاشته در میان جنگل درامده بودند . لهذا باز پس گشته ساحل نهر را گرفتند . ناب پانقروف را خطاب کرده گفت :

— خوب پانقرف ! اگر شکاری که به افندی من وعده کردهٔ عبارت از همین باشد چه آتش بسیار احتیاج ندارد !

پانقروف — صبر کن ناب ! تنها شکار نی بلکه : ....

ناب — بلکه چه ؟

پانقروف — بلکه آتش هم موجود نخواهد بود !

ناب — مگر شما بر سخن افندی من اعتماد ندارید ؟

پانقروف — دارم .

ناب — پس چرا بر آتش افروختن او باور نمیکنید ؟

پانقروف — اگر راست بگویم تا آتش را بچشم خود نه بینم باور نمیکنم والسلام .

ناب — چون افندی من بگوید که آتش افروخته خواهد شد البته که می افروزد .

پانقروف — دیده خواهد شد !

شمس تابان هنوز ربع دایرهٔ سمارا تجاوز نکرده بود شکار نیز تا بحال پیدا نشده بود . ولی توپ و رفقا از تجسس و تفحص وانه ایستاده بودند . درین اثنا نظرهار بر یکدرختی برخورده وفریاد براورده !

— آه به بینید ! درخت بادام .

الحق که درخت بادام بود، اما بادام جنگلی ، و بادام بسیاری داشت . این نوع بادام جنگلی در اوروپا وامریکا بسیار پیدا میشود ، وخوب لذت دارد .

رفقا بر درخت مذکور هجوم بردند ، و بادام بسیاری جمع کرده جیبها و بغلهای خود را

پر کردند . پانقروف گفت :

-- برای کسانیکه در جیب شان یکدانه کبریت پیدا نشود اگر بجای گوشت (میدیهٔ) خام ، وبجای نان سبزهٔ دریائی ، وبجای میوه بادام جنگلی میسر شود بسیار است !

هاربر — شکر کنیم ، شکایت نکنیم .

پانقروف — اولاد ! من شکایت نمیکنم ! بلکه هزار بار شکر هم میکنم : اما چه باید کرد که دلم بسیار کباب میخواهد ، آه .....

درین اثنا ناب آواز داده گفت :

— بخدا توپ یك چیزی دید ! اینست که گوشهایش تیز شده دویدن میخواهد .

هنوز این سخن را تمام نکرده بود که توپ عوعو کرده در یك سوراخ بغلهٔ (لر) خود را پرتاب نمود . و از سوراخ بعضی صداهای عجیب یك حیوان غریب برامدن گرفت .

پانقروف با هاربر و ناب از پئی سگ درمیان بوته زارهای بهم پیوست پر گل و آب درامدند ، دیدند که سگ از گوش یك حیوان عجیب الخلقتی گرفته ، و حیوان دست و پا میزند که خود را برهاند . ناب تا میخواست که عصاچوب خود را بر حیوان حواله نماید حیوان گوش خود را بدهن سگ گذاشته فرار نمود . سگ از عقب آن دوید در اثنائیکه میخواست به او برسد حیوان دریك دند آبی که دران جا وجود بود خود را بینداخت ، وغوطه خورده از نظر پنهان گردید .

اینحیوان بطول دونیم قدم بود . جامه اش خاکی بسیاهی مایل ، و پنجه هایش مانند مرغ آبی پرده دار ، ودمش مانند دم قوندز ، و پوزش بمنقار قوتان مشابه بود .

هاربر طبیعت شناس ازروی درسهای تاریخ طبیعی که خوانده بود نام اینحیوانرا (اورنیتورنك) بیان کرد که ازنوع حیوانات (قاضمه) میباشد و هم ازفصیلهٔ (ذومعیشتین) است که هم در آب وهم درخشکه زنده گانی میکنند .

والحاصل اگرچه سگ خود را درعقب آن به آب بینداخت ولی حیوان چون درزیر آب غوطه خورده بود فائدهٔ حاصل نشد .

هاربر گفت — صبر کنیم حالا برای نفس گرفتن بر روی آب میبراید .
ناب — آیا درزیر آب خفك نمیشود ؟
هاربر — نی این ازحیواناتیست که هم در آب وهم درخشکه زیست میتوانند . اماهرچندکه در آب باشد باز برای نفس گرفتن مجبوراست که برسطح آب براید .

سخن هاربر راست برامد. بعد ازیکچند دقیقه حیوان برسطح آب بالا برامد . توپ بیك حمله ازگلوی حیوان گرفته بیرونش کشید . عصاچوب ناب نیزبیك ضربه اورابرزمین غلطانید. پانقروف به آواز بلند گفت :

— هوررا ! اگریك آتش خوب داشته باشیم چه اعلاکبابی خواهیم خورد !

هماندم شکاررابشانه انداخت . وقت چون قریب بعصررسیده بود اشارت عودت راباداد. درخصوص رهنمایی بسوی شمینه ها توب بسیار مددرسانی مینمود. زیراجنگل آنقدربهم پیوست وجربودکه رهروان راه آمدگی خودشا رابدشواری پیدا میکردند . بعد ازنیمساعت بکنار نهرواصل شدند. درانجابه اصولیکه پیش ازین کرده بودند جالهٔ هیزم خود را تنظیم داده وآنراپر ازهیزم کرده در نهرانداختند ، و ریسمان آنرا گرفته برکنارنهرروانه شدند .

پانقروف چون از آتش امیدوارنبود این زحمت هیزم کشی را بیهوده و نافله میپنداشت . اماچون بشمینه ها نزدیك شدند پانقروف بیحابا « هوررا » گفته فریاد براورده شمینه هارانشان دادکه یك دود بسیار لطیف وشیرینی ازمیان سنگهابالا میبرامد .

باب دهم

یك اختراع مهندس — ملاحظات مهندس — جنگل —
اراضئی و ولقانیك — گوسفند های کوهی —
سطح مایل — نخستین شب خوابیدن .

بعد از یکچند دقیقه شکاریها در پیش یك اوجاغی که یك آتش بسیار اعلایی دران می

سوخت جمع آمدند ، مهندس ، ومخبر درانجابودند پانقروف شکار خود را بردوش داشته بی آنکه یك کلمه سخن بگوید بیك حیرت و الهانهٔ مسرورانه گاه بسوی آتش و گاه بسوی مهندس همینگریست .

ژه ده ئون به پانقروف گفت :

— چسان دوستم ! آیا خوب آتش نیست ؟ این شکاریکه آورده‌اید آیا به این آتش بخوبی پخته نمیشود ؟

پانقروف — از برای خدا بگوئید ، که دردادد ؟

ژه ده ئون — آفتاب !

بواقعیکه جواب ژه ده ئون صحیح بود . آتش شانرا آفتاب دردا ده بود . پانقروف زیاده تر بحیرت افتاده هیچ نگفت :

هاربراز مهندس پرسیدکه :

— آیادر نزد شما پرتوسوز یعنی ذره بین موجود بود ؟

مهندس — نی اولادم ! پرتوسوز موجود نبود لکن پرتوسوز ساختیم .

مهندس اینرا گفته و پرتوسوزیکه ساخته بود و آتش را به آن افروخته بود نشان داد .

این پرتوسوزی که مهندس ساخته بود از آئینه هسای روی ساعت خودش و ساعت ژه ده ئون مرکب شده بود که مهندس هر دو شیشهٔ ساعت را کشیده طرف محدب یعنی برامدهٔ آنها رابسوی بیرون آورده طرف معقر یعنی طرف چقور آنهارابا همدیگر برابر آورده ، ودرون آنراالز آب پرکرده ، وکنارهای آنرا با کتیرهٔ چسپناك درختان جنگل باهم چسپانیده . وخس و خاشاك بسیار باریك و خشك را باضیای محراق پرتوسوز درداده این آتش رابوجود آورده است .

پانقروف بعد ازانکه این آله را تماشا کرد بکمال حیرت بسوی مهندس نظر کرد وازفرحت ومسرت بی اندازهٔ که به اوروی داده هیچ چیزی نگفته تنهابه ژه ده‌ئون

همینقدر گفت :

ـــ مخبر افندی ، اینرا بکتابچهٔ یاد داشت تان قید بکنید .

مخبر ـــ خاطر جمع باشید قید شده است .

پانقروف شکاریکه آورده بود پوست کرد ، و پاك نمود بیك چوب محکمی در کشیده بر روی آتش چرخ داده چرخ داده یك کباب بسیار مکمل و أعلایی پخته کرده وقتیکه مهندس وژه ده ئون تنها مانده بودند غیر از آتش افروختن در خصوص مرمت کاری شمینه ها نیز بخوبی کوشش ورزیده خرابیها ئیکه از طوفان دیشبه بظهور رسیده بود آنرا اصلاح کرده همه سوراخها و شکافهای شمینه را بند کرده بود .

بعد از انکه این کارها را به انجام رسانیدند ، سیروس سمیت بسوی کوهی که از دور بنظر می آمد عطف نظر کرده یك مدت نگریستن گرفت . وازین دیدنش چنان معلوم میشد که مسافهٔ آنرا تا به اینجا تخمین کردن میخواست . مهندس دوری این کوه را از جای خود شان بقدر شش میل و بلندی آنرا از سطح بحر بقدر ۳۵۰۰ قدم تخمین کرده توانست . پس یك آدمیکه برین زروه براید اطراف خود را در داخل یك دایره ئیکه بوسعت پنجاه میل باشد دیده میتواند . لهذا مهندس گمان میکرد که از انجا بحل کردن مسئلهٔ مهمهٔ که « آیاجزیره است یا قطعه ؟ » موفق وکامیاب آید .

امشب یك طعام بسیار مکملی تناول کردند . کباب بسیار لذیذ شده بود . بعد از کباب تخم مرغ ، وسبزهٔ دریایی ، ومیدیه ، وبادام جنگلی برای فلاکت زدهگان بالون عادتاً یك ضیافت ومهمانی بزرگی شمرده میشد . درا ثنای طعام مهندس هیچ سخن نگفت ، فکرش باسیاحت فردایی مشغول بود .

پانقروف یکچند بار در باب بعضی کارها ئیکه بعدازین بروی کار آید اگرچه یکچند فکر و رأی بیان کرد امامهندس سر خود را جنبانیده به این جواب اکتفا ورزیده گفت:

ـــ فردامسئله را بخود معلوم کرده بعدازان بکار و حرکت آغاز خواهیم کرد .

بعداز طعام یك بغل چوب دیگر نیز در اوجاغ انداختند . همهٔ مسافران ۵ سگ

نیز با آنها داخل بود بیك خواب بسیار عمیقی فرورفتند • در نشب هیچیك حادثه بوقوع نیامد • روز دیگر یعنی در ۲۹ م مارت چون بوقت صبح از خواب برخاستند هر کدام در وجود خود یك توانایی وقوت کامل برای اجرای کشفیات در خود حس میکردند •

باقی ماندهٔ طعام دیشب تابه بیست وچارساعت برای سد رمق گرسنگی فلاکتزدگان کافی مینمود • اینرا هم امیدداشتند که در راه شکار هم بیابند ، واینرا نیزامیدوار بودندکه در ینقدر راه دور ودراز سنگ چقمق نیز پیدا کنند • لهذا برای احتیاط پانقروف نصف یکدانه دسمال نازدانهٔ کتانیش را که در جیب داشت پاره کرد برای درگیران سوختاند وسوختهٔ آنرا باخود برداشت •

هنگامیکه فلاکتزدگان باعصاچوبهائیکه برشانه داشتند از دروازهٔ شمینه های خود برامدند هنوز نوصبح دمیده بود • بنابر رأی پانقروف از راهیکه درداخل جنگل تابحال یکدوبار از ان گذشته اند رفته بکوه برایند ، ودروقت برگشت ازیك راه دیگری بشمینه های خود بیایند • برهمین رأی قرار برحرکت داده کنار چپ نهر را گرفته تابجائیکه بجانب جنوب غربی نهر یك دور خمی پیدا کرده بود برفتند ، وازانجا نهر را ترك داده درمیان جنگلی که تابه یکجای آن دیروز رفته بودند داخل شدند • وبقدر یکنیم ساعت ره پیمایی کرده به نقطهٔ منتهای غربی جنگل رسیدند •

زمینهای مرطوب گل آلودیکه تابه اینجا دوام نموده بود تمام شده ازینجار وبه پیش زمین یك بلندی خفیفی پیدا کردن گرفت گاهگاهی بعضی حیوانات عجیب و غریب نیز ظهور کرده ازپیش روی شان بگریخت • توپ درپئی آنها میدوید ، و ولوله آغاز میکرد امامهندس سگ را فریادداده ازدویدن مانع میشد • زیرامهندس یك آدمیست که چون یکبار فکر وخیالش بیکچیزی مشغول شود ممکن نیست که بدیگر چیزی حوالهٔ سمع دقت نماید • درینوقت یگانه فکر وخیال آن آدم همین استکه برکوه بالابرامده مسئلهٔ مهمهٔ (آیاجزیره است یاقطعه ؟) راحل کند • شکار رانی بلکه راههایی راکه

بران میگذرد نیز از نظر دقت خود نمیگذراند .

بعد از انکه بقدر دو نیم ساعت راه رفتند از جنگل بدامنهٔ دشت برامدند که از ین دامنه صورت تشکل اطراف و جوانب زمینها بخوبی بمیدان برامد . کوهیکه در مقابل شان بود از دو زروه متشکل شده بود . زروهٔ اول آن که بلندی آن بقدر دو هزار و پنجصد قدم تخمین میشد بیك شکل غریب و عجیبی بر دیگر زروه ها . وضوع شده بود . در مابین تپه هائیکه کوه ازان تشکیل یافته بسیار مجرا ها و شیله های تنگ تنگی حاصل شده است که میان این دره ها و شیله ها با درختان سبز و خرم جنگلی مزین شده است .

برسر زروهٔ اول یك زروهٔ کوچك مائل دیگر نیز موجود است که سطح خارجی این زروه از سنگهای سرخ رنگی مرکب است . این است که فکر مهندس با لا برامدن همین زروه است در نجار فقا یکقدری مکث و آرام نموده بر پشته ها و تپه های کوه بالا شدن گرفتند .

سیروس سمیت گفت :

— مادر یك اراضی وولکانیك میباشیم .

درراه متصل بسنگهای بسیار بزرگ و جسیمی برمیخوردند که برای بالا برامدن و گذشتن ازان قضاز ده گان بمعاونت و مددکاری همدیگر خود محتاج میشدند . در میان سنگها درختهای بوته مانند غلو موجود است .

درراهیکه بران میگذشتند هاربراثر قدم بعضی جانوران بزرگ تیزنجه را که بتازه گی ازانجا گذشته بودند نشانداد .

پانقروف گفت :

— چنان میپندارم که این آغایان محترم به آسانی این جا های خود را برای ما وا گذار نشوند .

مخبر ژه ده ئون که در هندستان شکار پلنگ ، ودر افریقا شکار شیر را بارباراجرا کرده بود بجواب پانقروف گفت :

— یك چارهٔ رهایی برای جان خود خواهیم یافت . اما حالامیبایدکه به بصیرت و آ گاهی حرکت کنیم .

قضازده گان آهسته آهسته بالامیشدند . درراه به بسیارجا هائیکه گذشتن ازان خیلی دشوارمینمود تصادف مینمودند . حتی گاه بیکبار دربیش روی شان چنان شکافته گیهای چقورچقوری میبرامدکه بقدرساعتهاوقت خود راضایع کرده بردور آن بگردش مجبورمیشدند . دروقت پیشین بودکه فلاکتزده گان بالون برای طعام خوردن و استراحت کردن درزیردرختهای صنوبر بسیار بلند ، ودرکناریك جویبارکوچك بس لطیفی که شلاله هاوشرشره هاتشکیل داده درجریان بودن توقف و آرام ورزیدند که تابه اینجا تنها نصف سطح مایل نخستین را طی نموده بودند . و به اینحساب چنان تخمین میکردندکه امروزهمین سطح مایل نخستین کوه راطی بتوانند .

درین نقطه بحرخیلی فراختردرپیشگاه نظرسیاحان عرض وجودمینمود . اما این معلوم نمیشدکه آیا این جزیره است ، یاازیکطرفی بخشکه مربوط است ؟ ازین سبب مسئلهٔ مهمهٔ که موسیوسمیت را بمراق فوق العادهٔ انداخته بوددرینوقت حل نشد .

بعد ازوقت پیشین بیکساعت بازبه برامدن آغاز نهادند . یکسر بسوی جنوب غربی بالابرامدن ، وازمیان بیشهٔ بهم پیوست درختهای بوته مانندی گذشتن شان ضروری گردید . درمیان این بیشهٔ بهم پیوست بسیاری از (ترابوغان) نام مرغهائیکه ازجنس ماکیان خانگی میباشنددیده شد . چیزیکه این ترابوغانهارا ازمرغ خانگی تفریق می داد این بود که در زیر گلو ، وبالهای این مرغان پرهای بسیار دراز دراز لطیفی موجود بود . مادهٔ این مرغان که بجسامت وبزرگئی خروس خانگئی بسیاهی مایل ، ونرآن برنگ سرخ بسیارتیره میباشدکه بران خالهای سفیدافشان شده است . بقوت یك سنگی که بکمال مهارت زده ئون سپیله پرتاب نمودیکی ازین مرغان بدست آورده شد . پانقروف که بسبب مانده گی بسیارگرسنه شده بود شکارنوخودرا بکمال حرص واشتها بگرفت .

بعد ازانکه از بیشه زار برامدند خر سنگهای بسیار بزرگی که یك بر دیگر مانند دایهای دیوار موضوع شده بود در پیش روی شان برامد . سیاح ها یك بر دیگر معاونت کرده ودست همدیگر را گرفته و یك بدیگرشانه داده بر سنگهای مذکور بالا شدن گرفتند . جاهائیکه بران میگذشتند از اشجار عاری بود . علامتهای وولقانی یعنی کوه آتشفشانی بودن این کوه معلوم میگردید . رفته رفته به تحقیق رسیدکه این کوه آتش فشان خاموش شدهٔ میباشد . به بسیار دشواری بالا میبرامدند . ازهمه پیشتر هار بر وناب میرفتند ، مهندس وژه ده ئون درمیان . پانقروف ازهمه عقبترمیبود . در راه هائیکه میگذشتند بعضی اثرهای قدم حیوانات بزرگ پنجه را میدیدند که در چنین جاهای سخت مشاهده شدن اینچنین اثرهای قدم البته از طرف جانوران بسیار مدهشی گذاشته میشود .

درین اثنا پانقروف بعضی حیوانات را دیده فریادبراورد که :

— وای گوسفند هارا ببینید .

سیاحها در پیشروی شش عدد حیوانهای گوسفند مانند پر پشم بزرگ جثهٔ شاخ تاب خوردهٔ خودرا یافتند . هاربر حیوانات مذکوررا شناخته گفت :

— نی پانقروف ! اینها گوسفند نیستند . (موفلون) نام حیوانات بیابانی ئیکه به گوسفند مشابهت دارند میباشند .

پانقروف پرسید :

— آیا از گوشت این ها کباب پخته میشود ؟

هاربر — بلی ، بسیارخوب گوشت دارند .

پانقروف — چون چنینست هیچ شبهه نیست که گوسفند است !

حیوانات مذکور بعد ازانکه بکمال حیرت بسوی انسانهائیکه در پیش روی شان استاده بودند نظر کردند دفعتهً رم خورده وازسر سنگها جهیدن گرفته از نظر پنهان شدند .

پانقروف گریختن آنهارا بدید گفت:

— حالا خوش آمدید ! باز انشاءالله باهم خواهیم دید !

دیگر رفقا ازین سخن پانقروف خندهٔ خودرا منع کرده نتوانستند .

رفقای قضازده باز بر رفتار خودشان دوام ورزیدند . در جاهائیکه بران میگذشتند مجراهای مادهٔ سیاله ئیکه آنرا (لاو) میگویند و از دهنه‌های کوههای آتشفشان در اوقات فوران شعله فشانئ شان جریان می‌یابد و بعد از ان سرد شده بحال لکهای آهن مانندی تشکیل میکنند دیده میشد . اکثر به گودالهای معدن گوگرد نیز تصادف میکردند که بدور خوردن اطراف آن گودالها مجبور میشدند . در بعضی ازین گودالها گوگرد بحال تبلور دیده میشد .

هر انقدر که بالا شده میرفتند اشجار و نباتات کم شده میرفت . تابجایی رسیدند که بجز بعضی درختهای بسیار قوی هیکل (چام) که از جنس ارچه است در یکان یکان جا دیده میشد دگر هیچ درختی پیدا نبود که آنهاهم بهمه حال بسیار متین و محکم درخت‌ها ئی باشند که در چنان جاهای بلند پایداری توانسته اند . از طالع سیاحان هوا خیلی خوب بود بلکه یکقدری بسردی مایل هم بود . قبهٔ سما در هر طرف بسیار صاف و درخشان بود . در همه اطراف قضازده ها یك سکونت و سکوت عمومئی حکمفرما بود . شمس تابان در پشت ذروهٔ کوه درامده چشم های سیاحان را از تماشای جسم منیر خود محروم ساخت . سایهٔ کوه این طرف کوه را که سیاحان بران میبرامدند احاطه کرده بود . در جهت شرقی بعضی سحاب پاره‌های بسیار خفیفی رونما گردید که آنهاهم از انعکاسات شعاعات زرین آفتاب رنگهای مختلفه بوجود می آوردند .

تا بذروهٔ نخستینی که قضازدگان امشب بران رسیدن و شب را درانجا گذرانیدن میخواستند هنوز بقدر پنجصد قدم راه باقی‌مانده بود امابرای قطع کردن اینقدر مسافه دوهزار قدم راه رفتن شان ضروری دیده میشد . زیرا گودالهارا گردش کردن ، و از مجراهای لاوکه دریك زمانی کوه آتشفشان آنهارا بوجود آورده گذشتن بهمینقدر راه پیمودن قضازدگان را مجبور میداشت . و این مجراهاچون اکثر از لاوهای انجمادیافتهٔ

برکانیه تشکل یافته بود بسیار براق وجلادار بود که ازین سبب درهردوسه قدم یکبار یکی از قضازده گان بیچاره بران میلخشیدند .

آخرالامر بعدازانکه آفتاب غروب نمود سیروس سمیت بارفقای خود درحالتی که ازماندگی تاب وتوان شان زایل شده بود برزروهٔ مطلوب خود شان و اصل شدند . یافتن یك غاری که شب را دران بسر آرند درمیان سنگهای آنجا آسان شد . پانقروف غاررابدست آورده ویك اوجاغی دران ساخته ، وچوب وخاشاکی پیدا کرده ونیم سوختهٔ دسمالی که باخود آورده بود برای درگیران درمیان خاشاکهای بسیار خشکی مانده وبوط خودرا ازپابراورد بواسطهٔ نعل آهنین وسنگ پارهٔ چقماقی که درراه یافته بودند آتش رابیفروخت .

این آتش تنها برای روشن ساختن وگرم کردن درون مغاره خدمت نموده مرغیکه ژه ده ئون زده بود برای فردا گذاشتند . طعام شام شانرا باقیماندهٔ شکار دیروزی وبادام کوهی تشکیل نمود .

سیروس خواست که تا وقتیکه هنوز دنیا خوب تاریك نشده اطراف وجوانب را یك سیرودوری کرده راه بالابرامدن زروهٔ اصلی راکه اصل مطلوبست پیدا کند ، و کشفیات حل کردن مسئلهٔ جزیره است یاقطعه را بفردا بگذارد . زیرااز همین طرفی که قضازده گان هستند چنان معلوم میشود که احتمال بالابرامدن بران نباشد، واگر بران زروه بالابرامده نشود زحمتی که تابه اینجا برخود گوارا کرده‌اند بیهوده وهبا میرود، و مهندس مسئلهٔ مطلوبهٔ خود را حل کرده نمیتواند . لهذا سیروس سمیت پانقروف وناب رابه حاضر کردن طعام وژه ده ئون سپیله را بنوشتن وقوعات امروزی مشغول گذاشته خودش هاربررا باخود گرفته بیرون برامد .

شب بسیار لطیف وظلمت هم کمتر بود . سیروس سمیت وهاربر بی آنکه باهم سخن بگویند پهلوی همدیگر به پیش رفتن آغاز نهادند . تابجایی رسیدند که همه اطراف زروهٔ مطلوبه رادور کردند ولی راه بالابرامدن آن زروه راکه ازسنگ پاره های بسیار

جسیم روی همدیگر چیده شدهٔ مانند یك کاسه برج بسیار عظیمی بالا بر امده بود نیافتند ه ازا نرو توقف کردن شان ضروری گردید ه امایك حسن تصادف بداد شان رسیده بر امدن شان برزروهٔ مذکور ممکن شد ه زیرا درین اثنا یك غاری در میان بوته های دامنهٔ زروه بنظر سیروس در امده شناخت که ازین غار تا بسر زروهٔ برج مانند بالا شدن ممکن است ه این غار از غارهایی بود که در وقت فوران آتشفشانی کوه قوت لاو یعنی مواد مذاب شده که دهنهٔ وولقانرا پر کرده بعد از ان از اطراف کوه جریان یافته این غار را بوجود آورده است که این غار ایشانرا تا بزروه رسانیده میتوانست ه

بدهن غار آمدند ه به تیره گی و تاریکی آن ندیده درامدند مواد مذاب شدهٔ معدنیه ئیکه در یك زمانی ازان ریخته و تصلب نموده یك زینهٔ طبیعی بوجود آورده بود ه به احتیاط تمام ازان زینه ها بدرون غار بالاشدن گرفتند ه این غار در میان دهنهٔ تنورهٔ اصل مجرای وولقان که تا بدرون مرکز زمین پایان رفته بسوی دهنهٔ مخرج زروهٔ تالاق کوه بالا بر امده است ه آمدیم بر مجرای این کوه آتشفشان درین هیچ شبهه برای مهندس وهاربر نماند که کوه مذکور از سالهای بسیار درازی سراسر خاموش و منطفی شده است ه زیرا در درون مجرای بزرگ عمیق مهیب او که تا بجوف مرکز زمین فرو رفته هیچ اثر دود دیده نمیشود ، وصدا هائیکه مخصوص کوه های آتشفشان میباشد از درون این مجرا بر نمی آید ه در درون مجرا سکونت و آرامی مطلقه حکمفرماست ه هوای نسیمی ئیکه درون مجرا ازان بر امست سراسر صاف و با اجزهٔ معدنیه ئیکه مخصوص مجرا های کوه های آتشفشانست ممزوج نمیباشد ه خلاصه این کوه آتشفشان سراسر خاموش میباشد ه

سیروس سمیت بواسطهٔ این غاریکه بدرون مجرا باز شده است و بیك آب موری زیر برجهای قلعه هامشابهت میرسانند چنان معلوم کرد که از دهنهٔ مخرج بر زروهٔ کوه بر امده بتوانند ه هرانقدر که بالا میبر امدند داخل تنورهٔ مجرا فراخی پیدا میکرد ه و در نقطه ئیکه مجرا با زروه بهم چسپیده بود آسمان که پدیدار میگردید رفته رفته بزرگ

شده میرفت ، وستاره های درخشانی که در همان قسم سما معلوم میشدند رفته بسیار میشدند .

به نصف شب چار ساعت با قیمانده بودکه مهندس وهاربراز مجرا برامده برزروه قدم نهادند .

بسببیکه ظلمت بسیار کثیف بود اطراف واکناف بصورت بسیار رواسع دیده نمیشد . بازهم اینقدر معلوم میشد که سه طرف بحراست . تنها جهت غربی در یك تیره گی عمیقی مانده معلوم نمیشدکه آیا بکدام خشکهٔ مربوط است یا آنهم بابحر محاط است؟

امادرین اثنادرافق محیط یك نقطهٔ ضیاداری پدیدار گردیدکه این ضیار اطلوع قمر نشر نموده ، اگرچه قمر بعداز طلوع خودبکمی پس غروب نمودولی بهمانقدر شعاعیکه نشر نمود نقطهٔ مجهوله رایکقدری ضیادارکرده توانست .

مهندس دست هاربررا گرفته گفت :

— مگر جزیره بوده !

باب یازدهم

زروهٔ کوه — درون مجرا — اطراف همه بحراست — هرچه که می بینند دگر خشکهٔ بنظر نمی آید — آیاجزیره مسکونست — نام گذاشتن جاها — جزیرهٔ لینقولن .

بعد ازنیمساعت مهندس باهاربراز راهیکه آمده بودند برگشتند ، ودرمغارهٔ خودبرفقای خود پیوستند . مهندس گفت :

— رفقا ! طالع ناسازمارابیك جزیرهٔ انداخته . فردانظربه جزیره بودن اینسرزمین یك چارهٔ کاری برای خودمی اندیشیم .

قضا زده هاطعام خود شانرابیك سکوتی خورده درمغاره ئیکه دوهزاروپنجصد

قدم از سطح بحر ارتفاع دارد بکمال راحت بخوابیدند .

فردای آن که (۳۰) م ماه مارج بود مهندس با همه رفقای خود باز برزروهٔ کوه برامدن خواست . زیرا اگر این جزیره از جزیره های خالی وغیرمسکون بحر محیط باشدکه از راه مرور وعبور کشتیها ووا پورها بیرون افتاده باشد درانحال برای قضا زدگان بیچاره تابوقت مرگ مسکن دایمی شان خواهد بود . پس مسکن دایمی خود را میباید که بخوبی به بینند وبدرستی بشناسند .

صبح وقت بودکه مهندس بارفقای خود که سگ صادق هم داخل حساب بود از مغاره برامدند . مهندس امید میکرد که همه احتیاجات خود شانرا ازجزیره تدارک کرده بتوانند . زیرا جزیره را ازهرچیزی توانگریافته بودکه همه موجودات آن بحال طبیعی بود . قابل استعمال ساختن آنها را البته سعی وکوشش متمادی موقوف هميديد . رفقای مهندس نیز بشرطیکه مهندس شان باشد ازان مرد مانی نیستندکه ازهیچگونه سعی وکوشش روگردان شوند . علی الخصوص با نقروف بعدازمسئلهٔ آتش افروزی مهندس چنان اعتمادی برمهندس پیدا کرده که نهایت ندارد .

سیروس برای بالابرامدن زروه بازهما نراه دیشبه را گرفت . بعد ازانکه همه اطراف زروهٔ برج ماننددادور کردند ازغارمذکور داخل مجرا شدند . امروزهوا لطیف وبی ابر بود . مجرا بوسعت وبزرگی هزارقدم بیك قیفی مشابهت میرساندکه کنارهای دهن قیف عبارت ازروهٔ کوه است . داخل مجرا از تصلب وانجماد معادن مذاب شده شکلهای بسیار لطیفی پیدا کرده بود . این یك معلوم نمیشدکه آیا آخر مجرا تابکجا ها فرورفته باشد زیرا چونکه چقوری آن درمیان یك تاریکی تیره درونی گم شده رفته است .

بعدازنیمساعت هرپنج رفیق ازدهن قیف مانند مجرای کوه آتشفشان برکنارهای زروه که باسنگ پاره های مخروطی مزین بود بالابرامدند . هرپنج رفیق به هرهرطرف نظرانداخته فریاد کشیدند :

— هر طرف دریا ! هر طرف دریا !

بواقعیکه همچنین بود . هر طرف موقعی را که اینها بران بودند بحر محیط کبیر استیلا کرده بود .. مهندس به این امید بود که باکه بچشم روز در نزدیکیهایك خشکهٔ دیگری دیده بتوانم . حالا آنکه در هیچ یکطرفی نه یك خشکه ، ونه یك واپور ، ونه یك کشتی بادبانی دیده میشد . گویا در یك دائرهٔ بی انتهایی این نقطه افتاده است که آن دایره نیز از بحر متشکل بوده است .

مهندس و رفقایش یکچند دقیقه بی آنکه یك کلمه چیزی بگویند بکمال سکونت در اطراف بحر محیط کبیر نظر دوختند . چشمهای پانقروف بدرجهٔ یك دوربینی پرقوتست همه محیط افق را بکمال دقت از نظر گذرانیدند . هیچیك نقطه ئیکه بخشکه مشابه باشد دیده نشد . اول بار ژه ده ئون راه سخن را باز کرده گفت :

— آیا بزرگی این جزیره چقدر تخمین خواهد شد ؟ زیرا انجزیره که درمیان ابحار محیط نامحدودی واقعشده آنقدر بزرگ یك جزیرهٔ نیست .

مهندس بعد از یك چند دقیقه ملاحظه گفت :

— اگر بگویم که این جزیره از (۱۸۰) کیلومتر زیاده تر وسعت را مالك باشد میپندارم که خطا نکرده باشم .

پس اگر سیروس سمیت درین تخمین خود خطا نکرده باشد چنان معلوم میشود که این جزیره به بزرگی جزیرهٔ (مالطه) یا (زانطه) خواهد بود . اما سواحل انجزیره خیلی درامده کیهاو برامده کیهایی دارد که به آن سبب یك شکل منتظمی ندارد .

شکل انجزیره از ینقرار است که بیان میشود . ذاتاً ژه ده ئون سپیله به بسیار دقت نقشه وخریطهٔ جزیرهٔ مذکوره را که بحقیقت بسیار نزدیك بود در ورق کتابچهٔ خود بهمین صورت که بیان میشود رسم نمود :

نقطهٔ ساحلیکه قضازده گان دران افتاده اند بعد از انکه یکسر بسوی جنوب شرقی دراز شده میرود بایك دماغهٔ سر تیزی نهایت می یابد . باز از همان نقطه ئیکه بران افتاده

اند چون ساحل را بسوی شمال شرقی امتداد دهیم می بینیم که با دو دماغه نهایت می یابد که در میان این دو دماغه یك خلیج بسیار تنگی واقعشده است که دماغه های مذکور و خلیج میان آن بدهن باز شدهٔ یك سگماهی مشابهت میرساند .

درحد وسط سواحلی که از شمال شرقی بجنوب غربی ممتد شده است زمین یك محدبی بزرگی پیدا کرده که کوه آتشفشان مذکور در طرف غربی این محدبی میباشد ، بعد از این ، وضع محدب ساحل یك معقری پیدا کرده بایك دماغهٔ بسیار درازی که بدم یك حیوانی مشابهت دارد نهایت می یابد .

عرض این جزیره بقدر (۹) میل تخمین میشود . این عرض درمابین ساحلی که شمینه ها در انست ومحدبی که کوه دران میباشد واقعشده است طول جزیره از دو دماغه ئیکه در طرف شمالست تابه دماغهٔ شبه جزیره مثالیکه درجنوبست بقدر (۱۰۰) میل تخمین میشود .

تشکیلات ارضیهٔ جزیره ازینقرار است : سه قسم زمینهای جزیره عبارت از سنگستان وریگستان غیر منبتیست . یك قسم دیگر آن سبزه زار و جنگل بهم پیوست پر درخت و آب دار است . قضازدهگان این راهم بکمال حیرت دیدند که درمابین کوه آتشفشان و شمینه ها یك تالاب بسیار باصفایی وجود داست . از ذروهٔ کوه اگرچه این تالاب باسطح بحر برابر بنظر میخورد ، ولی مهندس بعد از ملاحظه دانست که تالاب از بحر تخمیناً بقدر سه صد قدم بلندتر است . پانقروف گفت :

— چنان معلوم میشود که آب این تالاب شیرین باشد .

هاربر — من چنان میبینم که یك جوی آب هم در تالاب میریزد .

مهندس — ها ، چون چنینست البته که آب تالاب بدر رفت هم داشته باشد که آنرا در وقت بازگشت می بینیم .

سیروس سمیت ورفقایش بقدر یکساعت بر ذروهٔ کوه نشستند جزیره در پیشگاه نظرشان بتمامها جلوه گر بود . علی الخصوص سبزی وخرمی جنگل وزردی ریگزار

ساحل ، و آبی رنگئی تالاب و نهر هایك منظرهٔ لطیفی تشکیل داده بود . حالا برای قضازده ها حل کردن یك مسئله مانده بود که آیا جزیره مسکونست یا خالی ؟ این سوال از طرف ژه‌ده‌ئون پرسیده شد . بجواب این سوال از حالا گفته میشود که جزیره غیر مسکونست . زیرا سیاحان از وقتیکه بجزیره افتاده اندو تابحال هرانقدر که گردش کرده اند بهیچ یك اثر انسان تصادف نکرده اند . از زروهٔ کوه نیز بهر طرف که نظر می‌اندازند نه یك دودی ، و نه یك خانهٔ ، و نه یك بنایی که بودن انسانرا نشان بدهد پدیدار نیست . اما باوجود اینهم چون درو نهای جنگل ، و آخرهای دماغهٔ جنوبی هنوز بخوبی دیده نمیشود یك حکم قطعی داده نمیتوانند .

حالا دو مسئلهٔ دیگر هنوز مانده که آیا جزیره بر راه رفت و آمد وابورهامیباشد یانی ؟ آیا از جزیرهای نزدیك آن گاه گاهی در ینجا مردمان بومئی اینسرزمینها می آید یانمیآید ؟ اینستکه جواب این سوالها درینوقت یکقدری مشکل مینماید . اگرچه درنزدیکیهای جزیره تابدجه ئیکه چشم کارمیکند دیگر خشکهٔ معلوم نمیشود اما احتمال دارد که مردمان بومئی اینسرزمینها با کشتیهای خودشان آمده بتوانند . آمدیم برمسئله ئیکه آیا راه وابورها برین جزیره هست یانی؟ اینمسئله آنوقت حل میشود که سیروس سمیت عرض وطول جزیره را تعیین بکندکه آنهم بدون آلات حل نمیشود : و مهندس نیز آلات ندارد .

ژه‌ده‌ئون خریطهٔ جزیره را کشیده و به اتمام رسانیده بود . جنگلها ، نهر ها ، تپه ها همه مرقم گردید . درا ثنا ئیکه از زروهٔ کوه میخواستند حرکت بکنند مهندس گفت :

— دوستهای من ! حالا می‌بینید که طالع ناساز مارا بیك جزیرهٔ انداخته که همه او صاف و احوال آن تایکدرجه برماظاهر وهویدا گردید . از روش حال چنان معلوم میشود که تا بسیار وقتها درینجا ماندنی باشیم ، بلکه اگر کدام وابوری بایك تصادف فوق العادهٔ پیش نشود تابوقت مرگ درینجا بمانیم .

ژه‌ده‌ئون — دوست عزیزمن ! اگرچه طالع ناساز مارا درینجا انداخته است ولی

شکر است که همه یکجا هستیم . علی الخصوص که همهٔ ما از سخن شما بیرون نمیرائیم .
آیا همچنین نیست دوستهای من !

هاربر دستهای مهندس را گرفته گفت :

— من همیشه به شما مطیعم .

ناب فریاد برا ورده گفت :

— من همیشه برای افندی خود بفدا ساختن جان خود مهیا میباشم .

یانقروف — سخن آمد بر من . من میگویم که از برکت علم و فن شما وسعی و کوشش ما این جزیره را درکم وقت مانند یکی از شهرهای بازینت امریکا آباد میکنیم . در نیجا شهرها میسازیم . تلگرافها ریلها بکار می اندازیم ، و بیك حال مملکت بسیار متمدنی در اورده روزی از روزها رفته بحکومت متبوعهٔ خودمان تقدیم میکنیم ! اما یك چیزی میخواهم که ما خودرا درینجا قضازده نی بلکه مهاجرانی که برای آبادی اینجا آمده باشیم بدانیم .

سیروس سمیت ازین سخن یانقروف خندهٔ خودرا منع نتوانست نمود . آرزوی یانقروف به اتفاق آراء قبول گردید . یانقروف گفت :

— چون چنینست برخیزید که برویم و بکار وبار خود آغاز نهیم .

مهندس — یکقدری به ایستید دوستان! جزیرهٔ خودرا دیدیم نقشهٔ آنرا گرفتیم . حالا چنان میپندارم که برای خود جزیره ، و نهرها ، وجنگل ، وکانه ها ، وخلیج ها ، ودماغه های آن یکیك نامی بنهیم .

ژه ده ئون — بسیار خوب میشود .

یانقروف — هم بسیار ضرور ولازم چیزیست . زیرا اگر نامهای اطراف معلوم نباشد بهرطرفیکه برویم بچه نام وچه عنوان خواهیم رفت ؟

هاربر — آیا نام شمینه ها نیز تبدیل خواهد یافت ؟

یانقروف — اگر برأی من باشد نام این مسکن اولین خودرا تبدیل ندهیم .

سمیت — بلی ، یانقروف درست میگوید . شمینه بنام خودش باشد .

پانقروف — بسیار خوب . حالاماهم چنانچه (روبنسون) کرده بود بکنیم مثلا (خلیج قدرت) (دماغهٔ قاشالو) (دماغهٔ نومیدی) نامها بگذاریم .

هاربر — ازینکه اینچنین کنیم چرابنامهای موسیوسیروس ، وموسیوژه ده ئون ، وناپ جاهارا نام ندهیم .

ناپ دندانهای سفید خود رابخندهٔ دندان نمایی نشانداده گفت :

— بنام من هم ها ؟

پانقروف — البته ، چرانشود ! مثلا اگر (خلیج ناپ) یاآبنای (ژه ده ئون) بگوئیم چه میشود .

ژه ده ئون — من چنان میپندارم که نامهای مشاهیرمرد مان ملك خود ماراننهیم که به اینصورت هیچ نباشد آنهارا یاد آوری میکنیم .

— سیروس — بلی ، برای آبنا ، و خلیج ودیگرچیزهــای کلان فکرژه ده ئون مقبولست . مثلااین کنانهٔ بحری جهت شرقی‌را (کنانهٔ جماهیرمتفقه) بگوئیم ، وکنانهٔ بزرگ جنوبی‌را (کنانهٔ واشینغتون) ، این کوهیکه برسر آن هستیم (کوه فرانقلن)، این تالابی‌که دیده میشود (تالاب غرانت) بگوئیم چه ضرردارد . ودیگرجا های خوردوریزه رادروقت گشت وگذارنامهای مناسب شکل وموقع شان مینهیم .

این تکلیف مهندس به اکثریت آراء قبول گردید . ژه ده ئون درخریطهٔ که نقشه‌کرده بودکنانهٔ جماهیرمتفقه ،وکنانهٔ واشینغتون ، وکوه فرانقلن ، وتالاب‌غرانت راچنانچه مهندس گفته بود قید وثبت کرده گفت :

— این شبه جزیرهٔ جهت جنوبی را [شبه جزیرهٔ مار] ودماغه ئیکه درمنتهای آنست « دماغهٔ مار » بگوئیم . زیرا بمار بسیارمشابهت دارد .

مهندس — قبول است .

هاربر — خلیج جهت شمالی را که درمابین دودماغه مانند دهن حیوانی بازمانده است (خلیج سگماهی) بگوئیم چرا که بدهن سگماهی بسیارمیماند .

پانقروف — اینهم بسیار خوب . به دو دماغه ئیکه در دوطرف آنست (دماغهٔ ماندیبول) گفته شود .

ژه ده ئون — امادماغه دوعدداست .

پانقروف — چه میشود ماهم ماندیبول جنوبی ، وماندیبول شمالی میگوئیم .

ژه ده ئون — بسیارمناسب . نوشته شد .

پانقروف — ایندماغهٔ طرف جنوب شرقی را چه نام بدهیم .

ناب — بگذاریدکه برای این دماغه من یك نامی بگذارم چونکه این دماغه به پنجهٔ یك جانوری میماند آنرا «دماغهٔ پنجه» بگوئیم چه ضرردارد .

همه قبول کردند . پانقروف ازین کاربسیار محفوظ مینمود . یك کمی سعی کرده برای نهریکه در پیش شمینه های شانست (نهرمرسی) ، وبرای جزیره گك کوچکی که اول بران افتاده بودند [جزیرهٔ سلامت] ، و برای میدان بلندی که برسر شمینه ها وسنگستان دیوارمانند لب دریا واقعشده (منظرهٔ وسیعه) ، برای جنگل (جنگل فاروست) نام نهادندکه به اینصورت جاهای مشهورجزیره تقسیم و توسیم گردید .

آمدیم برمسئلهٔ تعیین کردن موقع جزیره که درکدام خط طول وعرض کرهٔ زمین واقعشده: این مسئله رانیزمهندس وعده نمودکه فردابسایهٔ طلوع وغروب شمس آنرا نیزتعیین میکنندکه تفصیلات آن بعد ازین ذکرخواهد شد .

این کارهاهمه کامل شد . درائنائیکه میخواستندازکوه فروآیندپانقروف بصدای بلند گفت :

— باشیدکجامیروید ! حقیقتاً مایان هم بسیارمردمان بیفکری بوده ایم .

مهندس — چرا ؟

پانقروف — آیاجزیرهٔ خود راچه نام بدهیم ؟ آیااینرافراموش کردیم ؟

هاربرودیگر رفقاجزیره را بنام مهندس موسوم کردن میخواستند اما سیروس سمیت گفت :

— دوستان من ! برجزیرهٔ خود نام بزرک ترین آدم مملکت خود ما نرا بنهیم ، و (جزیرهٔ لینقولن) بکوئیم .

این رأی نیزازطرف جمله رفقا قبول کردید .

این حادثه در (۳۰) ماه مارت سنهٔ (۱۸٦٥) جریان کرده است که (جنرال ابرا هام لینقولن) مشهورازین تاریخ پانزده روز بعدترك حیات کرده بود .

باب دوازدهم

برابرکردن ساعت ها — پانقروف دیوانه است — دود — نهرقریق روژ — مجموعهٔ نباتات جزیرهٔ لنقولن — مرغان کوهی — قانغوروها — تالاب غرانت — عودت بشمینه ها .

پنجنفرسیاحی که درجزیرهٔ (لنقولن) مهمانندازمجرای کوه آتشفشان فرو آمدند . بعد از نیمساعت به زروهٔدوم سطح مایل واصلشدند . پانقروف از رسیدن وقت طعام چاشت خبرداد . مهندس وژه ده ئون برابرکردن ساعتهای خود شانرا لازمدیدند . ساعت ژه ده ئون یك (قرونومترو) ی مکملست که از ریشموند تا به اینجا مکمل در رفتار ، وبه افق شهرمذکورکامل العیار شده است . مخبرژه ده ئون هیچکاه کوك کردن ساعت خودرا فراموش نکرده است . اما ساعت مهندس بسبب دوسه روزغائب بودن او طبعاً استاده شده بود . مهندس بوضعیت شمس نظرکرده عیارساعت خودرا تخمیناً برابر نمود . ژه ده ئون نیز خواست که ساعت خود را برابر کند اما مهندس او را نگذاشته کفت :

— شما باشید عزیزمن سپیله آیا ساعت شما عیار شهر ریشموند نیست ؟

کفت — بلی ، تبدیل نداده ام .

مهندس — بنابرین ساعت شمارا دائرهٔ نصف النهار شهرمذکور میدانیم که شهر ریشموند وشهر واشینغتون چنانست که بریك زمین واقع شده باشد .

ژه ده ئون — بلی هیچ شبهه نیست ! همچنین است .

مهندس — چون چنینست ساعت خودرا بحال خودش بگذار بعقربش هرگز دست نزنید . چونکه این بما لازم میشود .

مرغ تراپوغا نرا پانقروف یك کباب بسیار اعلایی کرده یك طعام بسیار مکملی خوردند . شکار موجوده ئیکه دردست داشتند تمام شد . اما پانقروف ازین مسئله هیچ اندیشناك نبود . زیرا ازین یك خاطرجمع بود که تارسیدن بشمینه هاتوپ البت یك چیزی بدست خواهد آورد . وباخود میگفت که : « از مهندس رجا کنم که یك قدری باروت ، وتفنگ بسازد تاازین مشکلات بی شکاری وارهیم . » عجب خیال خام! پانقروف دیوانه است!

در وقتیکه از سطح مایل حرکت میکردند سیروس سمیت رفتن خودشانرا بشمینه هاازیك راه دیگری تکلیف نمود . مهندس میخواست که تالاب بسیار لطیفی را که از بالا دیده بود از نزدیك مشاهده نماید . لهذا بهمانسوفرامده کناریك نهرخوش جریان براق کوچکی را گرفته روان شدند . این نهرهمان نهریست که به تالاب میریزد ، هیچ شبهه نیست که سیاحانرا بصوب مقصودشان میرساند . دراثنای راه باهمدیگر سخن زده واختلاط کرده میرفتند . اطراف جزیره رابنامهائیکه رفقا برانها نهاده بودند یادمیکردند . پانقروف بکمال مسروریت میگفت :

— هاربر ! راههای جزیرهٔ خودراخوب آموختیم . مثلا اگرراه تالاب غرانت را بگیریم ، ویا از جنگل فاروست کنار نهر مرسی را بگیریم بهمه حال بمیدان منظرهٔ وسیعه وازانجا بکمانهٔ جماهیر متفقه میرسیم .

رفقا اینرا هم درمابین خودشان قرار دادند که تایك مادهٔ مهمی روندهد ازهمدیگر خود هیچگاه جدانشوند . درجزیره بسببیکه اثرهای قدم حیوانات درندهٔ وحشیه دیده شده ازانرو به احتیاط حرکت کردن لازم است ، وبرای آنکه نفس خودشانرا ازانها مدافعه کنند همیشه یکجابودنشان لازم است . درراه هاربر وپانقروف ونا توپ را به پیش روی خودانداخته پیشتر میروند . ژه ده ئون ومهندس ازعقبشان می

آیند . ژه ده ئون هر دیدنی خودش را درکتا بچهٔ جیبئی خود ثبت دفتر مینمود . مهندس چشمهای خودرا برزمینی که بران میرفت دوخته هر پارچهٔ معدنی یانباتی را که میدید برداشته معاینه میکرد و بعضی ازانهارا درجیب خود پر میکرد . پا نقروف بدیگر رفقای خود گفت ،

— ترا بخدا بگوئید که این «وسیوسیروس»ها از زمین چه جمع میکنند من هرچه که می بینم هیچ چیزیکه ارزش داشته باشد نمی یابم .

درین اثنا هاربر واپس گشته به نزد مهندس بیامد . ژه ده ئون پرسید که :

— چیست اولاد ؟

هاربر — صدقدم پیشتر ازمیان سنگها بالا برامدن دودرا دیدم .

ژه ده ئون — یعنی معلوم میشود که درینجا آدم خواهد بود ؟

مهندس — تاخوب ندانیم که حقیقت چیست ز نهار که خود را نشان ندهیم . از همه پیشتر من از وحشیهای این سرزمینها میترسم . آیا توپ کجاست ؟

هاربر — توپ ازهمه پیشتر میرود .

مهندس — آیا عوعو نمیکند ؟

هاربر — نی .

مهندس — خیلی عجب است . یکبار بخواهیمش .

اینرا گفته مهندس ، ومخبر ، وهاربر درنزد پا نقروف وناب که پیش بودند رفته همهٔ شان در پشت یك سنگی پنهان شدند . درانجا بقدر صدقدم پیشتر ازمیان سنگها یك دود زرد رنگی رادیدندکه بهوابالامیبر اید . مهندس بایك ایشپلاق پستی توپ را آوازداد . رفیقهـای خود را بمنتظرشدن امر نموده خودش تنها بطرف محلی که ازان دود میبرامد روان شد . چار نفر رفیق درحالتی که بازگشتن مهندس خود شانرا به بسیار بیصبری انتظـار میکشیدند بنا بر آواز دادن مهندس همه گی بسوی دود دویدند . مهندس ذاتاً از بوی آن دانسته بودکه دوداز چیست ؟چار نفر رفیق چون به نزدمهندس

بیامدند اول بقوهٔ شامهٔ شان یك بوی بسیار بدی رسید ، مهندس گفت :

— دوستان ! دود ازین معدن گوگردیکه درینجاست میبراید ، اگر امراض جلدیه داشته باشید بواسطهٔ غسلیکه درین آب بکنید دفع میشود .

پانقروف — بسیار افسوس میکنم که بهمچنین یك مرضی گرفتار نیستم تا بشرف غسل این آب دود آلود مبارك نایل میشدم ، هیچ نمیبود ایکاش یکقدری ریزش کرده میبودم .

قضازده ها تابجائیکه دود ازان بالا میبرامد پیش شدند ، درانجا یك معدن گوگرد صوده داری دیدندکه بصورت مایع یعنی آبکین ، اززمین میبرامد ، آب این معدن باهوا اختلاط کرده جوهر (مولدالحموضه) راکه آنرا (ایدروژه ن) گویند بلع کرده (حامض کبریت ماء) جوهر بدبویی را حاصلکرده نشر مینمود .

سیروس سمیت دست خود را درمیان آب معدن دراورده دیدکه بدرجهٔ دست سوزانیدن نبود ، مزهٔ آنرا چشیده دیدکه شیرین مزه است درجهٔ حرارت آنرا بدرجهٔ سی و پنج سانتیغراد یافت ، هاربر پرسیدکه :

— ازچه دانستیدکه درجهٔ حرارت آن (٣٥) است ؟

گفت — وقتیکه دست خود را در آب فرو بردم هیچ یك گرمی و سردی حس نکردم که ازین دانستم که حرارت آب مساوی باحرارت وجود انسانی که عبارت از حرارت غریزی میباشد هست که آنهم ٣٥ درجه است .

معدن گوگرد درینوقت برای مهاجرین جزیرهٔ لینقولن — بلی بعدازین قضازده گانرا بنابر تنسیب پانقروف مهاجرین مینامیم — هیچ فائدهٔ نمی بخشد ، لهذا ازانجا باز براه خود روانه شدند ، ودریك درختزاریکه بسیار درختهای صاف و بلندی داشت درامده کنار نهر مذکوریکه بران می آمدند پیروی کردن گرفتند ، زیرا مهندس میدانست که این نهر کج و پیچ آخر ایشانرا به تالاب غرانت خواهد رسانید ، جوی مذکور درمیان این بیشهٔ لطیف ازمجراهای مارپیچی درجریانست ، بسببیکه در آب آن حمض حدید آمیخته شده است رنگش سرخ دیده میشودکه به آنسبب زود نام آن

پیدا شده (قریق روژ) یعنی (جوی سرخ) نهادند . این نهر واسع وچقوریك نهر یست که آبش خیلی صاف و براقست . اگرچه اکثر مجرای آن ریگ است ولی در بعضی جاهااز سنگلاخها جریان یافته شلاله های بسیار لطیف وخوشنما یی تشکیل میدهد . بقدر یکنیم میل امتداد نموده به تالاب میریزد . عرض آن بقدر سی قدم است . آب نهر خیلی شیرین وخوشگوار بودکه به اینسبب آب تالاب نیزشیرین بایدبود . اگردر کنار این تالاب یك جای قابل سکنا بیابند برای مهاجران یك نعمت عظمایی شمرده میشود .

درختانی که در کنار این نهر (قریق روژ) است بدرختانی که در کنار نهر (مرسی) میباشد مشابه نیست . این درختان ازجنس درختان راست وبلندیکه سرهای شان مانند یکیك سایبان بزرگی ومخصوص منطقهٔ قطعه اوسترالیا وتاسمانیاست میباشند ، ما درین ناول خود ما همیشه ماه مارت را که تقریباً مطابق ماه حمل است ذکرمیکنیم که بخیال قارئین کرام خواهدرسیدکه موسم هم اول بهارخواهدبود . حالآنکه اینچنین نیست . درمملکتهائیکه در نصف کرهٔ جنوبی واقعست ماه مارت آن مقابل ماه ایلول است که مطابق ماه میزان نصف کرهٔ شمالیست . لهذا درجزیرهٔ لینقولن که در نصف کرهٔ جنوبی واقعست درینوقتی که قضازدگان دران افتاده اند موسم تیرماه است . برگهای درختان نوبه افتادن رو نهاده است . اکثردرختهااز جنسیست که مانند نیشکریك مادهٔ شیرینی بعمل می آورند . مهاجران درمیان درختها اگرچه درخت جوزهندی را جستجوکردند ولی نیافتند . بردرختان بیشه مرغان مختلف الجنس مخصوصی این منطقه ها مانند «قاقاتوئس» و (دودو) ، و [طوطی] و « فلوریه » بنظر برمیخورد .

دفعتهً ازطرف درختهای بهم پیوست وغلوی جنگل یك صدای غیرمنتظمی مرغان آمده هاربر شناخت که صدای (سوکاون) نام مرغیکه [مرغ دشتی] میگویند میباشد . لهذا احتیاط رافراموش کرده باناب به آنطرف دوید، ویك دودانهٔ ازانها رابسنگ وچوب بدست آوردند هاربر کبوترهای جنگلی ، ودیگرنوع مرغان خوش گوشتی نیزاگرچه درجنگل دیده بودولی ازبی اسبابی یکی ازانهانزدیکشده نتوانسته بود .

بعداز کمی بعضی حیوانات چارپای بسیار تیزدوی دیدندکه هاربر آنهار اشناخته گفت:

— وای قانغورو !

پانقروف — آیا گوشتش خوردنیست ؟

ژه ده ئون — اعلایك مهمانی شکمهاست .

بمجردیکه اززبان ژه ده ئون اینسخن برامد ، ناب و پانقروف درپی قانغوروها بدویدن افتادند . هرقدرکه رفقای شان فریادکردندکه گرفته نمیشود ولی آنها گوش نداده بردویدن دوام نمودند . بعدازچند دقیقه بیهوده مانده وخسته شده پس گشتند . توپ نیزبگرفتن چیزی کامیاب نشده بود . پانقروف نفسك زده بیك اضطراب مهندس را گفت :

— موسیوسیروس بهمه حال تفنگ ساختن لازم است . آیا این ممکن خواهدبود؟

مهندس — بلکه ممکن است اما دراول امرتیروکمان بسازیم بعدازان برای تفنگ می اندیشیم .

پانقروف — آیاتیروکمان ؟ اوه تیروکمان بچه کارمیآید ! آن یك کاربچه بازیست ! !

ژه ده ئون — کبرنکنیم موسیوپانقروف . باروت وتفنگ هنوزازاختراعات دیروز است . حالانکه تیروکمان ازصدها عصر پیشترسلاح یگانهٔ جمعیت بشریه است . زیراگرچه آلات ناریه نویك چیزیست اما بکمال تأسف بیان میشودکه محاربه هـا بسیارقدیمست .

پانقروف — حقدارید موسیوسپیله . من همیشه همچنین سخنان بیفکرانه میگویم . مرامعذوربدانید .

هاربر — ذاتاً گرفتن اینحیوانات نیزبسیارمشکلست . چونکه این قانغوروها بقدردوازده قسم میباشندکه یك رقم آن سرخ ودیگرآن . . .

پانقروف سخن هاربررابریده گفت :

— هاربر! برای من بدنیایکنوع قانغوروستکه آنهم رقم خوردنی آنست والسلام .

این اصول تقسیم پانقروف هر کس را بخنده آورد . لکن خنده کردن خود پانقروف محال بود . زیرا بسببی که شکار مکملی که طعام شام را بشکم سیری تشکیل بدهد موجود نبود اما طالع باز به امداد پانقروف رسید . چونکه توپ درین اثنا بکمال دقت هر طرف را میپالید . اما از وضعش چنان معلوم میشد که درینمدفعه سگ وفا کار برای نفس خود شکار خواهد کرد . ناب این وضع گرسنگی توپ را دانسته هیچگاه او را از زیر نظر دور نمیداشت . بعد از یك کمی سگ بتاخت شده خود را میان یك بوته زاری پرتاب نمود . همان دم بعضی صداهای چغچغ یك حیوانی برامد . ناب دانست که سگ شکاری بدست آورده است . او نیز بهمان طرف خود را پرتاب نمود . دید که توپ بر یك آشیان خرگوش هجوم نموده که سه چار چوچه های میانه سالی دارد . توپ بر دو سه چار چوچهٔ مذکور حمله آورده بضرب دندان آنها را زخمی کرده بود و یکی از آنها را خودش گرفته بکمال اشتها تناول مینمود . ناب سه چوچهٔ خرگوش که هریك از مرغ سوکاون بزرگتر بود بدست خود گرفته در نزد رفقا آمد . هاربر چون حیوانات مذکور را بدید گفت :

— اینها از جنس حیوانات قاضمه میباشد که خالهای سبز را نهاست و از خرگوش بزرگتر و سراسر بیدم میبا شد . و ....

پانقروف باز سخنش را بریده گفت :

— از گوشتش سخن بگوئید که چسانست ؟

هاربر — گوشتش از گوشت خرگوش بهتر است .

پانقروف — مطلوب همین است . جنس و نوع آنرا بعد از جویدن استخوانهای شان می اندیشیم .

قضا زدگان باز براهیکه داشتند دوام نمودند . نهر قریق روز درینوقت از زیر درختان بسیار جسیم (ساقز) که آنرا « مصطکی » میگویند ، و درختهای [بانقیاسی] در گذر بود . دیگر بعضی درختانی هم بود که طبیعت شناس نوجوان ما آنرا نمیشناخت .

هرا نقدر که پیش میرفتند نهر فراخ شده میرفت • سیروس سمیت دانست که به آبریزش نهر نزدیکشده اند • بعدازکمی ازمیان بیشه زار آبریزش نهر که عبارت از تالاب غرانت است پدیدار گردید • نهر به تالاب می آمیخت • نقطهٔ آمیزش نهردر جهت ساحل غربی تالاب بود • این موقع که مهاجران به آنجا رسیده اند الحق که شایان تماشا یك جائیست • چارطرف این تالاب صفا ناب خوش آب با اشجار لطیفهٔ سبز وخرم محاط است • وسعت سطح خارجی آن بقدر دوصدجریب می آید • از میان درختان سبزیکه ساحل شرقئی تالابرا دربرگرفته بحر معلوم میشود • در طرف شمال تالاب یك دایرهٔ منحنی رسم میکند • درساحل جنوبئی آن برسر یك سنگ بزرگی که مانند یك جزیره در تالاب واقعشده بود بسی مرغهای آبئی مختلف نشسته بودند که درمیان آنها بسی مرغهائیکه نظرشکاریانرا بخود جلب میکرد موجود بود •

آب تالاب شیرین ، وبسیار صاف ویك کمی سیاه رنگست در میان آن موجود بودن انواع ماهی دیده میشد • ژه ده ئون گفت :

— این تالاب بسیار لطیف است • در اطراف آن ساکن باید شد •

مهندس — ساکن میشویم •

مهاجران چون میخواستند که ازکوتاه ترین راهها بشمینه ها برسند ازانرو از ساحل جنوبئی تالاب برفتن مجبورشدند • از میان نی زار کنار ساحل بزحمت برای خودشان راه پیدا کرده بسوی میدان (تپهٔ منظرهٔ وسیعه) متوجه شدندکه ازانجا بشمینه ها فرو آمدن آسان بود • بعد ازانکه بقدر دومیل در کنار تالاب رفتند در ختهائیکه تپهٔ منظرهٔ وسیعه را احاطه کرده بود پدیدارشد • این میدان تپه را که ازمیان قطع کنند برجای کنج کردئ نهر مرسی فرو می آیند که ازانجا بشمینه رسیدن آسان مینماید •

مهندس به این مراق افتادکه بدررفت آب تالاب راپیدا کنند که ازکدام نقطه آبهای زیادی راکه نهر قریق روز دران میریزد بخارج میبرا رد • هیچ شبهه نیست که آب

های تالاب از میان سنگ های سنگلاخ بلندی که بطرف بحر است و مانند دیوار سنگی طبیعئی بالا برامده بساحل ریخته بابحر خواهد آمیخت . مهندس خیال آنرا داشت که از نزول آب به این بزرگی از ینقدر موقع بلند قوت بسیاری حاصل میشود که در مآل از ن فائده گرفتن لازمست . لهذا ساحل بلند تالاب را که بطرف ساحل بحر است نیز گردش نمودند ولی از مجرای بدر رفت آب تالاب هیچ اثری نیافتند . بدیگر اطراف تالاب نیز نظر انداختند بازهم هیچ یك جویی یا شلالهٔ ندیدند .

ساعت چار شده بود . برای حاضر کردن طعام شام و استراحت کردن بشمینه ها رفتن لازم بود . لهذا قضا زدگان از ساحل تالاب پس عودت نموده و میدان تپهٔ وسیعه را از میان قطع کرده بر ساحل چپ نهر مرسی فرو آمدند و از انجا بشمینه ها واصل شده هما ندم آتش افروختند . پانقروف وناب بحاظر کردن طعام مشغول شدند . طعام حاظر شد ، وبکمال اشتها شکم سیر تناول کردند . در وقتیکه هر کس میخواستند بخواب بروند سیروس سمیت سنگ پاره هائیکه در راه جمع کرده بودیکان یکان از جیب برآورده گفت :

— دوستان من ! به بینید : این آهن است ، این از مرکبات کبریتیه است ، این گیل است ، این کلس است ، اینهم زغال سنگ . این است خزینه هایی که ما بران مالك می باشیم . پس اگر کوشش ورزیم از همهٔ اینها فائده میبرداریم .

باب سیزدهم

بر توپ چه پیدا میشود — ساختن تیر وکمان — دستگاه خشت پخته — داش کلالی — ظرفهای مختلف مطبخ — دیگ نخستین — قرنفل بیابانی — مطالعهٔ مهمه درباب علم هیئت .

روز دیگر بوقت صبح پانقروف پرسیدکه :

— خوب موسیو سمیت ! اول از کدام کار آغاز میکنیم ؟

مهندس — ازکار اول .

بواقعیکه مهاجران درهرچیزی ازاول آن به آغاز کردن مجبوراند . دردست شان هیچ یك اسباب و آلاتی موجود نیست . دیگر آلاتی که به آن آلات بسازند نیز مفقود است . برای صبر کردن فرصت هم ندارند ، زیرا بهرچیزی بشدت احتیاج دارند . لازم استکه بساختن اسباب دفع احتیاجات خود آغاز کنند . اماباچه چیزوکدام آلات ؟ آهن شان هنوز در میان خاك وسنگ . کاسه وکوزهٔ شان هنوز بحالت گیل ، والحاصل هرمحتاج الیه شان « باده درتاك وشیشه درسنگ است » . بنابرین اول آهن باید حاصل کنند تاازان آلات وادوات بسازند ، وباآن آلات وادوات احتیاجات خودرا رفع کنند؟

بواقعیکه مهاجران آدمان فوق العاده باغیرت وهمت مردمانی هستند . معلوماتیکه هاربردرعلوم طبیعیه دارد خیلی منفعت بخش میشود ، ناب یك مجسمهٔ صداقتست ، در هرکار مهارت دارد ، عاقلست ، ماندگی را هیچ نمیشناسد ، قوتمند وقوی البنیه است . یك کمی آهنگری هم میداند . پانقروف درهربحر کشتیبانی کرده . نجار بسیار مکملیست . کشتی سازاست ، دروقتی که درعسکری رفته بود بخیاطی عسکری کارکرده است . بکشتکاری وباغبانی مراق زیادی دارد . والحاصل مانند هرکشتیبان بهرچیزی واقفست .

(کار اول) که مهندس گفته عبارت از یك اسبابیست که مواد نخستین کاررا از حالی بحالی تبدیل بدهد . دربناب حرارت ، واسطهٔ بسیار بزرگ ویگانهٔ کارهاست . حرارت از آتش بحصول می آیدکه زغال سنگ وچوب درجزیره خیلی وافراست . اماچیزیکه اول لازمست همانا ساختن یك داشیست که آتش دران افروخته شود .

پانقروف پرسیدکه :

— آیاداش برای چه بکارمیاید ؟

مهندس — برای ساختن کاسه وکوزهٔ یکه بآن احتیاج داریم .

پانقروف — آیاداش راباچه خواهیم ساخت ؟

مهندس — با خشت پخته وچونه .

پانقروف — خشت پخته را از چه خواهیم ساخت ؟

مهندس — با کیل (۱) . برویم بخیر، و بکار آغاز کنیم . برای آسانی کارداش خود را درجائیکه کیل موجود است میسازیم . ناب خوردنی پیدا میکنند . ماهم آتش را حاضرمیکنیم .

ژه ده ئون — چون اسباب شکار رانداریم اگرشکاربدست نیاید وگرسنه بمانیم چه خواهیم کرد ؟

پانقروف — هیچ نمیبود یك کارد اگر میداشتیم ؟

سیروس سمیت خود بخود گفت : « راستست برای بریدن یك کارد ضروراست » . یکی یکبار چشمهای مهندس بدرخشید : وسگ خود را آواز داده گفت :

— توپ اینجا بیا .

سگ در پیش افندی خود دوید . مهندس سرسگ خودرا گرفته تسمهٔ فولادئیکه درگردنش بود بیرون براورد ، واز میان دوپاره کرده گفت :

— بگیر پانقروف ! دوکارد !

تسمهٔ گردن سگ از فولاد بسیار اعلا ونازکی شاخته شده بودکه اگر دم آن را بر یك سنگی زده زده باریك سازند وباز بر یك سنگ صافی مالش داده داده بلوکنند اعلاکاردی میشود . پانقروف درحال فولاد پاره هارا الحال کارددراورد ، ویك بلو سنگ اعلایی نیزازلب دریابراورده دم آنهارا بآن تیزنمود . ویك سر آنرابسنگ زده زده کول وتیزساخت ، وبیك دودستهٔ محکم چوبی دراورده کاردهای مکملی بوجود آوردکه مهاجران بمالك شدن این دوکارد چنان گمان بردندکه مالك یك خزینهٔ شده‌اند .

مهاجران براه افتادند . بساحل غربی تالاب که مهندس درانجا کیل یافته بود رفتند . دراثنای راه هار بر ازشاخهای درختانی که وحشیان امریکاازان کمان میسازند چوبهای مناسبی بریده . ولی احتیاج بزهی که بران به بندند مانده بود . یکنوع درختی

(۱) کیل ، گل سرخ کلالی رامیگویندکه بوته های آب ساختن فلزات وبرای بسی چیزها بکارمی آید .

که هار بر نام آنرا (هیبلسوس) گرفت یافتند که پوست ایندرخت بسیار قوی و نرم است ۰ یا نقروف پوست ایندرخت را تاب داده وما نند زهی ساخته بر کمان ها به بست ۰ حالا کار بر تدارك تیر بود ۰ تیرهارا نیز اگرچه از خمچه‌های راست وصاف بعضی درختهای قوی بریدند ولی پیکانی که بر نوك آن بینداز ند نیافتند ۰ یا نقروف گفت :

— آنرا نیز البته خواهیم یافت ۰

قضازده گان بیخانمان بجائیکه یکروز پیشتر مهندس نمونه جمع کرده بود واصل شدند ۰ خاك این محل برای ساختن خشت پخته کار آمد وصالح بود که اگراین خاك باریك آمیخته شده خمیر کرده شود ، و با آتش پخته شود خشت پختهٔ اعلایی از ان بوجود آورده میشود ۰

خشت پخته اگرچه در قالب خشك میشود ولی مهندس دریتوقت بساختن خشت پخته را بدست اکتفا ورزید ۰ چند روز متمادیاً مهاجران کوشش ورزیدند وسعی و غیرت فوق‌العاده بخرج دادند ۰ عمله های ما هرخشت ساز بی آنکه دخل ماشین دران باشد در دوازده ساعت دوازده هزار خشت بوجود می آورد ۰ حالا نکه این پنجنفر سیاح غیور ما باوجودیکه سه روز متمادیاً کار کردند بسبب بی قالبی و بی اسبابی تنها پنجهزار خشت غیر منتظم بیك کلانی ساخته توانستند ۰ حالا این خشتهارا میباید که بقدر سه روز برحال خودشان ترك کرده بگذارند تا که خشك شوند ، بعدازان با آتش آنرا پخته کنند ۰

روز دوم ماه نیسان بود که سیروس سمیت به تعیین کردن موقع جغرافئی جزیرهٔ لینقولن اشتغال نمود ۰ یك روز پیشترازین سیروس سمیت زمان غروب آفتاب را به تمام دقت انتظار کشیده تحقیق نمود که بچند بجه غروب کرد ۰ امروز نیز بوقت صبح باز بهمان وقت طلوع را بساعت برابر کرد که ازین معلوم کرد که درمابین غروب وطلوع ۱۲ ساعت و ۲۴ دقیقه مرور نموده بود ۰ پس دانست که بعد ازمرور ٦ ساعت و دوازده دقیقه شمس بدایرهٔ نصف النهار میدراید ودرانوقت نقطه ئیکه آنرا گرفته

باشد جهت شمال خواهد بود . لهذا سیروس سمیت دو عصا چوب راست و مستقیم را بزمین خلا نیده سایهٔ چوب را در هر جا ئیکه می افتاد بر ها نجا بر زمین اشارت میکرده . به اینصورت ارتفاع موقع مذکور را گرفته یك دائرهٔ طول یا دایرهٔ نصف النهار بدست آورد که آنرا در عملیاتیکه بعد ازین در باب تعیین موقع اجرا کردن میخواهد استعمال کند .

درین دو روزیکه برای خشك شدن خشتها انتظار میکشیدند مهاجرین بجمع کردن چوب و هیزم اشتغال ورزیدند . بسیار چوبهای خشك از جنگل جمع آوردند . باوجود این کار از شکار هم فارغ نمیشدند . حتی دیروز ناب و پانقروف به معاونت توپ یك چوچهٔ کراز جنگلی را نیز شکار کردند هار براز گوشت آن به دندانهای آن زیاده تر خشنود گردید زیرا دندانهای کراز بچه برای پیکان تیرهائیکه ساخته بود آنقدر نافع و مناسب یك چیزی بود که نهایت ندارد . دندانها به تیرها ربط کردید . هار برو ژه ده ئون ماهرانه تیراندازی را آغاز نهادند . بنابرین هر نوع مرغهای شکار شده در شمینه ها جمع آمد . در روزها که کار میکردند و شام پس می آمدند مکمل طعام خورده اعادهٔ قوت مینمودند . شکار شان اکثر در ساحل چپ نهر مرسی در بیشه زاری که مذکور گردیده بود اجرا میشد که این بیشه را نیز (جاقامار) نام نهادند .

شکاری که میکنند همه را کباب کرده میخورند . قولو نها ازین قسم طعام دلزده شدند حالا یك کمی دگر رقم طعام میخواهند ، ولی چه باید کرد باید تا چاردیگ و کاسه ساختن را باید انتظار بکشند . در اثنائیکه برای شکار گشت و گذار میکردند اثر پنجهٔ بعضی حیوانات را میدیدند که از دهشت آن بر خود میلرزیدند . مهندس بر رفقای خود احتیاط فوق العاده سفارش میکرد . بعد از دو روز یك سباع مدهشهٔ را دیدند که از میان جنگل گذر نموده . این حیوان را هار برشناخت که (ژاغار) نام (پلنگ) امریکاست که از پلنگ بسیار درنده تر و خونریز تریك جانوریست . ژاغار بی آنکه برمهاجران هجوم کند گذر نموده گذشت . ژه ده ئون و پانقروف باهم سخن را برین یك کردند که بعد از انکه بساختن باروت و تفنگ کامیاب آیند باین جانوران یك محاربهٔ باز کرده و

جود شان را از جزیره بردارند .

درینروزها به تعمیرات و ترمیمات شمینه های خود شان نیز سعی و کوشش ورزیده اند . زیرا تا بوقتیکه مهندس یك مسکن مناسبتر پیدا کند و یا بسازد اقامت کردن شان در شمینه حاضر وری دیده میشد . لهذا اطراف وسقف آنها را باسنگ وچوب و گل پوشیدند وزمین آنهارا باریك ولخ های بسیار نرم فرش کردند . روزهایی را که در جزیره افتاده اند حساب کردند . دیدندکه (۱۲) روز تمام شده که بجزیره آمده اند .

در ششم ماه نیسان هر پنج رفیق در جائیکه خشت مالی کرده بودند جمع شدند . تا بوقت شام به خشت پزی مشغول شدند . از خشتهای مذکور یك اوجاغ بسیار بزرگی ساختند بوقت شام اوجاغ را آتش کردند . شب رابنوبت پهره دادند ، ودر خاموش نشدن آتش کوشش ورزیدند . اوجاغ را تمام چهل وهشت ساعت بلا فاصله آتش کردند خشتها مانند سنگ پخته گردید . بعدازان خشتهارا برای سرد شدن بحال خود گذاشتند . مهاجران برفاقت مهندس خود شان درساحل شمالی تا لاب رفتند که مهندس درانجا سنگ چونه را یافته بود و آن سنگ از (کاربونیت کلس) مرکب بود . سنگهای مذکور را جمع کردند وتا بشام به نقل و حمل سنگهای مذکور مشغول شدند . سنگهای مذکور را دراوجاغ انداختند . جوهر حامض کاربون آن بسبب حرارت پرواز نمود ، تنها کلس یعنی چونهٔ خالص بماند . چونه رانیز باریك آمیختند و یك مادهٔ بسیار گیرندهٔ ازان بعمل آوردندکه به اینصورت برای ساختن داش کلالی خود شان یکچند هزار خشت وچونهٔ وافری بوجود آوردند .

تمام پنجروز کاملی به بنایی مشغول شده یك داش دودکش دار یك اوجاقهٔ کلالی بوجود آوردندکه درازی دودکش آن بدرازی بیست قدم بوددو روز دیگر سعی و کوشش نموده ازمعدن ذغالیکه مهندس درکنار قریق روز دیده بود زغال بسیاری نیز جمع نمودند . داش را آتش کردند . درجزیرهٔ لینقولن از ابتدای خلقتش این اول بار است که دود سیاه سنگ زغال ازدودکش درازکه نشانهٔ مدنیت است درهوابالا برامد .

خمیرۀ گل کلالی خود شانرا از گیل که مهندس آنرا در اثنای کشفیات خود یافته بود و میده گی چونه و میده گی سنگ چقماق ترکیب دادند و بکار آغاز کردند از دیگ بزرگ رخت شویی گرفته تا به پیپوی تنبا کوکشی هر نوع آلات و ادوات محتاج الیه خود را مانند دیگ سرپوش کاسه طبق چمچه حتی قاشق همه گی را ساختند اگرچه اینچیزها ثقیل و کلفت چیزهایی بودند ولی چون بدرجۀ بسیار بلند حرارت پخته شده بودند بسیار کار آمد و متین بودند . پا نقروف در وقت ساختن آلات مطبخ یکدو دانه پیپو نیز ساخته حسرت و تأسف توتون کشی خود را که بسبب نبودن توتون جگر کباب بود تازه نموده خود بخود گفت :

— باشد بلکه آنرا هم بیابیم .

والحاصل مهاجران تمام ده روز کامل بصنعت کلالی گری اشتغال کردند . مهندس در خصوص کارها چون بسیار ماهر بود هر چیز را بقاعده اجرا میکرد . روز دیگر عید پسقالیه بود . مهاجران آنروز را به استراحت قرار دادند .

در پانزدهم نیسان به صنعت کلالی نهایت دادند . همه معمولات صناعیۀ خود شانرا برداشته بشمینه ها آمدند . روز دیگر بدیگر صنعت آغاز میکردند . در وقت بازگشت مهندس یك نبات بسیار نافعی یافت که این نبات از نوع نباتات اسفنجیه (قاو) نام نباتی بود که در اصطلاح ملك ما آنرا (قف) میگویند . و بعد از خشك شدن به ادنا شرر در میگیرد . مهندس ازین نبات ده پانزده برگهای بزرگی که مانند پارچه های نمد بود کنده بپا نقروف پیش کرده گفت :

— بگیرید پا نقروف ! ازین تحفه بسیار ممنون خواهید شد .

پا نقروف برگهای پت دار مذکور را بدست گرفته گفت :

— این چیست موسیو سمیت ؟ مبادا توتون نباشد ؟

— مهندس — نی توتون نیست . (قاو) است که در گیران کبریت آسا نیست .

بواقعیکه این درگیران بعد ازانکه خشك شد در باب آتش در دادن خدمتهای

بزرگی برای مهاجران ایفانمود .

امشب مهاجران درشمینه های خود شان یك طعام بسیار مکملی خوردند . ناب درمیان دیگهای نوساخته گی خود شان یك کواج بسیار اعلایی پخته بود . هاربردر پهلوی آن (قالودیوم) نام یك سبزهٔ نیزعلاوه کرده بود . که جای نان رامیگرفت . ازوقتیکه قضازده گان از زیشمو ند برامده اند ازخوردن نان خشك محروم مانده اند .

بعد ازطعام مهاجران ازشمینه ها برامده برکنارساحل آمدند ، شب لطیف هوا آرام بود . اگرچه کرهٔ قمر هنوزبحال بدرنبود که اطراف راضیا داربتواند ولی نجوم لطیفهٔ درخشانیکه قبهٔ سمارا تزئین داده بود علی الخصوص کوکب قطبی که مهندس آنرا اززروهٔ کوه (فرانقلن) دیده بود بکمال لمعه نثاری بود . سیروس سمیت بعد ازانکه کوکب مذکوررا تماشانمود از [هاربر] پرسیدکه :

— آیا ! امشب پانزدهم ماه نیسان نیست اولاد ؟

هاربر — بلی موسیو سیروس . درپانزدهم نیسان هستیم .

مهندس — فرداتساوی لیل ونهاریکه درسال دوبار بوقوع می آیدخواهد شد یعنی فردا یك روزیست که شب وروزبدرازی یکی میشود . تساوی لیل ونهاریکه در ماه ایلول ملك های مامیشود درینجا یعنی درنصف کرهٔ جنوبی درماه نیسان میشود . بناءً علیه فردادروقتیکه به زوال یکچندثانیه بماند شمس ازدایرهٔ نصف النهار میگذرد . اگرفرداهواخوب باشد طول جزیرهٔ خودرا به صورت تقریبی تعیین میکنیم .

ژه ده ئون — آیابی اسباب و آلات ؟

سیروس — بلی ، ذاتاً شب بسیارروشنست . حالا ازین صافی وروشنی شب استفاده کرده ارتفاع قطب جنوبی رایعنی مسافهٔ دوری قطب جنوبی راازینجا حساب کرده عرض جزیرهٔ خودرا تعیین میکنیم . همچنین نیست رفیقان ؟ پیش از انکه بکار های بزرگ جدی آغاز کنیم میباید که بعد مسافهٔ جزیره خود را از قطعات مسکونه بدانیم که چقدراست ، واینهم معلوم نمیشود مگر به تعیین کردن طول و عرض آن .

ژه ده ئون — بلی بسیار درست . اگر بدانیم که بکدام قطعهٔ مسکونه نزدیك هستیم ازینکه درینجا بساختن خانه ودیگر چیزها . مشغول شویم بساختن یك کشتئی کوچکی مشغول میشویم .

مهندس — این است که منهم ازینسبب امشب عرض وفردا طول جزیره را تعیین کردن میخواهم .

اگر بدست مهندس (سکستان) نام آله موجود میبود تعیین مسافهٔ کوکب قطبی بسیار آسان میشد . ولی چه فائده که آن آله موجود نیست . مهندس بشمینه هادرا مده باکاردیك دوچوبی تراشیده ، وسرهای چوبرا بایك خاری بهمدیگر ربط داده نوعما یك پرکاری بوجود آورد . مسافه ئیکه از روی افق تا بکوکب قطبی موجود است برای مساحه کردن آن لازم است که افق صرف از بحر متشکل باشد . حالآنکه درجائیکه بودند افق جنوبی باد ماغهٔ نجه مستور شده بود . اگرچه برای این عملیات بسوی جنوب جزیره رفتن هم ممکن بودولی گذشتن از نهر مرسی لازم میآمدکه آنهم یك کار مشکلی مینمود . لهذا مهندس اجرای عملیات خودرا در تپهٔ منظرهٔ وسیعه قرارداد .

مهاجران بر تپهٔ منظرهٔ وسیعه برامدند که ازینجا بسوی جنوب بلامانعه سطح بحر مشاهده میشد . سیروس سمیت یك نوك پرکار چوبئی راکه ساخته بود بسوی نقطهٔ افق که سما با بحر یکی شده بود متوجه ساخت ، نوك دیگر آنرا به نجمی که درزیر کوکب قطبی بود متوجه نمود که به اینصورت پرکار یك زاویهٔ تشکیل داد . بعد ازان از برای آنکه زاویهٔ مذکور خراب نشود یك چوب پارهٔ دیگری درمیان هردو پای پرکار نهاده پایهای پرکاررا بایك تار اخ بسته کرد . بعد ازانکه این زاویه بمیدان برامد کار بر پیمایش این زاویه متوقف ماند . برای این پیمایش در اول امر بلندی و دوری تپهٔ منظرهٔ وسیعه راکه عملیات زاویه گرفتن بران اجراشده پیمودن لازم است . بعدازانکه این پیمایش هم اجرا شود از مساحهٔ زاویهٔ مذکور ارتفاع تپه ئیکه بران تعیین زاویه شده تنزیل میشودکه مقدار باقی ماندهٔ آن مساوی و برابر مسافهٔ کوکب قطبیست با افق . وچون عرض

هر جامساوی بامسافهٔ قطب وافق آنجا میباشد ازانرو بنا بر آر زوی مهندس عرض جزیره دانسته میشود .

باب چاردهم

مساحهٔ سنگلاخ غرانیت — جهت تطبیق قاعدهٔ زوایای مساویه — عرض جزیره — یك سیاحتی بسوی شمالی جزیره — استریدیه — مرورشمس از نصف النهار — کمیت وضعیهٔ جزیرهٔ لینقولن .

روزدیگرکه روزیکشنبه۱٦ماه نیسان بودبه سببی که یك روزمعززشمرده میشد مهاجران بوقت ازشمینه هـا برامده برخت شویی وجان شویی خود شان مشغول شدند. تابوقتی که مهندس موادیکه برای ساختن صابون بکار است بدست بیاردمیباید که باآب خالی شست وشوبکنند . آمدیم برتبدیل دادن البسه : دریندباب چنان قرار دادندکه تاششماه دیگرهمین البسهٔ شان کفایت میکنند بعدازان دریندباب سخن خواهند گفت امروزهواخیلی خوب بود . ازروزهای لطیف موسم خزان یك روزی بود . آفتاب نوطلوع کرده اطراف رامستغرق انوارضیانثاری کرده بود .

مهندس برای کامل ساختن عملیات دیشبهٔ خود اول خواست که ارتفاع تپه را پیمایش کند . هاربر گفت که :

— آیابرای اینکارنیزپرکاردیشبه رااستعمال میکنید ؟

مهندس — نی اولادهن ! بایك اصول دیگراین پیمایش رااجرا کرده بصحت نزدیکتر پیدا میکنم .

هاربربسببی که درباب تطبیقات فنیه بسیارشایق و هوسکاربود ازمهندس جدا نشد . زه د . ئون ، پانقروف ، ناب بدیگرکارها مشغول شدند . مهندس اززیر سنگلاخ جداشده تابکنارساحل آمد . مهندس بسببی که قد خود رامیشناخت که

چند متروکسور است ازآن رو به برابری قامت خودیك عصاچوبی برید ، چوب راست مذکور را به قدم پیمایش کرده بدست گرفت . هاربر نیز یك شاقولیکه عبارت از ربط شدن یك سنگی بیك تاری بود باخود گرفته ازپئی مهندس روان بود .

مهندس عصاچوبی را که دردست داشت بقدر دوقدم درزمین ریگزار کنار دریا بخلانید . بواسطهٔ شاقول عصا چوب رایك وضعیت مستقیمی که تماماً به افق عمود باشد بداد . محلی که برسر تپهٔ منظرهٔ وسیعه بود ازجائیکه حالا مهندس درانست پنجصد قدم مسافه درپیش واقعشده است .

مهندس بعد ازانکه مسافهٔ مذکور را پیمود . وعصاچوب را بر زمین خلانید برسرریگها راست درازکشید . و همچنین برسینه پس پس کشیده تا بجائیکه نوك عصا چوب ، و چشمهایش ، وسرتپه یکجا برابر گردید ، یعنی خط شعاع نظرش از نوك عصا چوب مرور کرده به تپه منتهی گردیدیك وضعیتی گرفت که این وضعیت چنان بود که رویش بر زمین بود ، واز نوك عصا چوب سرتپه را مشاهده میکرد . سیروس به هاربر گفت :

— آیا خودت از قواعد اولیهٔ هندسه چیزی میدانی ؟

هاربر — یك کم و بیشی میدانم موسیو سمیت .

مهندس — آیابیادمی آری که خواص دوزاویهٔ متساویه عبارت ازچه میباشد ؟

هاربر — اضلاع متشابهه بایکدیگر متناسب است .

مهندس — آفرین اولاد ، حالا بنگر که من در ینجا دو عدد زاویهٔ قایمه تشکیل کردم که یکی بزرگ ودیگرش کوچك است . یك ضلع زاویهٔ کوچك این عصاچوب عمودی ، ضلع دیگر آن ازنقطهٔ بیخ عصا که بخاك فرورفته تا بچشم من خط مستقیمی که کشیده شده است میباشد . آمدیم برزاویهٔ دوم که زاویهٔ بزرگست : یك ضلع این زاویهٔ بزرگ این سنگلاخ عمودی ایست که آنرا پیمایش کردن میخواهیم . ضلع دیگر آن همان خطیست که از بیخ سنگلاخ عمودی تا بچشم من کشیده شده است .

هاربر نعرهٔ خوشی زده گفت :

— آه ، وسيوسيروس فهميدم ! اين چيزيكه شما تشكيل كرديد دوزاويهٔ قائمه است . اضلاع زواياى قايمه هابايكديگر متناسب است . بنابرين خطيكه از چشم شما تابيخ عصا چوب است وضلع اول زاويهٔ كوچك گفته ميشود باخطيكه از چشم شما تا به بيخ سنگلاخ ممتد شده است وضلع اول زاويهٔ بزرگ گفته ميشود متناسب است . ضلع هاى دوم هردو زاويه هايعنى ارتفاع عصاچوب باارتفاع سنگلاخ نيز متناسب است .

مهندس — شاباش اولاد ! حالا كارما وتوان است كه اين مسافه هاى اضلاع اين زاويه ها را پيمايش كنيم .

اينرا گفته به پيمايش آغاز نهادند . خط اول كه مسافهٔ مابين جاى افتادن مهندس بانقطهٔ بيخ عصا چوب است پانزده قدم بود . خط دوم كه باز از جاى افتادن مهندس تا به بيخ سنگلاخ بود بدرازى پنجصد قدم برامد .

بعدازانكه اينهارا پيمودند مهندس وهاربرت بشمينه ها آمدند . مهندس هنگاميكه دركوه گشت وگذار داشت يك تخته پاره سنگ سليت كه درمكتبها ازان تخته مشق براى اطفال ميسازند باخود آورده بود . بايك سنگ پارهٔ تيزى بعضى حسابهاى علم جبررا نوشته پركار ديشبهٔ خود را گرفت . زاويهٔ كه درين پركار ديده ميشد عبارت از مسافهٔ بودكه درمابين نجم قطبى وسطح بحر واقع شده است . مهندس با همان پركار يك دايرهٔ رسم نمود . اين دايره رابر (٣٦٠) قسم مساوى تقسيم نمود . زاويهٔ ئيكه پركار تشكيل كرده بود به اينجا تطبيق نمود . زاويهٔ اول كوكب قطبى از خود قطب بمسافهٔ (٢٧) درجه است . اين مسافه را بردرجهٔ ئيكه پركار بردايره نشان نداده بود علاوه نمود . ازان ارتفاع تپه را طرح وتنزيل نمود . حاصل طرح [٥٣] درجه برامد . اين (٥٣) درجه را از (٩٠) درجه ئيكه مسافهٔ قطب ازخط استوا است بيرون براورده ديدكه (٣٧) درجه بوجود آمد . بنا برين سيروس سميت حكم كرد كه جزيرهٔ لينقولان تمام در (٣٧) درجهٔ عرض واقعشده است . اگر درحساب جزءى يك خطايى پيش آمده باشد جزيره را بهمه حال درما بين (٤٠) و (٣٥) درجه

های عرض جنوبی می یابیم .

حالا کار بر تعیین کردن درجهٔ طول مانده است که آنرا هم مهندس تام در وقت زوال تعیین خواهد کرد .

بنابر تنسیب مهندس رفقا برین قرار دادند که امروز را به گشت و گذار ساحل شمالی جزیره بگذرانند، و اگر ممکن باشد تا بخلیج سگماهی و دماغه های ماندیبول نیز گردش کنند . در تپه های ریگزاریکه مهندس در انجا پیدا شده بود طعام چاشت را خورده باز بشمینه ها عودت کنند .

بعد از تعیین کردن عرض بر کنار ساحل آبنایی که در میان جزیرهٔ لینقولن ، و جزیره گك سلامت واقعشده بود برفتار آغاز کردند . بر جزیرهٔ سلامت بعضی مرغهای جسیم الجثهٔ ثقیل صدایی دیدند که در آب غوطه میخوردند و باز میبرامدند . پانقروف از هاربر از چگونه بودن خوردن گوشت شان پرسیده دانست که اگرچه رنگ گوشت شان سیاهست ولی طعام شان بد نیست لهذا از بدست نیامدن آنها بسیار افسوس نمود .

در جزیره گك سلامت از جنس (فوق) نام حیوانات بزرگیکه هم در آب و هم در خشکه زیست دارند موجود بود . پانقروف این حیوانات کلفت و غلیظ بزرگ جثه را میشناخت واز مستکره و بدئی گوشت آنها با خبر بود ازانرو حاجت به پرسیدن از هاربر نداشت . اما چون مهندس از لازم بودن شکار آنها و یکروز بجزیره رفتن و شکار کردن آنها بحث نمود پانقروف را حیرت دست داد .

مهاجران در کنار ساحلیکه بران براه میرفتند در کنار های بحر از نوع حیوانات صدفیه چون استریدیه ، و میدیه ، ولیتود یوم وغیره به اشکال بسیار لطیفه در نظر شان جلوه گر میشد . چارمیل از شمینه ها دور شده بودند که ناب در کنار بحر یك خرمن گاه استریدیه را پیدا کرد که بملیونها استریدیه دران موجود بود . مهاجران از یافتن این خزینه بسیار ممنون شدند . پانقروف گفت :

— ناب امروز را بیهوده نگذاشت . آفرین ناب خوب نعمتی یافتی .

ژه ده ئون — بواقعیکه این اعلا یك خزینه ایست . چنانچه میگویند اگر برا ستی درهر سال هریك ازآنها شصت هزار تخم بدهند این معدن استریدیهٔ که ناب پیدا کرده الحق که یك خزینهٔ لایفنایی شمرده میشود .

هاربر — اما استریدیه بسیار مغذی یك غذایی نیست .

سمیت — بلی ، از مواد آزوتیه در استریدیه بسیار کمست . اگر کسی بخواهد که تنها شکم خودرا به استریدیه سیر بکند میباید که کم ازکم در روز دوصد دانهٔ آنرا بخورده .

پانقروف — حالا از نجابرای طعام چاشت خود مایك نجاه شصت دانه برداریم بعد ازان شما مسائل فنیهٔ خود رامذاکره میکنید .

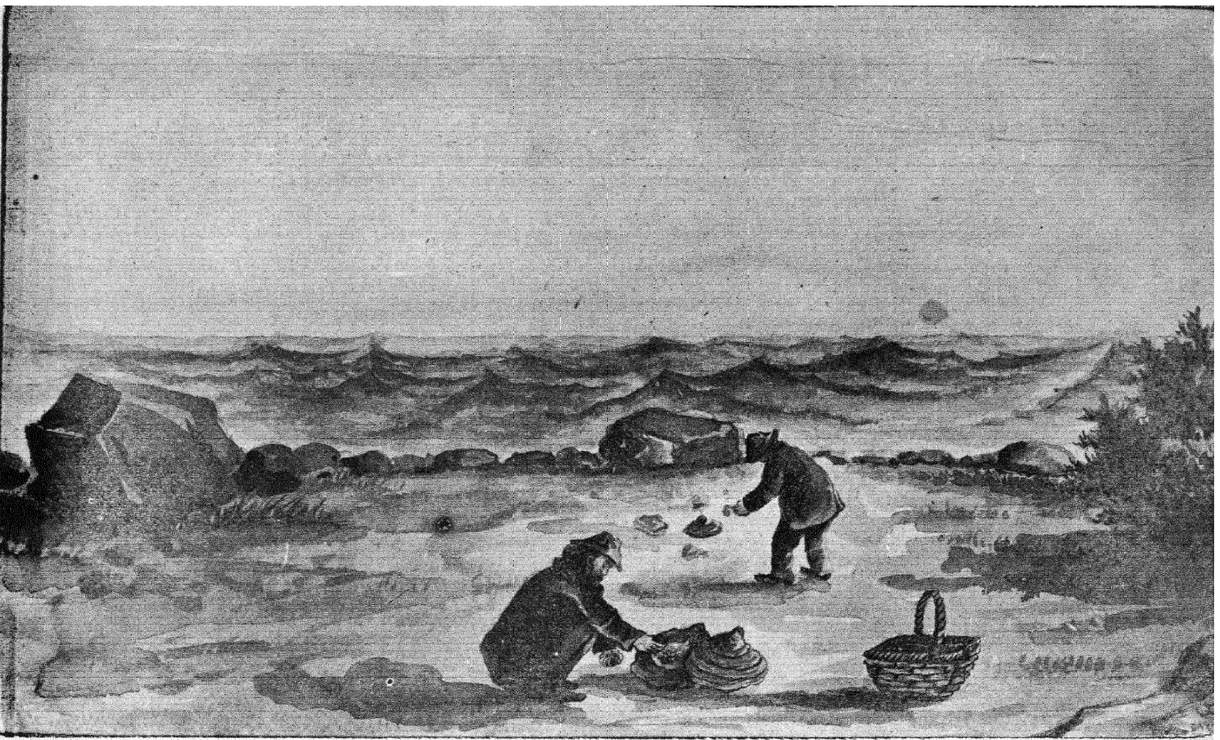
ناب وپانقروف بکندن استریدیه آغازنهادند . ودر یك سبدهٔ ئیکه ازاثر چیره دستی ومهارت ناب از خمچه هاولخها ساخته شده بود گذاشتند وباز براهیکه داشتند دوام ورزیدند .

سیروس سمیت برای دانستن رسیدن وقت زوال متصل بساعت خود نظرمیکرد تا به عملیات تعیین درجهٔ طول بپردازد تاانجائیکه کمانهٔ جماهیر متفقه تمام شده دماغهٔ ماندیبول آغازمیکند یك قسم جزیره تماماً غیرمنبت است . در اطراف آن ریگ پر شده است . بغیراز پوستهای صدف و استریدیه و آثارسیالهٔ کوه آتشفشان که در یکوقتی در انطرفها سیلان نموده دیگرهیچ چیزی دیده نمیشود .

مرغهای بحری مانند مارطی وغیره درراه بسیاربودند . پانقروف برای تجربه یکی ازانهارابه تیروکمان زدن خواست . ولی تیرش کارگرنیامده دماغش بسوخت . ومهندس راخطاب نموده گفت :

— می بینید موسیوسیروس ، اگریکچند تفنگ شکاری بدست نیاریم حال مادایما همچنین خواهد ماند .

ژه ده ئون — بسیارخوب اماکاربدست خودت است پانقروف، برای میل تفنگ آهن ، برای چقمقهای تفنگ فولاد، برای باروت آن شوره وگوگرد وزغال، برای پتاقی سیماب وحامض آزوت ، برای گله وصاچمه سرب وافرو بسیاری پیدا کرده بیارید



ناب و پانقروف بکمدن استریدیه آغاز نهادید

من ضامن شما که موسیو سمیت بهمه حال تفنگ برای ما بسازد .

مهندس — همهٔ این چیزها ئیکه گفتید درجزیرهٔ ما پیدا میشود . اما ساختن خود تفنگ آنقدر نازك یك کاریست که به بسیار آلات وادوات متعددی محتاج است . باز هم دریناباب پسان یك فکری خواهیم کرد .

یا نقروف — آه ! آه ! چقدر غلط کرده ایم . آیا چرا دروقت آمدن ما یان همه آلات واشیای خود ما را تماما بدریا انداختیم ؟

هاربر — اگر ما آنها را بدریا نمی انداختیم آنها ما را بدریا می انداخت .

یا نقروف — اینهم راستست . اما هروقتیکه بیادم میآمد که (ژونستان فوروستر) چون صبح برخاسته باشد وبالون خود را درمیدان نیافته باشد آیا چقدر بقهر شده باشد ؟

هاربر — بخدا منهم بسیار مراق دارم که آیا چه گمان کرده باشند که بالون شان چه شد ؟

یا نقروف بیك عظمت وغرور گفت — علی الخصوص که این فکر فرار را با بالون اول من عطا نمودم .

ناب — الحق که اینچنین فکر عالی را افلاطون هم مالك نبود . حالا بنگرید که افکار عالی شما ما را بچه جایی انداخت ؟

یا نقروف — چه مگر خوشت نیامد ؟ بخدا در نزد من با موسیو سمیت واری یك آدم متفننی در یخزیره آزاد بودن هزار بار بهتر است ازینکه در دست جنوبیها اسیر ماندن .

هاربر — البته البته همچنین است یا نقروف . ذاتاً چه کمبودی داریم که شکایت کنیم ؟

ژه ده ئون — دیگر هیچ کمبودی نداریم مگر یك چیز .

یا نقروف — آیا چه ؟

ژه ده ئون — از نجارهایی یافتن .

مهندس — اگر در نزدیکیهای جزیرهٔ ما دیگر یك قطعه ، و یا مسکون یك جزیرهٔ باشد از نجابزودی رهایی می یابیم که اینرا هم بعد از یکساعت خواهیم دانست اگرچه خریطهٔ بحر محیط در دستم نیست اما تشکلات آن در ذهنم بخوبی مرتسمست . از قرار

عرضیکه دیروزیافته ام چنان گمان میبرم که جزیرهٔ لینقولن درجهت شرقی [زه لاند جدید] وجهت غربی ممالك شیلی باشد . حالا آنکه مسافه ئیکه درمابین ایندومحلست بقدرده هزارمیل می آید . حالامسئلهٔ مهمه این استکه درین مسافهٔ ده هزارمیل و سمت . وقع جزیرهٔ خودرایافته ازانروکارخودرابه بینیم که آنهم بعدازیکساعت بدانستن طول جزیره حل میشود .

درین اثنامهاجران ازشمینه هابقدرشش میل دور ، وبه غاریکه . مهندس درانجا یافت شده بودنزدیك شده بودند . درینجابرای استراحت نشستند . برای زوال نیمساعت باقیمانده بود . سیروس سمیت درساحل یك زمین صاف وهموارریگزاری انتخاب نمود که آب دریا آنراخوب هموارساخته بود . . مهندس برین زمین بدرازی شش قدم یك عصاچوبی را خلانید ، ویکقدری آنرا بسوی جنوب میل داد . هرگاه این تعیین طول درجهت شمالی کره . میشد درانوقت مهندس این میل عصاچوب رابسوی شمال میداد هاربرت درینجایك قدری دانست که مهندس تعیین طول راچسان میکند . مهندس زوال راازروی سایه ئیکه ازچوب برروی ریگ می افتد استخراج کردن میخواهد .

سیروس سمیت بمجردیکه دانست که وقت زوال نزدیکشده برسرریگهانشسته و بسایه ئیکه چوب برریگ انداخته بودحصرنظردقت نمود . هرانقدرکه سایهٔ چوب کوچکتر . میشدهمانندم بانوك کارد برریگ یك خط اشارت میکشید . ژه ده ئون ساعت بدست . منتظرپرسیدن « ساعت چند ؟ » مهندس ایستاده بودزیراسایهٔ چوب رفته رفته کوچك شده تابجایی . میرسدکه باز روبدرازی . مینهدکه آنوقت تمام وقت زوال میباشد . لهذا ساعت ژه ده ئون که عیار آن بوقت زوال ریشموند و واشینغتون برابراست در وقت انتهایافتن کوچکی سایهٔ چوب به هربجه ئیکه بود همان بجه را استادگرفته تعیین درجهٔ طول آسان . میشود .

آفتاب پیش شده میرود ، سایه نیزهمانقدرکوتاهی میگیرد . سایه حداصغرخودرا حاصل کرد . بمجردیکه پس روبدرازی نهاد مهندس پرسیدکه ،

ساعت چند است ؟

ژه ده ئون — از پنج یکدقیقه میگذرد .

بعد از انکه تعیین وقت زوال شداستحزاج طول جزیرهٔ لینقولن آسان شده . حالا چه بینید : که در جزیرهٔ لینقولن وقت زوال که تام به دوازده بجهٔ نصف روز بوقوع می آید درامریکا از روی ساعت ژه ده ئون که عیار آنجاست و قت به پنج بجهٔ عصر رسیده میباشدکه از زوال پنج ساعت گذشته است پس معلوم شد که درمیان امریکا و لینقولن پنج ساعت و پنجدقیقه فرق موجود است . حرکت ظاهری شمس براطراف ارض هر درجه را درچار دقیقه برروی زمین قطع میکنند که درساعتی پانزده درجه را می پیماید . پانزده درجه را چون به پنج ساعت ضرب کرده شود (۷۵) درجه حاصل میشود .

درامریکا چون مبداء طول (غرونیویچ) اعتبار میشود مسافه ئیکه درما بین وا شینغتون ، و (غرونیویچ) مو جود است عبارت از (۷۷) درجه و (۳) دقیقه ، و [۱۱] ثانیه است . درمابین واشینغتون ، ولینقولن از روی حساب ساعات (۷۵) درجه بعد مسافه حاصل آمد که اینرا هم بران ۷۷ درجه ضم نموده به تحقیق پیوست که جزیرهٔ لینقولن در (۱۵۲) درجه طول غربی غرونیویچ کائن و موجود شده است .

سیروس سمیت ایحساب خودرا به رفقای خود بیان کرده خواه درطول و خواه درعرض اگریك غلطی و خطائی بوقوع آمده باشد آنرا هم تخمین کرده اخبار نمود که جزیرهٔ لینقولن درمابین (۳۵) و (۳۷) درجه عرض جنوبی ،و (۱۵۰) و (۱۵۵) درجه طول غربی واقعشده است .

ازین عملیات ریاضئی امروزی بتحقیق پیوست که جزیرهٔ لینقولن ازهمهٔ سواحل روی زمین بدرجه ئیکه باکشتیهای کوچك قطع شدن آن ممکن نیست دور و بعید افتاده است . نزدیکترین سواحلیکه به این نقطهٔ طول و عرض لینقولن واقعشده جزایر « تاتی » و (پوموتو) میباشد که بعد آن (۱۲۰۰) میل است . دوم درجه سواحل « زه لاند

جدید » است که (۱۸۰۰) میل بعد دارد . سوم درجه سواحل امریکاست که بمسافهٔ (٤۰۰۰) میل واقعشده است .

سیروس سمیت اینموقع جزیرهٔ لینقولن را چون درخریطه ونقشه ها ئیکه دیده بود بزیر نظر یاد آوری خود دراورد بهیچصورت درموقع مذکور وجود یك جزیره را یاد آوری نتوانست . معلوم شدکه نام این جزیره درهیچیك خریطهٔ وجودنیست . وبه اینسبب از راه رفتار جمله کشتیها برکنار است .

باب پانزدهم

قطعیاً زمستانرا باید بگذرانند — مبحث استخراج معادن — شکار درجزیرهٔ سلامت — ماهیان فوق — مورچه — قوبا — ساختن آهن — فولاد چسان حاصل میشود .

روز دیگرکه (۱۷) ماه نیسان بود پانقروف از ژه ده ئون سپیله این سوال را پرسیدکه :

— خوب مخبر افندی ، امروز بکدام صنعت سلوك میکنیم ؟

ژه ده ئون — سیروس هرصنعتی راکه بگوید بهمان صنعت .

مهاجران سرازامروز بکان کاری سلوك میکنند . امروز بعداز طعام صبح مهاجران از موقعیکه درجهٔ طولرا تعیین کرده بودند برخاسته ازمیان تپه های ریگ بر راه خود دوام نمودند ، وتابد ماغهٔ ماندیبول پیش رفتند سرازانجا تپه های ریگ تمام شده اراضی بازوولقانیك شده رفته است . بعوض سنکلاخهای منتظمی که دیوار آسا اطراف تپهٔ منظرهٔ وسیعه را دربرگرفته درنجا بصورت غیر منتظم سنکهای غرانیت جمع آمده است . تا به اینجاکه رسیدند مهاجران بازپس بسوی شمینه های خودشان عودت کردند . اما تا بوقتی که مسئلهٔ این زمستانرا درجزیرهٔ لینقولن گذرانیدن ویا نگذرانیدن را حل نکردند وبه نتیجهٔ مطلوبهٔ آن نرسیدند خواب نکردند .

جزایر (پوموتو) که نزدیکترین سواحل است به لینقولن (۱۲۰۰) میل راهست

که بسیار راه درازیست . که این راه را باقایقهای کوچك قطع کردن محال مینماید . برای ساختن یك کشتی بزرگ اگرچه آلات وادوات هم باشد بازهم بسیار مشکل یك عملیاتی میخواهد . حالا انکه به این بی اسبابی ئیکه دارند اولاباید آلات واوزار بسازند و بعد ازان بساختن کشتی شروع کنند که اینهم در وقت حاضر غیر ممکن مینماید . ذاتاً موسم هم سرزمستانست بحرها همه متموج و طوفانیست . بناءً علیه برین یك قرار دادند که ایموسم زمستانرا چار ناچار در جزیرهٔ لینقولن بگذرانند ، واول کارشان همین باشد که برای گذرانیدن سرماهای شدید جنوبی یك جای محفوظ وامینتری ازشمینه ها برای خود تدارك کنند .

حالااول کاریکه مهندس بران اقدام مینماید همینست که معدن آهن راکه درشمال غربی جزیره کشف کرده آنرااستخراج کرده بحال آهن یافولاددرارد .

معادن در زیر زمین که باشند بحال صافیت وخالصیت معدنی خود نمیباشند بلکه بادیگر اجسام مختلفه مغشوش میباشند . این است که نمونهٔ دو معدن آهنی که مهندس پیدا کرده نیزهمچنین است . یکی ازین معادن (معدن آهن مانیه تیك) است که کاربون ندارد . دیگر آن باگوگرد ممزوج است که بحال (کبریتیت حدید) میباشد . معدن آهن مانیه تیك رامهندس زیاده ترپسندیده است که این معدن رابقوت حرارت بسیار افزونی ازجوهر ، ولدالحموضهٔ آن وارها نیده استعمال میکند . وچون معدن زغالسنگ نیزنزدیك این معدن است برای مهاجران کار بسیارسهولت مییابد . پانقروف پرسیدکه :

— خوب حالابه براوردن آهن ازمعدن مشغول میشویم ؟

سیروس — بلی ، امابرای آغاز کردن به آهنگری دراول امربجزیرهٔ سلامت رفته ماهی فوق شکارمیکنیم .

پانقروف به ژه ده ئون رو آورده گفت :

— آیاماهی فوق شکارمیکنیم ندانستم ؟ برای آهنگری ماهی فوق آیالازم است ؟

ژه ده ئون — چون مهندس میگوید البته که لازم است .

مهندس ازشمینه هابرامد ، پانقروف نیزبی آنکه سبب شکارماهی فوق رابداند برای رفتن حاضرشده بعدازکمی مهاجران به کنار آبنای تنگی که درحال جزرگذشتن ازان قابلست واصل شدند . بسببی که بحرفرونشسته بود مهاجران بعضی جا هارا بپاو بعضی جاهارا بشناوری از آبنا گذشته به جزیره گك برامدند .

سیروس سمیت اول بارودیگررفقایش دوم باربرین جزیره قدم نهادند . برجزیره اگرچه بسی مرغهای بزرگ بزرگی موجود بود ولی ازسببی که ماهیا ن فوق که به آنطرف ساحل برریگها افتاده بودند رم نخورند به احتیاط و آهسته گی تمام به آنطرف متوجه شدند .

درطرف شمال جزیره درسطح آب بعضی جسمها ی سیاه سیاه بزرگی ما نند سنگپاره های بزرگی دیده میشد که این جسمهای شناور ماهیان فوق است . ماهیان فوق دردریابسیارسریع الحرکه شناوری میکنندکه شکارشان در آب بسیارمشکلست . اماچون ازنوع حیوا نا تیست که درخشکه هم به برامدن مجبورمیشوند دروقت برامدن شان بخشکه زود بدست آورده میشوند . پاهای ماهیان فوق کوتاه وراه رفتن شان بسیار بدشواری میشود .

پانقروف وهاربر آهسته آهسته وسنگهارا پناه کرده بسوی کنارساحلیکه فوقها ازانطرف بخشکه برامده بودند برای بریدن راه شان روان شدند ژه ده ئون ومهندس وناب نیز عصاچوبهای خودشانرابرداشته برفوقهای بیخبر هجوم بردند . فوقها به انسان هیچ ضرر رسانیده نمیتوا نند . بسیار بیچاره وعاجز مخلوقی هستند . دو عدد ازین فوقها ازطرف مهاجرین بقتل آمده ما بقئی شان فرار نمودند . پانقروف درنزدمهندس آمده گفت :

— این است ماهیان فوق ، حالا بگوئید که اینراچه میکنید ؟

— مهندس — ازین دم آهنگری میسازیم که کوره های آهنگری ما بی وجود آن هیچ ثمرهٔ نمی بخشد .

یا نقروف — آیا دم ؟ پس معلوم شدکه این ماهیان بسیار طا لعمند بوده اند .

ماهیان فوق بد رازی شش هفت قدم میباشند . سر های شان بسر سگ میما ند ، وجود های شان کلوله ، و پوستهای شان بسیار محکم و قوی میباشد . فوقهارا بهمینصورت به شمینه هابردن مناسب ندیدند . لهذا ناب و یا نقروف به پوست کردن آنها آغاز نهادند . بعد از یکچند ساعت عملیات پوست کردن تمام شد . مهندس دو تخته چرم بسیار عریضی بدست آورد . مهندس بی آنکه این چرمهارا آش بدهد میخواهدکه دم بسازد مهاجران برای وقت جزر یکچند ساعت دیگر نیز درجزیره انتظار کشیدند . نزدیك بمغرب بود که از آبنا گذر کرده به شمینه ها آمدند .

پوستهار اباتار های الیاف پوستهای درختان باخارهای سر تیز قوی دوختن و بحال دم آنهار ادراوردن چنان یك کار مشکلی بودکه حد ندارد . بیچاره قضا زده گان بجز دو کار دیکه از تسمهٔ کردن سگ بدست آورده اند دگر هیچ آلاتی رامالك نیستند . تام سه روز کامل کوشش کردند . از نتیجهٔ آن کوشش مالك یك دم بسیار بزرگی که برای معدن گری شان لزوم قطعی داشت گردیدند .

در (۲۰) ماه نیسان مهاجران آهنگر شدند . معدن آهن شان در دامنهٔ کوه فرانقلن که از شمینه هاده میل مسافه داشت موجود بود . لهذا برای آنکه هرروز رفتن و آمدن شان مشکل مینمود برین قرار دادندکه در نزد معدن ساکن شده شب وروز کوشش ورزند . ذاتاً زغال سنگ نیز در پیش شان بود .

علی الصباح از شمینه ها حرکت کردند ناب و یا نقروف دم جسیم خود شانرا بر یك چوبی انداخته دو نفره بشانه گرفتند . دیگر رفقا نیز کاسه و کوزه و خوراکهٔ خودشانرا بر داشته از میان جنگل (جاقامار) برساحل دست چپ نهر مرسی روانه شدند . جنگل مذکوررا ازجنوب شرقی بسوی شمال غربی مرور نمودند . دراثنای راه هار بریك بوتهٔ یافت که بیخ آن چون پخته شود یك طعام بسیار لذیذی ازان بوجود می آید . علی الخصوص که قابل اختمار هم هست که بعداز اختمار یك شراب بسیار لطیفی ازان بعمل

میآید . مهاجران ازین بیخ مقدار بسیاری جمع کردند .

ره پیمائی شان تابشام دوام ورزید . ولی بی فائده هم نگذشت دراثنای راه دوعدد قانغورو ، ویك دوسه مرغ ، ویك حیوان خارپشت مانندی که از یك گربه بزرگتر بود ، وپوز بسیار درازی که حیوانات کوچك را به آن میگرفت شکار کردند . مهاجران درباب انحیوان که آیابچه میماند ؟ مذاکره آغاز نهادند . پانقروف گفت :

— آیا وقتیکه بدیگ دراید بچه میماند ؟

هاربر — بگوشت گاو بسیار اعلا .

پانقروف — مطلوب کای ماهم همینست . بهرچه که میماند بماند !

درراه اگرچه به بعضی گرازهای وحشی جنگل برابرشدند ، ولی این جانورها برمهاجران هجوم نمود . به (قولا) نام حیوان بسیارتنبلی نیز تصادف کردند . پنج ساعت بعد از زوال مهندس اشارت براستراحت نمود . مهاجران ازصبح که روانه شده اند حالا ازجنگل برامده اند درنزدیکی بیشه زاری که ازدرختهای بوته مانندی تشکیل یافته بود ، وجهت شرقی دامنهٔ کوه فرانقلن را احاطه کرده بود یکچندقدم دورتر ازنهر (قریق روژ) توقف نمودند . درظرف یکساعت یك کلبهٔ کوچکی که سرآنرا باشاخها وبرگهای درختان پوشانیدند بوجود آورده ، ویك آتش خوبی درکلبهٔ مذکوره افروخته یك قانغوروراکباب کردند . مکمل یك طعامی خورده ، وبنوبت پهره داری خودراکرده بخواب رفتند .

صبح وقت سیروس سمیت باهاربر بجائیکه نمونهٔ معدن رایافته بودرفت . درنزدیکئی قریق روژ دردامنهٔ کوه فرانقلن معدن نمونهٔ مذکوره رایافتندکه معدن درسطح ارض بحال طبیعئی موجودبود . این معدن بمعدنهای آهن قورسیقا که آنهم برسطح زمینست مشابهت بهم میرساندکه استحصال کردن آهن ازینگونه معدنهائیکه نسبت به معدنهائیکه بکندن حاجت داشته باشد آسانتراست . . مهندس بسببیکه ازعملیات بسیاری رهائی یابد بجمع کردن پارچه های معدن وزغال سنگ رفقارا تشویق نمود . دوروز متمادیاً کوشش ور

زیده مقدار وافری از معدن و زغال‌سنگ را در میدان نزدیك کلبهٔ خود شان خرمن کر دند . یکروز دیگر نیز بشکستن و کوچك ساختن آنها و پاك کردن آنها مشغول شدند . مهندس یك صف زغال‌سنگ و یك صف معدن روی همدیگر چیده یك مکعب بزرگی بوجود آورد .

مهندس بعملیات آغاز نهاد . در دهن مشك دم یك نولهٔ گلین بخته ئیکه در وقت کلالی گری ساخته بود و پانقروف آنرا نشناخته بود که برای چیست ربط نمود . نولهٔ مذکور مرا در زیر مکعب معدن و زغال سنگ درون نمود ، بعد از ان یك سه پایهٔ بلندی از سه چوب ساخته بر سر دم استاده کرده بر دم یك تختهٔ گذاشتند بر روی تخته سنگهای سنگینی نهادند . تخته را یك ریسمان لخی ربط داده نوك ریسمانرا از یك چوب لولهٔ گولی که بعوض چرخ مانیوله از سه پایه آویخته بودند گذرانیده به اینصورت به کش کردن ریسمان به دم گری آغاز کردند .

عملیات اگرچه خیلی مشکل شد اما بهمت و غیرت مهاجران کامیابی حاصل آمد . یك کلچه آهن بزرگی که مانند اسفنج یعنی ابر سوراخ سوراخ بود بوجود آمد . حالا لازم شد که این کلچه را بدرجهٔ حرارت زیادی گرم کرده جحنیات معدنیهٔ آنرا بیرون برارند که آنهم بکوبیدن آهن را باچکش و سندان محتاج بود . حالا نکه این آهنگران بیچارهٔ ما مانند همان اشخاصیکه اول آهنرا یافته بودند و هنوز چکش و سندانرا ازان بوجود نیاورده بودند بجای سندان یك سنگ پارهٔ محکمی و بجای چکش یك سوته چوب سر کلولهٔ بسیار سختی پیدا کردند . کوشیده کوشیده بهزار جگر خونی دو پارچه آهن بسیار غلیظ و کلفتی ساختند که یکی را بشکل سندان و دیگرش را بشکل چکش دراوردند نهایت الامر بعد ازانکه چار روز دیگر شب و روز کوشیدند ده پانزده میل آهنین بوجود آوردند که آنهارا نیز بحال آتشگیر ، وانبور ، وچکش ، و خاك انداز و کفگیر دراوردند . اگرچه شکلاً بسیار ثقیل و بدنما بود ولی درکار خیلی نافع و کار آمد بودند که پانقروف و ناب برای این آلات وادوات بهیچصورت یك قیمتی تخمین کرده نتوانستند .

چیزیکه برای مهاجران خدمت بتواند تنها آهن معمولی نیست بلکه برای آنها

فولاد لازم است که آنهم بدوصورت بوجود می آید . یکی آنکه قاربون زیاد آهن را بیرون برآرند . دیگر آنکه آهن معمولی را قاربون بدهند . سیروس سمیت چون آهن ریخته شده بدست ندارد ازآنروقسم دوم راترجیح داده آهن معمولی نیکه بدست داشت آنرا باخاك زغال تسخین نموده به حاصلکردن فولاد موفق آمد . این نوع فولاد بسببی که بحرارت وبرودت تبدل نمیکند ازاز وبعدازانکه بدرجهٔ سرخ شدن گرم کردند برسندان آنرا کوفته تبروتیشه ، بیل ، کلنگ ، پیکانهای تیر ، آهن رنده ، یك دوسه عدد کاردهای قمه مانند ، ومیخهای بسیاری ساختند که اینها کاملاً چیزهایی کلفت وغلیظی بودند ولی قابل استعمال وکار آمد چیزهای بود .

درروزپنجم ماه مایس مهاجران همهٔ معمولات صناعیهٔ آهنگری خودشا نرابر داشته بشمینه ها عودت کردند ، وموقتاً به آهنگری خودشان خاتمه کشیدند . بعدازین بدیگر صنعت سلوك خواهند کرد .

باب شانزدهم

مسئلهٔ اقامتگاه — مراق پانقروف — درطرف شمال تالاب سیاحت — جهت شمالی سطح مائل — مارها — منتهای تالاب — درتوپ تلاش — توپ شناوری میکند — درمیان آب مجادله — دوغونق

روزششم ماه مایس شد ششم‌ماه مایس به ششم ماه تشرین ثانی نصف کرهٔ شمالی مقابلست . بناءً علیه هواها بخراب شدن ، و آهسته آهسته سردیها به رونمودن آغاز نهاد . بناءً علیه ازشمینه هاموافقتر ومحفوظتریك اقامتگاهی تدارك کردن ضروری دیده میشود . اگرچه پانقروف بشمینه ها یك محبت مخصوصهٔ دارد ولی چون طوفان سخت روز های اولی بیادش می آیدکه موجهای آب دریاهجوم آورده آتش شانرا خاموش نموده بود مجبور میشود که به رأی دیگر رفقای خود تابع شود . سیروس سمیت گفت :

— غیرازسردی سرماذاتاً به دیگر بعضی احتیاطهانیزمجبوریم .

ژه ده ئون — چرا ، در جزیره انسان نیست که ازان حذر واحتیاط نمائیم .

— اینمسئله اگرچه قطعیاً هنوز بمرتهٔ ثبوت نرسیده و لی چون در جزیره جانور های پنجه تیز خونریز موجوداست برای محافظه کردن خود راازشر آنهاوعلی الخصوص ازشر رهزنان دریایی مالیزی یك مسکن محفوظ ومناسبی برای خودمابسیار ضروراست .

هاربر — وای ؟ ازاراضی مسکونه باینقدر چه دور جاهارهزنان دریایی آمده میتوانند ؟

سیروس — بلی اولاد من رهزنان دریایی مالیزی کشتیبانان بسیار جسوروسارق های بسیار خونریزومدهشی میباشند . بناءً علیه به احتیاط کردن ازانهاازجانورهای درنده زیاده ترمجبوریم .

پانقروف — آیا اگرپیش ازانکه بمحافظهٔ خودازحیوانات چارپا ودوپاآغاز کنیم یکبارهرطرف این جزیره را گردش کنیم چه خواهد شد ؟

سیروس — راست میگوئید پانقروف . امااز کوه فرانقلن دیدیم که در جهت جنوبی وغربی جزیره نه نهرموجود است ونه جنگل . ماجبوریم که مسکن خودرادرنزدیك آب وجنگل تدارك نمائیم که آنهم درمابین نهرمرسی وتالاب غرانت است .

پانقروف — چون چنینست درکنار تالاب یك خانهٔ بسازیم . تابحال کلالی وآهنگری کردیم یك کمی نیزبنائی کنیم چه میشود . الحمدالله آلات داریم خشت پخته نیزموجوداست .

سیروس — آخرکارما بهمین منجرخواهد شد . اما آیادرمیان این سنگلاخ غرانیت یك مغاره یایك غاروسوراخی بچشم تان برنخورده ؟

پانقروف — نی ندیده ایم ، آه ! موسیوسیروس ، اگردرمیان این سنگلاخ دیوار مانند سنگ سماق یك مسکن بسیار بلندی ساخته بتوانیم چه سعادت خواهد بود !

هاربربه تمسخرخنده کرده گفت :

— بسوی دریا که پنجره های آنرانیزباز کنیم چقدرلطافت خواهدداشت !

ناب — برای بالاشدن آن یك زینهٔ نیزمیسازیم :

پانقروف (بقهر) چه میخندید واه ! آلات داریم . سنگهاراسوراخ میکنیم .

ـوسیوسمیت هم باروت میسازد . یك چند سنگی که پراندیم کارمیشود والسلام.

سیروس سمیت سخن پانقروف را شنید . سنگهای سماقئی غرانیت راشکافتن ، و آنرا با باروتی که هنوز درکتم عدمست پراندن کار بسیار درازیست لهذامهندس بی آنکه به پانقروف یك جوابی دهدویایك تکلیفی بکندوصیت وتنبیه کردکه هرطرف این دیوار سنگئی طبیعی را بنظر غور وتدقیق تفتیش وتحقیق نمایند .

در اطراف سنگلاخ غرانیت یابه تعبیر دیگر دیوارهای بسیار جسیم طبیعی که بقدر دومیل امتدادنموده بود دورکردند . بهیچ یك مغاره وسوراخی برنخوردند . آشیان‌های کبوترهای صحرایی نیز درجاهای بسیار بلند دیوار بود . بعدازانکه تفتیشات شان به انجام رسید مهاجران به نقطهٔ منتهای دیوار سنگلاخ غرانیت رسیده بودند که ازانجا تابساحل تالاب یك بلندی ریگزار وسنگزاری امتداد میکنند .

مهندس دربنباب بسیاربه مراق واندیشه افتاده بودکه آیا آبهای زیادیکه از نهر (قریق روژ) درتالاب غرانت میریزد ازکجا پس برامده به بحرمی آمیزد ؟ هرانقدر فکرواندیشه ئیکه دربنباب نموده بود ازهیچ طرف هیچیك مجرایی برای آن نیافته بود.

مهندس ازسربالایی ریگ وسنگ مذکور برامده رفقای خودرابگردش سواحل شمال وشرق تالاب تکلیف نمود . تکلیف قبول شد . بعدازیکچند دقیقه هار بر وناب برسربالایی مذکوربرامدند . درعقب ایشان مهندس وژه ده ئون وپانقروف می آمدند . دوصد قدم پیشتر ازمیان درختهای لطیف بهم پیوست منظرهٔ روحفزای تالاب صفاتاب مشاهده گردید . درختهای نونهال واشجارکهنه سالکه برگهای شان بتاثیرخزان زردشده بود دربیشه های اطراف تالاب دگرگونه نظرربایی داشت . بعضی تنه های خشکیدهٔ درختان فرتوت نیزدیده میشدکه به اینطرف وآنطرف افتاده وسبزه هاوبوته وشخهاطراف آنراپوشیده ، وسوراخهای کاواکی آنهابرای مرغان (قاقاتوس) آشیان شده بود . بسبب بهم پیوسته گی اشجار وبوته زاربیشه آفتاب درون آنراضیا دارنمیتوانست نمود . هرانقدرکه پیش میرفتند درختهایك کشاده گی پیدا میکرد وراه

رفتن آسان میشد . این است که درین نقطه ئیکه این اول بارقدم نهادن مهاجران برانست رفقا تیر وکمان خود شانرا حاضر گرفته به احتیاط تمام پیش میشدند . اگرچه درینجاها هیچ اثر قدم جانوران خونریز دیده نشد ، ولی یك کمی پیشتر بدرازی پانزده قدم یك ماری در پیش روی توپ بایستاده ناب هماندم بضرب یك عصا چوب مکملی مار را هلاك نمود . مهندس بعد از معاینه دانست که این مار از جنس مارهای زهردار نیست بلکه از جنس مارهای بزرگ (بوآ) ست که بصورت مص حیوانات را افرو میبرد ولی چون بودن تیرمار وکفچه و غیره مارهای زهردار نیز ملحوظ بود توپ را مهندس از بشور آوردن مارها منع نموده برراه خود دوام ورزیدند .

بعد از کمی مهاجران بجائیکه آب نهرقریق روزبه تالاب میریخت رسیدند . دراول که از کوه فرانقلن فرو آمده بودند ساحل جنوبی آبریزش نهرمذکور را دیده بودند درینبار ازساحل شمالی آن آمدند . درینجادیدند که آب نهرخیلی وافروزیاد یك آبیست که به تالاب میریزد آیااینقدر آب تالاب مخرجی نداشته باشد که از تالاب برایدخود تالاب اینهمه آب را درکجای خود محافظه خواهد توانست . مهندس دانست که بهمه حال تالاب بایدیك مجرایی داشته باشد که آبهارا به بحر بریزاند . این است که آن مجرا را بایدپیدا کرد زیرا ازقوت آبریزش آن مهندس استفاده کردن میخواهد .

پنج رفیق از نهرعبور نموده برساحل تالاب برفتارخود دوام نمودند . درآبهای تالاب ماهیان بسیاری دیده میشد . پانقروف بدل خود مصمم نمود که یکچند قلابی ساخته ازین ماهیان شکار کنند . هاربر درین اثنااز نوع کبك یك مرغی رابه تیرزده در میان لخ زارها انداخت . توپ دویده آنرا آورد . مهاجران ساحل شرق تالاب رابه تعقیب کردن دوام ورزیدند . مهندس چون درینطرف نیز مجرای آب تالاب رانیافت بحیرت افتاد .

درین اثناتوپ بنای بیتابی واضطراب را گذاشت . درکنار ساحل میدود ، بشدت عوعو میکند ، میرود ، وبازمی آید ، زمین رابپاهای خود میکند بازیکی یکبار خاموش

شده چشمهای خود را بتالاب میدوزد .

در اول امر اگرچه مهاجران به این خلجان و هیجان توپ هوش نکردند ولی چون صداهای سگ شدت کرد مهندس سگرا آواز داده گفت :

— چیست توپ ؟

سگ در پیش صاحب خود دویده ، و باز یکچند بار بسوی تالاب جهیده ، و بسی آثار هیجان نشانداده دفعةً خودرا در آب پرتاب نمود . مهندس از بیم آنکه مبادا بسگ چیزی ضرری برسد سگرا آواز داد ، توپ بصدای صاحب خود باز از آب برآمد ولی از آثار هیجان وجوش وخروش وانه ایستاد . پانقروف بسطح آب نظر کرده پرسید که :

— آیا در آب چه باشد ؟

هاربر — گمان میبرم که توپ در آب یکحیوان بزرگی‌را حس کرده است ؟

ژه ده‌ئون — بلکه تمساح امریکا باشد .

مهندس — گمان نمیبرم ، زیرا تمساح امریکا درین منطقه زیست ندارند .

یکچندبار مهاجران توقف نموده بدقت بسوی تالاب نظر دوختند . اما هیچ چیزی ندیدند . مهندس زیاده‌تر بمراق افتاده گفت :

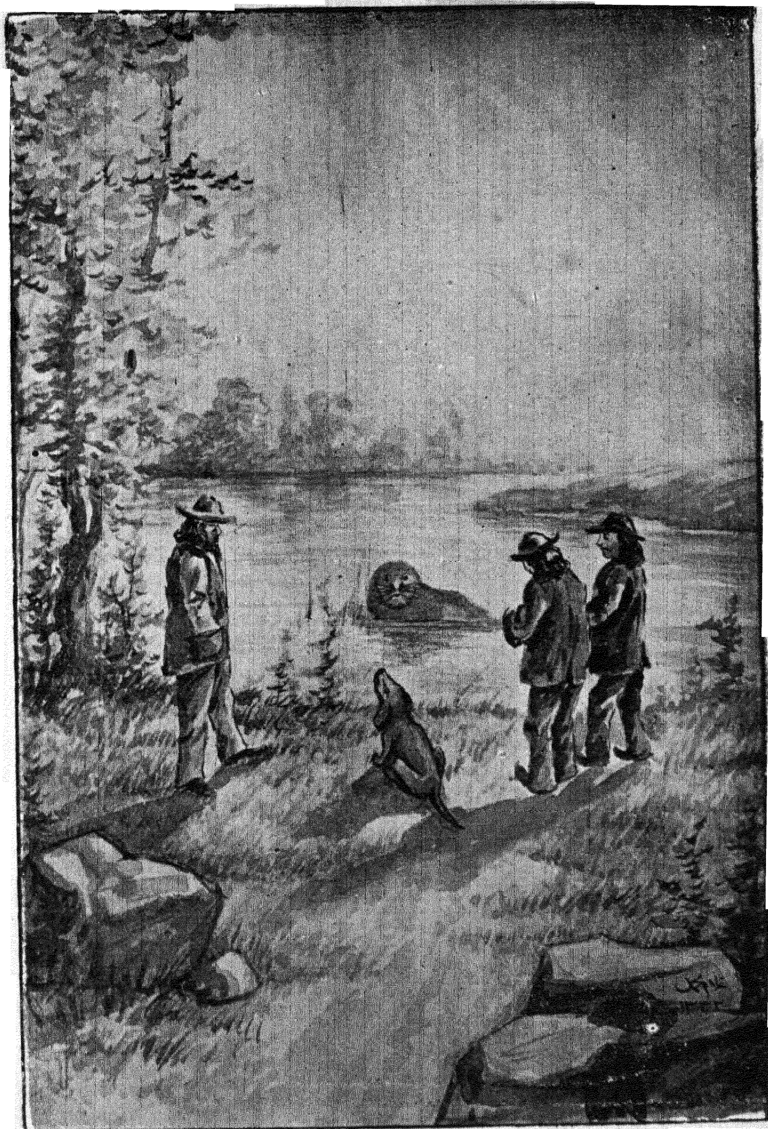
— تا به آخر تالاب برفتن دوام نمائیم .

بعد از نیمساعت ساحل جنوب شرقئی تالاب را نیز گذر کرده به میدان تپهٔ منظرهٔ وسیعه نزدیك شدند . مهندس درینطرف نیز مجرای بدر رفت آب تالاب رانیافته و حیرتش زیاده‌تر گردیده گفت :

— بهمه حال این تالاب را یك مجرایی خواهدبود . اگر درظاهر نباشد مطلقاً از زیر سنگها بدر رفت داشته خواهد بود .

ژه ده‌ئون — عزیزمن سیروس ! آیا درباب یافتن مجرای تالاب بسیار مراق کردید ؟

مهندس — بسیار . زیرا اگر آبهای تالاب از زیراین سنگلاخ یك مجرایی پیدا



کفت : — خرس بحریست

کرده باشد بمجردیکه آبهای تالاب را بدیگر طرف بگردانیم آن سوراخ مجرا را بیرون براورده قابل سکونت یك مسکن ومأوایی را مالك میشویم .

هاربر — موسیو سیروس ، آیا آبهای تالاب تا از زیر تالاب یك مجرایی نداشته باشد ؟

مهندس — ممکنست اگرچنا نباشد که شما میگوئید آنوقت بساختن خانه برای خودمان مشغول میشویم .

وقتچون بشام نزدیکشده بود مهاجران بنای عودترا گذاشته بودندکه توپ باز بیتاب و پر اضطراب گردید ، ودرینبار بصدای افندی خودحوالهٔ سمع دقت نکرده بیك عوعوه وولولهٔ پرهیجانی خودرا درتالاب پرتاب نمود . هاربر وپانقروف در پئی توپ بکنار تالاب دویدند ، وتوپرا فریاد کردند . سگ از کنار بقدر بیست قدم دورشده تام درهمین وقت بود که درهمان محل که بسیار چقور نمینمود سر مدهش یك جانور بسیار بزرگی پدیدار گردید . این سر را که چشمهای بسیار بزرگ ودهن فراخ اطراف بروی آن خیلی پردهشت مینمود هاربر شناخته گفت :

— خرس بحریست .

مهندس — بلی از همان نوعست ولی چون سوراخهای بینیش بر روی بینی اوست این حیوانرا (دوغونق) میگویند .

این جانورمدهش عظیم الجثه بمجردیکه دید سگ به او نزدیك شد همانده بر سگ حمله آورده توپ را بربود . وهر دوی شان بیکبارهگی درزیر آب فرورفته از نظر غایب شدند .

ناب میخواست که برای رهانیدن توپ خود رادر آب انداخته باجانورمدهش دست وگریبان شود ولی مهندس خدمتگار صادق خود را منع نمود . درین اثنادر زیر آب یك مجادلهٔ مدهشی بوقوع می آمدکه چنان معلوم میشدکه این مجادله باسگ نیست زیراسگ باآنچنان حیوان مدهش بزرگ جثه مدافعه ومجادله نمیتواند ، وبیك

حمله دردندانهای بزرگ و مدهش آن محو شده هلاك میشود . بنا برمجادله ئیکه در زیر آب میشد روی آب تالاب تموج زیادی پیدامیکرد . یکی یکبارسطح آب یك موج انگیزی شدیدی پیدانموده اززیر آب بیك قوت فوق العادهٔ سگ برهوا گردید . وبعد ازانکه ازسطح آب بقدرده یا نزده قدم بالاپرید پس برسطح آب افتاده وبی آنکه یکجایش زخمی شده باشد شناوری کرده بساحل سلامت برامد .

مهاجران به این حادثهٔ خارقه نما بکمال حیرت می بینند ! نامفهوم یك مسئله ! حالاهنوز مجادله درزیر آب دوام دارد . امامجادله بسیاردوام نمود . یکی یکبارسطح آب سرخ گردید . درعقب آن دوغونق مرده بمیدان برامد . و نعشش دریکطرف ساحل نزدیك شده درلخ زارکنار تالاب که آبش کم بود درگل بند ماند .

مهاجران به آنطرف دویدند ، دوغونق بدرازی ۱۵ ، ۱٦ قدم ولااقل به ثقلت یك خروار یك جانور مدهشی بوده . درزیر گلوگاهش یك زخمی که گویابا کارد بسیار تیزی کشاده شده باشد موجود بود .

آیااین چسان جانور مدهشی بوده که دوغونق رابا چنین یك ضربهٔ مدهشهٔ هلاك کرده است ! این معما ئیست که حل نمیشود . سیروس سمیت ورفقایش نیزاین مسئله را ملاحظه کرده بشمینه هاعودت کردند .

﴿ باب هفدهم ﴾

رفتن بتالاب — جریان آب — تصورسیروس سمیت — روغن دوغونق — مرکبات کبریتیهٔ شیشیستی — کبریتیت حدید — غلیسیرین چسان ساخته میشود ؟ — صابون — شوره — حامض کبریت — حامض آزوت — شلالهٔ نو —

روزدیگرسیروس سمیت نابرای پختن طعام گذاشته خودش بازه ده تون سپیله

بمیدان تپهٔ منظرهٔ وسیعه برامدند . هاربرو پانقروف برای چوب آوردن بجنگل رفتند . مهندس و مخبر بعد از کمی بجائیکه نعش دوغونق افتاده بود واصل شدند . از حالا بصد ها مرغان لاشه خوار بر دوغونق جمع آمده جسدش را منقارکوبی داشتند . هر دو رفیق مرغانرا بسنگها زده دور کردند . زیرا مهندس بکشیدن روغن آن امید ها میپروراند که بسی کار بکند . گوشت دوغونق مخصوص پرنسهای مالیزیایی یك طعام بسیار نادری شمرده میشود . لهذا برین قرار دادند که یك پارچهٔ آنرا بریده به ناب حواله کنند تا تجربه شود .

واقعـهٔ دیروزهٔ دوغونق هنوز از یاد مهندس نرفته است . هردم خود بخود میپرسد که «آیا چگونه یك جانور مدهشی دوغونق را باینصورت هلاك کرده است ؟» سیروس سمیت سطح آب را بدقت نظر میکند . هیچ چیزی نمی بیند . درجائیکه دوغونق بود آبها بسیار نبود اما رفته رفته چقور شده میرفت . ژه ده ئون گفت :

— از نجا چیزی معلوم نمیشود نی ؟

مهندس — نی عزیز من ، حیرانم که این واقعهٔ عجیبه را برچه حمل کنم .

ژه ده ئون — بواقعیکه زخم دوغونق بسیار عجیب است . علی الخصوص پرانیدن توپ را از زیر آب زیاده تر جالب مراقبست . چنان پنداری که یك دست پرقوتی بعد از انکه سگ را بیرون پرتاب نمود همان دست با خنجریکه داشت گلوی دوغونق را بشکافت .

مهندس — همچنین معلوم میشود . اینرا بگذار ، آیا رهایی دادن من از بحر و بمغاره آوردن من چه میگوئید ! خلاصهٔ کلام درین جزیره یك سری حکمفرماست که دانسته نمیشود . درین خصوص درینوقت فکر تازی و خیالبازی نکنیم بکار خود به بینیم .

سیروس سمیت اینرا هنوز ندانسته بود که آیا آبهای تالاب از کجا بدر رفت دارد . درینبار در جائیکه بودند در آب تالاب یك جریانی حس نمود . در آب یك چوبی بینداخت . جریان چوب را بردن گرفت ، دو رفیق نیز آنرا پیروی نمودند تا آنکه با چوب بمنتهای جنوبی تالاب واصل شدند .

جریان تابه اینجادوام ورزیده درینجا آبهایك جوش زیروزبر شدنی گرفته جریان آب منقطع میشد. سیروس سمیت گوش خود رابرزمین نهاده یك صدایی که ازجریان شدید یك شلالهٔ برآید شنید . مهندس برپاخواسته .

گفت — این است که آبهای تالاب ازینجا میرود. مطلقادرمیان سنگلاخ های دیوار مانند غرانیت یك مجرایی دارد . ازانجابدریامی آمیزد من ازان مجرااستفاده کردن میخواهم .

مهندس یك شاخ درازچوبی را ازدرخت کنده برگهای آنرا بکندودرجائیکه بودند درآب فروبرد . ازسطح آب دوقدم پایاتریك سوراخ فراخی رایافت که ازان سوراخ آبها بشدت روان بود . بدرجهٔ شدید یك جریانی بود که چوب را ازدست مهندس زبوده ببردمهندس گفت :

— این است که یافتیم . اینجادهنهٔ مجرائیست که آبهای تالابرامیبرد. من این دهنه را بمیدان میبرارم .

ژه ده ئون — آیاچسان ؟

مهندس — آبهای تالابرادوسه قدم فروآورده . . .

ژه ده ئون — آبهای تالابراچسان فروآورده میتوانید ؟

مهندس — برای تالاب دیگریك مجرایی کشیده این مجراراازومیستانیم .

ژه ده ئون — ازکجا مجرامیکشید ؟

مهندس — ازنزدیکترین جاهائیکه بساحل بحرباشد .

ژه ده ئون — آن ساحلیکه شمامیگوئید سراسرسنگ است .

مهندس — منهم آن سنگهارابرانیده مجرامیکشم،واین سوراخرابمیدان میبرارم .

ژه ده ئون — عجب کاری میشود . درنقطهٔ ئیکه آبهای تالاب بساحل بریزد چه یك شلالهٔ بلند وبزرگی نیزبوجود می آید .

مهندس — بلی ازان شلاله نیزاستفاده میکنیم .

اگر از نقطه ئیکه سوراخ دهنهٔ مجراست یکقدری بسوی پیش یعنی بسوی ساحل بحر رفته شود بر سر سنکلاخهای بلندیکه مانند دیوارهای طبیعی از طرف ساحل بحر بلند شده است میرسیم . پس معلوم میشود که آبهای بحر از میان همین سنکلاخ برای خود یك مجرای یافته از زیر زمین بدریا التحاق مینماید . این سنکلاخ غرانیتکه برساحل بحر عموداً بلند رفته خیلی بلنداست . و از سطح بحر تابه بیخ دیوار سنکلاخ دو صدقدم مسافه موجوداست . مهندس باز فیقی خود از کنار تالاب جدا شد . ژه ده ئون در نخصوص نیز از کامیابی مهندس اصلا شبهه نمود . اما به ایندرجه آلات نا قص این قدر سنگ پارههای بزرگرا برهوا کردن ، و برای آبهای تالاب یك مجرای نوی تشکیل دادن ، و به اینصورت آبهای تالاب را فرو آوردن . و مجرای قدیم زیرزمین را برون براوردن حقیقتاً مشکل کارها نیست .

سیروس سمیت ، وژه ده ئون وقتیکه بشمینه ها برگشتند دیدندکه پانقروف وهاربر بخالی کردن حالهٔ هیزم خودشان مشغولند . پانقروف پرسیدکه :

— موسیو سیروس ، هیزم کشی را تمام کردیم . آیابنایی را چهوقت آغاز خواهیم نمود؟

مهندس — حالا بنایی نی بلکه کیمیاگری میکنیم .

ژه ده ئون — بلی . جزیره را برهوا میپرانیم .

پانقروف — چه میگوئید؟ جزیره را چسان برهوا میکنیم ؟

ژه ده ئون — اما همه جزیره را نی یك حصهٔ آنرا .

مهندس — از من بشنوید دوستان من :

اینرا گفته ملاحظات امروزیٔ خودرا یکان یکان بیان نمود . نظر به قول مهندس آبهای تالاب از دهنه ئیکه دوقدم از سطح آب تالاب فروتر است درزیر تپهٔ منظرهٔ وسیعه درمیان دیوار سنکلاخئی طبیعی یك مجرای بسیار جسیم و فراخی برای خود کشاده اززیر زمین بزیر سطح آب بحر بابحرمی آمیزد . لهذا درمیان این مجرا البته یك یك مغارهٔ موجود است که آبهای تالاب رافرو آورده آن سوراخ را بیرون براوردن

لازم است که ازان سوراخ در آمده مغارهٔ مذکوره را بحال یك مسکنی درا وردن ممکن است .

مجرای نور اسیروس سمیت میخواهد که از میان سنگها ئیکه بساحل نزدیکست برون آرد . لهذا برای این کار ازباروت کرده زیاده ترببك اجزای ناریهٔ قویه احتیاج کلی دارند . آیا آن اجزارا چسان باید ساخت ؟

این تصورات سیروس سمیت بسیار خوش پانقروف آمده است . سنگهارا پراندن، سر از نویك شلا لهٔ براوردن ، مغاره ها کشف کردن آیا چقدر شیرین کارهای ساعت تیریست ؟ پانقروف میگوید که (مادامکه مهندس گفت که کیمیا گرشویم ماهم میشویم . حتی اگر بخواهند ، من معلم رقص هم میشوم) اینرا گفته ویکدوسه چرخ رقص مسرت نمود .

ناب وپانقروف برای کشیدن روغن دوغونق ، وپاره پاره کردن گوشت آن مأمور شدند . هماندم حرکت کردند . سیروس سمیت وژه دهئون وهاربر بجائیکه معدن زغال سنگ بود متوجه شدند که مهندس ازانجا از مرکبات کبریتیه یك نمونه آورده بود .

آنروزرا تابشام بجمع کردن ونقل دادن مرکبات مذکوره کوشش ورزیدند . وبدرجهٔ کافی ازان در شمینه ها جمع آوردند . روز دیگر مهندس بعملیات کیمیویه آغاز نهاد . این مرکبات کیمیویه که اززمین استخراج شده اززغال ، وسیلسیوم ، وآلومین ، وکبریت حدید مرکب است که کار آمدنی ترین آنها درینوقت کبریت حدید است که مهندس آنرا به کبریتیت حدید تحویل داده ازان (حامض کبریت) حاصل میکنند .

حامض کبریت که آنرا (تیزاب) میگویند ازچنان وسایط کیمیویه ایست که در عالم صنایع بیشتر از همه چیز استعمال میشود . مهندس ازجسم مذکور اگرچه بعد ازین برای شمع ساختن وچرمهارا دباغی کردن نیز استعمال خواهد کرد اما درینوقت برای دیگر چیز استعمال میشود .

سیروس سمیت در پشت شمینه هایك جای صاف وهمواری راانتخاب کرده چوب

وهیزم فراوانی درانجاخرمن نمود . برسر آن چوبهااز نوع سنگ قایغان (شیست) نام سنگها راکه بامرکبات کبریتیه بهم آمیخته با معدنها آورده شده بود وضع نمود ، وبر سر آن مرکبات کبریتیه رابقدرفندق خورد خوردکرده یك صف بریخت . بعدازان چوبهاراازهرهرطرف آتش دادند ، بحرارت آتش سنگهای شیست که زغال وگوگرد داشت نیز آتش گرفتند . بازیك صف دیگر نیزازمرکبات کبریتیه علاوه نمود . وبعدازانکه چوبهاسوخته ویك خرمن آتش بوجود آمد روی آنراباخاك وشاخ وبرگ پوشیدند تاازهوامحفوظ بماند . این خرمن رابرحال خود ترك نمود . زیرابعدازانکه مدت دوازده روزاین خرمن همچنین بماند کبریت حدیدیکه درانست باالامتزاج به (کبریتیت حدید) ، وآلومینی‌که دران موجود است به (کبریتیت آلومینه) تحول میکنند . و سیلسیوم ، وزغال موجودهٔ آن سوخته محو میشود .

بعدازانکه خرمن مذکوررابرای حاصل شدن امتزاجات کیمیوی ترك نمودند سیروس سمیت بادیگررفقای خودبدیگرکارهامشغول شدند . نابویانقروف روغنی راکه از (دوغونق) کشیده بودند آب‌کردند وصاف ساختند . مقصد مهندس این بودکه روغن مذکوررا تحلیل نموده غلیسیرینی که دران موجود است بیرون براردکه این عملیات هم نمیشود مگراینکه روغن مذکوررابه حال صابون تحویل دهند .

برای براوردن غلیسیرین راازروغن وتحویل دادن آن بصابون تنهاتنها، معامله کردن آن باچونه یاصودا کفایت میکند . چونکه اگرباچونه یاصوداروغن معامله شود در حال غلیسیرین راجدا میکنند وروغن را بصابون تبدیل میدهد . و چیزیکه برای مهندس بکاراست غلیسیرین آنست برای حاصلکردن غلیسیرین چون روغن باچونه معامله شود صابونی‌که ازان حاصل میشود در آب حل نمیشود . حالانکه اگرباصودا معامله شود صابون معمولی شیکه میشناسیم بوجود می آید . حالاصودارا ازکجابیابند ؟

درساحل بحر بعضی نباتات بحری‌که ازجنس صباریه بودجمع آمده خرمن تشکیل کرده بودندکه این نباتات خلقةً صوداراحاوی میباشد . لهذا ازین نباتات استحصال

کردن صودا بسیار کار دشواری نیست • اولا ازین نبات مقدار بسیاری جمع کردند • و در آفتاب انداخته خشك کردند • بعدازان یك چقوری کنده دران پر کردند و آتش دادند • و تاوقتی که بغبار منقلب میشد دوام نمودند • که این غبار راعلی العموم (صودای طبیعی) تسمیه میکنند •

این است که مهندس غبار مذکور را باروغن دوغونق معامله کرده قابل استعمال یك صابونی بامقدار کافی غلیسیرین حاصل نمود • حالا یك جزو مهم دیگر بکار دارد که آنهم عبارت است از (آزوتیت پوتاس) یعنی شوره !

برای استحصال آزوتیت پوتاس لازم است که بعضی نباتاتی را که کاربونیت پوتاس راحاوی میباشد باحامض آزوت معامله بکنند • آیاحامض آزوت رااز کجا تدارك کنند؟ این است که این مسئله جداً مشکل یك مسئله ایست • مهندس حیران ماند • ولی باز طالع مهاجران مدد کاری کرده دردامنهٔ کوه فرانقلن هاربر معدن آزوتیت پوتاس خالص راپیدا نمود • کار تنها برصاف کردن آن شوره ئیکه طبیعت حاصلکرده بودبماند •

خلاصهٔ کلام این کارهای مختلف کیمیا گری بقدر هشت روزدوام نمود • پیش ازانکه مدت معینهٔ دوازده روزهٔ تحویل یافتن کبریت حدید بکبریتیت حدید به انجام رسد همهٔ مواد لازمه ئیکه مهندس رابکار بود حاضر گردید • برای بسررسیدن مرکبات کبریتیه که درزیر خاك برای امتزاج یافتن پوشیده شده مانده بودهنوز سه روز دیگر باقی بودکه مهاجران این سه روز رانیز بیکار نگذرانیده بساختن بوته و دیگر بعضی ظروف واوانی که برای تقطیر وغیره عملیات کیمیا گری بکار بود درداش کلالی خودساختند • حتی یك داش بسیار فنی ئیکه برای تقطیر کبریتیت حدید لازم بودنیز بوجود آوردند • هرچیز در ١٨ ماه مایس به انجام رسید • ژه ده ئون ، پانقروف ، هاربر ، ناب بسایهٔ مهندس خود شان در عملیات کیمیویه عمله های بسیار ماهری شده بودند •

بعدازانکه تحول مرکبات کبریتیه ختام یافت ماده ئیکه حاصل شد مرکب از کبریتیت حدید ، کبریتیت آلومین ، وخاکستر سیلیس وزغال بود که اینهـا رادریك حوض آب

چونه شده ئیکه خود شان برای همین کار حاضر کرده بودند انداختند . آب راشور داده . ادهٔ مرکبات راخوب بهم آمیختند . بعدازان گذاشتند تاته نشین شده آبرا از حوض مذکور در تغاره ها گرفتند . خاکستر سیلیس وزغال چون در آب غیر محلول بودند در زیر بماند . در آبیکه گرفته شد کبریتیت حدید با کبریتیت آلومین محلول بود . این محلول چون تحلیل شد بلورهای کبریتیت حدید ترسب نموده تنها کبریتیت آلومین با آب آمیخته بماند .

حالا در پیش سیروس سمیت مقدار بسیاری از کبریتیت حدید موجود شد که اصل مقصد ازینها استحصال کردن حامض کبریت بود . در عالم صنایع برای استحصال حامض کبریت دستگاههای مخصوصیکه بمصارف گزافی ساخته شده است موجود میباشد . اگرچه برای اینکار یك فابریك بزرگ ، آلات مخصوصه ، ادوات پالاتینی ، حجره های سربی که حامض بران تأثیر نکند و بسی چیزهای دیگر لازم دارد که ازعزاریکی ازان آلات وادوات راقضا زدگان بیچاره مالك نیستند . امامهندس چون در [بوهمیا] یك اصول بسیار آسانی دیده بود که خود او نیز همان اصول را پیروی میکند .

سیروس سمیت برای استحصال حامض کبریت در قابهای سرپوشیده کبریتیت حدید را تکثیف کرده حامض کبریتی که ازان حاصل میشود بحال بخار صعود میکند که این بخار تمیع کرده اجزای مطلوبه را بوجود می آورد . این است که مهندس برای این کار بوته های سرپوشیده و داشهای مخصوصی ساخته است املاح کبریتیت حدید را در درون بوته های سرپوشیدهٔ مذکور گذاشته در داش تسخین نموده شد . خلاصه بعداز دو از ده روز تمام حامض کبریتی که مطلوب بود بمیدان برامد .

آیا سیروس سمیت این حامض راچه میکند ؟ مهندس میخواهد که شورهٔ موجودهٔ خودش را با آن معامله کرده حامض آزوت استحصال کند سمیت نزدیکشده که بمطلب خود نایل شود . مهندس غلیسیرینی که پیش ازین آنرا تکثیف کرده بود با حامض آزوت معامله نمود . ازان یك مایع زردرنگی حاصل شد ، مهندس این عملیات آخری خود را ازشمینه هادور تر وتنها بسر خود ساخته است . زیرا این اجزائیکه بوجود

آمده بسیار تهلکه ناك یك چیزیست .

مهندس پر فنون از اجزای مستحصلهٔ خود در یك ضرف گلی شیشه ساخت یك مقداری آورده برفقای خود گفت :

— عزیزان ، این (نیتروغلیسیرین) است !

بواقعیکه این مایع زرد رنگی که مهندس استحصال کرده نیتروغلیسیرین بود که قوهٔ تخریبیهٔ آن ده بار بیشتر از باروت است . نیترو غلیسیرین مانند باروت به آتش در نمیگیرد ، ولی به تماس وضرب آتش میگیرد . بنابرین استعمال آن بسیار تهلکه ناکست .

یا نقروف بکمال بیقیدی پرسیدکه :

— آیاهمین مایعك زردك آن خرسنگهای سخت غرانیت رامیپراند ؟

مهندس — بلی رفقا ! هم قوهٔ نیتروغلیسیرین چنان قویست که هرا نقدر چیزهای سخت مانندسنگهای غرانیت تصادف کنند هما نقدرزیاده ترشدت خود را اجرامیکنند .

یا نقروف — آیااین چه وقت اجراخواهد شد ؟

مهندس — فردا ! بعدازانکه درسنگها یك سوراخی کنده این مایع محقرزرد رنگ رادران پرسازیم !

روز دیگر یعنی در (۲۱) ماه مایس کیمیا گران ما در نقطه ئیکه درمابین ساحل تالاب غرانت وسنگلاخ موجود بود رفتند . این نقطه از سطح تالاب پست تر است . آبهای تالاب بواسطهٔ خرسنگهای بزرگ کنار ساحل تالاب ایستاده شده استکه اگر آن خر سنگها رفع شود آبهای تالاب از مجرائیکه کشاده شود ازسنگلاخهای دیوار آسای غرا نیت که [۲۵۰] قدم ارتفاع دارد بپایان ریخته ازانجا بدریا می آمیزد . واین مجرای جدید چون بسیار بزرگ میشود آبها بکثرت ریختن گرفته بزودی مجرای مطلوبیکه همهٔ کارها برای آن شده بمیدان میبراید .

یا نقروف بزیرنگرانئی مهندس درمیان سنگهائیکه پراندن آن لازم است بکندن یك سوراخی مشغول گردید . سوراخ درمیان سنگها ازیك نقطه آغاز کرده یکسر بطارف

تالاب مثلا کشاده میشود . این عملیات در از شد مهندس میخواهد که بقدر ده لیتره نیترو غلیسیرین استعمال کرده یك نتیجهٔ مدهشهٔ حاصل کند . رفقا بیك کوشش بسیار بلیغی تابه چاربجه سوراخ مطلوب را کشادند .

حالا کار بر در دادن نیترو غلیسیرین موقوف ماند . کفاندن نیترو غلیسیرین بیك ضربهٔ شدیدهٔ محتاجست . زیرا اگر به آتش در دادن بخواهند بی آنکه بکفد آهسته آهسته سوخته میرود . اگرچه آسانترین کفاندن نیترو غلیسیرین همین است که یکچند قطره نیترو غلیسیرین بران سنگ انداخته وبایك چکشی محکم بران بزنند . حالا آنکه اینگونه کفاندن آن موجب پاره پاره شدن زنندهٔ آن نیز میگردد که آنهم بدرد مهاجران نمیخورد .

سیروس سمیت بر سر سوراخی که در سنگ کنده بودند یك سه پایهٔ چوبی بلندی برپا نمود ، واز لحها و پوست سند مانند بعضی نباتات یك ریسمان بسیار درازی ساخته یکسر آنرا از سر سه پایهٔ مذکوره گذرانیده یك سنگ بسیار سنگینی را بر محاذی سوراخ مذکور بیاویخت . سر دیگر ریسمانرا بقدر سی چهل قدم دور تر برده ریسمانرا با گوگرد وشوره معامله نمود بمقام فتیل قایم نمود که به اینصورت ریسمان سوخته تابجائیکه نوك ریسمان بر سر سه پایه گره یافته میرسد وگره را سوختانده سنگ پاره را بر نیترو غلیسیرین می اندازد .

مهندس بعد از انکه سه پایه را ، برپا و فتیله ها را تنظیم نمود ، سوراخیکه در سنگ کنده شده بود تا دهن آن با نیترو غلیسیرین پر و مملو نمود . در روی سنگ نیز بعضی قطرات نیترو غلیسیرین را چکانیده سی چهل قدم دور تر آمده فتیله را آتش داد و بتاخت دویده دویده از تپهٔ منظرهٔ وسیعه فرو آمده بشمینه ها درامدند .

از روی حساب فتیله تمام به بیست دقیقه تابجای مطلوب میسوخت بواقعیکه بعد از بیست وپنج دقیقه بیك دهشتی که تصویر آن ممکن نیست نیترو غلیسیرین کفید . چنان گمان شد که جزیره تا از ته دای بلرزه درامد . سنگها چنانچه از دهنهٔ یك کوه آتشفشانی که اول بفوران می آید بر روی هوا پریدن گرفت . در جو هوا حرکت بدرجهٔ شدت

نمود که سنگهای شمینه هارا بلرزه دراورد ومهاجران را بی اختیار بر زمین غلطانید ۰

مهاجران برپاخواستند ۰ برای دیدن نتیجهٔ سعی وغیرت چند روزهٔ خود شان بسوی تالاب دویدند ۰ ازدهن همهٔ شان بیکبارهگی یك ندای حیرت ومسرت برامد! سنگلاخ غرانیتی که حایل آبهای تالاب بود بصورت بسیار واسعی ازهم کشاده شده ، وآبها ازان مجرابیك شدت فوق العادهٔ یك جریانی تشکیل داده ، وبعدازانکه از روی سنگها کف کرده تابکنار دیوار سنگلاخ روانی میگیرد ازانجااز (٢٥٠) قدم ارتفاع بپایان میریزد ، وازانجابقدر دوصد قدم یك نهری تشکیل داده بدریامی آمیزد!

—﴿ باب هجدهم ﴾—

پانقروف ازهیچ چیزی شبهه نمیکنند — مجرای اول تالاب —
تحت الارض گشت وگذار — درمیان غرانیتهایك راه —
توپ گم شد — مغارهٔ میانه — چاه — اسرار —
عودت —

سیروس سمیت به تشبث خود موفق شده است ، اما مهندس بنابرعادتی که دارد اصلاعلامت ممنونیت نشان نداده وچشمهایش بشلاله معطوف مانده بی آنکه چیزی بگوید ایستاده بود ۰ هاربرنوجوان کفها بهم زده آثار شادمانی مینمود ۰ ناب ازخوشی برمیجهید ۰ پانقروف بیك شیوهٔ مخصوص خودش میگفت :

— اوه ! برای خدایی بگوئیم ۰ حقیقتاً مهندس مابسیار پرفنون یك آدمیست !

بواقعیکه نیتروغلیسیرین ازمطلوب زیاده ترخدمت کرده است ۰ مجرای نوی که برای تالاب بازشده آنقدر واسع وفراخ بودکه نسبت بمجرای قدیم ازینراه سه برابر آن آب بدر میرفت ۰ بنابرین بعدازکمی بهمه حال آبهای تالاب فرومی نشینند ۰

مهاجران بشمینه هابرگشته بیل وکلنگ وچکش وریسمان لخی خود شانرابر داشته بازبکنارتالاب آمدند ۰ درراه پانقروف بمهندس گفت :

— اما موسیو سمیت ! اگر با این مایع زرد رنگکی که ساختید اگر بخواهیم که جزیره را بر هوا کنیم میتوانیم نی ؟

مهندس — بیشك میتوانیم ، کار بمقدار اجزاء و قوفست . کرهٔ ارض نیز پرانده میشود .

پانقروف — آیا این اجزارا در تفنگ استعمالکرده نمیتوانیم ؟

مهندس — خیر پانقروف ، شدت نیترو غلیسرین خیلی زیاداست . اسلحه را پاره پاره میکند . اما چون در دست ماحامض آزوت ، شوره ، گوگرد ، زغال موجوداست باروت را نیز به آسانی ساخته میتوانیم . ولی چه سود که تفنگ بدست نداریم .

پانقروف — بگذارید بابا ! یکقدری که سعی و کوشش کردیم آنرا نیز میسازیم والسلام .

چنان دیده میشود که پانقروف از کتاب لغت جزیرهٔ لینقولن کلمهٔ (غیر ممکن) را بیرون براورده است .

مهاجران چون برمیدان تپهٔ منظرهٔ وسیعه واصل شدند یکسر بطرف مجرای قدیم تالاب که بیرون برامدن آنرا تخمین میکردند دویدند . بواقعیکه از کنار سنگلاخ به کنار تالاب ، دهنهٔ مجرای قدیم آن بمیدان برامده بود . بسببیکه آبها فرونشسته بود از کنار سنگلاخ تا به پیش دهنهٔ مجرا فروآمدن آسان گردید . دهنهٔ مجرا اگرچه بدرازی یعنی به بلندی بقدر بیستقدم می آمد ولی بر آن از دو قدم بیشتر نبود . ازینقدر بر درامدن مهاجران ممکن نبود . لهذا پانقروف وناب کلنك وچکش وقلمهای سنگ کنئی خودرا گرفته درظرف یکساعت بقدریکه یك انسان درامده بتواند دهنهٔ مجرارا باز نمودند .

مهندس در دهن غار نزدیکشد . دیدکه دردرون مجرا یك سر نشیبئی که بران فرو آمده شود ، موجوداست . اگرچنانچه حالا دیده میشود بلندی آن پستی نکند تا بسطح بحر ازین مجرا رفتن ممکنست وغیر ازین در پایانتر ها بلکه مانند مغاره یك محل واسعی پیدا شودکه قابل نشیمن باشد .

پانقروف گفت :

— خوب موسیو سیروس برای چه ایستاده اید ؟ نمی بینید که سگ درون درامد ؟ سقف هم بلند درون مجرا هم مانند دهنه اش تنگ نمی نماید .

مهندس — بلی میدرائیم ، امادرون غار بسیار تاریکست . ناب رفته یك چند دسته ملخ وچوب خشك بیارد که آنرا افروخته درائیم .

ناب وهاربر هماندم بکنار تالاب دویده چند دسته چوبهای خشك شاخه دار ارچه کنده بیاوردند . آنهارا مانند مشعله افروخته در حالتیکه توپ ومهندس به پیش بودند بمجرا درامدند .

مجرا برخلاف ملاحظهٔ مهاجران رفته رفته وسعت پیدا میکرد بعداز کمی بی آنکه خودشانرا خم بکنند قد راست راه میرفتند . دردرون مغاره از زمانهای نامحدو دیکه این آب جاری بوده بسیار سبزه های آبی که آنرا (یوصون) میگویند پیدا شده بود که راه رفتن مهاجران را دشوار مینمود . بناءً علیه مهاجران به بسیار احتیاط رو به نشیبی پیش میرفتند . یوصونهائیکه از سطح فوقانی مجرا رو بپایان آویخته شده بودهنوز قطرات آبها ازان درچکیدن بود . جاهائیکه بران میگذشتند مهندس آنرا بکمال دقت معاینه میکرد . مهندس از بسی علامات دانست که این مجرا از جریان آب حاصل نشده بلکه از شدت آتش مرکز زمین یعنی از تأثیرات کوه آتشفشان بوجود آمده بعد از انطفای مدید آن آب تالاب دران جاری شده رفته است .

درمجرا هرانقدرکه پایان شده میرفتند مهاجرانرا یك ترسی پیدا شده میرفت . واگرچه بایکدیگر چیزی نمیگفتند ولی بدل هریك حادثهٔ دوغونق آمده درهر قدم قوهٔ مخیلهٔ شان پنهان بودن یك جانور مدهشهٔ دریایی را در نظرشان تجسم میداد .

معمافیه توپ درپیش پیش مهاجران میرود ، اگریك تهلکهٔ به بیند چابك خبر میدهد . بعدازانکه بقدرصد قدم پیش رفتند مهندس توقف نمود . رفقایش نیز بدورش جمع آمد . این جائیکه ایستاده بودند تایکدرجه خوب یك مغارهٔ بزرگی بود که ازسقفش هنوز قطرات آب درچکیدن بود . هوای این مغاره اگرچه یکقدری آرام

مینمود ولی هیچ اثر تعفنی دران دیده نمیشد ژه ده ئون گفت :

— عزیزم سیروس ، این جاخیلی پنهان وناقابل پیدا کردن یك جا ئیست . ولی قابل سکنانیست .

پانقروف — چراقابل سکنانیست ؟

ژه ده ئون — زیراهم بسیار تاریك ،وهم یکقدری تنگ است .

پانقروف — آیا اگر یکقدری کوشش کنیم آنرا بزرگتر نخواهیم توانست ؟ ویکچند سوراخی برای روشنی کشاده نخواهیم توانست ؟

مهندس — مابر راه خود دوام بکنیم . بلکه درپایانها جاهای موافقتر پیدا کنیم .

هاربر — چنان تخمین میکنم که هنوز از بلندی دیوار سنگلاخ از سه حصه یك حصهٔ آنرا قطع کرده باشیم .

سیروس — بلی ثلث راه راپیموده ایم . زیرا از دهنهٔ مجراتابحال صد قدم آمده ایم که هنوزدرصد قدم پایانتر . . .

درین اثنا ناب پرسیدکه :

— توپ کجاست ؟

درون مغاره راپالیدند . سگ موجود نبود .

پانقروف — بلکه سگ پیشتررفته باشد .

سیروس — هله بسگ خود رابرسانیم .

مهاجران پنجاه قدم دیگرفرو آمدند . درین اثنا از پیش بعضی صداهای عجیبی شنیدند . هاربر گفت :

— اینصداکه شنیده میشود صدای توپست .

پانقروف — راستست ، هم به بسیارقهرعوعوه میکند .

مهندس — تیرهای پیکان آهنین مابدست ماست به احتیاط پیش شویم .

مهاجران برای امداد سگ خود شان چابکی نمودند . سگ رفته رفته عوعوه

را بیشترمیکرد . آیابه پنجهٔ کدام جانورمدهش افتاده ؟ مهاجران یکچند دقیقه بعد شصست قدم پایانتر توپ را یافتند .

جائیکه سگ رادران یافتند بسیارلطیف و واسع یك مغارهٔ بود . ناب و هاربر مشعله های خود شانرا تکان داده درون مغاره را روشن کردند . سیروس سمیت ، وژه ده ئون وپانقروف تیرهارابزه کرده آماده ایستادند .

این مغارهٔ جسیمه سراسرخالی بود . مهاجران اطراف آنرا تماماً گردش کردند . هیچ چیزی ندیدند . اما سگ حالا برعوعوهٔ خود دوام دارد . سخنهاو نوازشهای مهندس هیچ فائده نمیکنند . مهندس گفت :

— اینجایك مغارهٔ بزرگ پیش ازینهم راه نیست هرطرف بادیوارهای سنگی غرانیت محاط . مطلقابرای آب یك مجرایی بایدباشد .

پانقروف — بلی . وسیوسیروس . دقت کنیم مبادادرکدام غارماری نیفتیم .

مهاجران پیش پای خود شانرادیده دیده به احتیاط تمام بسوی آخرمغاره که سگ درانجاعوعوهٔ بسیارمیکرد روانه شدند . درانجایك چاهی دیدند که درمیان سنگهای غرانیت کشاده شده بودکه آبهای تالاب ازراههائیکه مهاجران بران گذرکرده آمده اندتابه این مغاره آمده وبعد ازانکه این راماننده حوض انباری پرکرده بوده ازدهنهٔ این چاه به بحرمیریخته است . این چاه ازچاههای معمولی کنده گی دست بشرهیچ فرقی نداشت . بدرون آن درامدن غیرقابل مینمود . مشعله هارابدهن غارگرفتند دردرون آن چیزی ندیدند . مهندس یك پاره چوب درگرفتهٔ رابچاه انداخت . شعلهٔ چوب پارهٔ مذکوردیوارهای درون چاه راروشن کرده تابه پایان رفته ازجزی که کرد معلوم شدکه به آب بحرتماس نمود .

اززمان سقوط چوب شعله ورمهندس عمق چاه مذکوره رانودقدم تخمین نموده سیروس سمیت گفت :

— این است که اینجابرای ماسکن بسیارعالی میشود .

ژه ده ئون — امامهندس افندی اینراهم بدانید که اینجا مسکن دیگر جانور بود !

مهندس — چه کنیم ، آن جانور ازین چاه فرار نموده از واگاه خود را بما گذاشت !

پانقروف — درین وقت بجای توپ ، سگ بودن خود را آرزو میکنم تا بدانم که سبب عوعوهٔ او چیست .

سیروس سمیت بسوی سگ خود دیده آهسته تر گفت :

— بلی توپ در بسیار چیزها از ما کرده زیاده تر واقف میباشد .

حالا قسم اعظم آرزوی مهاجران گویا بسر رسید . هرچند بسبب کمئی روشنئی مشعله ها جسامت و قابلیت آن بخوبی دانسته نمیشود ولی بازهم معلوم میگردد که با دیوار ها ئیکه دران بزنند براو تاقها و دالانها تقسیم آنها ممکن است اگرچه درینوقت مغاره مرطوبست . ولی چون بعد ازین آب دران نمیآید در کم وقت رطوبت آن زایل میشود .

حالا دو نقطهٔ مشکل میماند : یکی مسئلهٔ روشن کردن مغاره . دوم آسان کردن درامدو برامد آن . ازسقف مغاره سوراخ کشادن ممکن نیست . زیرا برسر آن به ستبرئ صد متر سنگلاخ موجود است . اگر بشود باید که از جهت جبهه یعنی ازطرف دیواری که بسوی بحر است پنجره بازشده ضیا گرفته شود . . مهندس از وقتیکه از مدخل مغاره درامده مسافهٔ راکه قطع نموده بذهن خود حساب کرده دانستکه دیوار مغاره بطرف دریا بسیار کافت و ستبر نیست . هرگاه پنجره باز کردن ازینطرف ممکن شود درواز و زینهٔ خروج و دخول نیز آسان میشود . . مهندس این فکر خود را برفقای خود بیان کرد . پانقروف گفت :

— موسیو سیروس بکار آغاز کنیم . آلات هم بامنست . من راه سوراخ کردن این دیوار را پیدا میکنم . آیا از کجا بزدن آغاز کنم .

مهندس چقور تر وفرو رفته ترین جا هارا نشان داده گفت :

— ازینجا .

کشتیبان تنومند بکوشش جانسپارانهٔ بکار آغاز نهاد بقدر نیمساعت کوشش نمود سنگ

های بسیاری را بهر طرف پراند . بعد ازان کلنگ را ناب گرفت . آنهم چون مانده شد ژه ده ئون بسنگ کنی آغاز نهاد بقدر دوساعت این عملیات دوام ورزید . کار بدرجهٔ رسیده بودکه مهاجران نومیدشوندکه درین اثنا یك ضربهٔ میل آهنین ژه ده ئون سنگرا شکافته میل ازسوراخ بخارج افتاد .

همه مهاجران بیك زبان (هوررا ! !) گفته فریاد برا وردند صداهای شان در سقف مغاره طنین اندازگردید . کلفتئی دیواریکه سوراخ شده بود درینجا سه قدم بود . مهندس ازسوراخ بخارج نظر انداخت . ازساحل بقدر نود قدم بلند بودند . ازین دیوار طبیعی سنگلاخ بقدر دوصد قدم یك میدان ریگزار صاف و هموار تالب دریا دوام مینماید . بعد ازان آبنای کوچك ، بعد ازان جزیرهٔ سلامت ، بعد ازان بحر محیط جلوه گر بود .

ازسوراخ یك ضیای شدتناکی درامده مغاره رابصورت بسیار لطیفی لمعه دار نمود . طرف چپ مغاره بدرازی صد قدم ، وعرض وارتفاع سی قدم بود . طرف راست آن خیلی وسیعتر و بلندی سقف آن بقدر صد قدم می آمدکه درینطرف ستونهای سنگی طبیعی بسیار عجیب وغریبی نیز موجوداست . اگرچه سقف و دیوارهاوصحن وستونهای این مغاره بصورت منتظم وهندسهٔ مکمل صنعی نیست ولی هیئت مجموعهٔ آن خیلی لطافتبخشاست .

مهاجران از بسیاریٔ حیرت و اله شده اند . در حالیکه امید یافتن یك مغارهٔ کوچکی را داشتندیك قصر طبیعئی دلفزا یی یافتند . از دهن هرکس نداهای مسرت میبرامد . سیروس سمیت گفت :

— رفقای عزیزمن ! بعد ازانکه این مغارهٔ خودرا بدرجهٔ کافی روشن ساختیم در طرف چپ اوتاقها وتحو یلخانه های خودرا میسازیم . ومیدان جسیم طرف راست رابرای خود مادالان تجربه خانه وموزه خانه اتخاذ میکنیم .

هاربر — آیااین جاراچه عنوان خواهیم داد ؟

مهندس — غرانیت هاوز . [یعنی قصر سماقی .]

درین اثنا مشعله هابه تمام شدن رسیده بود ، لهذا پیش از انکه مشعله هاخاموش شود برامدن لازم است . بقیهٔ کاررا برای روزدیگرمیگذارند پیش از رفتن سیروس سمیت بازبرسرچاه مذکوربیامد . بدقت گوش بران نهاد ولی هیچ چیزی نشنید . درمیان آن بازیك مشعلهٔ انداخته داعی شبهه یك چیزی ندید . پس چنان معلوم میشود که جانوریکه درین مغاره بود وتوپ بران عوعوه میکرد خود را بچاه انداخته بسبب منقطع شدن آب از چاه به بحرفرارکرده رفته است .

اما مهندس بحیرت بسوی چاه مذکورنظردوخته هیچ چیزی نمیگفت . پانقروف به اونزدیکشده گفت :

— موسیوسیروس مشعله هاخاموش میشود .

مهندس — چون چنینست برویم .

مهاجران ازراهیکه فروآمده بودندپس ببالاشدن آغاز نهادندتوپ درپیش پیش میرفت بمشکلات براه میرفتند . تابه مغارهٔ نخستین بالایی رسیدند درانجایکقدری مکث وآرام نموده بازبرفتن آغاز نهادند . هرانقدرکه بالامیبرامدند هواسردترمیشد . در دیوارهاوبوصونهاقطره هـای آب باقی نمانده بود . مشعله ئیکه بدست ناب بود خاموش گردید . مهاجران به استعجال مجبورشدند . مشعلهٔ دیگرنیزروبخاموشی نهاده بود که مهاجران ازدهنهٔ مجرای قدیم تالاب غرانت برامدند .

باب نوزدهم

نقشه وپلان سیروس سمیت — برون غرانیتهاوز — زینهٔ ریسمانی — تخیلات پانقروف — سبزه هـای خوشبو — تبدیل مجرای آب — نظارت بحرهٔ غرانیتهاوز — آبجاری درغرانیتهاوز

روزدیگرراهاجران به اصلاح مسکن نوخودشان یعنی (غرانیتهاوز) گذرا

نیدند . مهاجران درباب ترك كردن شمینه هاو آمدن به این مسکن جدید خودشان که دست قدرت آنرا درمیان اینچنین یك دیوار سنگی غریبی که ازهر گونه تعرض وباد وباران وبحر محفوظ ومصون است انشا نموده خیلی آرزو واستعجال میکردند . اما فکر مهندس اینست که شمینه هارا نیز سراسر ترك نکنند وآنرا برای بعضی عملیات جسیمه یك كارگاه جسیمی اتخاذ کنند .

كار نخستین مهندس این شد که بسوی ساحل رفته دیوار طبیعی سنگلاخ غرانیت را ملاحظه کنند که سوراخ غرانیتهاوز در کدام جای ساحل تصادف میکند . آهنی که از دست ژه ده ئون خطا خورده بساحل افتاده بود رهبر آشکاری برای مهاجران بود که بواسطهٔ آن تعیین موقع آسان گردید . آهن به آسانی یافت شد . درجائیکه آهن افتاده بود هشتاد قدم بلندتر ازان در دیوار یك سوراخی مشاهده میشد . که ازحالا بعضی کبوتران دران رفت و آمد را بنا نهاده بودند .

فکر مهندس این بود که مغاره را برپنج قسم ویك صالون تقسیم کنند . ازطرف ساحل پنج پنجره ویك دروازه باز کنند . پانقروف لازم بودن پنجره هارا تصدیق و قبول نمود ، امامعنای لزوم دروازه را ندانست که چیست . زیرا دروازهٔ غرانیتهاوز را عبارت ازمدخل مجرای تالاب که دربالاست میداند . مهندس گفت :

— دوستان من . فکر من آنست که آن مدخل رابتمامها سد وبند کنیم که هیچکس آنرا نه بیند ونداند . حتی در وقت لزوم در پیش مجرای جدیدی که باز کرده ایم یك سدی ساخته مدخل قدیم را سراسر در زیر آب پنهان سازیم . زیرا چنانچه ما ازین راه رفت و آمد میتوانیم برای دیگران نیز آسانست .

پانقروف — خوب ازکجا رفت و آمد کنیم ؟

مهندس — ازینطرف یك زینه میسازیم . وقتیکه زینه را برداریم آمدن هیچکسی درینجا ممکن نمیشود .

پانقروف — آیابه اینقدر احتیاط ازچه لزوم می بینید ؟ تابحال ازجانورها چیزی

ضرری بما رسیده ، جزیرهٔ ما نیز مسکون نیست که از مردم وحشئی بومئی آن اندیشه کنیم .

مهندس — آیا ازین بخوبی امین هستید ؟

پانقروف — چون همه اطراف جزیره را گردیدیم قطعیاً امین میشویم .

مهندس — بسیار خوب، گیریم که در جزیره انسان نیست اما از خارج آمده میتواند . اینطرفهای بحر محیط بسیار تهلکه ناکست . بنا برین به احتیاط حرکت کردن اولاتر است .

پانقروف راءی مهندس را پسندید ، و بکار آماده گردید . نقشهٔ مهندس درباب تعمیرات غرانیت هاوز ازینقرار است : اولاً در دیوار طرف پیش روی مغاره پنج پنجرهٔ بسیار مکمل با یك دروازه باز کردن . ودر صالون یعنی دالان بسیار بزرگ طرف راست مغاره نیز یك پنجرهٔ بزرگی کشیده هرطرف مغاره را خوب ضیادار ساختن . این پنجره ها چون تام بجهت نقطهٔ شرق ناظر میباشد شعاعات نخستین شمس خاوری همیشه دران انعکاس میکند غرانیتهاوز چون درمابین سنکستانی که شمینه ها را تشکیل داده ، و خم نهر مرسی واقعشده لهذا بادهای مدهش شمال شرقی معروض نمیباشد . ذاتاً مهندس پنجره هارا چون باچوکاتها و پله های محکم تزئین میدهد ازان رو به بسیار مضبوطی سد وبسته میشود که بباد ها مقاومت میتواند .

اول کاریکه مهاجران به آن شروع کردند سنگ کنی بود که پنجره هارا باز کنند . سنگهای دیوار غرانیتهاوز خیلی سخت بود که با آهن وکلنگ شکافتن آنها مشکل ودیر میشد . لهذا از نیترو غلیسیرینی که بدست مهندس موجود بود مقدار کمی استعمال کرد پنج پنجره ویك دروازه ، ویك پنجرهٔ بزرگرا باز کردند . سوراخهائیکه باز شده بود اطراف وکنارهای آنرا یك شکل منتظمی دادند و بعضی جاهای آن که بگل وخشت محتاج بود تعمیر نمودند . درظرف یکچند روز همهٔ این کارها را به انجام رسانیده پنجره های باز غرانیتهاوز ضیا وهوای صافی را در مغاره جاری ساخته رطوبت وعفونت آنرا سراسر زایل نمود .

بنا بر پلان مهندس مغاره بر پنج قسم تقسیم میشود . قسم اول عبارت از جائیست

که دروازه وزینه درانست واین قسم مانند دهلیز خانه شمرده میشود بعدازان بفراخی سی قدم یك مطبخ ، و بوسعت چهل قدم یك اوتاق طعام خوری ، و بوسعت پنجاه قدم یك اوتاق خواب ، ودرپیش دالان بزرگ یك اوتاق مهمانخانه .

این تقسیمات طرف چپ مغاره را سراسر پر نموده لهذا درمابین اوتاقها ، ومغاره یك روهروی مانده آنطرف را برای تحویلخانه ئیکه هرنوع مأکولات ومشروبات را دران نگهدارند مخصوص نمودند . مهاجران یك مغارهٔ دیگری نیز بربالای این مغاره دارند که آنجارا برای گدام چوب وزغال وهرنوع ارزاق تخصیص کردند .

برای اجرا ایقتن این پلان مهندس مهاجران بازبخشت مالی وچونه سازی آغاز کردند . چند روز مشغول شده خشت وچونهٔ بسیاری درزیر دیوار غرانیتها وزجمع آوردند . تاب‌حال برای رفتن و آمدن غرانیتها وزاولابرتیهٔ منظرهٔ وسیعه برامدن . و بعد ازان بدرازی دوصد قدم مجرا رافرو آمدن بیهوده وقت شان صرف میشد . مهندس هماندم فکر خود را بموقع اجرا نهاده بساختن یك زینهٔ متینی آغاز نهاد .

دراول امر دوسه روز بریسمان سازی مشغول شدند ، ریسمانهای گوناگون باریك وکلفت و درازوکوتاه ازلیفهای درخت (کوری زونق) که خیلی محکم ومتین است ساختند . ریسمانها را درپیش دیوار غرانیتها وز آوردند . ویك زینهٔ فراخی که پته پایه های آنرا ازچوب محکم درخت سرو ساخته بودند از دروازهٔ غرانیتها وز آویختند . یك ریسمان باریکتر دیگری را نیز ازیك مقارهٔ (١) تند رانیده برای بالا کردن خشت وگل وغیره استعمال کردند . خشتها و چونه ها و چوب و آب وسائر لوازمات را با آن ببالا کشیدن وبکار بنائی خود شان آغاز کردند . بعد ازیکهفته درون مغاره بموجب پلان ونقشهٔ مهندس براوتاقها و دالان و مطبخ وغیره تقسیم یافت .

همهٔ این عملیات درزیر نظارت مهندس از طرف همهٔ مهاجران بکمال شوق وهمهٔ شطارت اجرا میشد . علی الخصوص پانقروف که گاهی ریسمان ساز وگاهی بنا و گاهی سنگ کن میشد بذله گوئیها ولطیفه ها ومزاحهائی میکرد که رفقار اقهقهه ها می آورد .

(١) مقاره چرخهای کوچك غلطك داری رامیگویند که برای بالا کردن اشیا را بجاهای بلند بکارمی آیدوریسمان بران به آسانی کش میشود .

پانقروف بدرجهٔ بر مهندس امنیت و اعتماد پیدا کرده که مسئلهٔ ملبوسات و تنویرات را هیچ بخاطر نیاورده تا بساختن راه آهن و تلگراف فکر خود دراز نموده بود .

مهندس سخنان پانقروف را بلذت میشنید ، و نیتهای مبالغه کارانهٔ او را خراب کردن نمیخواست . اما گاه گاهی بیك اندیشهٔ بسیار دور و دراز فرو میرفت که آنهم عبارت از اندیشهٔ چسان رهایی یافتن شان بود از جزیرهٔ خالی و تنهایی که از همه راههای کشتیها بر کنار افتاده حتی نام آنهم در خریطه ها مذکور نیست که کشتیها به آن نام در انجا بیاید .

در اثنای عملیات هاربر کوششمندی و غیرت خود را نشانداد که تاچه درجه جوهر قابلیست نوجوان . و کوششمند یك پسریست ، زود میفهمد ، زود اجرا میکند . مهندس رفته رفته به این پسر محبتش زیاد میشد . هاربر نیز بمقابل مهندس روز بروز حس احترامکارانه اش را می افزود .

ناب باز همان نابست . دایما صداقت ، جسارت ، وغیرت مجسمه است . افندی خود را بدرجهٔ پرستش دوست میدارد . باپانقروف بزودی عقد رابطهٔ محبت نموده ، و در مابین شان یك دوستی صمیمی حاصلشده بی تکلف به مصاحبه آغاز نهاده اند .

ژه ده ئون نیز بسیار غیور است هر کار از دستش می آید . زینهٔ غرانیتها و زدر روز بیست و هشتم مایس قطعیاً جابجا گردید . این زینه که بدرازی هشتاد قدم بود بر صد پته پایه تقسیم یافت . مهاجران بزودی بربالاشدن وفرو آمدن زینه عادت گرفتند . پانقروف بسببی که در کشتیها بواسطهٔ اینچنین زینه ها بر دکلهای بلند بلند بالاو پایان شده در ینباب معلم اول دیگر رفقاشده بزودی و آسانی مهارت و ممارسه پیدا کردند ، اما توپ بیچاره بسیار بزحمت ودشواری به آن عادت گرفت . تابسیار وقتها حیوان را بر شانه بالاو پایان میکردند . ذاتاً مهندس فکر آنرا دارد که بقوت آب شلاله یك ماکینهٔ جر اثقال ساخته خود را و رفقای خود را ازین عذاب بالاو پایان شدن وارهاند .

درین اثنای کارهای متنوعه موسم زمستان نیز نزدیکشده بود . مهاجران درپی ذخیرهٔ آزوقهٔ زمستان خود افتادند . هر روز ژه ده ئون و هاربر یکچند ساعت بشکار

مشغول میشوند . صید وشکار خود شانرا اکثردر (بیشهٔ جاقامار) اجرا میکنند . هنوزیك واسطه ئیکه ازنهر (مرسی) گذرکرده بتوانند نیافته اند ازانرودرجنگل بزرك (فاروست) رفته نتوانسته اند . کشت وگذارجنگل مذکوررابرای بهار آینده گذاشته اند . ذاتاً دربیشهٔ جاقامارنیزشکارهای متعددقانغورو ، وگراز ، وانواع مرغها موجود میشد . هاربرنیزدرین اثنا دریك طرف جنوب غربی بیشه یك چمنزاری یافته که دران هرگونه نباتات خوشبو ، ونباتات طبی موجود بود . ازهرنوع ورقم آن که برای سینه ، وتب ، ومسهل وغیره نافع است بغل بغل درغرانیتها وزمی آوردپانقروف چون اینهارادیدپرسیدکه :

— این سبزه هابچه کارمی آید هاربر ؟

هاربر — خود رابا آنهاتداوی میکنیم .

پانقروف — آیاچه وقت ؟

هاربر — هروقتیکه ناخوش شویم .

پانقروف — مادامیکه درجزیرهٔ ماحکیم نیست چرابیمار بشویم ؟

اینسخن راپانقروف بچنان یك طور جدی وحقیقی گفت که مزح ازو معلوم نمیشد . مگربه فکرپانقروف محقق همین است که ناجوری وبیماری راحکیمها درملکها باخودمی آرند . هاربراگرچه بجواب پانقروف یك سخنی نیافت ولی برکارخود دوام ورزیده بسی نباتات نافعی دیگرنیزدرغرانیتها وزجمع نمود . حتی درمیان نباتات مذکوره (اوسوه غو) نام نباتی نیز آورده بودکه بعد ازجوش دادن اعلایك چای سبزی میشد .

دراثنائیکه صیاد هابرشکارخود دوام داشتند یك روز بیك ملك خرگوشها تصادف کردندکه بهزاران غارهای خرگوش راحاوی بود . هاربرفریادبراورده گفت :

— وای ، آشیانهای خرگوشهارابه بینید .

ژه ده ئون — آیاپرخواهند بود یاخالی ؟

ژه ده ئون وهاربردرنزد آشیان هانزدیك شدند . ازانجادفعةً نقدرصد دانه

خرگوشها بهر طرف بدویدن شدند . بچنان سرعتی بدیگر غارها و طرفها پنهان شدند که توپ نیزیکی ازانهارا گرفته نتوانست . ژه ده ئون خیلی هوس گرفتن یکچند دانهٔ ازانها افتاده خواست یك دامی در پیش آشیان آنها بگذارد ، ولی دام را باچه بسازد ؟ هیچ ! والحاصل باوجود آنهم ازسعی وکوشش وانه ایستادند تا همت توپ وتك ودو خود چارعدد خرگوش را تلف کرده توانستند .

بوقت شام محصول شکار خود را بغرانیتهاوز آوردند . طعام شام را همین محصول تشکیل نمود . وهم چون به آشیان بزرگ آن ره بلدی پیدا کرده اند ممنون شدند که هروقت ازانجا بدام آورده میتوانند . در (۳۱) مایس پله های پنجره ها و دروازه ها راساختند . کار بر فرش کردن او تاقهاماند که آنراهم برای شبهای دراز زمستان گذاشتند . در مطبخ یك اوجاغ خشت پخته نیز ساختند . دودکش آنرا نیز از یك تنهٔ درخت کاواك شدهٔ ساخته وسر پنجرهٔ مطبخ را یك سوراخی کرده سر دودکش را بیرون براوردند .

مدخل قدیم مجرا را باسنگهای بزرگ بزرگی سد کردند و بسی چوب و خاشاك وگل و یوصون بران ریخته سراسر بند نمودند . ولی نیت مهندس که آبرا پس بالا کرده مدخل را سراسر در زیر آب پنهان نماید در ینوقت معطل ماند .

مهندس ازمجرای قدیم نیز استفاده نمود . از زیر مدخل یك سوراخی باز کرده واز تالاب آب دران جاری نمود . راه جریان این آب را نیز خوب تسویه کرده یك جویچهٔ کوچك بسیار لطیفی در درون غرانیتهاوز جاری ساخت . آب مذکور در پیش مطبخ در یك حوضی جمع می آمد و ازانجا در یك ناله تا بچاه آخر مغاره رفته به بحر میریخت .

هرچیزی تمام شد . زمستان نیز شدت خود را نشان داد . مهندس آئینه سازی را بیکوقت دیگری مانده در ینوقت پله های پنجره های خودشانرا تنها باتخته حفظ وستر نمودند . ژه ده ئون در اطراف پنجره ها از نوع عشق پیچان بعضی نباتات خوش گل خوشبویی کاشته اطراف پنجره هارا به آن تزئین نمود ... مهاجران حقیقتاً از بخت خود شان ممنون هستند . اگرهرچه میکردند به این درجه محفوظ و موافق یك اقامتگاهی پیدا

نمیتوانستند. منظرهٔ تجربه هانیز خیلی لطافت بخشاست. برکانهٔ جماهیر متفقه، دماغهٔ مانیبول، دماغهٔ نجبه نظارت دارند. علی الخصوص که جزیرهٔ سلامت نیزدر پیش چشم شانست .



—﴿ باب بیستم ﴾—



موسم باران — مسئلهٔ ملبوسات — شکارفوق — شمع سازی —
کارهای داخلی غرانیتهاوز — دوپل کوچك — رفتن بمعدن
استریدیه — هاربردرجیب خود چه می یابد ؟

بداخل شدن ماه حزیران زمستان نیزداخل شد . بارانهای بسیارشدید وباد های مدهش ظهور نمود. مهاجران قدر و قیمت غرانیتهاوز راحالا شناختند. شمینه ها درچنین هواها ناقابل سکنا نیست. حتی درایامهای طوفان های بحردر اثنای مدموجهای بحر تابدرون شمینه درامدن نیزممکنست . بناءً علیه سیروس سمیت آلات وادوات آهنگری خود شانرا دریك جای محفوظی جا بجا کردن خواست . درماه حزیران مهاجران بکارهای متنوع مشغول شدند. شکارخشکه وماهیگیری آب رانیزترك نکردند. پانقروف ازلیفهائیکه ازان ریسمان ساخته بودند دامهای متعدد خرگوش ، وقلابهای ماهیگیری ساخت . مطلقا هرروزیکچند خرگوش و ماهی میگرفت . ناب شکارهای مذکوررا به پاك کردن ، ونمك زدن وقاق کردن مشغول میگردید .

درین اثنا مسئلهٔ ملبوسات بموقع مذاکره درامد. هنوز بهمان یك یك دست البسه ئیکه ازویشموندربرداشتند هستند . اگرچه البسهٔ خودشانرا تابه اینوقت محافظه کرده وپاك نگهداشته اند ولی چون بسردیهای سخت زمستان وبارشها کافی نمی آید مهاجرانرا به اندیشه انداخته است .

تابه اینوقت مهندس به تدارك مسکن ومأکولات مشغول بود ، برای اندیشیدن ملبوسات وقت نیافته بود. وحالانیزچون موسم زمستانست برای تدارك کردن البسه وقت وفرصت نیست . بهمه حال این موسم زمستانرا باید بسر آرند . درسال آینده

گوسفند های کوهی را که درکوه فرانقلن دیده بودند بدست آورده از پشم آنها البته مهندس یك چارهٔ یافته قماش برای پوشاك خواهد ساخت .

پانقروف گفت — بگذار بابا ! در اتاقهای خود چوب بسیاری افروخته خود را به آن گرم میکنیم .

ژه ده ئون — ذاتاً لینقولن ما در گرمترین منطقهٔ متعدله از قرار طول و عرض واقع شده . زمستان بسیار شدتناك نمیشود . در طرف نصف کرهٔ شمالی به این عرض اسپانیا وانا طول واقعشده .

سیروس — بلی همچنین است امادر اسپانیا وا ناطول نیز گاهی بزمستا نهای بسیار شدیدی تصادف میشود . در ینجا نیز ملحوظست که همچنان زمستا نهای سخت پیش شود . معهافیه چون اینجا جزیره است درجهٔ حرارت بسیار تنزل نمیکند .

هاربر — آیا چرا ؟ موسیو سیروس ؟

مهندس — اولاد من ، بحر حرارت صیف را بلع میکند ، و بمثابهٔ یك انبار خانهٔ بسیار جسیمیست که حرارت را درتمام موسم تابستان درخود ذخیره میکند . درموسمهای زمستان آن حرارت را افراز میکند . واز ین است که در جزیره های میان آب ویا سواحل بحر بسیار سردیهای فوق العاده پیش نمیشود .

پانقروف — اینسخنهارا پسان می اندیشیم . حالا اینرا بگوئید که شمهادر از شد . بایدیك چارهٔ برای روشنی بیابیم .

مهندس — این آسانست .

پانقروف — آیا مذاکرهٔ آن ؟

مهندس — نی حل کردن آن .

پانقروف — چه وقت آغاز میکنیم ؟

مهندس — فردا .

پانقروف — چسان ؟

مهندس — ماهی فوق راصید کرده .

پانقروف — آیاباماهی فوق گاس میسازیم ؟

مهندس — واه ! واه ! توهم چهامیگویی . شمع میسازیم شمع .

این است که فکر مهندس از شکار ماهی فوق گرفتن روغن آنست برای شمع ریزی که قابل اجراست . روغن ماهیان فوق از حدافزونست . چونه وحامض کبریت نیز موجود است . لهذاشمع ساختن آسانست .

روز چارم حزیران روز یکشنبه ویوم مقدسی بودازانرو مهاجران تعطیل اعمال نمودند . مهاجران از نعماییکه به آن مظهر شده انددعاهای شکرگذاری خودشانرا رفع بارگاه ایزدمتعال کردند .

روز دیگرا گرچه هوامغشوش بودبازهم مهاجران برای شکار فوق بجزیرهٔ سلامت برفتند . آبنارادرحالت جزرعبور نمودند . وازامروزقراردادندکه برای گذشتن این آبناوگذشتن نهرمرسی یك کشتی کوچکی بسازند .

درجزیرهٔ کك سلامت ماهیان فوق بسیار بودند . صیادهاعصاچوبهای برچه دار خودشانرابه اصول وقاعده ئیکه کشتیبان قوماندهمیداد استعمال کرده پنج شش عدد آنهارا تلف نمودند . ودرهمانجا پوست کرده وروغن شانرادرپوست شان پرکرده بغرانیتهاوز آوردند . پوستهای آنهابرای پاپوش های شان بسیارکار آمدیك پوستی بعمل می آرد . روغنی که ازآنهاحاصل آمد بقدرسیصدکیلوغرام بود .

شمع سازی به بسیار آسانی بموقع اجرادرامد . سیروس سمیت برای شمع سازی بعملیات دورو درازی مراجعت نکرده روغن راباچونه به صابون تبدیل کرد . صابونرا نیزباحامض کبریت معامله کرده در حال کبریتیت کاس آنرا ترسب داده باقیماندهٔ آن بالطبع سه حامض زیت شدکه آنهاهم[حامض اوله ئیك] ، (حامض مارغاریك) ، و(حامض ستهریك) بود . اول آن چون بحـال مایعیت بود بواسطهٔ تضییق تفریق گردید . دوحامض دیگرکه باقی ماند جسم سوزندهٔ شمع را تشکیل نمود .

شمعسازی در بیست و چار ساعت به انجام رسید. بعداز بسیار مذاکره ومشاوره فتیل شمعهارا از لیفی که از ان ریسمان بافته بودند ساختند. فتیل را مانند فتیلهای شمعهای (اسپرمه چت) با حامض بور معامله کرده شمع بران ریختند.

شمعهائیکه ساخته شد اگرچه سیاه وغیر منتظم بود ولی از شمع های چربوی عادتی بار بار مکملتر بود. درین ماه نیز در درون غرانیتهاوزکارها تعطیل نیافت. مهاجران باز به نجاری شروع کردند. بعضی اشیائیکه به آن احتیاج داشتند ساختند. به بسیار زحمت دوعدد قیچی ساخته توانستند که بغیر از ناب وهاربر دیگر رفقا موهای خودشانرا با آن بریدند. بعداز بسیار جد وجهد دوعدد ارّه های دستی ساختند که با آن ارّه ها تخته بریدن ممکن شد با آن تخته چوکی، میز، الماری، آرام چوکی خواب ساختند که اینها اگرچه بسبب بی اسبابی کلفت وغیر منتظم بودند ولی کار آمد ومتین چیزهایی بودند.

بسترهای خواب مهاجران از (نردستر) نام نبات بحری مرکب است که این (نردستر) در کنار های بحر پیدا میشود ویکنوعی از یوصون است. مهاجران ازین نبات مقدار بسیاری آورده برروی تخته هایی که بمقام چارپایی برای خودشان ساخته اند فرش کردند. مطبخ را نیز بیك حال مکملیتی دراوردند. با اوجاقهای بلند خشت پخته یی، وظروف واوانئی متعدد گلی اشجی باشی ناب بکمال جدیت ایفای وظیفه میکند.

آبهای تالاب غرانت بسبب مجرای نویکه برایش باز شده برمیدان تپهٔ منظرهٔ وسیعه، وریگزار کنار ساحل یکیك جویی بعمل آورده رفتن مهاجران را بسوی شمال به تعویق می اندازد. لهذا قرار دادند که دو پل برانها به بندند یکیك پلی که بدرازی بیست بیست قدم باشد برانها به بندند. سه چهار روز به این کار مشغول شده پلهارا ساختند. اول ناپ از پل گذشته به کدام خانهٔ استریدیه که پیش ازین کشف کرده بود برفت. بایك عرابهٔ دستکی ئیکه ساخته بودند ازان استریدیه هائیکه طعام شان بسیار لذیذ میشود یکچند هزاردانه بارکرده بیاورد. استریدیه هارا در آب کم کنار دریا ریختند تا تازه بماند هر روز

بقدر لزوم ازانجا گرفته صرف میکردند .

پس دیده میشود که جزیرهٔ لینقولن باوجودیکه هنوز همه اطراف آن پالیده نشده بازهم هرگونه احتیاجات مهاجران را دفع میکند . اگر خوبتر جستجو شود البته بسی مواد لازمهٔ دیگر نیز پیدا شود .

قولونها برای مأکولات ومشروبات خود بسی چیزها تدارک کرده توانسته اند . حتی از اسفندان نام یك نباتی شکر نیز استحصال کرده اند . وبعضی بخهارا اختیار کرده یکنوع شرابی نیز ازان حاصل کرده اند . اما یك چیزی کمبودی دارند که علاج آن دروقت حاضر خارج امکانست که آنهم تابحال هیچیك موادی نیافته اند که بجای نان گندم قایم شود . این یك را امید میکردند که اگر در جنگل جنوب جزیره گشت وگذار بکنند البته بعضی اشجاری که مواد مغذیهٔ را که خواص آرد دران باشد پیدا بکنند ولی تایافتن آن از خوردن نان قطعیاً محروم میباشند .

درینخصوص نیز عنایت الٓهی به امداد قولونها رسید که آنهم یافت شدن یکدانه گندم است در جیب هاربر . هاربر یك روزیکه چاك و پارهٔ البسهٔ خود را میدوخت در دامن جاکتش درمابین استر و رویهٔ دامن یك جسمی کوچك سختی حس کرد بنوك کارد آنجارا پاره کرده دید که یکدانه گندم است . رفقا همه یکجا نشسته بودند واز مسئله های مختلفه بحث میراندند . هاربر گفت :

— موسیو سیروس بفرمائید شمارا یکدانه گندم بدهم .

مهندس — چه ؟ یکدانه گندم ؟

هاربر — بلی ، موسیو سیروس ؛ اماچه فائده یکدانه گندم است .

پانقروف — خوب اولادمن ! آیابااین یکدانه گندمك نان ماچه ساخته میتوانیم .

مهندس — ماباآن یکدانه گندم نان ساخته میتوانیم نان !

پانقروف — قح ، قح ، قح !!! چرانمیگوئید بگوئید نان ساخته میتوانیم ؛ حلوا ساخته میتوانیم ، بقلوا ساخته میتوانیم . علی الخصوص حلیم ! درینموسم زمستان چه

اعلاطعامیست ! ! هاهاها !

هاربرتامیخواست که دانهٔ گندم را بیندازد ، سیروس سمیت از دستش ربوده بعد ازانکه خوب معاینه کرده ودرست وسالم بودن آنرا دانسته ازپانقروف پرسیدکه :

— آیامیدانیدکه یك دانه گندم چند خوشه حاصل میکند ؟

پانقروف — یك خوشه .

مهندس — نی ، ده خوشه . آیامیدانیدکه دریك خوشه چند دانه گندم است ؟

پانقروف — اگرراست بگویم نمیدانم .

مهندس — حدوسطیٔ آن هشتاددانه است که به اینحساب هرگاه ماهمین یکدانه گندم رابکاریم هشتاددانه گندم حاصل میگیریم . و چون دیگربار بکاریم ششصد و چهل دانه میگیریم . درسوم بارکه کاشتیم یکصد ودوازده ملیون دانه ، درچارم بارچار صد ملیاردانه بوجودمی آیدکه درانوقت آسیاوانئی تا نرا به بینیم که چه میکند !

رفقای سیروس سمیت سخنان اوراشنیده دوچارحیرت میشدند مهندس برسخن خود دوام نموده گفت :

— این است عزیزان . برکت محصولات زمین به اینقدر جه بافیض است . علی الخصوص برکتی که درمحصول خشخاش وتوتونست ازگندم باربارعلاوه تراست . زیرا یك دانه تخم خشخاش سی ودوهزاردانه حاصل میکند . خوب این رابگوئید پانقروف که آیامیدانیدکه چارصد ملیاردانه گندم چند پیمانه است ؟

پانقروف — نی نمیدانم چیزیکه میدانم احمقی منست وبس .

مهندس — ازسه ملیون پیمانه زیاده تر .

پانقروف — چه ؟ سه ملیون ؟

مهندس — بلی .

پانقروف — آیادرچارسال سه ملیون پیمانه ازیکدانه گك ؟

مهندس بلی ، درچارسال . وچنانچه من امید میکنم اگردرسال دوبارمحصول

برداریم دردوسال .

پانقروف برینسخن یك (هوررارارا !)ی بسیار مدهشی براورده سکوت نموده .

مهندس — این است هاربرکه تو بمالك خدمت بزرگی کردی ، دوستان من به این یك خوب بدانیدکه هرچیز برای مابکارمی آید ، هرچه که بیابید فوائد آنرا از نظردور نکنید . خوب هاربر ، آیا این گندم درلای جاکت توچسان درامده ؟

هاربر — درریشموند پانقروف یکدو کبوتر صحرایی برای من آورده بود . برای آنهاازبازار دانه خریده در جیب می آوردم البته کدام دانه ازسوراخ جیبم درینجادرامده باشد !

پانقروف — امین باشید . وسیوسیروس اگرهمچنین یك دانه گك تخم توتون بدستم بیفتد باز خواهید دیدکه من آنراچسان محافظه خواهم کرد ؟

مهندس — حالا میدانیدکه این دانه گك نازدانه گك راچه میکنیم ؟

هاربر — این دانه گك نازدانه گك را میکاریم نی ؟

ژ . ده ئون — هم به بسیار دقت وکمال اعتنا زیراذخیرهٔ ماهمین دانه گك نازدانه گك است .

پانقروف همانندم بکار آغاز کرد . درمنظرهٔ وسیعه بسیارمناسب یك جایی انتخاب کردند . خاك رابسیار خوب کندند سنگ وخاشاك وعلف بیگانهٔ آنرابدقتی که گویابرنج رامی چینند پاك کردند . حتی از بسیاری احتیاط که کدام کرم مرمی نباشد بیختند . یك قدری چونه نیزباخاك آمیختند . دانه گك نازدانه گك رابه بسیارچف وکف در خاك رطوبتناك زمین فروبردند . د راطراف آن یك کتارهٔ معتنایی نیزکشیدند . پانقروف یك (مترس) ترسناکی نیزبران برای ترسانیدن مرغان برپانمود .

مهاجران این کارهاراتاچه درجه هیجان قلب ، و اضطراب جان اجرامیکردند که به بیان نمی آید . پانقروف اگرچه مسئلهٔ کبریت یکدانهٔ نازدانه را بیاد آورد ولی این یکدانه گك به آن یکدانه گك نمیماند . زیرااگرمحصول ندهددگرچیزی نیست که جای آنرابگیرد .

باب بیست و یکم

یکچند درجه پایانتر از صفر — گشت وگذار جبه زار جنوب شرق — منظرهٔ بحر — مکالمه دراستقبال بحر محیط کبیر — منفسها — کرهٔ زمین چه خواهدشد ؟ — شکار — تادور — مد وجزر .

پانقروف نام «وضع کشت دانه گك نازدانه را « کشتزار گندم » نهاده هیچ روزی نبود که یکبار آنرا ازیارت نکنند . وای بر حال کرمی ویا دیگر خزنده ئیکه درانحوالی دیده شود !

در آخر ماه حزیران هوازیاده سردی پیدا کرد . درجهٔ حرارت سانتیغراد از صفر یکچند درجه فروتر آمد . فردای آن سی ام حزیران بودکه برابر با [٣١] کانون اول منطقهٔ شمالی می آید . معلوم است که فردا سرسال میلادیست .

سرسال بسیار هوا سرد شد . تالاب غرانت بتمامهاانجمادیافت یك قسمی ازنهر مرسی نیز یخ بست . چندبار «مهاجران بجمع کردن هیزم مجبورشدند . پانقروف از بیشهٔ جاقامار وکوه فرانقلن چوب وزغال‌سنگ بسیاری درغرانیتهاوز جمع آورده بود که قدر وقیمت آنرا مهاجران درماه تموز شناختند . زیرا درچارم ماه مذکور سرما بدرجهٔ شدت نمود که سانتیغراد از صفر به (١٣) درجه تنزل نمود . مهاجران در دالان نانخوریٔ غرانیتهاوز یك بخاریٔ خوش اختراع بزرگی ساختند . روزهارا در کنار بخاریٔ مذکور بسر می آرند .

در موسم سرما قدر وقیمت «مهندس در نظر رفقای شان بیشترگردید زیرا اگر آن جویك آب را اززیر تالاب غرانت بدرون غرانیتهاوز نمی آورد مهاجران تشنه می ماندند . چونکه آب تالاب تنها سطح خارجی آن یخ بسته اززیر آن دایما آب جاری درغرانیتهاوز می آید وحوض باصفای غرانیتها وزرا پرکرده ازانجابچاه میریزد .

باوجود سردی هواها مهاجران برای برامدن وگشت وگذار کردن حاضر و آماده شدند . جائیکه میروند جبه زاریست که درمابین نهر مرسی ، ودماغهٔ پنجه واقعشده . درین جبه زار البته که مرغ های آبئی مختلفه بسیار است . بلکه شکارهای تازهٔ خوبی بدست آرند .

جائیکه رفتن آنرا آرزو دارند هشت نه میل مسافه دارد . که برای برگشتن نیز همانقدر مسافه را پیمودن لازم می آید . دیگر اینکه به اینطرف هنوز نرفته اند ، و راه وچاه آنرا نمیدانند . بنا برین قرار دادندکه همه یکجا بروند . بوقت صبح تیرها وکمانهای خودشانرا بدوش انداخته ، وعصا چوبهای سر نیزه دار خودشانرا بدست گرفته ودام های خودشانرا باچیزی مأکولات نیز فراموش نکرده وسگرا به پیش انداخته حرکت نمودند .

برای رفتن بمحل مطلوب کوتاه ترین راهها گذشتن بر روی یخها از نهر مرسیست . ژه ده ئون گفت :

— حالا اگرچه میگذریم اما این گذشتن مادر وقت یخ بندیست انجارا بی پل ماندن جائز نیست .

لهذا این کار پل ساختن نیز در میان نقشهٔ کارهائیکه بعد ازین بسازند نیز داخل گردید .

مهاجران درینموقع جزیره که درختان آن بابرف مستور وباوجود آنهم مانند زمرد سبز اند این اول بار است که قدم مینهند . هنوز بقدر یک میل نرفته بودند که از بیشه زار بهم پیوست یک گله حیوانات چارپا برامده بسرعت فرار نمودند . هاربرچون انحیوانات را دید شناخته گفت :

— اینها (کولپو) نام روباه هائیست که از روباه های عادتی بزرگتر وهم موذی تر میباشند که درمابین (۳۰) و [٤٠] درجه های عرض پیدا میشوند . توپ چون تابحال اینچنین حیوانات را ندیده بود حیران حیران بسوی آنها دیده در پی آنها بیفتاد . پانقروف پرسیدکه :

— آیاخورده میشوند ؟

هاربر — نی خورده نمیشوند . زیرا طبیعیون برای جدا کردن اینهارا از جنس سگ هنوز کامیاب نشده اند . چونکه هنوز معلوم نشده که حدقهٔ عینیهٔ اینها آیا مضی میباشد یا مظلم ؟

مهندس از شنیدن این مطالعهٔ فنیهٔ هاربریك تبسمی کرده بر ذکای خارق العادهٔ او حیران ماند . پانقروف چون همهٔ حیوانات را از نقطهٔ نظر خوردن می بیند به این مضی و مظلم هاربر هیچ فکر ندوانید . اما اینقدر به اندیشه افتاد که اگر بسال مرغانچه ها ساخته شود و مرغان دران به پرورانند از دست این دزدهای چارپاها به احتیاط حرکت باید کرد .

از دماغهٔ اول که دور نمودند مهاجران بیك ساحل بسیار بزرگی واصل شدند . از وقتیکه حرکت کرده اند تابحال دو ساعت گذشته است . سیروس سمیت ورفقایش بسببی که راه رفته اند سردی را هیچ حس نکرده بودند . آسمان بسیار صاف و درخشان بود . باد نبود . شمس از کنار افق بحر محیط طلوع نموده بود ، ولی شعاعات زرینش هیچ گرمی نداشت .

بحر راکد بود . لطافت رنگ دریا نیز شایان تماشا بود که ضیای شمس باسطح آن امتزاج نموده یك منظرهٔ روح فزایی تشکیل مینمود . دماغهٔ نجه چارمیل پیشتر نمایان بود . جبه زار طرف دست چپ مابر تو آفتاب یك شکل آتشینی گرفته بود . چارمیل بطرف غربی گفته درختهای انبوه جنگل فاروست نمایان میشد . درینطرف جزیره درزمان طوفان هیچ یك کشتی نزدیك شده نمیتواند . زیرا از هرطرف بباد معروض است ، واز رنگ آب آن نیز چنان استدلال میشود که آبهای اینطرف فوق العاده عمیق وچقور باشد . انسان در نجاد در نموسم خود را دریك جزیرهٔ خالی بحر منجمد شمالی گمان میبرد . مهاجران طعام صبح خود شانرا درهمین موقع صرف نمودند . ناب بزودی از خس وخاشاك یك آتشی افروخته گوشتی که باخود برداشته بودند گرم کردند . چای (اوسوه غو) رانیز حاضر کردند .

دراثنای تناول طعام متصل اطراف را از نظر تدقیق میکند را نیدند . ژه دهئون

میگفت که :

— اگر مااول به اینطرف می افتادیم ، در حق جزیرهٔ خود اعتقادبدی پیدامیکردیم .

مهندس — بلکه جزیره راپیداهم کرده نمیتوانستیم . زیرا بحراینطرف بسیار عمیقست . دیگراینکه در ینطرف مانند شمینه هایك سرپناهی نیزنمی یافتیم . اگر بدریامی افتادیم محو میشدیم .

ژه دەئون — باوجودیکه جزیره خیلی کوچك است ، بازهم دراراضی آن موجود بودن اینقدر تضادطبایع شایان حیرت یك مسئله ایست . جهت غربی جزیره عادتاً به اراضی مکسیقامیماند . و اینطرف آن به صحراهای افریقا مشابهت میرساند !

مهندس — بلی ژه ده ئون منهم حیرت کردم . هم شکل این جزیره نیزشایان دقتست . اگر بگویندکه این جزیره دریکوقتی قطعه بود وبعد ازان خورد شده شده جزیره شده است" باور میشود .

پانقروف — اماعجب چیزهامیفرمائید! درمیان چنین بحرمحیط آیاقطعه چسان میشود؟

مهندس -- چرا نمیشود ، اوسترالیا ، وایرلاند جدیدودیگرجزیره هادریکوقتی یکیك قطعهٔ بودند بعد ازان بسبب حرارت مرکزیهٔ ارض قسم اعظم آنهادرزیر آب فرورفته بسیاری ازجزیره هابوجود آمده است .

پانقروف — پس چنان معلوم میشودکه جزیرهٔ لینقولن نیزازهمچنان جزیره هائیست که قطعه بوده وبازجزیره شده است .

مهندس — محتملست . زیرادرجزیرهٔ مااینهمه اختلاف طبایع اراضی ومحصولات نیزبران دلیلست .

هاربر — علی الخصوص باوجودکوچکی جزیره به اینقدرجه موجودبودن حیوانات مختلفهٔ وافرادران چه میگوئید ؟

مهندس — بلی اولادمن ، گفتهٔ شمارا ستست . اینقدرکثرت حیوانها ، واختلاف انواع آن دلیلست براینکه این جزیره نیزدریکوقتی قطعهٔ بزرگی بوده وبقوهٔ برکانیهٔ

حرارت مرکزیهٔ ارضیه قسم اعظم آن درزیر بحر درامده کوچك شده است .

پانقروف — دگر اینراهم بگوئید که یك روزی از روزها قسم باقیماندهٔ آن نیز محو شده خواهد رفت .

مهندس — های های ! هیچ شبهه نیست که یك روزی محو شده درزیر دریا رود . ولی مزدورکاران چابکدست طبیعت دیگر بسی جزیره هایی خواهد ساخت !

پانقروف — وای ، وای ! این را بشنوید ! مگر این چنین صنعتکاران ومزدوران جزیره ساز نیز در دنیا موجود بوده است وما خبرهم نداریم ! قاح ، قاح ، قح ، قح ، قح .

مهندس — خنده مکن پانقروف . (قورای) نام بعضی حیوانات کوچکی موجود است که آنها در زیر دریا حاصل میشوند . به بسیار زودی افزونی میگیرند ، وزود بجاز میشوند . همان قسم بجان آن مانند سنگ تصلب میکنند و برهمدیگر چسپیده بمرور زمانهای بیشمار جزیره ها تشکیل میدهند . در بحر محیط جزیره هائیکه از (قورای) متشکلست خیلی بسیار است . مثلا جزیرهٔ (فالر مون لوز) از جزیره ها ئیست که از (قورای) تشکیل یافته است . نمك بحر ودیگر موجودات بحریه نیز با آنها منظم آمده در زیر بحر بعضی اجسام صلبه بوجود می آید که سختئی آن باسختی سنگ غرانیت معادلست . جزیره های ارض در اولها بتأثیر حرارت مرکزیهٔ زمین بوجود می آمدند . اما چون درینوقت دیده میشود که بسی کوههای آتشفشان خاموش شده اند از همینها استدلال میشود که حرارت مرکزیهٔ زمین شدت خود را تنقیص کرده است . بناءً علیه بعد ازین قطعات وجزایر باتأثیر حرارت نی بلکه بسایهٔ جمع آمدن بسیاری از حیوانات (میقرو سقوپیك) بمیدان می آید بنابرین بعد از بسیار عصرها در داخل بحر محیط اراضی ئیکه از خرمنهای [قورای] متشکل شده بظهور می آید ، و مسکون شدن آن نیز قطعیاً داخل احتمالا تست .

پانقروف — اما بسیار دیر بعد میشود !!

مهندس — برای عمر ما وشما دیر است اما برای عمر کائنات دیر نیست .

هاربر — اما کرهٔ زمین بدیگر قطعه چه احتیاج دارد . قطعه های موجوده امروزه روز برای جمعیت بشریه کافی بلکه زیاده هم هست .

مهندس — درست میگوئید اما درینجا هم یك مسئلهٔ مهمهٔ دیگری هست که آنرا برای شما بیان کنم .

رفقا — میشنویم .

مهندس — ارباب فن چنین حکم میکنندکه حرارت موجودهٔ زمین رفته رفته سرا سر زایل میشود که درانوقت بران هیچ مخلوق باقی نمیماند اما درمابین آنها نقطه ئیکه منازع فیه است جهت ورود برودت است . بعضی میگویند که بعد ازچند هزارسال از جهت شمس این برودت وارد میشود ، بعضی را افکار برینست که بسبب غیبوبت حرارت مرکزیهٔ زمین بوقوع می آید که خودمن هم بهمین فکرهستم . مثلا کرهٔ قمر درینباب برای ما یك نمونه ایست که مشاهده میشود ، قمر دراوایل مسکون بوده و بسبب غیبوبت حرارت مذکورهٔ مرکزیه اش برودت گرفته ازذیحیات سراسر خالی و محروم مانده است وباوجودیکه شمس همه حرارت خودرا بران می تابد ولی هیچ فائدهٔ حیاتیه بران حاصل نمیشود . پس من هم میگویم که یك روزی خواهد آمد که کرهٔ ارض بتمامها کسب برودت کند . امااین فعل تبرد خیلی آهسته بوقوع خواهد آمد . درانوقت دیده خواهدشد که در قطعه های مسکونهٔ منطقهٔ معتدله نیز همان انجمادیکه در منطقه های قطبیست بظهور میرسد . وقتیکه برودت بظهور نمودن آغاز نهد درروی زمین یك مهاجرت بزرگی بوقوع می آید . جمعیت بشریه مانند سیلابی که بجریان آید ازطرفهای شمال وجنوب ومنطقه های معتدله یکسر بسوی خط استوا که گرمترین جاهادرانوقت میباشد هجوم می آورند . درانوقت حوالی خط استوا قطعه های مسکون روی زمین میشود . لاپونها، صاموئیدهابسواحل بحرسفید التجامیکنند . مردمان قطعه های معتدله بحوالی خط استوامی آیند که آنحوالی گنجایش اینهمه مردمانرا نمیداشته باشد . لهذا حکمت حضرت خلاق کائنات این جزیره های نوبرامدیکه (قورای) نام حیوانات صغیره را برای

ساختن آنها مأمور فرموده برای مهاجرت عمومی مردمان آنوقت است که درانوقتها بران ساکن شوند. بناءً علیه مردمانیکه بسیار عصرها بعد ازین بیایند بحرهای امروزه روز را قطعه، قطعه هارا بحر میبینند حتی کوههای [هیمالایا] را که در آسیاست یك جزیرهٔ خواهند یافت. مانند قریستوف قولومب برای کشف کره خواهند برامد، چه میکنید رفیقا، مسئله را دراز کردیم. میخواستیم از قورا بپایان کنیم به بعضی مسئله های مهمی که از اسرار خالق کائناتست نقل کلام نمودیم.

ژه ده ئون — این فرضیات توعین حقیقت است سیروس.

مهندس — خالق کائنات میداند.

پانقروف — همهٔ اینها خوب، اما اینرا بگوئید که آیا اینجزیرهٔ ما نیز از خرمن قورای تشکیل یافته است؟

مهندس — نی جزیرهٔ ما وولقانیك است.

پانقروف — یعنی محتمل است که روزی از روزها حرارت مرکزی او را باز غائب کند.

مهندس — بلی البته.

پانقروف — درانوقت انشاء الله ما هم در ینجا نخواهد بودیم.

مهندس — امین باش پانقروف، انشاءالله در ینجا نخواهد ماندیم. رهائی خواهیم یافت.

ژه ده ئون — اما در هرحال میباید چنان حرکت بکنیم که در ینجا ماندنی عمری میباشیم.

در ینجا مکالمه منقطع شد. طعام هم به انجام رسیده بود. مهاجران در جای جبه زار داخل شدند. درازی این جبه زار تا بد ماغهٔ جنوبی جهت شرقی امتداد مینماید. سطح آن بقدر بیستهزار قدم مربع می آید. جبه زار از گل ولای، و نباتات مختلفهٔ نی ولخ وغیره و در بعضی جاها آبهای دند مرکب است. درین جبه زار هیچ یك جوی یا یك نهری جاری نیست. اینقدر آبهای دند بسیار از باران هم حاصل نمیشود. مطلقا در درون خود جبه زار بعضی چشمه هائی موجود خواهد بود.

در اطراف و درون جبه زار خیلها خیل از مرغان متنوعه ئیکه اشتهای شکم پروری

شکاریا نرا بجوش آرد درپرواز بودند ؟ اگربدست یك تفنگی میبود قسم اعظم ایئمر غان زده میشد • اماچه چاره که تفنگ نداشتند با تیروکمان مهاجمه کرده بکم شکارا کتفا کردند • معهافیه صدای تیرچون بالا نمیشود مرغان رم نکرده بخوبی نشان گرفته میشدند • وخوب زده میشدند • مهاجران به اینهم قراردادند که از ئمرغان بدام آورده ودرکنار تالاب غرانت مرغانچه هاساخته مرغان مذکوررا خانگی بسازند واز تخم وچوچه گیری شان استفاده کنند درین جبه زارچون (تادورن) نام مرغهابسیار بودنام آنرا (جبه زارتادورن) نهادند • نزدیك شام بودکه مهاجران بعودت حاضرشدندیکساعت از شام گذشته بغرانیته اوزدرامدند •

—{ باب بیست ودوم }—

دام — روباه ها — باد شمال غربی — طوفان برف — سبد سازی — خنکترین زمانها — شکراسفندان — اسرار چاه — گشت وگذار — یکدانه صاچه •

درجزیرهٔ لینقولن سردیهای شدیدتابه پانزدهم آغستوس دوام نموده دردرجهٔ حرارت اصلابالاشدن پدیدارنشد دایمادرتنزل بود • درروزهائیکه بادنمیبودا گرچه تایکدرجه بخنك طاقت میشد ولی بعضی روزهائیکه باد میشد خیلی شدت میکرد • پانقروف بسیارافسوس میکردکه ازخرسهای پرموئیکه پوستهای شان درچنین موسمها بسیارفائده مند است درجزیره چراموجود نیست ومیگفت :

— البسه هائیکه خرسهاپوشیده اندبسیارگرم پوشاکست اگردرین جزیره تشریف میداشتند پوستینهای شانرابعاریت ازپیش شان میگرفتم •

ناب — خوب اگرخرسهالباس دوش خودرابتودادن نمیخواستندچه میکردی؟

پانقروف — بزورمیگرفتیم ناب آغاچه میشد •

بواقعیکه درجزیرهٔ لینقولن خرس موجود نبود • یا بود ولی مهاجران ندیده

بودند . هاربروناب و پانقروف احتیاطاً برتپهٔ منظرهٔ و سیعه دامها نهادند . به این دامهاو تلکهاهرحیوانی که بیفتد مظهرحسن قبول میشود .

این دامهاو تلکهای هاربرو پانقروف عبارت ازیکیك چقوری بودکه روی آنهارا خس پوشك کرده طعمه بران نهاده بودند . و این چقوریها را درجاهائیکه نقش های قدم حیوانات بسیار تردیده میشد کنده شده بود . چندروزتمادیاًدرین دامهااز (کولپو) نام روباه هاافتادند .

پانقروف چون سوم بار نیز افتادن روباه رادران نظرکرد فریادبراورده گفت :

— چه عجب کار! بجزروباه دگرچیزی نخواهیم دید ؟ اینهابچه کارمی آیند ؟

ژه ده ئون — چه میگوئید ؟ آیاپوشاك اینهارا نه می پسندید ؟ دیگراینکه وجود شان برای دیگرحیوانات طعمه میشود .

پانقروف ازتارهانیزدامهای خرگوش گیری ساخته درجائیکه مملکت خرگوشها راژه ده ئون یافته بود وضع نمود . لااقل روزیك خرگوش میگرفتند .

در تلکهای بزرگ نیزبقرارگفتهٔ ژه ده ئون لاشه های روباه هارا گذاشته بسی حیوانات مختلفه افتادن گرفتند . درین دامهااز گرازهائیکه درجزیره دیده بودند نیز می افتاد . (په قاری) نام یکنوع حیوان فربه و خوش گوشتی نیزدرافتاد .

دریا نزدهم آغستوس حال هوا تبدیل نمود . بادیکی یکبار بسوی شمال غربی گذشت . اگرچه درجهٔ حرارت زیاده شد ولی یك برف دهشتناکی باریدن گرفت . باریدن برف سه روزتمادیاًدوام گرفت . جزیره یك لباس بیضایی دربرکرد . بعد ازسه روزباد طوفان نهادی ظهورکرد . ازغرانیتهاوزتلاطم شدتناك امواج بحرشنیده میشد . بادبرفهارا بهرهرسومی افشاند . درخشکه گردبادهای برف بظهورمی آید . غرانیتهاوزازین دهشتهای سرمامحفوظ مانده بود . مهاجران دایماًبحمد وشکر الهی میپرداختند . زیرااگرغرانیتهاوزنمیبود حال شان بچه منجرمیشد . اگرازخشت وگل خانه میساختند به این بادهاوبرفهاطاقت آوردن آنچنان کلبه های بی اسباب مشکل

مینمود . شمینه هاازحالا بلطمه های امواج معروض مانده . موجهای شدید بحر جزیره گك سلامت راسراسر مستور نموده است .

مدت پنجروز مهاجران مجبور آدرغرا نیتهاوزمحبوس ماندند . زیرابه اینچنین باد هاوسردیها باالباسیکه داشتند مقاومت کردن ممکن نبود . امابازهم اوقات خود شانرا بیکار بسر نیاوردند . نقصانهای کارهای نجاری درون غرانیتها وزرا اکمال کردند . بعد ازان به سبد سازی آغاز کردند . درینکار هم ترقیات خوبی نشاندادند . درطرف شمال تالاب غرانت نیهای بسیار نافعی برای سبد سازی یافته بودند . آنهارا آورده وتر کرده انواع سبدهاوصندوقها ، وبکسها ازان ساختند .

درروزهای آخرماه آغستوس هواسرازنوتبدل نموده سردی زیاده شد . طوفان باد خفیفترشد . مهاجران هاندم ازغرانیتها وزبرامدند . اگرچه بقدردووجب برف برزمین بود ولی چون بسبب سردی منجمد شده بود ره رفتن بران آسان بود . مهاجران برمیدان تپهٔ منظرهٔ وسیعه برامدند . چه تبدلات ! همهٔ اطراف ودرختان بایك برف کشیفی مستور شده بود . تالاب غرانت ، کوه فرانقلن جنگل فاروست همه رابرف باهم در آمیخته بود . شلالهٔ جدید بصورت غیر منتظم یخ بسته شمعه ها و ستونهای بلوری درازوکوتاه عجیب وغریبی بظهور آورده بود .

مهاجران کرگ دامها ، وتلکها ، و دامهای خودرا دیدن خواستند بسببی که در زیر برفها شده بودند یافتن شان مشکل شد . علی الخصوص اگردرچاهیکه خود کنده بودند خودشان می افتاد بسیار عجیب یك کاری میشد ! بعدازبسیار تفحص یافتند . درون همهٔ آنهاخالی بود . ولی بازهم برسر برفهااثر قدم بسیار حیوانات دیده میشد . حتی هاربردرمیان اثرهای قدم حیوانات نقش نجهٔ یك جانورخونریزی راکه از جنس (فلیه ن) نام پلنگ است شناخت . پانقروف پرسید که :

— فلیه ن چیست ؟

هاربر — پلنگ است .

پانقروف — آیا پلنگ درچنین جاهای سردپیدا میشود ؟

مهندس — بلی ، درامریکا نیز درهمین منطقه ها پلنگ میباشد .

هوا رفته رفته کسب اعتدال نمود . برفها رو به آب شدن نهاد باران نیز بارید . برفها را کاملاً شست . مهاجران درپی ارزاق ومأکولات دویدند . چوب زغال ، بادام جنگلی ، چای ، اسفندان وشکارهای متنوع نقل نمودند . درراهائیکه میگذشتند . خرابیهای طوفان را میدیدند . درجنگل بسیار درختهارا دیدند که ازبیخ وبن برافتاده . داش کلالی خودشانرا باکورهٔ آهنگری ، ودستگاه کیمیاگری شان به تعمیرات زیادی محتاج یافتند . شمینه ها ازموجهای دریا زیر وزبر شده بودند . اما آلات وادوات آهنگری وغیره که مهندس آنرا دریك جای بلندی محفوظاً نگهداشته بود بسلامت بودند .

مهاجران زغال وچوب ، ومأکولات خودشانرا باعرابهای دستکئی که ساخته بودند نقل میدادند . به این ذخیرئیکه دوم بارجمع آوردند بسیار پسندیده ومعقول یك کاری کرده بودند زیرا دراواخر ماه آغستوس که مقابل ماه شباط منطقهٔ شمالیست برودت بازکسب شدت نمود . در [۲۵] ماه آغستوس بعد ازانکه برف وباران زیادی بارید . بادیکی یکبار بجهت جنوب شرقی درامده سردی بدرجهٔ نهایت رسید اگرمهاجران میزان الحراره میداشتند تخمین مهندس را که سانتیغرادرا (۲۲) درجه پایانتر ازصفر حکم مینمود موافق صحت مییافتند .

مهاجران بمجبوریت ازغرانیتهاوز بیرون نبرامدند . اکثراوقات خودشانرا برای صرف نشدن شمع بسیار درکنار بخاری که دردالان گذاشته بودند میگذرانیدند . چند بار اگرچه آرزوی برامدنرا کردند ولی نتوانستند . زیرا ریسمان وتخته های زینهٔ شان یك یکباره یخ بسته بود دستهارا میسوزانید . سیروس برای رفقای خود بازیك کار پیدا کرد .

چنانچه تابحال شکررا تنها بجوش دادن وغلیظ ساختن اسفندان اکتفامیکردند . دراینبار مهندس ازبیکاری بیکاری راترجیح داده قند ساختن راپیشه گرفت . اسفندان

راخوب بقوام آوردند و در قالبهار تخته تبلار دادند قند اعلایی خوش طعمی بعمل آمد سردیهاتا به پانزدهم ماه ایلول دوام نمود . مهاجران دلتنگ شدند . اگر مهاجران یك کتبخانه میداشتند گویایکی از لوازمات عالم تنهایی شان مکمل میبود . امابه این حاجت نداشتند . زیرامهندس شان یك کتابخانهٔ جا ندار وروانی بود . مهندس دایما از تطبیقات فنون راباصنایع بحث راند ه افکار رفقای خود راتنویر مینمود .

ازشدت برودت ازهمه زیاده ترتوپ به تنگ آمده است حیوان صادق ، در غرانیتهاوز بهیچ صورت نمیگنجید . هر وقتیکه توپ بسوی چاه غرانیتهاوز میرفت بعوعوه آغازمیکرد . سرپوش تخته یی که برروی آن نهاده شده برداشتن میخواست که این حالهای سگ نظردقت مهندس راخیلی بخود جلب مینمود . مهندس هیچ نمیدا نست که درین چاه آیاچه اسرار است . آیاازین چاه بدیگر طرف جزیره کدام رابطهٔ وجود است؟ آیا گاه گاه کدام جانور بزرگ دریایی درین چاه آمده تنفس میکنند ؟ این است که اینهمه اسرار مجهول مانده . تنهاچیزیکه معلوم است آثار تلاش و هیجان توپ است ازانجاه . آیا تاپك سببی نباشدسگ چرا این تلاش وهیجان رانشان میدهد ؟

نهایت سردیها منقطع شد . باران و برف بارید . طوفان شد اما آنها هم رفع گردید . درنهایت ماه ایلول مهاجران شکار بسیاری کردند . پانقروف همیشه برای تفنگ ساختن ازمهندس رجامیکرد . ژه ده ئون نیزمیگفت :

— اگراین جانورهای خونریزیکه اثرهای قدم شانرادرجزیره می بینیم وجود باشند به تفنگ احتیاج کلی دیده میشود زیرا محو کردن آنهاراازجزیره قطعیاً لازم باید شمرد .

حالا نکه فکرمهندس تفنگ رابسببی که آلات وادوات ساختن آن مفقود است بدرجهٔ دوم وسوم لازم میداند . ازان گرده ملبوسات رالازم میشمارد . لباسهائیکه دربردارند بدرجهٔ رسیده که ازپوشیدن برامده است . بهمه حال یك چارهٔ آنرا باید اندیشید . مهاجران به فکرملبوسات بودندکه یك واقعهٔ دیگری ظهور کرده هرکس رابمراق واندیشهٔ بزرگی انداخت .

واقعهٔ مذکوراز ینقرار است که در ۲٤ تشرین اول پانقروف در اثنائیکه دامهارا معاینه میکرد در میان یکی از چقورهای گرگ دام یك به قاری ماده و دو چوچهٔ آنرا یافت .
کشتیبان بکمال ممنونیت بغرانیتهاوز آمده بنابر عادت مزاحانه ئیکه داشت گفت :

— موسیوسیروس ، اعلایك ضیافت میکشیم . چسان موسیوژه ده ئون ، شما هم درین ضیافت داخل هستید یانی ؟

ژه ده ئون — بسیار خوب امادرین ضیافت چه میخوریم ؟

پانقروف — به قاری تازه .

ژه ده ئون — بگذار بابا! منهم گمان کردم که درین ضیافت بما کبکهای پر کردهٔ سماروق دار میخورانی !

پانقروف — چه ؟ مگر شما گوشت به قاری را نمی پسندید ؟

ژه ده ئون — چرا نمیپسندم ، ولی خورده خورده دلزده شده م .

پانقروف — اخبار نویس افندی ، وقتیکه اول بجزیره افتاده بودید برای یك تکه گوشت (به قاری) جان میدادید حالا بدرجهٔ رسید که گوشت به قاری را نمی پسندید !

ژه ده ئون — شماهم دانستید نی ، انسان هیچ وقت شاکر نمیشود !

پانقروف — شما باشید که من و ناب درباب پختن آن مهارت آشپزی خود را صرف کنیم باز به بینید که اگر پنجا های تانرا با آن نخوردید باز بگوئید .

در وقت شام در دالان طعامخوری غرانیتهاوز مهاجران بکمال خوشی و شطارت برسفرهٔ طعام جمع آمدند . کباب و کواج گوشت به قاری بسیار لذیذ شده بود . ناب یکنوع شیرینی بقلوا نمایی ازبادام و قند نیز ساخته بود .

در اثنای جویدن لقمه یکی یکبار پانقروف فریاد براورده گفت :

— وای ، دندانم شکست ! وای ، وای !!

مهندس — چرا ، آیادرمیان گوشت سنگ بود ؟

پانقروف — همچنین معلوم میشودکه سنگ باشد .

اینرا گفته و چیزیکه درمیان سوراخ دندانش رفته بود بیرون براورد .
چیزیکه با نقروف از دندان خود بیرون براورده بود . سنگ نی بلکه یك دانه گلهٔ
سربئی کوچك تفنگ بود .

انتهای

کتاب اول

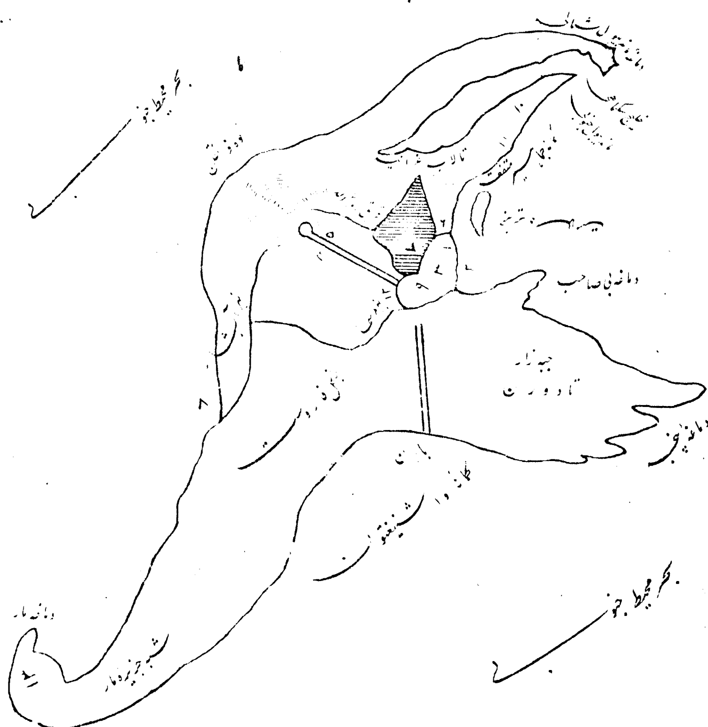
محمود طرزی



(جزیرهٔ پنهان) بنام دیگر (جزیرهٔ لنقولن)

طول غربی ۱۵۰ درجه ۳۰ دقیقه

عرض جنوبی ۳۴ درجه ۵۷ دقیقه



(۱) غرانیتهاوز — (۲) ثمینه‌ها — (۳) تپهٔ منظرهٔ وسیع — (۴) آغل —

(۵) کارخانهٔ کلالی — (۶) شلال — (۷) دهنهٔ مجرای اول — (۸) آبشار —

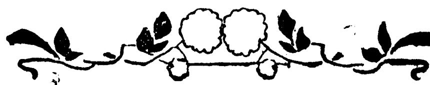
(۹) پل نهر مرسی — (۱۰) مغازهٔ وسیع و سس‌تمیت — (۱۱) استرزییه —

(۱۲) نهر گلیسرین — (۱۳) آشیان زاغان — (۱۴) کان آهن —

مقیاس : فرسخ : (۴۰۰۰) متر

۰ ۱ ۲ ۳ ۴

نقشهٔ جزیرهٔ پنهان



جزیرهٔ پنهان

کتاب دوم — آدم متروك

باب اول

دانهٔ گله — ساختن یك کشتی — شکارها — تپه — هیچ اثری
از انسان نیست — شکار ناب وهاربر — سنگ پشت چپه
شده — سنگ پشت گم میشود — ملاحظهٔ مهندس



از وقتیکه مهاجران به جزیرهٔ لینقولن افتاده‌اند تمام هفت ماه میشود . ازابتدای آمدن شان بجزیره تابه اینوقت هر طرف راپالیده اند ، جستجو کرده اند درجزیره هیچ یك اثری که بودن انسان را نشان بدهد پیدانشده است . حتی از بسیار علامات چنان دیده شده که نه جزیره مسکونست ونه هیچوقت پای انسان بران رسیده است . اما حالا کاریك رنگ دیگری پیدا کرد : چونکه درمیان گوشت ران یك حیوانك کوچکی یك دانه ساچمهٔ کوچکی پیداشدکه به این سبب همه افکار مهاجران ازبروزبر کرده .

این یك مسئلهٔ اشکاریست که یك دانهٔ گله البته ازمیل یك تفنگی برامده و آن تفنگ هم مطلقا از طرف یك انسانی انداخته شده است .

پانقروف ساچمه را از دندان خود کشیده بر میز ماند . رفیقانش همه به حیرت افتادند .

سیروس سمیت دانهٔ صاچمه رابدست گرفته معاینه نموده پرسید :

— آیا بفکر شما کدام حیوانکی که این صاچمه از وجودش برامده سه ماه یك حیوانیست نی؟

پانقروف — بلی موسیو سیروس ، زیرا وقتیکه ازدام گرفتمش هنوز از سینهٔ مادرش شیر میخورد .

مهندس — چون چنینست هیچ شبهه نیست که از سه ماه به اینطرف در جزیرهٔ مایك تفنگ انداخته شده است .

ژه ده ئون — نی بلکه ده تفنگ انداخته شده است تایك صاچمهٔ آن بر نخیوان اصابت نموده است .

مهندس — پس ازین معلوم شدکه یاجزیرهٔ ما مسکونست ویاآنکه درمیان این سه ماه به اینجا یك کشتی یی انسان برامده است ، واین را هم میدانیم که جزیرهٔ ما مسکون نیست . آمدیم برینکه بجزیره انسان آمده است : آیا این انسانها برضای خود آمده اند یاینکه طوفان آنها را درینجا انداخته است ؟ اینمسئله بسیار پسانها معلوم خواهد شد آیا آمدگان اوروپایست ، یامالزیایی ؟ یعنی دوست هستند ، یادشمن ؟ اینهم بعداز دیدن آشکار خواهد شد . آیادرینوقت درجزیره هستند یارفته اند ؟ اینست که مادراول امر به تحقیق اینمسئلهٔ اخیره کوشش بایدورزیم . زیرا این مسئله مارا به تحقیقکه بسیار اندیشناك میکند .

پانقروف — نی موسیو سیروس ، شماهیچ اندیشه مکنید ، جزیرهٔ ما مسکون نیست . اگر میبود بهمه حال یك علامتی از انسان میدیدیم .

ژه ده ئون — معهافیه اینهم محققست که این حیوانك این گله را از شکم مادرباخود نیاورده است .

ناب — بلکه دردهن موسیوپانقروف ....

پانقروف — وای ، وای ناب ! مقصدت این است که گویامن ازهفت هشت ماه به اینطرف ازریشه وندبدهن خود یك دانهٔ گله رانگهداشته و هیچ خبرنشده ام ها !

ما شاءالله به این فراست • بیا ببین اگر درسی و دو دندانم یکش را چنان خراب یافتی که دانهٔ صاچمه در ان بگنجد دوازده دانهٔ آنرا بکشیدن شرط میکنم •

مهندس — فکر ناب سراسر خطاست • بجز اینکه بگوئیم در ظرف این ۸۰ ماه در همین جزیرهٔ ما یك تفنگ اندا خته شده و آن تفنگ هم از طرف انسان انداخته شده دگر هیچ سخنی معقولی نمی یابیم • آیا حالا آن انسان در کجاست ؟ و تابحال در ینجا هستند یا رفته اند ؟ این است که این را باید حل کنیم •

ژه د، ئون — هم مجبوریم که درینباب بسیار احتیاط باید کنیم •

مهندس — بلی، باید همچنین کنیم • زیرا مأمول است که اینها رهزنان مالیزیایی باشند •

یا نقروف — موسیو سیروس اگر پیش از انکه برای کشفیات برائیم یك کشتی کك کو چکی بسازیم، واول با آن کشتی در داخل نهر مرسی میان جنگال یك سیاحتی اجرا کنیم، و دیگر ساحلهارا نیز با آن یك گردشی اجرا کنیم بد نخواهد بود ؟

مهندس — فکرت خوبست یا نقروف، اما وقت برای انتظار کشیدن نداریم • زیرا تا مایك صندال بسازیم لا اقل یکماه میگذرد •

یا نقروف — بلی صندال مکمل و منتظم همچنین است که شما میگوئید • اما من برای گردش نهر مرسی یك صندال عادتی را درظرف پنجروز میتوانم بسازم •

ناب — آیا در پنجروز ؟

یانقروف — بلی ناب، به اصول هند یك صندال •

ناب — آیا از چوب ؟

یا نقروف — بلی از چوب اما از پوست درخت • موسیو سیروس شما مرا پنجروز مهلت بدهید در پنجروز صندال را از من حاضر بگیرید •

مهندس — بسیار خوب در پنجروز حاضر کن به بینم •

هاربر — درین پنجروز ماهم خودمانرا بدقت محافظه کنیم •

مهندس — بلی به بسیار دقت • حتی شکار راهم از اطراف غرانیتها وز به بیرون

نباید اجرا کنیم .

به اینصورت بر خلاف امید پانقروف ضیافت امشبه به بسیار کدورت و اندیشه در گذشت . ازین دانهٔ صاحچه به تحقیق پیوست که در جزیره بهمه حال غیر از مهاجران دیگر ساکنان هم موجود است که اینهم برای مهاجران مدار اندیشهٔ بسیار بزرگی شمرده میشود .

سیروس سمیت وژه ده ثون پیش از انکه بخوابند درینباب بسیار مذاکره و مباحثه کردند . بعدازانکه درباب واقعهٔ رهایی یافتن مهندس و این مسئلهٔ دانهٔ گله که آیا درمابین این هردو مسئله یك رابطهٔ هست یا نیست بسی گفتگو کردند آخر الامر مهندس گفت :

— عزیزم سپیلله آیا فکر مرا میخواهید که در مخصوص بچه مرکز است ؟

ژه ده ثون — بلی میخواهم بدانم .

مهندس — چون چنینست محقق بدانید که اگر هرطرف جزیره را زیر وزبر سازیم هیچ کس را نخواهیم یافت .

پانقروف روز دیگر بکار آغاز نهاد . صندالیکه او میسازد بسیار آسانست . درختان بزرگ تنه یی را که باد برزمین غلطانیده پوستهای تنهٔ آنهارا بظرف دوسه روز باتاب جدا کردند وپارچه های آنهارا بایکدیگر ربط داده ومیخ کاری وپرچیکاری آنرا به انجام رسانیده صندالرا حاضر نمود .

در اثنای کشتی ساختن پانقروف ژه ده ثون وهاربر برشکار دوام میورزیدند . و اگرچه از اطراف تالاب غرانت دوری نمیکردند بازهم بشکار بسیاری موفق میشدند . هاربر وژه ده ثون دایما در اثنای شکار درباب دانهٔ گله بحث میکردند . هاربر میگفت :

— موسیو سپیلله ، اگر در جزیره بعضی مسافرانی افتاده میبودند ، آیا به اینطرفها دیده نشدن آنها شایان حیرت نیست ؟

ژه ده ثون — بلی اگر تابه اینوقت در جزیره باشند شایان حیرت است و اگر نباشند ؟

هاربر — یعنی شما به این فکرید که رفته خواهند بود ؟

ژه ده ثون — همچنین است میگویم . زیرا اگر نمیرفتند البته یك حادثهٔ یکه از

وجود شان نشان بدهد ظهور مینمود .

هاربر — امامیدانیدکه موسیوسیروس بجای اینکه ازورودانسان بجزیرهٔ مامئنون شود بالعکس خیلی اندیشه ناك وغمگین میشود ؟

ژه ده ئون — بلی مهندس میگویدکه مطلقا رهزنان دریانیست وازانسبب دربیم می افتد .

دراثنائیکه این مکالمه میشد هاربروژه ده ئون درزیردرختان بسیار بلند جنگل رسیده بودند که آندرختانرا (قوری) مینامند ودربلندی مشهوراند هاربر بسوی ایندرختان نظرکرده گفت :

— اگربرین درختهابالابرایم تابسیارجاهاراخواهد دیدم .

ژه ده ئون — بسیارخوب امادرختهابسیار بلند است آیابرامده میتوانید ؟

هاربر — شمایکساعت صبرکنید تایك تجربه بکنم .

اینرا گفته بردرخت برامدن گرفت . بعد ازچندد قیقه بچستی وچالاکی که داشت تاب تالاق درخت بالابرامد . قسم اعظم جزیره از تالاق درخت پدیداربود . یعنی ازحد دماغهٔ نجه تابدماغهٔ مارهمه اطراف معلوم میشد . تنهاجهت شمال غربی باکوه فرانقلن پوشیده شده بود .

هاربرنوجوان اولابسوی بحرچشم خود رابدوخت ، درهیچ طرف هیچ یك چیزی که علامت کشتی را نشان بدهد ندید ، درطرف جنگل فاروست ودماغه مار ونجه نیزچیزی معلوم نشد . پس هرگاه جزیره مسکون میبود درهیچ طرف هیچ یك دودیکه ازلوازمات بشراست دیده نمیشد ؟

هاربرازدرخت فرو آمد . هردوشکاری بغرانیتها وز آمدند . سیروس سمیت سخنان هاربرادرباب مشهوداتش شنیده بی آنکه چیزی بگویدسرخود راشورداد .

روزدیگریك واقعهٔ دیگری ظهوریافت که حل آن نیزمشکل یك معمایی شد :

هاربرو ناب ازغرانیتهاوز برای آوردن استریدیه بساحل رفته بودند . درراه هاربر یك سنگ پشت بسیار بزرگی رادرساحل دید . برناب که پس تربودفریادکردکه زودخود

رابرساند . هردو نفرباعصاچو بهائیکه داشتندراه سنگ پشتك رااز دریابریدند . ناب فریاد براورده گفت :

— واه واه ! چه خوب حیوانست . آیاچسان بگیریمش ؟

هاربر — بسیار آسانست ناب . سنگ پشت راچون یکبار به پشت بگردانیم دوباره خودراراسته کرده نمیتواند . هله چپه کنیمش .

سنگ پشت چون دراطراف خود نظرکرد خود را درکاسهٔ خود پنهان کرده مانند یك سنگپارهٔ ساکن بماند . ناب وهاربر بهزارجد وجهد سنگ پشت رابه پشت چپه کردند . این حیوان بقدر یك متردرازی داشت که ثقلتش بقدرچارهزارکیلو تخمین میشد . ناب گفت :

— این است یك مائدهٔ نفیسه ، آیاپا نقروف چقدر ممنون خواهد شد .

بواقعیکه گوشت سنگ پشت بسیارلذیذاست . ناب و هاربراز برنگشتن سنگ پشت خاطرجمعشده وبرای احتیاط دردور آن یك دیوارك سنگی کشیده بسوی غرانیتهاوز روانه شدند تاعرابهٔ دستکی راآورده حیوانرا بیارند . هاربرازمسئلهٔ سنگ پشت به پانقروف چیزی نگفت . میخواست که یکی یکباریا نقروف رانشانداده حیرانش کند . امابعدازانکه عرابه را گرفته بجائیکه سنگ پشت راچپه کرده بودند بیامدند ازحیوان اثری نیافتند . ناب پرسید که :

— مگر سنگ پشتها خودراراسته میتوانسته اند ها ؟

هاربر — (بحیرت) ظاهرهمین است که میبینم . اما موسیوسمیت بسیارحیران خواهد ماند به بینیم که اینرا چه گونه حل خواهدکرد !

هردو رفیق باعرابهٔ خالی پس های سرخودراخارانیده درجائیکه کشتی میساختند آمدند رفقا آنجا بودند . هاربر مسئله را بیکم وکاست بمهندس بیان نمود .

پانقروف — آه چه قدر بود لا آدمانی هستید . پنجاه بشقاب طعام را برایگان از دست دادید ها !

ناب — قباحت بر ما نیست ، زیرا ما سنگ پشت را چپه کردیم . راسته شدن سنگ پشت چپه شده را کسی ندیده چکنیم ؟

پانقروف — مطلق شما خوب چپه نکرده اید ؟

هاربر — خوب چپه نکرده اید هم گپ است ؟ حتی در اطراف آن سنگ غاله هم کردیم .

پانقروف — چون چنینست درین مسئله یك معمایی موجود است .

هاربر — موسیو سیروس ، آیا سنگ پشت را چون یکبار چپه کنند خود بخود را ستـه شدنش محال هست یا نی ؟

سیروس — همچنین است اولاد من .

هاربر — چون چنینست آیا چسان شد که خودرا راسته توانست ؟

مهندس بعد از ملاحظه پرسید که :

— جائیکه شما سنگ پشت را گذاشته بودید از دریا آیا چقدر دور بود ؟

هاربر — بقدر پنجاه قدم تخمین میشود .

مهندس — وقتیکه سنگ پشت را چپه میکردید آیا بحر فرو نشسته بود یعنی در حالت جزر بود یانی ؟

گفتند — بلی .

مهندس — چون چنینست اگرچه سنگ پشت در خشکه راسته نمیشود ولی در آب راسته شده میتواند . زیرا بعد از انکه شما آمده اید دریا بالا برامده سنگ پشت را شنا ور کرده است .

ناب — براستیکه ما هم یك بودلایی بوده ایم .

پانقروف — من هروقت بخدمت شما راست بودن اینسخن را گفته کسب شرف مینمودم آقای من ! که شبهه دارد که شما بودلا نیستید !

مهندس مسئلهٔ سنگ پشت را نیز به اینصورتی که بیان شد حل نمود . لکن آیا خود او به این حل خود قطعیاً قانع است یانی این است که این معلوم نیست .

—﴿ باب دوم ﴾—

تجربهٔ نخستین صندال — اشیائیکه درساحل یافت میشود — ربط دادن اشیارا بکشتی — دماغهٔ بی صاحب — آلات ، اسلحه ، ادوات ، ملبوسات ، کتاب وغیره — کمبود پانقروف چیست ؟ — انجیل ·

در (۲۹) تشرین اول صندال پوست تنهٔ درخت پانقروف حاضرشده بوددر طرف سرودنبال این کشتی تخته های محکمی برای نشستن ربط شده است · دوچفت پرهای کلفت ویك سکان ازجمله متممات این صندال است · انداختن کشتی رابدریانیز بسیار آسان بود · صندال رادراثنای جزردریابرریگهای کنارساحل دریا درپیش گاه غرانیتهاوز نهادند بمجردشروع مد آب درزیر کشتی درامده شنا ورش ساخت · پانقروف هماندم درکشتی جهیده وبکمال مسرت نعره زده گفت :

— هوررا !! هوررا !! باین صندال دور ····

— عالم میخواهید بکنید ؟ ···· چه قدرمبالغه !

— نی توبگذارکه من سخن خود راتکمیل کنم · دورعالم نی دورجزیره میکنیم · برای صفرهٔ آن یکچند سنگ میگذاریم ویك باد بانی هم ازقماشیکه بعد ازین موسیو سیروس بسازد چون کشیدیم دورجزیره رابخوبی باآودورکرده میتوانیم · حالاچرا ایستاده ایددرائیدکه به بینیم که آیاهرپنج مارابرداشته میتواند ؟

پانقروف بیك پرصندال رابساحل نزدیك نمود · هرپنج رفیق درصندال درامدند · وقراردادندکه تابدماغهٔ اول جنوب رفته یك تجربهٔ اجرا کنند ·

صندال ازساحل دورشدن گرفت · امروزهوابسیارلطیف بحرمانند یك حوضی صاف وآرام بود · صندال بکمال سهولت به پیش رفتن آغاز نهاد · هاربروناب پرهارا بدست گرفتند · پانقروف سکانرابدست گرفته بعدازانکه آنسای مابین جزیرهٔ کك سلامت

وجزیرهٔ لینقولن را عبور نمود سرکشتی را بسوی دماغهٔ اولی‌که در طرف جنوبست متوجه نمود . صندال را بقدر دو میل ازساحل دور کردند زیرامهندس میخواست‌که جزیره راوعلی‌الخصوص کوه فرانقلن را ازخارج بنظرغور تماشا کنند .

پانقروف باز بسوی ساحل میل کرد . دماغه ئیکه جبه زار (تادورن) رادربرگرفته بود دور نمودن گرفتند . بسعی وهمت پرزنهای باغیرت صندال بکمال انتظام بساحل نزدیك شده میرفت . بعدازانکه بقدر دوساعت رفتند بدماغه ئیکه مطلوب بودرسیدند . مهندس بطرف وضعیت اراضی دیده بگرداب حیرت فرورفته بوددر اثنائیکه میخواستند دماغه رادورکنند هاربر فریادبراورده گفت :

— به بینید . درکنار ساحل یك چیزسیاهی می بینم آیاچه باشد ؟

همه رفقانظرشان به آنطرف متوجه شد . مخبرگفت :

— بلی راست میگوید درانجایکچیزی هست . چنان گمان میبرم‌که یکبار بستهٔ درریگ فرورفتهٔ باشد .

پانقروف — من شناختم‌که چیست ؟

ناب — چیست ؟

پانقروف — پیپ است . آه اگرپرباشد !

مهندس — همان بساحل نزدیك شویم .

بدو پرصندال بکناردریانزدیك شد . کشتی نشینان بساحل برجهیدند . حقیقتاً پانقروف خطا نکرده بود . بواقعیکه دو پیپ بزرگ بودکه باریسمانهایك صندوق بسته شده بودکه آن صندوق رااین دوپیپ خالی شناورساخته بساحل انداخته ودرریگها گورنموده است . هاربر پرسیدکه :

— آیا ازین معلوم نمیشودکه کدام کشتی درینطرفها غرق شده واین‌بار ازان باشد ؟

ژه ده ئون — درین هیچ شبهه نماند .

پانقروف — آیا درین صندوق چه خواهدبود ؟ صندوق بسته ، اسباب بازکردن

آن نیز در پیش ما نیست .

اینرا گفته ویك سنگ بزرگی را گرفته میخواست که صندوق را بشکنند و لی مهندس مانع آمده گفت :

— دوست من یکساعت صبر کنید .

پانقروف — اما موسیو سمیت ، بلکه درین صندوق اسبابیکه ما را لازم است موجود باشد ؟

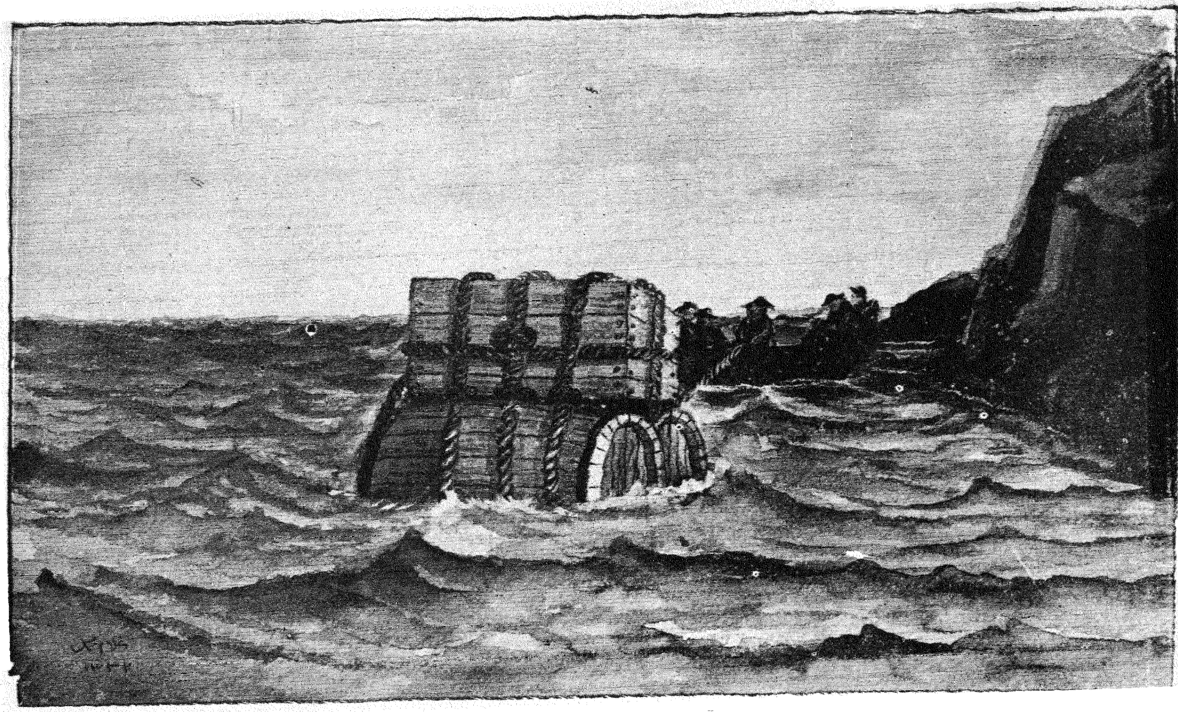
مهندس — خوبست نی ، ماهم آنرا بخودمعلوم میکنیم . این صندوقرا بغرانیتهاوز میبریم . درانجا بی آنکه بشکنیم بازمیکنیم . مادامکه صندوقرا پیپهای خالی تا به اینجا شناور نموده آورده است چون باز بدریا بیندازیم ، وبا یك ریسمانی بکشتئی خود ربط دهیم تابساحل غرانیتهاوز به آسانی نقل میدهیم .

پانقروف — حق دارید موسیوسمیت . من عجول یك آدمی هستم .

آیا این صندوق ازکجا آمده باشد ؟ این است مسئلهٔ مهمهٔ مشکله ! مهاجران چار طرف صندوق و پیپهارا از نظر گذرانیدند . درهیچ طرف ساحل دیگر هیچ چیزیکه بساحل افتاده باشد نیافتند . هاربر برسر یك سنگ بلندی برامده بهرطرف نظر انداخت . نه دردریا نه درخشکه هیچ یك علامتی که غرق شدن یك کشتی را نشان بدهد دیده نشد .

این یك محققست که یك کشتی غرق شده ! واین صندوق به آن کشتی بوده . زیرا خود بخود این صندوق ازهوا نیفتاده . بلکه مسئلهٔ این صندوق بادانهٔ ساچمه یك مناسبتی دارد . بلکه صاحبان صندوق بدیگرطرف جزیره برامده باشند ؟ بلکه هنوز تاحال در جزیره باشند ؟ اما اینقدر دانستند که بیگانگان نوی که درجزیره برامده اند رهزنان مالیزی دریایی نیستند . چونکه درپیش آنها اینچنین صندوق پیدا نمیشود .

مهاجران درنزداین صندوقیکه بدرازی پنج قدم وعرض سه قدم بود آمدند . صندوق ازچوب میشه ساخته شده بود . برروی آن چرم گرفته شده بود وبه بسیار



درین اثنا بحر به مد آغاز نهاده بود . آب تا بزیر صندوقها آمده بود

دقت میخ شده بود . دو پیپ سر بسته ئیکه از زدن آن و صدا ئیکه ازان میبرامد خالی بودن آن معلوم میشد با ریسمانهای بسیار کلفت و محکم از دو طرف به صندوق مربوط شده بود . پانقروف چون به گره ریسمانها نهادید فهمیدکه گره کشتیبانانست . اینرا هم دانستندکه اشیای درون صندوق به بسیار خوبی محفوظ باشد . زیرا صندوق از هیچ طرف زده و زخمی نشده بود اینراهم استدلال نموده توانستندکه این صندوق در بحر بسیار وقت نمانده باشد . و هم معلوم میشد که یك قطره آب هم در درون صندوق ندرامده باشد .

از قرار تخمین مهاجران چنان معلوم میشودکه صاحبان کشتی چون دیده اندکه کشتی شان غرق میشود اشیای لازمهٔ خود شانرا درین صندوق انداخته و باد و پیپ خالی آنرا بسته بدریا انداخته اندکه اگر بساحل برسند بی اسباب نمانند . مهندس گفت :

— حالا ما این باررا تابه غرانیتهاوز کش کرده میبریم در انجا آنرا باز کرده می بینیم . باز جزیره را دور میکنیم . اگر در دیگر طرف جزیره آدم یافتیم و صاحب صندوق بودند اشیای شانرا بدست شان میدهیم ، واگر نیافتیم ......

پانقروف — برای مامیماندنی ؟ اما آیا در میان صندوق چه خواهد بود ؟

درین اثنا بحر مد آغاز نهاده بود . آب تا زیر صندوق و پیپها آمده بود . یکی از ریسمانهائیکه باربه آن بسته شده بود باز کرده شد ، و ریسمان بکشتی ربط کردید . ناب و پانقروف ریگهارا از اطراف بار پس کردند . هرکس به صندال سوار شدند ، و کشتی را رانده بار را باخود کشیدند . نام این دماغه را (دماغهٔ مال بیصاحب) نهادند .

بار خوب سنگین بود . پیپها صندوق را بدشواری بر روی آب نگهمیداشت . پانقروف ازبیم آنکه مبادا ریسمان کنده شده بار بدریا غرق شود بر خود همیلرزید . نهایت بعد از یکنیم ساعت بساحل غرانیتهاوز واصل شدند . بحر چون بجزر آغاز نهاده بود کشتی بابار در ریگهای کنار دریا نشسته توقف نمود . ناب بشتاب شتافته انبور و چکش را از غرانیتهاوز بیاورد .

پانقروف بسیار به تلاش است . اولاد و پیپ را ازصندوق باز نمود . بعدازان قفل صندوق راپراندند. سرپوش صندوق بازشده. دردرون صندوق یك صندوق نازك جستی دیگر، وجود بود . ناب نعره زده گفت :

— آیااین چه باشدکه به اینقدر دقت محافظه شده‌است ؟ آیااز خوارکه پر خواهدبود ؟

مهندس — گمان نمیبرم .

کشتیبان — اگرهیچ نباشد ایکاش چیز میبود ...

ناب — چه چیز ؟

پانقروف — هیچ .

صندوق جستی رااز میان بریدند . وبدوطرف لوله کردند. ازصندوق اشیای مختلفهٔ متنوعه برامدن گرفت که هریك ازانها که میبرامد. کشتیبان (هوررا !) گفته فریاد میبراورد . ناب هرپارچه اشیارا که بدست میگرفت یك رقص مسرتانهٔ میکرد . هاربرکفهای شادی بهم میزد . ازصندوق برای طبیعت هرکس موافق اشیامیبرامده ژه‌ده‌ئون قلم وکتابچهٔ خودرا گرفته اسامی اشیای موجوده‌را ازینقرار ثبت دفتر نمود :

آلات	عدد	آلات	عدد
چاقوی هزار پیشه	۳	چکش	۳
تبر فولادیٔ چوب شکنی	۲	پیچ	۳ پاکت
تبرنجاری	۲	پیچ بزرگ	۳ پاکت
رنده	۳	میخ عادتی	۱۰ خریطه
تیشهٔ خورد	۲	ارهٔ بزرگ وکوچك	۳
تیشهٔ دو دمه	۱	قطئی سوزن	۲
انبوز آهن بر	٦	قطی نخ	۳
سوهان	۲		

اسلحه	عدد	اسلحه	عدد
تفنگ چقمق	۲	زیرپیراهنی ازقماش علفی دریائی	۲٤
تفنگ پتاقی	۲	جراب ازهمان قماش	۳٦
تفنگ چره انداز دور نشان	۲	دیگ مسی	٥
شمشیر وقمه	٦	قاب چودنی	٥
پیپ باروت دوسیره یی	۲	قاشق، پنجه، کارداز هریك پنج پنج	۱٥
قطئی پتاقی	۱۲	چاینك	۲
سکستان نام آلت فن هیئت	۱	کارد بزرگ	٦
دوربین	۱	تورات شریف	۱
دوربین بزرگ	۱	کتاب اطلس مکمل	۱
صندوقچهٔ پرکار مکمل اسباب باقلمهای سربی	۱	لغت زبان مالیزی	۱
بوصله یعنی قطب نمای مکمل	۱	شش جلد لغت فنون طبیعی	۱
میزان الحراره	۱	کاغذ سفید سه دسته	۳
میزان الهوا	۱	کتابچهٔ سفید	۲
ماکینهٔ فوتوگراف باهمه لوازماتش	۱	قلم پنسل	۳۰

اسبابهائیکه از صندوق برامد عبارت ازهمین چیزهای بودکه ژه دهئون آنرا در دفتر خود بموجب سیاههٔ مافوق قید وثبت نموده گفت که :

— صاحب این صندوق حقیقتاً که مرد بسیار تجربه کاری بوده است که ازهمه جنس اشیای لازمی صندوق خود راپر کرده است گویا بخوبی میدانست که درچنین جزیرهٔ خالی غیرمسکونی خواهدافتاد واین صندوق دفع احتیاجات اوراخواهد نمود .

سیروس سمیت یکقدری تفکر وملاحظه نموده گفت که :

— حقیقتاً که هیچ چیزی کم نیست .

هاربر — این یك نخوبی معلوم شدکه صاحب این صندوق رهزنان دریایی مالیزی نیست .

ژه ده ئون — بگمان من می آیدکه یك سفینهٔ اوروپائی یا امریکائی در ینطرفها افتاده باشد ، صاحب سفینه چون غرقشدن کشتی خودرادانسته این صندوق را به اسبابهای لازمی پرکرده بدریاانداخته تا آنکه درخشکه آنرا یافته دفع ضرورت نماید .

پانقروف بیك طورا ستهزاکارانه وتمسخرانه گفت :

— بلی بلی ! ماکینهٔ فوتوگراف رانیز درچنان وقت تنگ غرقشدن درصندوق مانده تافوتوگراف غرقشدن کشتی خود رابگیرد !!

— اینست که منهم لازم بودن این آلت راندانستم که چرادرصندوق نهاده اند؟

— آیا براسباب واشیائیکه ازین صندوق برامده یك نشانی یا نمبری نخواهدبود که بدانیم ازکدام جهت وکدام مملکت وارد شده است ؟

مهاجران همه اسباب واشیاراپگان یگان ازنظرگذرانیدند . برهیچ یکی ازانها هیچ علامت ونشانی نیافتند .

حالآنکه برچنین اسبابها عادتست که نام شهرونمبر ماشینخانه که دران ساخته میشود نوشته میباشد وهم این اسباب واشیاخیلی نو هیچ استعمال نشده است . علی الخصوص که هرگاه این اسباب در وقت طوفان وزمان غرق شدن کشتی وصندوق گذاشته میشد بایندرجه منتظم وبه ترتیب جابجانمیگردید ، وصندوق آهن حلبی باینقدرخوبی ومحکمی لهیم نمیشد که اینمسئله هانیزافکارمهاجرانراخیلی متحیروسرگردان میساخت کتابها اگرچه بزبان امریکی نوشته شده ولی نام مؤلف وچاپخانهٔ که دران چاپ شده باز معلوم نیست . اطلس نیزبزبان فرانسوی فصیح نوشته شده بود وهرقسم کرهٔ زمین جداجدا بصورت بسیارمکملی نقشه شده بود ولی دران نیزنام مؤلف وچاپخانهٔ آن تصریح نشده بود . الحاصل هیچ معلوم نشدکه این اسباب ازکارخانه های کدام ملکها بعمل آمده حتی اینهم مجهول ماندکه آیاان صندوق ازواپوریاسفینه کدام قوم وملت بدریاانداخته شده باشد . لاکن هرچه که باشد وازهرجائیکه آمده باشداشیای مذکوره

بسیار دردهای مهاجران ادواوازانها بسی منفعت و فایده ها حاصل میشود . تابه اینوقت مجبور بودند که تنها بسعی و غیرت خود احتیاجات خود را رفع و دفع نمایند اما حالا به پیدا شدن این صندوق مظهر معاونت الهیه نیز گردیدند .

درمیان مهاجران تنها پانقروف بسیار مسرور و خشنود نگردیده گفت :

— همهٔ اینچیزها ئیکه صندوق بماداد خیلی خوب و بسیار اعلا اما یکچیزی که مرا بکار بود دران پیدا نشد .

ناب — اما توهم خیلی مشکلپسندی میکنی . توچه میخواستی که پیدا نشد ؟

— هرگاه یکقدری توتون هم میبود آنوقت نشاط و سرور مرا تماشا میکردی .

مهاجران برین یك قرار دادند که هرطرف جزیره را گردش کنند ، و اگر قضا زده گان نوی بیابند به آنها مدد برسانند و اسباب شانرا نیز بخود شان بسپارند و اگر نیابند اسباب مذکوره را بکمال آزادی بمصرف خود رسانیده با آلات نجاری نوی که پیدا کرده اند بنای ساختن کشتی مکملی را بگذارند . لهذا اسباب های مذکوره را یکان یکان بغرانیتهاوز نقل دادند و به احتیاط تمام آنهارا در الماریهاو دولابها ئیکه داشتند محافظت و نگهبانی کردند .

— باب سوم —

— فهرست —

برامدن برای گشت و گذار — مد — درخت سیاه چوب —
نباتات مختلفه — منظرهٔ جنگل — درخت اوقالیتپوس —
گلهٔ بوزینه — آبشار — منزل .

* *

روز دیگر یعنی در ۳۰ ماه تشرین اول مهاجران برای سیر و گردش اطراف جزیره حاضر گشتند . این فلاکتزدگان بیچاره که تابحال خود شان بمعاونت و مددکاری دیگران محتاج بودند امروز خود شان برای مدد رسانی دیگر ابنای جنس فلاکت رسیدهٔ خویش که بودن شان را در جزیره گمان و تخمین کرده اند میبرایند .

چنان قرار دادند که با کشتی پوست درختی خود اول تا بسر چشمهٔ نهر مرسی بروند که به اینوسیله دو طرفهٔ نهر مذکور را تا بجائیکه آب نهر گنجایش کشتی رانی را داشته باشد تماشا کنند. باینسبب هم از ماندهگی و امیر هندو هم تا بجهت غربی جزیره که تا بحال نرفته اند میروند. لهذا در میان کشتی خود شان آذوقهٔ سه روزهٔ خود شانرا مانند گوشت خشك کرده ، و شراب ، و چیزی شکر ، وسبزهٔ که آنرا بجای چای استعمال میکنند و نقل و چایدانی را که از صندوق کشیده اندبار کردند مهندس مدت گشت وگذار خود را زیاده از سه روز امید نمیکرد اما اگر زیاده هم بشود در راه تدارك کردن غذا را با گوشت شکار امید وار بود . برای راه کشادن در جنگل دو تبر بزرگ را نیز برداشتند قطب نما و دوربین را نیز فراموش نکردند . به دو تفنگ چاقماقی و یك تفنگ چره انداز دور نشان و یك شمشیر و چهار قمه خود را مسلح ساختند. اگرچه تفنگ پتاقی هم داشتند و لی بسبب صرف نشدن پتاقی سرفه جوئی کرده تفنگ چاقماقی را برداشتند چرا که سنگ چاقماق در جزیره بسیار است . یکمقدار باروت نیز برداشتند مهندس چون امید ساختن باروت را دارد از انرو با سراف کردن باروت خود داری نمی کنند . مهاجران چون به این صورت مسلح باشند . از چه پروا دارند ؟

صبح وقت کشتی را بدریا فرو آوردند . پنج رفیق که توپ هم با ایشان بود در کشتی نشستند، و بر کنار کنار ساحل رانده تا بجائیکه نهر مرسی بدریامی آمیخت رسیدند . پانزده دقیقه برای مد باقی مانده بود صبر کردند . تا مد بحر حاصل شد لهذا بی تکلف بر کشیدن در مجرای نهر داخل شدند . و در ضرف چند دقیقه بجائیکه پیش از هفتماه اول بار با نقروف جالهٔ هیزم کشتی را ترتیب داده بود واصل گشتند . از ین نقطه هر چه که به بالا رفته میشود دو طرفهٔ نهر بدرختان بسیار بزرگ بزرگی مزین میگردید . و مجرای نهر رفته رفته بسوی غرب جنوبی میل مینمود . منظرهٔ نهر مرسی حقیقتاً خیل لطیف و نظر رباست . . مهاجران هر چه که پیشتر میراندند بمنظره های بسیار رو خفرایی برمیخوردند . در بعضی جاها شاخهای سایه دار درختان ناروی آب نهر آویزان شده مهاجران

نفرو آوردن سرهای خود مجبور میشدند بر بعضی شاخهای فرو آمدهٔ درختان گوناگون آشیانهای مرغکان بوقلمون دیده میشدکه به نزدیکشدن کشتی صداهای مخالف آهنگ عشاقانه ، ونواهای راستی آونگ صباحانه براورده پرواز میگرفتند .

جنگل فاروست رفته رفته خیلی غلو و بهم پیوست میگردید . درختان نیزانواع مختلف پیدا میکرد . درختانی که چوب شان برای کشتی سازی بکار می آید ودر آب بسیار مدت می پایددیده میشد . و درختان شمشاد و آبنوس ، ویکنوع درختی که از پوست آن بسیار ریسمانهای محکم ساخته میشود ، ویکجنس بادامی که روغن بسیار قیمتداری ازان میبراید بکثرت پیدامیشد .

گه گاه کشتی رابکنار نهر نزدیك میکردند . ژه ده ئون ، و هاربر ، وناب توپ را به پیش انداخته به جنگل میبرامدند . وبا تفنگ های خوشنمای خود شکار بسیاری کرده ، ونباتات بسیارفائده مند مختلفی جمع نموده بکشتی می آوردند . مثلا ازنوع سوزی پالك ، وسیب زمینی ، ودیگرانواع سوزی کاری بیابانی را باریشه وگل بر کنده می آوردند که درتپه منظرهٔ وسیعه برده بکارند ، وبعد ازتربیه وپرورش باغچهٔ سبزی کاری مکملی بوجود آرند . مهندس به تفکرات و ملاحظات دور ودرازی فرو رفته اصلاازکشتی بیرون نمیبراید . پانقروف نیزبه آرزو وخیالات شیرین توتون کشی مستغرق گشته باخود رأی میزدکه : هرگاه ازصندوق یافت شده کی شان یك عرابهٔ منتظم اعلا بایك جوره اسپان ویلهٔ تیزرفتار ودوسه پاکت توتون ظهورمی یافت دگرهیچ نقصان و کمبودی برای شان باقی نمیماند !!!

ژه ده ئون یك جفت مرغان قازمانند آبی رازنده بچنگ آوردپاهای شانرابسته درکشتی گذاشتند تاآنکه درغرانیتهاوز برده پرورش دهندوچوچه گیری کنند . هاربر نام ایمرغانرا « تیناموو » نشانداد .

بعد ازچهارساعت کشتی رانی بیك کنارهٔ نزدیکشده ازکشتی برامدند . در زیردرختان بلند آبنوس وشمشاد طعام چاشت خود راتناول کردند . بر نهرمرسی

رفته رفته کمشده میرود . تابه ایجابر نهردرمابین شصت و هفتاد قدم میبوده است ، وچقوری آب آن تا بحال هیچگاه از پنج شش قدم کمترنشده است . در نهرمذکور آب دیگرجوهای کوچك کوچکی از اطراف نیزریخته آب مرسی رازیاده میگرداند . جنگل فاروست ازدوطرفهٔ نهرمذکورتابجایی که چشم کارمیکند بصورت بسیارغلوو درختان بهم پیوست درازشده رفته‌است که آخرآنراچشم دیده نمیتواند . درهیچطرف جنگل از آثاروعلاماتی‌که وجودانسانرانشان بدهددیده نمیشود ، وبخوبی آشکاراست که هیچگاه انسان درجزیره داخل نشده باشد . چراکه هیچ نشانهٔ تبروبریده شدن شاخی در درختان جنگل دیده نمیشد هرگاه بعضی بیچارگانی درجزیره افتاده هم باشند معلومست که تا بحال ازکنارساحلی که افتاده اند جدا نشده اند . بناءً علیه مهندس میخواهدکه یك آن اولتربساحل غربی برسدواگرفلاکتزدهٔ درانجابمعاونت محتاج باشد زودترمددرسانی کند . ازین جائیکه مهاجران مکث وآرام کرده اندتابساحل غربی تخمیناً پنج میل مسافهٔ دیگرباقی مانده است . رفقابعدازطعام خوردن ویکقدری درجنگل گردش کردن بازدرکشتیکگك خودنشسته روبراه عزیمت کردیدند . هرچه که بالاترمیبرامدند مجرای نهرازطرف ساحل غربی بسوی کوه فرانقلن دورمینمود وبرنهرنیزکمترشده میرفت جریان آن نیزشدت پیدامیکردچراکه زمین روبسربالائی مینهاد . خرسنگهانیزدرمجرای نهریگان یگان ظهورمی یافت . مهاجران مجبورمیشدند که دودونفربهربرکشتی چسپیده برکشی نمایند . رفته رفته درختان جنگل نیزازغلو وبهم پیوستگی آزادمیشد ، ویکه یکه شده کمترشده میرفت . درختان هرانقدرکه کمتر میشدآنقدرجسامت وبزرگی پیدامیکردندکه مهاجران را بحیرت می انداخت . بزرگترین درختان جزیرهٔ زه لاندجدید ، و قطعه ، اوسترالیا دیده میشد . حتی درخت (اوقالیتپوس) نام که تابسه صد قدم بلند میشود ، و تنهٔ آن به کلفتی بیست قدم میشود نیزدیده شد . هاربرچون این درخت رادیدفریادبراورده گفت که :

— موسیوسمیت ، درخت معتبراوقالیتپوس رابه بینید .

پانقروف — بغیراز بزرگی وکلفتی چه اعتبارداردکه آنرا معتبرمیگویی پسرمن .
هاربر — اوقالیتپوس ازفصیله وجنس درختانیست که درختان بسیارنافع وکار آمدنی درین فصیله میباشد . قرنفل ، دارچینی ، فلفل ، و غویاد نام میوهٔ که ازان شراب بسیارمفیدومنفعت بخشی بعمل میآید وامثال آنهاهمه گی ازدرختانیست که بهمین فصیلهٔ قالیتپوس منسوب میباشند .
ژه ده ئون — چوب خود درخت اوقالیتپوس نیزبرای کارهای بسیارلطیف و نازك نجاری بکارمیآید .
مهندس — درخت اوقالیتپوس چنان یك منفعت وخدمتی دارد که حقیقتاً انکار شدنی نیست .
پانقروف — به بینیم که آن خدمت جناب اوقالیتپوس آقای ماچه خواهدبود ؟
مهندس — آیامیدانی که این درخت رادرزه‌لاندجدیدواوسترالیابچه نام یادمیکنند؟
— نی ، نمیدانم موسیوسمیت .
— اینهارادرخت تب مینامند .
— یعنی بسببی که تب آوراست .
— نی ، بسببی که دفع کنندهٔ تب است .
— موجود بودن ایندرخت درجزیرهٔ مادلیل بزرگیست برلطافت هوای او ... چون جبه زارتادورن رادیده بودم خیلی به هراس افتاده بودم که درموسم گرما هوای جزیرهٔ ماراخیلی زهرناك خواهد ساخت وتبهای مزمنی بعمل خواهد آورد ولی چون درختهای اوقالیتپوس رادیدم دانستم که مضرت ووخامت هوارااین درختها نافع رفع ودفع خواهد نمود . دربعضی شهرهای اوروپا که تب بسیارداشت ازافریقا ازین درختها آورده کاشتند وفایدهٔ بسیاری ازان حاصل شد .
— واه ، واه ! چه جزیرهٔ باثمرمفیدیست ! تنها یکچیزنقصان اوست که توتون ندارد .
— آنرا نیز خواهیم یافت پانقروف .
بقدردو ساعت دیگرنیزبکشتی رانی دوام ورزیدند . تابدرجهٔ که رفتارکشتی خیلی

بدشواری رسیدزیرا رفته رفته مجرای نهر بلندی وشلاله پیدا میکرد آب نیز کمترشده میرفت . سنگهانیز درمجرا بسیار میشده باز جنگل غلو وپیوستگی پیدا کرده دریکطرف نهر میان درختان غلوی جنگل یك گلهٔ بوزینه های بزرگ بزرگی دیده شد . که ازوضع وهیئت دیدن آنها بسوی مهاجران چنان معلوم میشدکه این اول بار است که انسان رامی بینند . زیراهیچ آثار خوف واحتراز نشان نمیدادند، ونمیدانستندکه انسانها چگونه مخلوقیست . پانقروف خواست تایکچند ازانهاراهدف گلوله نماید ولی مهندس مانع آمده گفت که :

— بوزینه ها بهیچ کار نمی آیند نه گوشت شان خورده نیست ونه پوست شان کار آمدنی . علی الخصوص که این بوزینه هاازجنس اورانغ اوتانست که بزرگترین اجناس بوزینه می باشند ، و خیلی قوتمند اندکه هرگاه ضرری به آنها برسانیم همه گی اتفاق کرده بما ضرر کلی میتوانند رسانید . نزدیك شام بودکه پیش رفتن کشتی درمیان نهر بمشکلات افتاد سنگها ، وریگهادرمجرای نهر بسیار شد . پانقروف گفت :

— بعدازیك ربع ساعت به ایستادن مجبور خواهیم شد . وسیوسیروس .

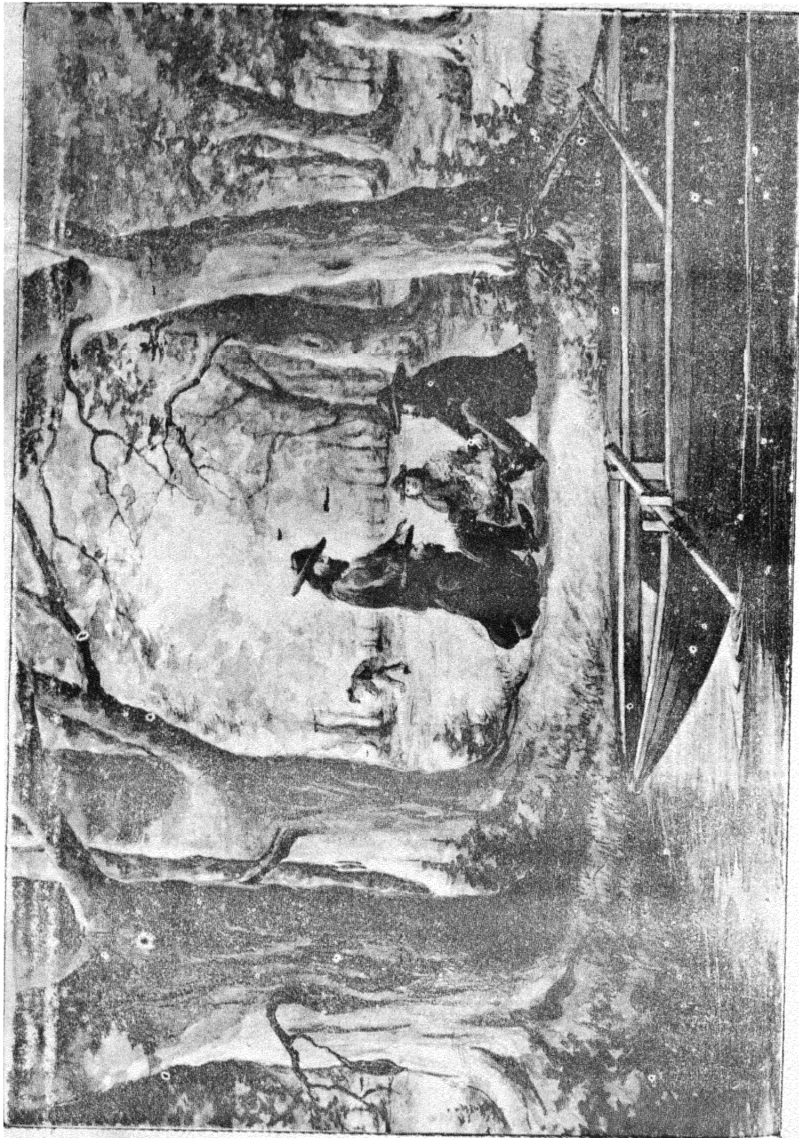
— بسیار خوب . ماهم می ایستیم . شب رادرانجامیگذرانیم پانقروف .

هاربر — آیا ازغرانیتهاوز چقدر دورشده خواهیم بود ؟

— گمان میبرم که بقدر هفت میل دورشده خواهیم بود .

بعد ازکمی کشتی سراسرازرفتار بماند . چراکه هم یك آبشار بلندی به پیش آمد و هم زیر کشتی ریگهای درون نهربندشد . لهذا کشتی رابیك کنار نهربایك درختی بریسمان محکم ومضبوط بسته کرده خود شان بیرون برامدند .

مهاجران وقتیکه ازکشتی برامدند آفتاب بغروب کردن نزدیکشده بود . درجائیکه برامدند درزیردرختان بسیار بزرگ وبلندی یك چمزار بسیارلطیفی بوددرانجا آتشی افروخته گذرانیدن شب خودرادرانجاقراردادند . ازدرون جنگل بعضی صدا های مدهشه جانوران درنده شنیده میشد . لهذابرای رمدادن، ونزدیك نماندن جانوران



کشتی را بیک کنار نهر بسته کرده خودشان بیرون برامدند

مذکوردورا دورمنزلگاه خود شانرا تابصبح آتش بسیار بزرگی افروختند . زیرا معلوم استکه حیوانات وحشیه از آتش خیلی رم میخورند . طعام شام خود را بکمال اشتها تناول کردند . شب را بنوبت پاسبانی کرده بکمال راحت بیواقعه وحادثهٔ بسر آوردند صبح بوقت ازخواب برخواسته قرار دادندکه کشتی را درهمین جا بسته گذاشته بسوی ساحل غربی حرکت نمایند .

—{ باب چهارم }—

—:— فهرست —:—

حرکت بسوی ساحل غربی — حیوانات چارپا — یك نهر نو — بجای ساحل یك جنگل — دماغهٔ میلان — تأنی ودرنگ ژده‌ئون

مهاجران چای وطعام صباحی خودرا صرف نموده براه افتادند . آیا چه وقت بساحل خواهند رسید ؟ معلوم نیست اگرچه مهندس دو ساعت تخمین نموده ولی اینهم بهمواری وخوبی راه موقوفست . اینطرف جنگل فاروست همه‌گی بیشه‌زار بهم پیوست پراز خاشاکست که به تبر راه کشادن دران لازمست ، وهرگاه جانورانی که دیشب صداهای آنهارا شنیده‌اند ظهور نماید با آنها نیز جنگ ومقاتله کردن ضروری دیده‌میشود .

برای احتیاط کشتی خودرا بایك ریسمان دیگری باز محکمتر بسته ، وبقدر دو روزه خوراك واسلحه ولوازمات ضروریهٔ خود را برداشته یکسر بسوی غرب بره پیمائی آغاز نهادند . مهندس قطب نمارا بدست گرفته رهنمایی میکرد ، پانقروف ، وناب به تبرها راه میکشادند ، ژده‌ئون وهاربرت تفنگهارا حاضر داشته پاسبانی میکردند هرچه که پیشتر میشدند زمین یك میلی بسوی نشیبی پیدا میکرد بیشه زار نیز بهم پیوسته‌تر میشد . درهرچند قدم یك گلهٔ بوزینهٔ دیده میشود ، ولی بی آنکه حمله وتعرضی بر مهاجران نمایند بنظر حیرت ودیدهٔ تعجب بسوی شان نگریسته بیکسو میشدند پانقروف گفت :

— بلکه اینها مارا همجنس خود ویا تناسخ خود میشمارند که باینقدر حیرت بسوی ما مینگرند .

غیراز بوزینه بسی حیوانات دیگرمانند کرازجنگلی وقانغورو ، و آهوان جنگلی، وقولاوغیرهم رانیزدیدند ولی چون مهندس رفقارا از تفنگ انداختن وشکار کردن در وقت حاضر منع کرده است ازانرو پانقروف بسوی آنها بیکنظر حسرتی دیده گفت :

— ای دوستان گوشت فربه من ! هنوز وقت شکار شما نرسیده ، حالا شما بکمال آزادی و خرمی خیزان و پویان باشید وخودرا خوب فربه سازید. بعدازین بسیار باهم ملاقات خواهیم کرد .

بعد ازانکه یك ساعت راه پیمودند دفعةً در پیش راه شان یك جوی آبی ظهور نمود که تاالحال مهاجران ازوجود آن آگاه نبودند. آب این نهر به بسیار تندی وتیزی در جریان بود ، و بر آن بقدرسی قدم و چقوریش خیلی افزون مینمود . مجرای این نهرچون همه گی پراز سنگ ، و آبش نیز ازبالائی به نشیبی به بسیار شدت و سرعت جاری میباشد ازانسبب باکشتی دران سیروسیاحت نمیشود . ناب گفت :

— افسوس که درینجا ماندیم چرا که این جوی مارا گذرنخواهد داد .

هاربر — چرا بمانیم ازین نهرکوچك که مابه آب بازی نگذریم دگرچه خواهیم کرد.

مهندس — نی ، جان من ! حاجت به آب بازی نیست. زیرا آب این جوی رفته رفته البته به بحرمیریزد که ماهم کنار جورا گرفته تا بساحل بحربه پیروی آن خواهیم رسید.

ژه‌ده‌ئون — امابرای این نهرباید که یك نامی بگذاریم تانقشهٔ جغرافی جزیرهٔ ما ناتمام نماند

پانقروف — راست گفتی موسیو سپیله .

مهندس — پسرمن هاربر ! برای این نهرتو یك نامی بگذار .

هاربر — هرگاه تاجائی که آب نهربدریامیریزد برویم وبعد ازان یك نامی بران بنهیم خوبتر نخواهد بود ؟

سیروس — اینهم خوب . نه ایستیم برویم تازود تر برسیم .

پانقروف — یکقدری صبر کنید .

ژه‌ده‌ئون — چرا ؟ چیست ؟

پانقروف — آبرادر هرگاه شکار را منع کرده اید ماهی گیری را خو منع نکرده اید . صبر کنید که یکچند تا ماهی بگیرم .

سیروس — وقت هم نیست اسباب ماهیگیری هم نیست برویم .

پانقروف — صاحب من ، شما یك پنج دقیقه صبر کنید به بینید که من چه ماهیانی برای شما بگیرم .

مگر پانقروف در کنار نهر یك آبگیری درمیان دو خرسنگ بزرگی دیده بود که بایك دهنهٔ تنگی با نهر پیوسته بود ، وماهیان بسیاری دران گرد آمده بود . بجابکی تمام یك سنگی را بدهنهٔ مذکور انداخته راه گریز ماهیا نرا بند گردانید ، ودستهای خود را در آبگیر مذکور فرو برده بدو سه بار بقدر ده پانزده ماهیان بزرگی را بیرون آورد . ناب نیز بچابکی از خمچه های باریك درختان یك سبدهٔ ساخته ماهیا نرا دران بینداخت . ژه ده ئون گفت :

— الحق که بهمین قدر صبر می ارزید . هم چقدر ماهیان خوب واعلا ئیست .

پانقروف یك آهی کشیده گفت :

— جزیرهٔ ماهر چیزش خوب واعلاست ولی هزار افسوس که توتون ندارد .

مهاجران کنار نهر را گرفته به پیش رفتن آغاز نهادند . در راههائی که میگذرند هیچ اثری از قدم انسان دیده نمیشود . تنها اثر پنجه های بعضی حیوانات درندهٔ بزرگ پنجه که برای آب خوردن بکنار نهر آمده دیده میشد پس چنان معلوم میگردد که دانهٔ ساچمهٔ که از گوشت ران آهو بره در دهن پانقروف برامده از ینطرفها انداخته نشده است .

سیروس سمیت بسوی جریان نهر نظر کرده گفت که .

— حالاوقت مد بحراست ، پس هرگاه بدریا نزدیك میبودیم آب نهر باینقدر چه شدت وسرعت جریان نمیداشت . زیرا آب نهر البته با بحر متصل میشود وهرگاه بحر درمد باشد آب نهر دمه پیدا کرده رو ببالاپس میزد ولی چون در جریان علامت دمه وپس زدن دیده نمیشود معلومست که ساحل بحر هنوز بسیار دور خواهد بود .

زه ده ئون — حال آنکه هرچه پیشتر میرویم مجرای نهر کشاده گی و وسعت پیدا میکند که ازین نزدیك بودن بحر معلوم میشود .

سیروس — منهم باین تعجب میکنم .

بعد از نیمساعت هاربرکه درپیش میرفت فریاد براورد که :

— دریا ! دریا !

ازین فریاد هاربرسیروس سمیت بسیار متحیر شد چرا که ازنبودن علامات مد در نهر باینقدر جه نزدیك بودن بحر را هیچ منتظر وامیدوار نبود . بواقعی که بعداز چند دقیقه مهاجران برکنار دریا واصل شدند .

چه عجب حالیست ! درمابین این ساحل و آن ساحل که مهاجران اول بار در ان افتاده اند چقدر فرق وضدیتی موجود است ! این ساحل بادریا اصلا و قطعیاً بایك ریگ زاری وکنار هموار بسته گی ندارد وبلکه ساحل عبارت از یك زمین بسیار بلندیست که بیکبارگی از بحر بمانند یك دیواری بلند بر آمده است، ودریادرپای آن دیوار درموج زنی میباشد . امااین کنار بیشه زار پر از اشجار بداندرجه از آب دریا بلند است که اگر هرقدر امواج بلند کوه آسا از طوفان حاصل شود باز هم یك قطرهٔ ازان بکنار نمیرسد . این کنار به درختان بسیار بلند و لطیفی زینت یافته که ریشه های بعضی ازانها از خاك بیرون برامده بطرف دریا آویزان شده وشاخهای بعضی ازانها نیز میلی بسیاری بسوی بحر پیدا کرده .

درین جائی که مهاجران رسیده اند چنان گمان میشود که بریك بام بسیار بلندی ایستاده اند ، ودریادرزیر آنست . درینجادریایك حوضه گك کوچکی تشکیل داده است که آب نهر مذکور از بلندی شصت هفتاد قدم بیکبارگی مانند دهنهٔ ناوه درمیان حوضه گك مذکور میریزد . منظرهٔ این آبشار ، ولطافت دریای ذخار ، و بهم پیوستگی اشجار بیشه زار کنار بلندی آثار آنقدر جلوهٔ بدیع وظریفی دارد که انسان از مشاهدهٔ آن بحیرت می افتد .

این آبشار از آبشاری که بقوت نیترو غلیسرین از تالاب غرانت مهندس بعمل آورده خیلی بلندتر و آبش هم بیشتر و خیلی پر قوت تراست . در اثنای آمدن پیدا نبودن علامت مددر نهر بسبب همین آبشار بود که از آن مهندس را بغلط انداخته بود . هاربر نام نهر مذکور را بسبب همین آبشار (فالس ریور) که معنی « نهر آبشار » رامیگیرد نهاده . ژه ده ئون نیز در نقشهٔ جزیره اسم این نهر را « نهر آبشار » قید و ثبت کرد .

از جائیکه نهر را دیده اند تابه انجائی که آبشار حاصل شده جنگل خیلی بهم پیوست و غلو میباشد . بعد از ین نقطه کنار بلندی ساحل بقدر دو میل بطرف شمال یعنی بسوی کوه فرانقلن بهمین بلندی و جنگلی اما کم درخت تر امتداد یافته است . مسافهٔ که از حد آبشار تا بدماغهٔ مار دراز شده رفته است نیز بقدر دو سه میل همچنین کنار بلند و پر درخت است ، ولی بعداز ین رفته رفته زمین هموار و خالی از اشجار میشود . و ساحل با آب دریا متصل شده ساحل ریگزاری بعمل میآرد . هرگاه انسان های فلاکتزدهٔ مادر جزیره افتاده باشند در همین طرف ملجأ و ماوائی پیدا کرده میتوانند . دیگر طرفها همه گی زمینهای خشك بی آب و علفست .

هوا بسیار لطیف و آرام ، آسمان نیز صاف و براق بود . مهاجران بریك جای بلندی بر کنار آبشار نشسته بهر طرف نظر انداز دقت کردیدند . هیچ یك علامت و اثر انسان را نه در دریا و نه در صحرا و نه در جنگل دیده توانستند . اما مهندس تا دماغهٔ مار را گردش نکند به نبودن انسان قناعت حاصل نمیکنند . طعام چاشت را در انجا خورده بر کنار ساحل بلند بیشه زار بسوی دماغهٔ مار رهسپار گردیدند . مهاجران هم قطع مسافه میکنند ، و هم بطرف دریا نظاره . بلکه یك دیرك ، و یا تخته پارهٔ کشتی غرقشدهٔ بنظر شان برخورد . اگر بگوئیم که هیچ کشتی بعمرها درین جزیره نیامده ، و پای هیچ انسانی بخاك آن برنخورده غلط نخواهد بود چرا که بسیار دلایل و امارات درینباب پدیدار است . ولی چون یکبار بسوی صندوق پری که یافته شده ، و واقعهٔ دانهٔ ساچمه نظر کرده شود این فکر را سراسر زیر و زبر میسازد . چرا که دانهٔ ساچمه بصورت قطعی

اثبات میکند که پیش از سه ماه بهمه حال یك تفنگی در جزیره انداخته شده است .

از وقت زوال پنج ساعت گذشته بود . مهاجران بهمین ملاحظه ها و افکارها قطع مسافه کرده میرفتند . تا به مار دماغه دومیل دیگر باقی مانده بود . اینمسافه را نیز طی نموده قریب بغروب بود که بدماغهٔ مذکور رسیدند شب را در انجا بسر آوردن لازم آمد . آزوقه و خوراکهٔ کافی هم دارند . شکار هم در جنگل بسیار است دگر چه کمست مگر تدارك یك مأوائی !

ازین دماغهٔ عجیب الشکل با آنطرف شکل وهیئت ساحل تبدل ورزید . تا بحال زمین خاکی وچمنی بود امابعدازین سنگلاخی وریگزاری شده میرفت . مهاجران منزلگاه خود را درهمین جا که منتهای دماغه بود قرار دادند . هاربردرمیان درختان درخت بانس رانیز درینطرف دیدکه بسیار است . پانقروف را مخاطب نموده گفت :

— این درخت بسیار درخت قیمتدار فوائدنثار است پانقروف .

— چه قیمت وچه فائده دارد ؟

— از پوست این درخت تراشه های باریك ونازك کشیده سبد هاو صندوقچه ها و قطیها ، و رویهای چوکی ، وکلاه ها ، وبسی چیزهای دیگرساخته میشود . واگر میده کرده بحالت خمیر درایدازان کاغذ بسیار اعلا بعمل میآید ، ازشاخهای باریك آن چوبهای دست ، و لوله های توتون کشی وهزاران چیزدیگرساخته میشود ، ازستونهای کلفت اودیرکهای خیمه ، ولوله های نل آب ، واگر تخته بریده شود برای سقفها ودیوارهای خانه هاچوب بسیار محکم ومتینی که اصلا کرم آنرانزند بوجود میآید اینراهم بتو بگویم که درهندستان شاخهای نازك وتازهٔ آنرا میخورند . دیگراینکه هرگاه ترکه های نازك آنرادرسرکه بگذارند برای بعضی مرضها دوای بسیارنافعی میشود ازبرگهای نورستهٔ تازهٔ آن یك شراب بسیارخوبی نیزبعمل می آید .

— آیادگرچه میشود ؟

— همینقدر مگرکافی نیست پانقروف ؟

— اینرا بگو که آیا مانند سیگاره کشیده میشود ویانی ؟
— واأسفا که این نمیشود .
— چون چنینست بیك پیسه هم قیمت ندارد چرا که دردمرادوا نمیکنند .

بعد ازین محاوره هار برو پا نقروف درپی تدارك محل ومأوای شب گذرانی خود شان افتادند ودرینباب بسیار زحمت نکشیدند زیرا درساحل بسیار مغاره هایی یافتند که موجه های بحر بمرور ایام آنرا خورده و بعمل آورده بود . دریکی ازین مغاره ها که نسبت بدیگر مغاره ها بزرگتر ومکملتر مینمود میخواستند که داخل شوند که ناگهان از درون مغاره یك صدای مهیب ودهشت آوری برامده ایشانرا بخوف ودهشت انداخت . پانقروف گفت :

— پس بگریزیم هاربر . چرا که تفنگهای مابه ساچمه پراست . و این جانوری که این صدارا کشیده نه آنچنان مدهش جانوریست که به ساچمه هلاك شود .

اینرا گفته وازبازوی هاربر بشدت کشیده درمیان سنگهای سنگلاخ پنهان شدند . درین اثنا یك حیوان بسیار بزرگ جثه مهیبی برون برامد این جانور « ژاغار » نام پلنگ بسیار خونریزی بود که موهای پوستش سفید ، و خالهای سیاه بران بود . در حالتیکه چشمهایش برگشته ، وموهایش برخواسته ودمش را کج کرده بود غریدن آغاز نهاد . وچنان معلوم میشد که این اول باریست که انسان را دیده باشد بلکه میشناسد که انسان چه مدهش ، واز خود او چقدر بیشتر خونریزتر است .

درین اثنا ژه ده ئون از کنار یك سنگی روبروی جانور مذکور برون آمده هاربر چون اینحالت رادید چنان گمان کرد که ژه ده ئون ژاغار راندیده است لهذا خواست که فریاد دهد . ولی ژه ده ئون اورا بخاموشی اشارت کرده روبرو بر جانور مدهش پیش رفت ، بدرجهٔ که ده قدم فاصله درمابین او وژاغار باقی ماند . ژاغار خود را جمع نموده ، ودهن خودرا بقدر یکوجب ازهم بازکرده ، ودندانهای مدهش خود را بریکدیگر سائیده بردشمن مقابل خود بنای حمله آوری را نهاد . بمجردیکه میخواست برجهد

تفنگ ژه ده ئون فریادکرده حیوان مدهش برخاك بغلطید .

رفقابتلاش تمام درپیش جسد حیوان خونریزد و ید ندکلهٔ تفنگ ژه ده ئون در مابین دوابروی ژاغار خورده مغزش را ازهم پاشانیده بود . ژه ده ئون ازشکاریان بسیار پخته وماهریست که در هندوستان وافریقادر بسیار شکارهای شیر و پلنگ اثبات شجاعت ومهارت نموده است . هاربر اظهار حیرت نموده ژه ده ئون را گفت :

— سبحان الله ! این چقدر بی پروائی و درنگ! وچقدر توانائی ودلاوری بود که از شماظهور نمود . بخدا که خیلی حیرت کردم .

— پسر من آنچیزی که من کردم شماهم میتوانید .

— آیا من ؟

— بلی ! هرگاه بخیال خود محکم کردی که این ژاغار نیست آهوست ، وبهمان تصور نشان گرفته آتش دهی تونیزمانند من خواهی توانست .

پانقروف — اگرچنین باشد چه آسان کاریست .

ژه ده ئون — بغیرازین دیگرچیزی نیست پانقروف . دوستان من ! حالا ایستادن بکار نیست ، شام هم شد ، ژاغارهم مغارهٔ خودرا تاابد بماواگذارشد . ماهم باید مغاره راضبط کرده شب خودرا بکمال راحت دران بسر آریم .

— اما اگر دیگر ژاغارها بیایند ؟

— دردهن مغاره آتش بزرگی می افروزیم جانوران درنده از آتش رم میخورند وبما نزدیك نمیشوند .

مهاجران بسوی مغاره متوجه شدند . تنها ناب به پوست کردن ژاغار مشغول ماند . چونکه پوست ژاغار برای مفروشات غرا نیتهاوزفرش گرانبهائی شمرده میشود رفقاچوبهای خشکی بسیاری بدهن مغاره گرد آوردند درون مغاره پراز استخوان بود . استخوان هارابیکسو افگنده مغاره را پاك کردند . تفنگهای خودرانیز به گله پر کردند . چوبهارانیز آتش دادند . طعام شام خودهارابکمال اشتهاتناول کرده ، ویك

یك نفر به نوبت به پاسبانی مقرر گردیدند .

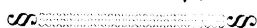
سیروس سمیت از چو بهای خشك بانس نیز بسیار گرد آورده در آتش انداخت . چو بهای بانس درانثنای سوختن بر هربندی که میرسید مانند یك تفنگی صدامیبراورد که این صداها برای نزدیك نگذاشتن حیوانات وحشیه علاج کافی دیده میشود . این ترتیب واصول نوی نیست که سیروس سمیت تنها امشب آنرا بروی کار آورده است . بلکه تاتاریان در آسیای وسطی از عصرها برای دفع کردن حیوانات و حشیه چوب بانس را میسوزانند . پانقروف چون اینصداهای گوش خراش چوب بانس را شنید هاربررا گفت که :

— این فائدهٔ درخت بانس رانیز بقیمت بهائی آن بیفزا ! ..

—*—[باب پنجم]—*—

—*(فهرست)*—

عودت برکنار ساحل — شکل وهیئت ساحل جنوبی — درخت قماش میوه — یك لیمان طبیعی کوچك — رسیدن به نهر مرسی درنیمشب پیدا شدن کشتی شان .



سیروس سمیت ورفیقانش درمغاره ژاغار بکمال استراحت تابصبح بخوابیدند .

صبح بوقت هرکس از خواب برخواسته بکنار ساحل فرو آمدند . دیده های خودرا بسوی دریاو کنار ساحل تابجائی که نظر شان کارمیکرد بدوختند . مهندس بادوربین بهر طرف بکمال دقت تماشا کرد ولی هیچ یك اثری از وجود کشتی ویاانسانی که با ینطرفها افتاده باشد نیافت .

حالادر جزیره تنها یك سمت جنوبی باقی مانده که دیده نشده است . و باقی همه اطراف گردش شده . درین دفعه که برای گشت و گذار برامدند بواسطهٔ کشتی در نهر مرسی بسوی غرب جزیره برامده وجود قضاز دگانی را که تخمین کرده اند درساحل غربی جستجو کردن خواستند . حالا نکه ساحل غربی راسراسر گردش کردند از

وجود قضازدهگان مظنون اثری نیافتند بلکه ساحل را نیز بیك وضعیتی دیدند که هیچ کشتی در انطرف نزدیکشده نمیتوانند . ژه ده ئون گفت .

— اگر بخواهیم که مسئلهٔ مشکلهٔ وجود داشتن قضازدهگانرا در جزیره حل وفصل نمائیم میباید که ساحل جنوبی را نیز تماماً گردش کرده از راه دماغهٔ پنجه به غرانیتهاوز برویم . آیا تا بدماغهٔ پنجه از انجا چقدر مسافه تخمین خواهد شد موسیو سیروس ؟

— در آمدهگیها و برامدهگیهای ساحل را هم که داخل حساب کنیم بقدر سی میل تخمین میشود .

هاربر — اما از دماغهٔ پنجه تا بغرانیتهاوز نیز بقدر ده میل مسافه موجود است .

ژه ده ئون — همه را چهل میل فرض کرده برهمین راه رهسپار گردیم بهتراست . چرا که باینواسطه هم سواحلی را که تا به اینوقت ندیده ایم تحقیق وتفتیش میکنیم وهم مسئلهٔ را که فکرمارا سراسر مشوش و پریشان داشته حل وخاتمه میدهیم .

پانقروف — بسیار درست وخوب فرمودید اما کشتی خود مانرا که در نهرمرسی گذاشته ایم چه خواهیم کرد ؟

ژه ده ئون — کشتی ما از بیست وچهار ساعتست که درهمانجا که بسته ایم مانده یك دوروز دیگر هم اگر بماند چه ضرر دارد . چونکه دزد در جزیرهٔ ما نیست که بترسیم که مبادا دزدی شود .

— امامن هر وقت که مسئلهٔ سنگ پشت را بخاطر می آورم در نبودن دزد شبهه ناك میشوم .

— جان من تو هم چه فکرهامیدوانی ، مگر کاسه پشت را آب دریا راسته کرده نبرده بود ؟ همچنین نیست موسیو سیروس ؟

مهندس بر یناسخن کلمهٔ «که میداند» را در میان لبهای خود زمزمه کرده دگر چیزی نگفت . ناب دهن خود را برای چیزی گفتن خواست باز کند ولی باز خاموش ماند مهندس گفت :

— بگو ناب چه میگفتی ؟

— اینرا عرض کردن میخواستم که هرگاه از راه ساحل جنوبی بغرانیتهاوز رفتن

خواهیم در پیش راه ما نهر مرسی میآید که ازان بچه خواهیم گذشت ؟

ژه ده ئون — یا به آب بازی ویا یك جالهٔ ساخته میگذریم . ازینکه دلهای ماهمیشه بوسوسه باشد اگر یکقدری ترشویم باکی نیست .

همه رفقا برهمین یك قرار دادندکه ساحل جنوبی را تماماً گردش نموده از راه دماغهٔ پنجه بغرا نیتهاوزبروند . لهذا صبرکردن هیچ جایز نیست بایدکه بزودی براه افتند . چونکه چهل میل راه کم راهی نیست . نیمساعت پیش ازطلوع مهاجران براه افتادند . تفنگهای خود رابا گله پرکردند . توپ مانند هر وقت درجلوا فتاده روانه شدند . ازدماغهٔ مار بقدر پنج میل مسافه را برساحل محدب طی نمودند درینقدر مسافه بازهیچ اثر انسان ویاشکسته پارهٔ کشتی نیافتند ، قسم محدب ساحل رابی ماندهگی ومشقت قطع کردند تابقسم مقعرساحل که آخرهای کانهٔ واشینغتونست واصل شدند . تابه این حدود قسم ساحل جنوبی جزیره را تمام نمودندکه ازین حد به قسم جنوب شرقی جزیره داخل شدند . تابه نصف کانهٔ واشینغتون ساحل تماماً ریگزاراست که یگان یگان درخت نیز دیده میشود . بعد ازان تابه دماغهٔ پنجه زمین ساحل سنگستان غیرمنتظمی میشود . مهاجران اینطرفهارا این اول باراست که می بینند . پانقروف گفت که :

— ساحل درینطرفها برای کشتیها بسیار ناهموار وتهلکه ناکست . هرکشتی که درینطرفها نزدیکشود بهمه حال درریگ می نشیند و غرق میشود .

ژه ده ئون — اگر غرق هم شود البته که یك تخته پارهٔ یادیرکی ازان معلوم خواهدشد .

— اگرکشتی درساحل ریگزارغرق شود هیچ اثری ازان معلوم نمیشود . اما اگر درسنگلاخ غرق گردد پاره های آن معلوم می شود .

— چرا ؟

— چونکه درریگزاربه بسیارزودی کشتی ناپدید میگردد .

بعدازظهر بیکساعت مهاجران دروسط کانهٔ واشینغتون رسیدندکه تابه اینجاها

بیست میل مسافه را پیموده اند . مهاجران برای طعام خوردن و استراحت کردن یکقدری آرام کردند . بعد از نیمساعت باز براه افتادند . هم راه میزنند وهم هر نقطهٔ ساحلرا بدقت از نظر میگذرانیدند . هر چیزیکه بنظر ناب و پا نقروف میدرا مد همان دویده آنرا ملاحظه و تدقیق میکردند . اما در هیچ طرف هیچ اثری از کشتی قضازدهٔ نشان نمی یافتند . اگر کدام کشتی در ینطرفها می آمد و یا می شکست چنانچه صندوق تابساحل رسیده یك تخته پارهٔ یایك علامهٔ دیگر نیز پیدامیشداما آن اثر وعلامه کجاست! بعد از دوساعت ره پیمائی درکنار ساحل بلب یك لیمان یعنی حوض طبیعی دریائی رسیدند که درمیان سنگلاخها بیك وضع بسیار لطیفی پنهان شده مانده بودکه این حوض نیز مانند حوض آبشار جهت غربی مینمود ولی درینحوض هیچیك نهر آبی نمیریخت . درپشت اینحوض یك بلندی موجود بودکه این بلندی بتدریج بلند گردیده درمیان جنگل تابمنظرهٔ وسیعه که نزدیك غرانیتهاوزاست امتداد می یابد . رفقا برسر همین بلندی بر کنار حوض طبیعی دریائی برامده یکقدری آرام کردن وطعام خوردنرا اقرار دادند مهاجران بسبب ماندگی وره پیمائی باز بطعام خوردن مجبور گشتند . در جائیکه طعام میخوردند یك جائی بود که از سطح بحر شصت هفتادقدم بلند یك زمین بلندی بود . واز طرف شرق بحوض طبیعی ، واز طرف غرب بجنگل محاطه بود . از نجا هر طرف مشاهده میشد . مهندس بادوربین بهرسو نظر انداز دقت گردید . هیچیك علامه و نشانی نیافت . ژه ده ئون گفت که :

— در جزیره هیچ کس بغیر ازمایان موجود نیست لهذا کسی که صندوق یافته گی مارا دعوا کند وجود ندارد . ما هم بکمال آزادی برا ستعمال کردن اشیای صندوق حق داریم .

هاربر — امادانهٔ ساچمهٔ که از دهن پا نقروف برامده آنرا چه کنیم ؟

— اینهم مسئلهٔ مشکل ! دریناب چه بگوئیم ؟

مهندس — دریناب میگوئیم که پیش از سه ماه یك کشتی درینجا آمده و ازطرف همجنسان ماتفنگی انداخته شده ، وساچمهٔ آن بران آهو بره خورده وباز عودت کرده رفته اند .

ناب — پس معلوم شدکه طالع نارسا مارا با اینها ملاقی نمود که باینسبب چارهٔ یگانهٔ عودت وطن رانیزازدست بدادیم .

یا نقروف — چون چارهٔ عودت وطن از دست برامد حالاباید که چارهٔ رسیدن بمسکن خود را بیندیشیم . برخیزیدکه براه افتیم چرا که وقت باقی نماند .

رفقابرپاخواستند ، وازکنارجنگل براه افتادند . درین اثنا توپ فریادزده بتاخت ازطرف جنگل درپیش صاحبان خود بیامدکه بدهنش یك پارهٔ قماش گل پری گرفته بود . یانقروف ازدهن سگ قماش را گرفت مگراین قماش یك تکه سان بسیارکلفتی بود . توپ بشدت فریاد میکرد . و بحرکات خود چنان میفهمانیدکه بسوی جنگل برویم . مهاجران درپی سگ پیروی کردند ، وتفنگهای خود را حاضرگرفتند . در جنگل هیچ نشانهٔ انسان واثر قدمی ندیدند . توپ بقدرپنج شش دقیقه رفته درپای درختی بایستاد ، وفریاد وفغان خود را بیشترکرد .

مهاجران هرطرف رادیدند وپالیدند هیچ چیزی نیافتند . یانقروف دفعةً فریاد براورده گفت :

— من دیدم ودانستم که چیست .

— چیست ؟ کجاست ؟

— برزمین نه بینید بالا نظرکنید بالا .

هرکس نظرخود رابسوی بالادوختند . مهندس گفت :

— دانسته شداین همان قماش بالون ماستکه بقیهٔ آن راباد آورده دربند رختان بند کرده است .

یانقروف بکمال ممنونیت فریاد براورده گفت که :

— اینست سان بسیاراعلاو محکمی که سالهاازان پیراهن وزیرجامه ساخته بتوانیم وهیچ تمام نشود . امارااست بگوو سیوسیپله چنین جزیرهٔ که درختان آن سانبار بدهد پسند تان نیست ؟

بحقیقت که پیدا شدن قماش سان بالون برای مهاجران یك نعمت غیر مترقب شمرده میشود . برای رهائی دادن بالونرا از شاخهای درختان و فرو آوردن آن خیلی جد وجهد بعمل آوردند . ناب ، وهاربر ، و پانقروف بر درخت بالا برامدند ، و بسیار زحمت کشیدند تا آنکه بدو ساعت تمام ریسمانها ، وسان ، واسباب آهنی ولنگر آهنین آنرا همه رهایی داده بزمین انداختند . پانقروف گفت که :

— موسیو سیروس ! هرگاه از جزیره برامدن خواهیم معلومست که با این بالون نخواهیم برامد . زیرا دانستیم که ببالون انسان بجائی که دلش میخواهد رفته نمیتواند . اگر از من میشنوید یك کشتی محکم ومتینی یکخرواری بسازیم واز ین سان یك بادبانی برای او ببریم . باقی آنرا نیز برای لباسهای خود صرف کنیم .

— این کارهارا بعد از ین خواهیم اندیشید پانقروف حالا اینهارا در یکجای خوبی بخوب صورت نگه داریم .

بواقعی که بالونرا باجملهٔ آلات ولوازمات آن تا بغرانیتها وزبردن محالست چرا که همهٔ آنها بسیار سنگینست برای نقل دادن آن تا بوقتیکه عرابه بسازند وعرابه را آورده بالونرا ببرند باید که آنرا در یکجائی حفظ کنند .

مهاجران به بسیار کشش وکوشش بالونرا تا بحد سنگلاخهای ساحل رسانیدند و درمیان سنگلاخهایك شکاف بسیار بزرگی یافته بالون را باهمه لوازمات آن دران گنجانیدند ، وهر طرف آنرا باتخته سنگها وشاخه ها پوشانیدند . تا بساعت شش به این عملیات زحمت کشیده واین حوضه رانیز « حوضهٔ بالون » نام نهاده راه دماغهٔ پنجه را پیش گرفتند .

پانقروف باهمهندس در راه از کارهائیکه بعد از ین ساخته میشود بحث رانده میگفتند که:

اول یك پلی برروی نهرمرسی ساخته ، یك سرك مکملی نیز از پشتهٔ منظرهٔ و سیمه تا بحوضهٔ بالون کشیده میشود و یك عرابهٔ سبك ومحکمی بعمل آورده خودما آنرا به نوبت تا بحوضهٔ بالون کشیده ، بالونرا دران بارکرده بغرانیتها وز نقل میدهیم .

بعد ازان یك کشتی باد بان دار بسیار مکملی بعمل می آریم ، و بواسطهٔ آن دور و پیش جزیره را گردش میکنیم هنوز چها ! چها !

بوقت شام بدماغهٔ بیصاحب که صندوق اشیار ایافته بودند رسیدند . درینجا نیز هرطرف را بکمال دقت پالیده هیچ اثری نیافتند .

ازانجا نیز بی درنگ براه افتادند . هنگامیکه بکنار نهر مرسی رسیدند از نصف شب گذشته بود . درینجا نهر بقدر هشتاد قدم وسعت داشت . مهاجران ازین مانعهٔ نهر مرسی بسیار دلتنگ شدند . چونکه بسیار راه پیموده اند ، و ازسبب کوشش بلیغی که برای فرو آوردن و گنجا نیدن بالون بعمل آورده اند ازحدزیاده مانده شده اند . حالادگرهیچ چیزی آرزو ندارند مگر اینکه درغرانیهاوزدرامده بخواب راحت دراینده . حالآنکه درچنین حالت ماندگی خودرادر آب سرد انداخته بشناوری درچنین شب تیره گذشتن خیلی مهلك است . لهذا پانقروف بنا بروعدهٔ که کرده لازمست که یك چالهٔ تدارك نماید .

پانقروف و ناب بدون تأنی ودرنگ یك درختی راانتخاب کرده به تبرزدن آغاز نهادند . سیروس سمیت ، وژه ده ثون دریك کناری نشسته ، به انتظارماندند ، هاربر نیزبکنار نهربگردش بود .

درین اثناهاربربه نزد رفقای خویش دویده روی آب نهر رانشا نداده گفت که :

— بروی آب به بینید ، این جسم سیاهی که میاید چه چیزاست ؟

پانقروف کارخودراگذاشته بکنارنهر آمد ، وبدقت تمام برروی نهر نظرانداخت ، وبعد ازلحظهٔ که ملاحظه نمود فریاد براوردکه :

— کشتیست ! کشتی !

همه رفقابسوی جسم مذکورمتوجه شده دیدندکه بحقیقت یك کشتی کوچکیست که آب آنرامی آورد پانقروف بصدای بلند فریادبراوردکه :

— اووو ! ... کشتی والا !! .

هیچ جوابی از طرف کشتی نیامده لحظه بلحظه نزدیکشده میرفت . تا آنکه بجائیکه مهاجران بود ندکشتی نزدیکشده برسید . پانقروف چون خوب نظر کرد فریاد براورده گفت که :

— وای ! این کشتی خود ماست ! به بینید که چه کشتی وفاداراست . ریسمان خود را بریده دویده دو بده آمده است .

مهندس — آیاصندال خود ماست ؟

پانقروف — بلی ! ببینید که بچه وقت و زمان مناسب خود را رسانیده است .

بحقیقت که این کشتی خود مهاجرانست که در نزدیك سرچشمهٔ نهر مرسی بدو ریسمان بدو درخت بصورت بسیار محکم بسته کرده مانده بودند . پانقروف وناب بد وعصا چوب دراز کشتی را کشیده بکنار رسانیدند . از همه پیشتر مهندس درکشتی جهید . ریسمانی که کشتی را باآن بسته بودند معاینه نمود . دیدکه ریسمان بریده وخورده نشده بلکه باز گردیده است . دیگر رفقا نیز درکشتی سوار شدند . ژه ده ئون چون حالت ریسمان را بدید گفت :

— اینست مسئلهٔ که ....

مهندس — بسیار حیرت آوراست !

ژه ده ئون — هم بسیار بسیار حیرت آور !

بواقعی که اینمسئله خیلی غریب است . هرچه که باشد دم نقدبرای مهاجران نعمت بسیار بزرگی شد . امااز همه غریبتر اینکه باچنین وقت لازم وموقع ضرورت رسیدن کشتی مسئله ایست که بجز کرامت وخارقه بردیگر هیچ چیزحمل نمیشود . هرگاه یك قدری اولتر از رسیدن مهاجران میرسید البته که آنرا آب بدریامی انداخت .

اگر این واقعه در زمانهای پیش واقع میشد وازجای مهاجران هم مردمان کهنه عقل میبود همان لحظه حکم میشدکه اینجزیره پرطلسم است ، ویاپر از دیوو پریست ولی مهاجران ما ازانگونه اشخاصی نیست که باینگونه چیزهاباورکنند البته سبب حقیقی و

معقول آنرا باید بیا بند درد م حاضرسبب معقول آن اگرچه مجهولست اما آخر پیدا خواهدشد . بیك چند پرکشی کشتی را با آنطرف نهر رسانیدند کشتی را بخشکه کشیده بر زمین مناسبی نهادند . و بجابکی تمام بطرف زینهٔ غرانیتهاوز متوجه شدند . درین اثنا توپ بشدت ولوله فغان بر داشت . ناب که از همه پیشتر بزیر غرانیتهاوز رسیده بود فریاد بر اورد که:

— زینه بجای خود نیست !

—{ باب ششم }—

فهرست

قهر وغضب پا نقروف — شب گذ رانیدن د رشمینه ها — فکر سیروس سمیت — یك مسئلهٔ غیرمنتظر — درغرانیتهاوز چه چیزها شده — بخد مت مها جران چسان یك نوکری نوی میدراید .

سیروس سمیت ازکم شدن زینه خیلی اندیشه ناك و اند وهگین گردیده مبهوت بایستاد . رفقای دیگر بگمان آنکه مبادا باد زینه را بیکطرفی انداخته باشد بپالیدن و جستجو آغاز نهادند . هرطرفرا پالیدند زینه رانیافتند . شب هم چون خیلی تاریك بود . هیچ چیزی دیده نمیشد .

پانقروف —اگرزینه راکسی بطریق لطیفه و مزاح برداشته باشد ، لطیفهٔ شیرین ومزاح نمکینی نیست ! بعدازین قدر ماندهگی وخستهگی به پیش خانهٔ خود بیائیم و زینه رانیابیم ، چقدر مشکل ؟

ناب — درجزیرهٔ لینقولن معلوم است که چیزهای خارق العادهٔ ناشدنی بوقوع می آید .

ژه ده ئون — درین باب چیزخارق العاده نیست وقتی که مانبوده ایم دیگرکسی آمده درخانهٔ مادرامده ، وزینه رابابالا کشیده است .

پانقروف — آیادیگرکسی ؟ آندیگرکس کیست ؟

ژه ده ئون — مگردانهٔ ساچمه رافراموش کردی ؟

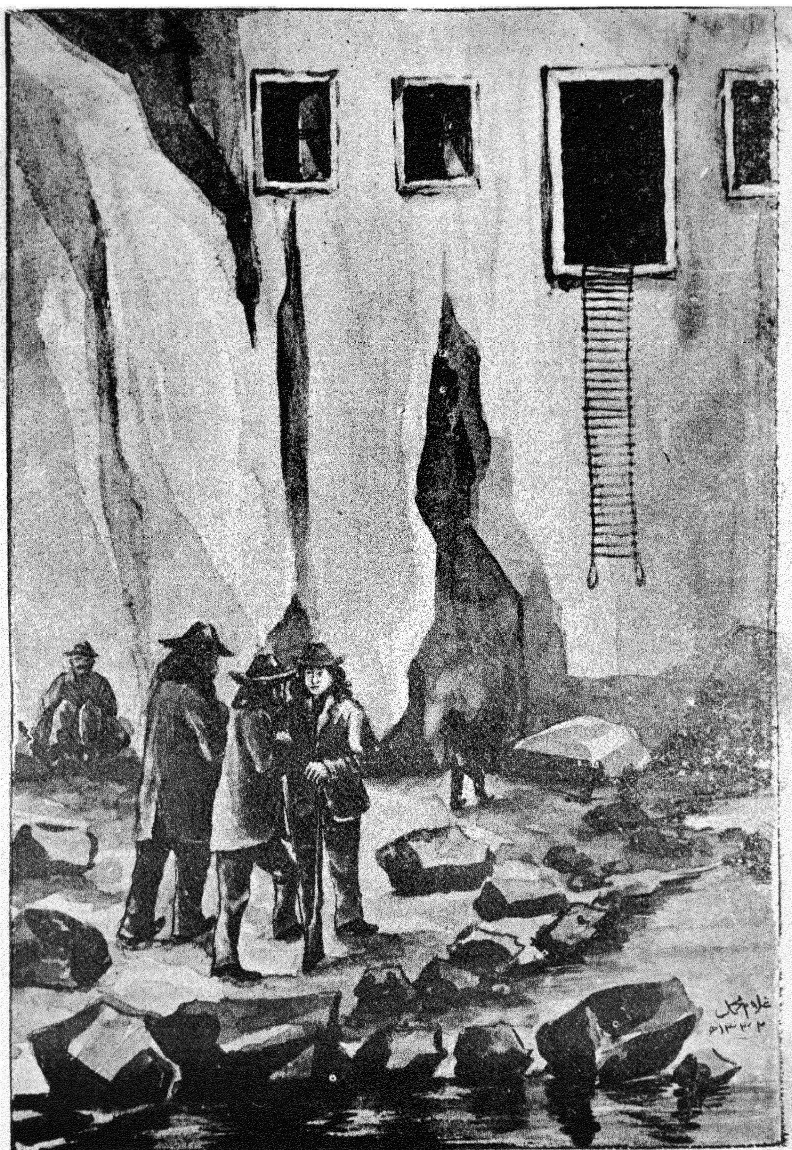
پا نقروف — هرگاه که میگوئید در بالا کسی هست یك فریادی کنیم بلکه جواب بدهد .
کشتیبان این را گفته وبیك صدای بسیار بلندی (اوووو) گفته فریاد بر اورد .
مهاجران بجواب گوش گرفتند . اگرچه بعضی صداهای که ندانستند چیست ازغرانیها وزمی آمد ولی صدای پانقروفرا کسی جوابی نداد . حقیقتاً که اینمسئله تنها مهاجرانی بلکه هرقدر دلاوراشخاصی که باشند دوچار خوف وحیرت میسازد مهاجران بیچاره ماندگی ومشقت خود درافراموش کرده بغم ازدست برامدن اقامتگاه نازنین خود افتادند . حالا نکه غرانیتهاوزتنها اقامتگاه شان نی بلکه بمثابهٔ خزینهٔ بی بهای شانست . درین هشت ماه هرچیزی که ساخته ، ویافته اند همه گی درانجاست که اگر آنها ازدست شان براید سر ازنو آنهارا بوجود آوردن چقدر مشکل ومدهش است . سیروس سمیت گفت :

— برادران ! هرچه که آمدنی بود آمده امشب رامیباید که بشمینه هارفته بسر آریم ، وتابصبح انتظار بکشیم . فردا که روشنی شود به بینیم که چه میشود .

پانقروف — بسیار خوب ! امامن به این حیرانم که این آدم بی ادب لاابالی کیست که اقامتگاه مارا ضبط کرده است ؟

اینسخن را پانقروف به نهایت قهر وغضب وروی خود را بسوی پنجره های غرانیتهاوزگردانیده باآواز بلند گفت . والحاصل این بی ادب هرکس که باشد امشب میباید که مهاجران بشمینه هابروند ، وتابفرداصبرکنند . لهذا توپ رادرمیان سنگهای زیردیوارغرانیتهاوزدریکجای مناسبی گذاشتند که اگرواقعهٔ ظهورکند بچابکی آمده مهاجرانرا خبردار گرداند ، وخود شان بسوی شمینه هاروانه شدند .

اگربگوئیم که مهاجران بیچاره شب رابراحت گذرانیدند غلط محض است . بیچاره ها تمام شب راتابصبح بیصبرانه وناآرام نه بهزارگونه عذاب گذرانیدند . هرساعت بیرون میبرامدند که مبادا توپ غفلت نماید ، ویك حادثهٔ ظهورکند . سیروس سمیت ازوقتیکه بجزیره آمده تابه اینوقت بچنین پریشانی خاطرگرفتارنیامده ، زه ده ئون



زینه واسباب بالا کردنرا نیز از جهت پایان نوك آنهارا بالا کشیده

نیز با مهندس هم افکار است چند بار آهسته آهسته باهمدیگر در خصوص اسرارهائیکه در جزیره مشاهده شده ومیشود سخن‌ها رانده‌اند. البته‌که در جزیره یك سری موجود است . آیا این سر را چگونه کشف نمایند ؟ هاربر نیز بخیالات گوناگونی افتاده تصورات عجیب وغریبی میپروراند . ناب بسببی که اینگونه کارها به افندیان او راجع و عائد است خود را تنها برای کار و خدمت ومعاونت آنها حاضر و آماده داشته از ینگونه افکارات سراسر آزاده و بیك گوشهٔ خزیده بکمال راحت خوابیده است پانقروف خیلی بقهر وغضب است . هرساعت خود بخود میگوید :

— این بازی‌که باما کرده اند هیچ خوش من نیامد . اگر کنندهٔ آن یکبار بدستم بیاید وای برحال او !

سپیدهٔ صبح دمید . مهاجران تفنگها را حاضر کرده وقمه ها را بکمر آویخته بساحل ریگزار پیش روی غرانیتهاوز آمدند . بعد از کمی ضیای شمس پرتوافشان گردیده پنجره های بستهٔ غرانیتهاوز را از میان سبزه ها نمودار گردانید .

اگرچه پنجره ها چنانچه‌که خود شان بسته گذاشته اند بحال خود است ولی در وازهٔ غرانیتهاوز را که در وقت برامدن محکم بسته بودند بازیافتند که ازین یك بخوبی معلوم شدکه یکی آمده ودروازه را باز کرده بغرانیتهاوز داخل شده است . زینه ، و ریسمان اسباب بالا کردن را نیز از جهت پایان نوك آنها را کشیده بآستان دروازه گذاشته اند که یك قسم بالائی ریسمان زینه نیز یکقدری آویزانست‌که ازین هم معلومست‌که غاصبان چگونه مردمانی هستند اینمسئله هنوز هیچ معلوم نیست زیراهیچ کسی معلوم نمیشود . پانقروف بازفریاد براورد : بازهیچ کسی جواب نداد . پانقروف غضبناك گردیده فریادبراورد :

— اووو ! خاینهای ملعون! گویا که درخانهٔ پدرخود نشسته‌اید که هیچ جواب نمیدهید . ای غاصبان مال مردم ! ای دزدان دریائی ! ای رهزنان مالیزی ! اگرمرد باشیداول بیائیدبامردان پنجه بدهید بعدازان خانهٔ‌شانرا غضب کنید! ای ژون بول زاده‌ها!

پانقروف هرگاه کسی را باصول امریکا ژونبول زاده طعن وتشنیع کند بدانیدکه قهروغضبش بدرجهٔ نهایت شدت گرفته ولی این شدت وحدت اورا هیچ جواب دهندهٔ پیدانشد حتی مهاجران بشبهه افتادندکه بلکه کسی نیا شد اما ازبالابودن زینه بواقعی معلوم میشدکه این شبههٔ شان خطاست . هاربربفکر آن افتادکه اگریك تیری را بریسمانی بسته وتیررا بواسطهٔ کمان بیکی ازپته پایه های زینه پرتاب کنیم که تیرریسمانرا ازپته پایهٔ زینه بگذراند امیداست که بکشیدن ریسمان زینه را فرو آورده بتوانیم . این رأی هاربررا همه رفقاپسندیدند تیروکمان و ریسمان درشمینه ها موجود بود ناب دویده آنهارابیاورد . پانقروف ریسمانرابه تیربسته کرده به نوجوان بداد. هاربرنیز یکی ازپته پایه های زینه رانشان گرفته تیررا پرتاب کرد. تیربمجردیکه ازخانهٔ کمان برامد به نشانگاه مطلوب برخورد ، یعنی بیکی ازپته پایه های نزدیك دروازه برابر آمده ریسمانرااز ان بگذرانید. هاربرازین کامیابی خود شادان گردیده همان ریسمانرا گرفته میخواست که بکشدکه دفعةً یکدستی ازدروازه برامده تیررا ربوده بدرون کشید پانقروف فریاد براورده گفت که :

— وای خائن! وای! دیدمش که چیست وکیست آخ ! اگربیك گله پایانت نینداختم آدم نخواهم بود !

اینرا گفته بسوی تفنگ دوید . ناب گفت :

— کرامیزنی ؟ کیست ؟

— وای مگرتوندیدی ولی نشناختی که که بود ؟

— نی ! یکدستی دیدم ونشناختم .

— آن دست ، دست بوزینه بود. مگروقتی که مابرامده ایم بوزینه گان آمده اقامتگاه مارا ضبط واستیلا کرده اند . زینه رانیز آن ملعونان بالا کشیده اند .

درین اثنا پنجره های غرانیتها وزباز گردیده چهارپنج بوزینه های بزرگ قوی الجثه پدیدار گردیدند. گویاصاحبان کهنهٔ غرانیتهاوزرا اسلام میکردند. پانقروف گفت :

— من گفته بودم که این یك بازیئیست که باما کرده اند اما نمیدانند که بامن بازی کردن چیست .

اینرا گفته وتفنگ را برداشت . نشانه گرفته یکی از میمونها را بپایان انداخت وباقی آنها گریخته بدرون درامدند . بوزینهٔ که بپایان افتاد از بزرگترین جنسهای بوزینه هاست که شکل آن نیز به انسان بسیار مشابهت دارد . هاربرچون این بوزینه را دید گفت که:

— این نوع بوزینه را درعلم حیوانات « اورانغ اوتان » میگویند که بزرگترین اجناس بوزینه شمرده میشود ، ومانند انسان بدوپاراه میروند دم هم ندارند .

پانقروف — هربلا که باشند باشند! حالا وقت درس خواندن علم حیوانات نیست! من باین حیرانم که حالا درغرانیتهاوز چسان خواهیم درامد .

سیروس — صبر کنیم! این حیوانات باما بسیار وقت ایستادگی وطاقت نمی آورند . آخریك چارهٔ برای دفع آنها پیدا خواهیم کرد . شکر است که رهزنان دریائی مالیزی نیست.

— موسیوسیروس ! من تابه اوتاق خود ندرایم هیچ باور نمیکنم که بازغرانیتهاوز راصاحب شویم . چونکه بقدر دوسه درجن بوزینه بالاست . راه برامدن مارا نیز یکقلم ازماسلب کرده اند ، هم که میداند که چه خرابیها رسانیده اند ؟

ژه ده ئون — هرگاه بازیك تیری بیندازیم بلکه زینه را بپایان آریم .

هاربرباز تیررا بخانهٔ کمان کرده پرتاب نمود . بازاگرچه تیربه پته پایهٔ زینه رسیدولی چون زینه رابوزینه گان سراسر بدرون کشیده بودند بمجرد کشیدن طناب ریسمان ازهم گسیخته زینه بپایان نیفتاد . پانقروف ازقهر وغضب کف برلب آورده هزارهزار کفر میگوید . بحقیقت که حال مهاجران بسیار مشکل ولی خیلی خنده آوریك حالتیست .

دوساعت گذشت ، میمونها دو باره درپنجرها معلوم نشدند . اما گمان نشود که رفتند ، چراکه راه بدررفت شان بجز زینهٔ غرانیها وزدگرراهی نیست . وهم گاه گاه دستها ، وسرهای شان ازگوشه وکنار پدیدار میشود که ها ملاحظه به گله تفنگ نشان گرفته میشدند .

مهندس — مابیك گوشهٔ پنهان شویم ، ژه ده ئون وهاربر دریشت یك سنگی پنهان شده تفنگهای خود راحاضرو آماده دارند بلکه میمو نها بازمعلوم شوند .

این رأی وفکر مهندس قبول گردید ، ژه ده ئون وهاربریك سنگی راسپر کرده تفنگ بدست حاضر نشستند دیگر رفقابرای شکار وتدارك کردن غذا بجنگل رفتند چرا که خوردنی هم ندارند .

دوساعت دیگر نیز گذشت . بازاثری ازبوزینه گان معلوم نشد . چنان معلوم میشود که بسبب کشته شدن یکی ازانها ، وصدا های دهشتناك تفنگهارم خورده در اوتاقهای غرانیتهاوز پنهان گردیده اند ، یا آنکه ذخیره خوردنی ونوشیدنی مهاجران بیچاره رابجنگ آورده بخوردن ونوشیدن مشغول گردیده اند ، مهاجران چون هربار تلف شدن اسباب وذخیره های خود رابدست این خبیثان می اندیشند دودازدماغ شان میبراید . ژه ده ئون گفت :

— اینکاررابابد خاتمهٔ بدهیم چرا که بسیار درازشد .

پانقروف — هیچ چارهٔ برای دفع این خبیثها نمی یابم . آیا چسان بالابرامده خواهیم توانست ؟

— من یك راه وچارهٔ اندیشیده ام .

— راه وچاره راچون شما اندیشیده اید منهم حکم میکنم که بغیرازهمان چاره دگر چارهٔ هیچ نیست !

— من میگویم که ازراه مجرای اول غرانیتهاوز که آنرادر تالاب بندوسد کرده بودیم بازکرده داخل شویم .

— آی خداازشماراضی شود ! حقیقت که خوب اندیشیده اید ، اینراه هیچ بخاطر من خطور نکرده بود . بواقعی که برای داخلشدن غرانیتهاور ودفع کردن بوزینه گان غیرازین هیچ چاره نیست . اگرچه مجرای مذکوراز طرف مهاجران به بسیار محکمی بند شده است ولی ناچار باید که بازشود . این فکراز طرف همهٔ رفقا قبول گردید .

همان بکار آغاز کردند . بعدازپیشین بودکه مهاجران ازشمینه هابیل وکلنگهارا بر داشته اززیر پنجره های غرانیتهاوز گذرکرده بسوی تالاب غرانت روانه شدند . توپ را برای پاسبانی درانجا گذاشتند هنوز بقدر پنجاه قدم دور نشده بودند که یکی یکبار ولوله وفغان شدید توپ بلندگردید . مهاجران توقف نمودند . پانقروف گفت که :

— بدویم به بینیم که چیست ؟

همه رفقا بتاخت واپس گشتند . سبحان الله ! چه تبدلات غریب ازپنجره های غرانیتهاوز مانند باران بوزینه باریدن گرفته است .

آیاچه خوف ودهشتی برای میمونهادرداخل غرانیتهاوز حاصل شده‌که چنین بی اختیارانه وخوفناکانه خودرا ازدروازه ، وپنجره هاپرتاب کرده می‌اندازند ؟ حتی باوجود ذکاوتی‌که بوزینه ها دارند هیچ اندیشهٔ مرگ خود را نکرده بی تأنی وبلا درنگ یکی بردیگرخود را ازپنجره ودروازه پرتاب‌کرده می انداختند حالآنکه اکثر شان درزیردیوارغرانیتهاوزدست شکسته وپاشکسته وسرشکسته می‌افتادند . آیا اینچه بلای مبرم ، وترس دهشت توامی درغرانیتها وزبرینهاوارد آمده‌که مرگ را ازان آسانترمیشمارند ؟

والحاصل این غریبه وخارقهٔ عجیبه رامهاجران بیك نظرحیرت و دیدهٔ عبرت تماشا کرده بپای غرانیتهاوز آمدند ، وازآرامی وسکوتی که حاصل آمد دانستند که هیچ یك بوزینهٔ درداخل غرانیتهاوزباقی نمانده است . درپای دیوارغرانیتهاوزبقدر ده پانزده بوزینه بصورت نیمجان وبعضی‌مرده افتاده بودند . پانقروف پی‌هم « هورا » های شادیانه راباآوازبلندتکرارمیکرد ژه ده ئون گفت‌که :

— پانقروف ! آنقدر آثارشاد مانی منما .

— آیا چرا ؟ مگرهمهٔ شان مردارنشدند ؟

— همه گی رامرده پندار ! امابرای ماچه فایده‌که هنوزراه برامدن غرانیتهاوز برای ماپیدا نیست .

— بمجرای اول بتازیم .

مهندس — بلی ، باید که بمجرای کهنه مراجعت کنیم اما ایکاش اگر یك چارهٔ دیگری پیداشود .

درین اثنا گویاسخن مهندس راجواب بودکه دفعةً زینه ازدروازه بپایان افتاد . پانقروف چون این رادید بطرف مهندس نظرکرده گفت :

— دیدید موسیوسیروس ! اینست مسئلهٔ که هیچ عقل بآن نمیرسد .

مهندس — بواقعیکه همچنینست پانقروف .

اینرا گفته و بر زینه بالاشدن گرفت . پا نقروف گفت :

— موسیو سیروس ! مبادا که هنوز ازان خبیثها کدام دانه موجود نباشد و بشما ضرری نرسانند . . .

— خواهیم دید .

رفقانیز مهندس را پیروی کردند . بعدازکمی همهٔشان بغرانیتهاوز واصل شدند . هرطرفرا گردیدند هیچ کسی را نیافتند . پانقروف گفت :

— آیا نخواهیم دانست که این زینه را برای ما که انداخته باشد ؟

درین اثنا یك صدای خرخری بگوش شان آمد . مگریك بوزینهٔ بزرگی از مطبخ برامده درپیش روی پانقروف بدویدن آغاز نهاد . پانقروف تبری که بدست داشت بالا کرده خواست که برمیمون حواله کند . ولی مهندس مانع آمده گفت :

— مزن پانقروف .

— وای این موذیٔ خبیث راچسان بگذارم ؟

— بگذار چراکه زینه رااو برایما انداخته خواهدبودچراکه دیگرکسی نیست .

پانقروف تبررا انداخته بمعاونت ناب وهاربردرپی بوزینه افتادند، وبمشقت بسیاری اورا گرفته باریسمان محکم بستند . بعدازانکه ازگرفتن و بستن آن فارغ شدند پانقروف یك (اوخ) درازی براورده گفت که :

— حالا اینرا چه خواهیم کرد ؟

هاربر — اینرا خد متکار خواهیم کرد .

هاربر اینسخن را بطرز لطیفه و مزاح نگفت بلکه باو معلوم بود که این جنس بوزینه اگر تعلیم و تربیت شود مانند انسان کار میتواند . هاربر و دیگر رفقابه بوزینه نزدیک شدند هاربر جنس این بوزینه را بنام « اورانغ اوتان » نشانداد مهاجران دیدند که اینحیوان به انسان بسیار مشابهت دارد زاویهٔ وجهیهٔ این بوزینه بازاویهٔ وجهیه مردمان هوتنتوها ، واوسترالیائیها بسیار نزدیك و برابر است . آثار وحشت ، و بی فکری ، و بی صبری و ناپاکی که در دیگر بوزینه گان دیده میشود درین جنس بوزینه دیده نمیشود . این جنس بوزینه که مانند انسان بر پاهای خود راه میروند هرگاه در خانه ها تربیه و تعلیم شود بکارهای جاروب کردن خانه ، وگذاشتن سفره ، وبرس زدن کالا ، ورنگ دادن بوت وبسی ازینگونه کارها خیلی بکار میآید . بکار دو پنجه نان خوردن ، وشراب نوشیدن نیز زود مألوف میگردد (بوفون) نام حکیم مشهور طبیعی ازین جنس یك بوزینهٔ را در زیر تعلیم و تربیه گرفته بسیار سالها خدمتگار صادق اوشده مانده است .

این بوزینهٔ که مهاجران آنرا بسته گرفتار کرده اند به بلندی شش قدم ، ووجودش قوی ، وسینه اش فراخ . کاسه خانهٔ سرش مدور ، پشمهایش نرم ، چشمهایش کوچك واثر ذکاوت دران پدیدار ، دندانهایش سفید ، ازدم وسرین سرخ نیز محروم ، دستهایش دراز یك بوزینهٔ بود . در زقنش یك کمکی ریش سرخ رنگی نیز موجود است پانقروف گفت :

— یك خدمتگار تنومند باهوشی معلوم میشود داما ایکاش که بزبانش میفهمیدیم که اجرت نوکری اورا با او کوتاه و فیصله میکردیم .

ناب از مهندس پرسید که :

— آیا افندی من براستی این بوزینه را بخدمتگاری خود قبول خواهند فرمود ؟

— آری ناب اما تومیباید که رشك نبری .

هاربر -- من امید قوی دارم که خدمتکار بسیار امین وصادقی خواهد شد ، هنوز جوانست تربیه وتعلیمش بسیار آسان ، هرگاه جبروزور بر ونکنیم ، وخوب پرورش دهیم او نیز بما مربوط گردیده میماند ، وجدائی نمیخواهد .

پانقروف کین وغضبی راکه به بوزینه گان پیدا کرده بود فراموش کرده گفت که :

— پرورش وتربیهٔ بوزینهٔ خود رامن بعهده میگیرم .

بعد ازان بسوی بوزینه دیده گفت :

-- ای رفیق نوما ! بگو به بینیم چه طور هستی ؟

بوزینه بیك خرخری جواب داد . پانقروف باز پرسید که :

— خوب ای رفیق بعدازین توهم ازما مهاجران شمرده میشوی ؟ آیا خدمتکاری موسیو سیروس راقبول میکنی ؟

بوزینه باز یك خرخری کرده کله جنبانی نمود .

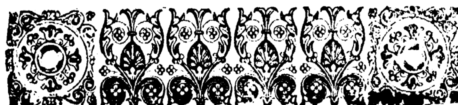
پانقروف — اما تنخواه منخواه نیست . تنها شکمت را سیر میکنیم .

بوزینه باز در مقام تصدیق خرخری بعمل آورد .

ژه‌ده ئون — خدمتکار ما بسیار کم گو افتاده .

پانقروف — بسیار خوبست ، چونکه بهترین خدمتکاران کم گوترین آنهاست .

اینستکه باینصورت یك مخلوق نوی دیگر نیز درمیان مهاجران آمیخته گردید . پانقروف نام این بوزینه را بنابر عایت بوزینهٔ کوچکی که در مملکت خود داشت (ژوپیتر) نهاد که برای تخفیف تنها (ژوب) فریاد کرده شود . این نام هم از طرف همهٔ رفقا قبول گردید . استاژوپ نیز ریسما نهایش باز گردیده در غرانیتهاوز باقی بماند .



باب هفتم

فهرست

مهاجران بسببی که بدون باز کردن مجرای کهنه به اقامتگاه خود در امده توانسته اند، و بی آنکه بزد و خورد با بوزینه گان مجبور شوند خود بخود از شر آنها وارهیدند خیلی شاکر و مسرور میباشند . و بحقیقت که اینمسئله شایان شکران و ممنونیت یك مسئله ایست . در حالتی که بیل و کلنگ را بر داشته برای کشادن راه مجرای قدیمی میرفتند در انحالت گرفتار آمدن بوزینه گان بیك خوف و دهشت مجهول سببی و انداختن خود را از پنجره های غرانیتهاوز حقیقتاً که هم شایان حیرت ، و هم سزاوار ممنونیت یك حادثه ایست .

آنروز را تماماً به نقل دادن لاشه های بوزینه گانرا از پیش غرانیتهاوز و انداختن آنها را در نهر مرسی مشغول گردیدند . وقت شام به اقامتگاه خود آمده به انتظام دادن جای خودها پرداختند . بوزینه گان بسیار خرابی در غرانیتهاوز نرسانیده بودند ، و هیچ چیزی را نشکسته بودند . تنها اشیا و اسبابهارا از یروزبر کرده بودند . ناب به ساختن و ترتیب دادن خانه ها مشغول شده بیکساعت باز هرچیزی را پس بجایش نهاده ، واو جاغها را آتش کرده به حاضر کردن طعام سرگرم شد .

مهاجران چون خیلی مانده و گرسنه شده بودند بکمال اشتها شکمهای خود را سیر کردند . ژوب را نیز که نوکر نوشانست فراموش نکرده از خوردنیهای خود بسیار چیزها در پیشش بریختند که او نیز بیك طور شکر گذارانه خوردن گرفت . بعد از طعام مهاجران بر گرد میز گرد آمده از بعضی کارها ئیکه ساخته شود ، و نقشه ها ئیکه کشیده شود مذاکره و مشاوره کردند .

مهمترین کارهائیکه اولتر ساختن آن ضروری دیده میشود همانا ساختن یك پلیست برروی نهر مرسی که بواسطهٔ این پل پشتهٔ منظرهٔ وسیعه را باجهت جنوبی جزیره ربط نمایند • دوم کاریکه اجرا شود بوجود آوردن بعضی مرغانچه ها ، وکبوترخانه هاست که دران مرغ وکبوتر بپرورانند وازتخم وگوشت آنها فایده برگیرند • ودیگر اینکه برای پروراندین گوسفندان کوهی که در کوه فرانقلن دیده‌اند یك آغیل بسازند تا ازچوچه گیری وشیر وپشم آنها منفعت بردارند •

روز دیگر مهاجران برای آغاز کردن بکار پل سازی جملهٔ اسبابهای نجاری ، ومیخها وپیچهارا برداشته بساحل فرامدند • ژوب را درغرانیتهاوز گذاشتند وبرای احتیاط که مبادا بگریزد یك زولانهٔ چوبی اختراع کرده کئی خود پانقروف رابه پایش انداختند • وهم برای احتیاط که مبادا زینه را ببالا بکشد درزیر غرانیتهاوز یکدو میخ چوبی بسیار محکمی برزمین زده زینه را با آن محکم به بستند وبکنار نهر مرسی آمدند • درجائیکه نهر کج گردی پیدا کرده مهندس توقف نمود زیرا پیش ازین مهندس آنجارا برای پل ساختن موافق یافته بود • وبحقیقت که به این محل هرگاه پل ساخته شود تابه حوضهٔ بالون سه میل مسافه باقی میماند که تا آنجا راه را نیز یکقدری هموار وبرابر ساخته تابطرف جنوبی راه رفت وآمد ونقلیات بسیار آسان میشود •

سیروس سمیت درینجا ازمسئلهٔ که ازبسیار وقتها درانباب تصور وتفکر دوانیده برفقای خود بیان نمود • تصور مهندس اینست که پشتهٔ منظرهٔ وسیعه که شمینه ها، و غرانیتهاوز ، وکشتزار گندم ، وچیزهائیکه بعدازین ساخته میشود مانند اغیل گوسفند، وکبوترخانه ، ومرغانچه همه‌گی درداخل آنست بحالت جزیره تحویل دهند تاآنکه ازمهاجمه وتعرض حیوانات وحشیه وغیرهم محفوظ ومصون بماند • صورت اجرای اینکار نیز بسیار آسانست • چونکه دروقت حاضر سه طرف تپهٔ منظرهٔ وسیعه باآب محاطست • باینصورت که درطرف شمال غربی ازحد مجرای کهنه تا بحد مجرای نورا آب تالاب غرانت احاطه داشته است • جهت شمالی را نیز آب مجرای نو که بواسطهٔ

آبشار بر کنار ساحل جوی آبی تشکیل داده است ، و بسببی که بواسطهٔ نیتر و غلیسرین مهندس آنرا بعمل آورده نام آنرا « نهر غلیسرین » نهاده اند احاطه کرده است جهت شرقی از حد آمیختن نهر مرسی تا بحد نهر غلیسرین با بحر محاطه است جهت جنوبی نیز با نهر مرسی گرفته شده است . ماند یك جهت غربی که اگر از تالاب غرانت تا به نهر مرسی یك جوئی یا خندقی کنده شود پشتهٔ منظرهٔ وسیعه از هر طرف با آب محاط گشته شکل جزیرهٔ مکملی را میگیرد . و از هر گونه تعرضات و مهاجمات محفوظ میماند . این جزیرهٔ پشتهٔ منظرهٔ وسیعه را با سه پل متحرك عارضی که شب برداشته شوند و روز گذاشته با اطراف سائره متصل میگردد .

سیروس سمیت برای آنکه فکر و تصور خود را خوبتر برفقای خود بفهماند نقشهٔ تپهٔ وسیعه را کشیده تصورات خود را بخوبی نشان نداد که همه رفقا بخوبی دانستند و از طرف همه گی باتفاق آراو کمال ممنونیت قبول کردند . پانقروف از شادی بسیار برجهیده گفت :

— اول از پل ساختن آغاز کنیم .

مهاجران بکمال شوق و گرمی به پل سازی ابتدا کردند . از جنگل ستونها بریدند . بقدر لزوم آنهارا تقسیم نمودند . این پل بدو قسم تقسیم میباید که قسم جهت تپهٔ منظرهٔ وسیعه ثابت ساخته میشود ، وقسم طرف جنگل متحرك یعنی که در وقت لزوم گذاشته و برداشته شود . بر نهر مرسی بسبب پر بری او پل سازی یکمدت درازی میخواهد . ولی هر گونه تخته و ستون و چوبهای کار آمدنی در جنگل فراوست بسیار است . آلات وادوات نجاری شان نیز مکملست . مانند مهندس یك کار فرمائی و مانند رفقای مهندس مزدورانی هم موجود است که به این سببها هیچ مشکلاتی دیده نمیشود .

سه هفته کامل بی فاصله مهاجران سعی و کوشش بعمل آوردند ، هوا هم خیلی خوش و موافق بود تنها در وقت خواب بغرانیتهاوز میروند باقی تمام روز را بساختن پل صرف مینمایند . در ظرف این مدت ژوپ بمهاجران خیلی از خیلی آموخته گردید . اما پانقروف هنوز زو لانهٔ پای او را برنداشته . سراسر آزاد ماندن ژوپ را معطل

مانده اند تا آنکه منظرهٔ وسیعه حالت جزیره را بگیرد . توپ نیز با زوب خیلی خوب الفت پیدا کرده بدوستی گذران میکنند . زوب درخصوص چوب آوردن و اره کشی وغیرهم بسیار معاونت به مهاجران میرساند .

در ۲۰ ماه تشرین ثانی پل باتمام رسید . قسم متحرك آن به بسیار آسانی برداشته وگذاشته میشود . هر وقتیکه برداشته میشود بقدر بیست قدم یك کشادهگی حاصل می آید . بعد از انکه پل تمام شد مهاجران بالون را آوردن خواستند ، ولی آوردن بالون موقوف بدو چیز دیگر است ، اولا ساختن راه دوم ساختن عرابه . باوجود آنهم تاساخته شدن این دو چیز ناب وپا نقروف یکبار به حوضهٔ بالون رفته بالونرا معاینه و مشاهده کردند در جاییکه حفظ کرده بودند دیدندکه هیچ آسیبی بآن نرسیده و همچنان بحال خود مانده است .

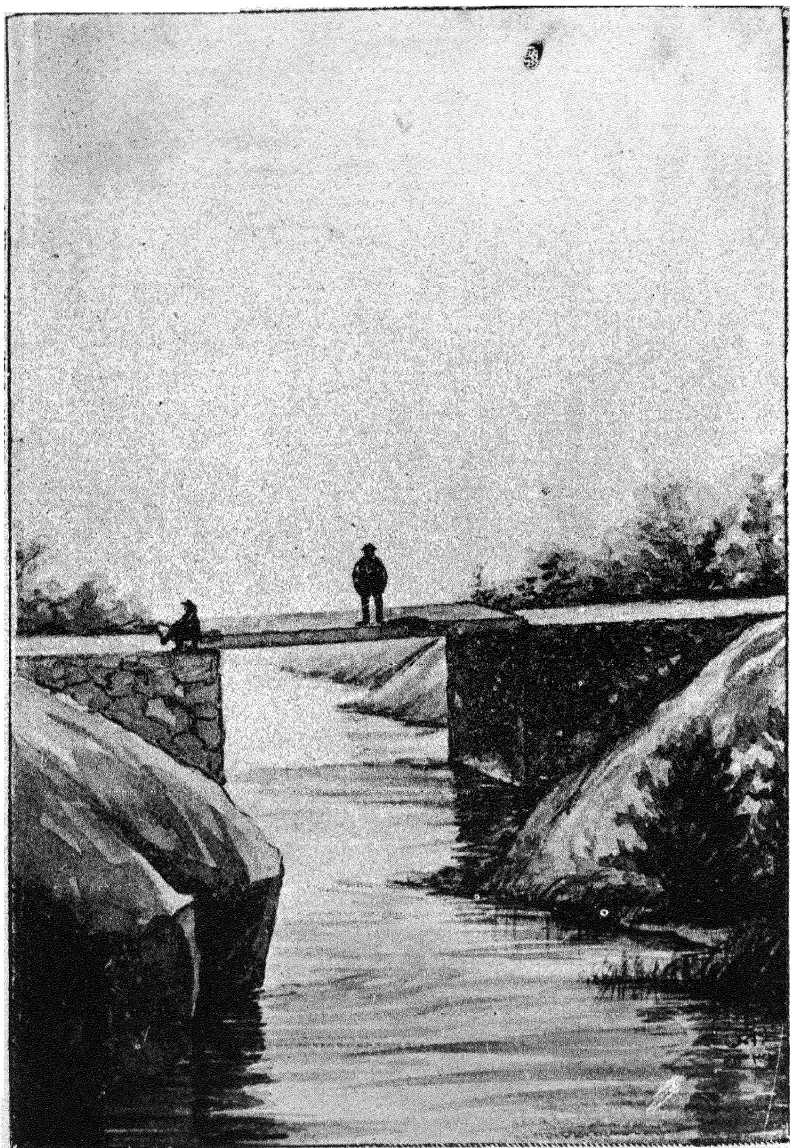
روز دیگر پا نقروف گفت که :

— آیا کشتزار گندم خود مانرا فراموش کردیم ؟

حالا نکه وقت درو رسیده است .

بواقعیکه دانهٔ گندم بکمال رسیده بود ، چنانچه مهندس گفته بود همان یکدانه گندم ده خوشه بعمل آورده بودکه باینواسطه مهاجران صاحب هشتصد دانه گندم گردیدند . محصول گندم چون در شش ماه بسر رسیده است ازین معلوم گردیدکه در سال دوبار حاصل گرفتن ممکن است . مهاجران پنجاه دانه گندم را برای احتیاط نگاه داشته هفصد و پنجاه دانهٔ دیگر آنرا در زمین شد یار کردهٔ که به بسیار دقت و احتیاط حاضر کرده بودند کاشتند . پا نقروف دوراد و رمزرعهٔ گندم رایك دیوار خار بست بسیار محکمی کشیده ، وهم برای نزدیك نشدن مرغان وضرر نرسانیدن پرندگان به شکلهای مختلف وصورتهای مدهش چشمار و هاساخته در هر هر جای کشتزار بخلانید .

در ۲۲ تشرین ثانی سیروس سمیت نقشهٔ خندقیکه در طرف غربی پشتهٔ منظرهٔ وسیعه کندن آن تصور شده است حاضر نمود . درانطرف چون سنگستان موجود بود



در ۲۰ ماه تشرین اول پل به اتمام رسید

باز به نیتروغلیسرین مراجعت کردند . بعداز پانزده روز سعی و کوشش یك جر بسیار کشادهٔ بمطلوب موافق باز کردید ، واز تالاب غرانت آب درین جر جاری کردانیده تا به نهر مرسی جوی جاری بعمل آوردند . نام این جررا نیز (جوی غلیسرین) نهادند .
دوسه روز دیگر نیز بساختن پل متحرك آن کوشش ورزیده در پانزدهم ماه کانون تمام کارهای جزیره ساختن پشتهٔ منظرهٔ وسیعه باتمام رسید و بنا بر تصوری که مهندس کرده بود چار طرف پشتهٔ منظرهٔ وسیعه با آب و پلهای متحرك محاط آمد .
در ماه کانون اول هوا خیلی کرم کردید . ولی مهاجران بازهم ازکار و عمل فارغ نه نشستند . به ساختن مرغانچه وکبوتر خانه ها آغاز نهادند .
جای مرغانچه وکبوتر خانه را در جهت جنوب شرقی تالاب انتخاب کردند . بقدر نیم جریب زمین را بیك دیوار چوبئی خار بستی جدا کرده درمیان آن چند عدد مرغانچه وکبوتر خانه بنا کردند .
در مرغانچه ها از نوع کلنك ، و مرغ آبی ، وقاز یك یك جفت کذاشتند که آنهارا نیز پانقروف و ناب به بسیار سهولت بواسطهٔ دامها وتلك ها کرفتار آوردند . کبوترهارا نیز از میان شکافهای سنکلاخهای کنار مرسی بدام آورده درکم مدت درکبوتر خانه ها آنهارا آموخته کردند .
تپهٔ منظرهٔ وسیعه ازوقتیکه بحالت جزیره تحویل نموده زولانه را ازپای ژوب برا وردند . بوزینه به افندیان خود یك رابطه ودوستئی عجیبی رسانیده که هیچ خیال جدائی وکریختن را ندارد .
دراول ماه کانون ثانی یك واقعهٔ عجیبی ظهور نمود : درحالتیکه مهندس ، وژه ده ئون ، وپانقروف وهاربر درغرانیتهاوز مشغول به بعضی کارها بودند و ناب ، وژوب ، وتوپ در جزیرهٔ منظرهٔ وسیعه کردش میکردند . دفعتهٔ صداهای ناب و توپ بیك ولولهٔ شدیدی بکوش مهاجران برخورد . مهندس ورفقا بچابکی برامدند . دیدندکه یك دوحیوان بسیار خوش شکل و ظریف چابکدوی که به بزرکی یك خر بزرك

می آمدند باینطرف و آن طرف بد ویدن بودند ناب وتوپ وژوب در پی آنها افتاده « بگیرید ! بگیرید ! » گفته فریاد وولوله میکردند مگر اینحیوانها در وقتیکه پل نهر مرسی بند بوده داخل جزیرهٔ منظرهٔ وسیعه گردیده اندو چون پلها برداشته شده در جزیره اسیر گشته باقی مانده اند . اینحوانها از اسپ خوردتر ، واز خر بزرگتر متناسب الوجود وخیلی چست و چالاك چارپایانی بودند . هاربر بمجرد یکه آنهارا دید گفت که :

— اینها اوناغاست ! اوناغا !

ناب — خر خواهد بود !

هاربر — نی ناب ! اینهارا اوناغا میگویند . اگرچه از جنس خر شمرده میشود ولی نمی بینی که گوشهای اینها از خر کوتاه تر ودرجثه وتنه بزرگتر وتوانا ترهستند .

پانقروف — هرچه که هست باشد . برای ما بسیار لازم وکار آمدنی میباشند . توقف لازم نیست بگیریم بدویم چونکه برای کشیدن عرابه مارا بسیار بکار است .

ناب و پانقروف دویده یك دو ریسمان آوردند . واز ان کمندی ساخته بعداز بسیار تك وتاز یکی ازانهارا گرفتار آوردند . پایها وگردن آنرا بسته در دایرهٔ که برای مرغ نچه ها وکبوتر خانه ها ساخته بودند دریك گوشهٔ میخ کردند . مادهٔ آن بعداز کمی خود بخود داخل دایره گردیده در پهلوی نر خود بایستاد آنرا نیز بآسانی ریسمان بند کرده ازدست وپا بمیخها بسته کردند .

مهاجران چند روز متصل بساختن وهموار کردن راه سرك مانند حوضهٔ بالون کوشش ورزیدند . ازحد پل مرسی تا بحوضهٔ مذکور بقدر سه میل مسافه موجوداست سنگ ها ودرختها ئیکه پس کردن وزدن آنها لازم دیده میشد برطرف کرده چقور یها و بلندیهارا بقدر ضرورت هموار و برابر ساخته بر کوتاه ترین راه ها یك سرك مکملی بوجود آوردند .

چند روز دیگر نیز بساختن گادی بارکشی بسیار سبك ومحکمی مشغول گشتند . بمهارت نجاری پانقروف ومددرسانی رفقا آنهم بحسن صورت انجام یافت . ماندکار

ساختن جوت ولجام ودیگر اسباب عرابه که آنرا نیز بیك طور سردستی وکار گذرانی یا نقروف ومهندس بدوسه روز حاضر کردند .

درضرف انچندروز هاربر وناب ازتیمار وتربیهٔ اوناغها یعنی گوره خرها نیز فارغ نه نشسته حیوانات مذکوره را بخوبی رام وآموخته کردانیدند . درپنجم ماه کانون ثانی گوره خرهارا بعرابه بستند . دراول امر راندن آنهاخیلی مشکل شد ولی عنادیا نقروف وقمچین نواختن یا نقروف رفته رفته گوره خرهارا مجبوراً براه آورده بعد بعد ازانکه یکچندبار درزمین های صاف پشتهٔ منظرهٔ وسیعه بانطرف وآن طرف دوانیدند یا نقروف لجام آنهارا گرفته . ومهندس وژه ده ئون وهاربر در عرابه نشسته وناب گوره خرهارا قمچین زده راه حوضهٔ بالونرا گرفتند ودرکم مدتی بیواقعه وحادثه بحوضهٔ مذکور واصل شدند بالونرا باجملهٔ لوازمات آن درعرابه بارکردند . وتا بزیر دیوار غرانیتهاوز رسانیدند . وقتیکه مهاجران بغرانیتهاوز رسیدند شب شده بوده یا نقروف اوناغهارا ازعرابه بازکرده وبجای شان بسته کرد ، وآب وعلف وتیمار آن را بجا آورده بغرانیتهاوز آمد .

یا نقروف هنگامیکه دراوتاق خود درامد برخوابگاه خود دراز کشیده چنان (اوخ !) دور ودرازی براورده که عکس صدای آن درمیان سنگهای غرانیتهاوز بقدر دوسه دقیقه طنین انداز گردید .

— باب هشتم —

=(فهـرست)=

ساختن کالا — ساختن پاپوش — ساختن باروت — کشت کاری —
شکار ماهی — خرمن تخم سنگ پشت — ترق کردن ژوپ —
شکار گوسفند وبز کوهی — نباتات ومعادن نوپیدا —
یاد آوری وطن .



هفتـه اول کانون ثانی رابدوختن وبریدن لباسهای خود حصر کردند . قماش

سان بالونرا ازهمدیگر بازکردند وآنرا تخته تخته ساخته دراول امر با جوهر اشقارو بوتاس پوست موم جامه گی آنرا برداشتند . بعدازان آب بسیاری گرم کرده باصابون آنرابصورت مکملی شسته مانند تخم مرغ سفید کردند . بعدازخشکشدن ازان پانتلون، وجاکتها ، و پیراهنهاوجرابهاحتی پوشهای نهالین ، ومتکا ، ولحاف تیزبریدند ، وآنها را باسبزه های خشکیدهٔ دریابی پرکرده برتختهای خواب خود انداختند ولباسهای پاك سفید خود راپوشیده ، وشکرهای عظیمی بدرگاه خالق کارسازادانموده استراحت کردند .

مهاجران ازپوست ماهی فوق بوت های بسیارمحکم ومتین کار آمدنی که اززینت عاری بود ولی راه رفتن به آن خیلی آسان وراحت مینمود نیزساختند .

گرمیهای بسیارشدید جزیرهٔ لینقولن نیز آغازنمود . درزیردرختهای بهم پیوست جنگل برکنار نهرمرسی شکارخیلی خوش ولذت آوری بعمل میآمد . تفنگ ژه ده ئون هیچ تیرش بخطانمیرفت هاربرو پانقروف نیزخیلی درنشان زدن مهارت پیدا کرده اند . مهندس اگرچه شکارانداز بسیارماهریست ولی به شکارمشغول نمیشود چونکه بدیگرتصورات مشغولست .

سیروس سمیت به این فکرافتاده که یك چیزی بجای باروت بسازد چونکه کفایت کردن باروت یافته گی خودشانرا میداناند . بسببی که معدن اسرب درجزیره نیست مهندس ازدانهٔ آهن گله وساچمه ساختن راتصورکرده . ولی برای باروت همهٔ مساله موجوداست که ساختن آنرا مهندس آسان میداند . اماباوجود آن هم چون ساختن باروت بسیاردقت و احتیاط میخواهد مهندس خواست که جسم دیگری بعمل آرد تابجای باروت قایم گردد ، وهم کار آسانترشود ، وهم قوت آن ازباروت بیشترباشد . پانقروف پرسید که :

— بعوض باروت چه چیزرا استعمال خواهیم کرد ؟

— پیروقسیل .

— پیر و قسیل چه چیز است ؟

— باروت پنبه .

— باروت پنبه باید که از پنبه ساخته شود ، پنبه کجاست ؟

— نی پانقروف ! باروت پنبه از پنبه ساخته نمیشود . بلکه از جسمیکه آنرا سللوز میگویند ساخته میشود که این جسم نیز در جزیرهٔ ما بسیار است .

— سللوز چیست .

— سللوز تارهای غبار مانندیستکه بر لیفهای اولئی پوستهای نباتات موجود است . وچون این تارهای غباری در پوست بوته پنبه بیشتر است ازا نسبب اکثر ازان جمع می کنند . اما در جزیرهٔ ما اگرچه بتهٔ پنبه نیست ولی دیگر نباتاتیکه این مواد را دارد بسیار است . حتی درخت بیلسان نیز درینجا موجود است که موادسللوز بران بسیار است .

— بسیار اعلا ، باروت سازی را بنا کنیم .

مهندس رفقای خودرا بجمع کردن لیفهای درخت بیلسان امر نمود . رفقا نیز بسیار شاخهای نبات مذکور را گرد آوردند ، وتارهای غباری لیفهای اولئی اینهارا جدا ساختند . حالا این سللوزهارا پیروقسیل ساختن لازمست که آنهم موقوف بر تدارك کردن جوهر حامض آزوتست . وچون حامض کبریت نام جوهررا مهندس پیش ازین برای نیتروغلیسرین حاضر کرده بود وحالا مقدار کافی ازان جوهر بدست دارند و شورهٔ خالص نیز بسیار است لهذا جوهر حامض کبریت را باشوره معاملهٔ کیمیویه داده جوهر حامض آزوت که مطلوبست بعمل آورده شد . بعد از حاضر شدن حامض آزوت سللوزهارا در حامض مذکور بقدر یکشبانه روز بخوابانیدند . و بعد ازان کشیده وبآب شسته خشك کردند که باینصورت پیروقسیل بوجود آمده حاضر گردید . این قسم باروت از باروت عادتی بشدت و قوت باربار افزونتر است . وهم در رطوبت خراب نمیشود ، وهم تفنگ را چرك نمیکند دودش نیز خیلی کم و رنگ آنهم سفید است . اما علتیکه دارد قوت و شدت فوق العادهٔ اوست که باینسبب هرگاه یکقدری از درجهٔ لازمی

آن بیشتر گردد تفنگ رااز هم می کفاند . برای دفع این علت دقت و احتیاط راپیشه گرفتن لازمست . اینست که باینصورت خیلی باروت مهاجران رابدست آمد .

بقدر دوجریب زمین را ازتپهٔ منظرهٔ وسیعه جدا ساخته بخوبی شدیار کردند ، ودیگر طرفهای آنرا برای چراگاه بحالت چمنزار گذاشتند . سرکهاو راههاء منتظم وگرد بست های گلکاری نیزدر جاهای مناسب تپهٔ منظرهٔ وسیعه بوجود آوردند . درزمین شدیار شدهٔ خویش که غیراز کشتزار کنند مست انواع نباتات سبزه‌کاری مانندسبزی پالك، وپنیرك ، وسیب زمینی وغیرهم که هاربرآنهارا ازجنگل فاروست ودامنهٔ کوه فرانقلین بحالت بیابانی وخود روئی یافته جمع کرده بود کاشتند ، وآنهارا تربیه وپرورش کرده محصولات خوبی ازان حاصل آمد درگرد بستهای گلکاری نیزانواع تخمهای گلهای خود روی بیابانی را کاشته بعدازتربیه وپرورش خیلی گلهای اعلای باغی بعمل آمد . سرکهانیزرفته رفته بسبب گردش ومرور عرابه پخته ومحکم گردید . والحاصل پشتهٔ جزیرهٔ منظرهٔ وسیعه حالت زمینهای متمدنی راپیدا کرد . دریکطرف گرد بستهای گلکاری یك صفهٔ هشت رخ و برسر آن یك چپری بسیار منتظم خوش هندسه نیز برای تنزه خود بنا کردند .

درگرگ دامها ، وتلکهای که پانقروف در بیرون جزیرهٔ منظرهٔ وسیعه ساخته همیشه ، خرگوش . وآهو ، ودیگر جانوران گرفتار می آمد . که از آنهایك یك نرو مادهٔ آنرا برای پرورش و چوچه گیری نگاه میداشتند . وغیرازین بادامهای اختراع کرده گی پانقروف ازتالاب ماهیگیری نیزمیکردند .

مهاجران یك روزی برای سیروسیاحت بطرف دماغهٔ ماندیبول رفته بودند . درانجا درمیان ریگها بسیاری از تخم کاسه پشت یافتند . کاسه پشتهای دریایی چون از حیوانات بزرگ میباشند ازان وتخمهای آنها نیز خیلی بزرگ وبسیارلذیذ ومغذی میشود . کاسه پشتهاانجارا گویابرای تخمدادن ، وچوچه کشیدن خودشان یك دارالولادهٔ قرارداده اندکه هزاران تخم درانجادیده میشد . زیرایك سنگ پشت دریکسال بقدر

دوصد و بیست دانه تخم میذهدکه ازنحساب مها جران درهروقتی که دل شان بخواهد ازین دارالولاده تخم برداشته میتوانند .

مها جران بقدرلزوم تخم سنگ پشت را با یك دوعدد خود سنگ پشت جمع و شکار کرده عودت نمودند . ژوپ درینروزهابقدریك پیشخدمت بسیار مکملی درکار وخدمت ترقی ورزید، بوزینه رفته رفته بکاروخدمت ونان ونعمت افندیان خویش محبت و آموخته گی پیدامیکنند . برای ژوپ از قماش بالون یك جاکت وپانتلون سفید نیزساختندکه بوزینه از جیبهای این لباس خود بسیار مسرورو ممنون گردید . همیشه دستهای خود رادرجیبهای خودگذاشته بدانصورت راه میرفت . علی الخصوص که جیبهای اوراازبادام جنگلی نیزپرمیساختند . هرگاه کسی بجیبش دست درازکنداز بیم آنکه مباداجیبش رابگیرند خیلی بد میبرد . ناب ژوپ را بکارهای مطبخ نیز آشنا و ماهرگردانید . درمابین ناب وژوپ الفت و محبت خالصانهٔ پیداشده که ژوب بنابرهمان محبت ووداد هرچیزیکه ازناب می بیند ومیشنود بزودی می آموزد واجرامیکند . علی الخصوص یك روزی بودکه ژوب سفرهٔ طعام را بحاظرکردن آغاز نهاد . مهاجران ازمشاهدهٔ اینحالت ژوب بسیار مسرورگردیدند . ژوب آنقدربمهارت ودرستی طبقها، وکاسه هارامیبرداردو میگذاردکه ازافندیان خودصد ها آفرین میشنود . دراثنای طعام خوردن پانقروف میگوید :

— ژوپ ، گوشت بیار .

بوزینه همان بمطبخ دویده ازپیش ناب در بشقاب گوشت گرفته میاورد .

— ژوپ ، یکقدری شوربابیار .

بوزینه باز بمطبخ دویده کاسهٔ شوربارامیاورد .

— ژوپ ، یك بشقاب خالی بیار .

بوزینه هماندم بشقاب را گرفته وبدسمالی که درکمرش آویزانست پاك کرده میگذارد .
و الحاصل ژوپ بسیارخدمتگارکارگذارچالاکی برآمد آرزوی فرارکردن نیز

یکقلم ازدلش برامد . بمهـاجران یك محبت و اخلاص عجیبی بهم رسانیده درجنگل با ایشان یکجامیرود . وعصاچوب کلفتی که پا نقروف برای اوساخته برشانه خودگرفته خیلی بنازوغروری براه میرود . هرگاه عرابه ازراه براید ویادرجائی بند بماندبشانه های قوی خود آنراتیله داده براه میآورد . برشاخهای بسیار بلند درختان بکمال آسانی برامده میوه ، یااز آشیانه های مرغان تخم هارا جمع کرده وجیبهای خود را پرساخته فرومی آید .

در آخرماه کانون ثانی به بعضی کارهای مهم دیگرنیز آغازکردند . اولااز حدپل جوی غلیسرین تابدامنهٔ کوه فرانقلن یك سرك خوشنمای دیگرکشیدندچند روزمتمادیاً دراینراه کارکردند . بعدازان دردامنهٔ کوه برای پرورانیدن حیوانات پشم دارشیردار مانندبزوگوسفندکوهی که گرفتار آوردن آنهارامهندس تصورکرده ساختن آغیل بزرگی را بنا کردند . برای این آغیل دردامنهٔ جنوبی کوه فرانقلن یك چمنزاروسیع خوش هواوبافضائی را انتخاب کردند . این چمنزارخیلی لطیف و دلکشایك موقعیست ، یگان یگان درختان خوشنمانیزدران موجوداست یك جوی کوچك آبی نیزازنهر (قریق روژ) جداگشته ازمیان این چمنزارگذرکرده پس به نهرمذکورمی آمیزد . کارتنها کشیدن یك دیوارچوبی خاربستی محکمیست که براطراف این چمنزارساخته شود . مهندس نقش دیواری راکه کشیده میشود برزمین خط کشید . چوبهائی که برای دیوارلازم بودبریدند ، وبرخطی که مهندس رسم کرده بودچوبهارابفاصلهٔ ده ده قدم خلانیده ، ومابین یك چوبراتادیگرچوب شاخله های برگ دار پرخاررا باهمدیگربسته درضرف پنج شش روزیك دیوارمحکم و مکملی که به بلندی یکقد آدم بود برپاکردند . در یکطرف آغیل مذکوریك دروازهٔ مضبوط چوبی نیزساختند . دردا خل این دیوار جابجاچیزهای سرپوشیدهٔ پیچیدهٔ زمستانی نیزبوجودآوردند . همهٔ این کارهابقدرسه هفته دوام ورزید . درضرف این مدت مهاجران صبح وقت درعرابه نشسته برسرك هواداری که برکنار نهرقریق روژ کشیده اند درزیردرختان سایه دار می آمدند ،

وتا بشام کار کرده باز بغرا نیتها وز برمی گشتند تا آنکه آغل بسیار مکمل ومحکمی بوجود آمد .

حالا کار برشکار گوسفندان وبزهای کوهی ماند . گله های گوسفندان بیموی را در دامنه های کوه بسیار بارها دیده بودند . مهندس برای گرفتار آوردن آنها نیز یك تصور بسیار خوبی کرده در ۲۵ ماه شباط بنا برتیب نقشهٔ مهندس هاربروزه دهٔون براوناغاهاسوار گشته وتوپ وژوب با آنها رفیق شده درپئی یك گلهٔ بزرگی از گوسفندان افتادند ورفقای دیگر ازینطرف وآنطرف دسته های چراغ چوب رابدست گرفته وما نند مشعله ها آنهارا درداده گوسفندان مذکوررا از برامدن کوه مانع میشدند تا آنکه آهسته آهسته آنهارا براه آغل برابر کردند . بعدازان مهاجران وتوپ وژوب بیك وضع مناسبی براطراف وپئی گله منقسم شده رفته رفته دایرهٔ فرار آنها را تنك میکردند وچون نزدیك دروازهٔ آغل رسیدند بیکباره گی با مشعله ها وصداهای تفنگ ها، وفریادها وفغانها بر گله هجوم بردند . گلهٔ گوسفند ازین هنگامه وولوله رم خورده بدویدن آغاز نهادند . بقدر دوصد حیوانیکه در گله موجود بودند تار ومار گردیده هر یك بیکطرفی گریختند اما مهاجران چالاکی وکوشش ورزیده بقدرسی دانه ازانهارا از گله جدا کرده وازهرطرف راهرا بر آنها بریده جبراً بدروازهٔ آغل سرراست توانستند . حیوانات مذکوره نیز آنجارا راه نجاتی برای خودشان پنداشته درامدند وباینصورت گرفتار دام آغل گردیدند .

درینحیوانات اکثرشان ماده وکم ترشان نر بود وغیر ازگوسفند بز کوهی نیز موجودبود . اگرچه بسیار زحمت کشیدند، وخیلی مانده شدند اما مکافات زحمت خود راهم یافتند . دروازهٔ آغلرا محکم بند نمودند بغرا نیتها وز عودت کردند . آنشب رابکمال استراحت وممنونیت بسر آورده علی الصباح درعرابه نشسته به آغل آمدند . دیدند که گوسفندان اگرچه برای برامدن از آغل وبرجهیدن ازدیوارها بسیارسعی وکوشش کرده اند ولی به برامدن کامیاب نشده اند . چند روز متمادیاً بالفت دادن

وانسیت پیدا کردن حیوانات مذکوره کوشیدند . تاآنکه بعضی ازآنهاراتایکدرجه رام توانستندکه به رام شدن دیگران نیزامید واری شان پیدا شد .

مهاجران بیکار نشستن رابرای خودشان یکعذابی میشمارند . بعد ازانکه سرك راه حوضهٔ بالون وسرك راه آغل رابخوبی پخته کاری وانتظام دادندیك سرك دیگری نیز بجهت غربی تابحوضهٔ نهر آبشار نیز براوردندوچند روزرامتصل درینکار بسر آوردند که این سرك ازسرك آغل وسرك بالون بیشتر بزحمت بسررسید درجزیرهٔ لینقولن جای نامعلومی باقی نمانده که مهاجران برای کشف آن مجبور باشند . تنهابیشهٔ برازنی ولخ کوتاه درخت شبه جزیرهٔ ماراستکه درمابین جبه زارتادورن ، و جنگل فاروست واقعشده است ژه دهثون این بیشه رااز بعضی علامات آنخوبی میداندکه دران بسیار حیوانات درندهٔ وحشی خواهد بود . ازان وحرص شکارش روز بروز برای رفتن آنجا افزونی میگیرد ولی منتظر فرصت میباشد .

کار کشتکاری شان نیز بومافیوم درترقیست مزرعهٔ گندم شان سبز وخرم ایستاده، مزرعهٔ سبزی وترکاری شان نیز بکمال خرمیست .

درآخرهای موسم تابستان مرغان مرغانچه هاوکبوتران کبوترخانه ها کثرت و تنوع پیدا کرده مطبخ ناب هیچ روزی نیستکه ازطعامهای گوناگون لذیذه خالی بماند .

اینستکه بدینصورت مهاجران فلاکتزدهٔ جزیرهٔ لینقولن بهرچیزیکه رخ آوردند وکوشش ورزیدند مظهرعنایت ربانی گردیده موفق وکامیاب آمدند . وبنا برضرب المثل مشهوری که گفته شده « یك بدیگرمعاونت کنید تاکه خدا نیز بشما مدد کنند » این آدمان دلاوربا غیرت وکوشش نیزاولا بایکدیگر معاونت میکنند ، و بعد ازان مظهر عنایت ربانی میشوند .

درروزهای گرمی بوقت شبهادرپیش باغچهٔ گلکاری خود شان آمده برسرصفه در زیرچپری خود درعالم مهتاب می نشینند . شیرین شیرین صحبتها میکنند . دراثنای مصاحبت وطن خود شانرابخاطرمیآورند . هرکس اقرباوتعلقات خود رابخاطر

آورده اشکریز حسرت میشوند . گاهی نتیجهٔ محاربهٔ جنوبی و شمالی را که تا تمام گذاشته آمده اندمی اندیشند . ژه ده ئون برای رسیدن یك نسخهٔ نیورك هرالد دراینوقت خیلی حسرتکش میباشد چونکه یازده ماه تمامست که ازهمه دنیاجداافتاده اند وبغیرازروی همدیگرخودشان روی دیگرهیچ انسانیراندیده اند .

سیروس سمیت وقتیکه رفقابه مکالمه ومصاحبه مشغول میشوند خاموش وساکت میماند . وتنهاربنکته های هاربرولطیفه های پانقروف یك تبسمی میکند زیرامهندس همه وقت خودرابه اندیشه وفکرپیدا کردن اسرارعجیبه وغریبه که درجزیره گاه گاه به ظهورآمده مصروف میدارد .

—{ باب نهم }—

فهرست

بد شدن هوا — ساختن ماشین بالاشدن و پایان آمدن — ساختن شیشه — پرورش گوسفند وبز — بزرگ شدن گله — یك سوال مخبر — خط ترتیب جزیرهٔ لینقولن — تکلیف پانقروف

درهفته اول ماه مارت هواتبدل ورزید . درهواالکتریك بسیاری موجودگردیده مهاجران دانستندکه طوفان هوائی ظهورخواهدنمود لهذا لوازم احتیاط را ازدست ندادند . بعدازکمی باد بسیارشدیدی بارعد وبرق بوزیدن وغریدن ولمعه پاشی آمد . باران بسیارشدیدی باریدن گرفت . مهاجران به بستن تجره هاودروازه های غرانیتهاوز مجبورگشتند . رفته رفته شدت رعد وبرق بیشتری گرفت ، باران نیز به جاله تحویل یافت . پانقروف چون باریدن این جاله مدهشی را که به بزرگی تخم کبوتربود بدید کشتزارگندم رااندیشیده خیلی غمگین گردید . لهذاموم جامهٔ بزرگ باقی ماندهٔ بالون راباریسمانهای آن بدوش کرده بجلدی تمام ازغرانیتهاوزفروآمد . ناب وهاربرنیز اوراپیروی کردند تاآنکه دوان دوان به پیش کشتزارگندم برسیدند . گندم مهاخوشه های سبزسبزتازهٔ براورده بودند . موم جامه رابرروی آنهاازسردیوارخاربستی که بر

اطراف آن کشیده بودند در کشیدند که باینصورت گندم ها را از آسیب جاله و ارهانیدند . اگرچه بخوبی ترشدند و بسیار زحمت کشیدند ولی بمطلوب خود هم واصل شدند .

این هواهای طوفانی تمام هشت روز دوام نمود رعدها و برقها از غرش و درخشنده گی هیچ وانه استاد . حتی چندبار صاعقه های بسیار مدهش نیز افتاد یکبار صاعقه بر سر درختهای بلند کنار تالاب غرانت نیز بیفتاد .

تا بوقتیکه هواهای بد دوام ورزید مهاجران نیز در درون غرانیها و زبه تکمیل کردن بعضی نواقصات خود دوام نمودند . یك الماری مکملی برای گذاشتن اسلحهٔ خود ساختند که به اسلحهٔ شان بواسطهٔ این دولاب بکمال خوبی و پاکیزه گی نگهبانی شد . مهندس یك اسباب خراطی نیز ساخت که بواسطهٔ آن برای کالای خود شان دوکمه های بسیاری ساختند زیرا از بی دکمه گی بسیار به تنگ آمده بودند . برای ژوب نیز یك اوتاق جداگانهٔ مخصوصی ساختند . والحاصل در بیرون هرانقدر که صداهای رعد و برق حکمفرما میبود در درون غرانیتها و ز نیز صداهای اره و تیشه ورنده وکمان خراطی دوام میورزید .

ژوب نیز روز بروز درکار وخدمت ، و پیشه وصنعت در ترقی بود . پانقروف ناب را مخاطب کرده میگفت .

— ژوب بسیار خوش من می آید . چقدر بخوبی ودرستی کار میکنند . هیچ تردد و سرکشی هم ندارد آیا همچنین نیست ناب ؟

— بلی اول شاگرد من بود ولی حالا در هرکار با من برابر است .

— نی بیك چیز از تو هم بهتراست . چونکه تو بسیار یاوه گوئی میکنی ولی اوکار می کند وسخن نمیگوید .

حقیقتاً که ژوب هرکار را بخوبی اجرا میکند . کالای مهاجران را پاك کرده بدرستی قات میکند سیخهای کباب را چرخ میدهد . خانه راجاروب وصفائی میدهد . سفره را حاظر میسازد . در وقت نان خوردن بشقابهای طعام را میبردارد ومیگذارد . چوب

هارا بدرستی میچینند • برسر اینهمه پاهای پانقروف را نیز در وقت خواب چاپی میکنند •

حال صحت مهاجران نیز بکمال خوبی و تندرستیست • هوای جزیرهٔ لینقولن بسیار صاف و از هرگونه عوارض آزاده است خوردنیهای خیلی مغذی و خوبی میخورند • ریاضت بدنیهٔ شان نیز بسیار است پس چسان به صحت و تندرستی نباشند •

در نهم ماه مارت طوفان هوائی برطرف گردید ولی ابرها هنوز جو سما را تیره داشته بود • درین اثنا مادهٔ اوناغاها یك چوچهٔ زائید • درمیان گوسفندان نیز بسیار بره ها تولد یافت • شیر و ماست و پنیر وروغن مسکه وامثال آنها برمهاجران کثرت پیدا کرد • گوشت بره های تازه بالاتر •

یك روزی بود که پانقروف مهندس را گفت :

— شمایکوقتی گفته بودید که یك ماشینی خواهید ساخت که بواسطهٔ آن ماشین از عذاب برامدن و فرامدن زینه رهایی خواهیم یافت • آیا آن ماشین را فراموش کردید یا آنکه از ساختن آن صرف نظر کردید ؟

— ساختن آن آسانست • اما شما آیا آنرا بسیار ضروری ولازم میدانید ؟

— البته لازم میدانم • چونکه هرگاه چارهٔ آسان برای برامدن و فرامدن غرانیتهاوز در دست داشته باشیم برامدن براینقدر زینه های دور و دراز و زحمت کشیدن چه معنی دارد •

— بسیار خوب پانقروف ، چونتو آرزو میکنی ماهم بکار آغاز میکنیم •

روز دیگر مهندس بکار ساختن ماشین برامدن و فرامدن آستین همت برزد • اولا جویچه گك آبی را که درغرانیتهاوز آورده بودند بقدر نیم گز دیگر چقورتر کنندند و مجرای آبی را که ازغرانیتهاوز برای آب این جویچه سوراخ کرده بودند فراختر کرده بقدر یك ناوهٔ آسیا آب را درجوی داخل غرانیتها وز جاری ساختند • و آب جو را درچاهیکه بآخر غرانیتهاوز موجود است بصورت آبشار روان کردند • اینکار چون تمام شد مهندس از تخته چوبها یك چرخ پروانه دار مضبوطی ساخته بردهن چاه ربط نمود که این چرخ را نیز برچهار چوب دار مانندی استوار ساخت بصورتیکه شدت

آب آبشار بکمال سهولت و آسانی چرخ مذکور را بواسطهٔ پروانه ها بسرعت و تیزی بدور می آورد • یکسر محور این چرخ پروانه دار را از دروازهٔ غرا نیتهاوز بیرون براورده یك ریسمان محکم زینه را باز کرده و یك تختهٔ متینی که یك آدم بلکه دو آدم بران نشسته بتواند مانند پلهٔ ترازو بسه ریسمان کوتاه محکم بیك نوك ریسمان کلفت به بست • نوك دیگر ریسمانرا به محوریکه ازدروازه بیرون براورده بود در بط نمود • وقتیکه قوت آب چرخ را بدور میآورد محور نیز بدور افتاده ریسمانرا بالامیکشید وهرچیزیکه در تخته نشسته باشد بکمال آسانی بر می آمد • و یك حرکت دیگری نیز برای محور ساخت که در وقت فرو آمدن به آهسته گی و تدریج فرو آید که باینصورت ماشین صعود و نزول حاضر و آماده گردید • در هفدهم ماه مارت اول بار ماشین بکار افتاد • مهاجران به بسیار آسانی و سهولت خودشانرا و اسباب خودشانرا بالا و پایان کردن گرفتند • ازین اصول نو از همه زیاده تر توپ ممنون و مسرور گردید • زیرا توپ مانند ژوب در فن بالا برامدن بر پته پایه های زینه مهارت ندارد • علی الاکثر بر پشت ژوب یا بر شانهٔ ناب بالا و پایان میشد ولی حالا بواسطهٔ ماشین مذکور بکمال راحت و سهولت میبراید •

مهندس بعد از ساختن ماشین صعود و نزول ساختن شیشه سازی را بنا نهاد • چونکه برای پنجره های غرا نیتهاوز شیشه بسیار ضروری مینمود • لهذا در بیست و هشتم ماه مارت داش کلالی را سر از نو آتش دادند • و بدرجهٔ یکه هرچیزیرا دران آب و مذاب بتوانند گرم کردند • صد حصه ریگ ، سی و پنج حصه تباشیر ، چهل حصه کبریتیت سودا ، دو حصه خاکهٔ زغال را باهم آمیخته در بوتهٔ بزرگ گلئی که مخصوص برای این کار ساخته بودند بریختند • بقوت حرارت اجرای مذکوره باهمدیگر آب و مذاب شده بقوام یك معجونی درامده • مهندس یك عصای آهنین دراز میان خالی باریکی که پیش ازین برای همین کار حاضر و آماده ساخته بود درمیان بوتهٔ معجون مذکور فرو برده یکمقداری ازانرا بر نوك عصای مذکور برداشت و آنرا برروی لوحهٔ آهنین گرمی که برای کار شیشه سازی از پیش در داش حاضر شده بود دور داده تاشکل مطلوبی که مهندس میخواست

پیدا کرد . بعدازان عصای میان خالی مذکور را به هاربرداده گفت که :
— درین عصا هرانقدر که نفست کار میکند دمیدن گیر .
هاربرلولهٔ آهنین را بدهن گرفته بشدت تمام دمیدن گرفت . معجون مذکور نیز آماسیده میرفت و باز معجون مذکور مهندس بران علاوه میکرد ، وهاربر بدمیدن دوام میورزید تا آنکه بقدریك هندوانهٔ گردید . مهندس عصارا از دست هاربر گرفته باینطرف و آنطرف بچرخ دادن آغاز نهاد تا آنکه معجون مذکور شکل اسطوانهٔ را پیدا کرد . دونوك این اسطوانهٔ مخروطی بودکه هردو نوك آنرا با یك کارد باآب ترشدهٔ بریدند و اسطوانهٔ مذکور را برلوحهٔ آهنین گرم شدهٔ گذاشته با همان کارد ازمیان پاره کردند . ولوحه مذکوره را گرم کرده بالولهٔ آهنین گرم شد چنانچه خمیررا برای آش یاپراته هموار میسازند معجون مذکور را برلوحهٔ آهنین سطح و هموار نمودند . بعد از سردشدن وهموار گشتن لوحه های بلوری بسیار مکملی بوجود آمد . برای پنجره ودر وازه والماری های غرانیتهاوز بقدر پنجاه لوحهٔ بلوری لازم بودکه به پنجاه بارهمین گونه عملیات لوحه های بلورین مذکور را بعمل آورده بغرانیتهاوز رفتند . وپنجره های خود شانرا بهمین آئینه هامزین ساختند . اگرچه این شیشه هابسیار سفید ومنتظم نبودند ولی بدرجهٔ که انسانرا ازباد وباران وهواهای مخالف محافظه کنند ومانع نظارهٔ بیرون هم نشود وضیارا هم بخوبی داخل گرداند بودندکه مطلوب مهاجران هم همینقدر راست .

یك روزی دراثنای گشت وگذاری که درجنگل فاروست میکردند بیکدرختی برخوردندکه ازین درخت نیزفایدهٔ کلی برای مهاجران حاصل آمد . این درخت که (سیقاس ره ده لوتا) نام دارد درمیان درون شاخهای آنهایك موادی موجود است که عیناً خاصیت ورنگ ولذت آرد گندم رادارد . ودرهمه زبانهااین درخت را (درخت نان) میخوانند مهاجران جای وراه ایندرخت را نشان وعلامه کرده بغرانیتهاوز عودت کردند . روز دیگر عرابهٔ دستکی خود رابه پیش درخت مذکور آورده ازچوبهای مذکور بارکردند و بغرانیتهاوز برده مواد آردی آنرا ازمیان شاخهای مذکور کشیدند .

از آرد مذکور آشپزماهرماناب بغیراز نان خشك دوسه رنگك بقلوا و پراته وشیرینیها نیز پخته کرده برسرسفرهٔ طعام شام در پیش روی افندیان خود بنهاد . اگرچه نان وحلواها ئیکه ازین آرد پخته شده بقدر آرد گندم لذت ندارد و لی بازهم از آردیت سراسر بدر نیست . پانقروف از خوردن این آرد خیلی ممنون و مسرور شده گفت :

— آیا این یك را باور نکنیم . موسیوسیروس که خدابرای قضازدهگان قلاکترسیده جزیره های مخصوصی خلق نفرموده باشد ؟

— مقصدت راندانستم پانقروف !

— من چنان میگویم واعتقاد میکنم که خداوند مابرای بندگان خود بعضی جزیره های مخصوصی خلق فرموده که هرگاه بعضی بندگان فلاکتزدهٔ خود را درانجابیندازد هرچیزیکه بکارشان باشد درانجابیابند .

— بلکه همچنین باشد .

— (بلکه) نمیخواهد ! جزیرهٔ لینقولن برای اینسخن من شاهد عادلیست .

اینست که باینصورت هرکارمهاجران درجزیرهٔ لینقولن بخوبی سرانجام میگرفت . اگرچه ازوطن خود بیك صورت بسیار فلاکت انگیزی دور گردیده اند و لی جزیرهٔ لینقولن را وطن ثانی برای خود شمرده یك محبت صمیمئی با آن پیدا کرده اند اما باوجود آنهم بازوطن یك چیزیست که آرزوی آن گاهی از دل انسان بیرون نمیبراید . لهذا اگرامروز یك واپوری از پیش جزیره بگذرد ها نلحظه به ترك کردن جزیره و عودت کردن بوطن خود حاضر میباشند . وهم ازین یك ترس واندیشه دارند که مبادا یك نتیجهٔ وخیمهٔ ظهوریابد واحال استراحت شان بیك فلاکتی منجر نشود .

از وقت ورود شان بجزیره تابحال یکسال وچیزی بالا میشود . مهاجران هرروز بعدازطعام درزیرچپری که درمیان باغچهٔ پشتهٔ منظرهٔ وسیعه ساخته اند جمع می آیند . وهمیشه ازجزیرهٔ لینقولن بحثهامیرانند . یك روزی بودکه بازمهاجران برصفهٔ پشتهٔ منظرهٔ وسیعه گردآمده ازاحوالات جزیرهٔ لینقولن مباحثه و مصاحبه میکردند .

ژه ده ئون پرسید که :

— موسیوسیروس ! آیا با آلت سکستان که ازمیان صندوق برامده هیچ یکبار حد موقع ومحل جزیره را معین کرده اید یانی ؟

— نی .

— اگر یکبار بواسطهٔ آن آلت طول وعرض جزیرهٔ خود را از روی حقیقت تعیین نمائیم بد نخواهد بود . چونکه بواسطهٔ آلت فنی البته صحیحتر وراستتر معلوم کرده خواهیم توانست .

پانقروف — ازین چه فایده حاصل خواهد شد ، زیرا این یك معلومست که جزیرهٔ ما پای نکشیده باشد ، وازجائیکه بود براه افتاده دیگرجا رفته باشد .

— نی پانقروف البته که جزیره پای کشیده نمیتواند وبدیگرجا رفته نمیتواند . امامن میگویم که مبادا در تعیین طول وعرض اولئی ما خطائی پیش نشده باشد .

مهندس — راست گفتی ژه ده ئون ! من اینمسئله را باید از اول می اندیشیدم . امابازهم اگر خطائی پیش شده باشد از پنج درجه بیشتر نخواهد بود .

ژه ده ئون — که میداند . بلکه بیکی اززمینهای مسکونه نزدیك باشیم ؟

مهندس — این را فردا خواهیم دانست .

پانقروف — موسیوسیروس در تعیین خود هیچگاه خطا نکرده است . هرگاه جزیره ازجای خود حرکت نکرده باشد جزیرهٔ خود را درهمانجائیکه یافته بودیم خواهیم یافت .

— به بینیم .

روز دیگر مهندس طول وعرض جزیره را با آلت سکستان تعیین نمود .

در تعیین اول چنین یافته بود .

طول غربی از :	١٥٠	تا	١٥٥	درجه .
عرض جنوبی از :	٣٠	تا	٣٥	درجه .

حالاچون با آلت سکستان معین کردند چنین برامده .

طول غربی ! ١٥٠ درجه و ٣٠ دقیقه .

عرض جنوبی : ٣٤ درجه و ٥٧ دقیقه .

پس معلوم شدکه مهندس در معلوم کردن طول وعرض جزیره تنهادر دقیقه ها فرق کرده امادرجه را هیچ فرق نداده است . ژه ده ئون گفت :

— حالادر نقشهٔ اطلسی که بدست داریم نیزیك نظری بیندازیم . به بینیم که برین خط طول وعرض دیگر جزیره نزدیك ماهست یانی !

هاربر دویده خریطه رااز غرانیتهاوز بیاورده.مهندس خریطه رادر پیش روی خود باز کرد . پرکاررابدست گرفته .وقع جزیره را معین نموده . مهندس دفعتهً متحیرانه توقف نموده گفت که :

— وای ! درین نقطهٔ بحر محیط یك جزیرهٔ در خریطه نوشته شده است .

پانقروف — آیا هست ؟

ژه ده ئون — اگر باشد جزیرهٔ خود ما خواهدبود .

مهندس — نی جزیرهٔ ما نیست ! چرا که از جزیرهٔ ما دونیم درجه بطول غربی ، ودو درجه بعرض جنوبی دورتر افتاده است .

هاربر — آیااسم اینجزیره راچه نوشته اند ؟

— جزیرهٔ (تابور)

— آیا از جزایر مسکونهٔ معموره است ؟

— نی ، بلکه در نجزیره نیزپای انسان هیچ وقت نرسیده .

پانقروف — مامیرویم ، درین جزیره قدم مینهیم .

— آیاما ؟

— البته ما ، یك کشتی بزرگترك بادبان داری که ساختیم ، وکپتانی آنرانیزمن بعهده گرفتم . فنن بجزیرهٔ تابور چه چیزاست . آیا ازینجا چقدر مسافه دارد ؟

— ازینجا تابجزیرهٔ تابور بجهت شمال شرقی ١٥٠ میل مسافه دارد .

— یکصد و پنجاه میل مسافه چه چیزاست هرگاه کشتی خوبی باشد درچهل وهشت ساعت اینمسافه را قطع خواهیم کرد .

ژه ده ئون — امااز ین رفتن چه فایده ؟ چونکه جزیره خالی ست، ومسکون نیست .

بعداز ین مکالمه قرار دادند که یك کشتی بسیار مکمل و خوبی بسازند .

— باب دهـم —

فهرست

ابتدا کردن بساختن کشتی — حاصل برداشتن از گندم — یافتن نبات بسیار نافع — ماهی بالینه — پاره پاره کردن ماهی بالینه — جهت استعمال دندانهای بالینه — خوشی پانقروف

پانقروف هرگاه بریك چیزی قرار بدهد حکماً آنرا اجرا میکنند . حالا دیدن جزیرهٔ تابور را قرار داده تانه بیند امکان ندارد . وچون دیدن ورفتن جزیرهٔ تابور متوقف برساختن کشتیست مطلق بایدکه کشتی ساخته شود .

درباب ساختن کشتی مهندس وپانقروف قراری که داده اند باینصورتست :

طول این کشتی ۳۵ قدم باید شود . وعمق آن شش قدم . روی این کشتی سراسر پوشیده باید بود برای فرو آمدن بزیر کشتی دو دریچه از روی کشتی بازشود زیر این کشتی بردو اتاق تقسیم باید شود . سه بادبان کوچك و بزرگ برای آن ساخته شود . چوبی که کشتی ازان ساخته شود یا ازسیاه چوب ، ویااز چوب ارچه باید بود .

بعد ازقرار دادن باینصورت پانقروف ومهندس بکار کشتی سازی مشغول گشتند . ژه ده ئون وهاربر نیز بکار شکار سرگرم شدند . ناب ازمطبخ هیچ نباید که براید . ژوب هم شاگرد ناب است . توپ البته که ازشکاریان جدا نمیشود .

مهندس وپانقروف در جنگل درامده درختهائی که چوب آن برای کشتی بکار بود انتخاب کردند . تخته هاو چوبهای مکملی بریدند برکنار در مابین شمینه هاوسنگلاخ یك

جای مناسب را برای کشتی سازی منتخب کرده بکار آغاز نهادند هشت روز تمام به اره کشی و تیرزنی سرگرم شده بطول سی و پنجقدم استخوان بندی کشتی بمیدان برامد ولی به اتمام رسیدن آن چنان معلوم میشود که بقدر دو ماه کار خواهد خواست . پانقروف یکدقیقه از سرکار خود دور نمیشود . و میخواهد که یك آن اولتر کشتی به اتمام برسد . امادرین اثناء وقت درو گندم رسید لهذا پانقروف یك دو روز به ترك کردن کشتی سازی مجبور گردید . در پانزدهم ماه نیسان از درو گندم بقدریکه پیش ازین تخمین کرده بودند گندم حاصل آمد . یعنی پنج پیمانه که عبارت ازشش لك و پنجاه هزار دانه باشد . باز یکقدری برای احتیاط نگاه داشته باقی آنرا بکاشت . که ازین حساب بدیگر درو چهار هزار پیمانه گندم میبردارند .

پانقروف کشتزار نو گندم خود را بخوبی و درستی شدیار و پار و تربیه کرده و گندم را دران کاشته و مترسهارا دران خلانیده پس برسر کار کشتی سازی خود بیامد . ژه ده ئون نیز باهاربر از شکار بیکار نمی نشستند . هر روز به جنگل فاروست رفته از هر گونه شکار بدست می آرند .

یکروزی در اثنای گشت و گذار ژه ده ئون در میان جنگل یك نبات بسیار نافع و مفیدی کشف نمود . در ۳۰ ماه نیسان در آخر جنگل فاروست شکاریان گردش داشتند . ژه ده ئون یك بوی سبزهٔ آشنائی بد ماغش رسیده بر زمین نظر کرد ، و بعضی برگهای نباتات را جمعکرده به هاربر گفت :

— به بین هاربر ، این نبات را میشناسی ؟

هاربر که چند قدم پس تر از ژه ده ئون بود نباترا گرفته و معاینه کرده گفت :

— این را ازکجا پیدا کردید ؟

— در ینجا پیدا کردم ، وهم بسیار است .

— موسیو ژه ده ئون شما به این کشف خود پانقروف را تاابد منت دار خود کردید .

— مگر این تو تو نست ؟

— بلی تو تونست . اگرچه ازجنس بسیار اعلا نیست ولی بدکیفتی هم نیست .

— بگو که پانقروف مسعود و بختیار گردید . لکن همه را به او نمیدهیم . برای خود نیز چیزی نگاه میداریم .

— موسیو سپیله، من دیگر چیزی فکر کردم پانقروف را هیچ خبر ندهیم . توتونها را از نجا جمع کنیم ، بعدازانکه آنرا خشك و میده کردیم یکروز یخبر در یك پیپوئی پر کرده بپا نقروف پیشکش کنیم .

— بسیار خوب کفتی هاربر ، بعد ازیافت شدن توتون هیچ آرزوی پانقروف باقی نماند ژه ده ئون سپیله وهاربر مقدار وافری جمع کرده بغرانیتهاوز آمدند ، وبکمال دقت آنهارا پنهان کردند وتابوقت خشکشدن ومیده کردن آنهاهمیشه به پنهان کردن ، ونشان نه دادن آنرابه پانقروف کوشش ورزیدند . گویا که پانقروف مانور گریزی گرفتن توتون بوده باشدکه اینها در پنهان نمودن توتونرا ازو اینقدر احتیاط ودقت می کنند . وچون پانقروف همیشه بکار کشتی سازی خود سر گرم میباشد، وتاشب نشود بغرانیتهاوز نمی آید ازاز و مسئلۀ پنهان کردن توتون آسان میشد .

در پنجم ماه مایس یك شکار بسیار بزرگی پیش آمد که همۀ مهاجران برای این شکار دست یك کردند . این شکار عبارت ازیك ماهی بزرگ « بالینه » بود که چندروز بابنطرف درمیان دریابه نزدیکیهای جزیره در گردش وجولان میبود . معلوم ستکه ماهیان بالینه درتمام حیوانا تیکه خداوندعظیم الشان دربر و بحر خلق فرموده بزرکترین وجسیمترین آنهاست . یك ماهی بالینه بقدر چهل فیل جسامت دارد . مهاجران که بهوس شکار آن افتاده اند محض ازبرای فایده برداشتن ازروغن واستخوانهای دندان اوستکه درهمه اطراف انحیوانرا ازبرای همین دو چیز فایده منداو شکار میکنند . پانقروف گفت :

— آه ، اگراین ماهی را بدست آورده میتوانستیم چه قدر نعمت بزرگی میبود ، راستی اینستکه ازهنکام دیدن این بالینه چشمانم را آنقدر حرص شکار آن دود آلود ساخته که هیچ کار کرده نمیتوانم . زیراوقتیکه درملك خود بودم بسیار بارها به شکار بالینه

موجود گشته ام . آه اگر حالا یك کشتئی متین و یك ژیپقین یعنی تیر بالینه شکار بدستم میبود بلامحابا در پی آن می افتادم .

ژه ده ئون — بخدا که منهم بسیار آرزوی دیدن تیر اندازی ترا داشتم . چسان پانقروف ! آیاشکار بالینه ذوق آورشکاری هست یانی ؟

سیروس — خیلی ذوق آور وشایان تماشا ست اما تهلکه ناك هم هست . چرا که منهم یك دوبار درکشتی بالینه شکاران برای تماشاسوار شده ام . اما بسبب بی اسبابی محققست که حالا ما بشکار این بالینه کامیاب نخواهیم شد لهذا بهتر آنست که ازین شکار صرف نظر کرده بکار خود مشغول گردیم .

ژه ده ئون — من ازدیدن بالینه را درین دریا ها متحیر شدم . چرا که اینها هیان اکثر دربحرهای محیط شمالی وجنوبی پیدا میشود .

هاربر — نی موسیو سیپله ! دریای محیط هندی از حد افریقای جنوبی تابه جزیرهٔ زه لاند جدید خرمن بالینه شمرده میشود ، و چون ما هم درهمین خط میباشیم از بسیار ندیدن بالینه متحیر باید شویم .

پانقروف از سبب بی اسبابی وکامیاب نشدن به شکار ماهی یك آه سردی کشیده بسر کار کشتی سازی خود بیامد . دیگر رفقانیز امروز مددکاری پانقروف رابکار اره وتیشه ورنده برخود لازم شمردند . اما این یك شایان دقت وتعجب است که ماهی بالینه چند روز است که ازاطراف جزیره هیچ دور نمیشود . درمابین کانهٔ جماهیر متفقه ودماغهٔ ماند بیول گاه ببالا وگاه بپایان ، وگاه آهسته وگاه خیلی بسرعت رفت وآمد دارد . گاهی به جزیره گاك سلامت بسیار نزدیك شده همهٔ وجود آن پدیدار میشد که ازسیاهی رنگ وهمواری سر آن معلوم میشد که ازنوع بالینه های اوسترالیاست . دراثنای گردش از شگافهایی که درپیش سوراخ بینیش موجوداست مانند دوفوارهٔ بسیار بلندی آب یاآنکه بخارمانند فوران میبود . اینرا آب یا بخارمانند ازینسبب گفتیم که هنوز دربنباب یك حکم قطعی ازطرف حکمای طبیعت داده نشده که آیا این آبست یا بخار که ازمنفذ های بالینه

فوران می‌یابد . اما اکثر بر ینست که بخار است اما بعد از بر امدن وتماس کردن بهوا به آب تحویل می یابد .

پیدا شدن بالینه در آبهای دریای جزیره فکر مهاجران را مشغول ساخت . پانقروف در اثنای کار دفعتهٔ اره یا تیشهٔ که بدست اوست گذاشته بسوی بالینه نظر میکند . ناب نیز هرگاه که بالینه بخشکه نزدیك میشود کفگیر را انداخته به تماشای آن میدود ، هاربرو ژه ده ئون از شکار صرف نظر کرده ، ودوربین بدست گرفته متصل بطرف دریا مینگرند . علی الخصوص فکر پانقروف بدرجهٔ با بالینه مشغول گردید که در خواب نیز خود را بشکار کردن بالینه دیده « زیپقین ! زیپقین » گفته از خواب بر میجهد .

در دهم ماه مایس صبح ناب چون برای دیدن بالینه بلب پنجره آمد یك فریادی زده رفقا را طلبید . مهاجران دویدند . دیدند که ماهی بالینه سه میل دورتر از غرا نیتهاوز در دماغهٔ بیصاحب بخشکه افتاده است . همانلحظه همهٔ مهاجران تبرها و تیشه وکاردها را برداشته بسوی دماغهٔ بیصاحب بتاخت شدند .

اگرچه میدانستند که هرگاه ماهی بالینه یکبار در خشکه بیفتد دوباره خود را رهائی نمیتواند داد بازهم از شوق و هوس بسیار مهاجران میدویدند تا آنکه به نزدیك بالینه رسیدند . ناب بمجرد دیدن رم خورده فغان براورده گفت :

— وای ! اینچه بلا جانوریست !

این تعبیر ناب بسیار صحیحست چراکه ماهی بدرازی هشتاد قدم ، وبزرگی و جسامت چهار فیل یك بالینهٔ بزرگی بود . اما این جانور همچنانکه افتاده هیچ حرکت نمیکند ، وبرای رهانیدن جان خود کوشش نمیورزد . مهاجران از حالت بالینه به تعجب افتادند . وقتیکه جزر حاصل شد و تمام وجود بالینه از آب بیرون بر امد سبب بیحرکت بودن ماهی معلوم گردید . مگر بالینه مرده است : در گردهٔ چپ او نوك چوب زیپقینی هویداست .

ژه ده ئون گفت :

— گمان میبرم که درین نزدیکیها کدام کشتی شکاریان بالینه گذر کرده است .

پا نقروف — ازچه دانستید ؟
— مگر تیررا نمی بینی !
— ازین حکم نمیشودکه ماهی این تیررادرین نزدیکیها خورده باشد زیرابالینه اگر دردریای شمالی تیربخوردتادریای جنوبی شنا وری کرده میتواند بیاید .
مهاجران به پاره پاره کردن ماهی بالینه آغاز کردند . پا نقروف چون بارهاشکار بالینه را کرده درفن پاره پاره کردن بسیارماهراست . همهٔ رفقا باینکاردست یك کرده همان جاهای روغندار آنراجدا کردن گرفتند . مهندس وهاربربکشیدن دندانهای آن مشغول شدند . تمام سه روزباینکارامتداد ورزید . دیگهای بزرگ گلی خودرا درانجا آورده بروغن کشیدن آن آغاز کردند تنها اززبان و لب زیرین آن بقدرشصت سیرروغن حاصل آمد . ازپوست خود ماهی بمهارت تاب وپا نقروف مشکهای بزرگ و مکملی دوخته بقدریکنیم خرواروغن ماهی رادرانهاپرکرده ودندانهای آنرانیزکه هریك بدرازی شش قدم درعرض دهن آن موجودبودکشیده بواسطهٔ عرابهٔ خویش بغرانیتهاوزرسانیدند وباقی آنرابرای مرغان لاشه خوارگذاشتند . مهندس گفت :
— اینست برادران که بعدازین سالهابرای شمع ریزی ، وغلیسرین سازی بروغن محتاج نخواهیم شد .
مشکهای روغن رادرمغارهٔ بالائی غرانیتهاوز که آنراچوب خانه و زغال خانه قرارداده اند نگاه داشتند . مهندس ازدنهای بالینه که درتاب وپیچ خوردن مانند پی نرم ودرطبیعت وخاصیت مثل استخوان سختست بساختن بعضی میلهائی مشغول گردیدکه هردوسر آنرابسیارتیزمیکرد . رفقاحیران شدندکه آیا این میلها رامهندس چه خواهد کرد . هاربرپرسیدکه :
— موسیوسیروس ! اینهاراچه خواهیدکرد ؟
— گرگ ، وروباه حتی ژاغارهارابا آن تلف وهلاك خواهیم کرد .
— آیاحالا ؟

— نی ، وقتیکه یخ بندی شود .
— ندانستم ، چسان ؟
— بدانانم ، که چسان میشود پسر من ! اینکار اختراعکردهٔ من نیست . در طرفهای ممالك شمال بسیار مردمان اینکار را بعمل میآرند . هردو نوك این میلها را قات کرده بهمدیگر میرسانم ، بعد ازان در آب فرو برده آنرا یخ می بندد ، و یخ همان کجی و حلقه گی آنرا حفظ مینماید . بعد ازانکه خوب یخ گردید اطراف آنرا چربی و گوشت گرفته بر روی برفها میگذارم . حیوانات وحشیه آمده آنرا فرو میبرد وقتیکه در معدهٔ شان فرو رفت یخ آب گشته دفعتهً هر دو نوك آن بشدت باز میشود و معدهٔ حیوانرا دوپاره میسازد . حیوان در حال هلاك میگردد ، و به این سبب گله وباروت ماسرفه میشود .
پانقروف — بخدا این عجب شکار خوب و آسانیست !
ناب — ازدام هم آسانتراست .
پانقروف — حالا خدا زمستانرا زود بیارد .

کار کشتی سازی پانقروف نیز روز بروز رو به ترقیست پانقروف بشدت و سرعت فوق العاده کوشش میورزد اصلا اثر ماندگی نشان نمیدهد . از صبح وقت که برسر کار می آید بعد از شام بغر انیتهاوز عودت میکند . در ۳۱ ماه مایس ازطرف رفقای پانقروف یك مکافات بسیار بی تکلف وسادهٔ برای کشتیبان ترتیب گردید : باینصورت که در آنروز همه رفقا در پیش دستگاه کشتی سازی گرد آمده طعام چاشت را باهم یکجا تناول کردند بعد از طعام در اثنائیکه از سفره برمیخواستند از پشت سر پانقروف ژه دهٔون برشانه اش دست نهاده گفت :
— استا پانقروف ! برمخیز یکقدری هنوز صبر فرما . آیا بعد از طعام یکقدری میوه نمیخورید ؟
— تشکر میکنم دوست من ، بمیوه میل ندارم بگذار تابکار مشغول شوم .
— آیایك فنجان قهوه هم نمینوشی ؟
— نی ، آنرا هم آرزو ندارم .

— چون چنینست بفرمائید ، بشما یك پیپو توتون پیشکش کنم .

پانقروف رنگش زردشده ، ووجودش بلرزه آمده برپا خواست . زیرا پیپوی خوشمائیکه ژه ده ئون پیش کرده بود ، و آتشیکه هاربر بدر دادن آن گرفته بود چشمان پانقروف را بدرخشیدن آورده بود . پانقروف خواست که چیزی بگوید . ولی گفته نتوانست همان پیپو را حمله کرده بدهن خود برد . هاربر نیز آتش را بران بگرفت ، و شش بار بلا فاصله کشیدن گرفت دود پیپو بالا برامد . در میان دود این سخن شنیده شد :

— صحیح توتونست ، توتون ، توتون ، هاهاها ! ! !

مهندس — بلی ، پانقروف ، هم از جنس بسیار اعلا توتونست .

— آه یارب ، هزاران شکر دیگر هیچ کمبودی برای ما نماند .

اینرا گفته ومتصل بکشیدن پیپو مشغول گردید . بعدازمدتیکه کیف خودرا حاصل کرد گفت :

— خوب ، حالا بگوئید که اینرا که یافت ، آیا تو یافتی هاربر ؟

— نی پانقروف ، من نیافتم . موسیو سپیله یافته است .

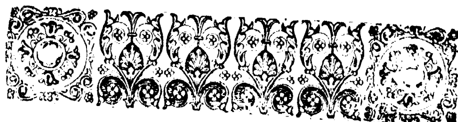
پانقروف بشدت مخبررا بسینهٔ خود کشیده . وفشار داده گفت :

— آیا موسیو سپیله یافته ، موسیو سپیله ؟

ژه ده ئون بزور نفس خود را کشیده گفت :

— اوف ! پانقروف خفکم کردی . قسم بزرگ تشکر خود را به هاربر اداکن که نبات را او شناخت ، باز بموسیو سیروس که نبات را به توتون تحویل نمود بعدازان به ناب که آنرا ازتو پنهان ساخت .

— دوستان من ! بمن عنایت بزرگی کردید . بهمهٔ تان تشکرها میکنم .



باب یازدهم

فهرست

درماه حزیران علامات زمستان در جزیرهٔ لینقولن هویدا گردید . در نصف کرهٔ جنوبی که ماه حزیران باشد . در نصف کرهٔ شمالی ماه کانون اول میباشد . مهاجران اول کاری که لازم دانستند ساختن لباسهای گرم بود .

گوسفندهائیکه در آغل بودند پشمهای بسیار خوب وکار آمدنی دارند . کار موقوف بر ساختن قماشست ازانها . سیروس‌سمیت چون آلات وماشینهائیکه پشمها را بریشد ، و ببافد ندارد لهذا مجبوراست که پشمها رادرزیر تضییق وفشار آورده قماش عبا بعمل آرد .

مهندس بمعاونت رفیقان خویش بکار عباسازی آغاز کردند . پانقروف بالمجبوریه کارکشتی سازی را ترك نمود دراول امر پشمهای گوسفندانرا بریدند . مقدار وافری پشم حاصل آمد . بعدازان پشمهارا در آب گذاشته بهفتاد درجهٔ حرارت جوشانیدند . بیست وچهارساعت درهمین درجهٔ حرارت نهادند . بعدازان در آب سودا یعنی اشقار آنرا خوب شستند ، وبه آفتاب آنرا انداخته خوب خشك كردند ، حالا کارماند برساختن اسبابیکه پشمهارا به آن تضییق وفشار داده بحالت قماش عبا درارند . مهندس سیروس سمیت دراینکار بازمددرسانی نمود . ازقوت جریان آب چنانچه ماشین صعود ونزولرا ساخته بود این باربرای سفت ساختن وبهم مزج کردن پشم ماشین تضییق یعنی فشار دادنرا بعمل آورد .

این اسبا بیکه مهندس آنرا بساخت عبارت ازیك میل محوریست که بقوت آب آبشار تالاب غرانت دور میکند، این میل محوری بیك میل دندانه دار دیگر مربوطست که آن دندانه هایك لوحهٔ بزرگ چوبی را که روی زیرش خیلی صاف وهموار وروی بالای آن بیك تخته سنگ سنگینی گرفته شده بالا براورده بصورت لاینقطع بر لوحهٔ چوبئی هموار دیگری که پشم بران گذاشته شده بشدت فرومی آورد . وبدین کیفیت پشم همیشه درزیر فشار وکوفتن مانده میده وباهم مزج وچسپیده میشود که باینواسطه قماش عبای نمدئی بسیار صاف ولی یکقدری غلیظ بعمل می آید .

مهاجران مدت بیست روز کامل را بساختن ماشین وقماش صرف کرده برای هر یکی از خودشان بقدر یك یك دست دریشی زمستانی قماش حاصل کردند . اگرچه این قماش در اوروپا وامریکا هیچ قیمت والتفاتی ندارد امادر جزیرهٔ لینقولن برای اینگونه مهاجران بیچارهٔ برهنه در موسم زمستان خیلی گرانبها ومقبول است . اینستکه باینصورت یك صنعت دیگر نیز در صنایع جزیرهٔ لینقولن ضم وعلاوه کردید . چندروز دیگر نیز درغرانیتها وز درامده بدوختن وبریدن لباسهای خود مشغول شدند .

برف اول زمستان جزیرهٔ لینقولن باریدن گرفت . آغل گوسفندان، وطویلهٔ گوره خران، ومرغانچهٔ مرغانرا مهاجران پیش از باریدن برف به بسیار دقت وخوبی پوشانیده ومحافظه کرده بودند علفها وسبزه های بسیاری نیز بادانه های مختلفهٔ نباتات جنگلی ذخیره کرده بودند . در بیست وچارساعت یکبار بنوبت یکی از مهاجران رفته تیمار وغم آب ودانهٔ آنهارا میخوردند . گرگ دامها، وتلکها نیز ساختند . ترتیب مهندس که برای دندانهای بالینه تصور کرده بود نیز اجرا گردید . دندانهای مذکور را حلقه کرده در آب گذاشتند تا آنکه یخ بست . بعدازان پیه وگوشت بران گرفته بیرون جزیره منطرهٔ و سیعه بر روی برفها گذاشتند وبه اینواسطه بقدر دوازده روباه، وهشت گراز، ودو پلنگ را برروی برفها مرده وهلاك یافتند .

درروز ۳۰ ماه حزیران یکی ازمرغان بسیار بزرگ جثهٔ تیز بال دور پرواز که آنرا



مرغ انیزویل کردن

« آلباتروس » مینامند در روی هوا دیده شد . هاربر همان تفنگ خود را برداشته مرغ هوا را نشان گرفت که بپای مرغ مذکور رسیده بزمین افتاد . هاربر دویده مرغ آلباتروس را زنده گرفت . بالهای اینمرغ از ده قدم زیاده تر بزرگ بود که بواسطهٔ قوت و بزرگی این بالها از روی بحرهای محیط در گذشته مسافات بسیار عظیمه راطی میتوانند کرد . هاربر مرغ مذکوره را که بسیار کم مجروح شده بود زخم آنرا شسته و تیمار کرده التیام پذیر نمود . وخواست که آنرا با خود آموخته کرده نگهدارد . ولی ژه ده ئون گفت :

— نی هاربر ، این عجب فرصتی بدست آمده بلکه بقوت این مرغ بقطعات مسکونه یك خبری از خود فرستاده بتوانیم .

ژه ده ئون حالا یك مقالهٔ مخصوصهٔ مجملی از کیفیت احوال خود ها بنام جریدهٔ نیورك هرالد نوشت ، و آن کاغذ را درمیان یك کاغذ دیگری که درانهم استرحامنامهٔ بایمضمون : که هرکس این کاغذ رابیابد به جریدهٔ نیورك هرالد برساند نوشته شده بود بود به پیچانید . وهمهٔ آنرا در یك موجامه پیچانیده بگردن مرغ ربط نمود . مرغرا نیز و یل کرده بهوا کردند . مهاجران بکمال حسرت از پی مرغ نظر کرده تا از چشم شان پنهان گردید . هرگاه این مقاله به اداره خانهٔ جریدهٔ نیورك هرالد برسد چقدر شرف وسعادت بزرگی خواهد بود وهم برای رهائی دادن مهاجرانرا از جزیرهٔ تك وتنها البته کوشش خواهد نمود چونکه طول وعرض جزیره رانشانداده پانقروف پرسیدکه :

— آیامرغ نامه برما بر کدام راه وکدام استقامت میرود ؟

هاربر — براستقامت راه زهلاند جدید .

پانقروف — خدا سلامت دهد .

درموسم زمستان بازدر غرانیتها وزکارها ، و صنعتها گرمی و پیشرفت گرفت . مهاجران بکار خیاطی مشغول گشتند پنبه وپارهٔ البسه های قدیمی ، و بریدن و دوختن کالاهای نو خود رابکمال شوق وذوق اجرامینمودند . علی الخصوص برای دوختن و

ساختن باد با نهای کشتی شب و روز کوشش میه رزیدند .

درماه تموز سرد یها بسیار شدت نمود . سیروس سمیت یك اوجاغ دیگری نیز در میان دالان غرانیتهاز بساخت . مها جران همیشه او قات خود را در پیش بخار یهای دالان غرا نیتها و زبمکالمه ها و صحبتهای شیرین شیرین میگذ رانند . گاه گاهی بمطالعهٔ کتاب ، وگاهی بحکایات و خاطره های وطن ، وگاهی بمباحثات علمی و فنی امرار اوقات مینمایند . درمیان این دالان سنگ سماقی که بشمعهای متعدد روشن ، وبه بخاریهای مکمل گرم گشته طعامهای گوناگون خودرا خورده ، وشراب وچای وقهوهٔ اختراعکرده گی خود شانرا نوشیده ، وپیپوهای توتون خوش دودخود را کشیده ، ولباسهای گرم پشمی خود ساخته گی خود شانرا پوشیده ازپشت آئینه های پنجرهٔ قصر سماقی خود گردله های باریدن برف ، وشدتهای وزیدن باد را بکمال بیقیدی و بی پروائی تماشا میکردند . یك روزی ژه ده ئون سپیله بسیروس گفت که :

— موسیوسیروس ، ایحرکات جسیمهٔ تجاریه وصناعیه که دروقت حاضر در قطعات متمدنه حکمفرمامیباشد آیایکروزی دوچار تعطیل وانقطاع نخواهد شد ؟

— چرادوچار تعطیل شود ، وبچه سبب منقطع گردد ؟

— بسبب تمام شدن معدنهای زغال سنگ که قیمتدارترین جملهٔ معادن شمرده میشود .

پانقروف — اوه ! موسیوسپیله ، اینچه سخنست که شمامیگوئید ! اول زغال سنگ چرا تمام شود ، وگیرم که تمام شود آیاالماس مگراز جنس زغال سنگ نیست ؟ بعدازتمام یافتن زغال الماس میسوزانند .

رفقاءبرین سخن پانقروف خندهٔ بسیاری کرده مهندس گفت که :

— نی دوست من ! چنین نیست ، معدنهای زغال بسیار بزرگ وتوانگراست بدین زود یهاتمام نمیشود .

ژه ده ئون — یعنی چقدرمدت دیگردوام خواهد ورزید ؟

مهندس — تا سه صد سال دیگرهنوزخوب خواهد چلید .

یانقروف — برای ما خوب ، اما برای نواسهٔ نواسه های ما بسیار زحمت و مشقت خواهد شد . چرا که اگر یکبار این معدن سیه روی پر نور ازعالم مدنیت و داع نماید عالم رایك ظلمت ، وعطالت کلی فرا خواهد گرفت .

ژه ده ئون — البته ، البته ! ماشین ها ، کارخانه ها ، شمند وفرها . واپورها، رو شنیهای شهرها همه گی از عالم برطرف خواهد شد .

هاربر — چه مدهش حال !

مهندس — بلکه یك واسطهٔ دیگری برای سوزانیدن خواهند یافت .

هاربر — آیا بجای زغال چه چیز قایم خواهد شد ؟

مهندس — آب .

یانقروف — ماشاء الله مهندس افندی! دگر چیزی نیافتند مگر آب ! هه هه هه !! هاهاها!! بگوئید که آب را با آب گرم کرده بخار حاصل میکنند !اح اح اح !!قح قح قح!!

ناب — بسیار خنده مکن یانقروف ، مبادا که دلت رادرد بگیرد !

مهندس — هرقدر که خنده میکنی بکن یانقروف ! من باز میگویم که آب بجای زغال سنگ قایم خواهد شد وهم آب دریا های محیط مانند معدنهای زغال سنگ بیم تمامی هم ندارد . ولی چنان گمان نشود که همان آب بحر را ازدریا برداشته ویك کبریتی زده دربدهند ، نی چنین نیست ، بلکه بواسطهٔ الکتریك آب را تحلیل کرده جو هر های مولدالماء ومولدالحموضهٔ آنرا میسوزانندکه قوت حرارت این دوجوهر باربار ازحرارت آتش سنگ زغال بیشتر وقویتراست . بعد ازتمام یافتن سنگ زغال واپورهاو شمند و فرها ، وماشینهابجای سنگ زغال در آتشخانه های خود آب پر خواهندکرد ، و آن آبرابقوت الکتریك حل نموده جوهرهای آنراخواهند سوخت لهذا آبهای بحرمحیط زغال استقبالست !

یانقروف — خیلی افسوس میکنیم که ایکاش اینحال رامن میدیدم .

ناب — چون چنینست بسیار وقت ازخواب بیدارشدهٔ یانقروف .

این استکه مهاجران در دالان گرم روشن قصر غرانیتهاوز باینگونه کلامها ، و صحبتها بسر میآوردند که درین اثنا باز توپ بقرار عادتی که دارد در اطراف چاه آخر غرانیتهاوز به ولوله وعوعوه آغاز نهاد، و در چار طرف چاه مذکور بشدت گردیدن گرفت ، ودستهای خود را در زیر تختهٔ روی چاه فرو برده بالا کردن میخواست . پانقروف گفت:

— آیا این سگ درین چاه چه حس میکند ؟

هاربر — ژوپ را به بینید ، او نیز با توپ همداستان گردیده در اطراف چاه گردش وخرنش دارد ؟

بحقیقت که این هر دو حیوان در اطراف چاه به اندیشه وتلاش گردش میکردند . ژه ده ئون گفت :

— این چاه بسببیکه بادریا اتصال دارد بهمه حال از جانوران بحری کاه کاهی در بن این چاه آمده نفس میگیرد .

پانقروف — اینمسئله بجز همین تأویل دگر چیزی قبول نمیکنند . توپ ! توپ ! ساکت شو ، ژوب توهم برو بجایت آرام بنشین !

حیوانات مذکور خاموش شدند . ژوب به کوتهٔ خود درامد . توپ اگرچه از عوعوهٔ شدیدی که داشت ساکت شد ولی از غرزدن فارغ نشد . اگرچه ازینمسئله دیگر بحثی وسخنی رانده نشد اما ذهن وفکر مهندس را خیلی مشغول ساخت .

در آخرهای ماه نوزبار انهای شدیدی باریدن گرفت . سردی ها نیز شدت پیدا کرد . اما امسال مانند پارسال زمستان سردی نداشت . درجهٔ حرارت در زیر صفر ازسیزده نگذشت . ولی آنقدر طوفانهای بادهای شدیدی بعمل آمدکه دهشت بخش دلها گردید بحر آنقدر موجهای بلند وبزرگی پیدا کرد که به بیان نمی گنجد شمینه ها وجزیرهٔ سلامت درزیر موجها پنهان گردید . مهاجران از پشت آئینه های پنجره ها به کمال استراحت شدت وطلاطم بحر را تماشا کردند . بحر از صد قدم بیشتر موجهای بلندی حاصل میکرد که ساحل ریگزار پایان غرانیتهاوز را نیز درزیر کفهای سفید موجها پنهان می

ساخت . حتی بعضی موجها بشدت تمام بساحل برخورده جبه های آن تا به نصف دیوار غرانیتهاوز میپرید ، حتی قطرات آب تا بشیشه های پنجره هامیرسید .

این طوفان بقدر سه چهار روز متصلاً دوام ورزید مهاجران بالمجبوریه درین مدت پایان شده نتوانستند . در دوم ماه آغستوس طوفان کسب آرامی نمود . مهاجران بجا بجی برای خبرگیری مرغانچه ها ، وکبوتر خانه ها ، و آغل گوسفندها ، وطویلهٔ گوره خرهای خود بشتافتند . اگرچه آغل وطویله را چیزی آسیبی نرسیده بود ولی مرغانچه ها وکبوتر خانه هارا خسارت بسیاری رسیده بود . ترمیمات لازمی آنهارا کرده ، وغم دانه ، وتیمار آب وعلف حیوانات خود راخورده واپس آمدند .

درسوم ماه آغستوس مهاجران کمرهمت رابرای یك شکارگاه بزرگی چست بستند . وبطرف جبه زارتا دورن رفتن راقرارادادند . بغیراز مهندس که یك بهانهٔ پیش گرفته نرفت دیگرهمه رفقاحتی توپ وژوب نیزرهسپارعزیمت گردیدند . مهندس میخواست که تصوری که ازبسیار وقتها آنرا اجرا کردن آرزو داشت اجرا نماید لهذا تنها ماند .

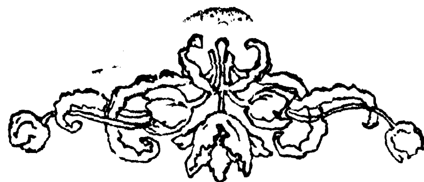
تصور مهندس آنست که درچاه غرانیتهاوز درامده کشف نماید که آیا درینچاه چه چیزاست که توپ همیشه دراطراف آن ولوله ، واظهار تلاش واندیشه نشان میدهد ؟ علی الخصوص که ژوب نیزباتوپ دریناب اشتراك ورزیده . آیا ازینچاه بغیرازدریا بدیگر طرف جزیره راهی ورابطهٔ خواهد بود ؟ اینست که مهندس اینچیزهارا بخود معلوم کردن میخواهد .

مهندس زینهٔ ریسمانی راکه پیش ازماشین صعود ونزول بدروازهٔ غرانیتهاوز آویزان بود برداشته بکنار چاه آمد . بیکدست خود طپانچهٔ شش لولهٔ که ازصندوق یافته گی خودشان برامده بود گرفته ، وبکمر خود یك قمهٔ آویخته ، وبدست دیگرشمعدانی گرفته یکطرف زینهٔ ریسمانیرابکنارچاه بیك چیزمحکمی بدرستی ربط نموده آهسته آهسته ازپته پایه های زینه فروآمدن گرفت . دیوارهای اطراف چاه بطرز مخروطی الشکل منتظمی روبپایان دوام مینمود ، ودرهرهرجاسنگهای برامدهٔ قدمه مانندی دردیوارها

بدیدار بود که فرو آمدن و یا برامدن بران آسان مینمود . مهندس چون این رابدید بدقت بهر طرف نظر کرد . هیچ اثر قدمی که نو باشد یا کهنه نیافت . بپایان فرامدن دوام ورزید ، و هر طرف رابدقت میدید . هیچیك چیز شبهه ناکی بنظرش بر نمیخورد . تا آنکه رفته رفته به آب رسید اطراف را بکمال دقت معاینه نمود . هیچیك سوراخی یا منفذی که از سطح آب بخارج راه داشته باشد معلوم نکردید آب هم آب بحر بود که بسیار آرام وصاف وهموار مینمود مهندس بانوك كارد هر طرف دیوارهای چاه را زدن گرفت دیدکه این چاه از یکپاره سنگ سماقی سخت مانند ریخته کی و برمه شده کی مینماید . مهندس دانست که این چاه بغیر از بحر بدیکر هیچ طرفی راه ورابطهٔ ندارد ، واگر کسی از راه اینچاه بیاید و بالا برامدن خواهد مطلق که از راه بحر و از زیر آب باید بیاید که اینهم برای هیچ کسی ممکن نمیشود مگر حیوانات بحری حالآنکه بجز انسان دیکر هیچ حیوان بحر بر سنکهای برامدهٔ قدمه مانند چاه بالا برامده نمیتواند . و چون هیچ انسانی که در زیر بحر زیست کند هم متصور نیست از انرو مسئله ولوله کردن توپ ، وتلاش نمودن زوب در پیش مهندس مجهول بماند . اینهم حل نشد که آیا آخر این چاه در زیر آب تا بکجا امتداد یافته است ؟

سیروس معاینهٔ دقیقانهٔ خود را اجرا نموده از چاه برامد ، زینه را نیز برداشته بجایش نهاد ، سر چاه را با تخته پس پوشانیده در حالتیکه بسیار متفکر و اندیشه ناك بود به دالان آمده در پیش بخاری بر سر کرسی خود بنشست . و باخود کفت که :

— اگرچه من چیزی ندیدم اما مطلق حکم میکنم که درین چاه یك اسرار عجیبی هست !



باب دوازدهم

فهرست

بوقت شام شکاریان از شکارگاه عودت کردند . هر کس بقدر قوت خود شکار برداشته بودند . حتی توپ و ژوب نیز بشکار بار شده بودند . بقدر کفاف چهار روزهٔ مهاجران شکار حاصل شده بود . ناب گفت :

— افندی من ! کار بر من بسیار شد . اینهارا باید پاك کنم نمك بزنم ، جابجا کنم ، لهذا یك مددکاری لازم دارم آیا تو با من مددکاری میکنی پا نقروف ؟

پا نقروف — نی ناب ، من بکار بادبان و دگل کشتی مشغول میشوم .

ناب — آیا شما با من کار میکنید موسیو هاربر ؟

هاربر — نی نمیشود ، من فردا به آغل میروم .

ناب — چون چنین است شما البته بامن معاونت خواهید فرمود موسیو سپیله !

ژه ده ئون — بسیار خوب ناب من با تو کار میکنم بشرطیکه اگر به اسرار آشپزیت آگاه گشتم رشك نبری .

بنابرین ژه ده ئون و ناب در مطبخ بکار آشپزی مشغول شدند . همهٔ مرغان شکار را پاك و ستره و نمك زده نگاه داشتند ، و بعضی از انهارا برای تازه خوری در جاهای مناسب بیاویختند . در ظرف اینهفته پا نقروف بمعاونت هاربر بادبانهای کشتی را تمام نمود . دگلهای کشتی نیز در هفته گذشته ساخته شده بود . ریسمانهای بالون را باز کرده بدگلها و بادبانها بسته کردند . لنگر آهنین بالون را نیز با بعضی اصلاحات به کشتی خود آویختند چرخهای ریسمانها ، و لنگر کشید ترانیز مهندس بیك اصول و صنعت خوبی ساخته در جا های

لازمی کشتی نصب نمودند او تاقهای زیرین کشتی بقدر گنجایش رفقا با بعضی اسباب لازمی آراسته و مکمل گردید . یك مخزن کوچکی برای گذاشتن پیپهای آب و خوراکهٔ چند روزه را نیز درطرف بینی کشتی حاضر و آماده ساختند . پانقروف علاوه بر همه کارها یك بیرقی نیز بعلامت نشان دولت امریکا ساخته ، و برنگهای نباتی جزیره آنها را برنگ سرخ و بنفش که رنگ بیرق دولت امریکاست رنگداده بر دیرك بزرگ کشتی بیاویخت . در بیرق جماهیر متفقهٔ امریکا نشان سی و هفت ستاره موجوداست که هریك ستاره علامت یك حکومتی از حکومتهای متفقه میباشد . پانقروف بر بیرق کشتی خود یك ستاره دیگر که علامت جزیره لینقولن است نیز زیاده وعلاوه کرده ستاره ها را به سی و هشت عدد ابلاغ نمود .

سردیهای زمستان رو به کمی نهاد مهاجران برای بعضی کارها ، وعملهای نو حاضر و آماده گشته بودند که درین اثنا جزیره تپهٔ منظرهٔ وسیعه دوچار هجوم یغما و غارت گردید : کیفیت اینکه در شب یازدهم ماه آغستوس درحالتیکه مهاجران بکمال راحت و آسایش بخواب شرین بودند دو ساعت بعد از نیم شب دفعتهً بولولهٔ شدیدهٔ توپ از خواب برجهیدند . اماتوپ این بار بر کنار چاه درون غرانیتها وزولوله ندارد بلکه در پیش دروازهٔ بزرگ روی خود را بطرف بیرون گرفته بشدت ولوله و فغان میکند . و بدرجهٔ تلاش و هیجان مینمایاندکه میخواهدخود را به بیرون بیندازد . ژوب نیز باتوپ به تلاش و خرخرد مساز وهم آواز است . اول پانقروف ازخواب برخواسته گفت :

— توپ ، چه خبراست ، چه دیدی ؟

سگ بولوله وفغان افزونی نمود . سیروس سمیت پرسیدکه :

— چه شده خواهدبود ؟

همهٔ مهاجران به تلاش و هیجان افتاده به پیش دروازهٔ غرانیتها وزدویدند . بسبب تاریکی درپایان بجزسفیدی برفها هیچ چیزی دیده نشداماصداهای عجیب بعضی حیوانات بگوش شان ازطرف نهرمرسی رسید که ازین صداهاچنان معلوم میشد

که یك گلهٔ بزرگی از کدام حیواناتی بر منظرهٔ وسیعه هجوم آورده باشند ، پانقروف پرسید که:

— آیا این صدای چه خواهد بود ؟

ناب — یاصداهای گرگ ، یاژاغار ، یابوزینه خواهد بود .

ژه ده ئون — وای ! اگر بر جزیرهٔ پشتهٔ منظرهٔ وسیعه برایند ؟

هاربر — حال مرغانچه ها ، وکشتزارها چه خواهد شد ؟

پانقروف — خراب ، امانداستم که آیا این ملعونهااز کدام راه داخل جزیرهٔ منظرهٔ وسیعه شده باشند ؟

مهندس — مطلق کدام پل را بسته گذاشته خواهید بود !

ژه ده — براستی که این قباحت بر منست . زیرا پل طرف ساحل رامن فراموش کردم که باز کنم .

پانقروف — بسیار خوب کاری کرده اید آفرین !

مهندس — هرچه که شدنی بود شد حالا چارهٔ دفع آنرا باید اندیشید .

مهاجران همانلحظه اسلحهٔ خودرا گرفته از غرانیتهاوز فرو آمدند . زیرا غفلت ودرنگ بکار نیست . پیش ازانکه چیزهائی راکه به اینقدر زحمت ، وکوشش بسر رسانیده اند خراب وتلف گردد یك علاجی باید کرد .

صداهای حیوانات رفته رفته شدت ونزدیکی میگرفت . مهاجران ازصداهای حیوانات مذکور شناختند که اینها کولیو نام روباه های بزرگ جثهٔ میباشند که یکدوبار گله های آنهارا درانطرف نهرمرسی دیده بودند . سیروس سمیت گفت :

— برادران ! این نوع حیوانات هرگاه بسیار باشند ، وهم گرسنه شوند هجوم شان تهلکه ناکست بایدکه برجاهای خودتان هوش کنید چراکه ازصداهای شان هم گرسنگی وهم بسیاری شان معلوم میشود .

اما رفقا بلاتردد وبی پروا بر گلهٔ کولیوها هجوم بردندو یکچند دست تفنگ انداخته راه کشادند . سیروس سمیت وهاربر وناب وژه ده ئون وپانقروف درمقابل هجوم گلهٔ

بزرگ کولپوها که بقدر دوصد دانه تخمین میشدند یک یک جائی مناسبی برای خود شان گرفته ، وتوپ وژوب نیز بمقام پیش جنگها در پیش روافتاده راه مرور کولپوها را سد نمودند .

شب بسیار تاریک وهوا ابر بود . مهاجران به تفنگ اندازی آغاز کردند . صف اول روباه ها چون هدف تیر تفنگهای مهاجران میگردید از پی آن دیگر صف هجوم میآوردند . بعد از تفنگ جنگی مهاجران با کولپوها به تبر وقمه بجنگ کردن مجبور شدند چرا که کولپوها هجوم خود را بیشتر وشدیدتر کردند . ده یا نزده کولپو بر یک آدام هجوم میبردند ولی مهاجران بعداز کمی مجروح شدن آنها را اسلاخی کرده بر خاک هلاک می انداختند . توپ دهن فراخ خود را باز کرده بهر حمله یکی از کولپوها را هلاک میگردانید . ژوپ باچوب کلفت زخ دار خویش سر کولپوها را میده میساخت . بوزینه بسببی که در تاریکی قوهٔ نظرش بخوبی کارمیکند درهر جائیکه جنگ و هجوم کولپوها بیشتر میبود خود رامیرسانید . یکبار دیدندکه ژوب راچند عدد کولپوها ازهر طرف پچانیده ولی او به بسیار دلاوری باسوطهٔ دهشتناک خود باآنها بجنگ وجدال پایداری میکند محاربه بقدر دوساعت دوام ورزید . آخر الامر به کامیابی ومظفریت مهاجران خاتمه یافت . کولپوها ازراهیکه آمده بودند بگریختن آغاز نهادند . ناب همان لحظه دویده پل را برداشت .

بعدازکمی روشنی صبح جهانرا روشن ساخت .

مهاجران بقدر پنجاه لاشهٔ روباه را بر خاک هلاک خفته یافتند . پانقروف درین اثنا فریاد براورد که :

— ژوب . ژوب کجاست ؟

مگر ژوب بیچاره غائب شده بود . مهاجران به تلاش افتاده بجستجوی ژوب افتادند . بعداز پالیدن بسیار بوزینهٔ دلاور را در میان لاشه های روباه هایافتندکه هنوز سوطهٔ خود را که ازمیان پاره شده بود درد ست داشت . درچار اطراف اولاشه های کولپوها دیده میشدکه بعضی سرش و بعضی کمرش شکسته افتاده بودند . پس معلوم



موپ　　　　زوپ

گردیدکه بوزینهٔ بچاره بسبب شکستن چوبش بخوبی مدافعه نتوانسته لهذا کولیوها برو غلبه یافته درسینهٔ بچاره زخمهای بسیار مدهشی زده اند . ناب از دیدن اینحالت رفیق خود بنهایتد رجه اندوهناك گردیده سر بوزینه را برداشته بر سینهٔ خود بنهاد ، چون دیدکه هنوز نفس دارد فریاد براورده گفت :

— هزاران شکر . هنوز زنده است ، زنده .

با نقروف — برای زندهگی اوکوشش و خدمت میکنیم . چنان پرستاری کنیم که برای یکی ازخود ما یان میکنیم .

ژوب گویا اینسخن با نقروف رادانستکه درمقام تشکر سرخودرا برداشته بر سینهٔ با نقروف تکیه داد با نقروف، ودیگر رفقانیز مجروح شده اند ولی جراحتهای آنها بسبب اسلحهٔ مکملیکه داشتند نسبت به جراحت ژوب هیچ نیست . جراحتهای مهلك را میمون بچاره برداشته است . ناب وبا نقروف بوزینهٔ وفادفنیه رابر یك زنبیلی انداخته بغرانیتهاوز بردند . ازدهن حیوان بچاره نفس بسیار خفیفی میبراید . رفقازخمهای حیوان رابخوبی دقت ومعاینه کردند . اگرچه بجگرو دیگراعضای داخلیش ضرری نرسیده ولی چون خون بسیاری ضایع کرده است وجود بچاره راخیلی بیتاب و توان ساخته ، وحرارت تب بسیار شدیدی بروجودش مستولی گردیده است .

زخمهای اورابا آب خوب شستند ، وبکمال دقت واعتنابخوبی تربندکردند ، و بر فرش نرمی به احتیاط تمام بخوابانیدند . هیچ طعام ندادند . بعضی دواهای نباتی که برای تفریح دماغ وحرکت خون نافع بود نوشانیدند . ژوپ بخوابرفت اگرچه در اول امر خوابش منتظم نبودولی رفته رفته کسب استراحت مینمود . ژوبرا بهمینصورت به حال خودش گذاشتند . توپ صداقت ثوب هرلحظه دراطراف فراش ژوب گردش مینمودوهرطرف خوابگاه اوزابوکشیده دستهای رفیق خودراکه اززیرلحاف بیرون برامده بکمال حسرت ومحبت میلیسید .

همانروز مهاجران پوستهای روباه هارابرای پوستین وکلاه بیرون کشیده لاشه های شانرا

درجنگل فاروست درمیان گودالها انداخته باخاك پوشانیدند . ازین شبخون گولیوها که موجب خسارت بزرگی برای کشتزارها و مرغانچه های تپهٔ منظرهٔ وسیعه میشد مهاجران عبرت گرفته بعدازین قرار دادند که تاهمهٔ پلها رابرندارند هیچگاه بغرانیتهاوز برنیسایند .

ژوب که دراول امر حال مرضش خیلی موجب اندیشهٔ مهاجران گردیده بود آهسته آهسته برمرض غلبه نمود . تبش کمتر گردید ، زخمهایش نیز کمترکی روبه التیام نهاد . ژه ده ئون که یکقدری بطبابت آشنائی داشت ازرهائی یافتن ژوب ازتهلکه امید وارگشت . در۱٦ ماه آغستوس ژوب به طعام خوردن ابتدا نمود . ناب نیز برای رفیق صادق خویش طعامهای چرب وشیرینی حاضر میکرد . ژوب یك قصوری که داردپر خواری وشکمپروری اوست . گاه گاهی که ژه ده ئون سپیله ازپرخواری ژوب به ناب شکایت میکرد ناب بجواب میگفت که :

— بوزینهٔ بیچاره بجزخوردن دگرهیچ ساعت تیری ندارد ، چرااورا ازین ساعت تیری محروم نمائیم . ژوب بعدازانکه ده روزکامل برفرش بیماری افتاده بودبرپاخواست ، مانند هربیماری که ازبیماری نومیخیزد او نیزاشتهااش بازشد . زخمهایش نیزسراسر التیام پذیرگردید . ژه ده ئون چون میدانست که حیوانات بواسطهٔ خوراك بقوت می آیند ازاز وهرچه که خواهش میداشت به بوزینه میدادند . ناب چون اشتهای باز ژوب رامیدید طعامهای گوناگون رادرپیشش خرمن کرده میگفت :

— بخورای صادق ووفاشعار بخور ! تودرراه خدمت ماخون خود راریختی ، وظیفهٔ ماحالا اینست که آن خون راپس بجای بیاریم .

دربیست وپنجم ماه آغستوس ناب دیگررفقا رافریادکرده بقهقههٔ بسیار بلند ژوب رانشان داده گفت :

— به بینید ، ببینید !

رفقادیدند که ژوب بریك چوکی درپیش پنجرهٔ غرانیتهاوز تکیه زده نشسته ومانند

عملی های پخته پیپوی پانقروف را بدهن گرفته دودهای توتونرا بهوا میکرد. پانقروف گفت:
— این چه ؟ واه واه ژوب ! پیپوی مرا گرفته میکشی ! بسیار خوب بکش. من این پیپو را بتو بخشیدم ، من دیگر پیپو دارم .
ژوب هر نفسی که از توتون میکشید، ودود آنرا از دهن میبراورد در رو وچشمهایش خیلی آثار فرحت وسرور پدیدار میگردید . سیروس ازین حال میمون تعجب نکرد چرا که بسیار میمونهای خانه پروری را دیده بود که مبتلای توتون کشی شده بودند .
سر از امروز پیپوی کهنهٔ پانقروف برای ژوب مخصوص گردیده باخریطهٔ توتون بدیوار اوتاق او آویختند . پیپو را خودش پر میکند ، آتش راخودش بران گرفته در میدهد . عملی شدن بوزینه به توتون موجب زیادتی محبت پانقروف ، وبوزینه گردید .
درماه ایلول زمستان سراسر برطرف گردید . باز بکارها آغاز نمودند . کارهای کشتی به بسیار سرعت پیش میرفت . تا آنکه در هفتهٔ اول ماه تشرین اول جملهٔ لوازمات کشتی از بادبان تاد کل ، ولنگر وبیرق ، وذخیره وغیرهم بادو بر بسیار بزرک جملهً کامل وحاضر گردید . مهاجران خواستندکه برای دانستن وامتحان کردن کشتی که آیا در آب مقاومت میتواند یانی در اطراف جزیره یك دور وسیاحتی اجرا کنند . لهذا در دهم تشرین اول کشتی را در دریا فرو آوردند . کار فرو آوردنرا نیز به بسیار آسانی اجرا کردند چونکه کشتی را بر سر غلطکها نشانده تا بر سر ریگهای کنار ساحل در وقت جزر آورده بر سر ریگها گذاشتند . وقتیکه مد حاصل شد آب دریا در زیر کشتی در امده کشتی را بالا برداشت . مهاجران علی الخصوص پانقروف چون شناوری کشتی را برروی آب بکمال مقاومت و عظمت بدیدند خیلی مسرور وممنون شدند . پانقروف هم مسرور وهم مغرور مینمود . زیرا هم کشتی را ساخته وهم حالا قپتان کشتی میشود .
حالا کار ماند بر نام گذاشتن کشتی . بعد از مذاکره ومشاوهٔ بسیار به اتفاق آرا چنان قرار داده شد که تخلص پانقروف که « بونادوانتور » است بر کشتی نهاده شود لهذا نام کشتی را « بونادوانتور » نهادند . بونادوانتور چنانچه برروی آب بخوبی شناوری میکندشکل

وهیئت آن نیز خیلی خوشنما معلوم میشود . تجربه را همانروز قراردادند . هوا خیلی خوش ، دریانیز بسیار آرام بود . بادچون بطرف جنوبی دروزیدن بود سیر وسیاحت بطرف جنوبی آسان مینمود . پانقروف گفت :

— سوارشویم ، سوارشویم !

اما مهاجران پیش از اینکه سوارشویم طعام صبح راتناول کرده ، وبرای احتیاط چیزی خوردنی برداشته درحالتیکه ژوب وتوپ هم بودند پیش اززوال به یکنیم ساعت درکشتی نشستند . پانقروف بکمال سرور وغرور زمام قپتانی کشتی را بدست گرفت . ناب وهاربر خدمت نفری خلاصئی کشتی را درعهده گرفتند . لنگر برداشته بادبانهارا کشاده براه افتادند . بیرق جزیرۂ لینقولن برفرق دیرك بوناد وانتور بموجزنی آغاز نهاده کشتی دراول حرکت خوبر فتاری وتیزروی ، وقوت ومقاومت خودرا در آب نشانداد . دماغۂ بیصاحب ، ودماغۂ نحبه را بهبسیار زودی وحسن صورت گردش نمودند . کشتی نشینان بوناد وانتور خیلی ممنون ومسرور بودند چونکه دانستندکه این کشتی بسیار بکارشان خواهد آمد . علی الخصوص درین هوای لطیف این سیاحت خیلی تنزه شیرینی شد .

پانقروف بعدازلیمان بالون کشتی خودرا ازساحل بقدرسه چهار میل دور درمیان قعر دریا براند . هیئت عمومیۂ جزیرۂ لینقولن درنظرمهاجران جلوه گر گردید . منظرۂ کوه فرانقلن ، وجنگل فاروست ، وتالاب غرانت ، وچمنزارتادورن بسیارخوش نما لوحه ها تشکیل میدهد . هاربر گفت :

— سبحان الله ! چقدر خوشنماجزیره ایست !

پانقروف — حقیقتاً که جزیرۂ مابسیارمزین ولطیفست . اینجا رابقدر والدۂ مرحومۂ بیچارۂ خوددوست میدارم چراکه مارا عریان وبرهنه چنانچه نوبدنیا آمده باشیم در آغوش شفقت خود گرفت ، ببینیدکه حالا چه کمکی داریم !

ناب — هیچ کمبودی نداریم قپتان هیچ !

ژه ده ئون به دیرك کشتی تکیه زده به تصویر گرفتن جزیره مشغول بوده سیروس

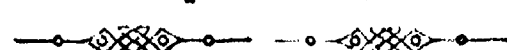
سمیت بکمال سکوت و تحیر بسوی شکل و هیئت جزیره نظر دوخته بود . پا نقروف پرسید که :
— خوب موسیو سیروس ! بفرمائید که بونادوانتور را چسان دیدید ؟
— حالا خیلی خوب دیده میشود .
— من چنان امیدوارم که بیك سفر دور و درازی نیز کشتی ما تحمل بتواند . مثلا تا جزیرهٔ تابور بخوبی رفت و آمد باین کشتی ممکن مینماید .
پا نقروف اینرا گفته کشتی را باز بطرف ساحل نزدیك کردن خواست و روی توجه بوناد وانتور را بطرف حوضهٔ بالون گردانید . زیرا حوضهٔ مذکور را برای ایستگاه دائمی بونادوانتور پا نقروف قرار گاه انتخاب کرده لهذا راه درامدن و برامدن حوضهٔ مذکور را بخوبی دانستن میخواهد زیرا در مدخل حوضهٔ مذکور خرسنگها و ریگزارها بسیار است که از انرو تهلکهٔ خوردن کشتی بسنگ ویا نشستن آن در ریگ همیشه در پیش روست .
بساحل نیم میل مسافه باقی مانده بود . هاربرکه در پیش بینی کشتی ایستاده بود دفعتهً فریاد براورده گفت :
— ایستاده کن ، پا نقروف ، که یك چیزی یافتم !
— چرا ؟ مگر سنگ منگی در پیش است ؟
— نی ، تو بأیست . یکقدری بدست راست بگردان هاربر اینرا گفته برکنار کشتی برو خوابید ، ودست خود را بطرف آب دراز کرد درحالتیکه بدستش یك شیشهٔ بود برپا خواست و گفت :
— یك شیشه یافتم . اماخالیست .
سر شیشه با کاك محکم بود . سیروس سمیت بی آنکه چیزی بگوید شیشه را از دست هاربر گرفت . کاك آنرا باپیچ تاب چاقوی هزار پیشهٔ که درجیب داشت باز نمود . ازدرون شیشه کاغذی براورد که بران کاغذ اینعبارت نوشته شده بود :

《 قضازده ۰۰۰۰ درجزیرهٔ تابور ۰ طول 》
(غربی ۱۵۵ عرض جنوبی ۳۷ درجه ۱۱)
[دقیقه ۰ در یابید ، مدد رسانید فقط ❋]

—باب سیزدهم—

فهرست

قرارداد رفتن بجزیرهٔ تابور — تخمینات — حاضری — نفر رفقای سفر — شب اول — شب دوم — جزیرهٔ تابور — پالیدن درساحل — پالیدن درجنگل — هیچ کسی نیست — حیوانات ونباتات — یك کلبهٔ خالی ٠



سیروس سمیت چون مضمون کاغذ درون شیشه رابا واز بلند بخواند پانقروف فریاد براورده گفت :

— واه واه ! درجزیرهٔ تابورکه یکصد وپنجاه میل ازمادوراست ازابنای جنس مه قضازدهٔ موجودباشد ومابمعاونت ومددکاری او نشتابیم! انچه بی مروتی خواهدبود آه موسیوسیروس ! البته که برای این سیاحت ممانعت نخواهید نمود !

— نی پانقروف ! هیچ ممانعت نمیکنم ٠ بلکه هرقدرکه ممکن باشد چابکتر بروید ٠

— فردا ٠

— بسیارخوب ، فردا ٠

مهندس کاغذ مذکوررابعد ازانکه یکچند دقیقه تدقیق وتأمل نمود گفت :

— دوستان من! ازینکاغذ چنان معلوم میشود که قضازدهٔ که اینرانوشته بفنون بحریه خیلی آشنامعلوم میشود ٠ چراکه طول وعرض جزیرهٔ خود را به بسیار دقت وخوبی نشانداده است ٠ وچون بزبان انکلیزی نوشته چنان معلوم میشود که یاانکلیزاست یاامریکایی

ژه ده ئون — صحیح فرمودید ٠ منهم میگویم که این آدم خیلی طالعمند است زیرااولاپانقروف بفکرکشتی ساختن افتادن وثانیاامروزکردش مادربنجادلیل واضحی برخوش بختی اوست ٠ اگریك روزپس ترمی آمدیم مطلق که شیشه بسنگها خورد پارچه میشد وماهم ره وپی اورانمی یافتیم ٠

هاربر — بحقیقت که این هم ازحسن اتفاقات عجیبی شمرده میشود که هنوزشیشه

حل نرسیده بوناد وانتور ازینجا بگذرد !

مهندس ساکت شده بگرداب تفکر فرو رفت در اثنای این مکالمه پا نقروف روی کشتی را از طرف حوضهٔ بالون گردانیده بسوی ساحل غرا نیتهاوز سر راست کرده بود ، و تمام بادبا نهارا کشاده کشتی را سرعت داده بود . هرکس بفکر قضازدهٔ جزیرهٔ تابور افتاده بود . چونکه اینمسئله نیز برای مهاجران از حادثه های بزرگی شمرده میشود . بعد از ینقدر مدت مدید خط و کتابت یکی از ابنای جنس خودرا ببینند ، واوهم محتاج مددکاری و معاونت باشد ، ودر حالتیکه خودشان هم قضازده و فلاکت رسیده باشند بمعاونت و مدداو در خود قوت واستعداد مشاهده کنند حقیقتاً ازمسائل عجیب وغریبی شمرده میشود .

بوناد وانتور ازوقت زوال چهار ساعت بعد در پیشکاه نهرمرسی وا صلشده لنگر اقامت انداخت مهاجران از کشتی برامده بغرا نیتهاوز آمدند . آنشبرا بمذاکره ومشاورهٔ سفر جزیرهٔ تابور بسر آوردند وچنان قراریافت که پا نقروف وهاربر که هردو بفن ملاحی آشنا وتوانا میباشند بجزیرهٔ تابور رهسپار عزیمت شوند . فردا یعنی در ۱۱ ماه تشرین اول هرگاه براه افتند بااین بادموافق ۱۵۰ میل مسافه را درچهل وهشت ساعت قطع میکنند . در جزیرهٔ تابور هرگاه یك روز بمانند وبازعودت کنند در ۱۷ تشرین اول واپس بجزیرهٔ لینقولن می آیند . هوا هم خیلی خوش بود ، میزان الهوا همیشه بالا میبراید . در باد هیچ علایم شدت معلوم نبود . والحاصل هرچیز به مطلوب موافق بود .

دراول امر اگرچه مهندس وژه ده ئون وناب درغرا نیتهاوز ماندنی مقرر شدند ، ولی ژه ده ئون بسببیکه مخبر جزیرهٔ نیورك هرالد میباشد از چنین سیاحت پس ماندن برای او خیلی عیبی بزرگی شمرده میشود . لهذا ژه ده ئون گفت ،

— هرگاه مرا درین سیاحت شریك نکنید خودرا در دریا انداخته بشنا وری خواهم رفت . چراکه در نخصوص اگربه جزیرهٔ خویش معلومات ندهم نقصان کلی خواهد بود .

وقت شام در بونادوانتور خوردنی ، واسلحه وجبه خانه وقطب نما ودیگر لوازمات را جابجا کردند . آن شب را بصحبتها ، وحسرتهای جدائی فردا بسر آورده علی الصباح

درمیان پنج رفیق مصافحه ها و معانقه ها وقوع یافته ازهمدیگر بسیار دلسوزانه یك وداعی بعمل آورده سه نفر رفیق درکشتی نشسته باد بانکشای عزیمت گردیدند . بوناد وانتور بقدریك ربع میل دورشده بودکه ازپشتهٔ منظرهٔ وسیعه مهندس وناب بادسما لهابطرف ژه ده ئون وپانقروف وهاربرسلام میدادندوکشتی نشینان نیزمقابله میکردند . ژه ده ئون فریاد براورده گفت :

— ای عزیزان ! این نخستین بارجدائی ئیست که بعد ازپانزده ماه درمابین ماوشما بوقوع آمده .

آنروزتمام روزتابشام بونادوانتورازجهت جنوبی جزیرهٔ لینقولن دیده میشد . ازکشتی جزیره مانندیك سبدسبزی درمیان دریامعلوم میگردیدهرچه که دورترمیشدند وضعیت جزیره چنان هیئتی میگرفت که نظرهیچ کشتی رابطرف خود جلب نمیکرد . ورفته رفته جزیره سراسردرپس پردهٔ افق مستورو پنهان گردید .

بوناد وانتوربراه خود بخوبی دوام مینمود ، بموجهاعتانت تمام سینه میداد . باد بانهارا همه گی کشاده اند . رفتار بونادوانتورخیلی بسرعتست . بموجب رهنمائی قطب نما کشتی همیشه بریك استقامت یعنی یکسر بطرف جنوب غربی راه میزد . گاهی هاربر وگاهی پانقروف زمام سکان کشتی رابدست گرفته کشتیرا میراندند . گاه گاهی ژه ده ئون نیزدرکشتی رانی مددمیرسانید . بعدازشام کرهٔ قمرکه بحالت بدرتام میباشدطلوع نمود .

ژه ده ئون درشب بخواب رفته پانقروف وهاربرهریك دودوساعت به نوبت زمام سکانرا گرفته کشتی رانی میکردند . پانقروف ازکشتی راندن هاربرخاطرجمع بود کشتی بقدریکسرمو ازراهی که لازم است تخالف نمیکنند .

شب گذشت ، روزدیگرنیزبی عارضه مرورنمود . چون همیشه براستقامت جنوب غربی رهسپارعزیمت میباشند امیداستکه بعد ازکمی بجزیرهٔ تابوربرسند .

این دریائی که بوناد وانتوردران سیروسفردارد سراسرخالیست . بجزبعضی مرغان بزرگ بالی که دردامنهٔ افق دیده میشوندیگرهیچ اثری ازجانداری معلوم نمیشودهاربرگفت :

— امادرینموسم کشتیهای شکاریان ماهی بالینه درین جهتهای بحرمحیط بایدکه موجود میبود ، آیاچرااینطرفهابدینصورت خالیست ؟

پانقروف — وای ! بخیال شما که درینجاهاهیچ کشتی وانسانی موجودنیست ؟

ژه ده ئون — البته نیست ، ما که نمی بینیم !

پانقروف — جانمن ! مگر بونادوانتوررا کشتی ومارا انسان نمیشمارید ؟ مگر بخیال شما که کشتی ماپوست نارنج وماهم سه تا مگسی هستیم که بران نشسته ایم ؟

ازین لطیفهٔ پانقروف رفقاهمه بخنده افتادند . نظر بحساب پانقروف از وقت حرکت بونادوانتور از جزیرهٔ لینقولن یکصدوبیست میل مسافه را قطع نموده ، وچون اینقدر مسافه رابه سی وشش ساعت طی کردند بدینحساب درهر ساعت سه میل ویك ربع راه رفته است . لهذافرداصبح وقت بجزیرهٔ تابور رسیدنرا امید وار اند .

امشب کشتی نشینان ما هیچ خواب نکردند . درجهٔ هیجان و اضطراب شان خیلی افزونست . چرا که امکان داردکه درینسیاحت شان بسیار غلطیهاو خطاها پیش آید ! آیا جزیره تا بور به ایشان نزدیکست ؟ درجزیرهٔ تابور آیا آن قضا زده موجود خواهد بود ؟ آیا این قضازده کیست وچگونه آدمست ؟ آیابه آوردن این آدم راحت و آسایش جزیرهٔ لینقولن مختل خواهد شد ؟ اینست که بسبب فکر واندیشهٔ این تصورات ، وتخیلات هرسه رفیق تابصبح چشم بهم نزدند . چشم همهٔ شان بسوی افق معطوف مانده بود . بعدازانکه شمس خاوری طلوع نمود پانقروف دفعتهً فریادبراورده گفت :

— خاك ! خاك !

پانقروف چون خیلی دوربین وتیزنظربود دربنباب خطا نکرده بود . بحقیقت که یقدرپانزده میل دورتر جزیرهٔ تابور پدیدار گردید . سرکشتیر اقپتان بطرف میان جزیره متوجه گردانید . آفتاب هرچه که بلند ترمیشد ، وکشتی نزدیکتر تپه ها ودرختهای جزیره نیزز یاده ترمعلوم میشد . هاربر گفت :

— ازظاهرحال این جزیره چنان معلوم میشودکه ازجزیرهٔ لینقولن بی اهمیت تر

و خالیتر باشد .

رفته رفته هیئت عمومیه جزیرهٔ تابور در پیش نظر دقت رفقاجلوه گر میگردیده در ختهائیکه مشاهده میشود از جنس درختان جزیرهٔ لینقولن است اماشایان ملاحظه اینست که از هیچ یك طرف جزیره هیچ دودی بر نمیخواست که اثر بودن انسا نرا نشان بدهد . حالا نکه کاغذیکه از میان شیشه برامده موجود بودن قضازده رادرینجزیره براستی ودرستی نشانداده است . پس میباید که آن قضازده شب وروز به انتظار باشد، و آتش بزرگی افروخته داشته باشد .

پانقروف هرچه که بجزیره نزدیکتر میشد کشتیرا آرام ترمیکرد تامبادا بسنگی بخورد یادرزمینی بنشیند . هاربرزمام سکانرا بدست گرفته در دنبال کشتی نشسته و پانقروف ریسمان باد بانرا بدست گرفته در بینی کشتی ایستاده است . تمام وقت ظهر بود که طرف سر کشتی به خشکه برخورد ، هماندم پانقروف ریسمان باد بازرا بهم کشیده بادبانرا فرو آورد، هاربر نیز بجابکی لنگر انداخته بونادوا نتوررا ایستاده کردند . بادبانها را پیچانیده وکشتی را باریسمان بخشکه ربط داده هرسه رفیق بخشکه برامدند .

هیچ شبهه نیست که اینجزیرهٔ تابور باشد . چراکه نوترین خریطه هایعنی نقشه های روی زمین درین دریاها بجز تابور نام جزیره دیگر هیچ نام جزیرهٔ را نمینویسد طول وعرض جزیره نیز بهمین جاموافقست . بعداز محکم کردن کشتی مسلح شده بر تپهٔ که در پیش روی شان بود بالا برامدند بلندی این تپه بقدر سه صد متر ومی آمد ژه ده ئون گفت :

— ازسر این تپه هرطرف جزیره بخوبی معلوم میشود چراکه بلندترین جاهای جز یره همین تپه میباشد ما باید که برسر این تپه برائیم وهرطرفرا نظر انداخته جستجوی خود را ازانقرار بعمل آریم .

— یعنی مانند موسیو سیروس که برکوه فرانقلن برامد ماهم برین تپه میبرائیم .

— البته ، ازین بهتر اصولی نیست !

سه رفیق اینچنین گفتگو کرده بدامنهٔ تپه بالاشده میرفتندکه زمین همه بیك چمنزاری

متصل بود . کبوتر های صحرائی و دیگر گونه مرغان جنگلی از پیش پای شان پرواز کرده میگریختند . از پشت بعضی بوته ها مانند خرگوش وروباه و دیگر حیوانات فرار میکردند . اما هیچ اثر قدم انسان دیده نمیشد . تا آنکه برسر تپه رسیدند و بهر طرف نظر انداختند . دیدند که این جزیره بقدر شش میل بزرگی دارد ، و بیضی الشکل یك جزیره نیست که درامده گی و برامده گیهای سواحل هم ندارد . زمین این جزیره مانند جزیرهٔ لینقولن که یکطرفش ریگزار و یا سنگلاخ و غیر منبت باشد ، و یك سمتش جنگل و پر آب و سبزه زار باشد نیست بلکه همه اطرافش سبز و خرم است . اگرچه دو سه تپه های پست سبز و خرمی دارد ولی کوه بلند سنگستانی دران دیده نمیشود . از دامنهٔ همین تپه که بران ایستاده اند یك جوی آب کوچکی بسوی غربی جزیره درجریان میباشد که در آخر ساحل سمت غربی بدریا میریزد . هاربر گفت :

— این جزیره بنظر ما خیلی کوچك و محدود برمیخورد .

پانقروف — هم غیر مسکون دیده میشود .

هاربر — راستست ، هیچ یك آثار و علامی که بر بودن انسان دلالت کند دیده نمیشود .

ژه ده ئون — فرو آئیم ، همهٔ جزیره را گردش کرده بپالیم .

هرسه رفیق از تپه فرو آمده قرار دادند که اول ساحل جزیره را از یکسر تا دیگر سر دور و گردش کرده باز بداخل جزیره درایند . لهذا در پیش کشتئی خود آمده خورا که و گله و باروت بقدر کفاف برداشته بسمت ساحل جنوبی برفتار آغاز نهادند . ساحل دریا چون همه گی ریگزار است سیر و سیاحت آسان مینماید . در هر هر جا مرغها از پیش روی شان بهوا میشد . ماهیان فوق از سر سنگها خود را بدریا می انداختند . ژه ده ئون گفت :

— از وضع و حرکت این حیوانات چنان معلوم میشود که مانند حیوانات جزیرهٔ لینقولن انسانرا اول بار نمی بینند بلکه انسانرا پیش ازین نزدیده و ترس خورده اند .

بعد از یکساعت به نقطهٔ منتهای جنوبی واصل شدند ازانجا بطرف شمال برگشتند .

اینطرف ساحل نیز ریگزار ودر بعضی جاها سنگستانست . درهیچطرف اثر قدم انسان دیده نشد . درظرف چهارساعت هرچار طرف جزیره را گردش نموده باز به پیش کشتی خود رسیدند . درانجا طعام خورده ویکقدری استراحت کرده درداخل جزیره سیر وگردش را قرار دادند . وازطرف شرق بسوی غرب بجزیره داخل شدند . درپیش راه شان حیوانانیکه میآمد بجلدی وچابکی فرار میکردند . ازان جمله بیك دوسه بز وگوسفندی نیز برخوردندکه این بزها وگوسفند ها ازجنس بز وگوسفندان اوروپا تربیه کرده شده معلوم میشد نه از جنس صحرائی وجنگلی که ازین یك معلوم شدکه اینها ازاوروپا درینجا آورده شده است . قراردادند که در وقت برگشتن یك دوجفت ازینها را به لینقولن باخود ببرند . دردرون جزیره از بسیار علامات معلوم گردیدکه درینجزیره بسیار وقت انسان موجود بوده است . زیرا بعضی راههای کوچك کوچکی ، وبعضی درختهای باتبر بریده شدهٔ پدیدار میگردید . ولیکن چنان معلوم میشد که آن مردمانیکه درینجا آمده اند یا از بسیار سالها وفات یافته محوشده اند یا آنکه پیش از بسیار زمانها واپس عودت کرده اند . چونکه راه هارا سبزه هاوعلفها پوشانیده ، وجاهای تبرزدهگی نیز خیلی کهنه وقدیم بوده سراز نونشانه وعلامهٔ تبروتیشه ، معلوم نمیشود . ژه دهئون گفت که :

— چنان معلوم میشودکه درینجزیره انسان آمده وبسیار وقت درینجامانده است . آیااینها که بوده ؟ وچند نفر بوده ؟ وحالا چند نفراز آنها باقی مانده ؟

هاربر — درکاغذیکه ازمیان شیشه یافته ایم تنها ازیکنفر قضازده بحث میراند .

یا نقروف — اگرهنوزدرجزیره باشد مطلق که اوراخواهیم یافت .

— سه رفیق برهروی دوام ورزیده تاآنکه بکنار جوئی که درمیان بیشه مایلاً جریان داشت برسیدند . درینجاها کثرت حیوانات اهلیه و زمینهای گردبست شدهٔ کشتکاری شدهٔ متروك مانده اثبات میکردکه انسان درینجاها یکوقتی موجود بوده است . علی الخصوص نباتاتی که کشت شده اکثرمانند سیب زمینی ، وباقلی ، وکرم ، وترب و



به بینید درمیان آن درختان یك خانه‌گك کوچکی معلوم میشود

امثال آنها بودکه بخوبی واضح میساخت که انسان اوروپائی آنرا کاشته است هاربر از دیدن این سبزه کار یها بسیار ممنون ومسرور کردید . پانقروف میگفت :

— اوه اوه ! برای ناب کار آشپزی بسیار شد جانمن ! اگر قضازده رانیابیم هم حالا سیاحت خود رابیهوده نمیشماریم ، چرا که نباتات بسیار نافعی بچنگ آمد .

ژه ده ئون — من چون بحال این نبا تات نظرمیکنم چنان حکم میکنم که جزیره از بسیار وقت خالی وغیر مسکون ما نده است زیراحالت این نبا تات رفته رفته حال خود روئی وبیابانی گشتن را کسب نموده .

هاربر — راستست ! اگرازانهاتنها یك آدم باقی میبود ، این سبزیهای خوردنی خود راچنین متروك نمیگذاشت .

پانقروف — بلی ، آن قضازده مطلق که جزیره راترك کرده رفته است .

— هیچ شبهه نیست . که بفریادقضازده یا کشتی ویاوا پوری آمده اوراوارهانیده است .

— پس معلوم میشودکه شیشهٔ یافته کی ماازبسیار زمانهابرروی دریا شنا وری کرده تا به جزیرهٔ ما واصل شده است .

— درین هیچ شکی نیست . لکن حالاوقت شام نزدیك شد . بیا ئیدکه به کشتی خود عودت کرده شب رابگذرانیم صبح بازبه پالیدن وجستجو آغازمیکنیم .

برهمین فکرونیت قرارداده میخواستندکه برگردندکه هاربردرمیان درختان یك کلبهٔ رانشان داده گفت :

— ببینید ، درمیان آن درختان یك خانه گك کوچکی معلوم میشود .

چون دقت کردند دیدندکه براستی یك کلبهٔ اقامتگاه کوچکی ازچوب وتخته درمیان درختان بنایافته است . رفقابسوی اقامتگاه مذکورروانه شدند . دروازهٔ کلبهٔ مذکور رانیمبازیافته پانقروف بیجا باآنرا تیله داده بازکرد . رفقا داخل اقامتگاه کردیدند . ! اقامتگاه راخالی وبی انسان یافتند ! ....

باب چاردهم

فهرست

اسبابها — شب گذرانیدن — یکچند حرف — دوام برپالیدن — نباتات وحیوانات — دوچارشدن هاربربه تهلکهٔ بزرگ — شب گذرانیدن برگشتن — هوای دمه آلود — گمکردن راه دردریا — به امداد رسیدن یك ضیاء

پانقروف، ژه ده ئون، هاربردر اقامتگاه مذکوردر تاریکی متحیرانه ایستاده ماندند . پانقروف بصدای بلندفریاد براورده گفت :

— اووو صاحب خانه ! . . .

کسی جواب نداد ! پانقروف از کبریتهای ساخته گی مهندس که باخود آورده بود درداده شمع پارهٔ که باخودداشت دربداده بواسطهٔ این روشنی درون اقامتگاه مذکور روشن گردید . دریك طرف اوتاق مذکوریك اوجاغی بودکه چوبهای خشك برای دردادن دران چیده شده بود . دریکسویك فراش خوابگاهی پهن شده بودکه رنگ لحاف و نهالین آن سراسرپریده وزردشده بود . وآنقدرخاك وگرد وتارعنکبوب بران جمع آمده بودکه بیکنظردانسته میشدکه ازبسیاروقتها بآن دست نخورده . دریك کنار یك دیگ زنگ زدهٔ مسی ، ویك چای جوش چپه شده درمیان خاکها افتاده بود . دریکطرف یك دولابی که دران بعضی لباسهائی کویه زدهٔ کشتیبانی دیده میشد . دریکجا یك میزچوبی کلفتی که برسرآن یك پتنوس معدنی ، و یك تورات فرسوده شده و یك دوپیاله و بشقابی موجود بود . دریك گوشه یك یك بیل و کلنگ وتبری استاده بود . برسر رف دوعدد تفنگ شکارکه یکی شکسته ویکی درست بودبادوعدد پیپهای کوچکی که درمیان یکی باروت ودریکی گاه بود ، ویك خریطهٔ که سنگ چاقماقی بسیاردران بود پدیدارمیشدکه ازخاك وغبار وتارهای عنکبوتی که بران هادیده میشد بخوبی آشکاربود که ازسالهادست به آن نخورده است . ژه ده ئون گفت :

— معلوم است که این اقامتگاه از سالهای بسیاری متروك مانده است .

— بلی از بسیار وقتها .

— موسیو سپیله ! هرگاه امشب را درین اقامتگاه بسر آریم چیزی ضرری نخواهد داشت .

— بسیار خوب میشود ، اگر صاحب خانه هم بیاید مهمانهای خود را دیده ممنون خواهد شد .

— امامن میگویم که صاحب خانه هیچ نخواهد آمد .

— یعنی شما حکم میکنید که قضازده از جزیره رفته باشد ؟

— نی چنین حکم نمیتوانم . زیرا اگر میرفت بهمه حال این اسباهارا با خود تماماً میبرد . چراکه در پیش قضازده گان اسباهای زمان فلاکت شان بسیار عزیز شمرده میشود .

— اگر نرفته باشد هم مرده خواهد بود . زیرا اگر زنده ودرجزیره میبود خانهٔ اقامتگاه خودرا بدینحال متروکیت نمیگذاشت .

— گیرم که مرده باشد . خود را خود دفن کرده نمیتواند البته جسد فرسودهٔ او در یکطرفی پیدا خواهد شد !

در اقامتگاه مذکور شب بسر آوردن را اقرار دادند چوبهای خشك بسیاری که در بیرون کلبه در یکطرفی از اطراف خانه جمع آمده بود آورده در اوجاغ انداختند و آتش فراوانی افروختند ، و دروازه رابسته بنشستند . اضطراب وهیجان شان بسیار بود هوش و گوش شان همه بردرمانده بود . این اقامتگاهی که از هرچیز آن متروك بودن آن ظاهر و آشکار است درین اثناهرگاه دروازهٔ آن بازشده ویك آدمی داخل شود چه قدر موجب حیرت وتعجب هرسه رفیق خواهد شد .

حالاً نکه نه دروازه بازشد ونه کسی داخل گردید . سبحان الله ! این شب چه قدر دراز گردید جملهٔ شان منتظر صبحست که کی صبح بدمد تا درجستجوی صاحب خانه بیفتند . بغیراز هاربرکه بسبب جوانی وصباوت یکدوساعتی بخواب رفت زه دئون ویا نقروف اصلاچشم فرونه بست .

صبح شد سه رفیق بمعاینه کردن مدققانهٔ اقامتگاه پرداختند . اقامتگاه بردامنهٔ یك تپه کلک کوچکی بنا یافته، اطراف آنرا پنج عدد درخت بسیار بزرگ مستکی احاطه کرده است . پیش روی اقامتگاه باتبر و بیل خوب صاف و هموار شده است . و یك سرکی از پیش اقامتگاه تا بکنار جوی کشیده شده که دوطرفهٔ آن بایك کنارهٔ چوبی گرفته شده . از معاینهٔ دیوارهای تختهٔئی اقامتگاه اینهم معلوم شد که این تخته ها ازماتقی کشتی شکستهٔ ساخته شده است . مطلق که کدام کشتی دراینساحل افتاده و شکسته است . بغیر از یکچند نفری دیگر همهٔ کشتی نشینان غرق شده اند . آن چند نفر باقی مانده ازباقی ماندهٔ کشتی این اقامتگاه رابعمل آورده اند . اینمسئله به این ثابت گردید که ژه ده ئون بریکی از تخته های اقامتگاه اسم « برتانیا » راخواند که بعضی حرفهای آن پاك شده بود، واین تختهٔ که این لفظ بران نوشته شده از تخته های دنبالهٔ کشتیست که همیشه نامهای هر کشتی درانجا نوشته میشود . پانقروف گفت :

— ازین نام جنسیت و ملیت کشتی نشینان معلوم نمیشود چرا که به این نام بسیار کشتیها موجود است .

— بلی ، اینسخن همچنینست ! برماپالیدن جزیره استهرگاه از طایفهٔ کشتی برتانیا کسی رایافتیم البته ملیت ، وقومیت اوراهم خواهیم دانست . اما پیش از آغاز کردن به پالیدن یکبار رفته بونادوانتور رابه بینیم چرا که دلم بسیار پریشانست .

— راست گفتی پانقروف ! برویم .

هرسه رفیق بطرف کشتی خود متوجه شدند . بعدازبیست دقیقه راه رفتن بساحل رسیده کشتی خود رابسته وبحال خودیافتند . پانقروف ازدیدن کشتی خود را صحیح و سالم یك (اوه) دور و درازی کشیده اظهار مسروریت نمود . البته باید مسرورشود چونکه این کشتی راپانقروف مانند اولاد خودعزیزمیشمارد . هیچ پدری تصور می شود که هرگاه ازجگرپارهٔ خود دورشود برای او بهزار گونه اندیشه نیفتد ؟

رفقا برسطح کشتی خود برامده بکمال خوبی یك طعامی تناول کردند . بعدازطعام

از کشتی فرو آمده باز به جستجو و پالیدن آغاز نهادند . این سه رفیق برزنده یافتن قضا زدهٔ که ساکن جزیره میباشد هیچ امیدوار نیستند . بلکه بحقیقت جسد مردهٔ اورا میپالند . تا بوقت پیشین هرطرف جزیره را پالیدند هیچیك اثری نیافتند . مطلق که بیچاره وفات یافته و جسد اورا نیز حیوانات درنده پاك خورده تمام نموده است . دوساعت بعداز پیشین در زیریك درختی برای استراحت بنشستند . پانقروف برفقای خود گفت :

— فردا بوقت صبح باید که حرکت کنیم .

هاربر — اسبابیکه در اقامتگاه یافته ایم البته باخود خواهیم برد ؟

ژه ده ئون — البته ، چراکه میراث خوار قضا زده بجز قضازده که خواهد شد .

هاربر — از تخمها و نهالیهای سبزه ها نیز میبریم .

پانقروف — بلی بلی ، حتی یك یك جفت از بزها و گوسفند ها نیز میبریم .

ژه ده ئون — پس وقت خود را ضایع نباید کرد ، برخیزیم بکار آغاز کنیم . هاربر به نباتات مشغول شود ، ماوتوهم بگرفتن حیوانات .

اینرا گفته رفقا برپا خواستند هاربر بطرف مزروعات روانه شد . ژه ده ئون و پانقروف نیز بسوی جنگل رفتند . پانقروف وژه ده ئون دوبزرا گیرکرده همان بگرفتن آنها مشغول بودند که بناگهان یکصدای مدهش خرخرهٔ از طرف هاربر که بقدر صد قدم دورتر از یشان بود بگوش شان برخورد . پانقروف فریاد زده گفت :

— بخدا صدای هاربر است !

— بدویم .

هردو رفیق بتاخت شدند . چون نزدیکشدند دیدند که یك جانور عظیم الجثهٔ بسیار باهیبتی هاربررا برزمین خوابانیده . همان دم پانقروف وژه ده ئون خود را برجانور مذکور انداخته جانوررا از سرسینهٔ هاربر برزمین غلطانیدند و باریسمانی که برای گرفتن بزها با خود حاضر داشتند اورا محکم به بستند . اگرچه بستن جانور یکقدری بزحمت اجرا یافت ولی چون پانقروف خیلی پرقوت وتوانا بود ، وقوت وحکمت ژه ده ئون

نیزباا و منظم گردید بسهولت انجام یافت . ژه ده ئون بچابکی بسوی هاربر پیش شده پرسیدکه :

— جایت افکار نشده هاربر ؟

— نی موسیوژه ده ئون .

پانقروف — توراست بگوهاربر ! بلکه این میمون بد هیبت یك جایت رازخمی کرده باشد ؟

هاربر — نی بیغم باش هیچ زخم مخمی بمن نرسیده اماشما اینرابوزینه قیاس مکنید، خوب ببینید که چیست .

پانقروف، وژه ده ئون بنابرینسخن هاربر بسوی مخلوقیکه بسته برزمین افتاده بود نظر کردند . بحقیقت که این جا نوربوزینه نی بلکه یك آدمی بود اماچه آدم ؟ آدمی که لفظ «وحشی» هرانقدر معانی راکه در برگیرد همه آن معانی را وجود اینشخص تفسیر مجسم مینمود - موهای بدنش راست برخواسته ، ریشش از ناف پایان تر آویخته ، موهای سرتا بکمرش درازشده ، وجود سراسر عریان ، چشمها درمیان موهای رو وابرو پنهان وچون مشعل شعله زنان . دستها بزرگ ودرشت ناختهامانند چنکال شیرسر تیزوکلفت، پوست بدنش سیاه پاهایش مانند سنگ پا .

اینست حالت این مخلوقیکه بضرورت آنرا انسان باید بگوئیم . هاربر گفت :

— مگر قضا زدهٔ که ما آنرا جستجو میکردیم همین است !

ژه ده ئون — بلی همینست ! اماوااسفاکه سالهاسالها تنهائی اورا وحشی گردانیده ، و از آدمیت بیرون براورده است .

حقیقتاً که سخن ژه ده ئون راستست . اینمخلوق نیزدر حالتیکه یك شخص متمدن بوده بسبب تنهائی وبی همجنسی رفته رفته کسب وحشت ورزیده، واز مخلوقات جنگلی گردیده ! از خنجره اش بعضی اصواتی که هیچ دانسته نمیشود میبراید . دندانهایش از حالت اصلی طبیعی برامده برای خوردن گوشت خام مانند حیوانات گوشتخوار تیزی وکجی پیدا کرده . قوهٔ حافظه اش از بسیار وقتهاغائب گردیده . اسباب واشیائی که دار درفته

رفته اصول استعمال آنهارا فراموش کرده ترك داده است، حتی آتش را نیز نمیداند که چگونه وچسانست ! اگرچه وجودش خیلی کافتی وتوانائی پیدا کرده ولی بعوض توسیع یافتن اعضای بدنیه حسیات عقلیه اش محو وضایع گردیده است .

ژه ده ئون به آدم وحشی یکچند سخن گفت . در وحشی هیچ علامت فهمیدن وشنیدن معلوم نشد ژه ده ئون بدقت وتحقیق بطرف مرد مکهای چشمش نظر کرد . یك کمی آثار ذکاوترا در چشمش مشاهده کرده امیدوار گردیدکه بعدازانسیت وتربیه به انسانیت رجوع خواهد نمود .

وحشی برای رهانیدن خیش دست وپانمیزند، وهیچ آرزوی گریختن نشان نمیدهد . همچنان بسته که افتاده ساکت وآرام مانده ، وچشمان خودرا بیکطرز حیرت وتعجب بطرف سه رفیق دوخته مبهوت مانده است . آیا ازدیدن همجنسان خود بعضی احوالات ، ویادداشتهای هنگام انسانیت خودرا حس میکند؟ ویا آنکه قوای عقلیه وحسیات انسانیه اش کم کم چیزهابدماغش نقش میکند؟ ژه ده ئون چون یکمدتی بسوی وحشی مذکوربدقت ملاحظه نمود گفت :

— وظیفهٔ انسانیت ماهمینستکه این مخلوق خدارا که ازنوع خود ماست بجزیرهٔ لینقولن باخود برده تاسعی داشته باشیم درراه آدم کردن اوکوشش ورزیم .

هاربر — بلی بلی ، بلکه مهندس قوهٔ عقلیه اوراواپس بسرش آورده بتواند ، ویك چارهٔ برای آدم کردن اوبیندیشد .

پانقروف شبهه ناکانه یك کله جنبانی کرده باررفقاموافقت نمود ، وبردن وحشی را بجزیرهٔ لینقولن قرارگیر گردید . پانقروف پرسید که :

— آیا همچنین بسته بماند ؟

هاربر — اگرپاهایش راباز کنیم بلکه باماخودبخودبراه برود !

پانقروف پاهای وحشی را بکشاد . وحشی خود بخود برپا خواست ، وبطرف آدمهائیکه بااوست بازیکنظرمتحیرانه انداخته باایشان براه افتاد . امااز اوضاعش هیچ

معلوم نمیشد که بداند که منهم یکوقتی مانند ایشان بودم . ژه ده ثون گفت :

— اول او را باقامتگاهش بریم بلکه خانه و اسبابهای خود را به بیند حال اولش بیادش بیاید !

لهذا اول او را به اقامتگاهش بردند . وحشی هیچ علایم شناسائی باخانه و اسباب های خود نشان نداد .

گفتند بلکه آتش را به بیند یك چیزی بخاطرش بیاید ویك تاثیری بر او بکند .

از اثر و در اوجاق آتش افروختند وحشی در اول امر بسوی آتش یك نظری انداخت ولی بازروی خودرا گردانیده حالت اصلی خودرا گرفت .

تنهائی و بی همصحبتی سالها این آدم بیچاره را بدرجهٔ نهایت وحشت رسانیده است که جملهٔ حواس خمسه اش معطل وبیکار مانده است .

حالا بجز بردن وحشی را بکشتی دگر کاری باقی نماند هر سه رفیق وحشی را به پیش انداخته وریسمان آنرا پانقروف بدست گرفته بکشتی بردند و پانقروف بااو در کشتی ماندهها بر وژه ده ثون واپس بجزیره آمدند . بعد ازچند ساعت آنها نیز اسبابهای اقامتگاه را بایك جفت بز و تخمها و نهالیهای نباتات برداشته بکشتی آمدند . شب را درمیان کشتی گذرانیده صبح که مد آغاز نمود براه افتادند .

وحشی را در اوتاق طرف بینی کشتی گذاشتند درانجا متفکر و ساکن بماند . پانقروف چیزی خوردنی در پیش وحشی بنهاد ، ولی چون طعام پخته بود نخورد . اما چون یك کبوتر شکار شدهٔ خام را باو بنمود ، هما نلحظه آنرا از دست پانقروف ربوده خام خام بخورد .

پانقروف ازینحال وحشی سر خودرا جنبانیده گفت :

— آیا شما هنوز امید وارید که این وحشی بازپس آدم شود ؟

— البته ، زیرا بسبب تنهائی به اینحال گرفتار آمده بعد ازین تنها نمیماند از اثر و اینحالت او نیز رفته رفته تبدل میورزد .

— به بینیم که چه میشود ؟ دانستن فکر مسیو سیروس را در حق این وحشی آرزو دارم که آیا او چه خواهد گفت . ما برای جستجوی آدم در ینجا آمدیم حالا آنکه بعوض آدم جانور میبریم .

شب گذشت . این یك معلوم نشدکه آیاوحشی خوابید یانخوابید؟ اماهیچ حرکتی نکرده سرکشتی رابجانب شمال‌شرقی سر راست کردندکه باینصورت راست بسوی جزیرهٔ لینقولن میرود . روزاول سفرشان بی حادثه وواقعهٔ بپایان رسید . وحشی درکمرهٔ سرکشتی ساکت وساکن یك بغله افتاده بود . اما ژه ده ئون که لحظه بلحظه هرحرکت و وضعیت وحشی رادرزیر نظردقت وملاحظه میداشت دیدکه از رفتار کشتی وحرکت امواج دریادرچشمهای وحشی علایم مسرت وفرحتی پیدا میشود . لهذادانست که قوهٔ حافظه اش یکقدری بحرکت آمده حسیات کشتیبانیش بیادش می آید .

روز دیگر باداز سوی شمال برخواسته دریاموج پیدا کرد . بوناد وانتور باموجها دست وگریبان کردید یانقروف بادبان را قدری سست کرده ازاحوال دریابه اندیشه بیفتاد ولی اندیشهٔ خود راازرفقاپنهان مینمود کشتی لحظه بلحظه ازاستقامت مطلوبه بیرون می افتاد ، وبرراهیکه لازم بود نمیرفت بادوموج اورا از استقامت راه لینقولن بدر میکشید . یانقروف دانست که اگرهوا بهمینصورت دوام ورزد رسیدن بجزیرهٔ لینقولن خیلی بطول خواهد انجامید .

در ۱۷ ماه تشرین اول ازوقت حرکت بوناد وانتور ازجزیرهٔ تابور مدت چهل و هشت ساعت گذشت ولی هنوز ازجزیرهٔ لینقولن اثری معلوم نیست . درخصوص تعیین کردن جهت استقامت نیز بمشکلات افتادند چراکه باد بصورت غیرمنتظم میوزد . بیست وچارساعت دیگر نیز مرور نمود بازهم ازلینقولن اثری پدیدار نشد . بادهم ساعت بساعت زیاده شدت میورزید درین اثنایك موج بسیار بزرگی به کشتی برخوردکه تمام کشتی راازآب مملو نمود ، واگر کشتی نشینان خودرامحکم نمیداشتند همه بردریامیریختند . درینواقعه از وحشی یك مددکاری بسیار عجیبی بعمل آمدچنانچه بمجرد برخوردن موج باکشتی وپرشدن کشتی ازآب وحشی بچلدی وچابکی تمام ازکمرهٔ خود برآمده بیك لگدیك تختهٔ دیوار کشتی راپرکند وبرای آب مجرای باز کرده کشتی راازآب خالی ساخت بعد ازینکار بی آنکه چیزی بگوید به کمرهٔ خود پس داخل شده گویا درینوقت حسیات

کشتیبانی وحشی عودت کرده است .

رفقابه بسیار حیرت به این حرکت وحشی نظر کردند وامیدواری کلی به باز گشتن حال اصلی او حاصل نمودند .

رفته رفته کار کشتی نشینان کسب وخامت مینمود پا نقروف از کمکردن راه درمیان این عمان بیپایان خیلی بهراس افتاده بود .

در ۲۰ ماه تشرین اول باد آرامی وسکونت پیدا کرد ، ولی هوا خیلی دمه حاصل نمود ، وتاریکی وسردی بسیاری بعمل آمد . آنشب را رفقابه بسیار اضطراب و اندیشه ونا آرامی میگذرانیدند . سمت حرکت شان یکقلم مفقود بود ، کشتی را به تخمین بطرف جزیرهٔ خود میراندند . بسبب آن بیم آنرا نیز داشتند که بیخبر و نادیده بجزیره رسیده کشتی شان بسنگی برخورده ازهم پاره پاره شود . یا آنکه جریان شدید کشتی را به بسیار دور جاها کشیده ببرد .

پا نقروف بنابرین اندیشه ها وتصورها خیلی متأثر واندوهناك زمام سکان کشتی را بدست داشته ناامیدانه در تاریکی تیره درون شب دیدن نقطهٔ سلامتی را منتظر بود . بعد از نیمشب دفعةً برپاخواسته فریاد براورد که :

— آتش ! آتش !

بواقعیکه پا نقروف درجهت شمال شرقی یك ضیای بسیار شدیدی دیده بود که بقدر بیست میل مسافه دور مینمود . ژه دهٔون گفت :

— جزیره در انجاست . این ضیا مطلق از آتشیست که مهندس برای رهنمائی ما یان افروخته است .

بونادوانتور یکسر بسوی شمال رفتار داشت .

پا نقروف روی توجه آنرا بسوی نقطهٔ تابناك بزرگی که درافق شرقی بقدر یك ستارهٔ بسیار درخشندهٔ بزرگی مینمود متوجه ساخته وبادبان را بخوبی باز کرده بسرعت برفتار آورد . تا آنکه بوقت دمیدن شفق بعد از انکه مدت چهار روز بر روی آب دریائی شده بودند بسلامت در کنار ساحل آمیزش نهر مرسی با دریا بونادوانتور بخشکه توقف نمود .

باب پانزدهم

فهرست

مذاکره — سیروس سمیت با شخص مجهول — حوضهٔ بالون — صداقت مهندس — یك تجربهٔ مؤثر مهندس بر شخص مجهول — قطرات سرشك .

سیروس سمیت وناب بسبب درازشدن مدت سفر رفقا وظهور یافتن طوفان در دریا بسیار مضطرب و پریشان شده پیش از شفق بر پشتهٔ منظرهٔ وسیعه برامده منتظر و متر صد نشسته بودند تا آنکه ازدو رباد بان سفید بوناد وا نتور را درافق دیده فریاد های سرور وشادمانی براوردند . بوناد وا نتور چون بساحل توقف نمود مهندس فریاد براورده گفت :

— خدارا هزاران ثنا ! که بسلامت رسیدید . ناب ازشادی بسیار برقص آغاز نهاده بود . مهندس چون رفقای خود را حساب کرد تمام یافت . باز یك شکری بجا آورده بفکر آن افتاد که یا رفقا قضازده را نیافته اند یا آنکه قضازده باایشان به آمدن راضی نشده است ! زیرا قضازده درکمرهٔ کشتی بود ، و برسطح کشتی تنها سه نفر رفیق موجود بودند .

کشتی چون بساحل نزدیك شد هنوز رفقا نبرامده بودند که مهندس گفت :

— عزیزان من ! بدیر آمدن خود مارا بسیار پریشان کردید . انشاء الله چیزی فلاکتی و مصیبتی برشما نرسید ؟

ژه ده ئون — نی ، الحمدالله هیچ چیز نا گواری بظهور نرسید . حالا همه حکایات خود را مفصلاً بیان میکنیم .

— اما میبینم که کامیاب نشده اید چرا که شمارا سه نفری بینم چارم کسی باشما نیست؟

پانقروف — عفو بفرمائید موسیو سیروس ! ماسه نفر نی بلکه چهار نفر میباشیم .

— آیا قضازده را یافتید ؟

— بلی .

— با خود آوردید ؟

— بلی .

— آیا زنده و سالم ؟

— بلی زنده .

— کیست ؟ وکجائیست .

— دریننباب همینقدر گفته میتوانیم که بحقیقت یك آدم قضازدهٔ بوده است .

بعدازین محاوره همهٔ وقوعاتی که درین سیاحت دیده و مشاهده کرده بودند همه رایکان یگان بمهندس بیان نمودند . در آخر حکایت پانقروف گفت :

— حتی ، اینراهم نمیدانیم که آیا آوردن اینچنین جانور راباخود خوب کردیم یابد؟

— اینهم سخنست ! بسیار خوب کردید . اگر نمی آوردید جنایت کرده بودید .

— اماچه فائده که آن بیچاره از عقل محروم ، وانسانیت دروه‌معدومست .

اگرچه حال همچنین است لکن پیش از چند ماه او نیز مانند مابوده است ! هرگاه همهٔ ما بمیریم و یکی از مادرین جزیره تنها بماند او نیز بعد از چند سال بهمین حال دوچار خواهد شد . تنهائی کلی انسان را درمدت کمی دیوانه میسازد .

هاربر پرسید که :

— آیا ازچه دانستید که حال وحشت این آدم ازچند ماه بوقوع آمده است ؟

— ازکاغذیکه او نوشته است . چراکه نوشتهٔ کاغذ نواست .

ژه ده ثون — بلکه این آدم رفیقی داشته ، واواینکاغذ رانوشته ، وبعد ازنوشتن وفات یافته است امااین آدم ازسالها بهمین حال بوده است !

— این نمیشود موسوسیپله ! زیرا اینحالت اوراسبب یگانهٔ تنهائی کلی اوست هرگاه یك رفیق دیگربا اومیبود به اینحال نمیشد . دیگراینکه درکاغذ یافته گی ما تنها ازیك آدم بحث میراند ذکردو آدم نیست .

هاربر حکایت طوفان ، ومددرسانی شخص مجهول رادراثنای بازگشت نیزبیان نموده

مهندس از حکایت مسرور گشته گفت :

— ازین عمل او امیدواری کلی بر شفاپذیری او پیدامیشود . بچاره آدم محض بسبب تنهائی و ناامیدی به اینحالت دوچار گردیده است . امابعد از چند وقتی که در نجاما نند خود آدمانرا به بیند روحش تازه شده حسیات عقلیه اش پس عودت میکند .

شخص مجهول را از کمرهٔ بونادوا نتور براوردند . بمجردیکه برخاك قدم نهاد آرزوی گریختن رانمودار گردانید اماسپروس سمیت به او نزدیکشده برشانه اش دست نهاده بیك طور آمرانهٔ برویش عطف نظر نمود، ویك تبسم لطیف وشیرینی بطرفش کرده ساکن شدنش رااشارت کرد . همان دم آدم وحشی یکنظر اطاعتکارانهٔ بسوی مهندس انداخته ساکن و آرام ماند . وسرخود رافرو آویخته هیچ سرکشی ننموده . مهندس برفقار و گردانیده گفت :

— بچاره آدم متروك !

مهندس بکمال دقت شخص مجهول را معاینه کرد . چنانچه ژه ده ئون گفته بود بحقیقت که درچشمانش اثر ذکاوت بدیدار بود . مهاجران برین یك قراردادند که شخص مجهول رادر یکی از اوتاقهای غرا نیتهاوز جای دهند چراکه هم از نجا فرار کرده نمیتواند . وهم رفته رفته با انسانها موانست پیدا میکند . لهذاهمهٔ مها جران با شخص مجهول بغرا نیتهاوز برامدند .

دراثنای طعام خوردن هاربروژه ده ئون وقوعاتر ابتفصیل باردوم نیز بمهندس حکایه کردند به اتفاق آرا حکم کردندکه شخص مجهول یا انکلیز است یا امریکائی . زیرا نام « برتانیا » اینمسئله را ثابت میکند وغیرازین مهندس چون بفن علم سیمای اقوام خوب دسترس دارد در سیمای شخص مجهول صفات « آنکلوساقسون » هارا جامع یافت . ژه ده ئون هاربررا گفت :

— هاربر تو بما خوب حکایه نکردی که بااینوحشی چسان برخوردی ؟

هاربر — من بجمع کردن نباتات مشغول بودم ناگهان یك جسم بسیارکلفت و

غلیظی از سر درخت بسیار بلندی که در پشت سر من وا قعشده بود بر زمین افتاد تا که روی خود را گردانید م که به بینم چیست این شخص بر من هجوم نموده مرا بر زمین بخوا بانید . اگر پا نقروف ، وژه ده ئون نمیرسید کار مرا تمام نموده بود .

سیروس — پسر من ! بوا قعیکه تهلکهٔ بزرگی برسرت آمده بود . شکر که بخیر گذشت، اما اگر این تهلکه نمیبود با این آدم نیز بر نمیخوردید . هرچه که باشد خیر بود .

ژه ده ئون — سیروس ! آیا امید وار هستیدکه این وحشی را آدم بسازید ؟

— بلی !

بعداز طعام مهاجران از غرانیتهاوز برامده بساحل فرو آمدند ، اسبابهای کشتی را بیرون کشیدند . مهندس اسلحه و آلات ، و اشیا را معاینه کرده هیچ یك فکری برای هویت، وشخصیت شخص مجهول پیدانتوانست . حیوانا تی که از جزیره آورده بودند به آغل برده برای زیاده شدن زریت آنها را انداختند . باروت ، وگله را نیز بکمال ممنونیت قبول کردند ، بعدازانکه حمولهٔ کشتیرا بیرون براوردند پا نقروف گفت :

— موسیوسیروس ! بوناد وانتور رادریکجائی بسیار محفوظ وامینی باید نگهداشت ؟

— درجائی که آب مرسی بدریامیریزد چسانست ؟

— آنجانمیشود چرا که بادهای تند کشتی را بسنگهازده خراب میکنند .

— پس بخیال تو کدام جامناسب میآید ؟

— حوضهٔ بالون ، چرا که ازهرطرف بادیوارهای سنگلاخی بلند محاطست موج وباد درانجا هیچ تاثیرنمی بخشد .

— اگرچه یکقدری دوراست اماچونتو آنجارا پسندیدهٔ ومناسب دانستهٔ آنجابرده لنگرانداز اقامت میگردانیم .

هاربر باپا نقروف درکشتی نشسته کشتی رابه لیمان حوضهٔ بالون بردند ، ودر آبهای ساکت وآرام حوضهٔ مذکور لنگر کرده باریسمانهای محکم مضبوط به بستند .

شخص مجهول دراول امر برای آزادی وبیقیدی که درجزیرهٔ تابورداشت دست

و پانزده خیلی حدت وشدت نمود • امارفته رفته در حالش سکون و آرامی حاصل آمده علامات حیرت و تعجب در حالش پیدا شد • گاهی بطرف خودو گاهی بطرف رفقا بیک نظر حیرت دیدن آغاز نهاد ، و بعضی آههای سرد کشیدن گرفت • گوشت و طعام پخته را نیز بیکوضع حیرت ویکنوع لذت بخورد • مهاجران از نحالت او یك امید بزرگی بشفا یابی او حاصل کردند • دستهاو بازوهایش را باز کردند •

سیروس سمیت در وقتیکه شخص مجهول بخواب رفته بود موی سر وروی وریش اورا برید آرایش و پیرایش بداد که باینسبب دهشت پر وحشت چهره وسیمایش کسب لطافت انسانیت ورزید • یك دست لباسی نیز باو بپوشانیده سراسر شکل انسانیت را حاصل نمود • شخص مجهول بعدازانکه از خواب برخاسته خودرا به آنحالت بدید وضع حیرت و تعجبش بیکوضع اند و هگینی وشرمساری مبدل گردید • علایم ذکاوت در چشمانش زیاده تر هویدا گردید • این آدم مگر در وقتیکه متمدن بود خیلی خوش شکل یك آدمی بوده است •

سیروس سمیت هر روز بقدر چند ساعت باشخص مجهول می نشیند • در پیش روی او کار میکنند • تابلکه نظر دقت اورا بیکچیزی نی بیکچیزی جلب و جذب نماید • بواقعیکه برای جاندادن وروشن ساختن فکر اوکه در پردهٔ ظلمت و حشت و مجهولیت مستور مانده یك تازیانهٔ یاد داشت ، ویك مهمیز تخطرات قدیم کافی دیده میشود • چونکه اثر آن در زمان طوفان در کشتی نیز دیده شده است •

سیروس سمیت برای حرکت یافتن قوهٔ سامعهٔ او نیز کوشش میورزد ، بصدای بسیار بلند از مسئله های کشتیبانی حکایه ها و بحث ها میراند ، که گاهی بیچاره آدم از سخنان مسیوسیروس خیلی متأثر میشد ، ویکحالت بسیار عجیبی بر و پیش می آمد ، وگوش و چشم خود را بطرف مهندس میدوخت که ازین معلوم میگشت که بعضی سخنان رادرك وفهم میتواند • گاهی درچهره اش علایم کدر والم ظاهر میشودکه ازینهم معلوم میشودکه بیك عذاب وجدانی ، وکدورت روحانی نیز گرفتار میباشد • ولی هیچ سخن

نمیگوید. اماباوجود آنهم بازیکدوباردهن خود رابرای سخن گفتن باز کرده میخواست که چیزی بگوید، ولی باز سر خود رافروافکنده خاموش میماند.

بیچاره آدم خیلی ساکن ومکدر است! درینچند روز متمادیا درغرانیتها وزبامها جران یکجا مینشینند، بر یك سفره طعام میخورد، یکنوع چیزها میبینند، خوب مپوشد، خوب میخورد، خوب چیزها میشنود، ژوب، و توپ را که ازنوع حیوانات است به الفت وانسیت باانسانهامیبینند. البته که بواسطهٔ اینچیزهاطبیعتش آهسته آهسته اورابحال اصلیش رجعت میدهد.

بقول مهندس آدم متروك یك بیماریست که قابل مداواتست. وازینسبب که مهندس خود راطبیب این بیماره مقرر نموده هرحال و حرکت اورادرزیرنظر تدقیق وتحقیق میدارد، وهرگونه مداوات روحانی رابرواجرامیکند، هیچ یکدقیقهٔ ازسعی وکوشش وانمی ایستد، وبهرصورتیکه باشد اوراشفاپذیرکردن میخواهد. بغیرازپانقروف که هیچ امیدبرانسان شدن شخص مجهول ندارد دیگررفقابه این وظیفهٔ انسانیتپروانهٔ مهندس وامید واعتماد اومشترك میباشند.

شخص مجهول ازاول خیلی فرق وتبدیل نمود، اما سکوت وشرمساریش روز بروزدرتزاید است.

ویمهندس روزبروزیك ارتباط واطاعت احترامکارانهٔ حاصل میکند. سیروس سمیت خواست که بیچاره را ازغرانیتها وزفروآورده برکناردریابیرد وجنگلرابه او نشان بدهد. تاتجربه کنندکه برحواس اوچگونه تاثیرمی بخشد؟ ژه دهئون گفت:

— آیا اگراورابازو آزادفروآورده بجنگل ببریم فرارنخواهدکرد؟

پانقروف گفت — اینچه سخنست! بخدا بمجردیکه وحشی خانه خراب خود را آزاد بیابد دم خود رابرپشت خود قرقره کرده بدوپائی بلکه بچهارپافرارمیکند!

مهندس — گمان نمیکنم.

ژه ده ئون — یك تجربه بکنیم به بینیم که چه میشود؟

روز اول ماه تشرین ثانی بود که از آمدن شخص مجهول بفرانیتهاوزتمام ده روز گذشته . هوا خیلی لطیف و آفتاب گرم بود . سیروس سمیت وپانقروف به اوتاقی که برای شخص مجهول مخصص کرده بودند داخل شدند . دیدند که در پیش پنجره دراز کشیده بطرف آسمان نظر دوخته است . مهندس اورا آواز داده گفت:

— رفیق! برخیز بیا!

شخص مجهول هماندم برپاخواست . ونظر خود رابطرف مهندس دوخته از پی اوروانه شد . در پیش دروازه بیچاره را درماشین نزول وصعود بنشاندند . ژه ده ثون وناب ، وهاربرد در زیر منتظر ایستاده بودند . مهندس وپانقروف باشخص مجهول فرو آمدند .

مهاجران ازدور بیچاره یکقدری دور شدند .

بیچاره آدم یکچند قدم بطرف دریایش رفته توقف نمود چشمهایش بدرخشید . بسوی برخوردن موجها بساحل نظر دوخت ، ولی آرزوی فرار نشان نداد ! ژه ده ثون گفت :

— این صحیح نیست ! چونکه در پیش رویش دریاست ازانروجای فرار نمی‌بیند .

— بلی ، بر منظرهٔ تپهٔ وسیعه برارم ، درانجا ببینیم که چه میکند !

ناب — پلهاهم بازاست ، گریخته نمیتواند .

پانقروف — اوهو . هو ! وحشی خانه آبادازین گونه جو یهار وادارد ؟ همین که دم خود را قرقره کرده بیك خیز دیدی که بآنطرف جویست !

سیروس — به بینیم که چه میشود !

وقتیکه درپیش اول درختان جنگل رسیدند شخص مجهول توقف نمود . وبیکطرز بیهوشانه ومستانانه هوای نسیم روح افزائی را که شاخهای درختا نرا باهتزاز آورده می آمد استشمام کرده خواست که بدویدن آغاز نهد . ولی بازپس گردیده بایستاد ، و بطرف رفقا دیده قطرات بزرگ بزرگ سرشك ازچشمان شعله فشانش باریدن گرفت . مهندس چون اینحالت اورادید گفت :

— چون گریه کردی معلوم است که انسان شدی مبارك باد!

باب شانزدهم

فهرست

بنا بر تعبیر مهندس شخص مجهول بسایهٔ گریه انسانیتش بازگشت نمود . بحقیقت که گریه چیزیست که مخصوص انسانیت است .

مهاجران شخص مجهول را یکمدتی بر پشتهٔ منظرهٔ وسیعه تنها گذاشتند، ویکقدری ازو دور شدند . دیدند که هیچ خواهش گریختن ندارد . بعد از مدتی که باچشمان گریه آلود درانجا گردش نمود مهندس اورا برفتن غرانیتهاوز اشارت نمود . او نیز بدون سرکشی با ایشان روانه شده بغرانیتهاوز عودت کرد . بعد ازینواقعه بدو روز آثار کای زندگی وهوشیاری در شخص مجهول نمودار گردید . هرچیزیرا بخوبی میشنود ومیداند . ولی ازسخن گفتن باهاجران اجتناب میورزد . مهاجران هرچه که با او سخن میگفتند اوسر فروانداخته بغیر از باریدن اشك وسر جنبانی دگر هیچ جوابی نمیداد .

یکشبی بود که پانقروف از اوتاق شخص مجهول صدای سخن گفتن بگوشش رسید . آهسته آهسته در پی اوتاق او آمده گوش نهاد شنید که باخود تکرار نموده میگفت :

— من لایق سخن زدن ، وبودن با اینهانیستم اصلانیستم ! یکقلم ! .....

کشتیبان چیزیکه شنیده بودهمه را ایکان یکان بهرفقای خود حکایه نمود . مهندس گفت :

— ازینسخن اومعلوم میشود که یك سر بسیار کدر انگیزی دارد .

مهاجران ازقید محافظت وپاسبانی شخص مجهول وا رهیدند . چونکه شخص

مجهول بغیر از یك سخن گفتن بدیگر همه حالات انسانیت رجعت نموده بیل وکلنگ را خود بخود گرفته اکثر اوقات خود را بتنهائی در پشتهٔ منظرهٔ وسیعه بباغبانی و آبیاری کشت زارها بسر میاورد . اکثر اوقات که از کار فارغ میشود وقت خود را به تفکرات و ملاحظات دور و دراز میگذراند . اگر یکی از مهاجران به نزدیکش برود آنجا را ترك داده دورتر میرود ، و بشدت تمام بگریه آغاز میکند . آیا اینحال او را عذاب وجدانی سبب شده است یا چیست ؟ ژه ده ئون گفت :

— بنظر می آید که سبب سخن نگفتن او از انست که گفتنیهای بسیار عذاب انگیز مدهشی دارد .

— صبر کنیم ، به بینیم ، !

یکروزی بود که شخص مجهول در اثنای بیل زدن دفعةً بیلرا از دست گذاشته باز بگریه آغاز نهاد .

سیروس سمیت که از دور بحال او دقت میکرد بسیار متأثر شده به پیشش نزدیکشد ، و بر شانه اش دست گذاشته گفت :

— دوست من !

شخص مجهول بسوی سیروس نخواست که ببیند مهندس دستش را خواست که بگیرد . شخص مجهول بشدت دست خود را بکشید . سیروس سمیت بیکصدای تیز و مؤثری گفت :

— دوست من ! بمن دردت را بیان کن ! چرا اینقدر متأثری بسوی من نظر کن !

شخص مجهول بسوی مهندس بدید اما آنچنان یکدیدن متأثرانه که تصویر آن ممکن نیست . در رویش تبدل حاصل شد ، چشمانش بدرخشید ، وجودش بلرزید ، زیاده صبر نتوانست ، دستهای خود را بر بازوهای خود بهم پیچانیده بیکصدای خفه و سنگینی پرسید که :

— شما کیستید ؟

— مانند تو قضا زده کان ! ببین که ترا درمیان همجنسان ، وهمدردان تو آورده ایم .

— آیا همجنسان من ؟ ..... من همجنس ندارم ! ..

— درمیان دوستان خود هستی ...

— آیادوستان من ؟ بمن دوست ها ! ..

اینرا گفته وسرخود رادرمیان دودست خودگرفته :

— نی ! نی ! ... نیست ! ... نیست! بگذارید بگذارید ... مرا ترك کنید ! .. لایق نیستم !

بعد از ان دفعتهً دویدن آغاز نهاده بسوی آخرمنظرهٔ وسیعه که بجهت دریا بود برفت ، ودرانجا یکمدتی متحیرو بحرکت ایستاده ماند . مهندس به پیش رفقا آمده چیزیکه درمیان او وشخص مجهول وقوعیافته بود حکایه کرده یا نقروف گفت :

— اینچه عجب آدمی راباخود آوردیم . آدمنی بلکه یك پیپ سربستهٔ اسراراتست!

مهندس ماهم به اسراراوحرمت ورعایت میکنیم . اگر بعضی گناها وخطا هائی کرده باشد جزای آنرا نیز بصورت بسیارمدهشی داده پاك شده است . ودرنظرما حالااو پاك ومعفودیده میشود .

شخص مجهول بقدر دوساعت درانجا ایستاده بماند ..مطلق که درزیرتاثیرات خاطرات ویادداشتهای مدهشهٔ احوالات گذشتهٔ خویش زبون ودلخون مانده است..مهاجران آدم بیچاره رابحال خودش مانده در پیشش نزدیك نشدند ولی اززیرنظرهم دورنگرفتند .

بعدازدوساعت گویا یکقراری باخود داد که در پیش سیروس سمیت بیامد . چشمهایش بسبب گریهٔ بسیارسرخ شده بود . اما حالا گریه نمیکرد . درویش بسیار آثار خجالت وشرمساری مشاهده میشد . چشمهای خود رابرزمین دوخته بسیارترسان ولرزان ازمهندس پرسیدکه :

— افندی ! شماورفیقان شما آیا انکلیزمیباشید ؟

مهندس گفت :

— نی ، برادر ! ماامریکائی هستیم .

— خوب !

بازدرمیان لبهای خود باخود سرود .

— این هنوزخوبتر!

مهندس پرسیدکه :

— شما چه هستید ؟

— انکلیز .

گویا گفتن اینکلمه یکعذاب بسیار بزرگی برای او بودکه اینرا گفته بازدورشد و برکنار نهرمرسی رفته بازبقدمزدن آغاز نهاد . بعد ازان هاربرکه درانجاها گردش میکرد شخص مجهول به اونزدیکشده پرسیدکه :

— درکدام ماه هستیم ؟

— درماه تشرین ثانی .

— سنه چیست ؟

— ۱۸۶۶

— امان یاربی ! دوازده سال ! سبحان الله ! دوازده سال ! وای‌وای ! ....

اینرا گفته بازدوری گرفت . هاربربه نزدرفقا آمده اینجا ورهٔ شخص مجهولرا حکایه نمود ژه ده ئون گفت :

— بیچاره آدم ازروزهاوماها بیخبرمانده .

هاربر — بلی،هم ازینسخنش معلوم میشودکه تمام دوازده سالست که دران جزیره میباشد.

سیروس — پس انصاف کنیدکه تنهائی کامل دوازده ساله عقل انسانرا چسان اخلال نکنند ؟

پانقروف — من میگویم که این آدم ازاثرقضا درجزیرهٔ تابورنیفتاده است بلکه بجزای جنایتی‌که کرده دیگران اورا آورده درانجااند اخته اند .

مهندس — دوستان من ! درینباب به تدقیقات و تحقیقات اگر نیفتیم بهتراست . من میگویم که این بیچاره آدم هرقدر گناه بزرگی که کرده باشد جزای آنرا بیشتر از گناه خود دیده‌است . ما اورا بحکایه کردن سرگذشت او مجبور نکنیم البته یك روزی او خود بخود سرگذشت احوال خودرا آمده بما حکایه خواهد کرد .

پانقروف — یك نقطهٔ هست که من آنرا ندانستم !

— چیست ؟

— هرگاه این آدم از دوازده سال درجزیرهٔ تابور مانده باشد معلوم است که پیش از چهار پنج سال باین حال وحشت گرفتار آمده خواهد بود .

— احتمال قوی همین است که تو میگوئی پانقروف اما مقصدت چیست ؟

— مقصدم اینست که کاغذی که ما در شیشه یافته ایم خیلی نو نوشته شده ، واز خود شیشه هم معلوم میشود که نواست و بسیار وقت در دریا نمانده است .

سیروس بفکر افتاده گفت :

— حقیقتاً که درین مسئله یك نقطهٔ مبهمی موجود است که هیچ فهمیده نمیشود . هم خط و شیشه نواست وهم طول وعرض جزیره را چنان خوبی ودرستی نشان داده است که از دست هرکشتی بان نمی آید . اما بر ما لازمست که صبر کنیم تا رفیق نوما بسخن زدن بیاید آنوقت همه احوالها خود بخود هویدا میگردد .

یکچند روز شخص مجهول هیچ سخن نگفت ، واز تپهٔ منظرهٔ وسیعه هیچ جدا نشد . همهٔ اوقات خودرا بباغبانی ودهقانی صرف میکند . هیچ فارغ نمی نشیند ، دایما بیل بدست بکار مشغولست . اما هروقت از مهاجران دوری واجتناب میورزد . شبها نیز بغرا نیتهاو زنمی آید .

دهم ماه تشرین ثانی بود که مهاجران در جزیرهٔ پشتهٔ منظرهٔ وسیعه در زیر چپری که داشتند نشسته بودند . شخص مجهول در حالتیکه چشمهایش بیکطرز غریبی بدرخشیدن بود ، واز همه اطوارش شدت و وحشت هویدا مینمود در نزد مهاجران بیامد . مهاجران

دانستند که بیچاره آدم درزیر تأثیر هیجان واضطراب شدیدی میباشد . دندانهایش برهمدیگر میخورد ، وبدنش میلرزد ، اشکهایش میریزد . رفقا از نحالت او بحیرت افتادند آیا بیچاره را چه حال پیش شد ؟ آیا باز حال وحشتش بر وغلبه نمود ؟ مهاجران به این فکر بودند که آدم وحشی بسخن آغاز نهاده گفت :

— چه حق داشتید که مرا ازجزیرهٔ من درینجا آوردید ؟ مرا با شما چه مناسبت است ؟ آیا شما میدانید که من کیستم ، وچه کرده ام ، ودران جزیره چرا ، وبچه جرم ترك شده وتنها مانده ام ؟ آیا شما میدانید که من چه قدر ملعون وکافر نعمت یك بدبختی هستم ؟ بگوئید نی ! چرا مانند من یك نجس ملعون ناپاك را بچه دلیل وچه سبب باین جزیرهٔ پاك خود آورده اید ؟

مهاجران اینسخنان شخص مجهول را بکمال آرامی وسکوت بشنیدند سیروس سمیت به شخص مجهول نزدیکشده خواست که باو یکدوکلمهٔ گفته اورا تسکین وتسلی دهد . اما وحشی بشدت وحدت خودرا واپس کشیده گفت :

— نی ! . . . نی ! . . . یك سخن بگوئید ، آیا من اسیر وبندی شمایم ، یا آنکه آزادم ؟

— نی ، خدانکندکه توبندی باشی آزادی !

— چون چنینست بخدا سپردیم !

اینرا گفته ومانند دیوانگان روبجنگل بفرار آغاز نمود . اگرچه رفقا در پی او رفتن خواستند ولی مهندس مانع آمده گفت :

— بگذارید ، بحال خود ش ترك کنید !

پانقروف — این حریف دیگرهیچ نخواهد آمد !

مهندس — نی پانقروف . می آید .

ازینواقعه بسیار روزها گذشت ، از وحشی مذکورهیچ اثری معلوم نشد . اما مهندس میگفت این عصیان آخری طبیعت شدید اوست .

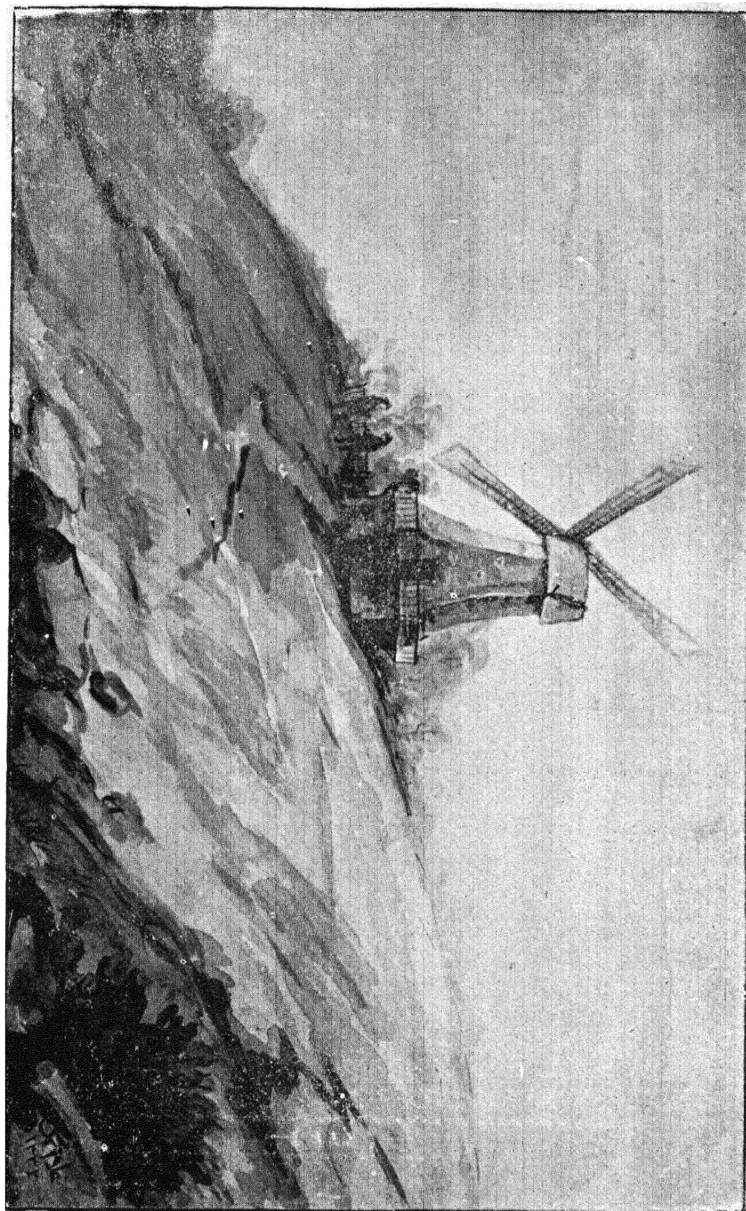
— حکماً می آید . عذاب وجدانی اورا درزیر حکم آورده است . بعدازین از تنهائی دو چار خوف وهراس میشود ، وبحالت قدیم خود طاقت نمیآرد .

درین مدت هرنوع بناهاوکارها خواه در منظرهٔ تپهٔ وسیعه وخواه در آغل بکمال گرمی دوام نموده . تخمهاو نهالیهای نباتات که هار برازجزیرهٔ تابور آورده بودبه بسیار دقت و اعتنا کاشته شد . کشتزار گندم نیز خوشه بسته باد نسیمی در هر وزیدن اورا بموج میآورد . روی منظرهٔ تپهٔ وسیعه تماماً یکحالت مزرعهٔ بزرگ بسیار سبزوخرم وسیعی را کسب نمود ، چار طرف تپهٔ منظرهٔ وسیعه باآب محاطست ، اوناغها بکمال آزادی وبیغمی درمیان چمنزار های تپهٔ منظرهٔ وسیعه چرا وگردش میکنند و در وقت لزوم بدون سرکشی درزیر کار وبار می آیند .

درپانزدهم ماه تشرین ثانی مزرعهٔ گندم را دفعهٔ سوم درو کردند . اینست که درظرف هجده ماه ازیکدانه گندم بقدریك جریب گندم حاصل برداشتند . دریندبار چهارهزار پیمانه گندم بعمل آمد . ازگندم حالا توانگری کلی پیدا کردند . ازچهار هزار پیمانه که پانزده پیمانه را بکارند بقدر پنج جریب زمین را کفایت میکند که حاصل آن بسیار سالهای مهاجران را کفاف مینماید . ازین حاصل امساله نیز آنقدر گندم حاصل برداشته اند که بقدر دو سال شانرا به بسیار خوبی کفایت مینماید .

تابه آخر ماه تشرین ثانی بدرو کردن ، وخرمن ساختن . و باد کردن مشغول شدند . حالا کار دیگری نماند مگر اینکه آسیائی بعمل آرند تا گندم را آرد بسازند . مهندس دراول امرخواست که برنهر غلیسرین آسیاراابسازد . چراکه بر آبشار تالاب غرانت کارگاه قماش سازی بنایافته امابعد ازمذاکره ومشاوره چنان قرار دادندکه یك آسیای بادی بر تپهٔ منظرهٔ وسیعه بسازند . چراکه ساختن آسیای بادی هم آسان وهم چابك بوجودمیآید ، وغیراز ینهامنظرهٔ شکل وهیئت آسیای بادی نیز خیلی خوش و نظر ربا می افتد .

همهٔ مهاجران دست یك کرده بکار آغاز کردند . چوبهای لازمی آنرا انتخاب کرده



اسیای بادی

از جنگل بریدند و بر عرابه هابار کرده آوردند . در پیش کبوتر خانه هایك جای بلندی را که همیشه بادبران میوزید انتخاب کردند . سنگهای بزرگی که در اطراف تالاب غرانت موجود بود برای سنگ آسیا انتخاب کردید . چرخ بزرگ پروانهٔ آسیارا از قماش بالون که هیچ تمامی ندارد ساخته شد . پا نقروف ، و ناب در فن نجاری بسیار مهارت پیدا کرده اند ازان رو در ظرف چند روز بنابر نقشهٔ مهندس یك آسیای بادی چوبی به بسیار آسانی وساده گی بوجود آوردند .

بسعی و کوشش همهٔ مهاجران در پنجم ماه کانون اول کار آسیا اتمام پذیر شد . پا نقروف ازین اثر مهارت خویش نیز خیلی ممنون شده گفت :

— حالا کار ماند بروزیدن یك بادخوبی که گندم مارا آرد کنند .

هاربر — برای آرد کردن گندم باد بسیار تند برای آسیای ما بکار نیست . باد شمال شرقی بخوب صورت دروزیدنست . بمطلوب ما کافیست .

درخصوص آرد کردن گندم تاخیر کردن و معطلی روا داشتن جایز نیست زیرا مهاجران برای خوردن نان گندمی خیلی خواهشگر هستند همان روز یك چند پیمانه گندم را آرد کردند . درروز دوم برروی سفرهٔ طعام نان گندمی خمیری بسیار اعلا اثبات وجود نمود .

اینهم حرف زائدیست که بگوئیم مهاجران بچه مسرت فوق العاده نان را خوردند چرا آنجا که عیانست چه حاجت به بیانست !

شخص مجهول هنوز معلوم نشد که کجاست وچه میکند ؟ یکچندبار هاربر وژده ئون درجنگل گردش کردند ولی با او برنخوردند . مهاجران برای آدم بیچاره پریشان واندیشه ناك گردیدند . امامهندس هنوز به امید برگشتن اوهست و میگوید که :

— حکماً می آید درینجا میداند که مانند جزیرهٔ تابور تنها و بی همجنس نیست لهذا حال وحشتش به این امید برو بر نمیگردد ، وچون یکقدری جرم خودرا بما اعتراف کرد باز آمده تمام حکایت خودرا خواهد گفت .

درهشتم ماه کانون اول هاربر از غرانیت هاوز دامهای ماهی را برداشته در کنار تالاب

غرانت برای صید ماهی رفته بود . و بسببیکه در منطرفهای جزیره تابه ایندم حیوانات وحشیهٔ درنده دیده نشده است هاربر بی سلاح رفته بود .

ناب و پانقروف درمرغانچه ها برای جمع کردن تخمها ، و آب و دانه دادن چوچه مرغها بکار مشغول بودند . مهندس وژه ده ئون نیز در شمینه ها بصابون سازی مشغول بودند چراکه صابون تمام شده بود .

درین اثنا یك فغان و واویلایی از طرف کنار تالاب بگوش ناب و پانقروف رسید . مگر این فغان و فریاد هاربر بود که (مدد ! مدد !) گفته نعره میزد ناب و پانقروف متاخت شدند .

هاربر در پیش روی ژاغار نام حیوان درنده که یکی ازانهادر شبه جزیره مار باتیر تفنگ ژه ده ئون کشته شده بود بی سلاح و بیمددکار افتاده بود . جانور مذکور همان خودرا جمع کرده برای حمله کردن و پاره پاره کردن هاربر حاضر شده بود که به ناگهان شخص مجهول جزیرهٔ تابور که هیچ امید نبود که او در انجا باشد از نهر قریقروژ برجهیده مانند برق خودرا به امداد هاربر رسانید . جانور مذکور چون شخص مجهولرا نزدیکتر از هاربر در پیش روی خود بدید همان حملهٔ که برای هاربر حاضر کرده بود براو اجرا نمود . جانور درنده بیك غرش بسیار مدهشی بچالاکی برجهیده و هردو پنجه های مدهش سرتیز خود را برهردو شانهٔ شخص مجهول بکمال شدت و قهر فرو آورد . شخص مجهول قوت و مهارت فوق العادهٔ را مالك میباشد . لهذا بغم فرورفتن چنگالهای ژاغار در گوشت خود نیفتاده بیکدست پرقوت خویش از گلوی ژاغار گرفته و بدست دیگر باکاردیکه مهاجران به او داده بودند بر جگرگاه جانوردرنده چنان بشدت بزد که ژاغار همانـدم برزمین افتاد . شخص مجهول چنگالهای درنده را بقوت از گوشتهای شانهٔ خود بیرون کشیده و از خود او را بدور انداخته باز بفرار کردن آغاز نهاده بود که مهاجران رسیدند . هاربر دامن شخص مجهولرا محکم گرفته گفت :

— بعد ازین محالست که بروی ! نی ، نی ! ایستاده باش .

سیروس بسوی شخص مجهول روانه شد ، خون مانند جوی از شانه هایش روان بود ولی او هیچ به آن پروا نمیکرد ، سیروس گفت :

— دوست من ! حالا باشما یکعهد شکران و منتداری عقد کردیم ، چرا که اولاد مارا ازمرگ رهانیدی، وحیات خودرا برای او به تهلکه انداختی !

— حیات من! آیاحیات من چه قیمت دارد؟مرگ هزاربار اشرفتراست از نحیات!

— زخمی شده اید ، هیچ نباشد بگذارید که زخم تانرا مداوات کنیم ،

— چه پروادارم ! من به این زخم مستحقم !

— آیا دست تانرا هم نمیدهید که مصافحه کنم ، و بمحبت بفشارم ؟

اینرا گفته پیش شدکه دست شخص مجهولرا بگیرد اما آدم مجهول دستهای خود را برسینهٔ خود چپراس کرده گفت :

— شمایان کیستید ؟ برای من چه تصور دارید که چه کنید ؟

معلوم شدکه آدم وحشی میخواهدکه اول سرگذشت مهاجران را خود معلوم کند ، آیا بعدازانکه سرگذشت ایشانرا بشنود سرگذشت خودرا نیزخواهد گفت یانی ؟

سیروس سمیت احوال خودشانرا ازهنگامیکه ازریشموند برامده‌اند تابوقت حاضر مختصراً بیان کرد ، حتی از ترجمهٔ احوال خود ورفقای خود نیزبیان کرد که کجائی و چه صنعت دارند وحشی بکمال دقت میشنید ، مهندس گفت :

— درینجزیره ازوقتیکه آمده ایم بهترین ومسرت آورترین روزهای خود همان روز را میشماریم که ازجزیرهٔ تابور برگشته ومانندشمایك رفیقی دیگری را بدست آوردیم ،

ازینسخن رخسار وحشی سرخ گردید ، چشمانش بازگریه آلود شده سرخودرا بازفرو آویخت ودرحالش آثار حسرت وتأثر پدیدار گردید ، سیروس سمیت گفت :

— حالا مارا شناختید ، بدهیددست خودرا که بفشاریم ،

— نی ! نی ! ... شمایان آدمان اشراف وبا ناموس هستید ، امامن ! ... نی ! نی ! این دست لایق آن دستها نیست ! ...

باب هفدهم

فهرست

همیشه جدائی طلبی — طلب شخص مجهول — دوازده سال پیش‌ازین — سرعملهٔ کشتی بریتانیا — متروك ماندن در جزیرهٔ تابور — دست سیروس سمیت — کاغذ اسرار انگیز شیشه •

این سخن آخری شخص مجهول ظاهر گردانید که درماسبق احوال این آدم مطلق یك جرم شدیدی موجود است که بعداز ینهمه مجازات مدهشی که دیده، واز طرف این همجنسان خویش نیز عفو شده باز هم وجدانش اورا عفو نمیکند اما آثار پشیمانی و ندامت و توبه کاری ازهر وضع وحرکتش ظاهر ونمایان است • ازینسبب است که هرگاه دست خود را دراز کند مهاجران بیمحابا بکمال محبت میفشارند ولی از بسکه وجدان اورا در اشکنجه وعذاب دارد آن دست را بدست ناموسکاران نمیتواند که دراز کند •

شخص مجهول بعد ازمسئلهٔ ژاغار بجنگل برنگشت • زخمهای خود را خود به تربندی وگذاشتن بعضی نباتات تداوی کرده دست مهاجران را نگذاشت که بجانش بخورد اکثر اوقات خود را برپشتهٔ منظرهٔ وسیعه درزیر چپری میگذراند • آیا این آدم چه اسرار دارد ؟

یکچندروز بدینمنوال گذشت • مهندس وژه ده ئون باهمدیگر یکجا کوشش وکار میکنند • گاه بکارهای کیمیاگری وگاه بکارهای حکمتی مشغول میشوند اجزا های بسیار مفید ومساله های خیلی نافع برای بسیار کارها ساختند • ناب وپانقروف گاه در آغل وگاه درمرغانچه وگاه باهاربر بشکار سرگرم کار میباشند • شخص مجهول نیز وظیفهٔ باغبانی وبرزگری را بکمال سعی وکوشش اجرا میکند • زمینهای بسیاری را بابیل شدیار کرده برای زراعت گندم حاضر ساخته است •

درپانزدهم ماه کانون اول شخص مجهول درنزد موسیو سمیت آمده بیکطور

خجالت وشرمساری گفت :

— افندی من ! ازشما یکچیزی آرزو طلبدارم .

مهندس — بگوئید ، ولی دراول امر رخصت بدهیدکه من یکچیزی بشمابگویم .

از ینسخن شخص مجهول رنگش پرید ، بدنش لرزید چرا که بگمانش آمدکه از احوال ماسبق او خواهد پرسید . خواست که از پیش مهندس دورشود اما مهندس مانع آمده گفت :

— اینرا بخوبی بدانیدکه ما بشما دوست ومهربانیم . اینست که گفتنی من بشما همین بود که گفتم حالا بفرمائید هر چه که میخواهید بگوئید .

شخص مجهول چشمان خودرا از اشك پاك کرده گفت :

— افندی من ! ازشما یك لطفی استرحام دارم .

— بگوئید چیست ؟

— دردامنهٔ کوه برای حیوانات ومواشئی خود یك آغلی دارید ، برای خدمت وسرپرستی حیوانات مذکوره یك آدمی بکار است پس اگر لطف بفرمائید که مرا اذن بدهید که درانجا باشم هم خدمت حیوانات شمارا میکنم وهم درانجا میخوابم .

مهندس — دوست من! در آغل یك جای مناسبی نیست که شمادرانجابخوابید !

— برای من کافیست .

— دوست من ! ماشمارا نمیخواهیم که بی راحت باشید . چون خودشمابدوربودن از ما ، ودر آغل بودن خود راضی هستید بسیار خوب ! ولی صبرکنید که برای شما یك اوتاقی درانجا بسازیم .

— تشکرمیکنم افندی من .

مهندس اینمکالمه را برفقای خود بیان کرد . رفقانیز ساختن یك کوتهٔ چوبی را در آغل برای او قرار دادند .

همانروز رفقا آلات وادوات لازمه را برداشته به آغل رفتند . بعد از یکهفته یك

خانه گك تخته‌ئی کوچك خوشنمائی بوجود آمد . درخانهٔ مذکور یك میز وچوکی و یك دولاب ویك تفنگ ومقدار کافی گله وباروت . وخوابگاه وکاسه وکوزهٔ لازمی ومأکولات ومشروبات را نیز برده گذاشتند . شخص مجهول تا بوقتیکه رفقا در آغل کوشش میورزیدند اصلا به آنها نزدیك نشده درتپهٔ منظرهٔ وسیعه بکار زراعت وکشت کاری مشغول گردید . پانقروف میگفت :

— چون اینقدر از آدم گریزان بود چرا مددکاری میخواست ، کاغذ را چرا در شیشه گذاشته برای طلب معاونت بدریا انداخته است ؟

سیروس — اینرا نیزخواهدگفت .

در بیست و دوم کانون اول مهندس حاضر بودن اقامتگاه اورا بشخص مجهول خبر داد . وبرای ناراحت نشدن او اورا آزادگذاشته بغرانیتهاوز برامدند . دردالان بزرگ گرد آمده نشستند . ازشب دوساعت گذشته بودکه دروازهٔ صالونرا یکی آهسته دق الباب نمود بعد ازاذن گرفتن شخص مجهول داخل دالان گردیده گفت :

— افندیان ! ازشماجدا میشوم ، لهذا میخواهم که سرگذشت خود راحکایه کنم تابدانیدکه من لایق صحبت ومعاشرت شمار اندارم . اینستکه اسرارخود رامیگویم .

اینسخن مهاجران رابسیارمتأثر نمود . مهندس برپا خواسته گفت :

— دوست من ! ماازشماچیزی نمیپرسیم ، براسرارشما آگاه شدن نمیخواهیم . سکوت کردن داخل حق خود شماست .

— گفتن وظیفهٔ منست .

— بنشینید . بگوئید .

— نی بپا ایستاده میگویم .

شخص مجهول درکنار دالان بپا ایستاده ، وسرخود رابرهنه کرده ، ودست های خود رابرسینهٔ خود چپراس کرده ، وبرنفس خود اجبارکرده ، وچشمهای خودرا ازاشك پاك نموده بحکایت سرگذشت خود آغازنهادرفقانیزبی آنکه چیزی بگویندساکتانه

به شنیدن گوش نهادند • شخص مجهول باینصورت بسخن دهن کشاد •

— «درسنهٔ ۱۸۵٤ در ۲۰ ماه کانون اول»

«دونقان» نام واپور تنزه «لارد گلنار وان» در «بندر» «برنوییئی» که در ۳۷ درجهٔ عرض بساحل غربی جزیرهٔ بزرگ «اوسترالیا» واقعست لنگر انداز اقامت گردیده بود درین واپور خود لارد گولنار وان، وزوجهٔ او ویك کرنیل انکلیزی، ویك عالم جغرافیه شناس فرانسوی، ویکدختر ویك پسر نوجوان، و کپتان اول، و کپتان دوم، وپانزده نفر عمله موجود بود • ایندختر و پسر نوجوان اولادهای «غران» نام شخصیست که کپتان کشتئی «بریتانیا» بودکه یکسال پیش ازان تاریخ با عمله واشیای خود غرق گردیده بود •

سبب لنگر انداختن واپور تنزه دونقان درلنگرگاه بور «توئیپی» اینستکه پیش از ششماه ازان تاریخ یك کاغذی درمیان یك شیشه در دریای ایرلانده بدست لارد گولنار وان که درکشتی دونقان سیروتنزه مینمود افتاده بود • این کاغذ ازطرف کپتان کشتی بریتانیا کپتان غران نوشته شده، ودرمیان شیشه هابدریا انداخته شده است که درین کاغذ کپتان غران کیفیت رهایی یافتن خود درابادو نفر عملهٔ خود بعدازغرق شدن کشتی خویش نوشته بود، وطول وعرض وقعی را که درانجا افتاده اند نشانداده بود • اگرچه طول وعرض جای بودن خودرا کپتان غران خوب نشانداده ولی درجهٔ عرض موجود، ودرجهٔ طولرا آب دریا گل کرده بود •

درجهٔ عرض که نشانداده بود ۳۷ درجه و ۱۱ دقیقه عرض جنوبی بود • درجهٔ طول مجهول بود لهذا هرگاه همین درجهٔ عرض را پیروی کرده برکرهٔ ارض دورشود البته بجائیکه کپتان غران موجوداست رسیده خواهد شد •

وزارت بحریهٔ دولت انکلیز ازینگونه پالیدن وجستجو کردن مجهولانه ابا ورزید • لهذا لارد گولنار وان بادونقان نام واپور تنزه خصوصی خویش به پالیدن وجستجو کردن کپتان غران اقدام نمود • «ماری» نام دختر کپتان غرانرا با «روبر» نام پسرك

اوباخود برداشت . دو نقان برای سیاحت بسیار دور ودرازی حاضر گردید . از بندر « غلاسقو » که در « ایرلند » است حرکت کرده از گلوگاه « ماجلان » که در آخر امریکای جنوبیست گذر نمود . از انجا یکسر به اراضئی « پاتاغونیا » که در امریکایی جنوبیست برا مده خط ۳۷ درجهٔ عرض جنوبی را گرفته تمام قطعهٔ امریکای جنوبیرا از غرب بشرق برهمان خط عرض از خشکه قطع نمود . ازینسفر فکر لارد این بود که مبادا کپتان غران درینسرزمینها بدست وحشیان افتاده باشد . ولی هیچ اثری درینسرزمین از کپتان نیافت باز از ساحل شرقی زمین مذکور در دونقان سوار شده پالیدن خود درا در بحر محیط آغاز نهاد . بعد از انکه جزیره های « تریستان واکونهاد » و « آمستروام » که بر همین خط عرض واقعست گردش و پالش نمود از کپتان اثری نیافته برابر بسوی « اوسترالیا » حرکت ورزید تا در قطعهٔ مذکور رامر پالیدن برابر خط عرض مذکور اجرا نماید . لهذا چنان چه گفتیم در ۲۰ کانون اول سنهٔ ۱۸۵٤ در لنگرگاه بور نوئیپی لنگر انداز اقامت گردیده بود . فکر لارد این بود که اوسترالیارا نیز مانند پاتاغونیا بر خط دایرهٔ عرض ۳۷ گردش نماید . سیاحها از ساحل روانه شده بخانهٔ یك زمینداری که از مردم ایرلانده میباشد فرو آمدند . لارد بزبان ایرلاندی به صاحب زمین سبب آمدن خود را به اوسترالیا و گردیدن و پالیدن خود را بیان کرد و پرسیدکه آیا از کشتی بریتانیا او را خبری هست یانی . زمین دار مذکور از بیخبر بودن خود بیان کرد . ولیکن از خدمتکاران زمینداران یکی بر پا خواسته گفت :

— لارد صاحب ! بجناب باریتعالی شکر بکنید اگر کپتان غران زنده باشند مطلق در اوسترالیا خواهد بود .

— شما کیستید ؟

— من هم از مملکت شما یعنی از اسقوچیا میباشم . در سفینهٔ بریتانیا در زیر امر کپتان غران سر عمله بودم . از رفقای کپتان غران میباشم .

نام این آدمیکه به لارد گولناروان خود را از رفقای کپتان غران و عمله باشی کشتی

بریتانیاشناسانید (آیرتون) میباشد. این مدعای خود را با کاغذ های رسمی که باخود داشت اثبات نمود. لارد گفت:

— در وقتیکه کشتی بریتانیا غرق میشد آیا شما در کشتی بودید؟

— بلی لاردمن! کشتی در ساحل شرقی اوسترالیا غرق گردید. من بشنا وری در یك گوشهٔ برامدم و تاحال خبر نداشتم که کپتان غران زنده رهائی یافته باشد اما حالا که شما از زنده گی او خبر دادید گمان قوی دارم که در ساحل شرقی اوسترالیا برامده بدست بومیان وحشی آنسرزمین اسیر افتاده باشد، پس میباید که درانطرف رفته پالیده شود. این آدم چنین گفته طور صداقت و ناموسکاری به لارد گولناروان نشان داده بود. لارد و همراهان او از سخن او براستی و صداقت او هیچ شبهه نکردند زمیندار ایرلندی نیز بر خوبی و درستی این آدم که آیرتون نام دارد دوازده مدت یکسال بخدمت او نوکر میبا شد شهادت و ضامنی نمود. لارد گولناروان نصیحت و رهبری آیرتون را قبول کرده قرارداد که اوسترالیا را از غرب بشرق گذار نماید. لهذا لارد، و زوجهٔ او، و عالم فرا نسوی، و کرنیل، و اولاد های کپتان غران، و کپتان اول وابور دو نقان و یکچند عمله در زیر ادا ره، و رهبری آیرتون براه افتادند. دو نقان نیز بزیر افسری کپتان دوم وا پور به بندر گاه [مالبورن] رفته منتظر امر لارد ایستاده میماند.

در ٢٣ ماه کانون اول سنهٔ ١٨٥٤ قافله در زیر نظارت و دیده بانی آیرتون براه افتاد.

درینجا اینرا نیز بگویم که آیرتون از جانی های بسیار بزرگ و شقاوت پیشه گان خیلی بنامیست. اگرچه در کشتی بریتانیا عمله باشی بودنش صحیحست ولی بسبب عصیان دادن و بلوا کردن عملهٔ کشتی را بر کپتان در ٨ ماه نیسان سنه ١٨٥٢ از طرف کپتان غران به ساحل اوسترالیا براورده ترك شده است. از وقتیکه به اوسترالیا برامده نام آیرتونرا گذاشته (بنجوئیس) برخود نام نهاده است، وسرکرده گی مجرمهای شقاوت پیشهٔ فراریرا گرفته بسی شقاوتها، و جنایتها بعمل آورده است. و حالا در خدمت ایرلندی نیز برای اجرای بعضی خیانت و شقاوت درامده، و منتظر فرصت نشسته است تا آنکه

لارد کولناروان بجنگش درافتاد ، آیرتون بنام دیگر بجو ئیس ازغرق شدن سفینهٔ بریتانیا هیچ خبر و آگاهی نداد . این خبررا از حکایت لارد آموخته است . مقصدش درینوقت این است که لارد را بساحل شرقی اوستralیا براند ، واز کشتیش دوراندازد ، ودونقانرا بهرحیلهٔ که باشد ضبط وتصرف کرده بواسطهٔ آن رهزنی وقطاع الطریقئی دریائی را پیشه گیرد .

درینجا شخص مجهول یکقدری توقف نمود . صدایش بلرزه افتاد . باز بحکایه آغاز نموده گفت :

— هیئت قافله حرکت کرد . درراه ساحل شرقئی اوستralیا برهسپاری دوام ورزیده شد راه بالطبع خراب بود چرا که آیرتون بهعونه وتابعان خود خبر داده آنها هم گاهی از پیش وگاهی از پس قافله را پیروی میکردند ، وهزارگونه مشکلات در راه می انگیختند .

دونقان حاضر شده بلنگرگاه مالبورن رفته بود . حالا کارموقوفست براینکه دونقان را بساحل شرقئی اوستralیا بکشند چرا که درانجا بدست آوردن آن آسان مینماید . آیرتون قافلهٔ لاردرا ازبیراهه های مهلکی بکشیدن آغازنهاد . بعد ازان در خصوص آوردن دونقانرا ازلنگرگاه مالبورن به ساحل شرقی یك کاغذی ازلارد بنام کپتان دوم دونقان که « توم اوستن » نام دارد بدست آوردن لازم شد . اینمسئله نیز چون طبیعی و ضروری دیده میشد لهذا لارد قرارداد که مکتوبی برای کپتان دو نقان نوشته بدست آیرتون بدهد که او بمالبورن رفته دونقانرا بساحل شرقی بیارد تا آنکه بمجرد رسیدن قافلهٔ لارد بساحل شرقی کشتی خودرا حاضر یافته سوارشود .

اگرچه دروقتیکه مکتوبرا میخواستند به آیرتون تسلیم بکنند خیانت وشقاوت آیرتون ازبسیاردلایل وبراهین برلارد وهمراهاناو ثابت وواضح گردید اما آیرتون هزارگونه حیله ودسیسه بعمل آورده مکتوب مذکوررابدست آورده بعدازدو روز خودرا بمالیورن رسانید ، و مکتوبرا به کپتان تسلیم نمود کپتان واپور دونقان بمجردیکه

مکتوبرا بخواند لنگر برداشته روانه گردید .

آیرتون بدل بسیار خوشنود بود ، وکامیابی خودراتصورنی بلکه محقق میدانست چراکه میدانست که بمجرد رسیدن بساحل شرقی همهٔ عونهٔ اوحاضرو آماده برای ضبط کردن دونقان خواهند بود . امادوروز بعد دیدکه دونقان بطرف ساحل شرقی اوستراليانی بلکه بطرف ساحل شرقی (زه لاند جدید) میرود . ازین حرکت واپور آیرتون بحیرت افتاده باکپتان واپور مخالفت ومجادلت آغاز نهاد کپتان همان مکتوب لارد را که خود آیرتون آورده بود نشان داد که دران مکتوب براستی همچنین نوشته شده بود که واپور باید بساحل شرقی زه لاند جدید برود . مگرعالم فرانسوی در وقتیکه مکتوبرا مینوشت بنا برطبیعت متفکرانه که داشته فکرش به این مشغول بود که کپتان غران درزه لاند جدید خواهدبود . لهذابجای اینکه ساحل شرقی اوستراليا بنویسد ساحل شرقی زه لاند جدید نوشته .

ازین خطای سراسرصواب کاتب نقشهٔ افکار ملعنت آثار آیرتون سراسر برهم خورد . خواست که عصیان نماید کپتان واپوراورا بندی نمود . دونقان بساحل شرقی زه لاند جدید آمده لنگرانداخت، ومنتظرورودلاردیا خبرلاردبماند . واپور نشینان ازلارد وهمراهان اوهیچ آگاهی ندارند .

ودونقان تابسوم ماه مارت درساحل زه لاند ایستاده ماند . آیرتون درانروز ازجائیکه بندی بود صداهای توپ راشنید . این توپ ازواپوردونقان انداخته میشد . بعدازکمی لارد وهمراهان اوبه واپور آمدند . مگرلارد کولنارووان بعدازانکه کاغذرا برای کپتان فرستاد ، وشقاوت ، وخیانت آیرتون به ایشان معلوم شد محقق دانست که دونقانرا آیرتون وعونهٔ اوضبط کردند . لهذابعد ازبسیارزحمت وفلاکت وتهلکهٔ خود شانرا بساحل شرقی اوستراليا رسانیدند . درانجا چون ازدونقان اثرنیافتند زیاده تر بشبهه افتادند .

باوجود اینهم بازازفکرپالیدن کپتان غران فارغ نشد . ازانجانیزبیک کشتی بادی

کراهی سوار شده برای پالیدن کپتان غران بساحل غربی زه‌لاند جدید برامدند . قطعهٔ زه‌لاند جدیدرا نیز بردایره درجهٔ ۳۷ عرض از غرب بشرق قطع نمودند . از کپتان غران بازهیچ اثری نیافتند . چون بساحل شرقی رسیدند از طرف بومیان وحشی آنجا نزدیك بودکه اسیر شوند ولی از آثار عنایت ربانی بودکه بقوت توپهای دونقان رهائی یافته به واپور رسیدند .

وقتیکه لارد به واپور بیامد آیرتون را بحضور خود طلب نمود ودر خصوص کپتان غران از ومعلومات بخواست . آیرتون هما نقدرکه خبرداشت براستی بگفت لارد از خیانتی که به کپتان غران وخود لارد کرده بود آیرتون را بجزای متروك کردن از دنیا ، وتجرید نمودن ازعالم انسانیت محکوم نمود . لارد برخط عرض مذکور بازرهسپار گردید . تاآنکه بجزیرهٔ تابورکه برهان دایرهٔ عرض واقع بود برسید . لارد آیرتونرا درهمین جزیره به پاداش کارهایش میخواست که برساند . واپوررا درپیش اینجزیره لنگرکرده آیرتون راکشیدکه درانجامتروك گرداند . ازحسن اتفاق کپتان غران ورفقایش نیز درینجزیره بودند .

لارد کپتان غران ورفقای اورادرواپور برداشته آیرتون رادرانجزیره ترك کرد .

افندیان من ! آدم متروك درجزیرهٔ تابوردراقامتگاهی که کپتان غران برای خود ساخته بوداقامت نمود . روز بروز دوچار ندامت شده میرفت ، تنهائی ووحدیت هرلحظه اورا بر قبایح اعمالش مطلع میگردانید ، ذات اقدس خلاق کائنات درهرطپش دلش او راازبدیهای کردارش باخبرمیگردانید . اونیز توبه وندامت میکرد . وباخود میگفت :

— آیرتون ! تومیبایدکه سعی کنی‌که خودرالایق جمعیت بشریه بسازی تااگریکوقتی بیایند وترا ببرند کسب لیاقت دیدن انسانهارا کرده باشی والحاصل بیچاره آدم متروك بسیار عذابها کشید ، دربسیار کارها کوششها ورزید ، شبهای بسیاری را تابصبح بدعا گذرانید . گریه‌ها کردعبادتها نمود . ولی بازهم نظرش همیشه بسوی افق دریامعطوف بودکه کی یك بادبان کشتی ازافق معلوم گردد تا اورا ازینحال عذاب وفلاکت وارهاندامان



قیافت (آیرتون) دراوسترالیا بهمرکابی و رهنمایی لارد [گولناروان]

یاربی ! وحدت وتنهائی برای دوچارشده گان عذاب وجدانی چقدر مدهش است !

البته جناب حق میخواست که اورا زیاده ترجزابدهدکه رفته رفته ازحال انسانیت کشیده بوحشیتش گرفتار نموده تاسه چهارسال احوال خود راخبردارد و بعد از ان از هیچ حالات خویش خبرنیست .

افندیان من! گمان میبرم که دیگر حاجت به این نباشدکه بگویم آیرتون ویانجوئیس که بود! سیروس سمیت ، ودیگر رفقای اودر آخر حکایه بپاخواستند ، همهٔ شان ازشنیدن اینحکایه بسیارمتأثرشده بودند . درپیشگاه نظرشان یك لوحهٔ فلاکت وسفالت بسیار حزن آوری تجسم کرده بود . مهندس گفت :

— آیرتون ! شما بحقیقت که یك شقی بسیار بزرگ بوده اید اما جناب حق مجازات شما را کافی دیده فلاکت شمارا نهایت بخشیدکه شمارادرمیان ماانداخت آیرتون شما راخدا عفو فرموده است . حالاباز ازشما میپرسم : آیامیخواهیدکه رفیق ودوست مابشوید ؟

آیرتون پس خزیده روی خودرابدستهای خود پنهان گردانید . مهندس گفت که :

— اینست که دست محبت خود را بسوی شمادرازمیکنم .

آیرتون دویده هردو دست مهندس را گرفته ببوسیدوسیلابهٔ سرشك خودرابران دستهاباریدن گرفت . مهندس پرسید که :

— آیابامایکجابودنرا هنوز آرزو نخواهیدکرد ؟

آیرتون گفت — موسیوسیروس ! یکچند روزدیگر هنوزمرادرآغل بگذارید .

— بسیارخوب ، باشید !

آیرتون وداع کرده میخواست که برود ، مهندس گفت :

— آیرتون ازشمایکچیزی سوال میکنم .

— بفرمائید ، افندی من ! بپرسید !

— اینرا میپرسم که شما چون اینقدرتنهائی وگوشه گیریرا آرزو داشتیدپس چرا کاغذ رانوشته درشیشه انداختید ، وامدادطلب کردید ؟

— من هرگز نه کاغذی نوشته ام ، ونه در شیشهٔ انداخته ام !
اینرا گفته وسلام داده از دروازه برامد .

— باب هجدهم —

فهرست

مکالمه — سیروس وژه ده ثون — تلگراف — الفبا — موسم خوب — معموری لینقولن — فوتوگراف — برف — دوسال .

هاربر تابه دروازه از پس آیرتون آمد . آیرتون چون باماشین نزول وصعود فرو آمد هاربر واپس آمده گفت :

— رفت .

سیروس — بازمی آید !

یانقروف — من به این حیران ماندم که شیشه رابدریاکه انداخته ؟ آیرتون میگوید که من نینداخته ام چون او نینداخته باشد پس که انداخته خواهد بود ؟

ناب — مطلق که خود اوانداخته امابیچاره فراموش کرده است ! چراکه بیچاره بحال وحشت بوده است .

یانقروف — ازوقتیکه اورابجزیره ترك کرده اند تابقدر چهار پنجسال کسب وحشت نکرده است پس هرگاه دروقت انسانیت خودکاغذ را نوشته باشد اولاامکان ندارد که فراموش کند چراکه همه حالات پیش ازوحشتش رامکمل میداند وگیرم که فراموش کرده باشد درانحال میباید که اینکاغذ راپیش ازهفت هشت سال نوشته ودرشیشه کرده بدریا انداخته باشد که هرگاه چنین باشد ازکاغذ وشیشه یکقلم اینقدر کهنه گی معلوم نمیشود .

مهندس — اینسخن بجز اینکه بگوئیم که آیرتون درین نزدیکیها بوحشت گرفتار آمده وخوداو کاغذ را نوشته دگر تأ ویلی قبول نمیکنند والسلام !

اینرا گفته وسخن را بدگرواد بها گردانیده این بحث را خاتمه داد .

در ۲۲ ماه کانون اول مهاجران ازغرانیة هاوز فرو آمدند وبرمنظرهٔ پشتهٔ وسیعه

برامده از آیرتون در انجا اثری ندیدند دانستند که شب را در آغل گذرانیده رفقا نخواستند که به آغل رفته او را ناراحت کنند . هاربر، وناب ونبا نقروف بکارهای هرروزهٔ خود مشغول گشتند . سیروس وژه ده ئون نیز درشمینه ها رفته بکار کیمیا گری سرگرم شدند . درانجا ژه ده ئون گفت :

— عزیزمن ! تأویلی که دیشب در باب شیشه فرمودید من هیچ باور نکردم . آیرتون کاغذرا نوشته باشد ، و بدریا انداخته باشد ، و باز فراموش کرده باشد اینهم چیزیست که باور شود ؟

— اینواقعه را نیز بر دیگر بعضی واقعه هائیکه تا بحال بحقیقت آن پی نبرده ایم علاوه باید کرد ، و بهمینقدر اکتفا باید ورزید .

— بواقعیکه کارهای مبهم و پنهانی در جزیرهٔ ما بسیار شد . اولا کیفیت خلاص شما ، باز واقعهٔ دوغونق و توپ ، باز پیدا شدن صندوق پر اسباب بیصاحب باز رسیدن کشتی در نهر مرسی بوقت ضرورت ما ، حالا نیز ظهور یافتن این شیشه ...

بحقیقت که معما هائیست بسیار عجیب ! آیا یکوقتی خواهد بود که این معما های پر اسرار حل شود ؟

— عزیزمن! تومیدانی که من نه بروایات اساطیر الاولین پریهای یونانیان ، و نه بحکایات بعید از عقل پاپاسان و قسیسان باور و اعتقاد داشته باشم . بلکه محقق میدانم که بی سبب و بی جهت معقول مادی هیچ چیزی بعمل نمیآید . اسرار مسرار را نیز نمیدانم . هرچیز پوشیدهٔ نادانستهٔ که باشد البته برای آن یك اسبابی خواهد بود . ما حالا بکار خود مشغول شویم . یکروزی خواهد آمد که سببهای اینکارهای پنهانی خود بخود بمیدان بروز خواهد نمود .

ماه کانون ثانی داخل شد . سنهٔ ۱۸۶۶ نیز تمام شده سنهٔ ۱۸۶۷ آغاز نهاده . مهاجران بکمال غیرت و اقدام بکارهای تابستانی خود شان آغاز نهادند برای ذخیرهٔ زمستان به هرگونه تدارکات لازمی وضروری کوشش ورزیدند . آیرتون در خانهٔ که به آغل ساخته

شده اقامت میکنند رمه های گوسفند ، وبزی که درزیردیده بانی وتربیهٔ اومیباشد به بسیارخوبی ودقت پرورش می بینند . مهاجران نیزاکثربرای دیدن وملاقات او میروند . آیرتون خیلی صاحب اخلاق حسنه یك آدم عاقل خوب و معین ومددکار مرغوبی برای مهاجران شده است .

ژه ده ئون وسیروس ازظهوریافتن بعضی و قایع غریبه گاه گاهی درجزیره به آیرتون خبرداده تنبه کردندکه هرگاه یك حادثهٔ پیش شودبزودی وچابکی به مهاجران خبربدهد . امابرای ظهوریافتن واقعهٔ غریبهٔ که متعلق به اسرارجزیره باشد خبردادن آیرتون بایدکه به بسیارسرعت وچابکی بعمل آید لهذاسیروس سمیت ساختن یك واسطهٔ مخابرهٔ بسیارسریعهٔ راقرارداد . در ۱۰ ماه کانون اول مهندس فکرخودرا برفقای خود بیان کرده با نقروف گفت :

— این واسطهٔ مخابرهٔ سریعه را چسان خواهید ساخت ؟ مگرخیال تلگراف ، ساختن رانداشته باشید ؟

— البته ، تلگراف خواهیم ساخت !

هاربر — آیابالکتریك ؟ یعنی برق ؟

مهندس — بلی بالکتریك ! چراکه برای ساختن پیلهای تلگراف ، وخود الکتریك هرگونه اجزا بدست داریم تنهاسیم تلگراف مارا لازمست . یك ماکنهٔ که برای سیم ساختیم آنهم بعمل میآید والسلام .

یانقروف — معلوم شدکه برای ساختن شمندوفریعنی ریل نیزچیزی باقی نماند .

مهاجران بکارتلگراف ساختن آغازورزیدند . اول بکاردشوارترین آن که سیم سازیست کرهمت بستند . معدن آهنی که درجزیره موجود میباشد ازجنس بسیاراعلا ست . سیروس سمیت اول بکارساختن یك ماشینی برای ساختن سیم شروع نموده اولا یك لوحهٔ آهنین مخروطی الشکل بعمل آورد ، و دران لوحه سوراخهای کوچك و بزرگی کشیده لوحهٔ مذکوره راآبداری بسیارقوی داده فولاد بسیارسخت ومتینی

بساخت . ودر پیش آبشار بزرگ آنرا بصورت بسیار محکم ومتینی درمیان دو چوب دارمانند کوتاه وکلفتی ربط کرد بعد از ان چند روز کامل کوره آهنگری خود را گرم داشته چند عدد میلهای آهنین نازك نازکی بساختند ونوك این میل رابا سوهان باریك ساخته از سوراخ بزرگترین لوحهٔ پولادی بگذرانیدند وآنرا باتسمه های کلفت چرمی که از پوست ماهی فوق بعمل آورده بودند ربط داده بچرخ بزرگی که درانجار ای ماشین قماش سازی ساخته بودند بسته کرده چرخرا بقوت آب بدور آوردند . میل باریك مذکور بقوت از سوراخ سیم کش بدر آمده صورت سیم کافتی را گرفت بعداز ان از سوراخ باریك تر گذرانیده وازانهم باریکتر کرده تا آنکه بدرجه سیم تلگرافش رسانیدند . مسافهٔ که درمابین چرخ ولوحهٔ آهنین بود بقدر چهل قدم می آمد لهذا بدرازی چهل چهل قدم چندعدد سیم بوجود آوردند که سر آنهارا هم با یکدیگر جوش داده بقدر درازی مسافهٔ آغل تابغرانیتها وزیك پاره سیم بسیار درازمتینی بوجود آوردند . اینکار سیم کشی سه روز دوام نمود مهندس درین سه روز رفقارا بکار سیم کشی مشغول گذاشته خودش برای حاضر کردن پیل وامتزاج دادن دیگر اجزاو ماده های تلگراف مشغول گشت.

اولا یك پیل ثابت جریانی ساختن لازمست این یك معلومست که پیل همان ظرف هایی چودنی یاشیشه ئی را میگویند که اجزاو مادهٔ حاصل شدن الکتریك یعنی برق دران موجوداست. این اجزانیز معلومست که مرکب ازجس، ومس، وزغال، وبعضی حامضات میباشداینرانیز پیش ازین گفته بودیم که مس درجزیرهٔ لینقولن موجودنیست، زغال هم اگرچه موجود است ولی زغالرا قابلیت دادن برای تلگراف به بسیارکارهای دورودرازی موقوفست که اینهم خیلی مشکل میباشد .ولی جس درصندوق یافته گی شان چنانچه گفته بودیم که در درون صندوق چوبی یك صندوق ازجس نیز موجود بوده است . دیگر حامضات واجزاها نیزحاضراست .

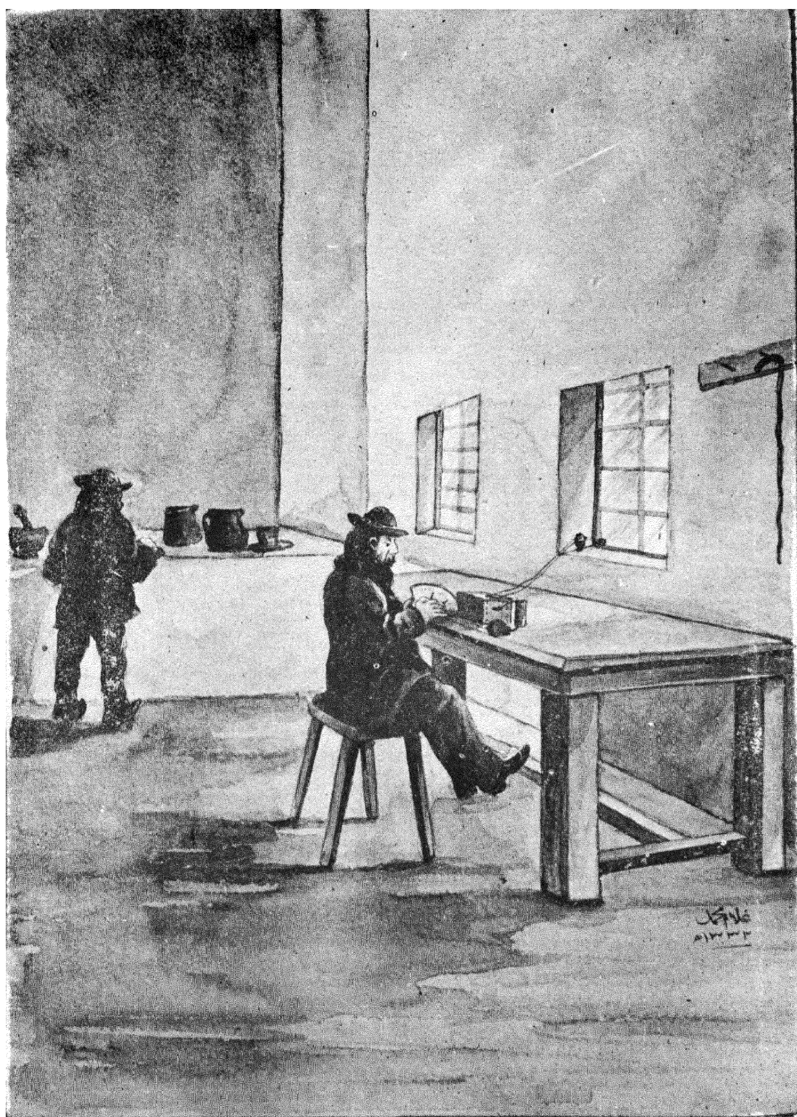
سیروس بعد ازتفکر وتصور زیادی قرارداد که تلگراف خودرابه اصول تلگراف «بکرل» نام کیمیا گری که درسنهٔ ۱۸۲۰ ازپیلهای بسیارسادهٔ ازتکلف آزادهٔ بوجود

آوردبسازد چنانچه در اول امر بازداش شیشه سازی را گرم کرده یکچند عدد بوتلهای دهن فراخ شیشه ئی بعمل آورد . ودرمیان آنها حامض آزوت پر کرده دهن شیشه های مذکوررا باچوبهای کاك محکم کرده از وسط آن کا کهایك یك لولهٔ میان خالی شیشه ئی دیگر را که یکطرف آن باقماش وگل پخته گرفته شده بود داخل گردانیده . از طرف بازلوله ها بوتاس نام جوهریکه مهندس از بسیار نباتات حاصل کرده بود بریخت که باین ترکیب بوتاس وحامض آزوت بواسطهٔ گل پخته بایکدیگر رابطهٔ پیدا کردند .

بعد ازان دو عدد میلهای جسی باریك را یکی درمیان لولهٔ بوتاس ویکی را درمیان شیشهٔ حامض آزوت فرو برده درحال یك جریان الکتریکی حاصل آمد که از میل جس شیشه درمیل جس لوله برفتن آغاز نهاد این دو میل جسی را نیز بدو سیم آهنینی که حاضر شده بود مربوط نمود که یك سیم الکتریك منفی ویك سیم الکتریك مثبت گردیده .

اینست که پیل تلگراف باینصورت ساده ولی بسیار ماهرانه بعمل آمد که بواسطهٔ این پیلها غرانیتهاوزبا آغل مربوط میگردد .

در ٦ ماه شباط چوبهای تلگراف را از غرانیتها وزتا به آغل به بمسافهٔ صد صد قدم از همدیگر دور بزمین نشاندند . وبرهر دیرك یك یك شیشهٔ که آنرا « آلت تجرید » مینامند نصب کرده سیم هارا بران پیچانیده تابه آغل کشیدند . چند روز بعد غرانیتها وزبه آغل بایك سیمی بهم مربوط گردید که جریان الکتریکی درهر ثانیه بسرعت صد هزار میل بران سیم بدور وسیر آمد . یکصد پیل برای غرانیتهاوز یکصد پیل برای آغل ساخته سیمها ابدان مربوط نمودند . حالا کار موقوف بر ساختن « ره سپتور » یعنی آلت تلگراف گرفتن و « مانیپلاتور » یعنی آلت تلگراف دادن ماند که آنرا نیز مهندس ماهر فنون شناس بطرز بسیار ساده و بسیطی بعمل آورد . درهر دو مرکز یعنی آغل وغرانیتاوز سیم تلگراف را در حالتی که مجرد بود بر روی « الکترونه مان » نام آلتی که عبارت از آهن بارهٔ نرمی بود به پیچانیده که به اینواسطه متجرد یکه جریان از پیلها آغاز کند الکتریتی از سیم مجرد گذشته وبر آهن دور کرده بواسطهٔ زمین بازپس به نقطهٔ که از انجا ظهور



همان ز... س...یت برای ...تون یك تلگرافی کشید

برمیگردد. آهن نرم مذکور که به اصطلاح تلگرافیان آنرا «الکتروئه مان» میخوانند خاصیت مقناطیسی یعنی آهن ربائی رامیگیرد، وجریان لکتریکی را چون استاده کنند حالت مقناطیسیت نیز در حال مندفع میگردد. پس هرگاه در حالت جریان الکتریك در پیش الکتروئه مان یك آهن پارهٔ گرفته شود بهمانلحظه از طرف الکتروئه مان جذب میشود، چون جریان توقف نماید آهن پاره باز جدا شده بزمین می افتد. لهذا این آهن پاره را مهندس برلوحهٔ چوبی درمقابل الکتروئه مان نصب نمود که باینصورت در اثنای جریان الکتریك آهن پارهٔ مذکور بقوت مقناطیسیت الکتروئه مان بحرکت آمده بریك دائرهٔ که حروف الفبا بران نوشته شده وهرحرف از خود یك سوزن مخصوصی دارد که برمحورهای متحرکی سوار است. پس باینصورت بحرکت دادن هر سوزن از آغل تا به غرانیتهاوز مخابره کردن برای سیروس سمیت خیلی آسانست.

در ۱۲ ماه شباط همه کارها تکمیل شد همانروز سیروس سمیت برای آیرتون یك تلگرافی کشید که کارهای تان چسانست. بعداز دو ثانیه جواب رسید که خیریت است.

پانقروف ازمسرت بی اندازهٔ که از ساختن تلگراف اورا حاصل شده در لباسهای خود نمیگنجد. هر صبح وشام برای آیرتون تلگراف میکشد وجواب میگیرد. از وجودیافتن تلگراف دو خوبی برای مهاجران حاصل شد. یکی احوال آغل وحوادثی که رو دهد بزودی برای مهاجران معلوم میگردد، دیگر آیرتون خودرا درانجا تنها وبوحشت نمی بیند. باوجود آنهم سیروس ورفقا در هفته یکبار به آغل رفته آیرتون را می بینند. او نیز بغرانیتهاوز آمده بارفقا ملاقات میکنند.

موسم تابستان به اینگونه کارهای گوناگون درگذشت محصولات حیوانات و سبزه کاری شان هرروز زیاده شده میرفت. علی الخصوص تخمهائیکه از جزیرهٔ تابور آورده اند امسال محصول بسیارخوبی بخشید. منظرهٔ تپهٔ وسیعه بسیار خوب ولطیف شده است. ازدرو این دفعه گندم حاصل بسیار کافی وبارکتی بعمل آمد. محققست که دریندار فکر کسی برای حساب کردن چهارملیار دانهٔ گندم نخواهد رفت. اگرچه

پانقروف اینحساب رانیز آرزو نمود ولی مهندس گفت که :

—اگر در هر دقیقه سه صددانه حساب کنی در یکساعت نه هزار دانه حساب خواهی توانست که به اینحساب برای تمام کردن حساب همهٔ آنها تقریباً پنجهزار و پنجصد سال میباید که مشغول شوی .

درین اوقات حال مهاجران مابسیار معمور است مرغان مرغانچه هابسیار افزونی گرفته لهذا برای گذاشتن آنهارابیك حد اعتدال صبح وشام دوسه دانه از آنهارا میخورند . بزهائی که از جزیره تابور آورده اند نیز چوچه ها داده شیرهای آنهارا بخوبی مینوشند گوره خرهانیز دو چوچه آورده وچوچه ها نیز بزرگ شده اندکه اکثرژه دهئون و هاربرب آنها سوار شده تنزه میکنند بسیار وقتها نیز بعرابه بسته زغال وچوب و دیگر چیزهارابغرانیتها وزمیاورند .

بنابر تشویق ژه ده ئون چند بار نیز بداخلیهای جنگل بهم پیوست غاروست برای شکار ژاغار نیز رفتند و بازاغارها بصورت بسیار مدهشهٔ اعلان حرب نموده بسیاری از آنهارا تلف ساختند . هنوز از حالااوتاقهای غرانیتها وزبه بیست عدد پوست ژاغار تزئین و تفریش شده است که اگر بهمینصورت محاربه دوام ورزددر جزیره هیچ اثری ازینحیوان باقی نخواهد ماند .

رفقاهروقتیکه بطرف جاهائیکه هنوز گردش نشده است میرفتند مهندس نیز باایشان مرافقت میورزید . مقصد مهندس از رفتن و گردش نمودن بجاهای مجهول جزیره آنست که بلکه اثری برای وقایع مجهول جزیره که چند بار واقعشده بدست آرد . اما درانجاهاتوپ وژوب هیچ آثار هیجان و تلاش نمیکردند ، وخود مهندس نیز بهیچ گونه علامت و نشانی پی نمیبرد . امابا وجوداینهم باز توپ وژوب برکنار چاه درون غرانیتها وز از آثار هیجان و تلاش در هرچند روز یکبار فارغ نمیشوند .

ژه ده ئون باماشین فوتوگرافیکه از صندوق برامده ، وتاحال معطل مانده بنای عکاسی رانهاد . وچند قطعه فوتوگرافهای جزیره رااز هرطرف بگرفت . آلات

ماشین فوتوگراف خیلی مکملست . ژه ده ئون وهاربردرکم مدتی عکاس بسیارکامل وماهری براٰمدند . ازتپهٔ منظرهٔ وسیعه هر طرف جزیره راقطعه های بسیارخوش نمای عکسی بعمل آوردند . تصویرهای جملهٔ مهاجران رانیزگرفتند. پانقروف ازین مسئله خیلی ممنون شده گفت :

— خداراضی‌شود ازکسیکه این ماشین فوتوگراف را درصندوق نهاده‌بوده چرا که اگراین آلت نمیبود مایان کی اینقدر بسیار میشدیم حالاهریکی ازمادو آدم شدیم .

خوبترین قطعه های عکس تصویرژوب براٰمده ژوب بیکطرزمغرورانهٔ جدیت پرورانهٔ ایستاده . تصویرش بخودش مشابه براٰمده است .

باوجودیکه ژوب بسیارمشکل پسند افتاده است اما ازتصویرخود خیلی مسرور وممنون مینماید که هربار در پیش تصویرخود آمده می ایستد ، وبتماشامشغول میشود،و بوضع خود یك ندای مسرت میبرارد .

موسم گرماباماه مارت یکجا تمام گردید . هوااعتدال خریفی راپیدا کرد . حتی‌در ۲۱ ماه مارت مهاجران چون صبح از خواب برخاستند دیدند که جزیره‌گك سلامت وکنارساحل یکسرسفید گردیده که زمین و سنگها هیچ معلوم نمیشود . هاربرازنجره نظرکرده گفت :

— وای ! برفباریده ! جزیرهٔ سلامت سراسردرزیربرف پنهان مانده .

ژه ده ئون برخواسته چون نظرکرد گفت :

— بسیار عجیب است ! دریموسم وبرف !

پانقروف — بحقیقت که برفست !

ناب — یایکچیزیست که به برف میماند .

ژه ده ئون — اماميزان‌الحراره ازصفر ۱٤ درجه بالا تراست که هیچ هوای باریدن برف رانشان نمید هد .

پانقروف — فروآئیم که کشتزارخود رایك علاجی کنیم !

پانقروف و ژوب هماندم درماشین نزول نشسته فرو آمدند . بمجردیکه قدم ژوب برزمین رسید برفها اززمین برخواسته به پریدن آغاز نهادند . هاربرچون اینرا دیدفریادبرا وردکه :

— وای ! این مگر برف نبود مرغانست !

بحقیقت که این هامرغان بسیارسفیدکوچك کوچکی بودندکه بصد هاهزار برجز یرهٔ سلامت واطراف ساحل فرو آمده نشسته بودند . بمجردیکه مهاجران برزمین قدم نهادند همهگی بیکبارگی به بسیارسرعت پرواز نموده بهوا شدند . بداندرچه شدت پریدندکه مهاجران بزدن یکی ازانها کامیاب نشدند هاربرجنس آنهارا هم نشناخت .

بعد ازین واقعه بدوروز ٢٦ مارت داخل شدکه ازنحساب ازافتادن قضازدهگان بجزیرهٔ لینقولن تمام دوسال کامل میشود .

باب نوزدهم

فهرست

طالع — تفتیش سواحل جزیره — شبه جزیزه مار — ساحل غربی — هواهای بد — شب شد .

دوسال کامل شدکه مهاجران ازهیچ طرف نه مددی ونه ازهیچ کس ازابنای جنس خود خبری واثری ندیده اند . دوسالستکه درینجزیرهٔ پنهان بینشان ازهمهممالك متمدنه دورومهجورافتاده اند . وچنان گمان میبرندکه درروی زمین نی بلکه دریکی ازسیارات صغیرهٔ عالم شمس درفضای نامتناهی سماافتاده اند .

آیادرممالکت شان چه شده، وچه میشود ؟ ازاولادوعیال واقربا وتملقات خود هیچ خبری ندارندوقتیکه میبرامدند محاربهٔ مدهشهٔ جنوبی وشمالی بکمال شدت حکم فرمابود . آیا نتیجهٔ آن بچه منجرگردید ؟ اینست که مهاجران بیچارهٔ آواره همیشه به اینگونه افکارهاواندیشه هامشغول میباشند .

درین دو سال از پیش جزیره هیچ کشتی نگذشت ، یك بادبان هم دیده نشد ، انجزیره از راه تمام کشتی ها دور افتاده ، در هیچ یك خریطه و نقشهٔ نام انجزیره نوشته نشده • زیرا اگر نوشته میبود بهمه حال کشتیها برای آب شیرین گرفتن درینجزیره گاه گاهی می آمدند • پس ازینسببها این بیچاره گان امید بر گشتن وطن راسراسر از دل براورده اند •

در هفتهٔ اول ماه نیسان مهاجران یکجا گرد آمده از جدائی وطن و نا امیدی باز گشت و امثال اینگونه سخنها مذاکره و مباحثه میکردند • ژه ده ئون گفت :

— اگر یك چارهٔ خلاصی باشد آنهم ساختن یك کشتی بزرگیست که یکچند صد میل راه رادر دریاطی بتواند نمود ، بوناد وانتوررا که ساخته توانستیم البته ازانهم بزرگتر راساخته خواهیم توانست •

هاربر — وهمچنانکه تاجزیرهٔ تابور بابوناد وانتور رفته توانستیم باآنهم تابجزیرهٔ « پوموتو » خواهیم رفت •

پانقروف — من نمیگویم که نمیشود اما اینرفتن به رفتن جزیرهٔ تابور نمیماند • چراکه تاجزیرهٔ پوموتو مسافهٔ خیلی بعیداست و هم هیچ بندری ومرسای سلامتی درما بین نیست بلکه سراسر درقعر دریا باید برود •

ژه ده ئون — هرگاه یك سبب مجبری پیش شود آیاباهمین بوناد وانتور برفتن جزیرهٔ پوموتو برنخواهی خواست پانقروف ؟

پانقروف — شمامیدانید موسیو سیلاه که من از هیچ چیزی نمیترسم وبرهر چیزی اقدام خواهم کرد • علی الخصوص که مانند آیرتون یك کشتیبان دیگری هم بامن رفیق ومعاون باشد •

ناب — صحیح یك کشتیبان دیگری هم داریم •

مهندس — دوستان من ! این فکر محالست با بوناد وانتور بجزیرهٔ پوموتو رفتن ممکن نیست • درمیان امیدهای خلاص شدن امید کشتی دونقان لارد کولنار وان رانیز ازنظر دور نباید داشت • چراکه لارد باآیرتون وعده کرده که بعداز ختام مدت محکو

تیش آمده اورا خواهد برد .

ژه ده ئون — هم به این زود بها خواهد آمد . زیرا مدت دوازده سال نزدیکست که تمام شود .

یانقروف — من هم بهمین فکرم که لارد میآیداما بجزیرهٔ تابور میآیدنه بجزیرهٔ لینقولن .

هاربر — البته همچنینست! چراکه جزیرهٔ مادر خریطه ها و نقشه هانیز داخل نیست .

مهندس — چون چنینست میباید که مادر صدد چاره آگاه کردن لارد را بر بودن خودو آیرتون در نجا بیفتم .

ژه ده ئون — اینهم آسانست . باز بجزیرهٔ تابور میرویم و در کلبهٔ اقامتگاه آیرتون یك کاغذی نوشته میگذاریم و احوال خودرا مفصل دران مینگاریم و طول و عرض جزیرهٔ خود را مکمل دران نشان میدهیم .

یانقروف — بسیار خطا کردیم که در اول بار همچنین کاغذی نوشته نگذاشتیم .

هاربر — توهم چه چیزها میگوئی ! در انوقت آیاما بر سر گذشت آیرتون واقف بودیم که چنین کاغذی میتوانستیم بنویسیم ؟

ناب — اما در نموسم سفر دریا بسیار خطرناك است .

مهندس — بلی ، بواقعیکه همچنین است . باید که اینکار را به اول بهار اجرا نمائیم .

یانقروف — اما اگر تابه آنوقت واپور لارد بیاید و آیرتن را نیافته واپس برود ؟

مهندس — لارد در نموسم زمستان به اینطرفها نمیآید . ولی اگر پیش از یکماه که آیرتون در نجا بوده آمده باشد البته که او را نیافته برگشته خواهد بود . اما اگر تابه حال نیامده باشد آمدنش را به اول بهار امیدوار گشته صبر کنیم .

ناب — اگردونقان بجزیرهٔ تابور آمده و باز رفته باشد حقیقتاً شایان تأسف یك مسئله ایست .

مهندس — گمان نمیبرم که چنین شده باشد . جناب حق این امیدیگانهٔ ما را از دست ما نخواهد گرفت .

ژه ده ئون — وقتیکه دراول بهار بجزیرهٔ تابور برویم البته خواهم دانست که لارد بجزیره آمده یانیامده زیرا بهمه حال یك علامتی خواهیم دید .

مهندس — بلی ، راستست ماحالا میباید که بکمال صبرومتانت بهاررا انتظار بکشیم اگر لارد آمده ورفته باشد برای خلاصی خود دگر چارهٔ پس ازان خواهیم اندیشید .

پانقروف — اگر ازجزیرهٔ لینقولن برویم هم بسبب بیراحتی و پریشانی نخواهیم رفت .

مهندس — نی پانقروف ، رفتن ما ازجزیرهٔ لینقولن بسبب پریشانی وزحمت ما نخواهد بود بلکه بسبب اشتیاق وطن واهل واولاد ماخواهد بود .

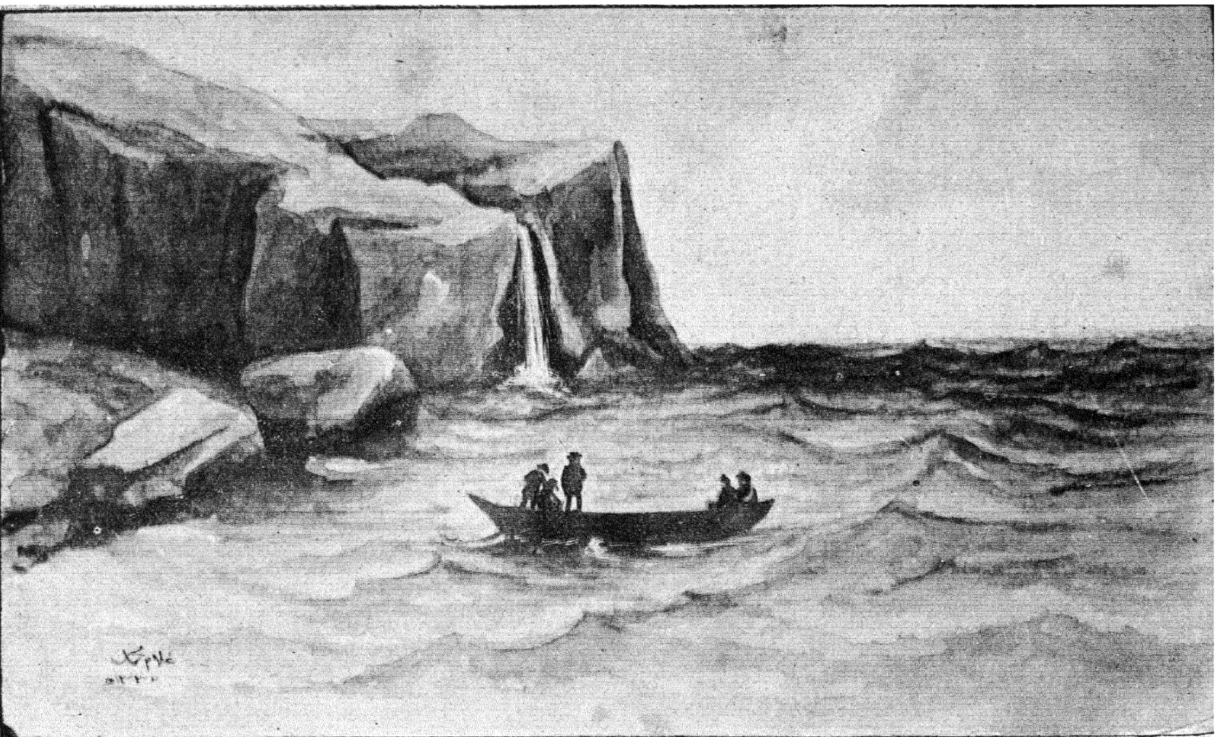
پس ازین محاوره ساختن کشتی بزرک رابرای رفتن جزیرهٔ پوموتودر وقت حاضر موقوف گذاشتند . بکارهای دیگرخود مشغول گشتند . تنهابرین یك قرار دادند که پیش ازینکه زمستان داخل شود با کشتی بوناد وانتور دراطراف جزیرهٔ لینقولن یك سیاحتی اجرا کنند . زیراهنوزدورادورجزیره رابتمامها بخوبی کشف ومعاینه نکرده اند . علی الخصوص در حق جهت شمالی وغربی جزیره معلومات شان سراسر مفقوداست .

این فکر سیاحت دورجزیره رادراول امرپانقروف درمیان آورد . مهندس و دیگر رفقابکمال ممنونیت قبول کردند .

یوم حرکت خودشانرا در ١٦ ماه نیسان قرار دادند . بوناد وانتوررابرای سفر چهار پنجروزه به ذخیره ولوازمات حاضر ساختند . سیروس سمیت اگرچه آیرتون را نیزدرین سیاحت برفتن تکلیف کردولی آیرتون امتناع نموده بازوب در غرانیتهاوز گذاشته شدند . در ١٦ نیسان مهاجران باتوپ یکجا در بوناد وانتور سوار شدند . باداز طرف جنوب غربی چون بوزیدن بود پیش رفتن بوناد وانتور بطرف دماغهٔ مار به آسانی بوقوع آمد . هنگامیکه دماغهٔ ماررا گردش کردند شب هم داخل شد . مهندس چون این سواحل رامیخواهد که بنظرروزببیند درشب ازساحل یکقدری دورتر کشتی را لنگر انداخته شب رادر کشتی گذرانیدنرا مناسب دید . لهذادرپیش دماغهٔ مذکور پانقروف کشتی را لنگر انداز اقامت گردانید . بادنیزچون باغروب آفتاب مقطوع گردید ازانرو

شب را بکمال سکون و آرامی بسر آوردند . غیراز پانقروف که به پاسبانی مشغول بود دیگر ر فقادر کمرهٔ کشتی بکمال راحت بخوابیدند .

روز دیگر بوقت صبح پانقروف بوناد وانتور رانزراه انداخت . باد چون موافق بوداز نزدیك خشکه قطع مسافه مینمود . مهاجران این خشکهٔ بسیار بلندرا پیش ازین بگردش پیاده روی نزدیده اند وحالا ازطرف بحر می بینند . مهاجران به لطافت و هیئت بسیار عجیب این ساحل حیران ماندند . کشتی را به بسیار آرامی ازنزدیك ساحل میراندند . حتی یکدوسه بار به لنگر انداختن نیز مجبور شدند چونکه ژه ده ئون تصویر بعضی منظره های ساحلرا گرفت . بوقت پیشین به پیش آبشار بسیار بلندی که از ریختن نهر آبشار بدریا حاصل آمده است رسیدند . در پیش این منظرهٔ لطیفه نیز یکقدری توقف نموده وعکس آنرا گرفته روانه شدند بعد ازین درختهای پشتهٔ ساحل رو بکمتری نهاد . ساحل بطرف کوه فرانقلن هرچه که نزدیك شده میرفت کسب بلندی میگرفت . و هیئت مجموعهٔ آن چنان یك منظرهٔ غریبهٔ عجیبهٔ پیدا میکرد که در هیچ طرف دنیا امثال آن دیده نمیشد . مهاجران اینجا هارا ازسر کوه فرانقلن ندیده بودند . وتابحال به این طرفها هم نیامده اند . کوه فرانقلن ازینطرف مانند دیوار سنگئی سر بفلك کشیده رفته است که جهت پایان این دیوارسر راست در برابر سطح دریا مغاره ها ، وطاق نماها ، وشکلها ، وقبه ها ، وگنبذها ، وپلهای سنگئی طبیعی قدرتی بوجود آمده که حدو حساب ندارد بدایع گوناگون طبیعت خارج قوهٔ مخیله آثار غریبهٔ عجیبه درینجا رونما کرده است در بعضی جاها آنقدر کاواکیها وسوفهای تاریك ودرازی ازسطح بحر در زیر کوه درآمده است که ازدیدن آن انسانرا حیرت ودهشت دست میدهد . مهاجران این منظره های عجیبه وغریبه رابکمال حیرت تماشاکرده ساکنانه وساکتانه براهیکه دارند دوام میورزند . که این سکوت . وسکونت شانرا عو عوهٔ توپ درینجا ها خلل پذیر مینمود . ولولهٔ صدای سگ در گنبذ های طبیعی سنگی طنین انداز آواز میگردید . مهندس عوعوهٔ توپ رادرینجا مینشند ولولهٔ که درکنار چاه غرانیتهاوز می انداخت



بوقت پیشین به پیش آبشار بلندی رسیدند

مشابه یافت .

بوناد وانتور تا بوقت شام به آهسته کی و احتیاط رفتار نموده وقت مغرب بجهت شمالی کوه فرانقلن در یك حوضهٔ طبیعی کوچکی لنگر انداخت . آبهای بحر در ینطرف بسیار عمق و چقوری دارد . باد چون آرام شده شب را خیلی براحت گذرانیدند .

بوقت صبح پا نقروف باز بادبانهارا کشاده بطرف ماندیبول شمالی رو براه عزیمت گردیدند . امروز باد یکقدری تندی پیدا کرده پا نقروف گفت :

— من دیشب بوقت غروب از بعضی علایم دیده دانسته بودم که امروز بیك باد شدید غربی سر دوچار خواهیم شد .

مهندس — چون چنینست چابکی کرده خودرا یك آن اولتر به نالهٔ درامده کشتی سگ ماهی برسانیم چرا که درانجا از خطر فارغ خواهیم شد .

هاربر — در نالهٔ درامده کشتی سگماهی غیر از شب اگر روز دیگر را هم بگذرانیم بد نه خواهد شد . چرا که آنجا نیز بحقیقت شایان تماشا میباشد .

پا نقروف — اگر هوا خوب باشد در ناله درامده خواهیم توانست . اما در شب ، و هوای ناساز در چنین جاهای تنك و آبهای ناشناس گردش کردن هیچ بدردمن نمیخورد .

مهندس — پا نقروف ! کپتان ما تو میباشی هرچه که مناسب به بینی همچنان کن همهٔ ما بتو تابعیم .

پانقروف — شما خاطرجمع باشید موسیو سیروس ! اگر صخره سنگی بخواهد که بزیر کشتئی من برخورد من حاضرم که آن سنگرا بسر خود پاره پاره کنم .

پا نقروف یکقدری توقف کرده پرسید که :

— ساعت چنداست ؟

— ساعت ده .

— تا بدماغهٔ ماندیبول چقدر مسافهٔ ازینجا خواهد بود ؟

— بقدر پانزده میل تخمین میشود .

— پانزده میل دونیمساعت راهست که باینحساب بعداز پیشین ما دردهنه نالهٔ مذکور خواهیم رسید و چون درانوقت زمان جزر بحراست آب های ناله به برامدن آغاز دارد که به اینسبب درامدن در ناله محالست ۰

— در دهن مدخل ناله آیا لنگر انداخته نمیتوانید ؟

— نمیشود ، چراکه درهوای بد به نزدیك خشکه لنگر انداختن مهلك است ۰

— پس چه خواهید کرد ؟

— دور از خشکه میان دریا لنگر می اندازیم و به مد انتظار میکشیم وقتیکه مد ابتدا کرد اگر روشنی بود میدرائیم وگرنه تابطلوع آفتاب صبر میکنیم ۰

— من گفتم ترا پانقروف ! ماتنو تابعیم ۰

هاربر — البته احتیاط لازمست چرا که در ینبار مهندس مانیزدر بیرون کشتی نیست که برای رهنمائی ما آتش بیفروزد ۰

ژه ده ئون — صحیح ! خوب شد که بیادم دادی بخدا موسیو سیروس اگر آن آتشرا نمی افروختید ماجزیره رانمی یافتیم ۰

مهندس بسیار متحیر شده پرسید که :

— کدام آتش ؟

پانقروف — وای مگر فراموش کردید ! در وقتیکه ما ازجزیرهٔ تابور میآمدیم ، در شب آخری بسبب دمه وطوفان راهرایکقلم گمکرده بودیم ، ویکسر بطرف شمال می راندیم که دران شناعت وممسا و نت شمابفریادمارسیده آتش بسیار روشنی در خشندهٔ افروختید ومارا رهنماهی نمودید که آنشب هم بیستم ماه تشرین اول بود ۰

— بلی بلی ۰ خوب فکر کرده بودم که آن آتش رابرای رهنمائی شما افروختم !

بعد از یکچند دقیقه مهندس بطرف پیتی کشتی باژه ده ئون تنهامانده گفت :

— دوست من سپیاه ! در دنیا یکچیزی بسیار معلوم و ظاهریکه باشد آنهم همینست که من در بیستم تشرین اول یا پیشتر ویاپستر در هیچ جای جزیره هیچ آتشی نیفروخته ام !

باب بیستم

فهرست

شب گذرانیدن دردریا — نالهٔ سگماهی — مذاکره — حاضری برای زمستان — هواهای بد — سردیهای شدید — کارهای داخلی — بعد ازششماه — آئینهٔ فوتوگراف — حادثهٔ غریبه

هوا بحقیقت چنانچه پانقروف گفته بود ابتر گردید . باد رفته رفته کسب شدت میورزید . بونادوانتور وقتیکه بدهنهٔ نالهٔ سگماهی رسید بسببی که جزر آغاز نهاده بود داخل شدنش قابل نشد ، لهذادور از ساحل بلنگر انداختن وشب گذرانیدن قراردادند . اگرچه باد بسیارشدید بود ولی دریاموج کمتر داشت که اگرموج هم بسیارمیبود مانند بونادوانتور کشتیهای کوچك راطبعاً دوچار تهلکه میگردانید . پانقروف بملاحظهٔ اینکه مبادا موج بسیار شود شبرا تابصبح به دیده بانی وپاسبانی گذرانید .

امشب ژه ده ئون ومهندس تنها نشدندکه دربارهٔ مسئلهٔ آتش یك سخنی بگویند . درجزیرهٔ لینقولن یکدست مجهولی همیشه آثار عجیبهٔ بظهورمیآورد آیا کیست؟ وچیست؟ ژه ده ئون تمام شب به این افکار افتاد ، وآتشیراکه دروقت آمدن ازجزیرهٔ تابور دیده بودند پیش نظر آورده بملاحظه افتاد . آتش راتنها خود اونی بلکه رفقای او نیز عیانا دیده بودند ، وبروشنی همان آتش خودرا بجزیره رسانیده توانستند ، وهمه راتصور این بودکه آتش رامهندس افروخته است . حالانکه مهندس میگویدکه من نیفروخته ام ! آیا که افروخته ؟ واین اثر لطف ومروت راکه نمودارکرده ؟ ژه ده ئون باخود قراردادکه این بارچون بجزیره براید باجملهٔ رفقاهرطرف جزیره رابکمال دقت واعتنا جستجوو پالیدن گیرند .

امشب رامهندس وژه ده ئون بهمیگونه افکارها وملاحظه ها ، وپانقروف به دیده بانی وپاسبانی ، وناب وهاربربخواب بسر آوردند . امشب هیچ اثرآتشی از جزیره ظهورنیافت .

باطلوع آفتاب باد آرام شد . پانقروف باد بانهارا کشاده بکمال احتیاط دماغهٔ ماند یبول شمالی راد ور نموده بدهنهٔ نالهٔ سگماهی داخل شدکه این جایك حوض طولانی بزرگیست که از « لاو » نام مواد مذابیهٔ معدنیهٔ کوه آتشفشان ترکیب وتشکیل یافته است . پانقروف گفت :

— اینست حوضهٔ لنگرگاه بسیار امین ومحفوظی که دسته های بزرگ کشتیهای جنگی نیز دران پناه گرفته میتوانند .

مهندس گفت — این حوضهٔ طبیعی ازدو شاخ لاو یعنی مواد آب گشته و مذاب شدهٔ که در وقت اشتعال و آتشفشانی کوه فرانقلن از دهنهٔ تنوره کوه مذکور راز مرکز زمین برامده وسیلان نموده بعمل آمده است .

پانقروف — از هر چیزیکه بعمل آمده باشد باشد من اینحوضهٔ طبیعی رابدولت خود پیشکش میکنم . آیابرای دسته های کشتی جنگی حکومت جماهیر متفقه در بحر محیط بهتر ازین لنگرگاه امین ومحفوظی تصور میشود ؟

ناب — پانقروف ، توحالا آنسخن را بگذار اینرا بگو که حالا ما تا بدرون دهنهٔ سگماهی نیستیم ؟

هاربر — بلی بلی ، تابدرون دهن آن ! اما مترس ناب ، سگماهی دهن خود را بهم آورده مارا فرو نمیبرد .

ناب — نی ازین نمیترسم ، اماباوجود آنهم ازینجاهیچ خوشم نمیاید ، میخواهم که یك آن اول از اینجا برائیم .

پانقروف — به بینید ، ببینید ، من میخواهم که این حوضه را بحکومت متبوعهٔ خود پیشکش کنم ناب از حالا اورا به ناپسندی بد نام میکند .

اطراف اینحوضهٔ طبیعی رادیوارهای صخره سنگهائیکه از مواد آبشدهٔ معدنی بعمل آمده واز سطح بحر بسیار بلندی پیدا کرده تشکیل داده است که هیچ راه مرور وبالا شدن برا نهادیده نمیشود . دور ادور حوضهٔ مذکور را گردش کرده بازروی بونادوانتور را

بسوی دهنهٔ ناله سرراست کرده دوساعت بعد از پیشین ازخوضهٔ مذکور برامدند تاب چون برامدن کشتی را از نالهٔ سکیماهی دید بکمال ممنونیت وخشنودی یك « اوه » دور ودرازی کشید، کویا زنجئی بیچاره بحقیقت خود را در دهن سکیماهی میپنداشت که به ترس افتاده بود .

از نالهٔ سکیماهی تابجای ریختن نهرمرسی بدریابقدر هشت میل راه است . بوناد وا نتور ازساحل بقدر یك میل دورتر بسوی غرانیتها وزباد با نکشای عزیمت کردید . بعد ازکذشتن از پیش روی سنکلاخهای بزرک ساحل تپه زار های ریکزاریکه مهندس دران پیدا شده بودنمودارکردید. ساعت چاربانقروف جزیره کك سلامت رادورکرده به نهرمرسی داخل کردیدودرانجالنکرانداخته مهاجران بخشکه برامدند .

آیرتون ، وژوب درساحل منتظر بودند . ژوب ازدیدن افندیان خود بسیار صداهای شوق ومسرت براورد .

مهاجران مدت سه روزکامل شدکه ازغرانیتهاوزبرامده اند . درین سه روز همه اطراف جزیره را کردش کرده هیچ جای نامعلومی درسواحل جزیره باقی نماند . هرکاهدرجزیره بغیرازمهاجران کسی دیکرموجودباشدیادرکوشه وکنارجنکلفاروست ویادرپشتهٔ جزیرهٔ مارخواهدبود ! چراکه هنوزباین دوجاکاحقهٔ بهرطرف آن کشت وکذار نشده .

ژه ده ئون بامهندس بعدازبسیارمذاکره ومحاوره قراردادندکه نظردقت رفقارانیز بسوی اینواقعه هائیکه کاه کاه درجزیره رونمای ظهور میشود جلب وجذب نموده درباب کشفیات آن یکقراری بدهند. لهذا در ۱ ماه نیسان مهاجران برمنظرهٔ وسیعه درزیرچیریٔ خود کرد آمده مهندس بسخن آغاز نهاده کفت :

— عزیزان من ! درجزیرهٔ ما بعضی وقایع عجیبهٔ ظهورمی یابد که میخواهم نظر شما را بسوی آنها جلب نموده درانباب ازشما رأی طلب کنم چراکه اینوقایع چیزها ئیست که خارج طبیعت است .

یا نقروف دودهای توتون را ازدهن خود کشیده گفت :

— وای ! مگر جزیرهٔ ما خارج از طبیعت یکجزیرهٔ بوده است ؟

— نی جزیره ازدایرهٔ طبیعت خارج نیست . اما بعضی کارهای پنهانی اسرار انگیزی در وظهور می یابد که خارج طبیعت شمرده میشود که اگر یکان یکان آنواقعاترا برای شما بیان کنم و شما هم برای آنهایك سبب معقولی نیابید جزیرهٔ ما اسرار انگیز وپنهانی آمیز یك جزیرهٔ میشود والسلام !

یا نقروف — بگوئید موسیو سیروس ! ببینیم که چیست ؟

— خوب اول اینرا چه معنا میدهید که من بدریا بیفتم وغرق شوم و بعد از ان بمسافهٔ یك ربع میل دور ازساحل درمیان یك مغارهٔ پیدا شوم ! ؟

— میگوئیم که بیهوش شده بودید ، و به بیهوشی تابه مغارهٔ آمده اید .

— این تاویل هیچ قبول نمیشود . بگذاریم . اینرا چه میگوئید . ازمغارهٔ که من دران افتاده بودم تابه شمینه های شما که بقدر هشت میل مسافه است توپ چسان آمده توانسته است ؟

هاربر — به ذکاوت ودرایتی که سگها دارند . . .

ژه ده ئون — عجب درایت ! باوجودیکه باران بسیار شدید ، وطوفان هم بود سگ در شمینهٔ ماخشك وبی ترشدن رسید . ؟

سیروس — ازینهم بگذریم . آیادر خصوص مجادلهٔ سگ بادوغونق وبالا پرانیدن سگ ، وتلف شدن دوغونق چه میفرمائید که بشنویم ؟

یا نقروف — براستی که اینمسئله هیچ دانسته نشد وهم زخم دوغونق بسیار عجایب بود !

سیروس — ازینهم گذاشته پیداشدن دانهٔ ساچمه رادر گوشت آهوبره چه بگوئیم ؟ پیدا شدن صندوق پر ازاسباب ضروری خود ما رابی آنکه ازکشتی قضارسیدهٔ اثر بیابیم چه تفسیر کنیم ؟ رسیدن کشتی خود را در وقت ضرورت در نهرمرسی چه بگوئیم ؟ وقتی که بابوناد وانتور گردش میکردیم دفعته پیدا شدن شیشهٔ را که ما را ربو

دن آیرتون در جزیرهٔ تابور آگاه کنند چه تاویلی دهیم ؟ بخوف وهراس غریبی افتادن وخودشانرا از پنجره های غرانیتهاو زبیان انداختن بوزینه کارا باافتادن زینه چه معنادهیم؟

سیروس سمیت همه وقوعات غریبهٔ را که ازوقت آمدن شان تابحال در جزیره بوقوع آمده است بی آنکه یکی از آنهار افراموش کنند یکان یکان بیان کرده ناب وهاربر وپانقروف حیران ماندند که چه بگویند ! پانقروف گفت :

— براستی که دانستن این مسئله ها خیلی مشکلست دریناب حق بدست شماست .

— دوستان من ! حالا یکواقعهٔ دیگری پیش آمده که دانستن وفهمیدن آن ازهمه زیاده تر مشکل گردیده است !

— آن کدام واقعه است موسیوسیروس ؟

وقتیکه ازجزیرهٔ تابور می آمدید آیادر جزیرهٔ ما آتش افروخته دیدید یانی ؟

— بلی دیدیم .

— آیا ازدیدن خود بخوبی امین هستید ؟

— همچنین امینیم که ازدیدن شما امینیم .

— توهم آتش رادیدي هاربر ؟

— بلی موسیوسیروس ! آتش مانند یك سیارهٔ بزرگی بدرخشیدن بود .

— خوب فکر کنید ! مبادا که براستی سیارهٔ بوده باشد ؟

— نی سیاره نبود ! چراکه آسمان سراسر با ابرهای سیاه وتیرهٔ مستور بود . موسیو ژه ده ئون نیز دیده است .

ژه ده ئون — بلی من هم دیدم . حتی بچشم من ازروشنی آتش زیاده تر بروشنی ضیای الکتریك برخورد ، وچنان گمان بردم که یك چراغ بزرگی برقی بدرخشیدن آمده است .

هاربر — بلی ، بلی هم برسربام غرانیتهاوز بود .

مهندس — بسیار خوب دوستان من ! حالا تحقیق بدانید که در آنشب نه من ونه

ناب هیچ آتشی در جزیره نیفروخته ایم!

یا نقروف بحیرت تمام گفت :

— چه میگوئید ؟ آیاشمانیفروختید ؟

— محقق بدانید که اگر آتشی افروخته دیده باشید آن آتش از دست ما افروخته نشده است چرا که مادر انشب از غرانیتهاو زهیچ بیرون نبرامده ایم .

رفقااز ینسخن مهندس خیلی بحیرت افتادند چرا که آتش را برأی العین دیده بودند .

براستی که در ینمسئله هایکچیزی هست ! معلوم است که یك قوت پنهانی ناقابلی در جزیرهٔلینقولن حکمفرمامیباشد. اگرچه اینقوت برای مهاجران نافع ومفید حرکت میکندبازهم درچه بودن، وکه بودن آن خیلی به پریشانی خاطر وتشویش افکار افتاده اند!

سیروس سمیت ازولوله انداختن و هیجان توپ و ژوب برکنارچاه ، و فرو آمدن خود درچاه، ونیافتن چیزی نیزبیان کرده بعدازین مکالمه همهٔ مهاجران به اتفاق آراقراردادند که هرطرف جزیره را بکمال دقت و باریك بینی بپالند . و هیچ نقطهٔ جزیره رابی تفحص وجستجونگذارند .

بعدازامروز یانقروف خیلی اندوهگین شد .وبی اندیشه نماند. کشتیبان قهرمان ما که تابحال جزیره را یگانه مال خودمیشمردند، وخود شانرا حاکم مطلق آن میدانستند حالا یك آمر دیگری برای آن پیدا شدن خیلی برطبعش گران آمده است ، وشوق و نشه اش یکقلم پریده است .

ماه مایس داخل گردید. زمستان نیزواصل شد مهاجران بکارهای زمستانی خود آغاز کردند . مهاجران درینزمستان خیلی پرواندارند . لباسهای پشمی نمدی بسیار دارند . پشم وماشین قماش سازی شان نیزحاضراست .

آیرتون نیزلباسهای پشمینه راپوشید، وبنابررجای مهندس زمستانرابامهاجران درغرانیتها و زبسر آوردن قبول نمود . اگرچه با ایشان بهرگونه معیشت اشتراك میورزدولی همیشه مایوس ومکدر میباشد. بساعت تیریها، وسرورهاباآنهااشتراك نمیکند.

مهاجران در پنزمستان که سوم زمستان شانست هیچ ازغرانیتهاوز نبرامدند .
طوفانهای بسیار شدید شدیدی ظهور نمود . بحر بسیار طلاطم پیدا کرد موجه های بزرک آن تابه پای دیوار غرانیتهاوز رسید . نهرمرسی نیز سیلابهای شدیدی بعمل آورد . مهاجران پلهای تپهٔ منظرهٔ وسیعه را محکم بندی خوبی کردند .
در اثنای طوفانها بمرغانچه ها ، و آسیا بسیار خسارت رسید که اگرمهاجران زود زود خبرگیری وسرپرستی نمیکردند سراسرمحو وتلف میشدند .
در موسمهای سردی درخارج تپهٔ منظرهٔ وسیعه یکچند زاغار ودیگر حیوانات وحشی دیده شد . مهاجران برمرغانچه ها وطویلهٔ حیوانات خود شان ترسیده یکچندبار باز با آنها محاربه آغار کرده متعددحیوانات را تلف نمودند . زمستان بهمینصورت بسیارشدیدانه کذشت . شدت هوا بغرانیتهاوز اصلاضرری نرسانید . آغل نیز بسبب بادپناهئی کوه فرانقلن بسیار خسارت نکشید . خرابی جزوئی آنهارا آیرتون تعمیر میکرد .
درزمستان هیچیك حادثهٔ اسرار انگیزی ظهور نمود . اما مهاجران همه وقت ازانوقوعات غریبهٔ اسرار انگیز مذاکره ها ومباحثه ها میراندند ، وقرار قطعی میدادند که درموسم بهار همهٔ اطراف جزیره راوگوشه وکنارهای آنرا دوروتفتیش نمایند .
بدخول ماه تشرین اول هواهای خوب وموسم لطیف بهار نیز داخل کردید . مهاجران تصور دوروتفتیش جزیره را مصمم کرده بودندکه درین اثنا یك حادثهٔ نودیگری که نتیجهٔ آن خیلی مهلك ووخیم بود ظهوریافت که بدینسبب ازتصور کردش جزیره فارغ شده درصد دچارهٔ حال خود افتادند این حادثهٔ غریبه رانیز آئینهٔ فوتوکراف بظهور آورد باینصورت که در ۱۷ تشرین اول هاربرهوارا خوب ومساعدیافته خواست که یکقطعه فوتوکراف همهٔ کانهٔ جماهیرمتفقه رابردارد . که این قطعه منظرهٔ تمام کانه راازحد دماغهٔ ماندیبول تاحد دماغهٔ پنجه همه را دربرمیکرفت . آنروز هواصاف دریا هم آرام بود . ماشین فوتوکراف راهاربردریکی ازپنجره های غرانیتهاوز کذاشته ساحل

وبحر رادر دائرهٔ رویت اودراورد . بعدازانکه فوتوکراف راکرفت درخانهٔ تاریك غرا نیتها وزبرای شستن آئینهٔ فوتوکراف درامد وشیشه راشسته پس بروشنی برامد . دید که درنقطهٔ التصاق هواودریایعنی منتهای افق بحردرعکس یك لکهٔ سیاهی موجوداست . بخیالش آمدکه درشیشه این لکه خواهدبودباز آئینه رابخانهٔ تاریك برده هرچه که شست لکه پاك نشد . ذره بین بزرگ رابرداشته نقطهٔ مذکوررابدقت معاینه کرد . بعدازمعاینه دفعتهً یك ندای حیرتی براورده آئینه راباذره بین به پیش مهندس دوانیده بردو کفت:

— به این نقطه ببینید .

سیروس سمیت به نقطهٔ مذکورباذره بین بدقت نظرکرده آئینه رابجایکی بنهاد ، ودوربین بزرگ رابرداشته بسوی پنجره دوید .

مهندس بادوربین هرطرف افق رامعاینه کرده برنقطهٔ که درآئینهٔ فوتوکراف مانند لکهٔ سیاهی پدیدار بودتوقف نموده وفریادبراورده کفت که :

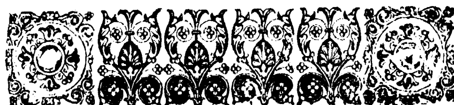
— یك کشتی راست باینطرف می آید .

ژه دهئون وپانقروف نیزدویده دوربین راکرفته دیدند . براستی که یك کشتی بزرگی بطرف جزیرهٔ لینقولن به سرعت درآمدنست .

—⟪ انتهای کتاب دوم ⟫—

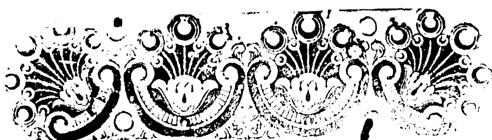
—⟪ مترجمش ⟫—

محمود طرزی



اعلان

کتاب دوم رومان ما که بعنوان «آدم متروك» بود بعون الله تعالی رسیدهٔ حد ختام گردیدو حالا بکتاب سوم آن که «اسرار جزیره» است آغاز میکنیم . آدم متروك که عبارت از آیرتون نام شخصیست ، و ازطرف مهاجران از جزیرهٔ تابوربجزیرهٔ لینقولن آورده شده اگرچه یك کمی ازسرگذشت احوال او درین کتاب دوم رومان جزیرهٔ پنهان بیان گردید ولی تفصیلات کلی وقوعات حالات لاردگولناروان ، وکپتان غران ، ووابور دونقان ، وخود این آیرتون رومان مستقل مخصوصی دارد که نام آن رومان (اطفال کپتان غران) میباشد . اطفال کپتان غران نام رومان نیز ازتألیفات مولف جزیرهٔ پنهان ژول ورن فرانسویست که باز مستند برفن میباشد . رومان مذکوراز یك سیاحت خارق العادهٔ بسیارعجیبی که برسی وهفتم درجهٔ عرض جنوبی بر تمام کرهٔ زمین دور وگردش شده است بحث و بیان میراند ، وازجزیرهٔ پنهان بزرگتر یك کتابیست . اطفال کپتان غران هم ازطرف احمد احسان بیك بزبان ترکئی عثمانی بهمهٔ تصاویر ، ونقشه های مکمل آن ترجمه ونشرشده است . هرگاه این زحمت وجگرخونی که درراه ترجمهٔ جزیرهٔ پنهان را بزبان پارسی برخود گوارا ساخته ایم به هدر وعبث نرود ، واین اثرما ازطرف قارئین کرام وطن عزیز ما مظهرحسن قبول گردد ، وعمرهم وفا کند انشاء الله تعالی به ترجمهٔ رومان اطفال کپتان غران نیز آغاز خواهم کرد . ومن الله التوفیق . (محمود طرزی)



جزیرهٔ پنهان

کتاب سوم — اسرار جزیره

باب اول

فهرست

ضیاع باخود سلامت — آیرتون را بخواهیم — مذاکرهٔ مهمه — دونقان نیست — کشتی مشکوك — تدابیر — کشتی نزدیك میشود — صدای یك طوپ — لنگر انداختن کشتی — شب شد

تمام دونیم سالست که مهاجران بیچارهٔ قضازدهٔ فلاکترسیده بجزیرهٔ لینقولن افتاده اند، و در ظرف اینمدت باعالم انسانیت هیچ مخابرهٔ اصلا کامیاب نشده اند. اگرچه ژده ئون یکبار احوال خود شانرا مختصراً نوشته بگردن مرغ بزرگی که هار برگرفته بود بسته و مرغرا بهوا کرده بودند اما این مخابره هم چیزی نیست که بنظر جدیت و صحت بآن دیده شود. تنها آیرتون است که بنابر نتیجهٔ وقوعاتیکه برقارئین کرام معلومست به اینهارفیق گردیده است. حالا نکه امروز آمدن دیگر آدمانرا درجزیرهٔ پنهان تنهای هجران خود می بینند.

زیاده هیچ جای شبهه نماند. درپیش روی شان یك کشتی بادبان کشادهٔ بزرگی

پدیدار است اما آیا راه براه بدیگر طرف میرود ؟ یا رابر بجزیره می آید ؟ اینستکه بعد ازچندساعت اینمسئله نیز بمیدان ظهور حقیقت خواهد رسید ! پانقروف نیز بادور بین بدقت بسوی کشتئی که در آمدن بود نظر کرده گفت که :

— بحقیقت یك کشتی می آید . اما آیا چسان کشتی خواهد بود ؟

در صدای پانقروف آثار ممنونیت و خشنودئی زیادی دیده نمیشد . ژه ده ئون گفت :

— آیا بطرف ما میاید ؟

— حالاهنوز معلوم نیست ، در افق تنهاباد بانهای کشتی معلوم میشود ، بدنهٔ کشتی هنوز معلوم نیست .

هاربر — حالا چه باید کرد ؟

مهندس — انتظار باید کشید !

یکمدتی مهاجران ساکت و ساکن ماندند ، بهزار گونه فکرها ، وهیجانها ، و ترسها ، و امیدها دوچار شدند . این یك معلومست که این مهاجران جزیرهٔ لینقولن مانند دیگر قضا زدگان آفترسیده نیستند که از پریشانی و فلاکت و سفالت به تنگ آمده یك آن اولتر آرزوی برامدن از جزیره را داشته باشند علی الخصوص پانقروف وناب بسببیکه در جزیرهٔ لینقولن برهمه خواهشات خود مالك میباشند اگر ترك کردن جزیره لازم آید بکمال تأسف و حسرت آنرا اجرا خواهند کرد ، وهم این پنج نفر رفیق باهمدیگر چنان یك رابطهٔ محبت و ودادی بهم رسانیده اند ، وجانهای شان چنان باهم انس والفت پیدا کرده که اگر بیک قطعهٔ مسکونهٔ هم بروند ازهمدیگر جدا نتوانند که زیست کنند .

اما ازمشاهدهٔ این کشتی اگر هیجان ، واضطراب شان بیشتر باشد حق بدست شا نست . چراکه این کشتی یکپاره ازپاره های ممالك متمدنه و یکقطعهٔ از قطعات مسکونه شمرده میشود ، وهم که میدانند ، بلکه یك پارچهٔ ازوطن خود شان باشد ؟

هرلحظه پانقروف دور بین را گرفته به پیش پنجره میدود ، و بطرف جهت غربی جزیره بسوی کشتی که بقدر بیست میل دوراست نظرمیاندازد ، مهاجرانرا ازدیدن

این کشتی حیرت واضطراب عجیبی دست داده ، هرکس بیك سودای عجیبی افتاده آیا این کشتی به این طرف خواهد آمد یاراه براه دیگر طرف خواهد رفت ؟ آیا وجود خود را به کشتی نشینان خبر بدهند یعنی یك آتشی بیفروزند ، ویایك بیرقی بکشند و یایك تفنگی بیندازند یا آنکه خاموشی را پیشه گیرند ؟ آیا این کشتی دوستست یادشمن ؟ آمدنش به اینطرف دیده ودانسته است ، یا آنکه تصادفی و اتکلی ؟ در حالتیکه نام و نشان اینجزیره در خریطه ها ونقشه ها مذکور نباشد ، و بر راه هیچ کشتی هم برابر نبود ، ودرینطرف ها بغیر از یکجزیرهٔ تابور که اینهم از راه تمام کشتیها بر طرفست دیگر جزیرهٔ هم موجود نباشد آمدن این کشتیرا چه معنا بایدداد ؛ هریك از رفقا به اینگونه سوالها واستغها مها مشغول بودند که هاربر گفت که :

— مبادا که این کشتی وابور « دونقان » نباشد ؟

قارئین کرام فراموش نکرده باشند که دونقان وابور لارد گولنار وانست که آیرتون را آورده درجزیرهٔ تابور گذاشته است . وبنابر وعدیکه لارد با آیرتون کرده باز به آمدن و آیرتونرا بردن موعود بوده است . ژه ده ئون گفت :

— بایدکه بجا بکی آیرتونرا از آغل طلب نمائیم چراکه بغیر ازو کسی دیگر نمیشناسد که این کشتی دونقان هست یانی !

این رأی از طرف همه رفقا قبول گردیده هاربر همانلحظه بر ماکینهٔ تلگراف آمده برای آیرتون این تلگراف را بکشید .

(چابك برخواسته بیائید) .

بعد از چند ثانیه آیرتون جواب داد که :

(می آیم)

مهاجران باز بتماشای سفینه مشغول شدند . هاربر گفت :

— اگر این کشتی دونقان باشد آیرتون چابك آنرا میشناسد چراکه بسیار دران سفر کرده است .

پانقروف — اگر بداند که دونقان است چقدر متأثر خواهد شد !

مهندس — بلی ، اما آیرتون الحق که درینوقت به سوار شدن سفینهٔ لارد ، ودست دادن با او لایق وسزاوار گردیده است . وخدا بکند که این کشتی دونقان باشد چرا غیر از دونقان هر کشتی که باشد در نظر من شبهه ناکست . اینطرفهای بحر محیط همیشه جولانگاه رهزنان دریائیست . ازینسبب میترسم که مبادا این کشتی سفینهٔ رهزنان دریائی باشد !

پانقروف — اگر چنین باشد ماجزیرهٔ خود رابزور وجنگ مدافعه ومحافظه میکنیم !

مهندس — همچنینست اما اگر بجنگ ومدافعه مجبور نشویم بهتر نخواهد بود ؟

ژه ده ئون — بسببی که جزیرهٔ لینقولن در نقشه هامندرج نیست اگر این کشتی به تصادف هم ازینراه بگذرد چون جزیره رابه بیند بهمه حال برای دانستن آن به جزیره نزدیك خواهد شد .

مهندس — من نیز همچنین میگویم . چرا که ازطرف بحریهٔ همه دولتها قرار داده شده است که هر کپیتانی که یك نقطهٔ غیر معلومی در بحر ببیند باید که آنرا تحقیق کرده بدیگران اخبار نماید .

پانقروف — چون چنینست فرض کنیم که این کشتی بجزیرهٔ ما نزدیك شد، ودر پیش قرابتهاوز آمده لنگر انداخت برماچه لازمست که چه کنیم ؟

این سوال در اول امر بیجواب ماند . اما بعد ازیکقدری سکوت مهندس سربرا ورده گفت :

— اگر کشتی سوداگری بود اول باصاحب کشتی مخابره ومذاکره میکنیم . اگر ممکن شد وتکالیف مارا صاحب سفینه قبول کرد در کشتی سوار شده جزیرهٔ لینقولن رابنام دولت جماهیر متفقه قبول گردانیده یکجا حرکت میکنیم ، وبدولت متبوعهٔ خود رفته جزیرهٔ خود راپیشکش وتقدیم مینمائیم ، وازانجابابسیار آدمها آمده ایجا را در ذیل مستملکات حکومت معظمهٔ خود آبادان میگردانیم .

یا نقروف — آفرین ! هزار آفرین موسیوسیروس ! هم بحکومت خودیك جزیرهٔ که هرچیز آن ساخته و حاضر شده است پیشکش میکنیم . زیرا هرطرف آن نام گذاشته شده ، حوضهای لنگرگاه ، وسرکهای منتظم خط تلگراف ، ماشینخانه های مکمل ساخته شده است دیگرچه میخواهند !

ژه ده ئون — بلکه وقتیکه ماازینجاحرکت کنیم دیگری آمده جزیرهٔ مارا ضبط کند؟

یا نقروف — چون چنین باشد من درینجا مانده نگهبانی وپاسبانی میکنم ، وهم از دست من چنانچه ازجیب احمق ساعت آنرا ببرند بمفت ورایگان کسی نخواهد برد !

بقدریکساعت مدت گذشت درین اثنا هیچ معلوم نشد که کشتی بطرف جزیره می آیدیادیگرطرف میرود . اگرچه یکقدری نزدیك شده است اما بازهم معلوم نیست که براستقامت جزیره میآید یانی . درین اثنا ازدروازهٔ دالان غرانیتها وز آیرتون درامده گفت :

— به امرشماءمنتظرم چه میفرمودید ؟

سیروس سمیت چنانچه عادت اوست دست خود رابسوی آیرتون دراز کرده بعد از فشاردادن دست همدیگراورابه پیش پنجره برده گفت :

— شمارابرای یك مسئلهٔ مهمی طلب کردیم درافق یك کشتی دیده میشود .

آیرتون ازشنیدن اینسخن رنگش پرید . به پنجره نزدیکشد بطرف بحر نظر کرده چیزی ندیده ژه ده ئون گفت :

— دوربین را گرفته بدقت نظرکن چراکه ما گمان میبریم که این کشتی دونقان خواهدبود !

— آیادونقان ؟ اینقدرچابك ها ؟

اینسخن بغیراختیاری ازدهن آیرتون برامد وسرش خم گردیده ساکت ماند . بعد ازکمی سربراورده گفت :

— نی نی ! دونقان نیست !

مهندس — یکبار خوب ببینید شبههٔ مارا حل بکنید .

آیرتون دوربین را گرفته بکمال دقت معاینه کرده و بعد از معاینه گفت :

— بواقعی یك کشتی دیده میشود ! اما گمان نمیبرم که دونقان باشد .

— چرا؟

— چرا که دونقان واپوراست . حالا آنکه درین کشتی هیچ اثر دود مشاهده نمیشود .

پانقروف — بلکه با بادبان ره پیمائی میکند چرا که این جاها از اراضئی مسکونه دور است و درچنین جاهای دور البته سرفه کردن زغال لازم ولا بد است .

آیرتون — بلکه چنین باشد ! یکقدری صبر کنیم ، البته معلوم خواهد شد .

اینرا گفته ودریك گوشهٔ نشسته ساکت ومتفکر مانده مهاجران درحق کشتی باز بمکالمه دوام کردند . اما آیرتون درسخن بایشان شراکت نمود .

فکر همهٔ مهاجران خیلی پریشانست . علی الخصوص پانقروف وژه ده ئون عصبی المزاج درهیچ جا نمی ایستند ودایما بقدم زدن ودرپیش پنجره رفته بدیدن مشغولند . هاربر نیز خیلی اندوهگین دیده میشود . تنها ناب مستریح دیده میشود . البته مستریح باید بود چرا که هرجا افندی او باشد مملکت زنگئی صادق نیز همانجاست دیگر چه کار دارد . آمدیم بر مهندس . مهندس بسیار اندیشناك دیده میشود . وازهر وضع وحرکتش چنان معلوم میشود که ورود این کشتی را علامت نحوست میشمارد .

درین اثنا کشتی خوب نزدیکشده . بادوربین دیدند که بدنهٔ کشتی بسیار منتظم ومتناسب است بادبانهای خودرا باز کرده بسرعت راست بسوی جزیره می آمد که اگر همچنین براه خود دوام ورزد بعداز کمی به دماغهٔ پنجه خواهد رسید . دراینحال میباید که بحوضهٔ بالون رفته کشتیرا استقبال کنند . اما چون شب نزدیکشده اینهم مشکلست . ژه ده ئون پرسید که :

— آیا اگر شب شود چه خواهیم کرد ؟ آیا اگر کشتی استاده نشود آتش بیفروزیم تاوجودخودرا به آنها خبربدهیم ؟ یا نی !

این یك مسئلهٔ بسیار مشکلیست . چراکه حسیات مهندس باین هیچ راضی نیست لهذا این سوال ژه ده ئون بجواب ماند . اما ژه ده ئون باز گفت که :

— بلی باید که سفینه بداندکه جزیره مسکونست چراکه این فرصت را اگر ازدست بدهیم در آخر بسیار موجب تأسف ما خواهدشد .

بنا بر ینسخن قرار داد شد که ناب و پانقروف به لیمان یعنی حوضهٔ بالون رفته یك آتش بزرگی بیفروزند تااز طرف کشتی نشینان دیده ، وبجزیره بیایند اما درین اثنا دیدندکه کشتی سرراست بسوی جزیره بکمال سرعت می آید لهذا برای آتش افروختن لزوم ندیدند . دوربین را باز به آیرتون دادندکه به بیند که آیا دونقانست یانی ؟ هنوز روشنی بود . آیرتون بکمال دقت نظر کرده گفت که :

— دونقان نیست .

دوربین را پانقروف گرفته دیدکه این کشتی خیلی کشتی بزرك بسیار متین بادیست . واپور نیست پانقروف دقت میکردکه به بیند آیا بیرق کشتی علامت کدام دولترا دارد .

پانقروف — بردگل کشتی یك بیرقی می بینم اما نمیبینم که چه رنگست .

ژه ده ئون — بعد از نیمساعت آنرا هم خواهیم دید . وهم چنان معلوم میشودکه کپتان کشتی بجزیره برامدن میخواهدکه اگر امشب نشود فردا بهمه حال خواهیم شناخت .

— باوجود آنهم میخواهم که امشب ملیت کشتی رابخود معلوم کنم .

پانقروف دوربین رااز دست نگذاشت ومتصل بسوی بیرق کشتی نظر میکرد گفت :

— این بیرق امریکائی نیست . انکلیزی وعثمانی هم نیست زیرا رنگ سرخ بزودی وخوبی شناخته میشود ، سفید هم نیست که به روس منسوب باشدرنگهای فرانسیس والمانرا هم ندارد ، اسپانیاهم نیستکه زردباشد .

پانقروف مانده شده دوربین را گذاشت آیرتون دوربین را برداشته نظر کرد و دفعتهً فریاد براورده گفت :

— رنگ بیرق سیاه است .

این کلمه بسیار تأثیر مدهشی بخشید چرا که بر همه مهاجران معلومست که این علامت کشتیهای رهزنان دریایی میباشد .

چه عظیم مصیبت ! آیا رهزنان دریائی مالیزی میباشد یا آنکه او ستر الیایی ؟ آیا بجزیرهٔ لینقولن چسان پی برده اند ؟ چنان گمان میشود که بعداز رهزنیهاوشقاوتهای مدهشی که اجرا کرده اند خودرا به بیراهه زده به تصادف جزیرهٔ لینقولن را دیده اند . وچون درنقشه ها آنرا مندرج نیافته اند انجار ابرای پنهان کردن خود و جمع کردن اشیای مسروقهٔ خویش پناگاه امین ومحفوظی شمرده آمده اند . آیا این جزیره که ملجاء ناموسکارانهٔ مهاجرانست مجمع جنایت شقاوت پیشه گان خواهد شد ؟

سیروس سمیت وقت رابرای مذاکره ومحاوره مساعد ندیده گفت که :

— دوستان عزیزمن ! بلکه کشتی تنهــا سواحل جزیره رادور تفتیش کرده پس میرود ؟ بلکه بخشکه آدم نمیبرارد ؟ لهذا این دوامید برای مایکیك فرصتی میباشد . ما میباید ، که تارسیدن آنهاوجود خود رادر جزیره سراسرستر نمائیم وتا که سعی داریم باید چنان بنمایانیم که درجزیره کسی نیست چرخ آسیای بادی مابه آسانی دیده میشود ، آیرتون وناب باید رفته آنچرخرابردارند ، پنجره های غرانیتهاوزرادرمیان برگهاو شاخها بخوبی ستر باید کرد ، آتش وروشنی را یکقلم باید برطرف کنیم تا که قطعیاً پی نبرند که درجزیره آدم هست یانی ؟

هاربر — بوناد وانتور راچه خواهیم کرد ؟

پانقروف — کشتی مادر حوضهٔ بالون براحت پنهانست اشقیای خائن نمیتوانند که آنرابیابند .

امرهای مهندس درحال اجرا گردید . ناب وآیرتون برمنظرهٔ وسیعه رفته همه آثاری که مسکون بودن جزیره رابنمایاند برداشتند . دیگررفیقانیز بجنگل رفته بسیاری ازشاخه های پربرگ راآورده پنجره های غرانیتها وزرا باآن بخوبی بپوشانیدند اسلحه ومهمات حربیهٔ خود شانرانیزازدولابها براورده وپاك وحاضرساختند اینکار

هاچون همه کی تمام شد سیروس سمیت بیك صدای پر هیجان و باتاثیری گفت :

— عزیزان من ! هرگاه این اشقیای خبیث جزیرهٔ عزیزمارا ضبط و استیلا کردن خواهند وظیفهٔ انسانیت ما بجز مدافعه و نگهبانئ جزیره دگر چیزی هست ؟

ژه ده ئون و دیگر رفقا همه کی بیکزبان گفتند :

— در راه مدافعهٔ جزیرهٔ خود مان همه بفدای جان کردن حاضریم .

مهندس دست خودرا بسوی رفقادراز کرده ایشان نیز یگان یگان بکمال اخلاص دست اورا افشار دادند .

آیرتون دریك گوشهٔ بپاایستاده بر فقانزدیك نشده سیروس سمیت فکر آیرتونرا دانسته خودش به او نزدیکشده گفت :

— آیرتون شما چه خواهید کرد ؟

— من وظیفه . ودینی که برمن وفای آن واجبست آنرا اجرا میکنم !

آیرتون اینرا گفته و به پیش پنجره نزدیك شده بمعاینهٔ حرکات کشتی رهزنان آغاز نهاد .

بیست دقیقه میشود که آفتاب غروب کرده بود ، افق آهسته آهسته رو بسیاهی نهاده بود ، کشتی رهزن سرراست بسوی کانهٔ جماهیرمتفقه در پیش شدنست ، وحالا داخل کانه گردیده یکسر بسوی پیشگاه غرانیتها وزدر آمدنست یعنی اگرازدماغهٔ پنجه تابدماغهٔ ماندیبول یك خطی کشیده شود کشتی درینوقت داخل آنخط میماند .

سیروس سمیت چون بیرق سیاه کشتی رادید بسیار متأثر گردید . کشاده بودن و موج زدن این بیرق علامت نحوست و مصیبت بزرگی برجزیره و جزیره نشینان شمرده میشود . اینهمه آثار عمران و سعادتی که بعرق جبین وقوت بازو ، وسایهٔ همایایهٔ علم بروی کار آورده شده تموج این بیرق منحوس آنرا لحظه بلحظه تهدید میکنند والحاصل حال سعادت اشتمال مهاجران به ورود یافتن این کشتئی منحوس شقاوت پیشه کان دوچار تهلکهٔ عظیمی گردیده است . باوجود آنهم رفقا تابوقتیکه هلاك شوند بمدافعه و محافظهٔ جزیرهٔ خود حاضراند ، وبا مهندس خود دربنباب عهد و بیعت کرده اند .

آیا اشقیای رهزن در کشتی بسیار اند ؟ اسلحهٔ شان مکملست ؟ اینستکه دانستن این نقطه ها لازم ! و برای اینعلم آوری تابکشتی رفتن لازم : اما بچه گونه ؟ وباچه واسطه ؟

شب شد ، قمر که بحال هلال بود غروب نموده جزیره و دریارا یك ظلمت کثیفی استیلا کرد . سحابپاره های غلیظی که در افق جمع آمده مرور ضیارا قطعیاً منع کرده بود . بادهم سراسر از وزیدن افتاده هیچیك صدایی از طرف خشکه ، و بحر بگوش نمیآمده پانقروف گفت :

— که میداند ! بلکه کشتی منحوس بشب براهی که دارد برود ، و صبح که برخیزیم هیچ اثری ازان نیابیم .

گویا اینسخن پانقروف را جواب بود که یك ضیای شدیدی از طرف دریا پیدا شده ودرعقب آن صدای یك توپی بیامد .

ازین معلوم شد که کشتی رفتنی نیست و بساحل نزدیك شدنیست ودرین اثنا صدای زنجیر لنگر انداختن کشتی نیز بگوش تا سف مها جران برخورد .

وچون در مابین درخشیدن ضیا ، ورسیدن صدا بقدر شش ثانیه مرور نموده معلوم شد که سفینه بمسافهٔ یك میل فاصله در پیش روی غرانیتهاو زلنگر انداز اقامت شده است .

باب دوم

فهرست

مذاکره — تکلیف آیرتون — قبول شدن تکلیف آیرتون —
پانقروف و آیرتون درجزیرهٔ سلامت — رهزنان در یابی
انکلیزی — تشبث جسورانهٔ آیرتون — عودت
کردن آیرتون — شش نفر بمقابل پنجاه نفر

فکر رهزنان شقاوت پیشه بخوبی معلوم گردید ، درنزدیك جزیره لنگر انداختند . فردا بهمه حال بازورقهای کوچك خود بجزیره میبرایند .

سیروس سمیت و رفقایش اگرچه بهرگونه دلاوری وشجاعت برای مدافعه حاضر

میباشند ولی قاعدهٔ احتیاط را از دست دادن نیز جائز نیست . اگر رهزنان تنها برای یك آب برداشتنی آمده باشند آب خودرا از نهر مرسی برداشته میروند . چه ضرور که مهاجران خودرا به ایشان بنمایانند . پانقروف گفت :

— اما کشتی چرا بیرق سیاه خودرا برافراشت ؟ وبرای چه توپ انداخت ؟

مهندس — یا ازبرای نمایش ! یا آنکه میفهمانند که جزیره را استیلا کردیم !

ژه ده ئون — با وجود آنهم جای ما بسیار امین وپنهان ومحفوظست . دشمن بهیچ صورت مجرای قدیم تالابرا که در زیر آب پنهان مانده پیدا نمیتواند ، از ینطرف نیز پی زینه بغرانیتهاوز برامدنشان محالست .

پانقروف — اما جملهٔ بناها ، وتأسیسات بیرونئی مارا درظرف یکچند ساعت خراب میتوانند !

مهندس — بلی ! اما چه کنیم ؟ چاره نیست .

هاربر — آیا این اشقیا بسیار مرد مان خواهند بود ؟ یعنی اگر ده یا نزده نفرباشند عیناً با آنها اعلان حرب کرده ازعهدهٔ شان میبرائیم .

درین اثنا آیرتون پیش شده گفت :

— موسیو سیروس ! ازشما مساعده ورخصت میخواهم ؟

— چسان مساعده ورخصت ؟

— تا بکشتی رفته عدد طایفه، ودرجهٔ قوت آنرا بخوده ملوم کرده برای شما خبر میاورم .

— به این حرکت جان تا نرابه تهلکه می اندازید .

— وظیفه منست چرا نیندازم ؟

— اما اینکار ازوظیفهٔ شما افزونتراست !

— من مجبورم که ازوظیفهٔ خود افزونترکارها اجرا کنم !

ژه ده ئون — تابکشتی بازورق کوچك خواهید رفت ؟

— نی به آب بازی میروم . چرا که زورق مانند انسان اززیر آب گذشته نمیتواند !

هاربر — کشتی اشقا از ساحل بقدر یکنیم میل راه دورایستاده است چسان رفته خواهید توانست :

— من خیلی خوب شناوری میدانم موسیو هاربر .

مهندس — اما این تهلکهٔ بزرگیست !

— به این تهلکه پرواندارم موسیو سیروس ! از شما بکمال نیازمندی این رخصت را طلب مینمایم . بلکه به این کار و خدمت برا دران خود یکقدری تخفیفی در گناه های خود به بینم .

مهندس دید که اگر قبول نکنند آیرتون بیچاره که آرزوی ناموسکاری دارد خیلی دلگیر خواهد شد . لهذا گفت :

— بسیار خوب بروید .

پانقروف گفت :

— منهم با تو میروم !

آیرتون خیلی متأثر شده گفت :

— مگر هنوز از من امین نیستید ، و بر من شبهه دارید !!

اینرا گفته باز در میان لبهای خود آهسته گفت :

— هزار افسوس که حق بدست شماست .

سیروس سمیت گفت :

— نی ، آیرتون ! اینچنین نیست ! پانقروف از تو اصلا شبهه ندارد شما سخن اورا غلط فهمیدید .

پانقروف — بلی ، آیرتون من از شما هیچ شبههٔ ندارم . من با شما تنها تا بجزیرهٔ سلامت میروم . چرا که مبادا از ان خبیثان کسی در انجا بر امده باشد تا با شما مددگار و رفیق باشم ، و اگر کسی در انجا نباشد من در جزیرهٔ سلامت مانده و شما بکشتی میروید .

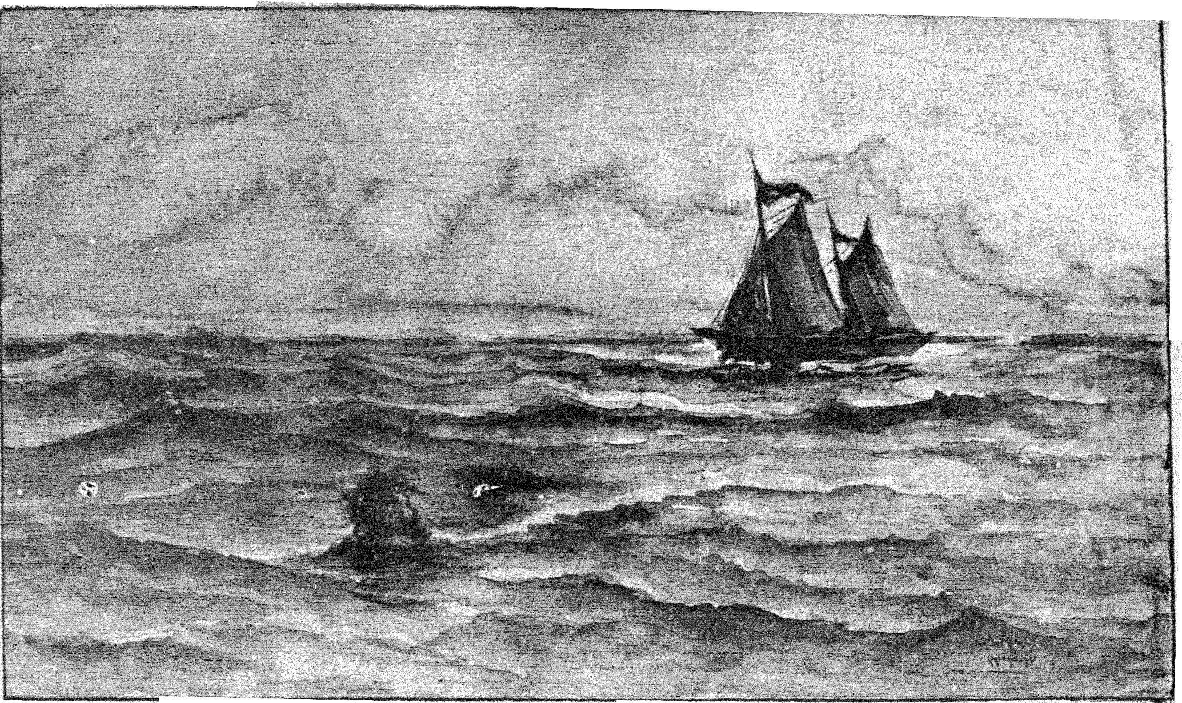
بعد از قرار دادن بدینصورت آیرتون حاضری خود را دیده ، و از رفقا وداع کرده

باپانقروف یکجا بساحل فرود آمدند . آیرتون خود را برهنه کرد . وجود خود را با پیه چرب کرد چرا که یکچند ساعت در دریا ماندنش احتمال دارد .

پانقروف و ناب در اول امر زورقچهٔ کوچکی که داشتند از نهر مرسی آورده پانقروف و آیرتون در ان نشستند . آیرتون یك پوستی بر شانه خود انداخته و وداع آخری خود را با رفقا اجرا کرده زورقچهٔ خود را بسوی جزیرهٔ سلامت براندند . گلوگاه را به آسانی گذر کرده بساحل جزیرهٔ سلامت رسیدند . در بخصوص بسیار احتیاط کردند زیرا میترسیدند که مبادا کسی از رهزنان در جزیره برامده باشد . امابعد از جستجو دانستند که در جزیره گك کسی نیست . زورقچهٔ خود در ادر هما نجا بسته کرده بساحل دیگر جزیره روانه شدند . آیرتون از انجا بلا تردد خود را بدریا انداخت بی آنکه صدایی و ندائی بکشد سر راست بسوی کشتی به شناوری آغاز نهاد .

پانقروف در یك گوشهٔ خزیده به بازگشتن آیرتون منتظر نشست . آیرتون بکمال جسارت و مهارت بی آنکه صدای از آب برارد شناوری میکند تنها سرش از آب بیرون میباشد، وچشم خود را بروشنی چراغ کشتی دوخته است . آیرتون نه از تهلکهٔ دندانهای تیز سگماهیهای بسیاری که درین آبهاست پروادارد ، ونه از مها لك مدهشهٔ که در کشتی برو پیش شود خوف و هراس میآرد بلکه تنها وظیفهٔ خود را که در عهده گرفته می اندیشد و بواسطهٔ جریانی که در نجا موجود است بسرعت بسوی کشتی پیش میشود .

بعد از نیمساعت آیرتون بی آنکه ورود خود را به کشتی نشینان آگاه کند به پیش کشتی واصل شد . وزنجیر لنگر کشتی را که از طرف بینی کشتی بدریا آویخته شده بود بدست گرفته خود را از آب بیرون بر آورد و یکقدری تنفس کرده . وگوش بطرف کشتی داده بر زنجیر مذکور بر بینی کشتی بالا برامد . در انجا عملهٔ کشتی کالاهای شسته گی خود را بر ریسمانها آویخته بودند . آیرتون بچابکی تمام یك پتلون را از سر طناب برداشته بپای خود در کشید ، وزنجیر لنگر را محکم گرفته تنها سر خود را از کشتی بالا براورده دیگر وجود خود را در پشت دیوار کشتی آویخته پنهان نمود ویکمدتی بهمین وضعیت ماند .



تنها سرش از آب بیرون میباشد

بهیئت کشتی وسخنان کشتی با نان هوش و گوش بداد •

عملهٔ کشتی هنوز بخواب نرفته بودند ، کسانی باهم سخن میگفتند ، بعضی بیت می خواندند ، مزاح ها ، وخنده ها میکردند آیرتون سخنانیکه میشنید اینست •

— کشتی ما بحقیقت که خوب مالست •

— بلی رفیق ، اسم آن که « سپیدی » شده بامسمای آن مطابقست • (سپیدی در زبان انکریزی بمعنی کارکن است) •

— زنده باد کپتان ما !

— زنده باد [بوب هاروی] (نام کپتانست) •

آیرتون ازشنیدن این نام آنقدر یك تأثیری بروجود واعصاب او پیداشد که نزدیك بود بی اختیار یك فریادی ازدهنش براید • چرا که بوب هاروی دروقتیکه آیرتون به شقاوت مشغول بود یکی ازعونهٔ او بود که ازکشتیبانان بسیار دلاور وماهری میباشد •

عملهٔ کشتی ازیکطرف باده کشی ، وازیکطرف بآواز بلند سخن میزدند که آیرتون از سخنان ایشان این معلوماترا حاصل نمود •

اول این یك را دانست که نام این کشتی سپیدی ونام کپتان او بوب هاروی میباشد • و اینهم ازمکالمهٔ کشتیبانان به او معلوم گشت که بوب هاروی وعونهٔ او ازشقاوت پیشه گان وجنایتکاران انکلیزی مرکب شده اند که از بندیخانه « نورفولق » فرار کرده اند • بشنوید که بندیخانهٔ (نورفولق) کجاست وچسانست ؟

درجهت شرقی قطعهٔ اوسترالیا در ۲۹ درجه و۲ دقیقه عرض جنوبی ، ودر ١٦٥ درجه و۴۲ دقیقه طول شرقی یك جزیرهٔ کوچکی موجود است که مساحهٔ سطحیهٔ آن شش فرسخ می آید • دروسط انجزیره « پیت » نام یك کوهی موجوداست که بلندی آن ازسطح بحر بقدر دوصد قدم میآید • اینستکه نام اینجزیره نورفولق میباشد حکومت انکلستان جنایتکاران وشقاوت پیشه گانیرا که قابل تأدیب وتربیه نباشند ، وبقید عمری محکوم باشند درینجزیره میفرستند • « به اصطلاح هندیان اینجارا کاله پانی میگویند » •

درینجزیره بقدر پنجصد نفر جانی وشقی موجود است که اینهادر زیر نگهبانی و دیده بانی صد نفر عسکر و صد و پنجاه نفر پاسبان محافظه میشوند. قانون این بندخانه بسیار شدید است . قباحت بسیار جزئی موجب جزاو باز خواست بسیار کلی میشود. اگر چه این جانیان بصورت خیلی مکملی محافظه میشوندولی باوجود آنهم گاه گاهی میشود که بعضی جانیان از نجزیره بفرار کردن کامیاب میشوند . وگاه گاهی که اینگونه فرار ها بوقوع آمده است باینصورت بوده که چند نفر جانی دست یك کرده و بریك کشتی که نزدیك جزیره لنگر انداخته باشند هجوم برده کشتیرا ضبط و غصب میکنند .

اینست که بوب هاروی و عونهٔ او نیز بدینسان حرکت کرده سپیدی نام کشتی تجارتی را که از اسلحه و آلات حربیه ودیگر اسباب بارشده و برای آب گرفتن در جزیرهٔ نورفولق استاده شده بود بدست آورده وصاحبان کشتی را اهلاك ساخته برهزنی دریابرا مده اند. واز یکسال باینطرفست که در بحر محیط به اجرای شقاوت و رهزنی مشغول میباشند. آیرتون نیز همچنین میخواست که بکند. کشتی دونقان را میخواست که بدست آورده برهزنی دریابر اید . و هم بوب هاروی آیرتونرا . و آیرتون بوب هاروی را بخوبی میشناسد .

اینست که آیرتون این معلومات را ازمکالمهٔ چندنفر عملهٔ که درنزدیك بنی کشتی جمع آمده وباده نوشی میکردند بخود معلوم کرد. وهم اینرادانست که کشتی سپیدی محض به تصادف واتکلی بجزیرهٔ لنقولن آمده است . وچنانچه مهندس گمان برده بود کپتان بوب هاروی ازدیدن اینجزیره خیلی ممنون و مسرور گشته اینجارا برای گدام کردن اشیای مسروقه و پنهان ساختن کشتی خود دراودر وقت لزوم مناسب و منتخب یافته است .

آیرتون دانست که حال مهاجران خیلی به تهلکه افتاد، زیراان اشقیای خبیث بفکر استیلا کردن جزیره افتاده اند، لهذا اول کارشان که بجزیره برایند قتل کردن مهاجران و بدست آوردن غرانیتهاوز است . لبته که همچنین خواهدبود! چراکه برای ذخیره کردن اشیای مسروقه محفوظتر و خوبتر از غرانیتها وز کجاست ؟ وتا مها

جران رابقتل نرسانند غرانیتهاوزراچسان بدست خواهند آورد ؟ وبسبب نبودن نام انجزیره درنقشه ها بهتراز ین اختفا که برای بوب هاروی کجاخواهد بود ؟

دل آیرتون رااز ین اندیشه های مدهشه خیلی غم والم استیلا نمود ، وباخود تأمل کردکه آیا بچه گونه چاره وبه چسان علاج شر ومضرت این بلای ناگهانیرا ازجزیره و مهاجران دفع خواهدتوانست ؟ آیاقوت وطاقت مهاجران باقوت کشتی نشینان مقاومت وتوانایی خواهدکرد ؟ دانستن اینمسئله هم موقوف بر معلوم کردن عدد عمله ، وقوت تخریبیهٔ آلات حربیه کشتی میباشد . اینست که آیرتون معلوم کردن ودانستن اینمسئله را وظیفهٔ خود میشمارد .

بعدازیکساعتی که درهمانجا پنهان ماند دیدکه اکثرعمله هابخود شده بخواب رفتند ، چراغهانیزاکثرخاموش شد . آیرتون دانست که بسبب تاریکی شب درکشتی گردش کرده خواهدتوانست . لهذا ازجائیکه پنهان بود خودرا بالابراورد ، وبرسطح بینی کشتی بپا ایستاده شده اطراف وجوانب خود رانظرانداخت وبرسطح بگردش افتاد ، دیدکه درکشتی سپیدی چهارعدد توپهای بسیارمکملی موجود است . آیرتون توپهارا معاینه کرده دیدکه ازجنس دنباله پر وخیلی مدهش آلات تخریبیه میباشند . برسطح کشتی باینطرف وآنطرف بقدرده پانزده نفرعمله افتاده دیده میشدنداماملوم میشد که درکمره ها ، وطبقهٔ زیرین کشتی نیز بسیار آدمهاخواهد بودزیرا آیرتون ازکلامهای عملهٔ کشتی فهمیده بودکه بقدر پنجاه نفر آدم درکشتی موجود است .

آیرتون دیدکه کار بسیار خرابست . آیاشش نفرباپنجاه نفرچسان مقابله خواهند توانست ؟ آیاباآن تفنگها ئیکه بدست دارند این توپهای مدهش را چسان مدافعه و جواب خواهند داد ؟

آیرتون وظیفهٔ کشفیات خود رابجاآورده میخواست که برگشته برفقای خود معلوماتراکه حاصل کرده بیان کندتاآنکه موسیوسیروس قوت وعدد دشمن رادانسته ازانقرار حرکت کنند . امادرینحال بیادش آمدکه بامهندس گفته بودکه « من مجبورم

که از وظیفهٔ خود افزونتر کارها کنم » لهذا یك فکر بسیار دلاورانه بخاطرش خطور نمود که آنهم خود را فدا کردن وجزیره را با مهاجران رهانیدن است ! این مسئله را نیز آیرتون تفکر نمود « که سبب یگانهٔ آمدن این کشتی بصورت رهزنی به پیشگاه جزیرهٔ لینقولن منم . چرا که فکر این رهزنی دریائی را بد ماغ بوب هاروی من انداخته بودم ، وهر شقاوتیکه او آموخته معلم اول او من بوده ام . که بسبب آن تعلیمات من آخر الامر رئیس اشقیای بحری شده تا بدینجاها رسیده است » آیرتون را ازین تفکر خیلی دهشت ، وشرمساری دستداد و وجدانش بر و حکم کرد که میباید این کشتی را بعمهٔ کشتی نشینانش برهوا نماید ، وخود را نیز با آن یکجا محو و ناپدید گرداند . آیرتون در اجرای این فکر خود هیچ تردد نورزید . واینهم به او معلوم بود که درینگونه کشتیهای رهزن باروت بسیاری موجود میباشد ، و مخزن بارت هم در مقسم کشتیها همیشه در طرف دنبال کشتی میباشد . لهذا خود را با آن مخزن رسانیدن ویك شرری دران انداختن به اجرای مقصد آیرتون کافیست .

آیرتون بکمال احتیاط ، و تمام دلاوری از سطح کشتی به طبقهٔ پایانی ازراه زینه فرو آمد . درین طبقهٔ که یك دالان بزرگ طولانی بود عملهٔ کشتی بخودانه و مستانه افتاده وبخواب رفته بودند .

در زیر ستون کشتی یك فانوسی آویزان بود و به ستون مذکور از اجناس مختلف اسلحه مربوط میبود . آیرتون از میان اسلحه یك طپانچه شش میل براورد طپانچه را معاینه نمود . دیدکه از جنس بسیار اعلا وهر شش میلش پر است . دانستکه با آتش دادن یك کارطوس آنرا در مخزن باروت کشتی را برهوا خواهد پرانید .

طپانچه را بدست گرفته بسوی آخر دالان مذکور که مخزن باروت درانجا بود پیش رفت . هرچه که پیش میرفت فانوس روشنیش کمتر میشد که بسبب تاریکی ممکن نمیشد تاپای آیرتون به یکی از خوابیده ها بر نخورد ، وهربار که پایش بکسی برمیخورد هزاران فحش میشنید . آیرتون به احتیاط و تأنی برفتن دوام ورزیده تابه پیش دروازهٔ مخزن

باروت واصل کردید .

دروازه رابسته یافت . اگرچه شکستن قفل بی آنکه صدا بر ارد مشکل معلوم میشد ولی دستهای قوتناك آیرتون دروازه را لخك کرده باز نمود که درین اثنا یکدسته قوتناکی برشانهٔ او خورده آیرتون روی خودرا گردانیده درمیان تاریکی یك آدم دراز قامت بسیار قوی الوجودی را دید که دست برشانهٔ او گذاشته ومیگوید که :

— در اینجا چه میکنی ؟

اینرا گفته و فانوس دستئی که بدستش بود بروی آیرتون برابر کرد .

آیرتون بشدت خودرا واپس انداخت . آیرتون شخص مذکوررا شناخت که بوب هاروی میباشد ولی بوب هاروی آیرتونرا بجا نیاورد بوب هاروی از پانتلون آیرتون گرفته باز پرسید که :

— توکیستی ؟ ودرینجا چه میخواهی ؟

آیرتون بشدت تمام یك مشتی برسینهٔ بوب هاروی گرم کرده بطرف زینه دویدن گرفت . بوب هاروی فریاد براورده گفت :

— بدوید ! بگیرید که دزد است !

ازینصدا چند نفر رهزن برخاسته بر آیرتون هجوم کردند . وخواستند که اورا بر زمین اندازند . ولی آیرتون پرقوت دلاورما خودرا از هجوم ایشان رها نیده بر زینه خودرا برسانید ، وباطپانچهٔ که بدست داشت براشقیائیکه درپی او افتاده بودند دوگلوله انداخت ودونفر از اشقیارا بر خاك هلاك غلطانید ، وخود آیرتون نیز از سر شانهٔ خویش باقمهٔ که یك شقی بروحواله نمودیك زخم کمی برداشت .

آیرتون بسبب اجرا نشدن تصورش خیلی اندو هگین گردید . زیرا بوب ها روی دروازهٔ مخزن باروت رابسته کرده بود ، وبسبب صداهای تفنکچه وقیل وقال همهٔ کشتی نشینان برپا خواسته بودند . لهذا بر آیرتون بغیر ازینکه گریخته خودرا برفقای خود برساند وبوجود خودقوت وعدد آنهارا بیفزاید دیگروظیفهٔ نماند . اما به بینیم که بگریختن

کامیاب میشود یانی ! اگرچه باین کامیابی خود شبهه داشت ولی بازهم هرچه بادا باد گفته از چار گلهٔ که در طپانچه مانده بوددو گلولهٔ دیگر رانیز براشقیائیکه راهش را گرفته بودند آتش نمود یکی ازین دو گلوله را برخودبوب هاروی نشان گرفته بود ، بوب هاروی اگرچه بصورت خفیفهٔ مجروح گردید ولی شقی دیگر هلاك شده راه زینه فراغت یافت آیرتون بدوخیز خودرا برسطح کشتی برسانید . درانجا چندنفر اشقیا بازبر آیرتون هجوم نمودند . بازازدو گلهٔ یکی را بسینهٔ یکی ازانها خالی کرده بسرعت خودرا بردیوار کنار کشتی برسانید . و بعداز دوثانیه گلهٔ آخری خودرا نیز برپیشانی آخرین شقی که اورا گرفته بود آتش داده خودرا بدریا پرتاب نمود آیرتون نقدرسی قدم ازکشتی دور نشده بود که باران گلوله ازکشتی برسطح بحردرپی او باریدن گرفت .

پانقروف ازجزیرهٔ سلامت ، ودیگررفقا ازشمینه ها که منتظر آیرتون نشسته بودند چون این صداهای تفنگها وقیل وقالهارا ازکشتی شنیدند بنهایتدرجه اندیشناك گردیده تفنگها بشانهٔ همگی بساحل دویدند . بخیال شان آمدکه آیرتون ازطرف رهزنان دریائی گرفتار آمده چارماری گردید، واشقیانیز ازتاریکی شب فرصت جسته بجزیره هجوم میاورند .

بقدرنیمساعت بهمین انتظار واضطراب گذشت . اما هنوزازپانقروف و آیرتون اثری پیدا نشد . آیاجزیرهٔ سلامت ازطرف اشقیای رهزن ضبط و استیلا گردید ؟ یانقروف نیزمانند آیرتون هلاك تیغ غدر اشقیا شد ؟ آیابه مدد آنها رفتن لازمست یانی ؟ هرگاه لازم باشد بچه باید رفت ؟ زورق هم نیست ! آب دریانیز بسیار بلنداست ! اینست که دماغهای مهاجران رااینگونه افکارهای مدهشه پاره پاره مینمود .

نهایت ازنیمشب نیمساعت گذشته بودکه زورقچهٔ که پانقروف و آیرتون راحامل بود بساحل نزدیکشد . آیرتون ازشانهٔ راست خودمجروح بوداز طرف دوستانی که بساحل منتظر بودند بکمال محبت واشتیاق در آغوش گرفته شدند .

همه رفقادرشمینه هاداخل شدند . آیرتون همهٔ وقوعات مدهشهٔ راکه دیده بوده

واجرا کرده بود حتی از تصور بر هوا کردن کشتی که کرده بود نیز یکان یکان بیان نموده از شنیدن این تصور رجوانمردانهٔ آیرتون همهٔ رفقا بکمال محبت دست آیرتون را فشردند .

در ینوقت کار مهاجران خیلی مشکل ومدهش گردید چشمهای اشقیای رهزن بازشد ، دانستند که جزیره مسکونست . لهذا با اسلحهٔ کامل ومردم بسیار بجزیره هجوم می آورند . وای بحال مهاجران اگر بدست شان بیفتند ؟ ژه ده ئون گفت :

— چه کنیم ! ماهم فدای جان میکنیم !

پانقروف — البته تازنده باشیم جزیرهٔ خود را تسلیم دست غداران نخواهیم کرد .

مهندس — بجناب حق توکل کنیم ! ومنتظر شویم !

پانقروف — موسیوسیروس ! آیایك طریق سلامت ونجاتی می بینید ؟

— مهندس — بلی پانقروف .

— چسان ؟ آیاشش نفر با پنجاه نفر ؟

— بلی ، شش نفر . . . اما . . . آیافراموش میکنیم که :

— آیا که رافراموش میکنیم ؟

— اولا عنایت ربانی را وبعد ازان . . .

مهندس بهمینقدر اکتفانموده سخن خود را تکمیل نمود وهمچنان ناتمام ماند . رفقانیز ساکت شده هرکس بیك تفکری واندیشهٔ بگوشهٔ خزیدند .

باب سوم

فهرست

دمه درهوا — قرارداد مهندس — سه موقع مدافعه — آیرتون وپانقروف — زورق اول — دوزورق دیگر — هجوم برجزیرهٔ سلامت — برامدن شش نفر شقی درجزیرهٔ لینقولن — لنگر برداشتن وپیش آمدن سپیدی — گله های پیدرپی طوپها — حال نومیدی — نتیجهٔ غیرمنتظر .

شب بی آنکه حادثهٔ بظهور برسد گذشت ، شفق دمید مهاجران درمیان دمهٔ تیرهٔ

که روی دریاو هوا را فرا گرفته بود یك سیاهی مشاهده کردند که آنسیاهی سپیدی نام کشتی رهزنان دریائی بود . مهندس گفت :

— دوستان عزیز من ! معلومست که این کشتی منحوس بآسانی از ما و جزیرهٔ ما دست بردار نخواهند شد لهذا پیش از انکه دمه سراسر برطرف شود ما باید که خود را بجنگ حاضر و آماده سازیم . ما میباید چنان بنمائیم که کشتی نشینان بدانند که در جزیرهٔ ما بسیار مردمان هستند، لهذا بر سه فرقه میباید که تقسیم شویم ، یکفرقهٔ ما در شمینه ها ، و یك فرقه ما در دهنهٔ نهر مرسی ، و یکفرقهٔ ما در جزیرهٔ سلامت بوسخو و سنکر نمائیم . بدست ما شش عدد تفنگ مکمل موجود است که بهریکی از ما یك تفنگ میرسد . گله و باروت ما هم بسیار است . ما از گلهٔ توپ و تفنگ آ نها بیم و هراس نکنیم بخوبی خود را در پشت خرسنگها پنهان کنیم . مقصد یگانهٔ ما باید که کم کردن عدد آ نها باشد، خوب نشان بگیریم ، بهر تفنگ یکی از ان خبیثها را بجهنم بفرستیم ، وسعی کنیم که خود را بدست این رهزنان غداران زنده نیندازیم ، تا که سعی داشته باشیم نگذاریم که بجزیره برایند . بر جبخانهٔ خود سرفه نکنیم ، برهریکی از ما هشت هشت آدم میرسد باید که این دشمنان را بکشیم .

اگرچه سیروس سمیت بکمال استراحت و اعتدال اینسخنان را برفقای خود بیان نمود ، و نقشهٔ جنگ را ترتیب داد اما در مقابل تهلکهٔ عظیمه راه بسیار خوب و طریق خیلی اسلمی نشا نداده بود . رفقای حرب مهندس این نقشه مهندس را برغبت و رضای تمام قبول کرده بر فرقه ها تقسیم شدند .

ناب و پانقروف در اول امر بغرانیتهاوز رفته جبه خانه و لوازمات لازمه را آوردند . ژه ده ئون و آیرتون که ماهرترین نشان اندازان بود تفنگهای رخ دار دور انداز بزرگ را گرفتند ، چهار تفنگ دیگر نیز در میان چهار رفیق دیگر تقسیم گردید .

سیروس سمیت و هاربرد در شمینه ها سنگر گرفتند که از آنجا ساحل غرانیتهاوز را مدافعه کرده میتوانستند . ژه ده ئون ، و ناب در دهنهٔ نهر مرسی در میان خرسنگهای کلان پنهان شدند .

آیرتون و پانقروف درزورقچه نشسته بجزیرهٔ سلامت برامدند که در انجا درجدا جدا جاها موقع مدافعه میگیرند .

هرگاه جزیرهٔ سلامت از طرف دشمن گرفته شود همانلحظه پانقروف و آیرتون پس بجزیره آمده هرنقطهٔ که زیاده تر به کمك محتاج باشد در انجا خودرا میرسانند .

فرقه ها پیش ازانکه از همدیگر جداشده بموقعهای خود بروند بطرز بسیار دلسوزانه و جگرخراشانه دستهای همدیگررا فشار داده ازهمدیگر وداع کردند . بعد از پنجدقیقه هرفرقه به جاهائیکه برای مدافعه انتخاب شده بود جابجا شده موقع گرفتند .

جابجاشدن مهاجران ورفت و آمدشان از طرف کشتی نشینان دیده نمیشد چراکه هنوز روشنی هم نشده بود ، ودمه هم نخواسته بود .

بعد ازیکساعت آفتاب طلوع نمود ، دمه نیز پریشان شده میرفت . دیرکها و بدنهٔ کشتی بمیدان برامد بیرق سیاه منحوسش درتموج بود .

سیروس سمیت چون بادوربین نظر کرددیدکه هرچهار توپ کشتی بطرف جزیره متوجه و به آتش کردن آماده ایستاده است . اما در کشتی یك اثر حرکتی دیده نمیشود . کشتی آرام ایستاده ، ودولنگر انداخته است برسطح کشتی بقدر بیست نفر اشقیا درگردش بود ، دونفر ازانها بر دیرك کشتی برامده بادوربین بهمه اطراف جزیره نظر می انداختند .

بهرصورت بوب هاروی و عونهٔ او از واقعهٔ که درشب میان کشتی بظهور آمده خیلی متحیر و پریشان گردیده اند . آیا این آدم برهنه وعریانیکه درنیمشب میان کشتی آمده دروازهٔ مخزن باروت را بشکست ورئیس شانرا مجروح و پنجنفر شانرا هلاك گردانیدکه بود؟

آیا زنده برامد یادردریا هلاك گردید ؟ آیا دروازهٔ مخزن باروت را برای آتش دادن و برهوا کردن کشتی باز کرده بود ؟ اینستکه اینمسئله هارا بهیچصورت حل کرده نمیتوانند !

فکر یگانهٔ اشقیای مذکور درینوقت تنها باین نقطه مشغولست که آیا انجزیره مسکونست

یاخالی ؟ اگر مسکون باشد آیا بسیار مردم درانست یاکم ؟ حالا آنکه درسا حلها ، وتپه هاهیچ اثری از انسان دیده نمیشود . در هر طرف علائم غیر مسکونیت درهر سمت جزیره نمایانست خانه وبنائی در هیچطرف جزیره دیده نمیشود !

اینست که بوب هاروی این چیزهارا تأمل میکند ، وپیش ازانکه بجنگ آغاز کنند درجهٔ قوت وکثرت جزیره نشینانرا بخود معلوم کردن میخواهد . بقدر یکنیم ساعت گذشت هنوز ازکشتی آثار برامدن معلوم نشد ، مطلق که بوب هاروی تردد مینماید ، دوربین بزرگی بدست گرفته بهرطرف جزیره نظرمی اندازد ، مهاجرانکه درپشت سنگهابه خوبی پنهان شده بودند هیچ معلوم نمیشد . پنجره های غرانیتهاوزنیزسرا سردرشاخهاوسبزه هاپنهان مانده بنظربرنمیخورد .

ساعت هشت بودکه مهاجران درداخل کشتی یکحرکتی مشاهده کردند ، دیدند که یك زورقچهٔ ازکشتی فرو آوردند . هفت نفردرزورق نشستند . چارنفرازانها برای پرکشیدن نشستند . یکی سکان راگرفت ، دو نفر دیگر تفنگهای خود شانرا بروی دست گرفته درطرف بینی کشتی جایگیر شدند .

پانقروف و آیرتون زورق را دیدندکه برابر برایشان یعنی یکسر بسوی جزیرهٔ سلامت درآمدنست البته که ازکشتی جزیرهٔ کوچك رادیده اند ، ومیخواهندکه اول انجارا کشف نموده ازنجا احوال جزیرهٔ بزرگ رابخود معلوم کنند . لهذاپانقروف و آیرتون منتظر نشستندتازورق بزیرهدف تفنگ شان برسد .

زورق بکمال احتیاط پیش میشد . وهم دیدندکه یکی ازدونفرشقی پیشینه ریسمان اسقندیل نام آلتی راکه عمق وچقوری آب بحررابه آن معلوم میکنندبدست داشته متصل دردریامی اندازد وبرمیکشد . ازین پك دانستندکه اشقیا میخواهد چقوری بحررا دانسته کشتی خودرا بجزیره نزدیکتر آرند .

زورق آهسته آهسته نزدیك میشد . که درین اثنایکباره گی دو تفنگ ازجزیرهٔ سلامت آتش گرفت ، ودران واحد دوشقی که یکی ریسمان اسقندیل ویکی سکان کشتی

رابدست داشت هلاك گرديده دردرون زورق افتادند . گلهٔ تفنگ آیرتون وپانقروف بیکار نرفته هردو برهدف مقصود اصابت نمود .

هما نلحظه از کشتی سپیدی یك شعله ودود بسیار شدیدی برامده یك گلهٔ بزرگی برجزیرهٔ سلامت بیفتاد . گلهٔ مذکور چند خرسنگ جزیره راپاره پاره کرده به آیرتون وپانقروف هیچ ضرری نرسانید .

اززورق صدا های بسیارحدت وفحشهای پرشدتی برامده شقی دیگری سکارا گرفت ، وبسرعت تمام خودرا ازجزیرهٔ سلامت دورکرده بطرف دهنهٔ نهرمرسی به پرکشیدن آغاز نهاد . بعدازبیست دقیقه نزدیك نهرمذکوررسیده درین اثناچون زمان جزرآب بود ، ونهرمرسی نیزدرطغیان بودکشتی مذکوررا آب نهرنمیگذاشت که به آسانی نزدیك شود . رهزنان شقاوت پیشه به بسیارقوت بازوپرمیکشیدند ، که در آن واحد ازطرف ناب وژه ددئون دوتفنگ دیگر آتش گرفته دوشقی دیگرسرنگون گردید .

ازکشتی بزرگ بازبه آنطرف گله های توپ انداخته شد . ولی بجزپاره کردن سنگها هیچ ثمره نه بخشید . دززورق سه نفرزنده ماند . زورق چون بدم جریان آب افتاده بود ، وقوت پرزنی هم ازونقصان یافت مانندتیربسوی کشتی بگریختن وپرزدن آغاز نهاد .

تابه اینوقت مظفریت وکامیابی بطرف مهاجرانست . اگراشقیای رهزن بهمین اصول به هجوم آوردن وجنگ کردن دوام ورزند مطلق که یگان یگان هدف تیرتفنگ مهاجران گردیده هلاك میشوند .

این تدبیرمهندس ونقشهٔ اومعلوم شدکه چقدرفایده مند بود . رهزنان دریائی دانستندکه درجزیره بسیارمردمان مسلح موجود هستند . زورق بعدازنیمساعت بکشتی واصل شد . ازکشتی بسیارصداهای قهروغضب بلندشدچند توپ دیگرنیزبرجزیرهٔ سلامت ودهنهٔ نهرمرسی انداختەشدولی هیچ ضرری ازان بمهاجران نرسید . دوزورق مذکوردرحال دوازده نفر اشقیای دیگرفروآمدند . یك زورق دیگرنیزپایان کردند ، درمیان آن نیزهشت شقی دیگرنشستند . یك زورق بسوی جزیرهٔ سلامت ،

ویکی بسوی دهنهٔ مرسی به پرکشیدن آغاز نهادند. آیرتون وپانقروف دانستند که به اینقدر قوت مقابله نخواهند توانست. مع ذلك صبر کردند تازورق بزیر کلهٔ شان برسد. چون دانستند که رسید باز دو تفنگ آتش گرفته دوشقی سرنگون گردید. از زورق نیز فیر تفنگ برا نها شد. آیرتون وپانقروف چند تفنگ دیگر نیز انداخته، و واپس خزیده خزیده خود را بزورق خویش رسانیدند ودران نشستند بعد از کمی خود را بشمینه ها رسانیدند. در اثنای رسیدن دو رفیق بشمینه ها زورق اشقیا نیز بجزیرهٔ سلامت واصل شده اشقیای مذکور که از دوازده نفر هشت نفر باقی مانده بودند بجزیره گك براماده هرطرف را بجستجو آغاز نهادند.

زورق دیگر که هشت نفر دران بود تا میخواست که به نزدیك دهنهٔ نهر برسد دو تفنگ از شمینه ها آتش گرفته دوشقی را سرنگون گردانید و چند قدم دیگر نرفته بود که جریان آب مرسی ودست وپاچه شدن زورق نشینان چنان نتیجه بخشید که زورق در نزدیك ساحل یعنی بطرف دماغهٔ پنجه گفته بیك خرسنگی برخورده ازهم پاره پاره گردید. شش نفر شقی باقیمانده تفنگهای خود را از سرهای خود بالا گرفته در حالتیکه آب تا بسینهٔ شان بود بهزار زحمت خود را بخشکه رسانیدند، واز انجا بتاخت بطرف جنگل فاروست با تفنگ وکارتوسدانی های خود بگریختن آغاز نهادند.

در یحال بجزیرهٔ سلامت هشت نفر شقی میباشند که دو سه نفر از انها نیز مجروح هستند. شش نفر شقی مکمل سلاح نیز در داخل جزیرهٔ لینقولن گریخته اند که بسبب برداشته شدن پلهای نهر مرسی وغیرهم به پشتهٔ منظرهٔ وسیعه وطرف غرانیتها وزگذشته نمی توانند. پانقروف وقتیکه بشمینه ها رسید مهندس را گفت:

— تا بحال کار خیلی خوب ودرستست.

مهندس — تا بحال خوبست اما گمان نمیبرم که محاربه تا به آخر بهمینصورت دوام ورزد. زیرا رهزنان این اصولیکه برای شان مهلك است ترك کرده دیگر اصول برای خود خواهند گرفت.

— بچه اصول حرکت خواهند گرفت ؟

— یعنی اگر کشتی‌را نزدیك آورده ، ومتصل به‌توپ ریزی آغاز کنند !

آیرتون — حق بدست شماست‌، وسیو سیروس اشقیای رهزن از مد دریا فرصت گرفته کشتی خودرا بدهنهٔ نهر مرسی می آورند بعلو بهای مدهش خود بر ما گله میبارند .

پانقروف — راستست بخدا ! در کشتی علامات لنگر برداشتن مشاهده میشود .

هاربر — بلکه بگریختن بغرانیتهاوز مجبور خواهیم شد .

مهندس — صبر کنیم !

پانقروف — ناب وسپیله چه خواهند شد ؟

مهندس — آنها هم خواهند آمد ! اما تفنگهای رخدار آیرتون وسپیله باید که حاضر بایدشد چراکه حالاوقت کار آنها خواهد رسید .

درین اثنا اشقیائیکه در جزیرهٔ سلامت بودند هرطرف جزیره را دور وگردش کرده بطرف ساحلیکه بسوی جزیرهٔ لینقولن بود آمدند ، وبیقید بگردش آغاز نها دند . ولی از تفنگهای رخدار درست نشان حریفان جزیره نشین بیخبر بودند که دفعتهً دو تفنگ آتش گرفته ودو نفر ازانها را بر خاك هلاك انداخت . اشقیای باقی مانده کشته های خودرا گذاشته بشتاخت بآنسوی ساحل رفته وبزورق خود نشسته بسوی کشتی روانه شدند . پانقروف گفت که :

— به ایحساب در کشتی از پنجاه نفر اشقیا بیست وسه نفر باقیماند چراکه پنج نفر را آیرتون در کشتی بقتل رسانید . وشش نفر زنده بجزیره گریخت ، شش نفر هدف گله های ما گردیدند .

آیرتون — افندیان ، کار مشکل شد . ببینیدکه کشتی بحرکت افتاد .

پانقروف — بلی راستست ، لنگررا برداشت .

مهاجران بکمال حسرت وناامیدی پیش شدن کشتی‌را مشاهده میکردند . چونکه از نزدیك باتوپهای کشتی مقابله ومقاومت کردن مهاجران محالست زیرا هرانقدر که کشتی

نزدیك شود ، مهاجران از نظر اشقیا خود را پنهان کرده نمیتوانند . البته که اشقیا بجزیره خواهند بر امد .

سیروس سمیت تأمل میکرد که آیا چه کنند ؟ آیا بغرانیتهاوز رفته محاصره کردن لازمست ؟ چرا که بقدر دوسه ماه آذوقه وذخیرهٔ محاصره را دارند درانحال اشقیا بجزیره برامده همهٔ عمارات وکشتزارهای مهاجران را خراب و پریشان میسازند ونهایت الامر ایشانرا نیزاسیر کرده بقتل میرسانند . سپیدی هنوز به پیش آمدن دوام دارد چنان معلوم میشود که بوب هاروی کشتئی خودرا بجزیره نزدیك کرده باتوپها انتقام رفیقان هلاك شدهٔ خودرا میگیرد سپیدی تابدماغهٔ جنوبی جزیرهٔ سلامت رسیده ازانجا بطرف دهنهٔ مرسی پیش شد . پانقروف گفت :

— اشقیا می آیند ، اینستکه نزدیکشدند .

درین اثنا ناب وژه ده ئون نیز به پیش رفقا آمدند . مهندس فریادبراورده گفت :

— زخمی نیستید برادران ؟

— نی ، زخمی نیستیم ! اما ببینید که کشتی اشقیانزدیك نهرمرسی گردید !

پانقروف — هم بعد ازده دقیقه در پیش روی غرانیتهاوز لنگرانداز اقامت خواهد گردید .

ژه ده ئون — آیا چه تصور وخیال دارید موسیوسیروس ؟

مهندس — دیگر چارهٔ نیست مگردرغرانیتهاوز رفته پنهان شویم .

ژه ده ئون — رأی من هم همینست امابعدازان چه خواهیم کرد ؟

— درانجا قرار خواهیم داد .

پانقروف — اگرمیخواهید من وآیرتون درینجا بمانیم !

— نی ! ازهم جدا نشویم !

رفقا به احتیاط تمام ازشمینه ها برامده بی آنکه خود را نشان بدهند بسوی غرانیتهاوز روانه شدند . درماشین نزول وصعود نشستند ، وبدالان بزرگی که ازدوروز

توب وژوب دران محبوس مانده اند داخل شدن همه گی بیکدقیقه اجرا یافت . مهاجران از پنجره ها نظر انداختند دیدند که سپیدی خیلی نزدیکشده و متصل در توپ اندازی میبا شد ، وسنگهای شمینه ها ودهنهٔ نهرمرسی را برهوا میکنند .

مهاجران بسیار شکر میکردند که بنا برأی مهندس پنجره های غرانیتهاوز را باشاخ ها وبرگها پوشانیده اند ، چرا که از نظر اشقیا پنهان مانده که آنطرف نمیاندازند هنوز رفقا بهمین فکر بودند که دفعتهً یك گلهٔ توب آمده ودر وازهٔ غرانیتهاوز را خورد وخاش ساخته دراو تاق دالان طعامخوری بیفتاد . پانقروف فریادبراورده گفت :

— لعنت ! مسکن مارا شناختند !

مگر بوب هاروی دراثنای برامدن مهاجران بغرانیتهاوز بادوربین ایشانرادیده بود لهذا بگلهٔ توپ غرانیتها وزرا کوبیدن گرفت . بر پنجره ها ودیوارهای غرانیت ها وزپئ همدیگر گله های توپ ریختن گرفت برگها وشاخهای پنجره هاودروازه ها وشیشه هارا محو ونا پدید گردانید . حالت مهاجران خیلی مدهش گردیده مجبور گشتند بر ینکه اقامتگاه نا موسکارانهٔ سه سالهٔ خودرا ترك داده بمخزن بالایی التنجا برند چرا که گله های توپهای سپیدی درغرانیتهاوز مجال اقامت را برای بیچاره گان نگذاشت . حسرت ونا امیدی وتأسف مهاجران بیچاره بدرجهٔ نهایت رسید . گله های توپ پی همدیگر درمسکن شان میریزد . همهٔ شان درراه مجرای قدیم خزیده بنظر حسرت ونا امیدی بروی همدیگر مینگریستند وهیچ چاره برای دفع این بلانمی یافتند که بناگهان یکصدای خیلی مدهش وهول انگیزی شنیدند ، ودرپی آنصدا ناله ها وفغانهای بسیار جانخراش جگر تراشی بگوش شان رسید .

مهاجران بتاخت بسوی پنجره هادویدند . چه می بینند ! که کشتی سپیدی به تأثیر یك ستون مایع ومنوری برهوا برامده ، وازمیان دوپاره گردیده بهمهٔ کشتی نشینان شقاوت پیشهٔ خود سرنگون بدریا غرق گردید .

باب چهارم

فهرست

هاربر گفت که :

— برهوا شدند !

پانقروف — بلی چنانچه گویا آیرتون رفته و جبه خانهٔ کشتی‌را آتش‌داده باشد !

پانقروف وناب وهاربر همان درماشین نزول وصعود نشسته بساحل فرو آمدند ژه ده ئون گفت :

آیا چه بلا بر کشتی وکشتی نشینان رسید !

مهندس بشدت گفت :

— اینستکه این بار خواهیم‌دانست ...

— چه را ؟

— بعدازین خواهم گفت ، بیا سیپله حالا نقطهٔ مهم‌محوشدن جنایتکارانست !

ژه ده ئون ومهندس نیزازپی رفقای خود فرو آمدند . دیدندکه ازکشتی اثری نیست درزیر تاثیر آن‌ستون مدهش‌مایع که برهوا گردیده است البته‌که بریك بغل‌افتاده خواهد بود ! کشتی دراول کلوگاهیکه درمابین جزیرهٔ سلامت وساحل لینقولن واقع شده است غرق گردیده است درینجا چون آب دریا بقدر بیست‌قدم‌عمق‌دارد بعد از گذشتن مدت مد دریا بدنهٔ کشتی پیدا خواهدشد .

درروی دریاشکسته ها وپاره های دیرکهای کشتئی وقفسهای مرغان شنا وری داشتند . گاه گاهی بعضی‌پیپ های سربسته اززیر آب برروی آب بر میجهید . اما از

تخته های سطح کشتی هیچ یك تخته پارهٔ بروی آب دیده نمیشود که اینهم دفعتهً و بغتةً غرق و ناپدید گشتن کشتی را بحالت معمای سربستهٔ میگذارد بعداز کمتری دو دیرك کشتی که کشتی ازمابین این هر دو دیرك بدو پاره گردیده است ریسمانهای خودرا کنده برروی آب برامدکه بادبانهای آن نیزکه بعضی پیچیده ، و بعضی باز بود برانها وجود بوده لهذا این چیزهارادر آب گذاشتن عبث است . پانقروف و آیرتون خواستند که درزورقچه خود نشسته برای جمع کردن اسبابهای کشتی برایند . ژه ده ئون گفت :

— آیاشش نفرشقی رهزن را که درجزیره مانده اند فراموش کرده اید ؟

مهندس — آنهارا نیز بعدازین خواهیم اندیشید اگرچه بسبب مسلح بودن آنها تهلکه موجوداست ولی چون آنهاهم شش نفرو ماهم شش نفریم بسیار ترسی ازانها نداریم .

آیرتون وپانقروف درزورق نشسته بجمع کردن اسبابهائیکه برروی دریا شناوری میکردند مشغول گشتند . دریادرینحال بحد اعظم مد بود . آیرتون وپانقروف به دیرك های کشتی ریسمانهارابسته ، وسر ریسمانهارابساحل آورده ، وهمهٔ رفقادست یك کرده دیرکهارامعهٔ بادبانهابیرون کشیدند . پیپهاو قفسهارانیزبراوردند . وهمه رادرشمینه ها گردآوردند . یکچند لاشهٔ جسد اشقیانیز برروی آب پدیداربودکه درمیان آنهاجسد بوب هاروی راآیرتون شناخته به پانقروف نشان داد، وبیکصدای بسیار پرتأثیری گفت:

— پانقروف ، اینست که منهم اول همچنین آدمی بودم :

— عالیجناب آیرتون ! حالا ناموسکار ووفادار ، وجوانمردیك آدمی هستید .

لاشه های مرده هائیکه برروی آب دیده میشد بقدر هفت نفر بودکه آنرانیز جریان بسوی دریامیبردکه ازینهم چنان معلوم میشدکه کشتی دفعتهً غرق ونابودگردیده باشد چراکه نفرهای کشتی همه گی درزیر آب مانده اند .

بقدر دوساعت مهاجران بجمع کردن اشیا وخشك کردن بادبانهاوقات کردن آنها مشغول گشتند بسیارکم سخن میگویند . زیراکارشان بسیاراست هریك بدل هزاران شنانه خالق رحم خود ادامیکردند چونکه اولا ازشر مضرت آن اشقیای خائن وارهیدند .

ثانیاً اینچنین یك کشتی پر و پیمانی بدست شان افتاد . حتی پانقروف گفت :

— بلکه این کشتی را باز بشناوری آوردن ممکن باشد هرگاه یك شکافی پیدا کرده باشد آنرا بستن آسان است . یکبار با مهندس و آیرتون بدقت معاینه کنیم خواهیم دانست .

اگر سپیدی را باز بشنـاوری آورده بتوانند گویا چارهٔ مراجعت وطن خودرا یافتند . برای حل اینمسئله بحاصل شدن جزر باید انتظار کنند . چراکه بعد ازکشدن آب دریا کشتی بخوبی پدیدار میگردد .

بعد ازانکه ازکار فارغ شدند برسر ریگها نشسته بطعام مشغول شدند . از گرسنه گی بسیار خراب شده بودند . ناب طعام ر احاضر کرد . دراثنای طعام ازغرقشدن سپیدی گفتگو میکردند ، پانقروف گفت :

— خانئها تمام بوقت خوبی برهوا شدند وگرنه غرا نیتها وزمحو شده بود .

ژه ده ئون — خوب پانقروف این رامیدانی که آیا کشتی بچه چیز برهوا گردید ؟

— این چیزیست معلوم ، مخزن باروتیکه در کشتی بوده ازغفلت وجهالت رهزنان آتش گرفته کشتی را برهوا نموده است .

هاربر — من چنین گمان نمیبرم . زیرا اگر مخزن باروترا آتش میگرفت مانند صدا های چند طوپی که آتش بگیرد آواز میداد ، وهم کشتیرا پاره پاره نموده حالا پاره های آن برروی آب نمودار میبود حالاآنکه صدایی که بگوش مارسید به آواز کفیدن مخزن باروت مشابه نبود ، وچوب پاره هاوشکسته گیهای کشتی نیز برروی آب پدیدار نیست!

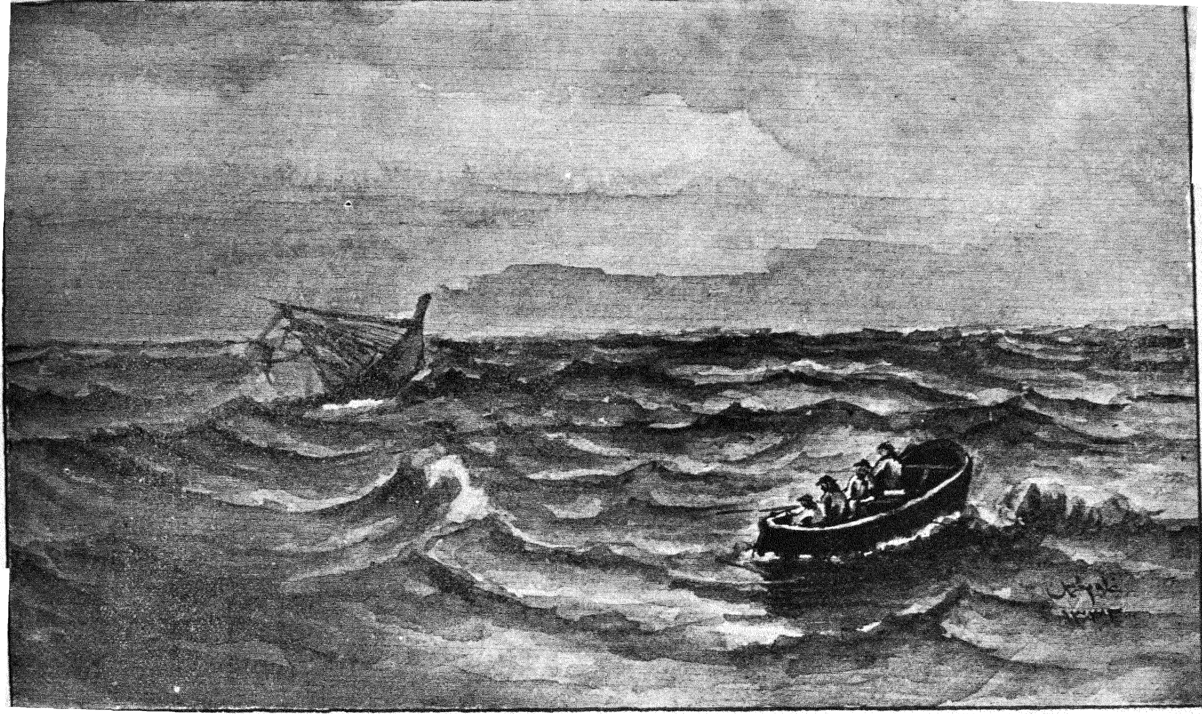
مهندس — یعنی ازینمسئله متحیر میشوید ؟

هاربر — بلی موسیوسیروس !

مهندس — منهم متحیر هستم پسرمن! امابعداز حاصل شدن جزر ومعاینه کردن بدنهٔ کشتی خواهیم دانست که چیست .

پانقروف — امااینراهم ادعا نخواهید کردکه کشتی بسنگ خورده پاره شده باشد!

ناب — چرانباشد ، بلکه درگلوگاه خرسنگها بوده باشد .



مهاجران درزورقچه نشسته

پانقروف — ازین معلوم شد که توچشمهای خود را باز نکرده بودی و ندیدی که کشتی چسان غرق گردید ! زیرا اگرچشمت باز میبود میدیدی که کشتی در اول امر بریك موج ستون مانند روشنی بالا شد، و بعد ازان افتاده غرق گردید. هرگاه بسنگ برمیخورد مانند دیگر کشتیهای اصیل با ناموس بآهستهگی واصول غرق میشد .

ناب — یعنی این کشتی از ارباب ناموس نبود ! از انرو بسنگ برنخورده است .

مهندس — جان من اینقدر سخن نمیخواهد ! بعد از یکساعت هر چیزیکه بود بمیدان میبراید .

پانقروف — بمیدان میبراید امامن ازحالا سرخود را بشرط بمیدان مینهم که در میان گلوگاه بقدر سرمن یك سنگی پیدا نشود ! راست بگوئید موسیو سیروس آیا این کار رانیز درمیان کارهای اسرار انگیز دیگری که تابحال در جزیره بوقوع آمده است داخل نخواهید کرد ؟

سیروس سمیت جواب نداده یکمدتی رفقا ساکت مانده به تمام کردن طعام خود مشغول گشتند . بعد ازظهر به یکنیم ساعت مهاجران در زورقچه نشسته در پیش کشتی رفتند که بدنهٔ کشتی درینوقت به بیرون برامدن آغاز نهاده بود . مهاجران چنانچه گمان کرده بودند که کشتی به یك بغل افتاده باشد چنین نبود بلکه از زیر کشتی یك ضربهٔ مدهشی خورده سراسر مقلوب ومعکوس گردیده است ، وروی کشتی بزیر وزیرش بالا شده است .

ازین معلوم شد که از زیر آب یك قوت بسیار عجیبهٔ که حقیقتش فهمیده نمیشود آمده کشتی راازیکرو بدیگر رو چپه نموده است رفقا در اطراف بدنهٔ کشتی گردش نمودند. دیدند که در زیر کشتی و بطرف بینی نزدیکتر بقدر هفت هشت قدم یك دوشکافتهگی بسیار مدهشی کشاده شده است که بندکردن وتعمیردادن آن غیرقابل مینماید . تخته های مس وچپراسیهای آهنین که ستون زیرین کشتی رابا تخته های دو بغل کشتی باهم ربط داده چنان ازهمدیگر پریشان و پاره وپاره گردیده که اثری ازانها معلوم نیست . تخته های

بغلهای کشتی ازستون اساسی زیرین آن از جاهای مختلف ازهم گسیخته که مهاجران از شدت آنقوتی که کشتیرا بدینحال رسانیده به تعجب وحیرت ماندند . ژده ئون یا نقروف را گفت :

— اگر بگفتهٔ تو مخزن باروت را آتش گرفته وکشتیرا به اینحال آورده باشد شایان تعجب یك عمل معکوسی بعمل آورده است . چرا که اگر مخزن باروت را آتش میگرفت تخته های روی سطح کشتیرا ازهم پاره پاره میکرد و به ستون اساسی زیرین کشتی هیچ ضرری نمیرسانید حالا نکه می بینیم تخته های سطح کشتیرا هیچ نشده و ستون و تخته های زیرین کشتی شکسته و ازهم پاره پاره گردیده است که ازین یك چنان معلوم میشود که زیر کشتی بسنگ ویادیگر چیز مدهشی برخورده باشد که کشتی را باینحال رسانیده .

یا نقروف — درینجامیان دریا هیچ سنگی نیست ، هر گمان وتخمینی که میکنید بکنید اما اینرا مگوئید که بسنگ خورده .

مهندس — آبها حالا خیلی فرونشسته از سوراخهای بازشده بمیان کشتی درائیم بلکه آنوقت سبب غرقش را پیدا کنیم وهم اسباب واموال کشتی را بیرون براوریم .

مهاجران اینسخن مهندس را پسندیده وتبرهارا بدست گرفته بدرون کشتی درا مدند قسم زیرین کشتی قسم بالائی ، وقسم بالائی آن قسم زیرین شده بود .

هر نوع صندوقها درکشتی موجود بود . کشتی چون کم مدت در آب مانده بصندوقها ضرری وارد نیامده . مهاجران درکشتی هرگونه اسباب ها می یافتند که ازین جهت خیلی ممنون میشدند . اسبابهارا یکان یکان درزورقچهٔ خود باریسمانها فروآورده به ساحل میرسانیدند وباززورقرا خالی کرده می آوردند . درینوقت پس جدا کردن و تفریق دادن اشیا نمیگشتند بلکه به براوردن وانبار کردن آنهادر ساحل اکتفا میورزیدند .

سیروس سمیت اینگونه غرقشدن کشتیرا بکمال دقت وسکوت ملاحظه ومشاهده میکرد . چنانچه ستون اساسئی زیرین کشتی پاره پاره گردیده تمام تخته های بغلهای کشتی ازجهت بینی تابدنباله نیز ازهمدیگر گسیخته است وچنان معلوم میشود که یك گلهٔ ازیك سرکشتی درامده ازدیگر سرش بدرامده است .

مهاجران بطرف دنبالهٔ کشتی آمدند که بنا بر قول آیرتون جبه خانه در انجا بوده است جای جبه خانه را آیرتون شناخته دیدند که پیپهای باروت بحال خود سر بسته موجود است . گله های بسیار نیز موجود بود . بقدر بیست عدد پیپ باروت بدست مهاجران آمده بسبب محکم بودن آنها هیچ آب بآنها تأثیر نکرده بود . درینجا پانقروف طبعاً اعتراف نمود که غرقشدن کشتی بسبب آتش گرفتن مخزن باروت نیست . لهذا گفت که :

-- منهم می بینم که کشتی بواسطهٔ آتش گرفتن باروت بهوا نشده است ولیکن اینرا هم حکم میکنم که بسنگ برنخورده است !

هاربر -- پس چه حکم میکنی که چه شد ؟

پانقروف — منهم نمیدانم ، توهم نمیدانی ، موسیو سیروس هم نمیدانند ، هیچ کس نمیداند والسلام ! !

دراثنای این جستجو ها وگردش ها یکچند ساعت مرور نمود که ازانسبب زمان مد دریا رسیده آب کلوگاه بیشتری گرفت . لهذا کار اسباب کشیدنرا بفردا گذاشته بکشیدن همینقدر اسباب اکتفا ورزیدند . ازرفتن کشتی با جریان آب نیز بیم ندارند چرا که از حالا هنوز درریگ فرورفته است . اما فردا در وقت جزر تاسعی داشته باشند باید بکشیدن اسبابها ، وحتی به بازکردن چوبها واسبابهای خود کشتی کوشش و جهد ورزند چراکه اگردوروز دیگر بهمین حال بماند هیچ اثری ازکشتی معلوم نخواهد شد بلکه همه درریگ غرق وناپدید خواهد گردید .

مهاجران بساحل آمده ازماندگی بسیار باز بخوردن طعام مجبور گشتند . طعام خورده باز بکار مشغول شدند وبطرف ماندگی خود التفات نکرده بمعاینه کردن صندوق ها وتفریق دادن اشیا پرداختند .

ازمیان صندوقها لباسهای دوختهٔ پوشیدنی گوناگون ، ازهر نمبر بوطها وپاکتهای سیگریت وتوتون واسلحه ازهرنوع ، وآلات آهنگری ، ونجاری ، وانواع حبوبات برامدن گرفت که برای هریك ازانها پانقروف « هوررا » گفته فریاد میبراورد .

جملهٔ این اشیا بسببی که کم مدت در آب مانده خراب نشده است . هرگاه این اشیا دو سال پیش ازین بدست مهاجران می افتاد چه قدر خود را مسعود میشمردند . اگرچه به ثمرهٔ سعی و غیرت خود اکثر مایحتاج ضروریهٔ خود شانرا ساخته اند ولی زیادة الخیر خیراً گفته به این اسباب نیز خود را بختیار شمردند .

برای حفظ نمودن اشیا اگرچه غرانیتهاوز کافیست ولی چون امشب برای نقل دادن اشیا را بغرانیتهاوز وقت مساعد نیست لهذا اسبابها را امشب در شمینه ها گذاشتن مناسب دیدند . و اینرا نیز فراموش نکردند که در جزیره شش نفر اشقیای مسلح موجود هستند اگرچه پلهای هرطرف منظرهٔ وسیعه برداشته شده و گذشتن شان باینطرفها ممکن نیست ولی در پیش آن خبیثها گذشتن ازینگونه نهرهای بی پل هم چندان مشکل نمی نماید . لهذا قرار دادند که در شب یکی یکنفر بنوبت پاسبانی نمایند . توپ وژوب را نیز برای پاسبانی در پایان گذاشتند .

شب به آرامی گذشت از اشقیا اثری معلوم نشد . زیرا اگرمی آمدند توپ و ژوب اخبار کیفیت میکردند .

سه روز متمادیاً به کشیدن و جابجا کردن اسباب های کشتی و باز کردن تخته ها و نقل دادن وچیدن آنها گذرانیدند . و اینکارها را هم هر روز بعد از تمام شدن زمان مد تا بوقت آغاز کردن مد اجرا میکردند ، اسبابهای آهنین وسنگین بار کشتی در زیر آب فرورفته بود ، ودر ریگ مانده بود امابا نقروف و آیرتون در زیر آب غوطه خورده زنجیر ولنگر کشتی حتی چاردانه توپهای آنرا نیز یافتند ، وریسمانها را با آن بسته باجر ثقیل های سردستی که از اسبابهای خود کشتی مهندس بعمل آورده بود در چندروز سعی و کوشش بیرون براورده و توپها را نیز باجر ثقیل بغرانیتهاوز بالا براورده در جاهای مناسب تیرکشها کشیده گذاشتند . باینصورت قلعهٔ غرانیتهاوز را استحکام بسیار متینی ساختند که بعد ازین از کشتی رهزنان دریائی نی بلکه از کشتیهای زرهپوش جنگی دولتی نیز پرواندارند !!

از کشتی بغیر از بعضی تخته پاره های برهم ودرهمی که آنرا نیز موجهای آب پراکنده کرده بود هیچ اثر ونشانی باقی نماند و بعد از هشت روز فکر مهاجران از کشتی واسباب های کشتی فراغت حاصل کرده بفکر قوهٔ غریبهٔ مخربهٔ مدهشه که سپیدی را باینصورت دهشتناکی غرق و ناپدید گردانید افتاده اند ، وهرانقدر فکر واندیشهٔ که درباب کشف وتخمین آن دوانیدند بهیچ چیزی پی نبردند تا آنکه در ۳۰ ماه کانون اول ناب در اثنائیکه بر کنار دریا بجائیکه کشتی غرق شده بود میگردید یك میل آهنینی که از میان دوشق شده بود پیدا کرد . این میل آهنین گویا در زیر یك قوت شدید بسیار بر تأثیری آمده که از میان دوشق گردیده است .

ناب آهن پارهٔ مذکور را در پیش مهندس آورده گفت :

-- این را ببینید که چیست ؟ در میان ریگهای ساحل یافتم .

سیروس بدقت تمام میل مذکور را معاینه نموده پانقروف را گفت :

— دوست من ! خوب میدانیکه کشتی رهزنان بسنگ ناخورده غرق شده باشد ؟

— بلی خوب میدانم که بسنگ نخورده چراکه شما هم میدانید که در گلوگاه سنگ نیست!

— پس من بتو بگویم که بچه خورده وغرق شده است ، بنگر به این میل ! اینستکه کشتی سپیدی به این میل خورده ، وغرق شده است .

— چه ؟ به این میل ؟ !

— دوستان من ! البته بیادتان خواهد بود که کشتی پیش از غرق شدن ، از سطح بحر بایك ستونی از آب بالا برامده وپاره شده غرق گردید ؟

— بلی بیاد ماست .

— آیا میخواهید که سبب ظهور آن ستون مایع را بدانید که چیست :

— البته ، میخواهیم .

— چون چنینست بخوبی بدانید که آن ستون آبی را همین آهن پاره بمیدان آورده ، وکشتیرا نیز همین آهن غرق وناپدید گردانیده است .

— آیا این ؟

— بلی زیرا این میل یك پارچه ایست از طور پیلی که بزیر کشتی انداخته شده است [طور پیل] گله های بمبیست که از کشتیهای جنگی در زیر کشتیهای دشمن در زیر آب کفانده میشود و کشتیهارا برهوا میکنند !

— آیا پارچهٔ طور پیلست ؟

— بلی •

— آیا طور پیلرا که گذاشته باشد ؟

— دربنباب اینقدر گفته میتوانم که من نگذاشته ام ، اما حکم قطعی میکنم که این طور پیلست و در زیر کشتی گذاشته شده است و تأثیر مدهش آنرا برأی العین همهٔ ما وشما دیدیم •

باب پنجم

فهرست

سخنان مهندس — تصور بسیار بزرگ پانقروف — درجوسماصداهای مدهش توپ — چهار توپ — اشقیای زنده مانده — تردد وتلاش آیرتون — حسیات عالیجنابانهٔ سیروس سمیت — پانقروف بتأسف مسئله راقبول میکنند •

حالا کیفیت غرق شدن کشتی سپیدی که بصورت بسیار عجیب ومدهشی بوقوع آمد به پیداشدن پارچهٔ طور پیل دانسته شد که چیست • سیروس سمیت در محاربهٔ امریکادر خصوص تور پیلها که ازمدهش ترین آلات ناریهٔ حربیه ، و محزبترین قوای بحریه شمرده میشود بالذات اجرای تدقیقات وتجربهٔ عملیات نموده است لهذا درباب دانستن وشناختن آهن پاره طور پیل هیچگاه خطا نمیکند • طور پیل چنان قوهٔ محزبه ایست که کشتیهای زره پوش بزرگ جنگی راما نندیك زورقی برهوا میپراند • پس مانند سپیدی یك کشتی چوبی بادی درپیش قوت تخزیبیهٔ آن چگونه مقاومت خواهد نمود؟

پانقروف گفت :

— بسیار خوب اینرا هم دانستیم که طور پیلست، اما آیا طور پیل را در زیر کشتی سپیدی که نهاد؟

مهندس — رفیقان عزیزمن! بعد از ین دیگر شبهه جائز نیست که بگوئیم یك شخص پنهان، موجودی درین جزیره موجود نه دارد. این شخص پنهان یامانند مالك قضاز دهٔ ویامانند آیرتون یك ترك کرده شدهٔ خواهد بود! هم اینرا برای آن میگویم که آیرتون از وقایع غریبهٔ پنهانی که درین دونیم سال در جزیره برما پیش آمده آگاهی حاصل کنند. آیا این آدم کیست که بارها معاونتهای خارق العادهٔ او بمارسیده، و یکرنگ میرسد؟ آیا مقصدش از پنهان کردن خودرا از ما و خدمت کردن بما چیست؟ اینستکه اینرا نمیدانم، و هم این شخص پنهان مالك بسیار قوهٔ شدیدهٔ خارق العادهٔ میباشد که از دست هرکس نمیآید. وچنانچه ما یان بجان منتدار احسانهای نمایان آنشخص پنهان میباشیم آیرتون نیز بحیات خودمرهون لطف او میباشد. زیرا چنانچه مرا وقتیکه از بالون بدریا افتادم واز خود در گذشته غرق گردیدم او رهایی داده، خبربودن آیرتونرا در جزیرهٔ تابور بواسطهٔ کاغذوشیشه نیز بما اورسانیده است. صندوق پراسبابرا نیز او برای ما در دماغهٔ بیصاحب گذاشته. در اثنای آمدن از جزیرهٔ تابور آتش را نیز برای رهنمایی شما او افروخته است. دانهٔ ساچمهٔ که دران آهوبره پیدا شده نیز از تفنگ او برامده، بوزینه هارا نیز او از مسکن ما رانده، کشتی مارا بسروقت ما نیز اورسانیده. مسئلهٔ توپ ودوغونق نیز از طرف او اجرا گردیده است. سپیدی را نیز اثر خارق العادهٔ مهارت او برهوا کرده است. و الحاصل همه وقوعات اسرار انگیزی که در جزیره برما پیش آمده وما سبب آنرا ندانسته ایم همه گی از دست آنشخص پنهان اجرا گردیده. لهذا آنشخص پنهان هرکسیکه باشد باشد ما میباید که خودرا مرهون لطف و احسان او بجان بشماریم وهروقتیکه بدست ما برسد دین شکران خودرا به او ادا نمائیم.

ژه دهٔون — حق بدست شماست. موسیو سیروس همه منتدار آنشخص پنهان هستیم، وهم در موجود بودن او درجزیره هیچ شبهه نماند. وهم اینهمه کارهای خارق العادهٔ

که ظهور یافته چیزهایی نیست که از دست انسان بعمل آید مگر که یك قوهٔ خارق العادهٔ بسیار شدیده را مالك باشد . مثلا میباید که درزیر آب رفتن هم مقتدر باشد .

مهندس — در نزد من این یك محققست که شخص پنهان انسانست، و اینرا هم تصدیق میکنم . که مالك چنان قوتهائیست که انسان‌ها هنوز بر کشف و استعمال آن قوتها مقتدر نشده اند . همه اسرار در کشف این قوتها ست . هرگاه شخص پنهان را پیدا کردیم اسرار پنهان آنرا نیز ظاهر خواهیم ساخت اما حالا مسئله در نجاست! که آیا ما در پی جستجوی این شخصی که معاونتهای ظاهری و علنی بما رسانیده و خود را از ما پنهان داشته بیفتیم، یا آنکه به آرزوی خود او متابعت کرده او را جستجو نکنیم ؟

پانقروف — هرکه که باشد بحقیقت که این آدم پنهان خیلی عالیجناب یك آدمیست! موجب محبت و ستایش من گردید والسلام !

مهندس — خوب اما انجواب سخن من نشد !

ناب — اگر بفکر من باشد پالیدن و جستجو کردن این آدم عبث و بیفائده است . چراکه هرقدر بپالیم تاخود را خود بما نشان ندهد پیدا نخواهیم توانست !

پانقروف — درست گفتی ناب ! آفرین !

ژه ده ئون — منهم همچنین میگویم ! اما اگر بپالیم بد نخواهد بود . اگر هیچ نباشد ایفای وظیفه کرده خواهیم بود .

مهندس به هاربرت روگردانیده گفت :

— پسر من ! توچه رأی میدهی ؟

— من آرزومندم که مخلوق مختفی را پیدا کرده اول از سبب رهایی دادن شما، دوم از لطفهائیکه در بارهٔ ما ها اجرا کرده عرض شکران به او بکنم .

پانقروف — همچنینست اولادم ! اگرچه خود من از اهل مراق نیستم ولی برای دیدن اینشخص آنقدر مراق پیدا کرده ام که میگویم بیکبار دیدن او اگر یك چشمم را فدا کنم ضرر ندارد . من گمان میبرم که اینشخص قد بلند، و تنومند وریش سفید

یك آدمی خواهد بود!

مهندس به آیرتون رو گردانیده گفت:

— خوب آیرتون شما چیزی نگفتید؟

— من درین خصوص رأی داده نمیتوانم، هرچیزی که شما بگوئید و بکنید خوب و پسندیده است! من بهر قسم خدمت و معاونت حاضرم.

— تشکر میکنم. اما شما هم یکی از اعضای ما میباشید یك مسئلهٔ که متعلق بمنفعت عمومیه باشد در انتخاب رأی دادن شما هم لازم وضروریست.

— چون چنینست عرض کنم که این ولینعمت مجهول وپنهان خود ما نرا بیابیم و جستجو کنیم، و بیابیم. بلکه تنهاست، بلکه ناخوش است، بلکه بیك معاونتی محتاج باشد. چنانچه خود شما فرمودید منهم به آن آدم دین شکران بزرگی دارم. مطلق که او بجزیرهٔ تابور آمده ومرا دیده است، و بشما خبر مرا رسانیده وباینواسطه آدم شده ام این فضل واحسان او را هیچوقت فراموش نخواهم کرد.

— قرارداده شد. هرطرف جزیره را میپالیم، هیچ گوشه وکناری رابی تفتیش وتفحص نمیگذاریم درین خصوص ولینعمت ما مارا البته عفو خواهد فرمود.

بعد ازین قرارداد چند روز متمادیاً مهاجران به کارهای کشتکاری و زراعت مشغول گشتند میخواهند که پیش از برامدن برای جستجو ویالیدن ولینعمت پنهان خویش همه کارهای خودرا تکمیل وحاضر نمایند. محصولاتی که تخمهای آنرا ازجزیرهٔ تابور آورده بودند درین موسم بکمال رسیده همه را جمع کرده بغرانیتهاوز ذخیره کردند اموال واشیاوذخیره وجبه خانهٔ مهاجران بسیار شد لهذا مجبور شدند که مغارهٔ بالائی کدام خودرا باباروت وکلنگ وتبر بزرگتر ساختند. ودر قسم آخری غرانیتهاوز یك اوتاق تحویلخانهٔ دیگر نیز ساختند. مأکولات، واسلحه وجبه خانه، وهمه اسبابهای خودرا بخوبی جابجا کردند. جاهای گذاشتن طوپها وتیرکشیهای آنهارا نیز خیلی خوب اصلاح ومحکم کرده دهنهای دوتوپ هارا بسوی دریا ویکی را بطرف جنوب ویکی را بطرف شمال گردانیده

وضعیت یك استحکام جنگی بسیار منتظمی را دادند بسببی بلندی غرانیتهاوز گله های این توپهای استحکام غرانیتهاوز تابسیار جاهارا هدف تاثیر مدهش خود خواهدنمود.

پانقروف گفت :

— موسیوسیروس! طوپهای ماجابجا گردید حالا میخواهم که یك تجربه اجرا کنم.

— جانمن ، چه لازم است .

— لازم نی بلکه الزمست ! اگر تجربه نکنیم منزل توپهای خود را چسان تعیین خواهیم توانست .

— بسیار خوب تجربه کنیم امابجای باروت پیروقسیل استعمال نمائیم اگرچه باروت مابسیار است ولی من میگویم که برای احتیاط باروت خودرا هیچ غرض نگیریم.

ژه ده ئون — آیا این طوپهابه پیروقسیل تحمل کرده خواهند توانست ؟

— گمان میبرم که خواهد کرد . ما هم احتیاط را ازدست نمید هیم . منزل گله بمقدار باروت متناسب است ومقدار باروت با تحمل آهن طوپ مناسب است . متحملترین معدنها پولاد است ، و چون این طوپها از پولاد بسیار متین و اعلایی ریخته شده است گمان قوی دارم که به پیروقسیل طاقت بیارد ونتیجه های مکمل بدهد .

ژه ده ئون — تجربه کنیم ببینیم !

این راهم بگوئیم که پانقروف ازوقتیکه طوپهارا از دریا براورده به چرب کردن، و جلادادن ، واسبابهاو پیچهای آنرا درست وپاك کردن مشغول گشته طوپهارا آنقدر خوشنماوپرجلا ساخته که انسان گمان میبرد که حالا از کارخانهٔ توپ ریزی برون آمده است .

امروز در حالتیکه همهٔ مهاجران حتی ژوب وتوب نیز حاضر بودند به تجربهٔ توپها آغاز کردند . مهندس در اول امر کار توسهای آنرا باز کرده وباروتهای آنرا کشیده بعوض آن پیروقسیل پرکرده وچنان حساب کرد که پیروقسیل چهار بار از باروت قویتر باشدلهذا بهمین مقدار وتخمین پیروقسیل انداخت . قصد مهندس از استعمال پیروقسیل دو چیزاست یکی آنکه طوپهارا تجربه کند که به پیروقسیل تاب میاوردیانی ، دیگر اینکه

باروت پیروقسیل اختراع کرده گی خود را تجربه کنند که در توپ چقدر تأثیر وقوت دارد مهندس اول یکی از طوپهائیکه دهن آن بطرف جزیرهٔ سلامت بود پر کرد . پا نقروف ریسمان بتاقی را گرفته منتظر اشارهٔ مهندس گردیده وبنا بر اشارهٔ مهندس پا نقروف ریسمانرا کشیده طوپ آتش گرفت .

گله از روی جزیرهٔ سلامت گذشته در بسیار دور بدریا افتاد .

طوپ دوم پر شده یکی از خر سنگهای سنگلاخ دماغهٔ بیصاحب را نشان گرفته آتشداده شد . گله بمسافهٔ سه میل بر هدف مقصود بر خورده سنگرا پاره پاره کرد . طوپرا چون هاربر نشان گرفته و آتش داده بود لهذا بسبب موفقیت وکامیابی خود خیلی مفتخر ومباهی گردید . طوپ سوم را نیز بهمین رنگ تجربه کرده در طوپ چهارم مهندس مقدار پیروقسیل را علاوه کرد . میخواهد که منتهای درجهٔ قوت پیروقسیل را تجربه کنند ریسمان چاقاقرا دراز کرده هرکس از طوپ دور شده طوپرا آتش دادند . طوپ بصورت بسیار مدهشی آتش گرفته وصدای بسیار مهیبی براورده گله را انداخت . اما طوپ ازهم نه ترکید . رفقا به پیش پنجره ها دویده دیدند که گله از دماغهٔ ماندیبول که بطرف شمال جزیره بمسافهٔ پنج میل واقعست گذر کرده در حوضهٔ نالهٔ سگماهی بیفتاد . پانقروف هورزا براورده گفت :

— خوب موسیو سیروس ! به این طوپخانهٔ ما چه میفرمائید ؟ چیزی سفینه های رهزن بحر محیط که هستند بیایند تااذن ما نباشد هیچ یکی از انها در کانهٔ جماهیر متفقه داخل شده نمیتوانند .

— من میگویم که اگر نیایند وماهم به این تجربه مجبور نشویم بهتر خواهد بود .

— خوب از رهزنان خارجی در گذشته باین شش نفر اشقیای داخلی که مانند حیوانات درندهٔ وحشی در جزیرهٔ ما بیقید و آزاد میگردند چه خواهیم کرد ؟

— توچه میگویی که چه کنیم ؟

— من میگویم که در مابین اینها و ژاغارها هیچ فرقی نیست . لهذا چنانچه جزیرهٔ خود

را از ژاغارها پاك ساختیم ازینها هم پاك کنیم .

— آیا رأی شما همینست یا نقروف ؟

— بلی ، موسیو سیروس !

— بلکه تبدیل فکر کرده نادم و پشیمان شوند .

— آیا آنها پشیمان میشوند ؟

هاربر — یانقروف آیرتون را ببین که او هم ازانها بود چسان انسان کامل گردید .

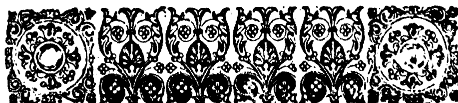
— چون همهٔ شما برأی من مخالفت میکنید به بینم که تاچه میشود اما خدا کند که پشیمان نشویم !

هاربر — احتیاط را هم از دست ندهیم و برای آدم کردن آنها بکوشیم انشاء الله دو چار تهلکه نخواهیم شد .

ژه ده ئون — اشقیا شش نفر و هم همهٔ شان مسلح است . هرگاه بیك بیك گوشهٔ پنهان شده و برسرما آتش کنند بکمال آسانی جزیره را صاحب میشوند .

مهندس — ازهمه بهتر اینستکه صبر کنیم ! هرگاه آنها برما تجاوز وهجوم کردند ماهم برانها هجوم میکنیم .

والحاصل مهاجران برهمین یك قرار دادندکه برانها هجوم نبرند . واحتیاط را هم از دست ندهند وهم جزیره بزرگست ومنبت است . پس هرگاه به افکار انسانیتکارانه بیفتند ناموسکار شده بیکطرف جزیره ساکن میشوند . اگرچه مهاجران مانند پیش آزادانه وبیقیدانه حرکت نمیتوانند ، وجزیرهٔ شان آزادی وبیقیدی اولئی خودرا غائب کرد اما چه بایدکرد راحت و آزادی کامل درین دنیای سراسر اسارت برای که میسر گشته تابرای مهاجران بیچاره میسر شود .



باب ششم

فهرست

قراردادن برگردش — آیرتون در آغل — رفتن بحوضهٔ بالون — در بوناد وانتور بعضی علامات — تلگراف کشیدن به آغل — جواب نیامدن از آیرتون — روز دوم حرکت بسوی آغل — تلگراف بریده .

بزرگترین آرزوها ، ومهمترین کارهای مهاجران پیدا کردن شخص مددرسان پنهانیست که بروجود داشتن او در جزیره دیگر شبههٔ برای مهاجران باقی نمانده، وهم در اثنای جستجو کردن ، وپالیدن انسان پنهان جای ومقام اشقیارا نیز بخود معلوم کنند که کجارا انتخاب کرده اند وبچه گونه معیشت میورزند .

سیروس سمیت اگرچه چابك حرکت کردن میخواست ولی بسبب زخمی بودن یك پای یکی از اوناغاها حرکت شان بقدر یکهفته معطل ماند . زیرا مهندس میخواهد که سیاحت خود را بقدر چندروزی امتداد دهد لهذا اسباب ولوازمات بسیاری میخواهد که باخود بردارد که اینهم بر جور شدن پای اوناغا موقوفست در ظرف اینهفته کارهائیکه در غرانیتها وزوتیهٔ منظرهٔ وسیعه اجرا کردن آن لازم بود همه رااجرا کردند و چون چند روز است که از آغل وحیوانات هم خبر نگرفته اند از انرو فرستادن آیرتون را به آغل نیز قرار دادند .

آیرتون برای رفتن آغل ودوروز در انجا ماندن وبازعودت کردن حاضر شد . مهندس گفت :

— جزیرهٔ ما حالا مانند پیش امین نیست آیرتون ! میخواهیکه یك آدم دیگر نیز با تو همراه کنیم ؟

— نی موسیو سیروس ! گرگ از گرگ نمیترسد مانند این شش نفرها بنظرم حکم یکنفر را دارد ، هیچ اندیشه مکنید .

— بسیار خوب ! بروید بخدا سپردیم . هرگاه یك واقعه و حادثهٔ ظهور نماید همانلحظه بتلگراف ما را خبر بدهید .

آیرتون از رفقا وداع کرده بسوی آغل روانه شد . بعد از دو ساعت باینمضمون که :

(هرچیزی بجای خود است . خیر خیر نیست) .

یك تلگرافی از و رسید .

بعد از اجرا شدن اینکار پانقروف ، وژهده‌ئون وهار برنز برای رفتن حوضهٔ بالون حاضر شدند زیرا پانقروف کشتیبان درخصوص دیدن بوناد وانتور خیلی مراق وتلاش دارد . ومیگوید که :

— اشقیا وقتیکه از آب برامدند راست بسوی جبه زار تادورن رفتند . اگر تا بحوضهٔ بالون رفته باشند مطلق که بوناد وانتور را غصب کرده اند هرگاه برای فروختن درین وقت ببازار بیع وشرا برایدمن به نیم روپیه هم آنرا نخواهم خرید چرا که بوجود خباثت آلود آنها ناپاك کردید .

پانقروف ورفقایش طعام چاشت را خورده وبا مهندس وناب وداع کرده براه افتادند . هرسه رفیق بصورت بسیار مکمل مسلح میباشند . پانقروف در تفنگ خود دو گلوله انداخته است ، وازسر جنبانیش چنان معلوم میشود که هرکه پیش رویش بیاید بیسوال وجواب اورا تلف کند .

ناب رفقارا تا به پل مرسی برده ، وبعد از گذشتن آنها پلرا برداشت . ودربین خود چنان قرار دادند که دراثنای بازگشت رفقا یك تفنگی انداخته ناب را خبر میدهند و ناب آمده پلرا می اندازد .

سه رفیق بر سر .. رث روانه شدند اگرچه از غرانیتها وز تا بحوضهٔ بالون بقدر سه میل مسافه است اما رفقا اینمسافه را بدو ساعت تمام طی نمودند چرا آرام ، وهرطرف را دیده وپالیده حرکت میکردند . تا آنکه بحوضهٔ بالون رسیدند . درراه هیچ اثری از اشقیا برنخوردند . کشتی خودرا نیز درمیان آبهای راکد و آرام حوضهٔ مذکور ایستاده یافتند

وچون هرطرف اینحوضه باسنکلاخهای بلند محاطست ازاروبصورت رهکذری یافتن کشتی محالست . پانقروف کفت :

— اشقیا باینطرف نیامده اند .. مطلق که بطرف جنکل فاروست رفته اند .

هاربر — نیامدن شان خیلی خوب شده است . زیرا اکرمی آمدند بهمه حال بوناد وانتور راباخود میبردند ماهم بجزیرهٔ تابور دکربار رفته نمیتوانستیم .

ژه ده ئون — راستست ، رفتن ما بجزیرهٔ تابور یکبار دیکر خیلی ضروری ولازمست . زیرا دراوتاق آیرتون میباید که یك کاغذی نوشته بگذاریم که اکر کشتی دونقان بیاید بودن آیرتون ومارا درجزیرهٔ لینقولن بداند .

پانقروف — کشتی حاضراست مسیو سپیله ، هروقتی که آرزو فرمائید برفتن حاضرم .

ژه ده ئون — هروقتیکه سفر داخلی جزیرهٔ ماتمام شود ، وازجستجو ویافتن حامئی پنهان خود فارغ شویم بسفرجزیرهٔ تابور آغاز میکنیم .

هاربر — من میکویم که حامئی پنهان ما درحق جزیرهٔ تابور ولینقولن ازما زیاده تر واقف و آکاه خواهد بود . حتی از آمدن لارد نیز باخبرخواهدبود !

پانقروف — بخدا بسیار عجب کاریست ! این آدم مارا بشناسد ، وما اورا نشناسیم ! اکرقضا زده است ماهم قضازده ایم چرا ازما بپنهان شدن مجبور است ؟ آیا بجزیرهٔ لینقولن به آرزوی مخصوص خود آمده است ؟ آیا هر وقتیکه دلش بخواهد میرود وباز می آید ؟ آیا حالا درجزیره است ؟ یارفته خواهدبود ؟

سه رفیق بهمینصورت سخن زده زده دربوناد وانتور نشسته بودند . پانقروف بادبان کوچك کشتی را که باریسمان خودش بسته بودمعاینه کرده فریاد براورده کفت :

— اینستکه به اینمسئله باید انسان واله وحیران کردد ! بس [illegible] است !

ژده ئون — چیست پانقروف ؟

— اینستکه این کره را من نزده ام !

پانقروف اینرا کفته وکرهی را که کشتی را بساحل ربط نموده بودنشا نداد .

ژه ده ثون — این گره را که تو نزدهٔ دگر که زده ؟
همینقدر میدانم که این گره گره من نیست !

هاربر — پس معلوم میشود که اشقیا درینجا آمده باشند ؟

— آنرا نمیدانم منکه میدانم همینست که این کشتی یکبار ازینجا باز شده و دوباره بسته شده است . بلی بلی ، باز شده است علامت دیگرهم برای باز شدنش یافتم این است که لنگررا هم برداشته اند ودوباره انداخته اند . چراهنگامیکه من لنگررا انداخته و کشتیرا بسته بودم روی سوراخی راکه لنگر ازانجا می افتد باتختهٔ آن پوشیده بودم حالآنکه درینوقت باز است .

ژه ده ثون — اما اگر فرض کنیم که بدست اشقیا افتاده باشد آنها کشتیرا غصب کرده دوباره چرامی آوردند ؟ بلکه باآن فرار میکردند !

— آیابکجافرار میکردند آیا بجزیره تابور؟ آن خبیثهااینقدر دلاوری ندارندکه بااین کشتی کوچك در بحر محیط برامده توانند .

هاربر — وهم اشقیا ازجزیرهٔ تابورچه خبرداشته خواهند بود ؟

— شماهرچه که میگوئید بگوئید . من همینقدرمیگویم که چنانچه محقق میدانم که نام من (پانقروف بوناد وانتور) است همچنان محقق میدانم که کشتی ما ازینجا باز شده ولنگر برداشته سفر کرده است .

هاربروژه‌ده ثون ساکت شده چیزی نگفتند . اگرچه درباب بردن بونادوانتور رادر پیش روی غرانیتهاوز باگذاشتن درهمین جا بسیار مذاکره ومباحثه کردند ولی بسبب نبودن لنگرگاه مناسب درانطرف ونیامدن اشقیادرینطرف هرچه بادابادگفته درهمین جاگذاشتنش رامناسب دیدند . وایمسئلهٔ سفربوناد وانتوررانیزبراسرارهای سابقه علاوه کرده از کشتی برامدند وراه غرانیتهاوزراپیش گرفتند .

دوساعت بعد بکنار نهرمرسی رسیده نارا منتظرورود خود یافتند . بغروب نیمساعت مانده بغرانیتهاوزباهوسیروس ملاقی گردیدند ودیدنیهای خود رایکان

یکان بیان کرده موسیوسیروس نیز با آنها در ینباب متفق الرأی گردید .

وقت شام به آغل برای آیرتون یك تلگراف در خصوص آوردن بزها را با خود کشیدند امابسیار عجب است که بخلاف عادت دایمی آیرتون که بزودی جواب میداد به این تلگراف هیچ جواب نداد ! اگرچه مهندس از ینمسئله در اول امر متحیر گردید امارفقابه این تأویل کردند که بلکه آیرتون باینطرف برامده ودرراه خواهدبودلهذا تلگراف را نگرفته است .

مهاجران بوقت صبح منتظر آمدن آیرتون شدند چونکه بنابرقراریکه داده شده بوداموز بوقت صبح بایدکه آیرتون بغرانیتهاوز بیاید . ناب ویانقروف برسرپل منتظر بایستادند . تابظهر منتظر شدند از آیرتون هیچ اثری و خبری معلوم نشد . شام شد بازهم آیرتون نیامد . بازتلگراف کشیدند هیچ جواب نگرفتند . اندیشهٔ مهاجران بدرجهٔ نهایت رسید . آیاچه شد ؟ اگر آیرتون در آغل نیست پس کجاست ؟ آیا کشته شد ؟ آیا اسیر افتاده ؟ هاربر گفت :

— بلکه درستونهای تلگراف خرابی پیش آمده باشد .

ژه ده ئون — میشود !

سیروس — تافرداصبرکنیم به بینیم چه میشود ؟

به اندیشهٔ تمام تابفرداصبر کردند . صبح سیروس باز تلگراف کشیده . بازهیچ جواب نیامد . گفت :

— به آغل بایدبرویم .

پانقروف — خوب مسلح باید بشویم .

قرار دادند که ناب رادرغرانیتهاوز بگذارند . ناب تابسرپل ایشانرا همراهی کرده بعد از گذر کردن ایشان پلرا میبردارد ، ودرپشت درختان منتظر ورود رفقا پنهان می نشینند .

علی الصباح مهندس بارفقای خود خوب مسلح شده براه افتادند . وراه آغلرا

پیشگرفتند . تفنگهای خودشانرا آماده و حاضر گرفته اند . دوطرفهٔ راه بیشه زاراست لهذا احتیاط بسیاری لازمست . اشقیادر بیشه زار پنهان بوده دفعتهً اجرای خباثت کرده میتوانند . ازاینرو در راه تهلکه بسیاراست .

مهاجران بسرعت ولی ساکتانه براه رفتن دوام دارند توپ پیش پیش میرود ولی هیچ آثار هیجان نمیکند . توپ هرگاه تهلکهٔ حس کند بولوله می افتد ولی چون ساکت است معلوم میشودکه هنوز تهلکه نیست . رفقا درراه خط تلگراف راپیروی کرده میروند . بقدر دومیل راه رفته بودندکه هاربرز فریادبراوردکه :

— سیم تلگراف بریده شده است !

رفقادویده دیدندکه بحقیقت هم سیم بریده شده و هم ستون نمبر۴۷ کشیده شده برزمین افتاده است . وهم بخوبی هویداست‌که بدست انسان شده است . سیروس گفت :

— ببینیدکه آیا نوبریده شده است ؟

— بلی بسیاروقت ازبریده شدنش معلوم نمیشود .

پانقروف — به آغل برویم درانجا کاررا خواهیم دانست‌که چیست .

مهاجران درنیم راه هستند . ازیك واقعهٔ مدهشهٔ متأسفه خیلی دربیم میباشند . جمله افکارشان به این مشغولست‌که آیا آیرتون بوعدهٔ خود چرانیامد ؟ آیاسیم تلگراف راکه بریده باشد ؟ آیاچسان میشودکه به آیرتون ضرری نرسانده باشند ؟

مهاجران بکمال اندیشه وهراس بدویدن پیش میروند . بحقیقت‌که مهاجران باآیرتون یك محبت صمیمی پیدا کرده اند . همه دربیم اندکه مبادا بیچاره آیرتون ازدست اشقیای خبیث هلاك شده باشد ! تابه پیش جوی آب کوچکی‌که زمینهای آغلرا آبیاری کرده بیرون میبراید رسیدند دیر نجارفتار خودرا آهسته‌ترکردند . زیرانزدیك بموقع مجادله شده اند . نمیخواهندکه مانده وناتوان باشند چاقماقهای تفنگهای خودرا بالا کرده به بسیار دقت و بصیرت پیش میروند . به آغل هرانقدرکه نزدیکترمیشوند در توپ آثارهیجان وغرش بیشترمیگردد .



گلهٔ تفنگ اشقیا راست بر سینه اش خورده

دیوار تخته ئی آغل پدیدار گردید . علامت خرابی در دیوار مشاهده نمیشد . دروازهٔ آغلرا بسته دیدند در آغل سکوت وسکونت تمام حکم فرمابود . نه از آبر تون ونه از گوسفندان هیچ صدایی وندائی بگوش نمیخورد . سیروس سمیت گفت :

— درائیم .

اینرا گفته وبدروازه نزدیکشد . رفقایش بفاصلهٔ بیست قدم ازدنبالش روان بودند . سیروس سمیت زنجیر چوبی دروازه را برداشته هنوز یك پلهٔ آنرا بازنکرده بود که توپ بشدت تمام بعوعوه آغاز نهاد . هانوقت ازپشت دیوار تخته یی یك تفنگی صدا کرده صدای تفنگرا ازینطرف دیوار یك آه پراضطراب جا نخراشی مقابله نمود .

مگراین آه ازدهن هاربر نوجوان بیچاره برامدکه گلهٔ تفنگ غدارانهٔ اشقیای ملعون راست برسینه اش خورده وازپشتش براءمده وبرزمینش غلطانیده است .

باب هفتم

فهرست

ژه ده ئون وپانقروف درآغل — نقل‌دادن هاربر مجروح را به اوتاق تخته‌ئی آغل — فریاد وفغان پانقروف‌درباره هاربر — معاینه کردن زخمهاربر ازطرف‌مهندس وژه ده ئون — پیداشدن امید — به ناب چسان خبربایدداد — امین یك واسطهٔ خبر — جواب فرستادن ناب .

پانقروف بمجرد شنیدن آواز هاربر بی اختیار تفنگ خودرا انداخته برهاربر خودرا بینداخت ، وبشدت فریاد براوردکه :

— وای ! پسرمن ! وای ! ولد عزیزم راکشتند مهندس ومخبرنیز به پیش هاربر دویده مخبرگوش خودرا بردلهاربر نهاده گفت :

— زنده است اما بایدکه اورا بیك جای نقل بدهیم .

— بغرانیتهاوز نمیشود چراکه بسیار دوراست !

— به آغل ببرید

-- یکقدری صبر کنید .

مهندس اینرا گفته و از جائیکه تفنگ انداخته شده بود خود را بدرون آغل بینداخت . در انجا دیدکه یکی از اشقیا بسوی او نشان گرفته است . مهندس بسوی او بتاخت . تفنگ شقی آتش گرفته کلاه مهندس را از سرش بربود و یک کمی پیشانیشرا نیز بلیسید شقی تا میخواست که دیگر میل تفنگ خود را آتش کند سیروس سمیت خود را باو رسانیده قمهٔ که بدست داشت بر جگرش حواله نمود ، و در ان واحد بدار البوارش فرستاد . پانقروف وژه‌ده ئون نیز خود را بمعاونت مهندس رسانیدند . رسیدن اینها همان و انداختن دو شقی دیگر خود را از دیوار تخته یی به بیرون همان بود . رفقا دانستندکه اشقیا فرار کردند . دروازهٔ آغلرا آمده باز کردند ، وهاربر را بکمال احتیاط و آرامی برداشته به اوتاقیکه برای آیرتون ساخته بودند نقل دادند ، و در انجا بر بستر خوابگاه آیرتون بخوابانیدند .

سیروس سمیت در اول رفته هرطرف آغلرا بپالید اشقیارا نیافت . دروازهٔ آغل را بندکرده بیامد . هاربر بیچاره مانند جسد بیجان غیرمتحرك افتاده بود . پانقروف از دیدن اینحالت مانند دیوانه کان فریاد ها میزند ، و گریه میکند ، وجامه چاك میکند ، سر خود را بدیوارها میزند . مهندس وژه‌ده‌ئون او را تسکین و تسلی نمیتوانند . چرا که خودشان نیز خیلی مضطرب و پر هیجانند .

باوجود آنهم برای رهایی دادن هاربر را از پنجهٔ ممات هر سعی و کوششیکه از دست شان می آید دریغ نمیکنند . ژه‌ده‌ئون در فن طبابت تایکدرجه مهارت دارد . و بسببیکه در محاربه های بسیاری موجود گشته بصورت تداوی زخمهای گله و تیغ واقف شده است مهندس نیز در ینباب سراسر بی بهره نیست . لهذا بمعاونت همدیگر به مداوات ابتدائی هاربر آغاز کردند .

هاربر مانند قالب بیروحی افتاده بود . ژه‌ده‌ئون از نحال به اندیشه و حیرت افتاد . این بیهوشئی هاربر از ضایع شدن خون بسیار ، و یا از خوردن گله بر استخوان پیش

آمده است .

سینه هاربر را باز کردند . خونرا از جای زخم بادستمال تر پاك کردند . زخم را با آب سرد بخوبی شستند . بعد از شستن دهن زخم بمیدان براهد . دیدندکه یك سوراخ بیضی الشکلی درمابین استخوان قبورغهٔ سوم و چهارم موجود است که گله آنرا بعمل آورده است این سوراخیست که گله ازانجا درامده است .

هاربررا به احتیاط بپهلو گردانیدند . ازدهن نوجوان یکصدای بسیار خفیفی براهد گویا نفس آخرین خودرا تسلیم نمود .

پشت هاربر نیز غرقهٔ خونست . آنطرف را نیز با آب بسیار شسته بادستمال پاك کردند . دربنطرف نیز دهن سوراخ بیشتری نمایان بودکه گله ازطرف سینه درامده ازین طرف بیرون برامده است ژه ده ئون گفت :

— خدا را شکر است که گله بدرون نمانده وگرنه برای کشیدن آن خیلی بمشکلات برمیخوردیم .

مهندس — آیا قلب چسانست ؟

— گله بردل برابر نیامده ، هرگاه برابر می آمد حالاً جان میداد .

پانقروف تنها کلمهٔ آخری را شنیده فغان براورد که :

— آیا جان داد ؟

مهندس — نی نمرده ، نبضش میپرد دلش حرکت میکند . حتی صدای خفیفی نیز براورد اما اگر تو میخواهی که پسرت جور شود خودرا میباید که استوار ومتین داری بفریادها وفغانهای بیجا خودرا هم ازکار می اندازی ومارا هم ، وقت وقت معاونت وعقل وهوش را بسر داشتنست .

پانقروف بیچاره سکوت نمود . اما بشدت تمام مانند سیلاب ازچشمانش اشك جاری گردید . ژه ده ئون به مداوات آغاز نهاد . دراول امر دانستن اینمسئله ضرور است که آیا گله دردا خل چگونه خرابیها بعمل آورده وبکدام اعضا ضرر رسانیده ؟

ژه‌ده‌ئون لازم‌بودن دفع کردن آماس داخلی زخم را حس نموده ، والتهاب پیدا نگر دن اطراف زخم را با حاصل نشدن حما را درك واندیشه کرد ، امادواهای دفع کردن اینهارا ازکجا باید پیدا کرد؟ وجلوگیری آماس داخلی والتهاب خارجی وحما را چسان باید کرد؟

ژه ده ئون گفت :

— در اول زخمرا از دو طرف باید ببندیم ورفتن خونرا منع کنیم چرا خون بسیار ضایع شده وهاربر را سراسر از قوت انداخته .

مهندس — اما پیش از بستن باید که با آب سرد خیلی بشوئیم تا التهاب در زخم پیدا نشود .

لهذا نوجوانرا بیك بغل که انداخته بودند بهمان وضعیت گذاشته معاونت ابتدا نمودند . ژه ده ئون هاربر بیچاره را باز بکمال دقت معاینه کرد . دید که مانند کهربا زرد گردیده . ژه ده ئون گفت :

— سیروس من حکیم نیستم ، دست ودلم میلرزد بمن باید معاونت کنید . یکجا باید کار کنیم .

— دست وپاچه مشو دوست من ! برای ما حالا سکونت و هوشیاری کار کردن لازم است . اصل مقصد هاربر را از پنجهٔ مرگ رهانیدن است .

ژه ده ئون ازینسخن مهندس کسب سکونت نموده در پیش خوابگاه هاربر بنشست ، سیروس بپا ایستاده است با نقروف گریبان چاك ، و موهایش پریشان ، واشکهایش روان نشسته وبی اختیارانه پارچه های زخم بستن را ترتیب میدهد .

ژه ده ئون با مشاورهٔ مهندس چنان قرار داد که دهن زخمهارا بصورت بسیار محکم نباید بست تا فعل تقیح دردرون بعمل نیاید . لهذا زخمهارا بصورتیکه دهنهای شان سراسر بند نشود با پارچه ها بسته کردند . وآب سرد بسیاری آورده برپارچه ها ریختن گرفتند . استعمال آب سرد در عالم طبابت از واسطه های نخستین دفع کنندهٔ التهابات شمرده میشود . آب سرد هم زخم را از التهاب منع میدارد ، وهم از تماس هوا محافظه میکند ، وهم زخم را به استراحت میگذارد .

ژه ده ئون وسیروس چنین قرارداده بکار آغاز نهادند ۰ بردهن زخمها قماشهای ریش ریش شدهٔ که پانقروف حاضر کرده بود گذاشته وبا آب سرد تر کردن گرفتند ۰

پانقروف دراوتاق آتش افروخت ، بعضی نباتات نافعهٔ نبهٔ که خود هاربر به دست خود آنهارا گرد آورده بودو چیزی ازان آیرتون باخود آورده بوددر چایجوش جوشانیدند ۰ هاربررا ازان نوشانیدند ۰ بیچاره هاربر ازدنیا بیخبرو بی هوش افتاده است حرارتش بسیار شدت دارد ، آنروز و آنشب باینصورت گذرنمود ۰ حیات هاربر بیك تارخام بسیار باریکی مربوطست ۰

روزدیگر یعنی ۱۲ ماه تشرین ثانی رفقا یکقدری امیدوار شدند ۰ هاربر بهوش آمد ، چشمان خود راباز کرد ، پانقروف وسیروس راشناخت ۰ هاربر بعد ازخوردن گله بیهوش شده ازهیچ چیزی خبر ندارد ۰ رفقاهمهٔ واقعاترا بهپسر فهمانیدند وداناندندکه اگرچه حیاتش درتهلکه نیست امابه استراحت کلی وحرکت نکردن قطعی محتاجست ۰ وچون همیشه آب سرد برزخمهامیفشارند ، هاربر دردرا کمترحس میکند ۰ فعل تقیح بصورت منتظمانه بعمل آمد ۰ حرارت بتناقص رونهاد ۰ رفقاازبیم نتایج وخیمهٔ ابتدایی زخم هاربر یکقدری امین شدند ۰ شدت فریادونالهٔ پانقروف نیز کمترکی تسکین یافت ۰

هاربر باز بیهوش شداما اینبار بیهوشیش مانندخواب راحتی بود ۰ پانقروف گفت:

— رهایی یافتن فرزندمرا آیا امیدوارهستید ۰ موسیو ژه ده ئون ؟ باید که هرلحظه امید واری خودرا بمن خبربدهید !

— آری پانقروف بسیارامید وارم ۰ هاربر انشاءالله میرهد ۰ اگرچه زخم بسیار سنگین ومهم است اما نتیجه اش وخیم نخواهدشد ۰

مهندس — بواقعیکه زخم بسیار دهشتناکست زیراکه جگرسفید راشکافته گذشته است ۰ اماباوجود آنهم شکافته شدن این عضوموجب ممات نمیشود ۰

مهاجران درمدت بیست وچهارساعت تنها با هاربر مشغول گشته اند ۰ وبفکر واندیشهٔ اشقیاوبازظهوریافتن آنها ، وتهلکه های پردهشتی که ازوجودخباثت آلود آنها

بوقوع آید هیچ فرصت نیافته اند .

پانقروف در پیش فراش‌هار بر پاسبان شده مهندس وژه ده‌ئون بپالیدن وجستجوی آیرتون برامدند . هرطرف آغل را بکمال دقت پالیدند . نه از آیرتون ونه ازاشقیا اثری یافتند . آیا آیرتون بیچاره راچه پیش آمد ؟ آیابدست اشقیا اسیرشده با خودبرده اند یا بدست غدر آنهاهلاك گردیده ؟سیروس گفت :

— بر آیرتون بیچاره بنا گهانی هجوم آورده اند ، وبیخبرانه اورا تلف کرده اند، و لاشه اورابرده دریك گوشهٔ یاءغاکی انداخته اند .

— میشودکه همچنین باشد . و هم بعدازانکه آیرتون را هلاك کرده اند در آغل بکمال استراحت نشسته اند . وچون ماراديدندكه می آئیم بعدازکمی مقابله و آوردن این فلاکت رابرما فرارکرده اند .

— بلی ! حتی یکی ازان ملعونان رامن خوددیدم که بسوی دامنهٔ جنوبی کوه فرانقلن بتاخت بود ، وتوپ نیزدر پی آنها تایکجائی ولوله کرده دوید .

— بهر حال میباید که ماحالا یکمدتی در آغل مانده هاربر راتداوی کنیم تاآنکه بیچاره یکقدری بحال آمده بدون تهلکه اورابغرا نیتهاوزنقل داده بتوانیم .

بعد ازشفا یافتن هاربر هرطرف جزیره را گردش کرده وجود منحوس آنخائنان را محو کنیم .

— بلی برین خبیثان مرحمت کردن بعد ازین هیچ جائزنیست . پانقروف خوب فهمیده بود . این سگهارا مانند ژاغارها میبایست که بلامرحمت هلاك میکردیم .

— حالا اینرابگوئیدکه نابراچه خواهیم کرد .

— ناب درغرانیتهاوز به امانست !

— اما اگر بسبب نیامدن مابه اندیشه افتاده وبرخواسته روان شود ؟

— اینکاررااگر بکند خیلی بد خواهد بود چراکه بهمه حال اورا نیزدرراه تلف خواهند کرد !

— من طبیعت او را میدانم بهمه حال خواهد آمد !

— آه ایکاش تلگراف خراب نمیبود . پانقروف را در نجاتنها گذاشتن هم نمیشود . تو باپانقروف به محافظه و پاسبانی هاربرد نجابمان . من تنها رفته وبازمیآیم .

— نی نی سیروس این بهیچصورت نمیشود . در نجادلاوری هیچ فائده نمی بخشد ، اشقیای خبیث در بیرون آغل بسخودارند . و در ینطرف و آنطرف به قابو نشسته اند اگر برائیم یك مصیبت مادومصیبت خواهد شد !

— آیادیگر واسطهٔ خبرنخواهیم یافت ؟

مهندس درینفکر بودکه چشمش به توپ برخوردکه دم جنبانی کرده ودر پیش پاهای صاحب خود درجهیدن ولابه بازی کردن بودگویا بلسان حال میفهمانید : که « آیامرا نمی بینید ؟ » مهندس یك یکبارامید وارگردیده برتوپ فریاد کرده ، توپ بدو بالابه کنان ایستاده شد !

ژه ده ئون تصور مهندس رادرك کرده گفت :

— خوب یافتی موسیوسیروس ! ازراه های پنهانی که ما گذشته نتوانیم توپ رفته وباز بماخبر آورده میتواند .

ژه ده ئون بزودی از جزدان خود یك کاغذی بریده اینچند کلمه را بران تحریر نمود !

« هاربرزخمیست . مادر آغل هستیم ، برخود هوش کن ازغرانیتهاوز بیرون مشو . آیا از اشقادرانطرف چیزی اثری هست ؟ باتوپ بزودی جواب بفرست »

کاغذ را لوله کرده در حلقهٔ گردن توپ بصورت معلوم دار آویختند . مهندس سگ راناز داده و دست بروکشیده و دروازهٔ آغلرا باز کرده وراه غرانیتهاوز رااو نموده گفت :

— توپك من دوست من ! ناب ! ناب ! بدو ! جانم ! ناب ! ناب ! توپ ناب ! هله هله .

سگ باینسخنان مهندس برجهید ، ومقصد رابخوبی دانست که بچالاکی بتاخت شده از نظر پنهان گردید . دروازهٔ آغلرابسته باز به پیش مریض آمدند . هاربر بیهوش افتاده است . پانقروف برپارچه های روی زخم در آب فشانیست .

ژه ده ئون بحاضر کردن طعام پرداخت . قدری شیر از حیوانات دوخته آورده و آنرا گرم کرده کمتری شکر نیز آمیخته آهسته آهسته باقاشق بدهن هاربر ریختن گرفت ویك شوربایی نیز برای خود شان حاضر نمود . مهندس بپاسبانی مشغول بوده .

مهاجران بکمال اندیشه و بی صبری باز گشتن توپ را منتظر بودند . مهندس و ژه ده ئون تفنگ بدست در پشت دروازه منتظر بودند . که بناگهان یکصدای تفنگی بلند شد و در عقب آن عوعوهٔ توپ هم برامد . مهندس بچابکی دروازه را باز کرده دیدکه از مسافهٔ صدقدم دورتر دود تفنگ بالا شده است مگر خبیثها در انجا بقابو نشسته اند . ژه ده ئون ومهندس آنجا را نشان گرفته آتش کردند . درین اثنا توپ بتاخت از دروازه درامد و در پیش پا های افندی خود به لابه بازی آغاز نهاد . مگر خائنان بر توپ آتش کرده بودندکه از اثر گله بعضی موهای آخر دم توپ سوخته شده بود .

مهندس دروازهٔ آغلرا بسته سگرا در آغوش گرفته بمحبت ببوسید . در گلوی توپ کاغذی آویخته بودکه از خط برهم و درهم آن شناخته میشد که نوشتهٔ نابست . کاغذرا گرفته دیدندکه ناب اینچنین نوشته :

«درینطرفها از اشقیا اثری نیست ! ازجای خود حرکت نمیکنم . درحق موسیو هاربر دعامیکنم » .

باب هشتم

فهرست

اشقیا در جوار آغل — اقامت موقته — تداوی هاربر — مسرت نخستین پانقروف — تحظر ماضی — چه چیز هاست — فکر سیروس سمیت .

پس معلوم شدکه اشقیا در اطراف آغل بکمین نشسته اند ، وقصد دارندکه بیچاره گانرا یکان یکان هدف گلهٔ غدر و خیانت نمایند . لهذا بسیار احتیاط لازمست ! زیرا اشقیای خبیث بی آنکه خود را نشان بدهند مهاجران را دیده نشان میکنند ، وخود

شان از هجوم محفوظ میمانند .
بنا برین سیروس سمیت قرار داد که یکمدتی در آغل بمانند . خوراکه در آغل بسیار است . اسباب ولوازمات نیز تا یکدرجه در اوتاق آیرتون موجود است سیروس سمیت گفت :
— بغیر از انتظار کشیدن و صبر کردن دگر چاره نیست . هاربر بعد از انکه صحت یابد همه گی ما اتفاق کرده یك اعلان حرب بزرگی با آنها خواهیم کرد . وهم باینصورت پالیدن و جستجو کردنی که درمد نظر داریم نیز بعمل خواهد آمد .
پانقروف — یعنی حامی پنهان خود را خواهیم پالید همچنین نیست ؟ لیکن راست بگو یم موسیو سیروس در ینمسئلهٔ هجوم اشقیا و مجروحیت هاربر حامی پنهان ما هیچ مددی نرسانید .
— که میداند ؟
— یعنی چه ؟
— یعنی اینکه هنوز فلاکت های بسیار برما خواهد آمد که درانوقت دست معاونت خودرا دراز خواهد کرد ! حالا این بحث را بگذاریم ، لازمترین چیزها حیات هاربر است .
اینستکه حزن انگیزترین کارهای رفقا تداوی زخم هاربر است . چندروز دیگرهم گذشت در احوال هاربر آثار شدت و خیمه دیده نشد . تربندی با آب سرد جلو گیری التهاب و تقیح زخم را به بسیار خوبی نمودند ، وهم آبیکه در آغل می آید از معدن گوگرد میآید که اینهم برای التیام و خوبی زخم خیلی مدد رسانید . هاربر آهسته آهسته بزنده گی رونهاد . امید حیات درو مشاهده شد . اما ضعف و ناتوانی آنقدر برو مستولی شده که از شناخت برامده است . اما مشروبات مفرحه باو مینوشانند . وهمیشه درباب استراحت او میکوشند . استراحت فایدهٔ کلی باو میرساند . سیروس وژه‌ده‌ئون و پانقروف درخصوص جراحی زخمهای هاربر خیلی مهارت حاصلکرده اند .
بعد از شش روز هاربر بحال آمده بنالش آغاز نهاد و بخوردن طعامهای خفیف نیز

میل نمود . یکقدری رنگ هم برخسارش آمد . بطرف رفقا یگان تبسم لطیفی نیز مینمود کمترکی بسخن هم آمده پرسیدکه :

— آرتون کجاست ؟

یانقروف از برای آنکه هاربر مضطرب نشود گفت :

— برای معاونت ناب بغرانیتهاوز رفته است آه اشقیای خائن اگر یکبار بدست من بیایند آنوقت بآنها نشان خواهم دادکه به تحبه‌گی ودزدی تفنگ انداختن چیست ؟ اینرا چه میگوئی که موسیوسمیت بفکر نیکویی وخوبی بآنها افتاده بود ! من خوبی ونیکویی رادرمیان تفنگ خود انداخته باگله های بزرگ بزرگی بحضور شقاوت نشورشان تقدیم وپیشکش میکنم !

هاربر — آیا دو باره دیده شده اند ؟

— نی دگر دیده نشده اند ! اما کی میگذاریم تا آنها را پیدا نکرده انتقام‌ترا ازان ملعونان خائن نگیریم‌پس تویکبار جور شوی بعدازان کار آنهارا خواهیم اندیشید ؟ حالا مقصد جور شدن تست !

— یانقروف من‌هنوز بسیار ضعیفم .

— آهسته آهسته‌بقوت‌می آیی‌هاربر ! هیچ اندیشه‌مکن ! از درامدن یك گله درسینهٔ مانند تویك پهلوان دلاور چه میبراید ؟ اینگونه گله ها مانندیکبازیچه ایست .

ناخوشئی هاربر رفته‌رفته کسب خفت مینمود ، اگر دیگر نکس وعکس عملی بظهور نیاید اعادهٔ عافیت محقق است . اما اگر گله در داخل‌سینه میماند ، وعملیات جراحی لازم‌میآمد آیا حال‌مهاجران بچه منجر میشد ؟ ژه ده ئون گفت :

— هرگاه بیادم می آید که اگر گله درداخل میماند موهابربدنم راست می ایستد .

سیروس — هرگاه عملیات جراحیه لازم میآمد تردد نمیکردید نی موسیوسپیله ؟

— البته نمیکردم اما شکر خدا را که مجبوریت دست نداد !

اینستکه مهاجران بیچاره چنانچه تابحال بدیگر کارها مظهر عنایت ربانی گردیده‌اند

درینمسئله جراحت هاربر نیز توفیق رفیق شان گردید . اما هر بار اینچنین نخواهد بود . مهندس چنان حس میکند که تابحال هر چیز موافق آرزوی شان بعمل آمد . در جزیره معادن ونباتات وهرگونه حیوانات رافراوان یافتند واز همهٔ آنها بخوب وجه استفاده کردند . حتی گاه گاه بدست همت یك معاون مجهول از ورطه های بزرگ بزرگی رهایی یافتند . اما اگر کار بهمینصورت دوام نورزد چسان خواهد شد ؟ بنابرین سیروس سمیت از عدم موفقیت وکامیابی خود بهراس افتاد . اگرچه کشتئی رهزنان دریایی بیکصورت بسیار غریبی غرق گردید اما شش نفر ازانها در جزیره برامده راحت وسعادت مهاجران را مختل ساخت . زیرا در مجادلهٔ اولی ضرر وزیان مهاجران از زیان اشقیا بیشتر بعمل آمد . آیرتون زنده غائب گردید، هاربر بصورت مهلك مجروح شد . ازانها تنها یکنفر بدست سیروس سمیت تلف گردیده که به اینحساب اشقیا دردم حاضر غالب ومهاجران مغلوب شمرده میشوند . غرانیتهاوز ، وآغل هردو در زیر محاصره مانده ، قوت مهاجران نیز تقسیم یافته که در ینوقت درمقابل پنجنفر اشقیای بیرحم خائن مسلح یکجا ، سه نفر دلشکستهٔ تنها باقی مانده اند . قوت خارق العادهٔ پنهانی که تابحال در هربار و هرجا عنایت ها ومعاونتهای علنی رسانیده دریندبار می بینند که آنقوت نیز پس مانده است .

باوجود آنهم دوچار نومیدی نیستند ، بکمال جسارت ودلاوری در روی فلاکت ها ومصیبت های آمدنی مقاومت وپایداری کردنرا برخود گرفته اند .

— باب نهم —

— فهرست —

از ناب خبری نیست — تکلیف ژه ده ئون وپا نقروف قبول نمیشود — گردش ژه ده ئون — یکپارچهٔ قماش — یك مکتوب — درحال عزیمت مواصلت به منظرهٔ وسیعه .



مریض روز بروز بحال صحت در پیشرفتنست . آرزوی یگانهٔ مهاجران آنست که

هاربرنجابکی یکقدری قوت یابدتابغرا نیتهاوز نقل داده شود . چرا که خانهٔ آغل اگرچه مکمل باشد ولی راحت و اسباب لازمه که درغرا نیتهاوز موجوداست هیچگاه در آغل میسر نمیشود . وهم اگردرغرا نیتهاوز باشند همه یکجاو بسیار محفوظ و ازشر اعدادر امان میباشند .

از ناب هیچ خبرندارند . امابرای ناب پریشان بودن و بفکر افتادن هم چندان لزومی ندارد . زیرا زنگی دلاور خودرادرغرا نیتهاوز بکمال خوبی محافظه میتواند دوباره توپ را بفرستادن غرا نیتهاوز لازم ندیدند زیرا سگ صادق را هدف گله خائنان نمودن هیچ معنا ندارد .

در ۲۹ ماه در حالتیکه هاربر بخواب بیهوشی بود در قفادر باب چگونگی دفع مضرت اشقیای خائن بمذاکره آغاز نهادند . ژه ده ئون گفت :

— دوستان من ! درینوقت از آغل بغرا نیتهاوز رفتن خود را هدف دانهٔ دنائت اشقیا کردنست . لهذا از ان صرف نظر کردن، ودرینوقت چه لازم بودنرا باید اندیشه نمائیم .

پانقروف — من میگویم که ازگلهٔ این خائنان پروا نباید کرد . هرگاه موسیوسیروس اذن بدهد من همین لحظه به برامدن حاضرم .

مهندس — یك آدم بایك آدم بخوبی مقابله میتواند لکن ماسه نفرو آنها پنجنفراند !

ژه ده ئون — من هم رای پانقروف رامیپسندم اگراذن مهندس ما باشد من و پانقروف مسلح شده وتوپ را به پیش انداخته میبرائیم .

مهندس — هیچ جائز نیست . آیافکر نمیکنید که اشقیاچون بیرون برامدن شمارا از آغل به بیند میدانند که یك پسر مجروح و من درینجا مانده ام ها نلحظه بر آغل هجوم می آوردند .

پانقروف — حق بدست شماست اگر مابرائیم آغل را بیشبهه ضبط میکنند . ایکاش درغرا نیتهاوز میبودیم .

مهندس — بلی اگر درغرانیتهاوز میبودیم زخمی خود را در پیش ناب گذاشته

خود ما میبرامدیم ، وجنگلرا گردش کرده با این جانورهای مفترسه نجه میدادیم . حالا باید تاوقتیکه همهٔ ما یکجا از آغل برامده بتوانیم چارناچار صبر کردن لازمست .

سخنان مهندس خیلی معقول بود ، جواب او داده نمیشد . ژه ده ئون گفت :

— ایکاش آیرتون هم باما بود . بیچاره آیرتون باز گشتنش بعالم حیات بسیار کوتاه بود .

پانقروف — اگر مرده باشد همچنینست که شما میگوئید !

ژه ده ئون — چه ! مگر گمان داری که آیرتونرا نکشته اند ؟

پانقروف — اگر از نکشتن آن فایدهٔ داشته باشند البته که نکشته اند !

ژه ده ئون — ازینسخنت چنان معلوم میشود که گمان داری که آیرتون با رفقای قدیمهٔ خود دستیك کرده وضیفهٔ انسانیت و وفاشعاریرا فراموش کرده باشد ؟

پانقروف — که میداند ؟

مهندس — فکر شما درینباب سراسر بخطاست پانقروف ، اگر اینچنین بگوئی مرا زیاده متألم خواهی نمود . بصداقت آیرتون من ضامنم .

ژه ده ئون — من هم ضامنم .

پانقروف اعتراف قصور نموده ساکت شد . درینوقت ازموسم بهار دوماه گذشته است . درختان همه بگلهای رنکارنگ مزینست . زمینها ، تپه ها ، دامنه ها همه گی بسبزه هاو گیاهها وریاحینها مزینست . بسیار مزرعاتیکه بر تپهٔ منظرهٔ وسیعه کشت شده است زمان درو آنها رسیده است . حالا نکه مهاجران بیچاره پراگنده وپریشان محصور مانده اند .

یکچندبار ژه ده ئون تفنگ خودرا بدست گرفته وتوپرا درپیش انداخته اطراف آغلرا یك یك دوری اجرا کرد . هیچ یك علامت شبهه ناکی ندید . توپ نیز چون هیچ فریاد وهیجان ندارد چنان معلوم میشود که اشقیا بدیگر طرف جزیره رفته باشند .

در ۲۲ تشرین ثانی ژه ده ئون بازدر حالتیکه اطراف وجوانب آغلرا دور میکرد دریکجایی رسید که توپ بنای هیجانرا گذاشت . باینطرف وآنطرف جهیدن گرفت وهرطرفرا بومیکشید . بعضی اشارتهای غریب وعجیبی اجرا مینمود .

ژه ده ئون حیوانرا بشوق وحرکت می آورد سبب هیجان او را فهمیدن میخواست خودش نیز درختهارا سپر گرفته وتفنگرا حاضر کرده پیش میرفت . اما از حرکات سك بودن آدم درانجاها حس نمیشد چراکه اگر سگ آدم را حس میکرد البته که عوعوه ولولهٔ زیادی می انداخت .

بقدر پنجدقیقه گذشت . که درین اثنا سگ یکی یکبار خودرا در میان بوته زاری انداخته ویکپارچه قماش کافتی بدهن خود گرفته بیرون برامد . پارچه قماش ازیك لباس بریده و پاره شدهٔ بود .

ژه ده ئون قماش مذکوررا گرفته به آغل آمد . وکیفیترا بمهندس بیان کرده قماش را باو نمود . مهندس قماش مذکوررا شناخت که از قماشهای ساخته گی خودشان است که برای آیرتون ساخته بودند . مهندس گفت :

— حالا هیچ شبهه نماندکه اشقیابنا گهانی در آغل بر آیرتون هجوم نموده اند ، آیر تون نیزبا آنها مقابله ومقاومت نموده است ، اما آخر الامر مغلوب گردیده بدست آنها اسیرافتاده و بهرشش نفر آنرابسته کرده بزورباخود برده اند حتی یکپارچه از لباس او دربوطه هابند مانده است آیا بعد ازین دیگر شبهه برای خیانت نکردن آیرتون برایت باقی نماند یانقروف ؟

— نی موسیو سیروس ! من از بسیار وقت از ان فکر خود فارغ ونادم گشتم ! اما ازین حادثه یکچیزی دیگری استدلال میشود !

— آیا چه ؟

— اینکه آیرتون در آغل کشته نشده است بلکه تابحال زنده است . اشقیا بلکه آیر تونرا اشناخته اند که دراوسترالیا رئیس اشقیا نجوئیس است لهذا آنرا باخود بزور برده اند تاباخود رفیق سازند !

رفقا برهمین فکر قرار دادند . وبه امید افتادند که اگر آیرتون زنده اسیرباشد البته یك چاره برای فرار خود خواهد یافت . وهم این اندیشه افکارها جران راسراسر

زیروزبر میداشت که اشقیا بغرا نیتها وزهجوم ببرند اگرچه بخود غرانیتهاوز ضرری رسانیده نتوانند ولی تپهٔ منظرهٔ وسیعه راسراسر خراب خواهند کرد . هاربر بسببی که محبوسیت رفقارا در آغل ناخوشی اوباعث شده دایما از جور بودن خودو رفتن بغرا نیتهاوز بحث میراند ومیگوید که :

— از زحمت راه بمن هیچ ضرری نمیرسد ، ومیدانم که اگر بغرا نیتهاوز برویم . هوای دریابمن خیلی خوب وموافق آید برخیزید که برویم . عرابهٔ که آیرتون باخود آورده بایك اوناغانیز البته درنجا خواهد بود !

اما ژده ثون از بیم آنکه مبادازخم هاربرکه نو بهم آمده است باز پس بازشود آرزوی هاربر رابالطبع رد میکرد .

امادرین اثنایك واقعهٔ ظهوریافت که رفتن بغرانیتهاوز برای مهاجران امر مجبوری گردید ، وازینرفتن نتیجهٔ خیلی پرالمی ظهوریافت :

۹ ماه کانون اول بودکه مهاجران دراوتاق هاربر نشسته بودند ، و ازهر در و رهگذر سخن میراندند که ناگاه ولولهٔ شدتناك توپ راشنیدند .

سیروس،ژده ثون ، پانقروف هرسه نفر تفنگهای خودرابرداشته بیرون دویدند توپ درپیش دیوار تخته یی بجهیدن وولوله کردن دوام دارد ، وازاوضاع وحرکاتش آثار فرحت وشادمانی پدیدار میگردد . وآثار قهر وغضب معلوم نمیشود . مهندس گفت:

— آیا کسی می آید ؟

— بلی !

— امادشمن نیست !

— بلکه نابست !

— یاآنکه آیرتون .

اینسخنان راهنوز تمام نکرده بودندکه یك وجودی ازپشت پردهٔ تخته یی برجهیده بدرون آغل بیفتاد . آیا که باشدکه به پسندید ؟

مگر مستری ژوپ نیاید ؟
حالا مسرت ، و شادمانی توپ را تماشا کنید ! اینچه خبرها اینچه خوشامدیها !
پانقروف بحیرت فریاد کشید که :
— ژوپ ! ژوپ !
ژه دء ئون — ناب فرستاده است !
مهندس — بهمه حال کاغذ آورده است .
پانقروف بوزینه را پالیدن گرفت . در گردن میمون یك خریطه‌گك کوچکی آویزان بود . در درون خریطه بدستخط ناب یك کاغذی موجود بود که اینچند کلمه بران نوشته شده بود .

« جمعه . ساعت ٦ . صبح . »
« اشقیا منظرهٔ وسیمه را استیلا کردند »
(ناب)

سه رفیق از خواندن اینکلمات بسیار متأثر شده بی آنکه چیزی بگویند بروی همدیگر بحیرت نظر کردند و برخاسته بخانه درامدند . چه باید کرد ؟ هرگاه اشقیا در تپهٔ منظرهٔ وسیمه باشند هر چیزیرا محو شده باید دانست . هاربر چون بطرف رفقا نظر کرد دانست که کار خرابی گرفته است . علی الخصوص که ژوب راهم درمیان رفقا دید بخوبی دانست که در غرانیتهاوز فلاکتی ظهور نموده است . لهذا گفت :
— موسیو سیروس رفتن میخواهم . بزحمت راه تاب و توان در خود می بینم .
ژه ده ئون در نزدیك نوجوان آمده و نبض و زخمش را معاینه کرده گفت :
— توکل بر خدا ! بسم الله برویم .
فکر کردند که هاربررا بچه ببرند . هرگاه از نیال مانندیك چیزی بسازند و هاربررا دران انداخته بدو آدم بردارند البته بهتر و راحت تر خواهد بود اما چون باینصورت دو آدم شان بیکار و بی سلاح میماندند در اثنای هجوم اشقیا مقابله و مدافعه کردن شان محال میشود-

بنا برین قرار دادند که چار ناچار هار بر را باید با عرابهٔ که آیرتون با خود آورده نقل بدهند. اوناغا را آورده بعرابه به بستند علفهای نرم بسیار بسیاری در عرابه بریختند لحاف ونهالین ودیگر کالایی که در اوتاق آیرتون موجود بود همه را در عرابه فرش کردند. هار بر را بافراشیکه بران افتاده بود به آرامی برداشته در عرابه گذاشتند.

هوا خیلی خوب وصافست. سیروس پرسیدکه :

— تفنگها پر وحاضر است ؟

— بلی.

— توچگونهٔ هاربر ؟

— امین باشید موسیو سیروس ! انشاءالله در راه نخواهم مرد.

سیروس باز تردد کرد. امر حرکت را نخواست که بدهد. اما دانستکه اگر تأخیر شود هاربر خیلی متأذی خواهد شد. لهذا بکمال حسرت وجسارت :

— مارش.

گفته حرکت نمود. دروازهٔ آغلرا باز کردند توپ، وژوب به بیرون جهیدند. عرابه بآهستهگی بیرون نشد. دروازه را بسته براه روانه شدند.

پانقروف بیکدست طپانچهٔ شش میله وبیکدست لجام اوناغا را گرفته عرابه را میکشید. سیروس وژه ده ئون در دو طرف عرابه تفنگهای خودرا حاضر گرفته پیش میرفتند.

توپ صداقت شعار، وژوب وفاکردار پیش ازهمه در دو طرفهٔ راه تفتیش وتجسس کرده میروند اما هیچ علامت خوف وهیجان نشان نمیدهند. عرابه را خیلی آهسته میرانند در اثنای راه هیچ اثری از اشقیا پدیدار نشد. بقدر دوساعت طی مسافه کرده بودند که دریا پدیدار شد وتپهٔ منظرهٔ وسیعه نیز نمایان گردید.

درین اثنا پانقروف عرابه را توقف داده بدهشت فریاد براورد که :

— لعنت باد بر اشقیا !

اینرا گفته ودود کثیفی راکه ازتپهٔ منظرهٔ وسیعه میبرامد برفقا نشانداد.

مگر اشقیای خبیث چهری ، و آسیاب بادی ، و مرغانچه ها و سایر بناهائیکه بهزاران زحمت در بنقدر مدت مهاجران بنانموده اند همه را آتش داده اند • درمیان دودهایك آدمی دیده میشدکه بکمال تلاش باینطرف و آنطرف میدوید • این آدم مگر ناب بود که برای خاموش کردن آتش سعی میورزند •

مهاجران نابرا آواز دادند • ناب شنیدبتاخت بیامد • پلرا انداخته عرابه ومهاجران داخل تپهٔ منظرهٔ وسیعه گردیدند •

مگر اشقیا بعدازانکه تپهٔ منظرهٔ وسیعه را خراب کرده اند پیش از نیمساعت بطرف جنگل فرار کرده دفع شده اند • ناب پرسید که :

— موسیو هاربر چسانست وکجاست ؟

ژه ده ئون به عرابه اشارت کرده خودش نیز بعرابه نزدیکشد •

مگر هاربر بیچاره بیهوش شده از خود درگذشته بود •

—﴿ باب دهم ﴾—

فهرست

هاربررا بغرانیتهاوز نقل میدهند — ناب واقعات رانقل میکنند — گردش موسیوسیروس درمنظرهٔ وسیعه — جسارتهای مهاجران بشدت مرض هاربرعاجز میمانند — پوست درخت بید — حمای بسیار مهلك — توپ بازولوله میکنند

مهاجران خسارتهای تپهٔ منظرهٔ وسیعه ، و تهلکهٔ بودن اشقیا درجزیره همه رافراموش کردند • چراکه حال هاربر خیلی خرابست • دراثنای نقل از آغاز بغرانیتهاوز بسبب حرکت عرابه البته که بعضی تبدلات داخلی درزخم هاربربوقوع آمده که مرضش کسب شدت ورزیده • هنوز ژه ده ئون نمیداندکه چه شده ولی او نیزمانند دیگر رفقا ازوضع وهیئت هاربر دوچار نومیدی شده است •

رفقا ازچوبهاوشاخهایك زنبیلی ساخته نوجوانرابکمال آهسته کی واحتیاط دران

بخوابانیدند ، بعدازده دقیقه بدامنهٔ غرانیتهاوز رسیده بواسطهٔ ماشین نزول وصعود بالا برامدند ، بعد از کمتری هاربر را بر بسترش بخوابانیدند .

هرواسطه وعلاجی که بود صرف کردند تاآنکه هاربر بهوش آمده چشمهای خود راباز کرده توانست . اگرچه بسوی رفقایك تبسم شیرین شکرانهٔ نمود ولی برسخن گفتن مقتدر نشد .

ژه ده ئون زخم راباز کرد ، چراکه به بیند که زخم مبادا باز نشده باشد امادیدکه زخم بحال خود است هیچ آسیبی بآن نرسیده ، پس اینحال ازچه پیش آمده است ؟

هاربر بیك خواب بسیار پرهیجان وحرارتناکی فرورفت ، ژه ده ئون وپانقروف درنزد بسترش به پاسبانی نشستند .

درین اثنا سیروس سمیت وقوعاتیکه در آغل برانهاوارد آمده به ناب ، وناب نیز وقوعاتیکه دریجا پیش آمده به افندی خود حکایه میکنند . ناب میگفت :

— یکشب پیش ازین درمرغانچه هابودم ، دیدم که اشقیادرکنار بیشه زار زاقا مار پدیدار شدند ، یکی از انهابرکنار نهرمرسی نزدیکشده بودکه من فرصت راغنیمت دانسته برو آتش کردم ، ولی چون تاریکی بود ندانستم که گله ام کارگرشدیانشد بعدازان بغرانیتهاوز آمده تحصن نمودم ، چونکه دانستم که قوت من باآنهامقابله نمیتواند و چون بقدرنوزده روز بودکه ازشماهم خبری نداشتم وموسیوهاربررانیزمیدانستم که مجروحست ، ودرامدن اشقیا رانیزدرتپه محقق دانستم لهذا مجبورشده بازوپ برای شما خبرفرستادم .

دریجا موسیوسیروس سخن ناب رابریده گفت :

— خوب کردی ناب اما اگر برای ماخبرنمیفرستادی وهاربر بدیحال نمیشد خوبتر میبود .

والحاصل دروقت حاضر موجودبودن اشقیادرجزیره برای مهاجران تهلکه عظیمی شمرده میشود ، وتاوجود خباثت آلوداینهاازمیدان برطرف نشود ممکن نیست که راحت وسعادت اولی خود رابیابند .

ژه ده ئون وپانقروف در نزد هاربرمانده ، مهندس وناب بخوبی خود را مسلح کرده برای تفتیش به تپهٔ منظرهٔ وسیعه برامدند .

اشقیا در تپهٔ منظرهٔ وسیعه خسارتهای بیشماری بعمل آورده اند اکثر بناها را آتش زده اند کشتزارها را پامال نموده اند ، ولی تا بحد شمینه ها و ساحل پیشروی غرانیتهاوز فرو نیامده اند .

سیروس سمیت تا بساحل نهر مرسی وازانجا بخندق غلیسرین هر طرف تپهٔ منظرهٔ وسیعه را گردید از اشقیا کسیرا نیافت . لهذا دانست که ازینطرفها بدیگر طرف دفع شده رفته اند .

مزروعات منظرهٔ وسیعه بتمامها پامال شده ، مرغانچه هاسرا سرسوخته مرغهائیکه دران بودهمه گی باینطرف وآنطرف پریده اند ، و حالا یگان یگان پس بطرف آشیانهٔ خود در آمده است . تخمهای نباتات نیز از هر نوع در پیش شان موجود است که ازان سبب غم ندارند .

سیروس سمیت ازمشاهدهٔ این همه خسارات خیلی غضبناك و پرقهر گردیده بغرانیتها وزعودت نمود . روزهائیکه بعدازین برمها جران میگذرد خیلی کدرانگیز و غم والم آمیز است . زیرا حال صحت هاربر رفته رفته کسب وخامت میکند . ژه ده ئون از ظهور یافتن یك مرض مهلك شدیدی بسیار به اندیشه افتاده است .

هاربر را یك بیهوشی دایمی استیلا نمود . حرارت تب رو بزیادتی گرفت . بینی و گوشها و دستهای هاربر بتمامها زرد گردید . تب لرزهٔ بسیار شدیدی آمده هاربر سراسر از خود در گذشت . یك عرق آتشین بسیاری از تمام وجودش ریختن گرفت . این نوبت حمای شدیده تمام بقدر پنجساعت دوام ورزید . ژه ده ئون ازپیش بستر هاربر مریض هیچ جدا نشد . ژه ده ئون دانست که اگر حما به همینصورت یکچند نوبت اجرای دور کند هاربر هلاك خواهد شد . لهذا بهمه حال یك علاجی که دافع حما باشد ضرور است اما ازکجا باید پیدا کرد ؟ ژه ده ئون مهندس را گفت :

— برای هاربر به دوائیکه دافع حما[۱]باشد احتیاج کلی پیداشده .
— اما خودت میدانیکه نه کنین داریم و نه کبریتیت کنین وبجز این اجزاد گر چیزی دافع حما نیست .
— البته که همچنینست . اما در کنار تالاب درختهای بید بسیار است . پوست درخت مذکور نیزگاه گاهی جای کنین رامیگیرد اگرچه بدرجهٔ کنین مؤثر نیست ولی باز هم بجز آن دگر چارهٔ نداریم .
— چون چنینست همان رفته جمع نمائیم .
اینرا گفته سیروس سمیت خودرفته پوست درخت بیدرا بیاورد ، و آنرا خشك وميده كردند . آنشب به هاربر ازان بنوشانیدند .
اگرچه تایکدرجه فایده کرد ، ولی ژه ده ئون دیدکه بسبب شدت حما جگر سیاه نیز رو به آماس مینهد ، واگر علاج مؤثر دافع حما بدست نیاید اختلال رئه وی دماغ نیز سرایت کرده هاربررا دفعتهً ره پیمای عدم خواهد کرد . در ۱۷ کانون اول نوبت دوم حما ظهور نموده . درین نوبت خیلی شدت ورزیده . نوجوان بیچاره بآندرجه شدت وضجرت بلرزه افتاد که تمام وجودش مانند چوب نیمسوختهٔ سیاه شد ، گویا برای رهانیدن جان خودرا از پنجهٔ ممات گاه بطرف پانقروف وگاه بسوی ژه ده ئون بحسرت نومیدانهٔ در عالم بیخودی دستهای خودرا دراز میکنند . پانقروف گاه جامه های خودرا چاك میزند وگاه سر خودرا بدیوار میزند ، ناله ها میکنند فغانها میکشد .
این نوبت تمام هشت ساعت دوام درزید . اما شب بداندرجه بغم والم برمها جران گذر نمود که به تصور نمیگنجد . ژه ده ئون گفت :
— این نوبت هم گذشت اگر پیش از آمدن نوبت سوم کنین نرسد ، وباو خورانیده نشود هلاك هاربر مقرر است .
— پس امیداز حیات هاربر باید برداریم . چراکه پس فردا دور نوبت حماست اگر فردا پیش از شام کنین باو داده نشود میمیرد ، وچون کنین هم وجود ندارد هاربررا نیز

(۱) حمّا بمعنی تب بسیار سخت که به آخر درجه باشد .

هلاك باید شمرد ! وا اسفا ! هزارا اسفا !

هاربر ، در اثنای نوبت آنقدر سخنان دلسوزانهٔ جگرخراشانهٔ رقت انگیزی در عالم بیخودی و بیهوشی بطور هزیان گفتن گرفت که دل و جگر رفقارا پاره پاره نمود . هاربر گاه باوالده و همشیرهٔ خود درازدل میکند، گاه باشقیا مجادله و محاربه میورزد ، گاه حامی پنهانیرا فریاد میکند . گاه از مهندس و پانقروف حق بهلی میطلبد . یکچندبار چنان حالتی بر نوجوان آمد که رفقا گمان کردند که تسلیم روح میکند .

شب شد . امشب آخرین شب هاربر است . رفقا ماتم نوجوان جوانمرگ را از حالا گرفته اند چرا که فردا شب نوبت آخرین حتما وداع آخرین هاربر است .

در اثنای شب هاربر بسیار هزیان گفت . جگر سیاهش زیاده تر آماسید ، در دماغش اختلال کلی پیدا شد هیچکس را نمیشناخت !.

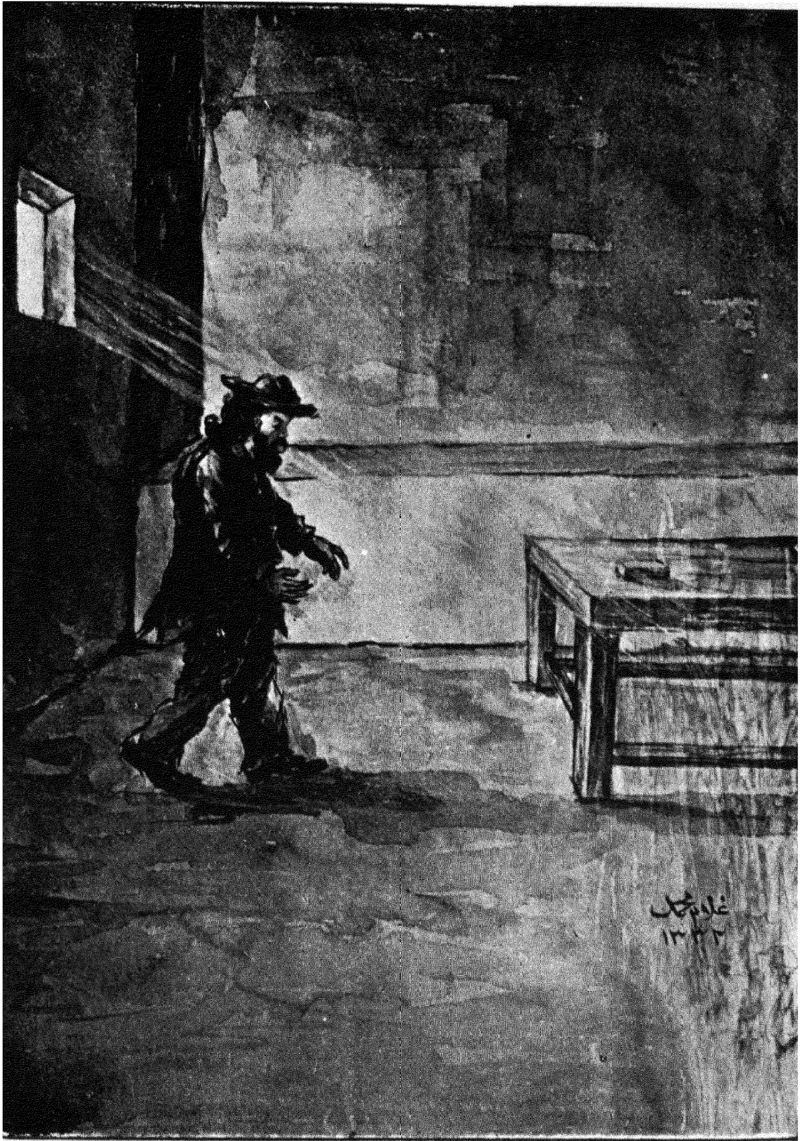
رفقا همه گی در اوتاق هاربر گرد آمده بودند . در دالان و دیگر اوتاقها هیچکسی نمانده بود چرا که رفقا وداع آخرین خود را باهاربر جوانمرگ ایفا کردن میخواستند برای آمدن نوبت سوم و هلاك شدن هاربر هجده ساعت دیگر باقی مانده است .

درین اثنا توپ بیکصورت بسیار عجیبی بولوله آغاز نهاد ، ولی از دروازهٔ اوتاق هاربر که به بسیار حسرت بر آستان افتاده ، و پوز خود را بر دو دستهای خود گذاشته و چشم های خود را بسوی بستر خوابگاه هاربر بیک وضع عجیبی دوخته بود حرکت نکرد ، وتنها سر خود را بطرف آسمان بالا کرده عوعوهٔ ناله آمیزی اجرا نمود .

رفقا بسبب غم و المی که داشتند به این وضعیت و صدای سگ التفات نکردند .

صبح نزدیك شد . نبض هاربر دقیقه بدقیقه اجرای حرکات شدیده مینمود . بیتابی و اضطرابش بدرجهٔ بود که خود را چند بار از سر تخت به پایان میخواست بیندازد ولی ژه ده ئون اورا محکم میگرفت .

پانقروف از شدت غم و الم درین اثنا از اوتاق هاربر بیرون برامد ، و در اوتاق خود آمده خواست که بی قید و آزاد ناله و فغان بر کشد . چرا که در پیش هاربر بضبط نفس



پانقروف بك قطعئى كه‌جكى

کردن مجبور بود . درین اثنا شعاع آفتاب جهانتاب از پنجرهٔ اوتاق پانقروف داخلشده اوتاق رامنور ساخته بود . پانقروف چشمش بناگاه برمیز افتاده بی اختیار یکصدای فرحت ومسرت بلندی براورد که ژه ده ئون ، ومهندس متحیرانه به اوتاق پانقروف دویده آمدند . پانقروف یك قوطی کوچکی که برمیز افتاده بود به اشارت بر فقانشانداد . این قطی دراز شکل وخیلی خوشنمایك قطی بود . که برسر آن اینکلمه خوانده میشد .

« کبریتیت کنین »

باب یازدهم

فهرست

حال نقاهت هاربر — پاایدن جزیره — حاضری سفرجزیره — روزاول ودوم — اثرقدم — رسیدن به شبه جزیرهٔ مار .

ژه ده ئون قطی رابرداشته دیدکه بوزن دوصد گندم کنین دران . وجوداست ژه ده ئون نوك زبان خودرابغبار سفید مذکور زده دیدکه کنین بسیار اعلااست . کنین را بایدبلا فوت شدن وقت به هاربر بخورانند . ژه ده ئون گفت یکقدری قهوه بجوشانید . تاب بعد ازچند دقیقه قهوه را پخته بیاورد . ژه ده ئون بهمان قهوه بقدر هجده گندم کنین انداخته وبه هاربر بنوشانید .

دوا بوقت بسیار مناسبی رسید . زیراهنوزنوبت حمّا نرسیده بودوامیداست که بواسطهٔ این دافع حمّا دگرعودت نماید .

اینراهم بگوئیم که ازقوهٔ خارق العادهٔ حامی پنهان که چند وقت هیچ اثری ازان پیدانبود بازدرچنین وقت بسیار مهم ونازکی مددرسیدن مهاجران راباز غرقهٔ دریای مسرت ، وغوطه خوار گرداب حیرت نمود .

هاربر بعد ازچند ساعت ازحالت مدهشی که دران گرفتار بودسکونت پیداکرد . وبیك خواب استراحتی فرورفت . رفقا فرصت یافته درباب واقعهٔ ناگه ظهور بعذاکره

وگفتگو آغاز نهادند . مهندس گفت :

-- لطف وکرمکاری شخص مجهول در حق ما مانند آفتاب ظاهر ونمایان گردید .

-- امادر شب بغرانیتهاوز چسان درامده توانسته است ؟

— این مسئله حقیقتاً بسیار غریبست !

— بواقعیکه مسئله ایست معما که حل آنرا بغیر خود حامی پنهان ماندگر کس نتواند .

آنروز تا بشام در هرسه ساعت یکبار به هاربر کنین نوشانیدند . فردا که نوبت حتما بودبی آنکه آثار حمّادر هاربر مشاهده شود بگذشت . اگرچه هاربر بحالت بیهوشی بود ولی این بیهوشیش ازشدت حمانی بلکه از ضعف وبیقوتی بود . بعد از ده روز هاربر بحال نقاهت یعنی ضعف وناتوانی بعدازمرض درامد . ضعف وناتوانیش بسیار است . مرض دوباره عود نمود . پانقروف بشخصی میماندکه ازیك گرداب عمیق فلاکت رهایی یافته باشد . مسرتش بدرجه ایست که بغیرازرقص وجهیدن دگرچیزی کار نمیداندگاه ژه دئون وگاه مهندس وگاه ناب رادر بغل گرفته میفشارد . پانقروف مخبررا بعد ازین « داکترسپیله » خطاب کردن گرفت . لکن اصل مقصد آنست که داکتر حقیقی راپیدا باید کرد .

ماه کانون ثانی نیزداخل شدکه بدخول ایماه سنه ۱۸٦۸ نیزابتدا نمود . سنهٔ هزار وهشتصد وشصت وهشت بایکروزی بسیار خوشهواوباآفتابی آغاز کرد . هاربر خود را خوب جمعکرده است . بر بستر خود که در پیش پنجره افتاده است هوای رو حفرائیکه ازطرف دریامی آید حیات تازهٔ باومیبخشد ناب نیز در خصوص پختن طعام های رنگارنگ مقوی همهٔ صنعتهای خودرا صرف مینماید .

درین ایام اشقیادراطراف غرانیتهاوزهیچ دیده نشده اند . ازآیرتون نیزهیچ اثری وخبری معلوم نشد دراثنای ماه کانون ثانی کارهای لازمی تپهٔ منظرهٔ وسیعه دیده شد . زمینهای کشتزارسرازنوشدیارشده زراعت گردید . برای ساختن آئینه ها بنابر رأی مهندس صبر کردند . چراکه تادفع مضرت اشقیانشودازساختن آئینه فایده

نیست . حالا ازهمه لازمتر آنست که با اشقیا کار رایکطرفه باید کرد .

بعد از ۱۵ ماه کانون ثانی مریض از بستر ناخوشی برپا خواسته توانست . در روز اول بقدر یك ، روز دوم دوساعت گردش نموده هاربر بسبب جوانی ونشو ونمای حرارت غریزی روز بروز بصحت و عافیت پیشمیرود . در آخرهای ماه هاربر بشانهٔ پانقروف تکیه زده برریگهای ساحل غرانیتها وزبقدم زدن مقتدر گردید سیروس سمیت ازنحال هاربر امیدوار گردیده قرارداد که درپانزدهم ماه شباط که مهتاب هم درشعشعه فشا نیست برای پالیدن وجستجو حرکت کنند .

بنای تدارکات وحاضری دیدن سفر خود را نهادند وحاضری سفریهٔ خود را برای سفر بسیار دور ودرازی تدارك کردند . چرا که این بار چنان عزم نموده اند که تامقصد خود نرسند پس نگردند . مقصد شان نیز دو چیز است : یکی به اشقیا کار را یکطرفه کردن ، دیگر حامی مجهول راو آیرتون را پیدا کردنست .

درچاردهم ماه شباط همه حاضری وتدارکات سفریه دیده شد . همهٔ مهاجران حتی توپ وژوب نیز برای سفر حاضر شدند . برای هاربر درعرابه جای ساختند . ماشین صعود ونزول رانیز برداشتند تاهیچ راه بالا رامدن برای هیچکس نماند . زینهٔ ریسما نیرادو چنگلی برسر آن بندکردهٔ با خود بردا شتندکه دروقت آمدن بواسطهٔ آن بالا برایند .

هوا بسیار لطیف وصاف بود . مهندس امرحرکت راداده عرابهٔ که بدو اوناغا های قوی وتوانابسته شده بود وهاربر بکمال راحت دران نشسته بود براه افتاد ناب جلوهای عرابه را گرفته بود ، سیروس وژه دءئون وپانقروف به پیش افتادند . توپ بکمال مسرت گاه بسوی چپ راه گاه بسوی راست راه بوی کشیده و هوشیاری کرده میدود . درینسفر برراهی باید بروند که پیش ازان برانراه نرفته باشند . وچون پیش ازین ازکانهٔ واشینغتون تابدماغهٔ مار را گردش کرده اند درین بار از وسط جنگل فاروست بطرف دست راست نهرمرسی گردش راقرار دادند .

عرابه اولا از پل نهر مرسی گذشته تا یکجایی بر سرك حوضهٔ بالون براه رفت . و بعداز ان سرك را ترك کرده راه جنگلرا پیش گرفتند . درختهای جنگل تایکچندفرسخ یکایکه بودکه از انرو عرابه بسهولت پیشمیرفت . درجنگل درختهای گوناگون ومرغهای بوقلمون بسیار دیده میشد سیروس سمیت گفت :

— ایحیوانات را از پیش زیاده‌تر ترسان‌میبینم گمان میبرم که پیش ازکم‌وقت اشقیا ازینجا گذشته باشند البته آثار قدمشانرا خواهیم یافت .

بحقیقت‌که پیشتر دراینجا وآنجادرختهای زده شده وجاهای آتش دردادن ، واثرهای قدم دیده شد . اما هیچ علامتی که دریکجا بسیار نشسته باشند معلوم نمیشد بلکه درهر رهگذری گذشته اند .

سیروس سمیت رفقارا ازشکارکردن منع کردچراکه بلندشدن صدای تفنگ‌را موافق نیافت . بعداز پیشین بقدر شش میل ازغرانیتهاوز دورشده بودندکه راه کسب مشکلات نمود درختهاهم پیوسته گی‌پیدا کرد بعضی جرها وچقوریها هم پیداشد که درختهارا زدن وبرجرها چوبهارا انداختن وپلهای سردستی ساختن وچقوریهارا برابر کردن لازم می آمد . سیروس درهرجاکه برای کارکردن ایستاده میشد دراول امر سگ‌وبوزینه‌را برای تجسس باطراف میفرستادهرگاه آنها ولوله‌وآثار هیجان نمیکردند بعدازان بکار آغازمیکردند .

آنروز راتابشام راه زده بقدر نه میل مسافه راقطع کرده درکنار یك جوی که ازنهر مرسی جدا شده بود اوتراق نمودندکه تابحال‌اینجوی واینجاهارا نیزندیده اند .

بکمال اشتهاانان خوردند چراکه بسبب مانده گی بسیار گرسنه شده اند هرگاه تنها ازحیوانات وحشیهٔ درنده میترسیدندبر اطراف خود آتش درداده ازتعرض وهجوم آنهاخودرا به امان میداشتند ، ولی چون آتش‌افروختن دیگردرنده گان یعنی اشقیا را جاب ودعوت مینماید ازانرو درتاریکی ماندنرا مرجح دانستند .

تابصبح به نوبت پاسبانی کردند . وچون شبهاهم کوتاه بود شب‌بزودی وبیمارضه

گذشت . گاه گاه صدای ژاغارها، و بوزینه ها و دیگر حیوانات سکون و سکونت را اخلال مینمود . اینرا نیز بگوئیم که صداهای بوزینه ها مستر ژوپ را خیلی متأثر میگردانید .

روز دیگر بکمال مشکلات باز براه خود دوام ورزیدند بقدر سه میل مسافه قطع کرده بودندکه باز به آثار قدم اشقیا بر خوردند . حتی در پیش خاکستر آتش که در یکجایی افروخته بودند بسیار اثرهای قدم دیده میشد که رفقا این اثرها را بکمال دقت معاینه کرده قیاس آنرا گرفتند . دیدند که قدم پنج نفر است . از شش مین که آیرتون باشد اثری معلوم نیست . هاربر گفت:

— معلوم شد که آیرتون با آنها نیست .

پانقروف — بلی نیست ! معلوم میشود که بیچاره را کشته اند . آه ! آیا ملجأ و مأوای اشقیارا پیدا نخواهیم کرد تا رفته درانجا جگرهای شانرا پاره پاره نمائیم .

ژه ده ئون — ازین گردشهای شان چنان معلوم میشود که تا بوقت فرصت یافتن بر ما، وصاحب شدن بر جزیره وقت خود را میگذرانند .

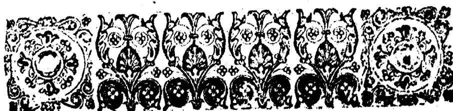
پانقروف ازین سخن بقهر و حدت فوق الحد آمده و چشمهایش بیرون بر امده گفت:

— چه گفتید ؟ صاحب جزیره شوند ؟ این گلهٔ که در تفنگ منست آیا میدانید که از کجاست ؟

-- نی ، پانقروف !

— این همان گله ایست که از سینهٔ هاربر بر امده و بر زمین افتاده است . امین باشید که تا این گله را از جگرگاه آنها نگذرانم جزیره را مالك نخواهند شد ؟

امروز نیز تا بشام راه زدند و بسبب تاب و پیچ راه و تسویه کردن، و درخت زدن خیلی زحمت کشیدند . شب را در شبه جزیرهٔ مار بقرار شب سابق گذرانیده فردا صبح زودی بحرکت افتادند و بعد از سه ساعت قطع مسافه بدماغهٔ مار واصل گردیدند و بدینحساب به نقطهٔ منتهای جزیره واصل شده اند امانه از اشقیا و نه از حامی پنهان هیچ اثری نیافتند .



باب دوازدهم

فهرست

تفتیش درشبه جزیرهٔ مار — اوتراق درحوضهٔ شلاله — شش میل دورتراز آغل — کشفیات پانقروف وژه ده ئون — عودت کردن — مارش — دروازهٔ باز — پنجره روشن — درضیای قرچه ها دیده میشود .

روز دیگررا بدور وتفتیش ازشبه جزیرهٔ مارتا بحوضهٔ آبشار حصر نمودند . هر طرف این جنگلی که شبه جزیره را تشکیل داده ، وعرض آن بقدرسه چهارمیل می آید دور وتفتیش کردند . درانجادرختان ازهرطرف جزیره زیاده تربلند میباشدکه قوهٔ انباتیهٔ این زمین راا ثبات میکند انسان چون درینجا باشد چنان گمان میبرد که در جنگلهای افریقاویا امریکای وسطی آمده باشد .

والحاصل هرانقدرکه بکمال دقت پالیدند هیچ چیزی نیافتند . حتی درساحل غربی اثرقدم وجای آتش درداده گی نیزندیدند که ازین یك معلوم شدکه اشقیا درینطرف هانیامده اند . سیروس گفت :

— ازین یك متحیرشدن لازم نیست ، زیرا اشقیابجزیره ازدماغهٔ بیصاحب داخل شده اند ، وبعد ازانکه ازجبه زارتادورن گذشته اندبرهمین راهیکه ما آمدیم پیش شده اند ، اماچون بساحل رسیده اند دانسته اندکه درینطرفها آرامگاه وپنا جاهی نخواهند یافت لهذابطرف کوه فرانقلن رفته آغلرایافته اند .

پانقروف — بلکه حالا نیزدرانجاخواهند بود !

ژه ده ئون — من گمان میبرم که دوباره به آغل تحصن نخواهندکرد . البته درکوه فرانقلن کدام مغاره یاشمینهٔ پیدا کرده آنجارا ملجأ خود قرارداده اند .

پانقروف — راه براه به آغل برویم . اینکاررا یکطرفه کنیم بیهوده وقت خودرا ضایع کردیم !

سیروس — نی پا نقروف! ما تنها یك مقصد نداریم بلکه دو مقصد داریم که یکی سرشکنی اشقیاست ، و یکی یافتن حامیٔ پنهان ماست که او را یافته عرض شکران و ثنا گوئی خود را باو ادا کنیم . لهذا هرطرف را بخوبی باید بپائیم .

پانقروف — خوب اما من بخوبی میدانم که آن حامی را تا خود او نخواهد ما پیدا کرده نخواهیم توانست .

بواقعیکه اینسخن پانقروف خیلی درستست . البته که محل اقامتگاه شخص پنهان مانند خود او و کارهای او اسرار انگیز خواهد بود .

امشب عرابه شان در آخر نهر آبشار یعنی بجائیکه از ساحل بسیار بلند آب نهر مذکور آبشار بسیار بلند و عجیبی تشکیل داده بدریا میریزد توقف نمود . بقرار شبهای گذشته محل او تراق را ترتیب ، و بعداز صرف طعام بنوبت پاسبانی کرده استراحت نمودند .

هار برت تماما کسب صحت و عافیت کرده قوت قدیم خود را پس مالك گردیده است نوجوان ازین گشت و گذار خیلی فایده برداشته حالا بعرابه سوار هم نمیشود . از همه رفقا پیشتر براه میرود .

فردا مهاجران از یکجای که نهر هموار و پهنی پیدا کرده بود گذر کرده راه دامنهٔ کوه فرانقلن را پیش گرفتند . مهندس در سطح مائل کوه مذکور هر گوشه و کنار را بکمال دقت تفتیش کرده به احتیاط تمام بسوی آغل پیشمیرفت که اگر اشقیا در آغل موجود باشند آنهارا بزور از انجا براورده محاربهٔ قطعی با آنها اجرا کنند و اگر در آغل نباشند در انجا اقامت گزین گردیده به اجرای تفتیشات و حرکات خود آغاز میکنند .

این قرار به اتفاق آرا قبول گردید زیرا همه گی میخواهند که صاحب یگانهٔ جزیره شوند . بناءً علیه مهاجران بکمال دقت و احتیاط پیش میشدند توپ و ژوپ هرطرف را معاینه و تفتیش کرده به افندیان خود رهنمائی میکردند . هیچ علامتی از گذشتن اشقیا به این نزدیکیها از نجا ها معلوم نمیشد .

نزدیك شام بود که مهاجران بقدر ششصد قدم از دیوار تخته ئی آغل دور بودند در انجا

توقف نمودند پیش ازین راه رادر ختان سراسر پوشیده داشته بود . حالا بودن و نبودن اشقیارا دانستن موقوف بر دیدن وکشف کردن آغلیست . اما اکر حالا بسوی آغل روا نه شوند هدف گلهٔ خائنان شدن از محققاتست . لهذا بالطبع منتظر شب باید شد .

سه ساعت گذشت ، پرده ظلمت شب بر کائنات کشیده شد . درهر طرف سکوت و سکونت حکمفرماست . اکر یك شاخ درخت حرکت کند در حال شنیده میشد . توپ نیز افتاده و سر خود را بر دستهای خود نهاده هیچ آثار هیجان نشان نمید هد .

پانقروف وژه ده ئون رسیدن زمان کشف وتفتیش را به مهندس اخبار کرد . مهندس ، وهاربرو ناب حتی بوزینه وسگ نیزدرهمانجاماندند . زیرادر اثنای تفتیش صداوصوت نباید بود . سیروس گفت :

— بی احتیاطانه حرکت نکنید . زیرابرای ضبط کردن آغل نی بلکه برای کشف وتفتیش کردن میروید .

هردو رفیق روانه شدند . بسبب سایهٔ درختان وتاریکی شب بقدر سی چهل قدم پیشتر دیده نمیشد . هرگاه ادنا یك صدائی میشنیدند توقف ورزیده هرطرف رامعاینه میکردند . وبازبه بسیار احتیاط پیش میشدند وازهمدیگر جداجدا میرفتند . ولحظه بلحظه منتظر صدای یك تفنگ هستند . بعد از پنجدقیقه هردو رفیق به آخر درختان واول چمزاریکه آغل بران بنا یافته واصل گردیدند که ازانجا تابه دیوار تخته یی آغل مسافهٔ بسیار کمی باقی مانده است بقدر سی قدم پیشتر دروازهٔ آغل مشاهده میشود که بسته است . اینمسافه راا گر منطقهٔ مهلکه بگوئیم جادارد چرا اکر در پشت دیوار تخته یی یك کسی پنهان باشد و در ینمنطقه کسی را نشان کرده گله بیندازد در حال برخاك هلاکش میغلطاند .

ژه ده ئون وپانقروف اگرچه که بیدل وترسنده نیستند ولی اکر بی احتیاطی کرده خودرا بهلاکت اندازند سبب محو دیگر رفقاو ازدست دادن جزیره میشوندلهذا توقف رادر ینجاضروری دیدند . امپانقروف خیلی غضبناك وپرحدت گردیده خواست

که بر دروازهٔ آغل هجوم نماید . امازه ده ئون مانع آمده گفت :

— یکچند دقیقهٔ دیگر صبر کن تا تاریکی شب بخوبی فرایدودشمنان هم بخواب روند آنوقت کار خودرا بخوبی خواهیم دید .

ژه ده ئون و پا نقروف یکمدتی درانجا توقف نموده آغلرا هیچ ازنظر دقت وملاحظه دورنگرفتند . آغل بتمامها خالی مینماید . هرگاه اشقیادرانجاباشند البته یکی ازانها درپیش دروازه بپاسبانی نشسته خواهند بود .

ژه ده ئون دست پا نقروف رافشرده اشارت رفتن رابداد . چاقماقهای تفنگهای خودرابالاکرده پیشرفتن گرفتند . بی واقعه وحادثه درپیش دروازه رسیدند پا نقروف دروازه را تیله داده بسته یافت . وهم دیدکه ازینطرف نی بلکه ازدرون بسته است . پس معلوم شدکه اشقیادر آغل هستند چراکه دروازه راازدرون محکم بسته اند .

ژه ده ئون و پا نقروف گوش دادند . در آغل هیچ صوت وصدایی نیست . حتی گوسفندان و بزان نیزبخوابرفته سکوت وسکونترا اخلال نمیکنند . دورفیق چون هیچ صدایی وندایی نشنیدند ازدیوار بالابرامده به آغل داخل شدنرا آرزو کردندکه اینکار برأی وفکر مهندس سراسر مغاراست . لهذاژه ده ئون این فکررارد کرد . وگفت :

— نی برادر . برای درامدن به آغل همهٔ ما یکجاباید باشیم . حالا اینقدردانستیم که تا بدینجابلاعارضه آمده میشود . پاسبان ونگهبان نیست .

پا نقروف نیزفکرژه ده ئون راقبول کرده اصرارنکرد . عودت رامصمم نمودند پیش مهندس آمده کشفیات خودرافهمانیدند . مهندس بعدازفکرکردن بسیار گفت که :

— من میگویم که اشقیاهادر آغل نیستند !

پا نقروف — وقتیکه در آغل درائیم آنراهم خواهیم دانست !

— چون چنینست برویم .

— آیاعرابه بماند ؟

— نی اسباب ولوازمات ماهمه درانست . بایدباخودببریم . هم دروقت لزوم برای

ماسیرهم میشود .

-- مارش !

عرابه از میان درختان برامده بی‌صدا بطرف پردهٔ تخته یی روانه شدند . ظلمت شب خیلی کثیف بود . ژوب بنابر امر افندی خود از پس عرابه میآید . تاب نیز سگ را گرفته از پیشرفتن وصدا کردن منع میکرد .

بعد از کمی عرابه در پیش دیوار تخته‌ئی آغل به ایستاد تاب لجام عرابه را گرفته در انجا بماند . چهار نفر رفیق بسوی دروازه پیش شدند . مقصدشان دانستن محکم بودن یانبودن دروازه وباز کردن آن بود .

حالا نکه یك پلهٔ دروازه باز بود . مهندس به ژه ده ئون ویا نقروف روی خودرا گردانیده گفت :

خوب شما چه گفته بودید ؟

ژه ده ئون ویا نقروف دوچار وله وحیرت شدند یا نقروف گفت :

— همچنین که در ژه ده ئون بودن ویا نقروف بودن ما هیچ شبههٔ نیست در بسته بودن این دروازه نیز پیش از کمی هیچ شك وشبههٔ نمیباشد !

ژه ده ئون — بحق سوگند است که من خوب دیدم که از داخل محکم بسته بود .

مهاجران ازین کار به تردد افتادند . آیا اشقیا وقتیکه ژه ده ئون ویا نقروف آمده بودند در آغل بودند وپس ازان برامده رفته اند ؟ یا آنکه یکی ازانها بیرون برامده؟ و یا یك دام احتیالی ترتیب داده اند ؟

درین اثنا هاربرکه یکچند قدم پیشتر رفته بود یکی یکبار پس گردیده دست مهندس را گرفته گفت :

— در خانه روشنی معلوم میشود !

هر پنجنفر رفیق به آغل درامدند . دیدندکه بحقیقت از پنجرهٔ خانه یك ضیای خفیف چراغی پدیدار است سیروس سمیت گفت :

— اشقیا از آمدن ما بیخبر در خانه نشسته اند فرصت بسیار خوبیست! بسم الله! یورش •

مهاجران پیش راندند • تفنگهای خود را حاضر گرفته بودند • بکمال احتیاط و آرامی تا به پیش خانه رسیدند از درون خانه هیچ حرکت و صدایی حس نمیشود • سیروس سمیت از نجره بدرون خانه نظر انداخته دیدکه بر میز یك فانوسی میسوزد • در پیش میز یك بستری افتاده است بر بستر یك آدمی بخوابست ! !

مهندس دفعتهً خود را پس کشیده بصدای لرزان و پر هیجانی آهسته گفت :

— آیرتون !

اینرا گفته و دروازهٔ خانه را باز کرده درامد • رفقا نیز از پی او درامدند • بغیر از آیرتون که بر بستر افتاده دگر هیچ کسی در خانه نیست !

آیرتون در یك خواب بیهوشی مانندی افتاده است از وضع و سیمایش چنان معلوم میشود که بسیار درد و الم کشیده است • در بازوها ، و بند های دست ، و بند های پایش آثار زخمهای بستن ریسمان پدیدار است • سیروس سمیت بر بستر آیرتون خمشده از بازوی آیرتون بگرفت و بشدت جنبانیده گفت :

— آیرتون !

بیچاره آدم چشم خود را باز کرد ، و بیکنظر حیرتی بسوی مهاجران نظر کرده به صدای بسیار ضعیفی گفت :

— این شمائید ! شما ! آه •

— بلی مائیم آیرتون !

— من در کجا هستم ؟

— در آغل •

— خبیثها کجا هستند ؟

— اینجا نیستند نمیدانیم ؟

— اما بر خود هوش کنید • هرجا که باشند حالا پیدا خواهند شد !

اینرا گفته باز چشمهایش از ناتوانی بهم آمد و بر بستر بیفتاد . مهندس گفت :

— دوستان ! فرصت نیست چابکی کنیم ، بلکه ملعونها باز هجوم بیارند عرابه را بدرون بیارید دروازه ها را بخوبی ببندید . همهٔ ما درینجا جمع شویم .

ژه ده ئون ، پانقروف ، ناب برای اجرا کردن امر او رفتند . هاربر با مهندس در اوتاق پیش آیرتون بماند .

سه رفیق از دروازهٔ آغل برامدند عرابه را بر جای خود دیدند . توپ صداهای خفك درونی میبراورد بوزینه نیز خرخر آهسته میداشت .

مهندس و هاربر از اوتاق برامده تفنگهای خودرا حاضر و آماده گرفتند . و دروازهٔ دیگر آغلرا که بطرف کوهست دز زیر نظر دقت و معاینه گرفتند . چرا که اگر اشقیا ازان راه هجوم آوردند مهاجران را سراسر محو میسازند .

درین اثنا کرهٔ قمر طلوع کرد هرطرف ضیادار گردید هرطرف آغل ، وجوی آب پدیدار گردید . مهندس داخل شدن عرابه ، و رفقا را هم دید ، صدای بسته کردن دروازه را نیز شنید . توپ بمجردیکه در آغل درامد ریسمان خود را از دست ناب بر کنده عوعوه زنان وولوله کنان بتاخت بجهت دست راست خانه بدویدن آغاز نهاد .

سیروس سمیت گفت :

— رفیقان من ! بدقت نشان بگیرید که تهلکه در انطرفست .

مهاجران تفنگها را برو گرفته به احتیاط در پی سگ روانه شدند . ژوپ نیز در پی توپ دویده صداهای غریبی کشیدن گرفت .

مهاجران تا بزیر درختان کوچکی که برکنار جوی آب بود رسیدند درانجا چه می بینند ؟ می بینند که پنج جسد بر سر سبزه زار بوضعیتهای مختلف دراز دراز افتاده اند . این پنج جسد لاشه های پنجنفر اشقیا ئیست که پیش ازین به چهار ماه از کشتی سپیدی رهزن بجزیرهٔ لینقولن برامده بودند .

باب سیزدهم

فهرست

حکایهٔ آیرتون — تصورخائنان — اقامت در آغل — حامی پنهان در جزیرهٔ لینقولن — دراطراف کوه فرانقلن جستجو — صداهائیکه اززیرزمین شنیده میشود — جواب پانقروف — مجرای کوه آتشفشان — برگشتن بغرانیتهاوز

آیاچه شد ؟ مهاجران بحیرت افتادند که آیا اشقیارا که هلاك کرد ؟ آیا آیرتون بر تلف کردن آنها موفق شد ؟ این گمان صحیح نیست زیرا آیرتون یك آن اول ازورود آنها بخوف بودبرای دانستن حقیقت اینمسئله بهوش آمدن و جورشدن آیرتون را باید انتظار کشید .

مهاجران بحالت بسیار حیرت وهیجان شب رادراوتاق آیرتون گذرانیدند و مداوات لازمی آیرتون کوشیدند فردا آیرتون بخود آمد . ازدیدن رفقا که بعد ازجدائی یکصد وچهار روزباز بهم رسیده اند یك فرحت ومسرت بی اندازهٔ برای آیرتون ومهاجران حاصل گردید . آیرتون بیکچند کلمهٔ سرگذشت خود رابیان نمود .

آیرتون بعدازانکه ازرفقاوداعکرده به آغل آمده است حیوانات راجابجا کرده یك قهوهٔ نوشیده بخوارفته است . اشقیا بخبرانه روهجوم آورده اورا گرفتار کرده اند ، ودستهاوپایهایش راباریسمان هامحکم بسته کشان کشان باخودبرده اند ، ودردامنهٔ کوه فرانقلن دریك مغارهٔ بسیارتنگ وتاریکی که برای خود منزل ومأوااتخاذ کرده بودند دریك گوشه انداخته اند .

اشقیا دراول امراسیرخود راکشتن خواسته اند ولی یکی ازانها اوراشناخته از کشتن اوفارغ شده اندودرزیرشکنجه وعذاب اوراگرفته باخودشریك کردن خواسته اند . ولی آیرتون به صب وشتم آنهاراجواب رد داده است .

باینصورت چهارماه تمام بیچاره دست وپابسته درهمان مغاره مانده است اشقیا خو

راکهٔ خود را همیشه از آغل میآوردند ولی درانجا اقامت نمیکردند . در یازدهم ماه تشرین اول درحالتیکه اشقیابه آغل بودند آمدن مهاجرانرا کشف نموده فرار کرده اند ودونفرازانها برای کشف کردن نتیجهٔ مقاصد مهاجران در آغل پنهان مانده اند. بعدازشام یکی ازانها آمده دیگرانرا خبرداد که یکی ازمهاجرانرا کشته ، ویکی ازخود شان نیز کشته شده است .

ازینحوادث آیرتون خیلی متأثر وغمناك گردیده است بعدازچند روزبازحوادث خراب کردن وسوزانیدن منظرهٔ وسیعه را آورده اندکه این نیز برغم واندوه آیرتون افزون گردیده است . اما باوجود اینهم خبیثها ازمهاجران خیلی به بیم وهراس بوده وقوت آنهارا خیلی افزون پنداشته ازاختفاگاه خود خیلی کمتر میبرامده اند . درین اثناعذاب وشکنجه رابرآیرتون نیزبیشتر کردند ، و میخواستند که ازودرحق درجه قوت وعدد نفری مهاجران وکیفیت محل ومأوای شان معلومات حاصل کنند . ولی از آیرتون بجزصب وشتم دیگرمعاملهٔ نمیدیدند تا بهفتهٔ سوم شباط حال بدینمنوال گذرنموده . آیرتون روزبروز ضعیف وناتوان شده میرفت، وازاشکنجه وعذاب بسیار هرلحظه بمرگ خودراضی بوده . تاآنکه سراسرازخودگذشته نمیشنید، ونمیدیدتنها روحش زنده بود . حتی درین دوروزسراسر بیخود بوده ازهیچ چیزی خبرندارد . آیرتون بعدازانکه حکایت خودرا تمام کرد پرسیدکه :

— من درمغاره بودم ، آیادرینجا چسان آمده توانسته ام ؟ آیاشما مرا آورده اید ؟

مهندس — چنانچه شما ازما این کیفیت را میپرسید ماهم ازشما این کیفیت‌را میپرسیم که آیا اشقیادرکنار جوی آب میان آغل چگونه مقتول افتاده اند؟ آیاشما آنهارا کشته‌اید؟

آیرتون ازینسخن بکمال حیرت فریادبراورده گفت :

— آیا کشته افتاده اند ؟

اینرا گفته بی اختیار برپاخواست ! برشانهٔ رفقاتکیه زده بالا تفاق بسوی جائیکه اشقیا افتاده بودند رفتند .

صبح دمیده بود . دیدند که پنج جسد بیروح بر چمنزار مانند صاعقه زده گان یکی برو ، ویکی بر پشت ، و بعضی چارپلق ، و بعضی سرنگون افتاده اند .

آیرتون متحیراست . مهاجران ساکت !

بنابر اشارت مهندس ناب وژه دهئون بمعاینه پنج جسد بیجان سردشدهٔ شخ مانده آغاز نهادند؛ یدند که درهیچ جایی از وجود آنها اثر زخم وجراحتی پیدا نیست . اما پانقروف بعدازانکه بکمال دقت وباریك بینی نظر کرد دیدکه بعضی نقطه های سرخ سرخ برسینه ، وپشت ، وپیشانی ، وبازو ، وبغل آنها دیده میشد اماهیچ شناخته نشدکه این علامت چیست ؟ مهندس گفت :

— برهمین جائیکه علامات سرخی بران پیداست زده شده اند !

ژه ده ئون — آیا باچه گونه سلاح ؟

— بالك سلاحی که ماهنوز بصورت ساختن آن واقفیت وعلم آوری نداریم .

— آیاکه زده باشد ؟

— آیابجز حامی پنهان ما که درجزیره است دگرکه خواهد بود ؟ آیرتون را نیز بجز اوکه ازمغاره آورده است؟ اینقدر لطفها که تابحال دربارهٔ ما اجرا نموده است بجز همان لطفکار مرحمت شعار کیست ؟

— چون چنینست اورا باید بیابیم !

— بیابیم اماچنین کسی که اینقدر خارقه هانشان میدهد تاخود اونخواهدکه اورا پیدا کرده میتواند ؟

بعدازچندقیقه بازبه اوتاق آمده بحیرت باهمدیگر نشستند . آیرتون بواسطه مشروبات مفرحه ، ومأکولات مقویه اعادهٔ صحت وعافیت نمود .

ناب و پانقروف لاشه های اشقیارا از آغل کشیده درجنگل بردند ، وکودال عمیقی کنده لاشه هارادران انداختندوسرآنرابا خاك پوشانیدند وبعدازان باهم نشسته سرگذشتهائیکه دراثنای غیبوبیت آیرتون بررفقا آمده بودبیان کردند . اززخم مهلك

هار بر ورسیدن بحالت مرگ ، وامداد نمودن حامی پنهان بهکنین ، ونا امید شدن رفقا ازدوباره دیدن آرتون همه را یکان یکان به آیرتون حکایهکردند ، مهندس چون حکایۀ خود را تمام نمودگفت :

م — اگرچه ازشر مضرت اشقیارهایی یافتیم امابقوت بازوی خودرهایی نیافتیم .

ژ — بپالیم . هرطرف ، وهرگوشۀکوه فرانقلن رابگردیم ، هرشکافرا تدقیق کنیم تا اورابجوئیم وبیابیم !

ها — بلی البته تاحامی مجهول خودرا نیابیم بغرا نیتهاوزبرنگردیم !

یا — آیادرآغل خواهیم ماند ؟

م — بلی در همین جا بمانیم . مرکزدایرۀ تحری خود را آغل راقراربدهیم . درینجاخوراکه هم بسیاراست . هم بغرانیتهاوز ، وهم بکوه فرانقلنکه اصل پالیدن مادرانجاخواهد شد نزدیکست .

یا — بسیار اعلا ، امامن یك ملاحظۀ دارمکه آنراعرض کردن میخواهم !

م — بگوئید چیست ؟

یا — موسم تابستان درگذشتنست ، لهذا باید فراموش نکنیم که یك سیاحت برما فرض است !

م — چه سان سیاحت ؟

یا — تابجزیرۀ تابور رفتن ویك کاغذی درانجا گذاشتن تاآنکه لاردوقتیکه درانجا میاید ازبودن ماوآرتون درینجاخبریابد .

آ — اما این سیاحت باچه اجراخواهد شد ؟

یا — بابوناد وانتور .

آ — آه بیچاره بونادوانتور !

یا — یعنی چه ؟

آ — یعنی اینکه بونادوانتورموجود نیست !

پا — (بشدّت) چه ؟ بونادوانتور موجود نیست ؟

آ — بلی موجود نیست ، چونکه اشقیای خبیث پیش ازیکهفته بوناد وانتور را در حوضهٔ بالون یافته ودران سوار شده اند ، ولی چون کشتیبانی را بخوبی نمیدانسته اند بسنگ آنرا زده پارچه پارچه کرده اند ، و بهزارزحمت خود را ازغرق وارهانیده اند . اینحکایترا وقتیکه باهمدیگر میگفتند من بکمال تأسف شنیدم .

پا — وای خائنهای ملعون !

هاربر چون دیدکه پانقروف خیلی متأثر و آزرده گردیده است باو نزدیك شده گفت :

— ضرر نیست پانقروف ! دگر یك کشتی خواهیم ساخت .

پا — آیا نمیدانید که مانند بونادوانتور یك کشتی ساختن به پنج ششماه کوشش محتاجست !

ژ — چه کنیم چاره نیست ، بایدکوشش کنیم ، و بسازیم . سیاحت خود را نیز بسال آینده اجرا میکنیم !

پا — آه بونادوانتورمن ! آه بونادوانتورمن !

پانقروف بیچاره زار زار بگریستن آغاز نمود . بواقعیکه پاره پاره شدن بونادوانتور یك واقعهٔ بسیار تأسف انگیزیست که تلافی مافات آن بجزساختن دیگر کشتی بدیگر چیزی نمیشود . لهذا دراول امرپالیدن وبعدازفراغت ازپالیدن بکشتی ساختن قرار دادند .

به پالیدن ازهمان روز آغاز نهادند . سطحهای مأیل کوه فرانقلان بسی تپه هاو دره ها ، وشیله ها بوجود آورده است . اینست که این بار پالیدنرا درمیان این دره ها وشیله ها اجرا میکنند . زیرا برای پنهان شدن در تمام جزیره ازینجاها بهترجایی نیست .

والحاصل مهاجران بقدریکهفته تمام هرطرف کوه فرانقلن را که عبارت ازسه سطح مائل بزرگیست بکمال دقت و بینایی پالیدند در هیچ طرف هیچ اثر قدمی وملجاومأوایی نیافتند .

شیله ها ودره هاوشکافته گیها ، وکودالهای بسیارعمیق ومدهشی درکوه دیده میشد که اکثر آنها ازشدت آتشفشانی کوه دروقت انشمال قدیمهٔ او بعمل آمده است و بعد ازانطفا یافتن وخاموش گشتن بهمان حال طبیعی خود مانده است . حتی سیروس

سمیت دران شکافته کیها و چقور یها نیز در امده اجرای کشفیات نمود .

درین اثنا مهندس بر سر تپه یك چقوری بسیار عمیقی بر امده بود که ازین گودال بعضی صداهای پر دهشت و مهیبی از زیر زمین مانند غرش رعد میبرامد ، و آن صدا درسنگهای کهسار پیچیده یك عکس صدائی بعمل میآورد . این چقوری که صداازان میبرامد بقدر صد متر وعمق داشت .

ژه ده ئون نیز اینصداهای مهیب را شنیده دانستند که حرارت مرکزیه ارض باز به انشعال و انبساط کردن آغاز مینهد یعنی کوه آتشفشان اژدر دهن فرا نقلن باز بنای آتشفشانی و شعله وری رادارد . ژه ده ئون گفت :

— معلوم میشود که وولکان سراسر منطفی و خاموش نشده بوده است !

— بلکه منطفی بوده ولی بعد ازانکه ماوشمادران گردش کرده ایم باز بعضی انشعالات داخلی بظهور آمده باشد . زیرا هر کوه آتش فشانی که منطفی دیده شود بازهم استعداد فطری در شعله وری میداشته باشد .

— اما اگر کوه مابه آتش فشانی آغاز نهد برای جزیرهٔ ماموجب تهلکه نخواهد گردید؟

— گمان نمیبرم ! چرا که کوه ما مجرایعنی منفس دارد آتش ازان منفس ومجرا شعله ورمیگردد، وموادمذابیهٔ معدنیهٔ اواز مجراهای که سابق پیدا کرده جاری شده میرود .

— اما اگر آن مواد آب گشته مذاب شده که آنرا لاومیگویند بر مجراهای قدیم خود نرفته بدیگر طرف یعنی بطرف منظرهٔ وسیعهٔ ما وجنگل فاروست مجرا های نو کشیده روان گردد ؟

— وولکانها هر چیز میتوانند ! اگر یك زلزلهٔ بسیار شدیدی بعمل آورده تبدیل مجرا ومنفس نماید اینهم ممکنست !

— اما دودیکه انشعال وولکانرا اعلان کنند ندیدیم .

— نی هنوز ازدود اثری نیست ! بلکه در مجرای وولکان بمرور ایام سنگها وخاکهای بسیاری گرد آمده مجرارا بند کرده باشد . اما این خاکها وسنگها در پیش قوهٔ شدیدهٔ

مرکز به اصلاً مقاومت کرده نمیتواند . بهر صورت گفته میشود که انشمال یافتن و کفیدن کوه آتشفشان ما علامت خیری نیست .

ژه ده ئون و مهندس از جائیکه بودند به پیش رفقا فرو آمده کیفیت پر دهشت علامات آتش فشانی کوه فرانقلن را بیان کردند . پا نقروف گفت :

— بسیار خوب ! از همه خلاص شدیم ، حالا کوه آتش فشان نیز بر ما قوت خودرا میخواهد نشان بدهد ! بکند ! او هم مانع خودرا خواهد یافت !

— چه میگویی پا نقروف مانع کوه آتش فشان که میتواند شد ؟

— وای ! مگر حامی پنهانرا فراموش کردید ؟ مردکه اگر بخواهد برای وولکان مجرایی کشیده بدیگر طرف دنیا آنرا براورده میتواند !

به بینید که پا نقروف مبالغه کارما درجهٔ قوت و اقتدار شخص مجهول را بفکر و ذهن خود چقدر بزرگ گردانیده است و بواقعیکه کارهای خارقه نمای شخص مجهول و یافت نشدن محل و مأوی او مانند پا نقروف خیالپرستان مبالغه دوستان را بسی خیالات و تصورات غریبه می اندازد !

هرقدر تفحص و تفتیشات که در هر طرف کوه فرانقلن در تمام دره ها ، و شیله ها ، و شکافته گیها ، و مغاره ها ، و سنگلاخها حتی در مجرای قلهٔ کوه اجرا نمودند ، و سعیها و کوششها ورزیدند از حامیٔ پنهان اثری نیافتند . لهذا مهاجران محروم و مأیوس بغرانیتهاوز برگشتند ، و محقق دانستند که شخص مجهول درجزیره یك جای و مقر معلومی ندارد چراکه حالا هیچ جای در جزیره نماند که آنرا مهاجران نپالیده باشند . علی الخصوص پا نقروف و ناب سراسر بخیالات و تصورات محال بعید از عقل افتاده بر بودن پری و دیو اقرار گرفتن را باور کردند .

در ۲۵ ماه شباط مهاجران بغرانیتهاوز آمدند . زینهٔ جنگلدار ریسمانی خودرا انداخته بالابرامدند و ماشین نزول و صعودرا پس سوار کردند .

باب چاردهم

فهرست

سه سال تمام گذشت — مسئلهٔ ساختن کشتی — برچه قرار داده میشود — راحت مهاجران — سردیهای زمستان — پانقروف ناچار صبر میکند — کوه‌فرانقلن وغرایب آثار

در ۲۵ ماه مارت سال سوم آمدن شان بجزیرهٔ لینقولن تمام گردید . ازهنگامیکه ازمحاصرهٔ شهرریشموند فرارکرده اند وبیکصورت عجیبی بجزیرهٔ لینقولن افتاده اند تمام مدت سه سال میشودکه ازوطن واقربا وتعلقات ودوستان وآشنایان خود جدا مانده اند . آیاهرگاه که وطن شان بیاد شان میآید چقدر رالم واضطراب میکشند ؟

آیا محاربهٔ که دران داخل بودند بچه منجر گردید ؟ هیچ شبهه ندارند که اردو های شمالی مظفرو غالب آمده اند . اما اینمحاربه چقدر خسارت و مضرت راسبب گردید ؟ چقدر خونها ریخته شد ؟ آیا چقدر دوستان و آشنایان شان تلف گردیداینست که مهاجران بیچاره اکثردر خصوص مباحث وصحبت میدارند . فکرو قصد یگانهٔ شان عودت کردن بوطن است ورابطهٔ جزیرهٔ لینقولن راباوطن پیدا کردن، وباز ازانجابرای اعمار اینجا آمدن ، وشیرینترین ایام عمرخود شانرادرینجا گذرانیدنست .

برای اجرای اینمقصد شان دوچاره موجوداست یاآنکه یك کشتی بجزیرهٔ لینقولن آمده آنهارابرداردیاآنکه خودشان یك کشتی بزرگی ساخته بیرون برایند .

سیروس سمیت مسئلهٔ ساختن یك کشتی را بررفقا عرض نمود چرا که ساختن یك کشتی بسیارضروری ولازمی دیده میشود هیچ نباشد تابجزیرهٔ تابور رفتن ویك کاغذی درانجا گذاشتن ازلوازماتست . مهندس گفت :

— عزیزم پانقروف ! تابه اول بهار بسیاروقتست مادام که کشتی میسازیم این بار یکقدری بزرگتر باید بسازیم چراکه من چندان اعتمای بر آن کشتی لاردگولناروان ندارم . آمدن دوتقن بجزیرهٔ تابور و ازانجابه اینجا آمدن یك امید بسیاردوریست



صبح وقت عرابه هارا

هرگاه بساختن یك کشتی که ما را تا بجزیرهٔ زه لاند جدید بتواند برساند، یا تا بجزیرهٔ پوموتو ببرده بتواند آغاز کنیم بهتر و موافقتر خواهد بود!

— البته! اگر شماه وجود باشید و اپور زره پوش جنگی نیز ساخته خواهیم توانست!

م — آیا اینچنین یك کشتی را بچه قدر مدت ساخته خواهیم توانست؟

پا — شش هفتماه کار دارد. اما در زمستان خوب نمیشود. هرگاه تا به تشرین ثانی آینده تمام شود بسیار کامیابی و موفقیت خواهد بود.

م — تمام، در آنوقت موسم سیر و سفر دریا ست.

پا — خیلی خوب، چون چنینست نقشهٔ کشتی را بسازید کاری گرها هم حاضر اند همان بکار آغاز کنیم!

سیروس به نقشه کشیدن کشتی مشغول گردید. دیگر رفقا نیز بچوب بریدن، و آوردن ابتدا ورزیدند. چوب از جنگل فاروست آورده میشود، سرك تا به آنجا مکمل ساخته شده است یك گادی چوب کشی بسیار سبك و قوئی نیز ساختند. رفقا صبح وقت عرابه ها را به اوغاها بسته بسوی جنگل میکشند، ودر انجا چوبهای مناسب را برای تادای، وقبورغه وکنار، ودگل، وکمره هاوغیرهم بریده بواسطهٔ عرابه ها تا به پیش شمینه ها که کارخانهٔ کشتی سازی را آنجا برپا کرده اند میرسانند. مستر ژوب درباب چوب بریدن خیلی مددمیرساند. بردرختهای بلندیکه بریدن و انداختن آن لازمست بالامیبراید وریسمانرا برسر آن میبندد، وبازفرو آمده بارفقا ریسمانرا میکشد ودرختانرا برزمین میغلطانند، ویا تنه هاوتخته های بزرگ رابشانه گرفته تابه پیش دستگاه کشتی سازی میرسانند. درفن اره کشی و دیگرکارهای نجاری نیز در وقت ساختن بوناد وانتور هنوز استاد شده بود.

درماه نیسان هوا خیلی متعدل وخوش گذشت. مهاجران باکار کشتی سازی از دیگرکارها نیز فارغ نه نشستند. ضررها و خسارتهائی که اشقیا در منظرهٔ وسیعه رسانیده بودند همه را سوا از نو دستکاری و تعمیر کردند. مرغانچه هارا در ینبار بسبب بسیار شدن

مرغان بزرگتر ساختند . طویلهٔ او ناغاهارانیز به بزرگتر کردن مجبور شدند چراکه اوناغاهاپنج عدد گردیدند . دوکره آنها ازسواری وعرابه کشی شده اند حتی بقولبه رانی نیز مستعداند . یك کره دیگر هنوز نوبدنیا آمده است . والحاصل هر یك از مها جران بیك کاری مشغولند و هیچ یك دقیقهٔ خود را بیکار نمیگذرانند . حال صحت اینچنین مردم مشغول کوشش مند را تصور کنید که چقدر مکمل خواهد بود ! روزها از وقت طلوع تا بوقت غروب بکار کشتی سازی و دیگر کارها مشغول میشوند . و بوقت شام ها مهاجران در دالان غرانیتهاوز جمع آمده طعام های خوب ولذیذی که ناب حاضر میکنند میخورند . و اختلاطهای شیرین و لطیفی که در تصورات آنها صرف ذهن مینمایند وقت میگذرانند .

آیرتون مانند پیشها از رفقا کناره جوئی ندارد شب وروز با هم یکجا بسر میآورند . اما بیچاره آدم بساعت تیرهاو مسرتها هیچ اشتراك نمیورزد . اما در وقت کار بقدر سه آدم کار میکند علی الخصوص در کار کشتی سازی با پانقروف خیلی مهارت و غیرت بکار میبرد . آغل نیز ترك نشده است در دو روز یکبار یکی از مهاجران باعرابه درانجا میروند ، سرپرستی حیوانات را کرده وبره وشیر را برای ناب میآورند . خط تلگراف که مابین غرانیتهاوز و آغل بود سر از نو تعمیر یافت . هرگاه یکی از رفقا در شب به آغل بماند باتلگراف بغرانیتهاوز مخابره میکنند .

در ١٥ ماه مایس شکل وقیافت استخوان بندی کشتی نوشان بمیدان برامد . این کشتی که از چوبهای بسیار محکمی ساخته شده است بقدر صد قدم درازی و بیست قدم بر دارد . اماچه فایده که درین اثنا موسم زمستان بکمال شدت داخل شد ، وکار کشتی سازی به تعطیل افتاد . یکهفتهٔ دیگر نیز بسعی کار کرده یکچند تخته دیگر را نیز ربط کرده توانستند .

در آخر ماه مایس هواها بسیار خرابی پیدا کرد . باد هاوبارانهای بسیار شدید بباریدن و وزیدن ابتدا نمود پانقروف و آیرتون هم پروانکرده حتی المقدور از کار کشتی سازی وانه ایستادند . یك میخ اگر زیاده بزنند آنرا منفعت میشمارند . اماچه

چاره که بعداز بادهاو بارا نهاسرد بهای بسیار سخت نیز و نهاده تخته ها مانند آهن سخت گردیده ازانرو در ۱۵ ماه حزیران نجاران بضرورت تعطیل کار نمودند .

مهاجران می بینند که موسم زمستان‌ها در جزیرهٔ لینقولن بسیار شدت می‌دارد . سبب اینرا نیز مهندس از یخ پاره های بسیار جسیمی که در بحر محیط منجمد جنوبی بسیاحت و شناوری میباشد و تابسیار جاها شناوری کرده می آید قیاس کرده هاربرگفت :

— پیش ازین شما یکوقتی فرموده بودید که جزیره هائی که در بحر محیط باشند بسبب بلغ کردن حرارت را در موسم صیف و نشر کردن آنهارا در موسم شتا شدت زمستان بسیار نمیشود . پس جزیرهٔ لینقولن چرا تابع اینقاعده نیست !

م — بسببی که در نصف کرهٔ جنوبی واقعست ، و این بخود توهم معلومست که در بحرهای نصف کرهٔ جنوبی یخ پاره های سابح بحر منجمد جنوبی بیشتر و بیشتر از بحر های طرف شمالی پدیدار میگردد لهذا گمان میبرم که شدت برودت جزیرهٔ لینقولن از یخ پاره های سابح بزرگ بزرگ بحر منجمد جنوبیست که تابه نزدیکیهای جزیرهٔ ما بشناوری آمده میباشند .

ها — حق دارید موسیوسیروس ! از قواعد کلیهٔ مثبتهٔ فنیه است که قطعات جنوبیه نسبت بقطعات شمالیه سردتر و خنك تراست . چرا که کرهٔ شمس در موسم زمستان از قطعات جنوبی بسیار دور می افتد ، ودر تابستان بسیار نزدیك میشود . لهذا اگر بحرارت و برودت بسیار شدید مصادف شویم از فن بعید نیست ؟

یا — خوب ! اما چرا منطقهٔ بیچارهٔ ما به اینگونه معاملهٔ ناحق دوچار بشود ؟

م — (تبسم) حق باشد یا ناحق انقیاد لازمست . سبب اینرا نیز بگویم که چیست ؟ کرهٔ ارض در اطراف شمس بریك دایرهٔ تامی دور نمیکند بلکه محور ارض بیضی الشکل یك قطع ناقصیست . شمس نیز بسببی که مرکز یکی ازین قطعهای ناقص را در زیر شعاع تام می آورد لهذا وقتی که ارض بر محور خود پیش میرود گاه به آفتاب نزدیك وگاه دور میشود ، در اثنای سفر نقطهٔ که در تابستان بشمس بسیار نزدیك ودر زمستان بسیار دور

می افتد بر منطقهٔ جنوبی تصادف میکنند ، وازینست که این نقطه هاهم بسیار گرم ، و هم بسیار سرد میشود . برای اینگونه محذورات چاره جستن محالست یا نقروف ! انسانهارا نقدرکه عالم بشوند قواعد و نظاماتیرا که ازطرف حق موضوع شده‌است تغییر داده نمیتوانند .

ژ — سبحان الله ! پروردگارچقدرعلم به نوع انسان عطا فرموده است که اگر همهٔ آن معلومات دریکجاجمع وگرد آید چه یك کتابی بزرگی بوجود خواهد آمد !

پا — موسیو ژه ده ئون ، امین باشیدکه اگرجهل هاوچیزهائیکه انسان نمیداندهم دریکجاجمع آید ازان بزرگتریك کتابی بعمل خواهد آمد .

درماه حزیران به بسیارشدت زمستان حکم خودرا اجرا نمود . مهاجران در غرانیتهاوز محبوس ماندند . ژه ده ئون ازین محبوسیت به تنگ آمده گفت :

— اگر کسی مرایاك اخباری ازاخبارات عالم مشترك گرداند ویك نسخهٔ ازانرا درهفته یکبار بمن برساند همه مالی‌که بمیراث بمن برسد بآنکس خواهم بخشید .

باوجود آنهم مهاجران خودرا درغرانیتهاوز بیکار نمیگذارندهرروزیك مشغلهٔ برای خودپیدا میکنند گاه بشکرسازی ، گاه بشمع ریزی ، گاه بصابون پزی ، گاه به ترتیب دادن وساختن بادبانهای کشتی سپیدی را برای کشتی نوخود مشغول میشوند . اما امسال مانند سالهای دیگر بی سرانجام نیستند . ازکشتی سپیدی لوازمات واسباب بسیاری بدست آورده‌اندکه ازجهت پوشاك ودیگراسباب خیلی به استراحت میباشند .

ماه حزیران و تموز و آغستوس بسرمای بسیار پرشدتی گذشت . امسال سرمانسبت بسالهای گذشته خیلی زیاده‌تر شدت ورزیده . درجهٔ حرارت از صفر ۱۲۱ درجه فروتر آمددرین اثنابخاریهای آهنین غرانیتهاوز بیك رونق بسیار خوشنمایی درشعله فشانیست . علی‌الخصوص تراشه های نجاری‌که ازکشتی‌سازی بعمل آمده بودرونق وشعله وری بخاریهارا دوبالا گردانیده بود .

صحت وعافیت همه مهاجران برکمالست . توپ وژوپ نیز بکمال تندرستیست تنها

ژوب از خنك یكقدری متأثر است . لهذا برای خدمتكار صادق خود از قماشهای نمدئی خود بافته گی خویش یكدست البسهٔ مكملی ساختند . این خدمتكار كارگذار كه بكمال مهارت وسعی كار میكنند وهیچ چیزی نمیگوید میباید كه برای خدمتكاران نوع انسان یك نمونه وسرمشق باشد . پانقروف میگفت :

— هركس را مانند بوزینه اگر چاردست بوده باشد البته كار مكمل میكنند .

بعد از جستجو وپالیدن كوه فرانقلن بحث حامی پنهان هیچ بمیان نیامد . دیگر هیچ اثری وخارقهٔ نیز درین هفتماه از و بظهور نرسید . مهاجران را نیز یك فلاكت ومصیبتی نرسیده كه به استمداد واستعانت ازو مجبور شوند . توپ ، وژوپ كه گاه گاه بركنار چاه آخرغرانیتهاوز عوعوه واوضاع غریبه اجرا مینمودند ازمدتیستكه آنهاهم بركنار چاه نمیروند واوضاع غریبه اجرا نمیكنند آیاحامی پنهان سراسراز جزیره بیرون برامد ؟ یا آنكه برای حمایت ومددكاری لزومی نیست تا او اظهار خوارق نماید آیا بازظهور خواهدكرد یا نی ؟ كه میداند ؟

زمستان گذشت . درهفتم ماه ایلول یك حادثهٔ ظهور كرد كه در آخر به نتیجهٔ وخیمهٔ منتج خواهد گردید . یعنی درروز مذكور سیروس سمیت چون بسوی كوه فرانقلن نظر كرد دیدكه ازتالاق كوه مذكور یك دود خفیفی با بخار آمیخته بالا میبرامد .

— باب پانزدهم —

فهرست

آتش فشانی وولكان — موسم لطیف — آغاز كردن بكارها —
پانزدهم تشرین اول — یك تلگراف — یك طلب —
جواب — رفتن بسوی آغل — یك كاغذ — دیگر
خط سیم تلگراف — ساحل سنگلاخ —
مد وجزر — شایان حیرت یك ضیا .

سیروس سمیت رفقارا آواز داد . رفقانیزكارهای خودرا ترك كرده به پیش مهندس

دویدند ودود وبخار ززروهٔ کوه فرانقلن رابکمال سکوت واندیشه تماشا کردند . از حالا معلوم نمیشود که آیاحرارت مرکزیه بشدت تمام خواهدکفید یا کمتراجرای شدت خواهد ورزید . هرگاه زلزلهٔ شدیدهٔ فوق العادهٔ ظهور نکنداز غرانیتهاوز بیم تهلکه ملحوظ نیست . اما اگرلاوبسوی قسم منبت جزیره یك مجرای نوی پیدا کرده سیلان گیرد آنوقت آغل سراسر محو وناپدید خواهد گردید .

سر از امروز ازدهنهٔ تنورهٔ کوه فرانقلن دود وبخار بیالابرامدن دوام ورزیده رفته رفته دود وبخار زیادی میگرفت ولی هنوز شعلهٔ آتش پدیدار نشده است واز غرش های رعد مانندی که دراثنای طوفانها از جاهای بسیاردوردوری بیاید از زیر زمین نیز همچنین صداهای سنگین دوری میرسید که ازینهم معلوم میشد که درمرکزارض امر اشتعال روزبروزدرافزونیست ونتیجهٔ مدهشهٔ کفیدن پرهیبت آن نیزروزبروزدر نزدیکیست مهاجران تن بتقدیر داده درکار کشتی سازی خودشب وروزبجان میکوشند . مهندس یك ماشین کوچکی که بقوت آبشار تالاب غرانت بدوروحرکت می آمدبرای کشیدن اره نیز بعمل آوردکه بواسطهٔ آن چوبهاوتنه های بزرگ بزرگی را بکمال سهولت اره میکردند وتخته ها ازان میبراوردند . در نهایت ماه ایلول قبورغه های کشتی به ستون کلفت وجسیم تادای وتخته های کناروديوارکشتی میخ شده شکل وقیافت کشتی ظاهر گردید . اما انداختن تخته های سطح وسوارکردن دکل وترتیب دادن باد بان وتفریق دادن کمره هاودیگرلوازمات آن بسیار وقت دیگربه تیشه زدن واره کشیدن ومیخ کردن موقوفست .

درین اثنا کار کشتی سازی بقدریکهفته تعطیل گردیده مهاجران بسبب رسیدن موسم زراعت بکشتکاری وجمع کردن محصولات مشغول گشتند . باز بکار کشتی آغاز نهادند . در وقت شام مهاجران مانده وهلاك شده به غرانیتهاوز جمع می آیند وطعام شام راوقت تر خورده همان بخواب میروند . امابعضی شبها بمکالمه ومصاحبه پرداخته تابسیار وقتها مینشینند .

امشب نیز از همان شبهائی بود که مهاجران بمکالمه ومصاحبه مشغول گشته تا قریب نیمشب نشسته بودند . به نیمشب دو ساعت باقی مانده بود که مهاجران بخمیازه کشیدن آغاز نهاده بنای خوابرا گذاشتند . هریك از رفقا برخواسته بخوابگاه های خود رفتند . هنوز بر بستر خود نیفتاده بودند که زنگ تلگراف که در دالان بزرگ موجود است بشدت تمام نواخته شد .

مهاجران سراسیمه ومتحیرانه بدالان دویدند . در آغل بجز حیوانات هیچ کسی نیست همه رفقا در دالان غرانیتهاوز موجوداند . حیوانات از آغل تلگراف کشیده نمیتوانند دیگر انسان هم در آغل نی بلکه در تمام جزیره نیست . آیا تلگرافرا که کشیده است؟

رفقا بحیرت وسراسیمه بطرف ماشین تلگراف میدویدند ناب گفت :

— اینچه سر است ؟ بلکه پریها باشد ؟

ها — بعضی اوقات در هوا های طوفان الکتریك بتبدلات هوای ....

هاربر سخن خودرا پوره نتوانست چراکه مهندس در مقام ردسر میجنبانید . ژه ده ئون گفت :

— صبر کنیم ، هرگاه اشارتی برای مکالمه کردن باشد البته بتلگراف زنگ نواخته خواهد شد ! واگر .....

ژه ده ئون هنوز سخن خود را تکمیل نکرده بود که باز بشدت زنگ ماشین تلگراف نواخته شد .

مهندس بجابکی برماشین آمده تلگراف کشید که :

— چه میخواهید ؟

بعد ازچند ثانیه جواب رسید که :

« بجابکی به آغل بیائید »

سیروس بسرعت تمام برفقا گفت :

— آخر خود را نشانداد !

بلی نهایت الامراسراری که ازمدتهادرپرده بود بمیدان ظهور جلوه گرمیگردد • رفقا خواب وماندهگی وهمه چیزرافراموش کرده بی آنکه یك کلمه سخن بگویندازفرا نینهاوزفرو آمدند • تنها توپ وژوپرا دراقامتگاه گذاشتند •

شب بسیار تاریکست ، هلال باغروب شمس غروب کرده • ابرپاره های کثیف بزرگ درهوا ظهور یك طوفان بادوبارانرا نشان میدهد • تاریکی شب مانع راه رفقا نمیگردید • بلامشکلات تپهٔ منظرهٔ وسیعه راگذشته درمیان بیشه زاربرسرك راه آغل براه افتادند •مهاجران بکمال هیجان وسرعت براه میروند •

البته که به هیجان باید باشند : چراکه بعد ازیکساعت در آغل شخص مجهول و حامی پنهانیرا که ازینقدرمدت لطفها وعنایتهای خارقه نمای اودراوقات ضرورت و ناامیدی به ایشان دستگیری وومددرسانی کرده، وانچنین کارهائیکه مافوق قوهٔ بشریه میباشد ازو بعمل آمده اورابرأی العین می بینند •

•مهاجران بهمین فکرهاپیش میرفتند • ظلمت بآندرجه کثیف بودکه یك •ترو پیشتردیده نمیشد • درجنگل هیچ صدا و ندائی شنیده نمیشد •مگرصدای پاهای خود •مهاجران • این سکوت عمومیرا اینسخن پانقروف که :

— کاش یك فانوسی باخود می آوردیم ؟

اخلال نمود • •مهندس بجواب گفت که :

— در آغل پیدا خواهیم کرد !

درین اثناصدای رعدو تابش برق نیزشنیدهودیدهشدکه ظهورطوفانرانشان•یداد•

بعد ازیکساعت طی مسافه دیوارتخته ئی آغلرا مشاهده کردند • به آغل درامدند • صدای رعد نیزبیشتر گردید ! بادی بابارانآمیختهٔ شدیدی نیزآغازنمود بخانهٔ که برای آیرتون ساخته شده بودواصل گردیدند • بلکه حامی پنهان درخانه باشد ؟ لهذا اول •مهاجران رایك طپش مسرت وحیرتی استیلا نمود • چراکه ماشین تلگراف درهمین خانه است ، وتلگراف هم لابد که ازینجازده شده است ! اماهیچ اثرروشنی ، وصدا

و ندائی از اوتاق دیده وشنیده نمیشود !

مهندس دروازه راد ّق الباب نمود . هیچ جوابی نیامد . دروازه راباز کرده بخانه درامدند . ناب چاقماق زده چراغ را بیفروختند . هرطرف اوتاقرا پالیدند هیچ کسی را نیافتند همه چیز اوتاقرا جابجایافتند سیروس گفت :

— این عجب است ؟ آیامابغلط دانستیم که تلگراف زده میشود ؟

ژ — نی این هیچ نمیشود ! چرا که تلگراف صریحاً وعیناً کلمات « چابك به آغل بیائید » را کشید .

بر سر ماشین تلگراف آمدند دیدند که همه آلات واسباب تلگراف تیار وبجای خود است . درین اثناهاربر بر میز نظر انداخته فریاد کرد که :

— وای یك کاغذی موجود است !

مهندس کاغذ رابرداشته دید که بران به انگلیزی این کلمات نوشته شده .

— « خط سیم تلگراف راکه نوکشیده شده پیروی کرده بیائید »

مهندس دانست که تلگراف از آغل زده نشده است . بلکه از نقطهٔ اقامتگاه شخص مجهول که سیم را ازانجاتابه آغل رسانیده کشیده شده است .

همانلحظه مهندس ورفقا خط نورا گرفته براه افتادند . فانوس رامهندس بدست گرفته پیش پیش میرفت طوفانبادوباران نیزکسب شدّت نمود . صدا های رعد وچکاچك برق پی همدیگر درغریدن ونابیدن بود حتی بدرجهٔ که صدای رعد هیچ انقطاع نمی یافت وروشنی برق متصل همدیگر درتابش بود . بروشنی برق قلهٔ کوه فرانقلن را نیزدیدند که در دود وبخار پنهان مانده است .

سیم تلگراف رایافتند که برتنهای درختها ، ودربعضی جاهابرروی زمین ممدود شده رفته است . سیم اول درمیان جنگل وازانجا بردامنهٔ کوه فرانقلن درازشده رفته است . مهاجران درکنارکنارسیم بسرعت پیش میروند . خط تلگراف یکسر بطرف غرب جزیره کشیده شده است . صدای رعد چون متصل درغرشست ازاز و

سخن گفتن قابل نیست . و هم سخن گفتن درینوقت لازم نیست بلکه راه رفتن لازمست .
مهاجران در اول امراز تنگی که درمابین سطح مایل کوه فرانقلن و نهر آبشار واقعشده است خط رااپروی کرده پیش رفتند . بگمان مهندس بود که اقامتگاه شخص مختفی درهمین دره ها وشیله های کوه درکدام مغاره یاشکافته گی خواهد بود . حالآنکه چنین نشد خط تلگراف بعد ازانکه بردامنهٔ کوه تایکجایی امتداد یافت ازانجابسوی ساحل بلند بحر که متشکل از سنگهای غریب الشکل و کمرها و گنبد ها و دهلیزهای طبیعی که پیش ازین در اثنای سیاحت دور جزیره باکشتی بوناد وانتور آنرا دیده بودند فرو آمدن گرفت . ویکسر بطرف بحر دراز شده رفته بود .
مهاجران ازینجامجبور شدند که پیروی سیم را کرده ازساحل بلند آهسته آهسته بسوی دریافرو آیند . شدت طوفان باران پر رعد وبرق نیز لحظه بلحظه درتزاید بود که گاهی صاعقه های دهشت انتها نیز در بعضی اطراف جزیره بشدت و هیبت می افتاد . غرشهای رعد سماوی ، وصداهای مهیب زمینی که ازیر زمین بشدة و ولکان برمیخواست باهم آمیخته ولوله رستاخیز را برپا داشته بود . درین اثنا از زروهٔ کوه شعله های آتش نیزدرمیان دود و بخار پدیدار میگردید .
ازنیم شب گذشته بود که مهاجران ازساحل بلند مهیب سیم تلگراف را پیروی کرده براه باریك سرنشیب فرو آمدن گرفتند . مهندس پیش و آیرتون از همه پستر بکمال احتیاط براه دوام داشتند .
اگرچه تهلکه ها و بیم افتادن خیلی بسیاراست ولی مهاجران یکی از تهلکه ها و خطرها پروا نکرده مانند آهن پاره که بعقناطیس منجذب شده باشد بسوی اقامتگاه مخفی حامی مختفی خود درتك وتازاند .
رفته رفته بجایی فرو آمدند که سیم تلگراف ازیك گوشه سنگهای ستون مانندی دور خورده بلب دریادرمیان آب فرو رفته غائب گردیده بود . مهندس سیم رابدست گرفته دیدکه بدریا فرو رفته است .

مهندس و رفقادر ینجا بحیرت و تلاش افتاده توقف کردند . صدای نومیدی از دهنهای جملهٔ شان بر امد اگر این هیجان و اضطراب . مهاجران باشد بی اختیار خود را در پی سیم بدریا خواهند انداخت! امابك ملاحظه و مطالعهٔ مهندس بر رأی همه معقول و مقبول افتاده صبر و آرام گرفتند . . مهندس رفقارا بیك مغارهٔ کوچکی که در دیوار ساحل پیدا بود برده گفت:

— در ینجا یکقدری مکث و درنگ نمائیم . زیرا حالا دریا بحالت مداست . پس از انکه جزر آغاز کند راه باز بمیدان ظهور خواهد نمود .

رفقا بر ینسخن محل اعتراض نیافتند . لهذا یکچند ساعت انتظار کشیدن لازم است مهاجران در مغارهٔ مذکور بر همدیگر تکیه زده مستغرق خیالات گردیدند اضطراب و هیجان شان خیلی زیاده بود . آیا باچگونه مخلوق خارق العادهٔ ملاقی خواهند شد ؟ آیا چگونه انسان عالی با اقتداری خواهد بود ؟

بعداز نیمشب بیکساعت مهندس فانوس را گرفته بکنار دریا در پیش سیم آمد . دیدکه آب دریا یك کمی فرو نشسته است ، ودهن یك مغارهٔ بسیار بزرگی بمیدان یك کمتری به بر امدن آغاز نهاده است . سیم در میان این مغاره ممدود گشته رفته است .

سیروس به پیش رفقای خود آمده گفت که :

— بعداز یکساعت راه کشاده میشود .

ژ — یعنی راه هست ؟

م — البته هست ، دهن یك مغارهٔ بسیار بزرگی کمتر کی پیدا شده است !

ها — اما گمان میبرم که اگر این مغاره بمیدان هم براید باز هم آب بسیاری در ان خواهد ماند !

م — یا مغاره بتمامها خشکشده مارفته خواهیم توانست یا برای بردن ما یك واسطه خوا هد آمد ؟

یکساعت دیگری نیز گذشت . مهاجران همه گی بکنار دریا آمدند . در ضرف این سه ساعت آب دریا بقدر پانزده قدم فرو نشسته بود . مدخل مغاره مانند کمان یك طاق

پل بزرگی بمیدان برامده بود مهندس سیم تلگرافرا دیدکه بر دیوار مغارهٔ مذکور پیش رفته است ، وهم دیدکه یك چیز سیاهی بر سطح آب در دهن مدخل مغاره بطرف درون گفته ایستاده وبایك ریسمانی بیك ستون سنگی مربوطست . مگر این جسم یك زورقچهٔ بود که دو پرهم دران موجود بود . مهندس گفت :

— توقف لازم نیست ، سوار شویم .

مهاجران همان خود را بدرون کشتی انداختند این زورق از آلومینیوم نام معدن بسیار محکم وسبکی ساخته شده است ، ناب و آیرتون پرهارا بدست گرفته به پر کشی ، وپا نقروف زمام سکانرا گرفته بدور دادن زورق آغاز نهادند . مهندس نیز فانوس را بدست داشته بر بینی کشتی بنشست .

زورق بدرون مغاره به پیش رفتن دوام ورزید . وقتیکه از زیر کمان مدخل گذشتند سقف مغاره را دیدند که خیلی بلند است . اما تاریکی نیز بسیار است روشنی فانوس بدن هرطرف ایمغارهٔ غریبهٔ خلقت کفایت نمیکند . طول وعرض وعمق آن بخوبی دیده نمیشود . در داخل این مغاره سکون وسکوت زیادی حکمفرماست . از ولولهٔ پر دهشت طوفان بیرون . هیچ چیزی در نجا شنیده نمیشود .

در بسیار جاهای کرهٔ ارض از ین نوع مغاره های خلقتی موجوداست که از ابتدای تکوین کرهٔ ارض موجود بوده اند . بعضی از ین نوع مغاره هارا آب دریا پر کرده است ، ودر میان بعضی از انها تالاب های بسیار بزرگی پیداشده است مثلاً مغارهٔ « فنغال » که در جزیرهٔ « شتافا » ، ومغارهٔ « دو آرنه نز » که در انکلستان و مغارهٔ « بوتیقاسیو » که در قورسیقه ، ومغارهٔ « لیزژورد » که در نوروج ، مغارهٔ « ماموت » که در کنتوکی واقع میباشد هریك از عجیبه های خلقت ومصنوعات قدرت مغاره هایی میباشند که در پیش وضعیت وکیفیت تشکل آنها عقل بحیرت می افتد . تنها مغارهٔ ماموت که در کنتوکی میباشد ارتفاع سقف آن پنجصد قدم ، وطول آن بیست هزار قدم است .

آیا این مغارهٔ جزیرهٔ لینقولن چقدر طول وعرض وارتفاع را مالك است؟ اینست

که بسبب تاریکی تا بحال مهاجران به تعیین آن موفق نشده اند ! آیا از زیر جزیره تا بکدام حد جزیرهٔ لینقولن ممدود شده رفته است ؟ تعیین اینهم مشکلست ؟

زورق بقدر یك ربع ساعت است که براه رفتن دوام میورزد . مهندس فانوس را بالا گرفته خط حرکت صندال را نشان میدهد . درین اثنا مهندس بر پانقروف که زمام سکان زورق را بدست دارد فریاد کرد که :

— بدست راست بگردان .

پانقروف زورق را بدست راست دور داد مهندس از تحرکت مقصدش این بود که بدیوار مغاره نزدیکشده ببیند که سیم تلگراف موجود هست یا نی . دیدکه سیم موجود است . باز به پیش راندن اشارت داده پرهادر آبهای تاریك مغاره حرکت کرده به پیش راندن کشتی دوام نمود .

زورق بقدر یك ربع ساعت دیگر قطع مسافه نمود . باین حساب از ابتدای داخل شدن بمغاره تا بدینجا بقدر نیم میل راه پیموده اند .

درین اثنا یك ضیای بسیار درخشندهٔ شدیدی داخل مغاره را منور گردانید این ضیای الکتریکی بسیار شدیدی بود که از پیش روی شان از آخر مغاره بتابش آمده بود .

مهاجران بواسطهٔ این ضیا بدیدن هر طرف مغاره موفق وکامیاب شدند . سقف مغاره بقدر صد و نجاه قدم بلندی تخمین میشود که از سنگهای بازالت بوضع بسیار عجیبی متشکلست . بعضی ازین سنگها باشکال غیر منتظم مانند ستونهای کج و پیچی از سقف مغاره تا بسطح آب که بسیار ساکن و آرام ایستاده دراز گردیده ودر آب پنهان شده رفته است . ضیای شدید الکتریکی برین ستونهای صاف و براق عکس انداخته و بر آب صاف و هموار داخل مغاره سایه انداز گردیده منظره های بسیار نظر ربایی بجلوه گری میاورد .

زورق نشینان چنان گمان میبرند که زورق شان درمیان دو طبقهٔ بلورینی پیش میرود . قطرات آبی که اززدن پر کشتی فشانده میشود ضیای الکتریك آنرا مانند دانه های الماس بدرخشیدن میاورد . درینجا وسعت مغاره بقدر ۳۰۰ قدم می آید .

مهاجران یکسر بسوی منبع ضیا زورق خودشانرا به پیش راندن دوام میورزند .

دریادر نجا مانند تالاب بسیار جسیم بموج و آرامی بنظرمی آید . آخراین تالاب را دیدندکه بایك دیوار طبیعی سنگی براق صاف و راستی مسدود است . عکس ضیای الکتریك گاه بر دیوار صاف مجلای آخر مغاره، وگاه برستونهای آویختهٔ مختلف الاشکال ، وگاه برسقف ، وگاه برسطح آب عکس انداخته مهاجران خود رادریك عالم دیگری تصور میکردند .

چون یکقدری پیشترشدند دیدند که میان آب یك جسم بسیار بزرگ عجیب الخلقت غریبی بیك وضعیت وکیفیت پرهیبتی ایستاده استکه ضیای الکتریك ازدو سوراخی که برین، جسم باز گردیده است میبرامد . این جسم مستطیل الشکل ودو نوك آن باریك و حد وسطی آن مدوّر وبدرازی دوصد و نجاقدم بودکه ازسطح آب نیزبقدر یا نزده قدم بلند تر ایستاده بود .

زورق آهسته آهسته بجسم مذکورنزدیکشد . سیروس سمیت برپینی زورق بپا ایستاده بکمال حیرت وهیجان بسوی جسم مذکورنظردوخته بود . مهندس دست ژه ده ئون رافشارداده گفت :

— بلی ، هما نست !

مهندس اینرا گفته ویك نامی را برزبان راندکه تنها ژه ده ئون آنرا دانست .

ژه ده ئون بتلاش پرسیدکه :

— آیاهما نست ؟

— بلی ، خود ش است !

پس بنا براشارت مهندس زورق را بسوی چپ جسم مذکورنزدیك کردند که درانطرف یك زینهٔ بسیار منتظم خوشنمایی آویخته شده بود . سیروس سمیت برزینهٔ مذکوربالابرامد، رفقانیز پیروی کردند . درمابین دوسوراخ بزرگ بلورینی که ضیاازان میبرامد یك باجهٔ صاف وواسعی که اطراف آن بایك کنارهٔ بسیار مصنع برنجی کلت شدهٔ گرفته شده بود . ودروسط این محل یك دریچهٔ باز بودکه ازان دریچه یك نردبان منتظم

وفراخی بسوی پایان فرو رفته بود .

مهندس پیش ومهاجران از دنبال او از دریچه بر نردبان مذکور فرو آمدند . در آخر زینه یك رهرو بسیار روشن ومفروشی پدیدار بودکه در آخرین این رهرو یك دروازهٔ مزین پیش شدهٔ دیده میشد . مهندس دروازهٔ مذکور را باز کرده در یك دالان بزرگ بسیار منور وفوق العاده بازینت وآرایشی داخلشدند ، وازدالان مذکور گذشته در یك کتابخانهٔ که از سقفش چراغهای الکتریکی آویخته بوددر امدند . مهندس ازین کتابخانه هم بچابکی گذر نموده یك دروازهٔ بزرگ دیگری را که در آخر کتابخانه بود باز کرد .

مهاجران خودشانرا در یك دالان واسعی یافتند که در پیش زیب وزینت مفروشات ، وآثار نفیسهٔ معدنیه وضیاعیهٔ آن بحیرت افتاده خودرا در عالم خیالات ومنامات گمان کردند . در یکطرف این دالان بر یك کنبهٔ بسیار مزینی یك پیرمرد دراز قامت نورانی دراز افتاده بودکه بحالت بیخودی درخود فرو رفته بودکه حتی از آمدن مهاجران نیز آگاه نگردیده بود . سیروس سمیت در روبروی پیرمرد محترم نورانی ایستاده شده بیك لهجهٔ احترامکارانه وزبان نرم ومتواضعانهٔ که هم رفقای خودراوهم پیرمحترم را دوچارولوله وحیرت گردانیده گفت :

— جناب کپتان نمو ! ماراخواسته بودید اینستکه بخدمتتان حاضرشده آمدیم!

باب شانزدهم

فهرست

کپتان نمو — سخنان نخستین — یك حکایه — رفقای او — عمر درزیر بحر — تنها — التجا بردن آخرترین کشتی نوتیلوس درجزیرهٔ لینقولن .

بصدای سیروس سمیت پیرمردمحترم سرخودرابالا کرده سرظریف ، وپیشانی کشاده ، وموهای سفید ریش وسر ، وانظار پرعظمت خودرانمودار گردانید . این آدم بر کنار کنبهٔ که بران افتاده بود تکیه زده بنشست ازحالتش چنان معلوم میشد

که دوچار مرض سخت است و آهسته آهسته شعلهٔ حیاتش رو بخاموشی نهاده است . بصدای بسیار پست و متحیرانهٔ بزبان انکلیزی کفت :

— افندی ! من نام ندارم ! چسان شد که مرا کپتان نمو خطاب کردی ؟

م — من شمارا میشناسم !

کپتان نمو ازین سخن سیروس سمیت زیاده تر بحیرت افتاده و آثار قهر و غضب از ناصیه اش نمایان کشته انظار آتش فشان خودرا بر مهندس عطف نمود . کویا میخواست که در زیر شدت شعلهٔ انظار خود اورا آب سازد ! اما آهسته آهسته از قهر فرو نشسته پس بر کنبه دراز کشید و بیکصدای مستریحانهٔ کفت :

— چه ضرر دارد ! مادامیکه زنده کیم به آخر رسیده اکر بدانند یاندانند !

سیروس به کپتان نزدیکشد . ژه ده ثون دست کپتان را کرفت دیدکه در آتش تب سوزانست . آیرتون و پانقروف وهاربر وناب در یک کوشهٔ دالان مزین چونروز روشن بپا ایستاده اند .

کپتان دست خود را کشیده به نشستن آنهارا اشارت نمود . رفقا بکمال هیجان بطرف کپتان نظر دوخته بودند . خود شانرا در پیش روی همان ذات خجسته صفاتی که اورا حامی پنهان نام نهاده‌اند ، وبارها بسایهٔ لطف وعنایت‌اواز پنجهٔ مرک وارهیده اندمی یافتند بحیرت اندکه آیادین های شکر کذاری خودشانرا بچکونه وچه زبان ادانمایند . علی الخصوص پانقروف وناب بسیار متحیر ومبهوت مانده اند چرا که آنها حامی پنهان را در خیالخانهٔ دماغ خود شان ازانسان ها وعالم بشریت برتر وعالی تر یک چیزی قرار داده بودند . حالا نکه درینوقت به پیش روی خودمانند خودیک انسان و بشر میبینند !

رفقای مهندس بغیر از ژه ده ثون ازینهم خیلی بحیرت افتاده اند که آیا کپتان نمورا مهندس از کجا میشناسد ؟ وکپتان نمو بمجردی که اسم خودرا شنید چرا بحیرت از جای خود برخواست ؟

کپتان ، مهندس را خطاب نموده کفت :

— معلوم شدکه اسم مرا میدانید ؟

— بلی میدانم ، حتی نام این کشتی خارق العادهٔ که اختراعکردهٔ دست مهارت خود شماست ودرزیر بحر بیکصورت محیرالعقولی حرکت میکنند نیزمیدانم .

— نوتیلوس ! نی !

— بلی ، کپتان ! نوتیلوس !

— اما اینراهم میدانیدکه من کیستم ؟

— بلی میدانم !

— حالا نکه مدّت سی سالست که من با جمعیت بشریه یکقلم قطع منا سبات کرده درزیرهای بحرزیست میورزم و هیچکس به احوال من خبرندارد، ومنهم بهیچکس سرخودرا فاش نکرده ام . آیاسرمرا که فاش کرده خواهد بود ؟

— یك آدمی که باشمادرباب فاش کردن سرشما وعده نداده بود !

— مبادا آن عالم فرانساوی که پیش ازشا نزده سال به تصادف درکشتی من افتاده بوده نباشد ؟

— تمام ! خوب شناختید ! خود اوست .

— اما من میپندارم که آن فرانسیس ورفیق اودرهنگامیکه نوتیلوس درگرداب مدهش « مائیلستروم » درامده بود ازکشتی بدریا افتاده غرقشده بودند !

— بلی افتادنرا افتادند ولی هلاك نشدند ، وبه اوروپا آمده بعنوان (بیست هزار فرسخ سیاحت درزیربحر) یك اثری نشرکردندوسرگذشت شماو احوال نوتیلوس را دران نوشتند .

— اما اویکچند ماهه سرگذشت مراخبردارد !

— اما بهما نقدرسرگذشت نیزنام شماراوکشتی شما را بماشناختانده توانسته است !

— بلکه مرا ازعاصیان وجنایتکاران بزرگی برقم داده خواهد بود ؟

مهندس جواب نداد ! کپتان بازپرسیدکه :

— افندی ! آیا همچنین نیست ؟

— احوال ماضی شمارا تفسیر کردن نمیخواهم . تنها اینقدر میدانم که در جزیرهٔ لینقولن بیکطرز غریبی افتادیم . از طرف یکدوست عالیجنابی همیشه حمایه و محافظه شدیم . و همهٔ مامدیون شکران آن حمایه میباشیم ، و بجان و تن خودرا مجبور و مرهون احسان او میشماریم . و اینرا هم میدانیم که آن دست مبارکی که مارا حمایه کرده دست جناب کپتان نمو میبا شد !

— بلی منم !

مهندس و رفقا برپا خواستند . و بجای معلوم خود عرض تشکر کردن خواستند . ولی کپتان نمو با نهایه نشستن اشارت کرده گفت :

— سخنان مرا بشنوید بعد ازان هرچه که میکنید مختارید .

کپتان اینرا گفته و در حالتیکه ضعف و ناتوانی بر و مستولی بود ، و نفسش در هر چند کلمه بند میشد همه قوت و اقتدار خود را جمع کرده بحکایت سرگذشت خود دوام ورزید . در اثنای حکایت چند بار از خود درگذشت مهندس و ژه دهئون درباب بهوش آوردن او خدمت کردند ، و سکوت نمودنش را رجا نمودند ولی او سرگذشت خود را ناتمام نماند گفت :

— بیهوده زحمت مکشید . میدانم که حیاتم به انجام رسیده است بگذارید که حکایت خود را تمام کنم تا که تهمت جنایتکاری که بر من بسته شده بوجدان صاحبان وجدان حواله شود که حقست یا ناحق !

خلاصهٔ حکایهٔ کپتان نمو چنینست که :

« کپتان نمو برادرزادهٔ سلطان تیپو که محارب مشهور هنداست میباشد . بعد ازانکه پدر و کاکایش جنگهای خونریزانهٔ بسیاری با انگلیزان نموده شهدای معرکه گردیدند کپتان نمو که اصل نام او « پرنس داقار » است بسن سیزده سالگی با ثروت جسیمهٔ برای تحصیل به اوروپا آمده تا بسن سی سالگی بتحصیل علوم و صنایع حصر دقت و صرف

مقدرت نموده وچون ذکاو استعدادش بدرجهٔ فوق العاده بود در هرفن و هرصنعت معلو مات خودرا بدرجهٔ اعلا رسانید .

« پرنس در هرطرف اوروپا گردش وسیاحت کرد ودر هیچ وقت و هیچ جا بمحلات ذوق وعشرت موجود نگردیده همیشه در اطوار واوضاعش جدیت و فضیلت رونما بوده

« پرنس واقار ازیکچیزی متنفر و بیزاراست که آن نفرت اورا به این حالت گرفتار آورده . موجب نفرت او خاك انکلتره وملت انکلتره است .

« ازین معلوم میشود که پرنس واقار عداوت وخصومترا با انکلیزان از پدر وعم خود ده چندان پیشتر و بیشتر برده است . پرنس واقار درجملهٔ صنایع موجوده کسب مهارت نمود ، فنون طبیعه را بدرجهٔ فوق العاده پیشبرده است .

« پرنس واقار متفنن اگرچه درظاهر حال یك اوروپائی تمامی بنظر می آید اما درحقیقت حال ازدل وجان قلباً وفکراً یك هندئیست . حرص انتقام . ودفع کردن انکلیزانرا ازهندستان ، وبازنشستن برتخت حکومت هندستان بجای گذشته گان هیچ گاهی ازدل پرنس واقار نبرامده ونمیبراید .

« بنابر همین فکر و آرزو درسنهٔ ۱۸٤۹ ازاوروپا به هندستان آمده بادختر یك هندیی که او نیز مانند خود پرنس از انکلیزان متنفر وجگر خون بود عقد ازدواج نموده باین زوجهٔ خود اگرچه چند سال خیلی بخوبی گذران وسه اولاد نیز ازو بدنیا آمد ولی این سعادت عایلهٔ نیز حرارت حرص انتقام اورا تسکین نتوانست .

« پرنس هرطرف هندستانرا گردید . اعوان وانصار بسیاری برای خود پیدا کرده وخود بسرکرده گی آنها برامده با انکلیز اعلان حرب ورزید ، ومها جمات عمومیهٔ خونریزانهٔ که درسنهٔ ۱۸۵۷ انکلیزانرا سراسیمه ساخته بود سبب یگانهٔ آن محاربات پرنس واقار بود .

« پرنس واقار بقدر بیست بارحیات خودرا به تهلکه انداخت ، وده بار زخمی شد اما عسکرش یکان یکان هدف گلهٔ انکلیزان گردیده به آرزوی خود موفق وکامیاب نشد .

« نام پرنس اقار بهر طرف مشهور گردید . حکومت انگلیز بهر کسیکه پرنس را کشته وسر اورا بیارد مبلغ بسیار گزافی وعده داد . اما کسی پرنس را نیافت . ولی زوجه واولادهایش درراه اوقربان رفتند .

« پرنس تنها مانده بکوهستان دکن خودرا کشید درانجا باقی مال وثروت خودرا جمع کرده بابیست نفر عونهٔ صادق خود بیکطرف مجهولی برفت .

« آیا پرنس بکجا رفت ؟ پرنس بیکی از جزیره های خالی بحر محیط رفت . درانجا بنابر ترتیب واختراعات خویش بساختن یك واپوری که در زیر بحر حرکت ورفتار کند آغاز نهاد . ازقوهٔ الکتریك استفاده کردن خواست . بران هم موفق آمد . برای گرم کردن وحرکت دادن ، وروشن ساختن الکتریکرا استعمال نموده . درزیر بحر مأکولات مشروبات ، ملبوسات ، اشیای قیمتدار از هرنوع بکثرت موجوداست . پس کسیکه دران جا زیست نماید بمددگاری قطعات مسکونه هیچ احتیاج ندارد . علی الخصوص که ثروت وسامان کشتیهای قضا زدهٔ غرق شده را نیز بتمامها مالك میباشد .

« پرنس واپور خودرا ساخت . وچنانچه دلخواه او بود کامیاب آمد . نام واپور خود را نوتیلوس ، ونام خودرا کپتان نمو نهاده درزیر بحرها غوطه خورده برفت .

« بسیار سالها کپتان کرهٔ زمین را ازیك قطب به دیگر قطب وازشرق بغرب طولاً وعرضاً دور نمود اشیای بسیار نفیسه واموال کثیرهٔ بدست آورد . سفینهٔ پر از طلا ئیکه درسنهٔ ۱۸۰۲ در دریای ویغو از مال اسپانیا غرق شده بود همهٔ آن طلا هارا کپتان بدست آورد .

« درحالتیکه با مردمان روی زمین اصلا وقطعیاً هیچ اختلاط ومناسبت نداشت و هیچ خیال دیدن مردمان روی زمین را آرزو وهوس نمیکرد درسنهٔ ۱۸٦٦ در واپور او سه نفر آدم افتاد که یکی ازینها عالم فرانسوی ویکی نوکر او ویکی صیاد ماهی از ملك کانادا بود یکی از کشتیهای زرهپوش دولت امریکا برای گرفتن نوتیلوس مامور شده در بحر چین راه رابر نوتیلوس گرفته بود . نوتیلوس نیز مجبور گشته دنبالهٔ کشتی زرهپوش

مذکور را بشکست تا در پی او آمده نتواند . در اثنای انمصادمه این سه نفر مذکور در کشتی نوتیلوس افتاده بودند .

« کپتان این سه نفر را اگرچه بر روی زمین بر آورده رها میتوانست داد ولی بسبب افشا نشدن اسرار خود اینکار را نکرد . و در سفینهٔ خود محبوس نگاهداشت بدایع بحریه را در ضرف هفتماه به آنهانشان داد .

« در سنهٔ ۱۸٦۷ نوتیلوس در گرداب ما ئیلستروم افتاده این سه نفر بازورقچهٔ خود نوتیلوس فرار نمود . کپتان بگمان اینکه از گرداب مذکور رهایی یافتن محالست در پی اینها نیفتاد و محقق دانست که غرقشده اند . و تا به اینهم از ین خبر معلومات نداشت که آنها رهایی یافته اند و در اوروپا سیاحتنامهٔ هفتماههٔ نوتیلوس را نشر کرده اند .

« بعد از رفتن آن سه نفر کپتان بازسیا حتهای بسیاری در زیر بحر اجرا نموده عمر گذرانید . امارفته رفته عونه و عمله او یکان یکان وفات یافته در قعر بحر محیط بر تپه های قورای مدفون گردیدند تا آنکه آخر الامر کپتان در نوتیلوس تنها بماند .

« درین اثنا عمر کپتان هم بشصت رسیده بود . تنها بسر خود نوتیلوس را درهمین مغارهٔ زیر جزیرهٔ لینقولن که آنرا حوضهٔ قرار داده بود آورد که حالاهم در انجاست .

« کپتان از مدت شش سالست که سیاحت و گردش زیر بحر را ترك داده درهمین مغاره آرام گرفته است . و منتظر مرگ خود نشسته است . پیش از سه سال یك روزی بود که کپتان لباسهای اختراعکرده گی زیر دریا رفتن خود را پوشیده در دریا گردش داشت که افتادن مهندس را از بالون مشاهده کرد لهذا او را بعد از انکه بیهوش شد از دریا براورده در مغارهٔ تپه های ریگ رسانید ، وسگ او را بشمینه هارسانیده رفقارا بحال او آگاه گردانید .

« کپتان این قضازدهگان جزیرهٔ لینقولن را از زیر نظر دقت دور نگرفت . لکن خود را بهیچصورت بآنها نشاندادن نخواست . پسان دیدکه این آدمان خیلی ناموسکار و با همدیگر بیك اخوت محبتکارانهٔ مربوطند لهذا دست معاونت خود را از انها دریغ نموده .

« کپتان درهرچند روزیکبار لباسهای دریایی خود راپوشیده اززیر بحر بچاه فرا نیتهاوز آمده ازاحوال ومکالمهٔ مهاجران خبرمیگرفت . کشتن دوغونق وبالابرانیدن توپ راازتالاب نیزکپتان بعمل آورد . صندوق اسباب‌رادردماغهٔ بیصاحب نیزاو نهاده . کشتی شانرانیزاوبه امدادشان رسانیده بوزینه گانرانیزاو بواسطهٔ تجلی الکتریك ازغرا نیتهاوزرانده وزینه رابرای شان بپایان انداخته . احوال آیرتون رانیزاوبمها جران خبرداده چراکه دلش خیلی بروسوخته کشتی سپیدی رهزنان رابواسطهٔ توریپل نیز اوبهوابرانیده ، برای هاربرکنین رانیزاو آورده اشقیارابا تفنگ الکتریکی اختراعکرده گی خوداوهلاك کرده و آیرتون راازمغاره به آغل اورسانیده . والحاصل همه وقایع غریبهٔ اسرارانگیزی که درجزیره بوقوع آمده فاعل همهٔ آنها کپتان نموبوده که امروز آن اسرارکشف گردید .

« نهایت الامرخودرا قریب الموت دیده برای بعضی نصایح مفیده واجرای بعضی وصایاباخط تلگرافی که خود آنرا تابه آغل رسانیده بودمهاجران راطلب کرده است .

کپتان تابدینجاسرگذشت خودرا تمام نمود . در آخرحکایهٔ خودگفت :

— فرانسیسی که سیاحتنامهٔ نوتیلوس خود را نوشته البته ازبعضی جنایتهای من که دربات غرق کردنهای کشتیهای جنگی انگلیزی اجرا کرده ام نیزنوشته خواهدبود . حالا شما سرگذشت مراشنیدید شما حکم بدهید که من آنکاررابحق کرده ام یا بنا حق؟

سیروس سمیت مراوکپتان رافهمیده سکوت کرد . اما کپتان بشدت فریاد برا ورده گفت :

— افندی ! بدان که من کشتی دیگرملتی راغرق نکرده ام ، زرهپوشهای انگلیزرا غرق کرده ام . آن انگلیزی که بوطن من ، بملت من ، بقوم من ، بعایلهٔ من ظلم وغدر وجنایت رواداشته . حالادانستی ! حکم بده که من بحق کرده ام یابناحق ؟

اینرا گفته وازشدت هیجان واضطراب ، وکثرت غم والم وبسیاری ضعف و ناتوانی بیهوش افتاد . ژه ده ئون ومهندس ، ورفقابمعاونت کوشیدند . بعد ازکمی

بازبحال آمده بیکصدای مستریحانه گفت :

— من از وجدان خود محجوب وشرمساری ندارم چراکه دردائرهٔ حقانیت حرکت کرده ام در بسیار جاها نیکی ها وخوبیهائیکه ازدستم می آمد اجرا کرده ام ، وبه بدیهای بسیاری که به اجرای آن وجدانا خود را مجبور میدانستم نیز کوتاهی نکرده ام .

کپتان در صدا وسینه اش خفقانی حاصلشده بیك صدای خفه شدهٔ باز پرسید که :

— بحق کرده ام یا بنا حق ؟

سیروس سمیت دست خود را بسوی کپتان دراز کرده وبیك طور جدیت پرورانه گفت :

— کپتان نمو ! محقق بدانید که حرکات عالیه و اعمال حقانیه بطرف حق عودت میکنند . چرا که محل ورود آنهم از انطرفست . اما این بیچاره گانی که حالا در ینجا بحضور شما حاضر اند و مظهر عنایت و معاونت شما گردیده اند آدمان ناموسکار حق شناسی میباشند که تابه ابد در غم شما سرشك حسرت خواهند بارید ، ونام مبارك شما را ازبان شکران وتمجید یاد خواهند کرد !

بعد ازان رفقا یگان یگان در پیش کنبهٔ کپتان زانو بزمین زده دست کپتان رابوسه دادند . در چشمهای پیرمرد محترم سرشك حسرت والم پدیدار گردیده گفت :

— فرزندان من ! حضرت خالق بر حق شما را مظهر الطاف ربانی خود گرداند .

—﴿ باب هفدهم ﴾—

فهرست

ساعتهای آخری کپتان نمو — طلبهای حالت نزع یك آدم — بدوستان یکروزهٔ خود یادگار — تابوت کپتان نمو — مهاجران را نصیحت — دقیقه آخرین — درزیر بحر .

درین اثنا صبح نیز پدیدار گردید ولی روشنی روز در مغاره اصلا دخول نمی یابد بلکه از روی ساعت پدیدار شدن روز را دانستند . دهن مغاره را آب مد دریا سراسر پوشانیده است . اما ضیای شدید الکتریك نوتیلوس دوچار ضعف نشد . همه اطراف

ضیادار و پر تونثار است .

در حالت قپودان نمو آثار ضعف لحظه بلحظه در تزاید بود . رفقا از فکر براوردن کپتان رااز نوتیلوس و بردن بغرا نیتهاوز فراغت کرده بودند چرا که خود کپتان آرزوی بودن نوتیلوس ومردن رادران بیان کرده بود .

در حالتیکه کپتان بحالت بیهوشی بود ژه ده‌ئون و سیروس به نبض و حالت او دقت کرده دیدند که شمع حیات نمو آهسته آهسته در خاموش شدن و ختام یافتن است ژه ده‌ئون گفت :

— چه چاره ! از دست ماچه می آید !

پا — اما نا خوشیش ختام یافتن حرارت غریزی ، سبب مرکش خاموش شدن آتش اوست !

آیرتون — آیا اگر اورا بیرون کشیم ، و بهوای صافی اورا معروض داریم بلکه فایده کند .

مهندس — باین فکر افتادن جائز نیست . کپتان را راضی کردن بربرامدن از نوتیلوس محالست ! درنوتیلوس زندگانی کرده درا نجا میمیرد .

کپتان اینجواب سیروس راشاید که شنیده باشدکه ازجابر خواست و چشم خود را باز کرد . رفقایش شده متکاهارابرای استراحت اودراطرافش گذاشتند . قپودان تکیه زده گفت :

— خوب گفتی افندی ! من درینجا میمیرم ! بناءً علیه ازشمایك طلب و آرزوی دارم .

سیروس سمیت سکوت راموافق دانسته منتظر سخن گفتن قپودان گردید . قپودان نمو دراول امر بر هریك از اشیای قیمتدار نفیسهٔ که در دالان موجود بودیك نظری گردانید گویا ازاین اشیای نفیسهٔ که ازمدت سی سال با اوالفت و آشنایی گرفته وداع آخرین خود را اجرا میکند . بعد از ان گفت :

— افندیان ! آیاخودتانرا به تشکر کردن ازمن مدیون میشمارید ؟

— کپتان ! برای تمدید حیات شمابفدا کردن عمر خود حاضرو آماده میباشیم !

— چون چنینست وصیت آخری مرااجرا بکنید ودرینخصوص وعدبدهیدکه باین

سبب دین شکران شما ادا شود .

— وعد میدهیم .

کپتان یك مدتی ساکت مانده بعد از ان سربراورده گفت :

— افندیان ! من فردا میمیرم ! آرزوی وصیت من اینست که قبرمن نوتیلوس باشد بغیر از نوتیلوس دیگر تابوتی برای من نباشد . زیرا همهٔ دوستان و رفیقان من در زیر بحر مدفونند . منهم درمیان همین تابوت خود در زیر بحر دفن شدن میخواهم .

مهاجران سرهای خود را بوضع تواضع واحترام فرو آورده منتظر کلام کپتان گردیدند . قپودان گفت :

— افندیان ! بسخنان من خوب گوش نهید بعد از انکه فردا من بمیرم موسیو سیروس شما و رفیقان شما از نوتیلوس میبرائید زیرا همهٔ ثروت وسامانی که در واپور من موجود است بامن یکجا باید مدفون شود . بشما این صندوقچه را یادگار میدهم که در میان این صندوقچه بقیمت یکچند ملیون الماس وگوهر موجود است . الماسها را از میراث اجدادها ، وگوهرها را از قعر دریا بدست آورده ام . با ینقدر مبلغ شما بسیار وقتها بسیار کارهای نافع ومفیدی اجرا کرده خواهید توانست . فردا این صندوقچه را گرفته ازین دالان میبرائید . دروازهٔ دالان را بدقت خوب میبندید . بعد از ان بر سطح واپور بالا میبرائید . وقتیکه از زینه برسطح واپور برامدید کا نهای دروازهٔ زینه را نیز به بسیار دقت واعتنا به بندید . بعد از ان درطرف دنبالهٔ کشتی رفته در دو طرف سکان واپور دو شیردهن بزرگی می‌بینید پیچ های شیردهنهای مذکور را باز میکنید ، وبچابکی از واپور برامده در زورق خود می‌نشینید . آب دریا از شیردهنهای مذکور در مخزنهای مخصوصهٔ زیرین نوتیلوس میدراید . نوتیلوس نیز آهسته آهسته در قعر آب فرو میرود .

درینجا سیروس سمیت یکحرکت مترددانهٔ کرد که کپتان معنی آنرا ادراك کرده گفت :

— اندیشه وتردد مکنید زیرا در نوتیلوس بغیر از جسد بیجانی دگر جانداری نیست .

سیروس ورفقای او به کپیتان دیگر روی انکاری نشان ندادند زیرا وصیت آخری اوست قبول کردن آن امریست ضروری! قبودان نمو گفت :

— خوب ! حالا وعده دادید یانی ؟

— بلی کپیتان وعده دادیم .

کپیتان درمقام تشکر یك اشارتی کرده تنها ماندن خود را آرزو کرد .. مهاجران ازدالان برامدند . ودر کتابخانه آمده یکقدری مکث ودرنگ نمودند ازهرگونه کتاب های نادرهٔ نفیسه کتابخانه را تواننگر یافتند بعدها بر سطح واپور برامده یك قدری گردش کردند . سطح واپور را بقدر ده یا نزده قدم از آب بالا یافتند . باز یکقدری بطرف دنبالهٔ کشتی رفته یك کمرهٔ کوچکی درانجا دیدند که آلات ماشین های عجیب وغریب الکتریکی موجود بود . یکقدری پسترکمرهٔ سکان کشتی موجود بود که این آلات وادوات ماشینها محیر العقول بود وماشین بسیار عجیبی بود که ضیای الکتریکی ازان اخراج میافت . و نوتیلوس وقتیکه درزیر بحر حرکت میکند تا بسیار جاها را پیش روی آن روشن میسازد .

مهاجران بعد از یکچند ساعتیکه هرطرف واپور را سیر وتماشا کردند ، ودر بدایع صناعیهٔ آن حیران ماندند بازپس اززینه فرو آمده بدالان آمدند . قبودان نمو از بیهوشی بخود آمده چشمهایش بدرخشیدن بود ودرمیان لبهایش یك تبسم لطیف وشیرینی پدیدار بود . مهاجران به او نزدیك شدند . قبودان گفت :

— افندیان ! بحقیقت که شما آدمان بسیار جسور وناموسکاری هستید . برای تأمین راحت ومعیشت خودتان متفقاً کوشش میورزید . من شمارا بسیار دوست دارم . بدهید دستهای خودتانرا که بفشارم .

مهاجران یکان یکان پیش شده باقبودان دست دادند . قبودان گفت :

— بسیار خوب ! هنوز باشما چیزی گفت وشنودی دارم اولا این را از شما میپرسم که آیا از جزیرهٔ لینقولن رفتن را آرزو دارید یانی ؟

پانقروف — بلی ، آرزو داریم اما بشرط بازپس آمدن!

نمو — (به تبسم) آری شما جزیره را بسیار دوست دارید . چونکه به ثمرهٔ سعی و غیرت خودتان معمور شده !

مهندس — بفکر ما چنانست که جزیرهٔ خودرا بحکومت خود یعنی امریکا پیشکش وتقدیم نمائیم تا آنکه دولت متبوعهٔ مارا در بحر محیط یك لنگرگاهی باشد .

نمو — آفرین شما مردمان باغیرت وطن پرستی میباشید باید که همچنین بکنید . حالا آنکه من از وطن خود بجدایی وحسرت در زیر آبهای سیاه بحر درین مغاره زیر زمین ترك حیات میکنم .

سیروس سمیت پرسید که :

— آیا چیزی گفتن و وصیت کردنی بوطن خود دارید؟ بلکه در انجا دوستان و تعلقات تان باشد .

نمو — نی افندی! هیچکس ندارم . عضو آخرین خاندان خودمنم . باقی همهٔ خاندانم کشتهٔ تیغ ستم انکلیز شده اند . شما حالا باید چارهٔ رفتن خود را از جزیرهٔ لینقولن به بینید .

پا — بلی، بنای ساختن یك کشتی بزرگی را داریم . اما اگر برویم باز خواهیم آمد چرا که بسیار یادداشتها مارا به انجزیره مربوط دارد .

مهندس — علی الخصوص که قپودان نمو را در نجا شناخته ایم !

نمو — بلی ، منهم در نجا به نوم ابدی خواهم ماند . اما . . . اگر . . .

کپتان سخن خود را تکمیل ننمود . تردد کرد . . . و گفت :

— موسیو سیروس ! باشما تنها چیزی سخن گفتن میخواهم .

رفقای مهندس بیرون برامدند . مهندس وقبودان بقدر نیمساعت تنها ماندند . بعدازان باز رفقارا خواستند . ولی ازمکالمهٔ پنهانی خود بحثی نکشادند امروز نیز باینصورت گذشت .

ژه ده ئون دید که لحظه بلحظه شمع حیات قبودان نمو در خاموش شدنست وعلامات حالت نزع در و پدیدار است . اما هیچ عذاب و اضطراب نمیکشد بلکه رفته رفته خاموش

میشود . از دهنش بعضی کلمه های که معنی آن فهمیده نمیشود میبراید .
یکچند دفعهٔ دیگر باز مهاجرا نرا خطاب نمود و تبسمهای شیرین شیرینی بسوی آنها نموده دگر چیزی نتوانست بگوید .
بعداز نیمشب بیکساعت اثر حیات تنها در چشمهایش باقی مانده بود چشمهایش دفعتهً بدرخشیدن آمده از دهنش این دو کلمه که :

(الله ! هند ستـان)

برامد . و بکمال آهسته گی و آرامی تسلیم روح نمود سیروس سمیت چشمهای پیرمرد محترم را بپوشانید . هاربر و پانقروف بگریه کردن آغاز نهادند .
سیروس سمیت دست برداشته گفت :
— جناب حق تقصیراتش را عفو کند .
بعدازان برفقا رو گردانیده گفت :
— برای استراحت روح این حامی عالیجناب خویش که بصورت ابدای اورا غایب گردیم دعا کنیم .



بعداز چندساعت مهاجران به اجرا کردن وصایای کپتان نمو مشغول شدند .
سیروس و رفقای او صندقچهٔ گرانبهای یادکار قبودان نمو را برداشته از دالان مزین و مکمل نوتیلوس برامدند . و دروازهٔ دالان را بخوبی بستند ، و از زینه بر سطح وابور بالا برامدند و دروازهٔ زینه رانیز با کمانهای محکم فنری آن بخوبی سد نمودند که یکقطره آب ازان گذشته نمیتواند . بعدازان درزورق نشسته در پس کشتی در جائیکه سکان موجود است آمدند . و دو شیردهن بزرگیرا که در دو طرف سکان موجود بود باز کردند نوتیلوس آهسته آهسته فرو آمده در آب غرق گردید .
مهاجران یکمدتی هنوز بروشنی ضیای الکتریك فرورفتن نوتیلوس را در زیر آب تماشا کردند . لکن بعداز کمی ضیای الکتریکی ناپدید گردید که ازین معلوم شد که تابوت

قپودان نمو یعنی وابور الکتریکی نوتیلوس درقعر دریا واصل گردید . مغاره مانندشب تاریك تیره وتار گردید .

باب هجدهم

فهرست

ابتدا کردن بکارها — آغاز کردن سال ۱۸۶۹ — علو آتش درسر کوه — علامات نخستین اشتغال — مهندس وآیرتون در آغل — مغارهٔ داقار — قپودان نمو بمهندس چه گفته بود

صبح زودی مهاجران بکمال سکون وسکوت بطرف مدخل مغاره متوجه شدند این مغاره رابنابر یادگار قپودان نمو « مغارهٔ داقار » نام نهادند . رفته رفته روشنی مدخل مغاره رادیدند . درین اثنا بحر چون بحالت جزر بود بکمال آسانی زورق آلومینیوم شان ازمدخل مغاره بیرون برامد .

زورق رادردهن مغاره بایك ریسمانی بیك سنگی بستند . حتی با نقروف برسر ریگهای کناردریازورق راخیلی خوب نشاند .

طوفان بادوباران ازدورشنیده میشدولی ازجزیرهٔ لینقولن برطرف شده بود . اما هواهنوزبه ابرهای کثیف سیاهی مستور است . سیروس سمیت باررفقای خوداز مغارهٔ داقار برامده از راهیکه آمده بودند بسوی آغل متوجه شدند . درراه ناب وهار برسیم تلگرافی را که از کپتان بود جمع کرده میرفتند .

درراه خیلی کم سخن میزدند . وقایع مختلفهٔ که درین دوشب بربیچارگان پیش آمد خیلی موجب هیجان واضطراب شان گردیده است . حامی مجهولی که باینقدر جه لطفها وعنایتهادرحق مهاجران اجرا مینمود پس ازین موجود نیست بلکه خوداو و نوتیلوس درقعر بحر عمیق بخواب شیرین ابدی رفته است . بناءً علیه مهاجران خودشانرا از اول خیلی تنهاتر وبیکس تر می بینند ، وعجز وناتوانی بحسابی در خود مشاهده میکنند .

آنشب رادر آغل گذرانیده فردابساعت نه درغرانیتهاوز آمدند . سیروس سمت

بساختن کشتی از اول زیاده تر صرف همت نمودن گرفت . که میداند که در آینده چه خواهد شد بهمه حال یك کشتی محکمی بدست داشتن ضروراست . هیچ نباشد تا بجزیرهٔ تابور رفته یك کاغذی برای لارد کولنا روان گذاشتن لابد وضروریست وهم باید پیش از رسیدن زمستان کشتی حاضر شود . لهذا هر شش نفر رفیق بکمال جدوجهد از صبح بسیار وقت تا بشام تاریك کار میکنند . آخرهای سنهٔ ۱۸٦۸ به این کارها گذشت . بعد از یکنیم ماه قبورغه ها و کنارهای کشتی بتمامها ساخته شد . هنوز از حالا معلوم میشد که این کشتی که بر نقشهٔ مهندس بنا یافته تا بسیار جاها در موجهای دریا تاب آور مقاومت خواهد گردید . علی الخصوص پانقروف از همه کس زیاده تر بکار کشتی سازی مشغول میشد . هرگاه یکی از رفقا تیشه را گذاشته تفنگ را برای شکار بدست بگیرد در حال به سر جنبانی و غرغر آغاز مینهد .

هوا همیشه بارانی و پر ابر است . حتی روز اول سنهٔ ۱۸٦۹ بیك هوای طوفانی پر بادوبارانی آغاز نهاد . در اطراف جزیره در بسیار جاها صاعقه ها افتاد . در روز سوم کانون ثانی هاربر بطرف کوه فرانقلن نظر کرده دید که از دهنهٔ تنورهٔ زروه وولکان یك دود بسیار کثیف وسیاه بهوا شده است . هاربر بدیگر رفقا اخبار کیفیت نمود . رفقا نیز دیده اظهار حیرت کردند پانقروف گفت :

— کوه ما از بخار پرانیدن به تنگ آمده حالا بدود کشیدن آغاز نهاده .

بواقعیکه در نمایان این دود خیلی دهشتناک است پیش از ین از غلیان مواد معدنیه بخار میبرامد اما حالا از در گرفتن مواد مذکور بقدر هفتصد قدم بلندی وسه صد قدم سبتری یك دود بسیار کثیف وغلیظی برمی آید . ژه ده ثون گفت :

— معلومست که اوجاق در گرفت .

ها — چه کنیم ! خاموش کردن آن بدست ما نیست !

سیروس بکمال دقت بزروهٔ جبل نظر کرده برفقا گفت :

— دوستان من ! تبدلات بسیار مهمی در جزیرهٔ ما بوقوع خواهد آمد . خودرا

بازی دادن بیهوده است . معلومست که وولکان به این زود یها مواد مذاب کشتهٔ معدنیهٔ خود را بسیلان خواهد آورد .

پا — خیلی خوب است! او سیلان میکند ما هم کف بهم میزنیم . در ینجا نقطهٔ مهم چیست ؟

درین اثنا آیرتون گوش خود را برزمین نهاده و یکقدری گوش کشیده گفت :

— بعضی صداهای مدهشی از زیر زمین میشنوم ! مهاجران نیز گوش نهاده شنیدند که بواقعی بعضی صدا های بسیار مهیبی می آید . پا نقروف گفت :

— این چیست؟ کوه به آتش فشانی آغاز کرده هر قدر که دلش میخواهد آتش بیفشاند بما چه ؟ ما برای آتشفشانی او ازکار خود چرا پس بمانیم ! کشتی ما باید که بعد از دو ماه بدریا شناوری کند .

بنابرین دعوت پا نقروف رفقا از کوه صرف ذهن کرده باز پس بکار خود سرگرم شدند . امروز که سوم ماه کانون ثانی بود مهاجران بلا توقف کوشش کردند و به کوه فرا نقلن مشغول نشدند . اما گاه گاه دود آنقدر بلند میشد که ضیای شمس را سراسر ستر میکرد ، وروی هوا سیاه میشد . مهندس خیلی اندیشه ناکست . ازانرو میخواهد که یك آن اولتر کشتی به اتمام رسد .

بعداز طعام شام هاربر وسیروس وژه ده ئون بر تپهٔ منظرهٔ وسیعه برامدند تا ببینند که کوه بچه حالست ازهمه پیشتر هاربر رسیده فریاد براورد که :

— کوه آتش میفشاند .

از قلهٔ کوه فرانقلن که بقدر ده میل مسافه ازغرا نیتهاوز دوراست بلافاصله شعله های آتش باخاکستر و دود وبخار معدنهای آب شده دربالا برامدنست مهندس گفت:

— وولکان رفته رفته کسب دهشت میکند فکر مهندس آنقدر مشغول بودو آن قدر متفکر واندیشه ناك مینمود که ژه ده ئون نیز به اندیشه افتاده پرسید که :

— آیا یك تهلکهٔ از آتش فشانی کوه فرانقلن برجزیره می بینید که اینقدر متفکر هستید ؟

مهندس — هم بلی، هم نی .

ژه — یعنی چه تهلکه خواهد بود ؟ در هر جائی که کوه آتش فشان موجود است از دو سه چیز آن اندیشه میشود که یکی از زلزلهٔ شدیده که خانه هارا خراب میسازد حال آنکه جزیرهٔ ما از ان اندیشه ندارد ! دوم ریختن خاکستر بسیار که از انهم برای ما بیم بسیاری نیست، سوم سیلان یافتن لاو که برای آنهم مجراهای بسیاری از قدیم بر سطح مائل کوه بطرف دماغه و حوضهٔ ماندیبول موجود است که از انجا لاو جاری شده خواهد رفت، و بما چیزی ضرری نخواهد رسانید . پس اندیشه و اندوه شما را ندانستم که از چیست ؟

— من هم از نچیز ها آنقدر اندیشه ندارم اما دیگر چیزی هست که بسیار مهلك و مدهش دیده میشود !

— مثل چه ؟

— حالا چیزی گفته نمیتوانم ! تا یکبار رفته کوه را به بینم . بعد از ان بیان رأی خواهم کرد !

ژه ده ئون سکوت کرد سه روز دیگر نیز گذشت مهاجران بکمال سعی و غیرت در انشای سفینه میکوشند علی الخصوص مهندس بی آنکه سبب آنرا بنمایاند خیلی استعجال میورزد . زروهٔ فرانقلن همیشه بطبقه های دود و شعله های کثیف مستور است . بعضی سنگپاره های آتشین شعله ریز از دهنهٔ کوه آتش فشان بکمال شدت بجو هوا پریده باز در مجرا می افتاد که صداهای پر دهشت کفیدن آن سنگها دهشت بخش دلها میگردید . پانقروف میگفت :

— دیو پر هیبت ماسنگ بازی را بنا نهاد .

اگرچه از کوه سنگپاره های آتشین بزرگی در پریدن هست ولی هنوز از سیلان مدهش لاو اثری دیده نمیشود . معلوم است که هنوز مواد مذابهٔ معدنیه که بحرارت مرکزیهٔ ارضیه آب شده اند تا بدهن مجرا نرسیده اند .

مهاجران با وجودیکه بساختن کشتی خود حصر وجود کرده اند ولی باز هم بعضی کار های ضروری دیگر نیز دارند که آنهم بسعی و غیرت خود شان محتاج است . مثلا به آغل

رفتن وحیوا نا ترا سرپرستی کردن لازمست لهذادر بخصوص قرارداده شدکه فردا آیر تون به آغل برود . مهندس گفت :

— آیرتون ، چون فردابه آغل میروی منهم باتوخواهم رفت .

پانقروف گفت :

— اوه ، موسیوسیروس ! کارکشتی سازی‌که ازهمه ضرورتراست برفتن شما دفعتهً چهاردست ازان برداشته میشود .

— ضررندارد پانقروف اینهم ضروراست . چرا که من میروم تابدانم که کیفیت کفیدن کوه آتش فشان بچه درجه است ؟

روز دوم بوقت صبح آیرتون وسیروس بعرابهٔ خود سوارشده بسرعت بسوی آغل متوجه شدند . جو هواعلی الخصوص برسرکوه فرا نقلن به ابرهای کثیف و غلیظی محاطست‌که هرگاه بدقت نظرکرده شود آن ابرها ازخاکستر غبارات معدنیه متشکلست . بواقعیکه غبارهائیکه ازوولکانهامیبراید بماه هادرمیان ابرهامیماند مثلادرسنهٔ ۱۷۸۳ وقتی که کوه آتش‌فشان جزیرهٔ « ایسلانده » به آتشفشانی آمده بودابرهای که ازغبارات معدنیه متشکل بودتابقدریکسال درجوهواباقی بود .

سیروس‌وآیرتون چون به آغل تقرب نمودند بارش خاکسترسیاهی رادیدندکه از هوامیریزداماباد‌چون ازطرف غربی دروزید نست غبارمذکوررا بسوی دریا میبرد

آیرتون گفت :

— اما این عجب است !

— عجب نی بلکه مهلك است . چرا که این دلیل درجهٔ شدت وولکانست .

آیرتون به آغل درامده خدمت بزهاوگوسفندانرا بدید . حیوانات خیلی رم خورده وبرهیجان دیده میشدند سیروس سمیت سطح مائل شرقی کوه رادورکرده تابجائیکه معدن کبریت رادیده بودند آمد .

تبدلات بسیار درانجادیده میشد ، دراوایل یك ستون بخارکبریتی میبرامددرینوقت

بقدر سیزده ستون بخار مشاهده میشود . مهندس هرچه نظر کرد از لاواثری ندید . سطح مائل شمالیرا نیز گردش کرد اگرچه از جریان لاوا اثری نیست ولی زمینها بتمامها باغبارات معدنیه پوشیده شده است . بعدازان مهندس به آغل برگشت . درراه برصداها و ولوله هائیکه از زمین بر می آمد دقت مینمود . آیرتون مهندس را منتظر بود مهندس گفت :

— یك فانوس بگیر که برویم .

آیرتون فانوسرا گرفت عرابه را و حیوانا ترا در آغل گذاشتند و دروازه را بخوبی بسته بسوی ساحل دیوار مانند شرقی روانه شدند . دورفیق بر زمینهائیکه باغبار معدنی مستور بود براه افتادند . در اطراف از مرغ و چارپا هیچ اثری دیده نمیشود . گاه گاهی که بادغبار را برمیداشت دورفیق بادسمالها دهن و بینی خودرا میبستند . مهندس و آیرتون بکمال زحمت قطع مسافه میکردند . چنان گمان میشد که گویا شعله های کوه آتش فشان یك قسم کاربن مولدالحموضهٔ هوای نسیمیرا سوختانده باشد که برای تنفس غیر کافی دیده میشد . در هرصدقدم یکبار به نشستن مجبور میشدند تاماندگی خودرا براورند . تا آنکه دوساعت بظهر مانده بلب دیوار ساحل بلند رسیدند . وازانجا برراهیکه پیش ازان بنابر دعوت کپتان نموفرو آمده بودند تا بکنار آب خودرا رسانیدند . سیروس و آیرتون بلازحمت مدخل مغارهٔ داقاررا پیدا کردند . مهندس گفت :

— زورقچهٔ آلومینیوم آیا بجای خوداست ؟

آیرتون زورق را کشیده گفت :

— بلی در نجاست !

— سوار شویم .

هردورفیق نشستند . آیرتون فانوس را درداد بطرف بینی زورق آویخت . و پرها را بدست گرفته و مهندس نیز سکانرا بدست داشته داخل مغاره گردیدند .

نوتیلوس حالا درمیدان نیست که داخل مغاره را ضیادار کند . نوتیلوس اگرچه درقعر بحر هنوز درضیا پاشی خواهد بود اما آن ضیا تابسطح آب نمیرسد . درداخل

مغاره دراول امر یك سكوت وسكونت كلی پیدا بود اما هرچه كه پیش شده میرفتند بعضی صداهای مدهش وخفه و پرهیبتی از پشت دیوارهای مغاره مانند صوت رعد میبرامد . مهندس گفت :

— اینست صدای مدهش كوه آتش فشان !

بعداز كمی درداخل مغاره بو یهای گوگرد و دیگر اجزای كیمیویهٔ معدنیه نیز به بینی شان رسید . هوای داخلی مغاره بمقدار كلی با این غازها مخلوط بود .

مهندس یكقدری بتلاش افتاده گفت :

— اینستكه قپودان نمو از بمسئله میترسید .

بعداز بیست و پنجدقیقه زورق بمنتهای مغاره رسید مهندس بطرف بینی زورق برپا خواسته فانوس را بسر دیوار سنگی آخر مغاره نزدیك كرده آیا كلفتی وستبری این دیوار چقدر خواهد بود ؟ اما از صدائیكه از پشت دیوار مغاره میآید چنان معلوم میشود كه دیوار بسیار كلفت نیست .

مهندس اطراف دیوار از هرسو مشاهده وملاحظه كرده دیدكه از بعضی جاكها وسوراخها دود بسیار سیاهی دربرامدنست . مهندس یكمدتی ساكت مانده به اندیشه فرو رفت . بعد از ان گفت :

— راستست ، قپودان دریناب حق داشت اینستكه تهلكه مدهش درینجاست !

آیرتون هیچ چیزی نگفت امابنابر اشارت مهندس به پركشی آغاز نهاده بعداز نیمساعت ازمغاره داقار برامدند .

باب نوزدهم

فهرست

رأی سیروس سمیت — زیارت آخرین به آغل — معارضهٔ آب و آتش — ازجزیره چه باقی میماند — شبهای ۸ و ۹ ماه مارت .

مهندس آنشب را با آیرتون در آغل گذرانیده روز دیگر هردو رفیق بغرانیتهاوز

برگشتند ، مهندس رفقا را جمع نموده بیان نمود که :

— ای دوستان! مجبورم برینکه بشما یك خبر کدورت اثر بسیار مدهشی را خبر بدهم ، و آن خبر اینست که جزیرهٔ لینقولن با کرهٔ ارض تا به آخر یکجا باقی نخواهد ماند ، یك سبب بسیار عجیبی جزیره را محو خواهد کرد ! برطرف کردن این سبب داخل قوت و اقتدار بشر نیست ، و هم آن سبب در درون خود جزیره است .

رفقا ازین سخن مهندس بحیرت افتاده اولا یکی بسوی دیگر خود ، و بعد از ان همه‌گی بسوی مهندس دیده ژه ده ئون گفت :

— ازین سخن شما چیزی مفهوم نشد ، مهربانی کرده مسئله را واضح بفرمائید تا دانسته شویم !

م — بسیار خوب ایضاح میکنم ! بلکه همان چند سخن قپودان نمو را که بمن گفته بود بشما تکرار میکنم .

ژ — خوب قپودان نمو بشما چه گفته بود ؟

م — قپودان نمو گفته بود که جزیرهٔ لینقولن قریباً از بیخ و بن برافتاده محو و خراب میشود .

پا — انچه سخنست ! جزیره چسان از بیخ و بن محو و خراب میشود ؟

م — پانقروف ! تو یکبار سخن را بشنو که کپتان نمو بمن چه گفته بود ، و منهم در مغارهٔ داقار چه کشف کرده ام بعد از ان خواهی دانست که چیست ؟ مغاره داقار تا بزیر مجرای کوه آتش فشان پیش رفته است ، و با مجرای مذکور بیك دیوار سنگی از هم جدا شده است که این دیوار هم از حالا بعضی چاکها و شکافته‌گیهایی پیدا کرده که ازانهم بعضی بخارها و دودها در برامدنست ! منهم دیدم که این چاکها و این دیوار به تضییق و فشار داخلی مقاومت و توانایی نکرده ازهم می کفد و آبهای بحر بداخلی وولکان هجوم و یورش میبرد .

پا — خیلی خوب ! ازین بهتر چیست ؟ آبهای بحر در وولکان هجوم میکند ، آتش هم

خاموش میشود . کارهم باینصورت بخوبی بانجام میرسد . ماهم از بیم آتش فشانی کوه فرانقلن وامیرهیم والسلام !

م -- بلی بلی، ازکوه آتش فشانی بلکه ازغم تمام جزیره بکلی واخواهیم رهید . یعنی دیوار مغاره ازهم پریده آبهای دریادر وولکان درامده جزیرهٔ لینقولن برهوا شده ازهم پاره پاره میگردد .

مهاجران جواب ندادند درجهٔ شدت تهلکه را درك کردند . چرا که سیروس در بنباب اصلا مبالغه نکرده بود زیراین معلوم مست که هرگاه درداخل کوه آتش فشان آب دراید آن آبها به مقابل آن هزاران درجهٔ حرارت هیچ تاب آور مقاومت نکردیده در آن واحد به بخار بسیار شدیدی منقلب میشود، ومانندیك دیگی که آتش آن زیاده شود همهٔ محیط خودرا دفعتهً ازهم کفانیده پاره پاره میشود . مثلا اگر آبهای بحرسفیددر کوه آتش فشان «آتنا» دراید جزیرهٔ بزرگ «سیچلیا» در آن واحد ازهم می کفد .

حالا دانسته شدیدکه دوام حیات جزیرهٔ لینقولن برمقاومت وتوانائی دیوار داخل مغاره موقوفست . آیادیوار، امروز، فردا، بعدازیکهفته یابعد ازیکروز، یابعدازیك ساعت یاپنج دقیقه شکافته شود ؟ معلوم نیست !

مهاجران ازغم جان خودزیاده تربغم جزیرهٔ خود متألم شدند . وبی آنکه ماتم تهلکه حیاتهای خود رابیندیشند به اندیشهٔ مصیبت جزیرهٔ خود شان افتادند که اینقدرمدتها ایشانرادر آغوش شفقت خود پرورانیده وبه اینقدرسیعها وزحمتها بدرجهٔ اعمارش رسانیده اند باینصورت فجیعهٔ مدهشه دفعتهً محو و ناپدید گردد ؟ پانقروف قطرات سرشك خودرا که درمیان مژگانهایش جمع آمده بود گرفته نتوانست .

مکالمه بقدریکساعت دیگردوام کرد . برای چاره های خلاص خود ازهر جهت سعی وکوشش را مفقوددیدند مگراینکه درکشتی سوار شده ازجزیره برایند . لهذا میباید بکمال سرعت کشتی را به اتمام رسانند . هرکس بکارکشتی مشغول گشتند . دیگرکار هارا یکقلم ترك کردند . بلی کاشتن، ودرودن، وحیوان پرورانیدن، وابنیه ساختن و

غیره بعد ازین چه بکار خواهد آمد ؟

همه اوقات خودرا بکار کشتی حصر نمودند . تا به بیست وسوم کانون ثانی نصف کشتی تخته بندی گردید . تا به اینوقت درزروهٔ جبل یك تبدلات عظمیهٔ بعمل نیامده بود . امادر شب بیست وهفتم کانون ثانی در حالتیکه مهاجران درغرانیتهاوز بودند . بنا گهان یکصدای دهشت انتهای پرهیبتی برامد . بگمان آنکه جزیره برهوا گردید به تلاش وچابکی ازغرانیتهاوز فرو آمدند .

ازنیمشب دوساعت گذشته بود . روی هوا را آتش گرفته بود قسم مخروطی من تفعی که از اصل کوه به بلندی هزار مترو مانند شاخی بلند شده، ودهنهٔ تنورهٔ وولکان راتشکیل داده، ودر اوایل ورود مهاجران بجزیره مهندس باهار بردزان درامده بودند همین قلهٔ مذکور که به ثقلت هزارها هزار بلکه مليونها مليون خروارو به بلندی هزار مترو می آمد به تضییق وفشار موادمذابهٔ معدنیه که آنرالاو میگویند تاب آور مقاومت نگردیده مانندیك گلهٔ توپی بهواپریده است ، وبعدازانکه بقدر صد صد وپنجاه مترو بهوابالابرامده پاره پاره گردیده به اطراف جزیره افتاده است . بعد ازپریدن این زروه دهنهٔ مجرا خیلی فراخی پیدا کرده بجو هوا آنقدر آتش هامیبرامد که بسبب انعکاس ضیاچنان گمان میشد که هوای محیط را یکقلم آتش گرفته است . درین اثنا مواد مذابهٔ معدنیه بکمال شدت ازمخرج وولکان خروج وازاطراف کوه ریختن گرفت . وچنان معلوم میشد که کوه فرانقلن را ازهر طرف مارهای آتشینی احاطه کرده است . آیرتون فریاد براورد که :

— آغل ، آغل !

بواقعیکه لاوهایکسر بطرف آغل هجوم آورده به سیلان آمده بود . چرا که بعد ازپریدن زروه مجراهای نوبرای جریان لاو پیدا شده بطرف قسم منبت جزیره لاوها بسیلان آمده است .

بنابر فریاد آیرتون بچابکی تمام اوناغاهارا بعرابه بسته بسوی آغل روانه شدند .

فکرشان همان به آغل رفته حیوانات را آزاد کردنست . سه ساعت از نیمشب گذشته به آغل واصل شدند . حیوانهای بیچاره بکمال اضطراب بناله وفغان آمده بودند . بزودی تمام دروازه هارا باز کردند . حیوانات بیچاره خودرا همان به بیرون انداخته بفرار شتاب کردند . بعد از یکساعت لاوها به آغل هجوم نمود . مجرای آب کوچك آغلرا به بخار تحویل داد . در مدت بسیار کمی از آغل اثری باقی نماند دیوارهای تخته یی وچپری های طویلهٔ حیوانات را سوختانده محو گردانید از آغل هیچ اثری باقی نماند . مهاجران اگرچه برای کشادن دیگر مجرا برای لاو وآغلرا رهائی دادن کوشیدند . ولی وا اسفا که انسانها از علاج اینگونه آفاتها عاجزاند .

صباح شد ، مهاجران دیدندکه لاوها یکسر بسوی قسم منبت جزیره درجریان آمده بیشه زار اینطرف نهر مرسی راسوختانده میرود . ورفته رفته ممکن است که همهٔ جنگلرا سوختانده تپهٔ منظرهٔ وسیعه را نیز محو گرداند .

ژه ده ئون گفت :

— بزرگترین مجرای لاو بطرف نهر قریق روژ وتالاب غرانت جاری شده می آید . بلکه تالاب مارا وارهاند !

م — بلکه !

مهاجران خودرا بزودی از راه مجراهای لاو برطرف کردند . لاو بطرف قسم منبت جزیره از دو شیلهٔ کوه بصورت بسیار مدهشانهٔ جریان یافته است یکی بسوی نهر آبشار ویکی بسوی نهر قریق روژکه راست بطرف تالاب می آید . لاوها آبهای نهرها را بصداها وفغانهای بسیار پردهشتی بلع نموده به بخار تحویل میدهد . شکل وقیافت کوه نیز سراسر بدیگر قالب درامده است . بسبب پریدن قسم علیای کوه شکل کوه بدیگر هئیت درامده است . علی الخصوص سیلان یافتن نهرهای آتشین مواد مذابهٔ معدنیه از هرطرف کوه یك منظر دهشت آوری بنظر می آورد . سرکوه آتشفشانرا دودهای بسیار کثیف وظلمی احاطه کرده است که از میان آن دودها شعله های تیره وبنفش رنگ بسیار

غلیظی باغبارهای خاکستر معادن ارضیه وسنکپاره های بزرك وکوچك سرخ شده بهوا میشد حتی این سنکهای اخکرشده بهزاران قدم درجوهوا بالا رفته وصدا های مهیبی براورده ازنظر نهان میکشت .

مهاجران درجائیکه بودند توقف کرده نتوانستند چرا که ازیکطرف سنکهای اخکری وازدیکرطرف مجراهای پرسیلاب لاو آنهارا درزیرتهلکه می آورد . لاوها بمجردیکه به بیشه تقرب نمود درختهای صف اول جنکلرا آتشکرفته چوب های خشك آنها درحال سوخته ومحومیکردید وترهای آن بقوت حرارت سیلاب لاو دفعتهً بدود وبخار منقلب کردیده مانند تفنکهاو توپها ازهم کفیده درمیان سیلاب لاو می افتادند ، وسوخته محوميكرديدند .

مهاجران برکنار تالاب آمده توقف ورزیدند درینجامسئلهٔ حیات وممات درپیش آمد . مهندس کفت :

— ازدوحال خالی نیست : یا آب تالاب این سیلاب لاورا بلع میکند وآب برلاو غالب آمده یك قسم مثبت جزیره که عبارت ازتپهٔ منظرهٔ وسیعه واطراف تالاب باشدوا میرهد . ویا آنکه لاوبر آب تالاب غالب آمده آبرا بلع کرده به بخار تحویل میدهد ، وتپه را باجنکل فاروست محومیسازد که درانحال برای ما انتظار کشیدن ازهم کفیدن جزیره وهلاك شدن باقی میماند .

پا — چون چنینست مشغول کشتن ما بکارکشتی سازی نیز بیهوده است .

م — انسان باید که وظیفهٔ خودرا تانقطهٔ آخرین حیات خوداجرا نماید !

درین اثنا خط جریان لاو همهٔ درختان اطراف نهرقریق روزرا محوکرده تابه نزدیك تالاب رسیده بوده امادرانجا زمین بلندیی پیدا کرده بودکه بسبب آن بلندی مجرای لاو بطرف تپهٔ منظرهٔ وسیعه ریختن میخواست . واکر آن بلندی نباشد لاوبتالاب میریخت لهذا مهندس فریادبراوردکه :

— رفقابدویم که وقت کاراست !

رفقا مقصد مهندس را دانسته بتاخت از شمینه هابیل وکلنگ را برداشته بسوی بلندی شتافتند . اولایك سدی از خاك وسنگ بطرف منظرهٔ وسیعه درپیش سیلاب بسته بعدازان بکندن بلندی ئیکه حایل ریختن لاوبه تالاب بود آغاز نهادند . بقدر سه ساعت کارکردند وچنان پنداشتند که سه ساعت نی بلکه سه دقیقه کارکرده اند . تمام وقت بود . زیرا تمام شدن کار مهاجران ورسیدن سیلاب . لاو دراول امر به پیش سدی که بسته بودند رسیده یکقدری توقف نمود . بعد ازان دفعتهٔ در نهر قریق روژریختن گرفت وازانجا در تالاب بشدت تمام جریان یافت .. مهاجران در نجاه مبهوتانه ومتحیرانه وساکتانه بمجادله ومحاربه این دوجسم بدیع الخلقه نظرمیکردند .

سبحان الله ! محاربهٔ آب وآتش در نجاچه منظرهٔ مدهشی تشکیل داده است دهشت این منظره را آیا قلم کدام محرر ، وقلم موی کدام مصور تحریر وتصویر میتواند ؟

بمجرد تماس کردن آب بالاو مبدل بخار گردیده صدا های پرولوله عجیب وغریبی برمیآورد . بخار بکمال شماتت بجو هوا بالا برامده دائره ها تشکیل میدهد . اما ازنحال چنان معلوم میشدکه آب تالاب که ازمنبع آمدن نهرقریق روژ محروم مانده وسیلاب لاوکه همیشه ازمنبع لاینقطع دایمی درجریانست بر آب غالب آید .

لاوهائیکه در تالاب غرا نت میریزددر حال تصلب میکنند ودرقعر تالاب به تشکیل دادن طبقه ها آغازمینهد ، وطبقه برطبقه پیش رفته تابه میان تالاب رسید حال رفته رفته کسب دهشت میکنند . چرا که تالاب نیزبه بلع نمودن لاوکفایت نمیکنند . رفته رفته آب تالاب مبدل به بخارشده بهوامیپرد .

بخاریکه از آب تالاب بهوامیشود درجوهوا باز به آب تحویل یافته باز مثل باران بر جزیره ودریامیریزد . در وسط حوضی که تالاب راتشکیل داده بعد ازکمی خرسنگهای بزرگ بزرگی ازانجماد یافتن لاوها بعمل آمد وچنان معلوم میشدکه بعدازیکشبانه روز اگرلاو بهمینصورت جریان داشته باشد بعوض آب در تالاب آتش مذاب شده قایم گردد .

حالت اینطرف را گذاشته حالایکقدری بطرف مجرای سیلاب دیگری که بطرف

نهر آبشار وجنگل فاروست روان گردیده نظر کنیم . لاوهائیکه بآ نطرف روان گر دیده بعدازانکه مجرای نهر آبشار را پر کردیك شعبهٔ آن بخدمت سوختاندن نهر مرسی و یك شعبهٔ آن بسوختن جنگل فاروست کمرهمت بسته جنگل راآتش داده .

حیوانات پرنده وچرندهٔ که درجنگل هستند بکمال دهشت ووحشت باینطرف وآنطرف درتکاپوشده اند . مهاجران بیچاره ازدیدن اینحالت جزیره دل وجگرشان کباب میشود . وگاه برحال خودوگاه برحال جزیره اشکریزحسرت میکردند . و بواقعیکه منظرهٔ جزیره خیلی جانخراشست درختهای سبز جنگل سراسر محو گردیده بجای آن طبقه های سیاه سیاهی ازانجماد یافتن مواد مذابیهٔ معدنیه قایم گردیده ، آب صاف وراکد تالاب لطیف غرانت خشك شده بجای آن لاوهای جحیم آسای جهنمی جا گیرشده ، وازسردیوارغرانیتهاوزبکنارساحل ریختن گرفته بسوی بحردرجریان آمده است . درنهرهای قریق روزو آبشار ومرسی یکقطره آب باقی نمانده ، سبزه زار هاوچمنزارهارا حالت پردهشت بلا انتهایی دربر گرفته .

مهاجران بیچاره لحظه بلحظه منتظر هلاك خودنشسته‌اند . غرانیتهاوزرابالمجبو ریه ترك داده درجای کشتی سازی خودغژدی‌ازبادبان کشتی سپیدی برپاکرده منتظر موت نشسته اند . ولی لحظهٔ ازتیشه زدن واره کشیدن فارغ نیستند وامید دارند که اگرتابه ده روزدیگراجل امان شان بدهد کشتی خودرادردریابیندازند .

ازوقت پریدن قلهٔ کوه وجریان‌یافتن سیلاب لاوتابه امروزکه هشتم ماه مارت‌است حال بهمین منوال گذشت . امار وزنهم ماه اززروهٔ کوه‌یك ستون‌عظیم پردهشت دود وبخار بقدرسه هزارقدم به جواهواصعودیافت که ازنظارهٔ پرهیبت وصدای جانخراش پر سرعت آن مو براندام ولرزه براجسام بینندگان افتاد . مهندس دانست که دیوارمغا رهٔ داقاربه تضییق وفشاربخارات داخلیهٔ مجرای وولکان مقاومت نیاورده ازهم پاره پاره گردیده است وآبهای بحردردرون مرکز آتشین زمین بریخته است . و درحال آن آبهابه بخارمبدل شده این ستون عظیم وخیم راحاصل نموده است . امامجرای دهنهٔ

وولکان بخروج همهٔ این بخارات کافی نیامده بایك صدای پرغلغله وولولهٔ دهشت انتهایی که ازصد میل مسافه شنیده میشد جزیرهٔ لینقولن راازهم کفانیده پاره های کوه فرانقلن دربحر محیط بریخت ، آبهای بحر محیط نقطه یی راکه جزیرهٔ لینقولن بران بود مستور و پوشیده ساخت .

باب بیستم

فهرست

یك پشته سنگی دربحر محیط — التجاگاه آخرین مهاجران — ممات مقرراست — یك معاونت غیرمنتظر — لطف آخرین قبرقپودان نمو

از تمام جزیرهٔ لینقولن یك پشته سنگی که درازی آن سی قدم ، و بر آن پانزده قدم ، و از سطح بحر بلندی آن ده قدمست باقی مانده است که همین قدر نقطه را آب بحر محیط ستر نکرده است . این پشته سنگ متباقی خرسنگهای غرانیتهاوزاست که درحالت زیر و زبر شدن جزیره این سنگها نیز بهوا پریده وبادیگر پاره های کوه فرانقلن باهم آمیخته این پشته را بعمل آورده است . بغیر ازهمین پشته سنگی که مذکور گردید دیگر هیچ چیزی ازجزیرهٔ لینقولن باقی نمانده است . که التجاگاه آخرین مهاجران عبارت از همین پشته سنگ گردیده است .

جمیع کوه ودشت وجنگل وسنگ و خاك و پرنده و چرندهٔ جزیره محو وهلاك گردید حتی توپ وژوپ نیز درین آشوب رستا خیز دکاکای جزیره بر حیات ذوق انگیز خود شان خاتمه کشیدند .

اما رفقای شش گانه بنابر اشارت مهندس درهنگام برامدن ستون مدهش بخار از دهنهٔ کوه فرانقلن خودرا بدریا انداخته تا که قوت داشتند خودرا بشناوری ازجزیره دور کشیدند ، وازنیم میل مسافه دورتر کفیدن جزیره را تماشا کردند . بعد از غرقشدن جزیره باز خودرا بشناوری برین پشته سنگ باقی مانده رسانیده بران برامدند .

اینستکه قضازده گان ازمرگ وا رهیده برین پشته سنگ خشک وخالی دوروز است که اقامت دارند .

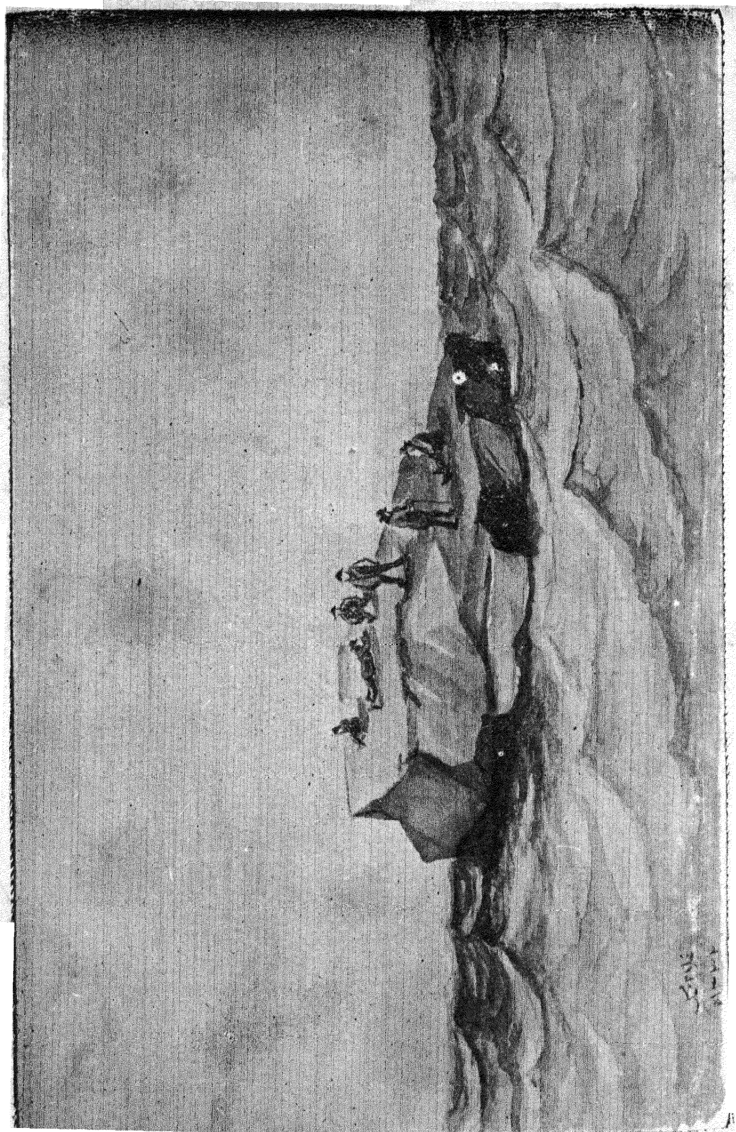
فلاکت این بارشان هیچگاه بفلاکت بار اول شان که ازبالون بجزیرهٔ کوچك سلامت افتاده بودند قیاس قبول نمیکند . چراکه درین بار برچنان جایی مانده اندکه از جنس خوردنی ونوشیدنی وسوختنی هیچ اثری نیست . مرگ شان مقرر ، وهلاك شان منتظر است . درینجا علم وفن ، ومهارت وکارکنی هم هیچ بدرد نمیخورد . معاونت و مرحمت بجز ازطرف خداوندیگانه هیچ دیده نمیشود !

سیروس سمیت ساکت ومستریحست ، ژه ده‌ئون یکقدری متهیج دیده میشود ، پانقروف بکمال قهر وحدت برپشته سنگ گردش دارد ، هاربر درپیش مهندس افتادهٔ زارنالی میکند ، ناب وآیرتون هیچ نمیگویند وهیچ نمیکنند مگر ناب یکبار همینقدر گفت :

-- قپودان نمو چقدر مرد عاقلی بودکه پیش ازدیدن اینحال فلاکت اشتمال وفات یافت !

دوروزدیگر نیز بهمین منوال گذشت ! شمع حیات فلاکت زدگان نیز لحظه بلحظه درخاموشی بود . زندگی شان بامرگ درپنجه زدن بود .

ضعف وناتوانی شان بدرجهٔ رسیدکه برپا ایستادن برای شان محال گردید . هریك ازرفقا بروی همدیگر بیک نظر حسرت ودیدهٔ رقت دیده ساکتانه وساکنانه مبهوت افتاده



قضازدگان ازمرگ وارهیده برین پشته سنگ خشك وخالی دوروز است كه اقامت دارند

بودند . گرسنه گی و تشنه گی و درمانده گی و نا امیدی تیشه ها وارّه های عمارت حیات شان گردیده لحظه بلحظه وجودشانرا منهدم میگردانید .

در بیست و چهارم ماه مارت هرکس بیکطرفی مانند قالب بیروحی افتاده از عقل و حرکت سراسر محروم مانده بودند که هرگاه از خارج کسی آنهارا میدید هیچگاه بر ذی حیات بودن آنها حکم نمیکرد .

درین اثنا تنها آیرتون درعین حالت بیهوشی جانکندن یك صدایی از طرف دریا بگوشش برخورده بسوی افق یک نظری انداخته توانست .

دیدکه یك وابوری سر راست بسوی پشته سنگی که فلاکت زدگان بران درجان کندن ست بکمال سرعت پیش می آید !

آیرتون اینحال را مانند سیر فی المنامی مشاهده کرده ، و بعضی صداهای پراضطراب پست و خفه شدهٔ براورده ، ودستهای خودرا بهوا بالا کرده پس بیهوش شده مانند دیگر رفقا از خود درگذشت !

خاتمه

بعد از یکساعتی سیروس سمیت و رفقای او بهوش آمده خودرا دریك کمرهٔ وابوری یافتند که بعضی اشخاص ناشناسی را بمعالجه ومداوات خود مشغول دیدند ، وندانستند که بچه صورت از پنجهٔ ممات رهایی یافته اند ! اما این فریاد بیجا بای آیرتون که :

— دونقان ! دونقان !

برفقا همه کیفیت را بفهمانید . سیروس سمیت دستهای خودرا بالا کرده گفت :

— ای خالق یکانهٔ ارض وسما ! آخر بفضل و عنایت خود مارا از مرگ رهایی دادی !
بواقعیکه این وابور دونقان نام وابور لارد کولنار وانست که بعد از دوازده سال در زیر افسری « روبر » نام پسر کپتان غران برای آیرتون بجزیرهٔ تابور آمده است .

پس معلوم شدکه ارادهٔ ازلئی رب العالمین بر رهایی دادن مهاجران رفته بود که بیچارگان رهایی یافتند ، وحالا بوطن خود بازمیگردند . سیروس پرسید که :

— خوب قبودان روبر ! شما برای گرفتن آیرتون بجزیرهٔ تابور آمدید ، وچون اورا درانجا نیافتید باید بازواپس میرفتید ! پس چسان شد که به اینجا آمدید ؟

روبر — برای گرفتن شما و آیرتون بجزیرهٔ لینقولن آمدم ؟

م — آیا برای گرفتن ما ؟ بجزیرهٔ لینقولن ؟ حالا آنکه جزیرهٔ لینقولن داخل نقشه ها نیست ! وهم بر بودن ما در نجزیره چسان واقف شدید ؟

روبر — از کاغذیکه نوشته بودید ، ودر جزیرهٔ تابور گذاشته بودید ، وعرض و طول وتهلکهٔ کفیدن جزیرهٔ خودرا دران نوشته بودید .

کپتان روبر این را گفته واز جیب خود یك کاغذی کشیده بسیروس سمیت بداد .
سیروس کاغذرا خوانده وخطرا شناخته گفت :

— اینهم اثر لطف قبودان نموست !

پا — معلوم شد که قبودان به کشتئی بوناد وانتورما سوار شده تنها بجزیرهٔ تابور رفته است .

ها — بلی برای گذاشتن این کاغذ رفته است ؟ و آن علاماتی که در کشتی خود درباب سفر کشتی دیده بودید از طرف قبودان نمو بعمل آمده است .

با — به بینید مرحمتکار آدم را که بعد از مرگ خود نیز بما اظهار معاونت نمود !

م — دوستان من ! دست بالا کرده برای کپتان نمو دعا کنیم .

همهٔ مهاجران وروبر دعا کردند . درین اثنا آیرتون بمهندس نزدیکشده ویك خریطهٔ بزرگی از جیب خود براورده گفت :

— این خریطه را درکجا میگذارید ؟ موسیوسیروس !

این خریطهٔ جواهرهای صندقچهٔ بودکه کپتان نمو مهاجرانرا بیادکار هدیه کرده بود ، و آیرتون حیات خودرا به تهلکه انداخته ودر وقت آشوب رستاخیز آنرا از صندوقچه درین خریطه گذاشته درجیب کرده بود ، ودرینوقت به مهندس آنرا عرض مینمود . مهندس از دیدن خریطه بکمال هیجان بسوی آیرتون نظر کرده گفت :

— آیرتون ! آیرتون این توئی ؟

بعدازان به روبر خطاب نموده گفت :

— افندی ! بعوض جانئی غداریکه درجزیرهٔ تابور گذاشته بودیدیك نادم ناموس کاری می‌یابیدکه من بدست فشار دادن او افتخار میکنم .

بعدازان مهاجران ازسرتاپا سرگذشت خود رابه کپتان روبرحکایه کردند . شنونده‌گان آنرا ازسرگذشت عجیب ایشان حیرت دستداد . پشته سنگی را که ازجزیرهٔ

لینقولن باقی مانده درخریطه موقع آنرا قید و ثبت کرده وبجماعت یك دعای آخری بروح کپتان نموخوانده واپور براه افتاد .

بعد ازپانزده روزمهاجران به امریکار امدند دیدندکه بعد ازمحاربهٔ مدهشهٔ که دران حاضر بودند شمالیان مظفر وغالب آمده اند . جواهرات خود درافی الفور بنقد تحویل داده یك زمین بسیار جسیمی خریدند . بزرگترین دانهٔ گوهر رابنام لیدی گولناروان هدیه فرستادند . مهاجران باهمدیکرعقد رابطهٔ اخوت کرده عهد بستند که تماما دام الحیاة ازهمدیکرجدا نشوند . زمینی راکه خریده بودند جزیرهٔ لینقولن نام نهاده چنانچه درجزیرهٔ لینقولن به اتفاق ومعاونت همدیکرسعی وکوشش میورزیدند درینجا نیزبرای آبادی وعمران زمین خود همچنان جد وجهد بعمل میآوردند . از ثمرهٔ سعی واتفاق درکم مدتی خیلی ترقی کردند . درداخل ازضی مذکوریك نهرکوچکی موجود بودکه آنرا « نهرمرسی » ویك تالابی هم بودکه آنرا (تالاب غرانت) ویك بیشه زارمحدودی نیزبودکه آنرا [جنگل فاروست] نام نهادند . عمارت نشیمن گاهی راکه برای خود ساختند (غرانیتهاوز) نام گذاشتند ولی شکرکردند که کوه ویشتهٔ درداخل اراضی شان نبودکه آنرا « کوه فرانقلن » نام نهند .

والحاصل همهٔ رفقا ازدیگرصنعتهای خود دست برداشته بزمینداری کوشش ورزیدند .

ژه‌ده ئون درانجا بنام (لینقولن هرالد) یك اخباری نیزتأسیس ونشرداد که

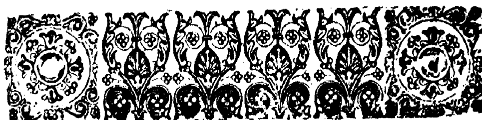
بسبب شیرینی مقالاتش در کم وقت خیلی رغبت و نشر یافت ۰
یکچند بارهم لارو، ولیدی کولنارو ان نیزباو اپوردونقان بزیارت مها
جران آمدند، واز طرف مهاجران به بسیار حسن معامله قبول
کردیدند ۰در داخل اراضی هرکس بکمال سعادت ورفاهیت
و مسرت معیشت مینمودند ۰ و لی با وجود اینهم
جزیرهٔ لینقولن را که عریان و بیسامان دران
افتاده مدت چهارسال بکمال خوشی ورفا
هیت دران بسر آوردند و آخرالامر
درزیر بحر غرق کردید بالطفها و
معاونتهای قپودان نموهیچ
فراموش نمودند ❊

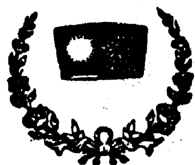
— انتها —

— تمام شد —

— المترجم —

محمود طرزی







دار السلطنة



— مترجم این کتاب —

مدیر و سر محرّر جریدهٔ سراج الاخبار افغانیه

(محمود طرزی)

کتب خانہ

جامعہ عثمانیہ

۱۔ اراکین مجلس اعلیٰ، مجلس تعلیمات، مجلس انتظامی پانچ کتابیں ایک ماہ تک اپنے پاس رکھ سکینگے۔

۲۔ صدور شعبہ جات و نصاب پانچ کتابیں، معتمدین و ملازمین جامعہ [illegible] کتابیں ایک ماہ تک اپنے پاس رکھ سکینگے۔

۳۔ اساتذہ جامعہ عثمانیہ دس کتابیں ایک ماہ تک اپنے پاس رکھ سکینگے۔ اور [illegible] بی اے اور [illegible] طلبا دو کتابیں۔

۳۔ اراکین دارالترجمہ ترجمہ شدہ دو کتابیں [illegible] رکھ سکینگے۔

۳۔ طلبائے ایم اے، ال ال بی [illegible] اپنے پاس رکھ سکینگے۔ طلبائے بی اے تین کتابیں ایک ہفتہ تک اپنے پاس رکھ سکینگے۔ طلبا پانچ کتابیں [illegible]۔

۴۔ مدت مقررہ پر کتابیں واپس نہ ہوں تو طلبہ کے حساب ایک آنہ یومیہ فی کتاب جرمانہ لیا جائیگا۔

۵۔ بشرط امکان کتابیں گھر پر دی جاسکینگی مگر اس غرض کے لئے کتب خانہ میں کتاب کا لانا لازم ہے۔

۶۔ کتابیں گم یا خراب ہو جائیں تو مستعیر پر ذمہ داری عائد ہوگی۔

۷۔ کتابوں پر کسی قسم کا نشان یا کوئی [illegible] نہ لگایا جائے۔

۸۔ قلمی نسخے اور حوالے کی کتابیں جاری نہ کی جاسکینگی۔ فقط